

فهرست الأبواب  
 في خلاص ترك النيران الأولى  
 في هول الموت وشدته الثاني  
 في زان القبر الثالث باب في هوال يوم القيامة الرابع  
 في صفة النار الخامس باب في صفة الجنة واهلها السادس  
 في ما يرجم من جملة الله السابع باب في الأمر بالمعروف الثامن  
 في التوب التاسع باب في آخر من التوب العاشر  
 في حق الوالدين الحادي عشر باب في حق الولد على الوالد الثاني عشر  
 في صلة الرحم الثالث عشر باب في حق الجار الرابع عشر  
 في الزجر عن شرب الخمر الخامس عشر باب في الزجر عن الكذب السادس عشر  
 في الغيب السابع عشر باب في التسمية الثامن عشر  
 في الحسد التاسع عشر باب في الكبر العشرين  
 في الاحتكاف الحادي والعشرين باب في الزجر عن الضحك الثاني والعشرين  
 في كليم الخيط ان عشرين باب في الحفظ باللسان الرابع والعشرين  
 في ان يعرف طو الأ... والعشرين باب في فضائل الفقراء والفقيرين  
 في المرض الدنيا السابع عشر باب في الصبر على البلاء الثامن عشر  
 في التوب على ما التاسع والعشرين باب في فضل الوضوء الثلاثون

باب في الصلوات الخمس الحادي والثلاثون  
 في فضل الأذان والأذان الثاني والثلاثون  
 في الطهارة والنصا الثالث والثلاثون  
 في تسمية المساجد الخامس والثلاثون  
 في ما يدفع الصدقة السابع والثلاثون  
 في فضل أيام العشر التاسع والثلاثون  
 في فضل صوم التطوع الحادي والأربعون  
 في الرعاية على ملك الملك الثالث والأربعون  
 في الزنا الخامس والأربعون  
 في ما جاني الذنوب السابع والأربعون  
 في الرحمة والشفقة التاسع والأربعون  
 في ذكر الله تعالى الحادي والخمسون  
 في ما جاني التسميح الثالث والخمسون  
 في ما جاني فضله الله الأ الخامس والخمسون  
 في فضل طلب العلم السابع والخمسون  
 في مجالس أهل العلم التاسع والخمسون  
 في فضل الأذان والافتاء الثاني والثلاثون  
 في فضل الجمعة الرابع والثلاثون  
 في فضل الصدقة السادس والثلاثون  
 في فضل شهر رمضان الثامن والثلاثون  
 في فضل العاشوراء الرابع والخمسون  
 في النفقة على العيال الثاني والأربعون  
 في الإحسان إلى اليتيم الرابع والأربعون  
 في أكل الربوا السادس والأربعون  
 في ما جاني المظالم الثامن والأربعون  
 في خوف الله تعالى الخمسون  
 في الدعاء الثاني والخمسون  
 في الدعاء على النبي الرابع والخمسون  
 في ما جاني فضله القرآن السادس والخمسون  
 في الحمد الثامن والخمسون  
 في ما جاني لشكر التاسع والخمسون





باب في المواعظ الثاني والسبعون باب الحكايات الثاني والثمانون

كتاب تنبيه الغافلين في الاخبار والمواعظ من تصنيف الشيخ الامام الزاهد الفقيه ابي لبيث نصر بن محمد بن ابراهيم الشمرقندي عن ابيه له في الوالدية وكتابه ولقاربه وللمن نظريه واسمار منه ودعا المنصف ولما كتب هذا الكتاب لجميع المؤمنين بالرضوان المحفزة

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا لهذا كتابه وفضلنا على سائر الامم باكرم انبيائه وهدانا لسبيل الحق عن رضائه واستعطفنا لمخزون عن عطائه ونجعل لنا من الشاكرين لنعمائه والعارفين لآلائه وصلى الله على رسوله المصطفى ونبيه المرطفى وعلى آله وعترته الطيبين وعلى اصحابه من واجبه وامتة اجمعين قال الفقيه ابو لبيث نصر بن محمد بن ابراهيم

الشمرقندي رضي الله عنه لما رايت الواجب على من رزقه الله تعالى المعرفة في الادب والحظ في العلم والنظر في الحكم والمواعظ والوقوف على سير الصالحين واجتهاد المجتهدين في ذات الله سبحانه وتعالى لما

نطق به كتاب الله عز وجل **ادع الى سبيل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة**

و بما ورحمت به السبحة وهو ما روي عن عبد الله بن مسعود انه قال كان رسول الله صلعم تعاهد كودي ما را بيدي اذن ان بهر تر سيدن ملامت ما ومن جمع كرد در كتاب چيزها ويندها از حكمتها يثافي از بهر يكز بدكان و صحت من ورا آنت بنگرديدان بتدبر و تفكر نخست از بهر خود پس محسبت

باب فضل التائب باب في آفة العصب الثاني والثمانون

باب في فضل اطعام الطعام الثاني والثمانون

باب في الودع باب في الغلب الثاني والثمانون

باب في العمل بالنية الثاني والثمانون

باب في فضل الحج والعمرة الثاني والثمانون

باب في فضل الرباط الثاني والثمانون

باب في فضل العمرة الثاني والثمانون

باب في حق التوجه على التوجه الثاني والثمانون

باب في اصلاح بين الناس الثاني والثمانون

باب في فضل المريض و عيادته الثاني والثمانون

باب في اتمام الصلوة وخشوعه الثاني والثمانون

باب في الرفق الثاني والثمانون

باب في العزم بالسنه الثاني والثمانون

باب في العزم في امر الآخرة الثاني والثمانون

باب في الحلافة في امر الآخرة الثاني والثمانون

باب في عداوة الشيطان الثاني والثمانون

باب في عداوة الشيطان الثاني والثمانون



دیگر را بپند دهد زیرا که خدای عزوجل بدین همه فرمود چنانکه گفت عزوجل **انوار**  
**ماکنتم تعلمون الکتاب** ماکنتم و گفت بعضی از مفسران یعنی نخست بدان کارها  
کنید پس مردمان را بیاورید و در آیت **انما احسن الله من عباده العلماء**  
**وقوله تعالی قمر فانذر** و قوله تعالی **و ذکر فان الذکر فی المومنین** و سفامبر گفت صلیم  
تفکر کردن یک ساعت بهتر بود از عبادت یک ساله و هر که روی بگرداند  
از **کلیس** صلیم که ملک الموت را برید نیز دیک سره مردی از انصاری بیغامبر  
علیم ملک الموت را گفت رفیق کن یا رخو که او مؤمن است ملک الموت گفت **مرد**  
یادم تر یا محمد که من بر همه مؤمنان رفیقم و الله یا محمد که من جان فرزندان  
آدم بستانم چون اهل او بخروند من ایشانرا گویم این خروش چیست  
والله که من بروی ستم نگر دهم و بیش از اجاحان رنستد مر مرا بر جان  
ستد ز او هیچ کنای نیست اگر بدان رضا دهید **شهر** باید و اگر ختم آرید  
خرج کنید بزه مند باشید و شمار از خدای عزوجل **نیاز** است و هیچ اهل شهر  
نیت و نه اهل بیابانی و **اهل دریا** که نه من هر روز در روی او بیخ بار  
بنگرم و خردگان را و بزرگان ایشانرا شناسند **تذکره** ایشان در تنهایی  
خود را و الله یا محمد اگر خواهم که جان بسته بستانم از امر خدای عزوجل **استوانم**  
بوسه خدای روایت کند که بیغامبر صلیم مردمان را دید که می خندیدند گفت  
اگر شما مرا را بسیار یاد کنید بی مشغول گردید شما را رخ می بینم پس گفت  
را بسیار یاد کنید پس گفت گوید مر غزازی بود از مر غزاهای بهشت **باکنده**  
بود از کنده های دوزخ و عمر رضیعه گفت که اخبار را که حدیثی کن

روایت کرد علی بن ابی طالب

ما را از مرگ گفت چون درختی پر خار بود که در شکر فرزندانم فرو کنند و  
هر خاری دیگر را بکند پس مرد سخت کشتی آنرا بکند و بکشد پس از آنج ببرد  
بماند آنج بماند و یاد کردند از عقیان تویی که مرگ را بنزد او یاد کردند  
چند روز از علم او منفعت نگر فتدی و اگر او را از چیزی پرسیدند  
که ندانم حکیر گفت مرد عاقل باید که سه چیز فراموش نکند اول فنای دنیا  
و کشتن حالها و دیکر مرگ را فراموش نکند و سه دیکر آنست که او را در  
اسنی نبود حاتم اصیب گفت رحمة الله قدر چهار چیز نداند مگر چهار تن  
قدر جوانی نداند مگر پیران و دیکر قدر عاقبت مگر خداوند بلا و سد بگر  
قدر تندرستی نداند مگر بیمار و چهارم قدر زندگانی نداند مگر مردهگان  
**عبد الله عمر بن الخطاب** طایب کند از بد خویش که او گفت من عجب دارم از  
مردی که مرگ بد و فرود آید و با او عقلت باشد و زبان چرامرگ را صفت  
گفت مرگ را از آن بزرگتر است که او را صفت کنند و لیکن ترا از آن چیزی  
کنند و الله که جانانم که در دل من خار و خاشاکستی و بر هر دو گفت  
گره های ضوی است و چنان می آنم که جانم از سوراخ سوزن سرد  
می کشندی و چنان می آنم که آسمان بوز مینی می سایدی و من در  
میان او بر گفتم ای بسو حال من بر سه حالت اول عمر من خرد بودم  
بر کشتن بیغامبر صلیم گفت **ای** بر من اگر بدان وقت عمر می بسرخد  
عزوجل مرا مسلمان روزی کرد و بیغامبر صلیم بر مرد و سوزن مرد  
شد و مرا امین کرد بر لشکر ای کاشکی که در آن وقت عمر می بیغامبر صلیم  
بر جنازه من نماز کردی و مراد عاگردی از بسب و مشغول شدی دنیا و کار



الکون ندانم تا حال من چگونه باشد بنزد خدای عزوجل از نزد او برخاستم  
تا جان بحق تسلیم کردم و حمد الله علیه شقیق بن ابرهیم الزاهد گوید که مردی  
مرا بچهار چیز بقول موافقت کردند اما بفعل مخالفت کردند او را گفتند ما  
بنزدگان خدایم عزوجل اما بنزدکی نمیکنند و دیگر گفتند که خدای عزوجل از  
از ما پدید برفت است دلهاشان قرار نمیگرفت مگر چیزی از دنیا و سودی  
گفتند که آخرت به از دنیا است اما جمع می کنند مال دنیا را و آخرت را فراموش  
کرده اند و جهالم گفتند که ما را از مرگ چاره نیست اما کار آنکسانی می کنند  
پنداری ایشان نخواهند بود ابودردا رحمه الله علیه روایت کند از بعضی  
اجناد از بود از سلمان الفارسی که گفت سه چیز مرا شکفت آمد تا مرا بخندانید  
و سه چیز مرا اندوهناک کرد تا مرا بگریانید **اما** آن سه چیز که مرا عجب آمد  
و بخندانید اول آنست که مردی مله دراز کرد و مرگ در طلب او و تفکر نکند  
مرگ و دیگر مردی غافل که از وی غافل نیستند و سیم مردی می خندد بدهن و  
نداند که خدای عزوجل از وی خشنود دست یانه و آن **سه** چیز که مرا بگریانید اول  
فراع دروستان یعنی مرگ محمد صلحهم و یاران و رضعهم و دور حال مرگ  
و هوای آن و سیم ایستادن من پیش خدای عزوجل ندانم تا مرا فرمان بهشت  
آید و یا بدو رخ برند بیغمی گفت علمه که اگر ستوران بد استندی حال مرگ را  
چنانکه تمام می آید هرگز گوشت فربه نخوردید حامد لغاف **گفت** هرگاه  
مرگ را بسیار یاد کند او را بسه چیز کرامت کنند اول در کردن توبه شتاب کند  
یعنی زود توبه کند که بنا بد که اجل فراز رسد و بی توبه از دنیا بیرون شود  
و دوم بقوتی قناعت کند و سیم در عبادت نشاط کند و هر که مرگ را فراموش

کند او را بسه چیز عقوت کند اول در توبه کردن تا خیر کند و گوید که امر و توبه  
کنز فردا توبه کنتر اکنون توبه کنتر ساعتی توبه کنتر و دیگر بکفاف رضاند  
و سیم در عبادت کاهلی کند و یاد کردند از عیسی بن مریم علمه که او  
مرده را زنده کرد بفرمان خدای عزوجل و بعضی از کافران او را گفتند  
تو مرده را زنده می کنی که پیش ازین مرده اند زنده کن از بهر ما اند در زمانه  
بیشتر مرده اند عیسی علمه گفت هر که را خواهد اختیار کنید گفتند زنده کن از  
بهر ما سام بن نوح را بس عیسی علمه بر سر کور سام آمد و دور گفت نماز کرد  
و خدایا تبارک و تعالی بخواند خدای عزوجل زنده کرد این سام بن نوح را  
و سر او زنده او سید شده بود گفتند که این چیست موی سپید در وقت توبه  
سام گفت چون ندانیدم پنداشتم که قیامت آمد سرم و زینم سپید شد  
هیبت آن بس عیسی گفت علمه از کی باز است تا مرده گفت از چهار هزار  
سالست تا من بمرده ام هفتاد و پنج مرگ از من بنشده است گفتند هیچ مؤمنی  
که او میزد که نه زنده کافی بروی عرضه کنند و باز کشتن او بدینا کراهیت کند از آنج  
دید با شد از شدت مرگ مگر شهیدان که ایشان شده مرگ پشیده باشند  
گفتند که ایشان را بدینا باز برند تا دیگر باره کارزار کنند تا کشته شوند و اینست  
کردند از ابرهیم بن ادهم که او را گفتند چه بودی اگر بنشیننی تا از توحید **حکایت**  
بشنویم و از توفایده کبر بر گفت من مشغولم بچهار چیز اگر از آن فارغ شوم  
بهر شما بنشینم گفتند آن چهار چیز کدامست گفت اول من تفکر می کنم از روز میثاق  
آن روز که میثاق بسته شد از فرزندان آدم خدای عزوجل گفت از گروه  
بهشتی است ما را باکی نیست این گروه دوزخیت ما را باکی نیست نمی دانم که



من از کدام گروه شدم دوم اندیشه می کنم با آنکه چون فرزند آفریده شود در شکم مادر  
 و جان در آید آن فرشته که با وی موکل است میگوید بار ب نیکنگت است یا بدخت  
 ندانم که جواب چون بد آمد **سوم** اندیشه می کنم از آن وقت که ملک الموت  
 خواهد جان قبض کردن میگوید بار یا ایمان قبض کنم یا کفر نمی دانم که چون جواب  
 آید چهارم اندیشه می کنم در گفتار خدای عزوجل **و امتنا لله يومئذ انتم تعلمون** یعنی خدا  
 شویید ای مجرمان من نمی دانم که از آن دو از کدام شوم فقیه گفته است **رصعه**  
 خنک انگس را که خدا او را بیداری دهد از خواب غفلت و او را توفیق دهد تا  
 اندیشه کند در حال خاتمیتش میخوانیم از خدای عزوجل تا خاتمه و پیرا بشارت  
 و خاتمیت و پیرا با خیر کرد اند و با بشارت کرد اند که مؤمنان در حال مرگ بشارت  
 هست از خدای عزوجل آن تو را خداست عزوجل **ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا**  
 یعنی آنان که خدا را ایمان آوردند و بر ایمان ثابت شدند و بعضی گفتند یعنی  
 فریضه را اگر آوردند و حرامها را ترک کردند بحیثی بن معاذ گفت با کردار راست است  
 آن چنان که با کفایت راست ایستادند یعنی راست ایستادند بر سنت و حیا  
**تنزل علیهم الملائكة** یعنی فرود آید بر ایشان فرشتگان یعنی بر آن کسانی که ایمان  
 آوردند و استقامت کردند بیاید بر ایشان نزد مرگ ایشان فرشتگان با بشارت  
**الانفاقوا ولا تخروا** یعنی گویند ایشانرا مترسید و غم نخورید از آنجی پیش از دیدن کار آخرت  
 و غم نخورید برای آنکه از شما باز ماند در دنیا **و ابشروا بالجنة التي كنتم توعدون**  
 یعنی هرزه باد شما را بهشت که وعده شده بود بزبان پیغمبر و گفته شد که بشارت  
 بنحی وجه باشد اول عامه مؤمنانرا باشد گویند مترسید از همیشه چون عذاب  
 که بیخامبران و صالحان شفاعت کنند و غم نخورید از فوت ثواب و عمر غلصانرا

باشد سیم تایبان از آنکه خوار و خاضع باشد بنحی عالمانرا باشد آنان که با علم عمل  
 کردند گویند که مترسید از ترس قیامت که شمارا ترس قیامت نباشد  
 در حکمتها و پندها و اولاد سیرت نیز مردان که بیشتر بودند این جرد و بیرون  
 نیست بل پسندیدند که بر اندکی از عمل با چنان پندارند که وی از جمله سابقان گشت  
 سوی نیکیها و پاکوت در بعضی از کوشش آن در چشم او بزرگ آید و خود را  
 بزرگ کند فضل نه در چون حال او چنین کرد همه سعی و باطل شود و اعمال او  
 ضبط کرد اما چون در آن نگر حصر و در طاعتها زیادت شود و بداند  
 خود را که او در درجه ایشان نیست آنکه اعمال او پذیرفته آید **فاعد الله**  
**التوفيق لانه ازکی الاعمال واعظم البرکات انه منان قدیر والله**

**باب اول في الاخلاص وترك الایا**

قال الفقيه رصعه اخبرنا محمد بن الفضل بن نيف قال حدثنا محمد بن جعفر  
 الكرابسى قال حدثنا ابرهيم بن يوسف قال حدثنا اسمعيل بن جعفر  
 عن عمرو ومولى المطالب المدني عن عاصم عن محمود بن لبيد ان النبي صلى  
 الله عليه وآله قال اخوف عليكم الشرك الاضغر قالوا وما الشرك الاضغر  
 يا رسول الله قال الربا يقول الله تبارك وتعالى يوم يجاز العباد باعمالهم  
 لهراد هبوا الي الذين ختم قراون لهم في الدنيا فانظروا هل تجزون  
 عندهم خيرا معنى اين آنست که بيخامبر گفت صلی الله علیه وسلم من ترسان  
 ترم بر شما از شرک خرد تر گفتند شرک اصغر چه باشد یا رسول الله گفت ربا بود  
 که خدای عزوجل کوید آن روز که مکافات دهد بندگانش را بکردار ایشان  
 پس ندانید که بشوید سوی آنکسانی که مرای از بهر ایشان کرده اند در دنیا



بنگرید که یا بید نزدیک ایشان نیکی فقیه کو بید از هر آن کو پیدایشان از بر آن کردار  
ایشان در دنیا فروجه فروشن بود همچنان معامله کنید بایشان در آخرت فروجه  
این جهان است که خدای عزوجل گفت **ان لنا فقیرین یخادعون الله و هو**  
**خادعهم** یعنی جزا دهد منافقان را فروجه فروشن و باطل کند توابع کردار ایشان  
و کو پیدایشان را بر وی سوری نلسانی که طاعت از بهر ایشان کردید که توابع شما  
بند من مقبول نبود زیرا که شما طاعت خالص از بهر خدای عزوجل نکرده  
بودید چون در آن طاعت کسی دیگر را یا لا کردید **روایت** کند ابوهریره  
از پیغامبر علیهم السلام که گفت خدای عزوجل گفت من بزارم از آن طاعت که کسی  
دیگر را در آن شرکت بود و هر که طاعتی کند و کسی دیگر را با من در آن طاعت  
شریک کند من از او بزارم یعنی از آن طاعت و نیز کو بند از طاعت کنند  
بزارم و درین خبر دلیلست که هر که طاعتی کند و آن طاعت خالص از بهر خدای  
تعالی نباشد خدای عزوجل آنرا نپسندد و باز گشتی او در دوزخ باشد  
همانند قوله عزوجل **من کان یزید العاجله عجلنا له فیها ما**  
**نشاء لمن یزید** **شر جعلنا له جهنم یصلیها مذمومًا مذخورًا** و من  
اراد الآخرة **الکة** و ما کان عطارک **یک محظوظًا** **روایت** کند  
ابوهریره از پیغامبر علیهم السلام که او گفت بسا روزه دارا که او را از روزه جزا گشتگی  
و تشنگی نبود و بسا قیام کننده که او را از قیام جز بیدادی نصیب نبود  
چنانکه بعضی حکما گفته اند مثل این کسانی که طاعت بر او و سمع کنند هم چنان  
که مردی در بازار شود و بزرگد کبسه خود را از سنگ ریزه و مردمان کو بید  
کبسه فلان پُر است و پُر از آن کبسه هیچ منفعت نبود مگر گفتار مردمان

هم چنین کسی که طاعت کند بر او و سمع او را از آن طاعت هیچ سود نباشد مگر  
گفتار مردمان چنانکه خدای عزوجل گفت **و تدمنالی ما عملوا من عمل**  
**فجعلناه هباء منثورًا** **روایت** کردند از مجاهد که مردی بنزدیک  
پیغامبر آمد صلعه و گفت یا رسول الله من صدقه می دهم از بهر خدای عزوجل  
اما دوست دارم که مرا نیگوئی کو بید این آیت بیامد که **فمن کان یرجو لقاء**  
**ربه فلیجعل عملاً صالحاً و لا یشرک بعبادة ربه احداً** و حکیمی از حکمای  
گفته است که هر که هفت چیز کند می هفت چیز او را سود ندارد اول هر که کاری کند  
بی حذر یعنی کو بید من از خدای می ترسم و از گناه حذر نکند آن گفتار او را  
سود ندارد و دوم کاری کند بر امید یعنی کو بید از خدای عزوجل تو  
امید دارم و طاعت نکند آن گفتار او را سود ندارد و سیم نیت بر قصد  
یعنی نیت کند که طاعت کند اما بنفین قصد نکند آن نیت او را سود  
و چهارم دعا کردن بر جهد دعا کند یا رب توفیق طاعت مرا روزی کن  
و در طاعت جهد نکند آن دعا او را سود ندارد و جهد کند در طاعت کردن  
تا بدان توفیق الهی یا بد چنانکه خدای عزوجل گفت **والذین جاءدوا فینا**  
**لنهریتهم سبیلنا** یعنی آن کسانی که جهد کنند در طاعت ما و در دین ما ما بید  
او را توفیق دهیم بر آن و بنجم استغفار کند **لشیما** یعنی بزبان میگو  
استغفر و الله و بر گناهان شیمانی خورد استغفار می سود ندارد  
و ششم بعلا نیت بی سر یعنی اشکاری راست کند اما در بنهانی راست نکند آن  
اشکاری او را هیچ سود ندارد و هفتم در طاعت جهد کند بی اخلاص  
بی اخلاص او را هیچ سود ندارد و آن از وی غرور باشد که مر خود را



روایت کند بوهربو که بیغامبر گفت صلعم در آخر زمان قومی بیرون آیند که  
دنیا بدین گیرند و پوست میشان پوشند از تری ز بانهای ایشان از شکر شیر  
تر بود و دلهای ایشان چون لهای گران خدای عزوجل گوید بها فرجسته  
شدید و یا با من دلیری کردید بخود سوگند گفتم که بر ایشان فتنه فرستم که بار  
بلاد میان ایشان حیران گردند و **روایت** کردند از ابوصالح که گفت مردی  
بزد بیغامبر آمد صلعم و گفت یا رسول الله من طاعت می کنم و از اینها  
دارم و هر کسی بران طاعت من واقف می شود مراد را از من بدو یانه بیغمبر  
گفت صلعم ترا دو مزد بود یکی مزد بهایی و یکی مزد آشکارا **فقیر**  
بولت گوید معنی دران که بر طاعت او واقف شوند و اقتدا بدو کنند  
او را دو مزد بود یکی آن مزد که طاعت کند و دیگری آن مزد که هر که بران  
کار کند تا روز قیامت او را نیز چندان مزد باشد که ایشانرا که آن کار  
کرده باشند **روایت** کند ضمره ابن جبید که بیغامبر گفت صلعم فریشتگان  
طاعت بنده از بندگان خدای عزوجل که با سمان برند آنرا بسیار می دارند و  
تنای کنند مر خدا بر عزوجل تا برسد اینجا که خدا خواهد بس و حی کند خدای  
عزوجل بدیشان که شما حفظه آید بر کار بنده من و من رقیب بران کار  
اوست این بنده من این طاعت را خالص از بهر من نگردانست بنویسد او را  
در عین و طاعت بنده دیگر با سمان برند و فریشتگان آنرا اندکی دارند  
و بدان طاعت بجز حقاقت نگاه کنند تا برسانند بشر اینجا که خدای عزوجل  
خواهد خدای عزوجل بدیشان وحی کند که شما حفظه آید بر بنده من و من  
رقیب بران کار در تن اوست این بنده من طاعت خالص از بهر من کرده است  
بنویسد او را در عین این بنده لید کند که اندک طاعت خالص از بهر

خدای تعالی به بود که طاعت بسیار نه از بهر خدای تعالی زیرا که خدای عزوجل  
آن اندک را مضاعف کرد اند و چون مضاعف کرد اند بسیار شود چنانکه  
خدای عزوجل گفت **و ان تک حسنة بضاعفها و یوت من لده**  
**اجرا عظیما** اما طاعت بسیار که بر پایت باشد و خالص از بهر خدای  
عزوجل نباشد از انزواب نباشد و مرجع او بدو نوح باشد **فقیر**  
گوید رضعه که حدیث کردند مرا جماعتی از علما با سنادهای دست چون  
عقبة بن مسلم از شقی اصبحی که او گفت هر مدینه در آمد مردی را دیدم که  
مردمان بروی جمع آمده بودند پرسیدم که این چیست گفتند این ابوهریره  
من بزد او شدم چون خاموش شد و خالی شد با وی گفتم که ترا سوگند  
دهم خدای عزوجل که مرا حدیثی روايت کنی از بیغامبر صلعم که شنیده  
گفت بنشین تا ترا حدیث کنم حدیثی که بیغامبر مرا حدیث کرده است  
چنانکه من بودم و بیغامبر علم بس بوهربو خروشی بر آورد و بدو بیفتاد  
تا دیرگاه افتاده بود بس بهوش آمد روی پاک کرد و گفت ترا حدیث کنم  
حدیثی که بیغامبر صلعم مرا حدیث کرده است پس دیگر باره بهوش شد  
بیفتاد از آن دیرتر پس چون باز بهوش آمد گفت که بیغامبر صلعم  
مرا حدیث کرد و گفت چون روز قیامت باشد اول کس را که حساب خواهند  
سه گروه را خواهند اول مردی را خواهند که قرآن خوان باشد و دوم  
را که در سبیل خدای عزوجل کشته شده باشد و سیم مردی را که مال بسیار  
داشته باشد آنکه خدای عزوجل مر قرآن خوان را کوید آنکه آموختی چه کار  
کردی گوید قیام کردم بدان شب و روز خدای عزوجل گوید دروغ میگوئی



و فرشتگان گویند دروغ میگوید بلکه خواستی که تا گویند فلان قرآن خوانست  
تو بدان ریا و سعه خواستی و انکس را بیا رند که در سبیل خدای عز و جل کشته  
شده باشد او را گویند که کردی کوید کارزار کردم در سبیل تو تا کشته شدم  
خدای عز و جل گوید دروغ میگوید بلکه خواستی که تا گویند فلان حلیه راست  
بس خداوند مال را گویند چه کردی بدان ترا داد پیر گوید بدان رحیم پسر  
و صدقه دادم خدای عز و جل گوید دروغ میگوید بلکه خواستی تا گویند فلان  
سخی است پس پیغمبر صلی الله علیه و سلم دست بر زانوئی من زد و گفت  
یا ابا هریره ایشان سه گروهند که نخستین کس از خلق خدای عز و جل که آتش  
بدیشان افروزد این خبر بجا و به رسیده بسیار بگوییست و گفت راست گفت  
خدای عز و جل و رسوا او پس این آیت را بخواند **من کان یرید**  
**الحیوة الدنیا و فیئتها الی الی له و باطل ما کانوا یحکون**  
و عبد الله بن حنیف نطاک گوید که چون روز قیامت باشد بنده نواب عمل  
خود جز بید خدای عز و جل گوید نه نواب عمل خود در دنیا بدادم ترا در مجلسها  
جای کردند و نه ترا در دنیا مهتر کردند اندر و ترا الوان نعمتها و راحتها  
و طعامها و تن درستیها کرامت کردم همچنین و مانند این همی گوید بالمره  
و بر رسیدن از بعضی حکما که مخلص کیست گفت آنک طاعت بنهان کند  
چنانکه معصیت بنهان کند و بر رسیدن که غایت خلاص چیست گفت آنکه ستایش  
مردمان دست نراند **ذوالنون** مصری را پرسیدند که کی بداند مرد که او  
از خا صکان خدایست عز و جل گفت او را چهار چیز توان شناختن اول  
آنست که دست از راحت نراند و بدنگراند اندک چیز دارد بدهد و سیم  
منزلت خود را فرود افکند دارد یعنی که خود را بکسی نشمرد و چهارم

ستایش و نکوهش بنزد او یکسان بود روایت کرده اند از عدی بن حاتم  
الطای که پیغمبر گفت صلعم که چون روز قیامت باشد بفرمایند تا قومی  
سوی بهشت آرد چون بنزد بهشت رسند بوی بهشت بلایشان رسد  
نگاه کنند گوشگها و منظرها بینند و آنچه خدای عز و جل وعده کرده است  
شاد شوند و طمع کنند پس فرما آید که باز گردانید ایشانرا که ایشانرا در آن  
نصیب نیست باز کردند با حسرت و پشیمانی و گویند بار خدایا ما را بدو رخ  
فرستادی بیش از آنکه ما را بدعت نمودی و حسرت زیادت شد خدای عز و جل  
گوید من وعده داده ام و وعده را وفا کردم که بچشم خویش بهشت را  
بدیدي اما طریق بهشت را نه ورزیدید که شما چون خالی بودید با من  
مبارزت کردید و چون مردمان دیدید از خود نیک مردی نمودید و مردمانرا  
شکوه داشتید و مرا نداشتید لاجرم امروز طریق خود کیرید که **من عمل**  
**صالحا فلنفسیه و من اسأ فعلیها** شماره راه دوزخ ورزیدیت اکنون بخشید  
عذاب ترا آنکسانی شمارا فریاد رسند که عبادت برای ایشان ضرر دید  
عبد الله بن عباس روایت کند از پیغمبر صلعم که چون خدای عز و جل  
بهشت عدن را بیا فرید بران صفت که آنچنان هیچ چشمی ندید و هیچ گوشتی  
نشید پس بفرمود و بر آن سخن کوی گفت هر اینکه رسند مؤمنان هر اینکه  
مؤمنان هر اینکه رسند مؤمنان پس گفت من حرام بر همه بخیا از و مرایان  
روایت کردند از علی بن ابی طالب رضنه که گفت مرا ای راسه نشناخت  
بکی در نمازها کاهلی کند چون تنها باشد و چون میان مردمان باشد نشاط  
کند و در طاعت زیادت کند چون کسی او را بران شنا گوید و سیم در طاعت



نقصان کند چون ویرانگو هذر روایت کرد انداز شقیق بن ابی  
الزاهد که او گفت حصار طاعت سه چیز است اول توفیق طاعت از خدای  
عزوجل پس تا عجب نیارد و دوم ابتدای طاعت برضای خدای عزوجل  
کندهوار ابران بشکند یعنی بنکرد در آن عمل و سیم ثواب طاعت از خدای  
عزوجل جوید تا طمع او را بشکند یعنی با خلاص کند پس بدین سه چیز طاعت  
با خلاص شود و بعضی از حکما گفتند در عمل کردن چهار چیز باید اول  
علم بیاید پیش از عمل زیرا که عمل نیک نیاید مگر بعلم و چون عمل نیک بود  
فساد او پیش از صلاح بود و نیت کردار در ابتدا بیاید زیرا که عمل  
درست نیاید بی نیت چنانکه پیغامبر گفت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَّا عَمَلًا بِالْإِيْتِيَانِ  
وَلِكُلِّ أَمْرٍ مَأْتِي همه کارها بنیت است زیرا که نماز و روزه و زکوة  
و حج و دیگر طاعتها بی نیت درست نیاید و سیم صبر کردن در میان طاعت یعنی  
صبر کند تا آن طاعت را با راضی و آهستگی کند و چهارم اخلاص از  
بسیار غش شدن عمل زیرا که عمل بی اخلاص پذیرفته نیاید و چون عمل اخلاص  
کردی خدای عزوجل لهای بندگان را سوی نوا قرار کند روایت  
کرده اند از هر مرن خیابان که او گفت که هیچ بنده نیست که او روی طاعت  
خدای عزوجل آرد که نه خدای عزوجل لهای اهل ایمان را سوی او نگران  
کند یعنی روزی کند مودت و رحمت ایشان زیرا که در خبر آمده است  
پیغامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که چون بنده را خدای عزوجل دوست دارد گوید  
جبرئیل را علیه السلام که من فلا ترا دوست گرفتم تو نیز دوستش کن اهل ایمانها  
بنیاد او را دوست گیرند و او را در زمین قبول افتد و چون خدای تعالی  
بنده را بخود با الله دشمن آرد هم چنین بود روایت کند

از شقیق بن ابی هر که مردی گفت که مردمان مرا نیک مردمی خوانند من چگونه دان  
که نیک مردم یا بد شقیق و را گفت سر خود را ظاهر کن بنزد یک مردمان اگر همه بد  
رخا دهند بدان که تو نیک مردی و اگر ندهند و دوم دنیا را بپوش کن بزبان  
اگر در کند بدان نیک مردی اگر ننگد و سیم مرگ را عرضه کن بر خود اگر مرگ را  
آرزو کند بدان نیک مردی اگر ننگد چون تلخ آیدش این سه خصلت در جمع  
شد زاری کن خدای عزوجل تا ریا رسم در کار تو حری نیاید که گودار تو را تابه  
کند روایت کند ثابت بنانی از انس بن مالک که پیغامبر گفت صلح  
هیچ دانی که مؤمن کیست گفتند خدای عزوجل در سوره اولی انزلت گفت آنست  
عمیرد تا بر کند خدای عزوجل مسامع او بدان چه دوست آرد اگر مردی طاعت کند  
از بهر خدای تعالی در میان خانه از هفتاد روز بند در آمده بود و بر هر دری  
هفتاد روز آهن بود پیوسته او را خدای عزوجل در کند اعمال او در روی نامزد  
بدان حدیث کنند و بر گویند و زیادت گفتند یا رسول الله چگونه زیادت گویند  
مؤمن و مستح آرد که زیادت کند در عمل خود پیغامبر گفت صلح دانی که مؤمن  
کیست گفتند خدای عزوجل و رسول انانرا است گفت بر مرد آنست که عمیرد تا بر کند  
عزوجل مسامع او را بدایخ دشوار آرد و اگر بنده معصیت کند در میان خانه از  
هفتاد روز بند درون بپوشد بر هر خانه کردی بود از آهن خدای عزوجل پیوسته اند  
روی عمل او تا مردمان حدیث کنند بدان و زیادت گفتند یا رسول الله چگونه  
زیادت گویند گفت چه دوست آرد بدان چه زیادت کند در مجور خود روایت  
کردند از عون بن عبدالله که او گفت اهل خیر بیکدیگر بنشینند بی سه سخن اول اگر  
هر که کار آخرت کند کفایت کند خدای عزوجل کار دنیا بی او و دوم هر که کار را  
کند میان خود و میان خدای عزوجل خدای عزوجل را است کند میان او میان خلق



و سیم هر که سر خود را راست کند خدای عز و جل علانیه او را راست کند حامد بن **لقمان**  
گوید چون خدای هلاکی بنده خواهد بسبب علامت عقوبت کند اول علم روزی کند  
عمل عالمان از وی باز دارد و دوم صحبت نیکانش روزی کند و شناختن حق  
ایشان از وی باز دارد و سیم در طاعت بر وی بکشاید و اخلاص طاعت از  
وی باز دارد **فقیه** بولیت گوید رخصه این بهر نیت خجیت او بود و بیک  
سزا بود زیرا که اگر نیت او درست بودی خدای عز و جل او را توفیق آرد **منفعت**  
علم و شناخت حق و اخلاص طاعت روایت کرده اند از مردی که از آن **پیغمبر**  
پیغامبر رسید صلی الله علیه و سلم که ریا چیست گفت آنست که خدای عز و جل را بفریب  
گفت چگونه خدا را بفریباید گفت آن طاعت که خدای عز و جل ترا فرموده است تو  
بدان سبب بگری خواهی بدون خدای تعالی پس گفت پرهیزید از ریا که در  
شکر آوردست بخدای عز و جل مرا یا نرا تا کند روز قیامت چهار نام  
ای کافر ای خاسرای فاجرای غادر و عمل تو ضایع شد و مزد تو باطل شد و  
امروز ترا سخن نیست بخوای خود از آن کسی که کار از بهر او کرده ای بخادع پس  
گفت او را بدان خدای عز و جل خدای عز و جل نیست که من شنیدم از پیغامبر صلعم که  
که چیزی خطا کردم و عمل نکردم پس بخواند این آیت **ان الله لیساقب عبادا**  
**الله وهو خادعهم فقیه** بولیت گفت رخصه هر که خواهد که  
ثواب طاعت روز قیامت بیاید بآنکه عمل او خالص از بهر خدای عز و جل  
بود پس آن عمل را فراموش کند تا عجله نرود باطل نگردد زیرا که گفته اند که نگاه  
داشتن طاعت دشوار تر از کردن طاعت است زیرا که مثل او همچنانست که  
آبکینه رود بشکند و جبر نیاید بر او اگر سبب نیاید و در رسد بشکند و اگر آسید  
عجب بد رسد بشکند و اگر مرد خواهد که طاعت کند از دین می ترسد اگر ممکن کرد

که ریا از خود دور کند جهد کند تا دور کند و اگر جهدی کند در ریا از خود دور نمی تواند  
باید که دست از عمل باز ندارد از بهر ریا پس استغفار کند از بهر ریا تا خدای عز و جل او را  
توفیق دهد در طاعت دیگر که اخلاص کند و گویند که دنیا خراب شادان وقت که مرگ  
بمردند یعنی که ایشان کارهای خیر می کردند چون ربا طها و پلها و مردمان را  
از آن منفعت می بود اگر چه از بهر ریا بود زیرا که باشد که دعای یکی از مسلمانان  
بدورسد و او را خدای عز و جل بیاورد چنانکه روایت کردند بعضی از متقدمان که  
او ربا طی کرد پس بیندیشید که ندانم خداوند من پدید یانه بنده بیامد در خواب  
و او را گفت اگر عمل تو از بهر خدای عز و جل نیست دعاء مسلمانان بتو رسد  
بدان شادند و مردی بنزد خدیفه بن الیمانی نشست بود گفت یا رب تو منافقا **نرا**  
هلاک کن پس خدیفه گفت اگر ایشان هلاک شوند شما از کافران ایمن باشید  
ایشان بیرون می شوند بغزو و دشمنان کار زار می کنند روایت کنند  
از سلمان فارسی که او گفت حضرت دهد خدای عز و جل مؤمنان را بقوه منافقان  
و نصرت دهد مؤمنان را بدعای مؤمنان **فقیه** گوید رضی الله عنه که  
مردمان بدین زبان سخن گفتند که ریا در فریضه نیاید زیرا که چیزی که بر مسلمانان  
فریضه بود در ریا در نیاید و بعضی گفتند که ریا در فریضه و جز فریضه در آید  
**فقیه** گوید این بنزد من برد و وجاست اگر فریضه گزارد چون بنزد مردمان  
بود و چون مردمان بنزد کواجر او منافقی بود تمام او از آن کسانی باشد که  
خدای عز و جل گفت **ان المنافقین فی الدار الا سفلی من النار** یعنی  
بها و آفرعون زیرا که توحید او درست بودی و ریا باز نداشتی از کذا  
فریضها اما اگر فریضها را بنزد من بگو گزارد و تمام تو را اگر کسی او را بیند  
ناقص تر و ناقص تر از او را ثواب ناخصان باشد و ثواب زیادش باشد



و اولان بپرسند و با او حساب کنند و بالله التوفیق باب  
الثانی فی هوال الموت و شدتہ روایت کند انس بن مالک رضی عنہ از رسول  
صلی علیہ وسلم گفت من احب لقاء الله احب الله لقاءه و من كره لقاء الله كره  
الله لقاءه یعنی هر که دوست دارد لقاء خدای عزوجل خدای عزوجل  
لقاء او را دوست دارد و هر که لقاء خدای تعالی را اهیست در خدای  
تعالی لقاء او را اهیست دارد گفتند یا رسول ما هر که اگر اهیست در این  
پیغام بر گفت علم نیست آن گراهیست مرگ یعنی چون مرگ بمؤمن حاضر آید بشارت  
یابد و بشارت دهد بیا بد از خدای بشارت دهنده بدایخ او بد از خواهد  
کشتن یعنی بهشت لاجرم بروی هیچ چیز دیگر دوست نباشد از مرگ و خدای  
عزوجل آمدن او را دوست دارد و چون بدی را در کافری را مرگ آید  
داند که باز کشتن او بد و زح خواهد بود لاجرم مکرر دارد و خدای عزوجل  
آمدن او را دوست ندارد جابر بن عبد الله الانصاری روایت کند که پیغامبر  
گفت صلیع حدیث کشید از بنی اسرائیل که در بنی اسرائیل عجایبها بود  
بس گفت جماعتی از بنی اسرائیل بیرون آمدند تا بگورستانی رسیدند پس گفتند  
که نماز کنیم و دعا کنیم که از این مردگان بعضی از بهر ما بیدارند و ما را  
خبر کنند از مرگ بس نماز کردند و دعا کردند در میان دعا مردی سر از گور  
برگذاشت و گفت ای جماعت مردمان از ما چه خواستید و الله از مردمن  
نود سالست یا صد سالست تا بمرده ام هنوز نمانی مرگ از من رفتست تا اکنون  
دعا کنید تا خدای عزوجل مرا بیدار جای باز برد که بودم و بر پیشانی او  
اثر سجده بود فقیه گوید رضی الله عنہ که محمد بن الفضل را حدیث کرد  
از جماعتی معتمدان از حسن که گفت پیغامبر گفت صلیع مقدار شده مرگ

و ریح آن بر مؤمن همچنان بود که سیصد بارش بیشتر برزند فقیه بود  
گوید رضع که هر که مرگ یقین بود و داند که مرگ بد خواهد آمد ناچار و کار  
معال باید که بسازد کار مرگ را بکارهای نیکو و دور باشد از کارهای بد آنکه  
او نداند که مرگ می بد خواهد آمد هر آینه بیان کرد پیغامبر صلیع سخن مرگ  
و تلخی آن و نصیحت او مرا مت خود را از بهر آن کار مرگ بسازد و صبر کند  
در خدای دنیا زیرا که صبر کردن و سختیهای دنیا ساقط است از ریح مرگ زیرا که  
ریح مرگ از عذاب آخرت و عذاب آخرت سخت تر است از عذاب دنیا و این  
کرده اند از عبد الله مسور الهاشمی که او گفت مرحی بیامد بنزد پیغامبر صلیع  
و گفت آمدم بنزد تو تا مرا بیاموزی علمهای عزوب پیغامبر گفت علم تو  
چه کردی در سر علم مرگ گفت بر علم چیست گفت خدا بر او شناخته مرگ گفت  
گفت چه کردی در حق او گفت آنچه خدای خواست عزوجل پیغامبر گفت صلیع  
مرگ را شناخته گفت شناخته ام گفت چه کردی در حق مرگ گفت آنچه خدای عزوجل  
خواست گفت که علم را شناخته گفت شناخته ام گفت چه ساخته از بهر او گفت  
آنچه خدای عزوجل خواست آنکه پیغامبر گفت صلیع بشنوا ترا و استوار کن پس  
بیاموز مرا عزرا ب علم پیغامبر صلیع بیان کرد که ساختن مرگ سر علمست  
و اولیتر است که بدان مشغول شوی روایت کرده اند از عبد الله بن  
مسنور الهاشمی که پیغامبر صلیع این آیت بر خواند **فین تجرد الله انک**  
**تشریح صدق و الا سلام و من برد ان یصله یجمل حدیثه**  
**ضیقاً حرجاً** چون نود در آید لرا فراخ کند و مشرح کند گفتند  
مرا ترا هیچ نشانی هست گفت آنست که دل بردارد از برای فریشت یعنی  
دل از دنیا بردارد و دل هم بعضی دهد و کار مرگ بسازد بشارت از آنکه مرگ

ام



بدو آید روایت کرد جعفر بن یزید از میمون مهران که بیخامبر گفت صلح  
مرکبی را بغنیمت گیر پنج چیز یکی جوانی خویش غنیمت گیر بیش از آنکه پیری تو  
رسد و دوم تندرستی را غنیمت گیر بیش از آنکه بیماری بتو رسد و سیم فارغی  
را غنیمت گیر بیش از آنکه مشغول شوی و چهارم توانگری را غنیمت گیر بیش  
از درویشی و پنجم زندگانی را غنیمت گیر بیش از هر که فقیر گشت رخصه  
که بیخامبر صلح جمع کرد درین پنج چیز علم بسیار زیرا که مرد توانا بود بر علم  
اعمال خیر چون جوان بود و توانا نبود در حال پیری زیرا که چون جوان در حال  
جوانی در معصیت عادت کرد نتواند که در حال پیری از آن دور باشد چنان  
باید جوان را که در حال جوانی عادت کند که اعمال خیر کند تا آسان گشته باشد بر  
در حال پیری و آنکه گفت تندرستی را غنیمت گیرید بیش از بیماری زیرا که تندرستی  
و افزمان را بود در حال خود در تن خود چنان باد مرشد رسترا که غنیمت گیر  
تندرستی و جهد کند در اعمال خیر در تن و مال خود زیرا که چون بیمار شد تراوان  
طاعت ضعیف شود و دست او از مال او کوتاه شود مگر مقدار سیکی اما پنج گفت  
فارغی بیش از مشغولی غنیمت گیرید یعنی در شب فارغ باشی و روز مشغول باشی  
چنانکه بایشب قیام کند در حال فراغت و روز برونه بود در وقت فراغت خاصه  
در روزهای زمستان چنانکه بیخامبر گفت صلح که زمستان غنیمت مؤمن است  
که شب آن دراز بود و روز آن کوتاه بود تا روز داری و اما آنکه گفتیم که توانگری  
بیش از درویشی غنیمت گیرید یعنی چون بدان رضادادی که خدای عزوجل ترا آن  
قوی داده بود آنرا غنیمت گیر و طمع مدار آن در دست مردم است اما پنج گفتیم که  
زندگانی را بیش از مرگ غنیمت گیر زیرا که مرد مادام که زنده بود توانا بود بر طاعت  
اما چون بمرد عمل از وی منقطع شد و چنان باید مؤمن را که روزگار خود را

صانع نکند و باقی عمر خود را غنیمت دارد و حکیمی گفت که در کودکی یازی در جوانی  
مستی و در پیری سستی و در کورحسبی بس خزاراکی بوسی از بس مرگ نتوانی  
که خزارا بوسی اما در حال زندگانی توانی بر جهد کردن طاعت و گفته شد  
که بشارت بر پنج وجه باشد اول عامه مؤمنان را باشد که بید مترسیدار همیشه  
بودن عذاب که بیخامبران و صالحان شفاعت کنند و غم نخوردند از فوت ثواب  
دوم مخلصان را باشد سیم نابینا را باشد چهارم زاهدان را باشد پنجم عالمان را  
باشد آنها که با علم عمل کردند گوید که مترسیدار ترس قیامت که شما را ترس قیامت  
نباشد و اندک مدتی بیدارید که مکافات شما بکنند آنچه کردید و مزده بر شمار ایدشت  
مرا بشناسند که اقتدا بشما کردند و ندانید که خند مرا نکنی یا که کار او بشارت بود  
و بشارت مرا نکنی یا بود که طاعت محسبت کند **تَنْتَزِعُ عَلَيْهِمُ اللَّيْلَةَ** و گویند  
مرفرشتنک را که شما کیانید که مانندید هر هیکل از شما بیکوروی ترا و از شما خورج  
ترکوبند **فَخَرَّ اُولَئِكَ فِي الْحَبْرَةِ الدَّنِيَا فِي الْآخِرَةِ** مانکه با آنان شایم  
در آخرت چنان باید عاقل را که بیدار شود از خواب غفلت و علامت آنکه از خواب  
غفلت بیدار شود چهار چیز است اول آنست که تدبیر کند در کار دنیا بقناعت  
دوم کار آخر ترا بر ص و بشتاب و سیم کار دین را بعلم و جهد چهارم کار  
بمدارا و نصیحت گویند که فاضل بن مردمان آنانند که در ایشان پنج خصالت  
اول عبادت خدای عزوجل بیش دستی کند و دیگر منفعت او خلق را ظاهر بود  
وسیم مردمان از بدی او این باشد چهارم بدانست که در دست مردمان بود و نمید  
و پنجم کار مرگ را ساخته بود بدانند ای برادران که ما را از بهر مرگ آفرید  
و از مرگ هیچکس نتواند گریخت قوله تعالی **انک میت و انهم میتون** و قوله  
تعالی **قل لئن یفعلک الفرار ان فررت من الموت و القتل** و قال الله

در دنیا و در آخرت



كُلُّ نَفْسٍ رَائِيَةٌ الْمَوْتِ بِسِوَا جِلْدِ بَرِّهِمْ مَسْلَمَانِ كَمَا كَرَّمَهُ سَابِقُ زَمَانِهِ  
از آنکه مرگ بدیشتر آید و قال الله تعالی **فَتَتَوَلَّى الْمَوْتُ أَنْفُسَ قُلُوبِ**  
**ثُمَّ قَالَ وَلَنْ يَسْتَوْهَ أَبَدًا بِمَا قَدِمْتُمْ إِلَيْهِمْ خَدَايَ عَزَّ وَجَلَّ** بیان کرد که هر  
از مرگ نگریزد و کافران از مرگ بگریزند از بدی فعل خود زیرا که مؤمن صلا  
کار مرگ ساخته بود و او را آرزوی دیدار خدای عزوجل بود چنانکه روایت  
کرده اند از ابودرداء که او گفت مثلاً در ویستی که اهریت دارید و من دست در مرگ  
مثلاً مرگ را که اهریت دارید و من دست در ویستی را از بهر فرقی و بیماری  
را دوست دارم از بهر آرزوی دیدار خدای تعالی روایت کرده اند  
از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه که او گفت هیچ تنی نیست از نیل بد که نه او را  
مرگ است اگر نیک باشد خدای عزوجل گفت در صفت نیک مردان **وَمَا عِنْدَ**  
**اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ** و اگر بد بود خدای عزوجل جلاله **أَنَّمَا سَلَى لِقَابُ لِقْدَا**  
**دَوَائِمًا لِقَابُ عَذَابٍ مَهِينٍ** روایت کرد ابن مسعود که بیغایم روایت  
صلیحه که مرگ راحت مؤمن است روایت کرد عبد الله بن مسعود که از پیغمبر  
بر رسید صلحیم که کدام مؤمن فاضلتر بود گفت آن که نیکو خور بود و گفتند که  
کدام مؤمن زیرکتر بود گفت آنکه مرگ را بیشتر یاد کند و کار مرگ را نیکوتر  
بسازد نیک مرد است که از هوسها کار مرگ بسازد و بد مرد است که از بس هوسهای  
خود رود و بس آرزو خواهد از خدای عزوجل **بَابُ الثَّلَاثِ**  
**فِي عَذَابِ الْقَبْرِ** روایت کنند از ابن عباس که گفت بیرون آمدیم با بیغایم  
علیه از بس جنازه مردی از انصار یا ن آمد تا بسز کور هنوز بلخ نرسیده  
بودیم که بیغایم صلحیم بشتت و ما کرد بر کرد او بنفشستیم بختت چنانکه گوی  
بر سرهای ما مرغیست و در دستها و چوبی بود که زمین را بدان می کند بس سر بر کرد

و گفت باز داشت خواهید از خدای عزوجل از عذاب گور و باز گفت تا پس باز پس  
گفت بنده مؤمن را مرگ فراز رسد و از دنیا بخواید رفت بر و فرود آید فرشتگان  
سید روی کوتی رویهاشان آفتابستی با ایشان کفن بود از بهشت و خنوط  
بود از بهشت بنزد این بنده مؤمن بنشینند چندانکه چشم کار کند پس مگر الموت  
بباید بنزد سر او بنشیند و گوید ای جان آرا میره بیرون آی سوی امر زشتی  
خدای عزوجل بس جان از تن بیرون آید بدان آسانی که آب از مشک این فرشتگان  
آن جان او را از مملکت الموت بیستانند و بیه نگنند که در دست او مقدار یک طرد العین  
بماند و بس جان او را در آن کفن بیچند و در آن خنوط که از مشک خوشبوی تر بود  
و آن جان را با سمان بر بند بر هیچ جماعتی از فرشتگان بنکد و اندک نه ایشان  
گویند این جان پاکیزه کیست گویند که جان فلان بن فلان است نیکوترین نامی  
بخوانند تا بگذرد از آسمان دنیا چون برسد با سمان دوم فرشتگان از آسمان در  
چنین گویند و فرشتگان آسمان سیم همچنین هر اسمانی تا بهفته آسمان خدای عزوجل  
گویند بنویسد نام او را در علیین و باز کرد اند او را بر زمین که از زمینتر آفرید  
او در زمینستان باز کرد انهم و از زمینشان بر انگیزانم دیگر باره جان در تن  
او در آرزو و در فرشته بیابند یعنی منکر و نیکر و گویند او را که من ربک خدای  
مؤکیت گوید خدای من الله است و نیز گویند **وَلَا يَنْفَكُ** و دین تو چیست گویند  
دین من مسلمانیت است پس گویند چه کوی در حق آن مرد که او را بفرستادند  
شما گوید او رسول خداست عزوجل آنکه او را گویند که علم تو چیست گویند کتاب  
خدای عزوجل که بخواندم و بدان ایمان آوردم و آنرا راست گویم اشتم آنکه  
منادی از آسمان ندا کند که راست گفت بنده من از بسترهای بهشت است  
از بهر او بگسترانید و از جامها بهشتش بپوشانید و در ری از درهای بهشت



در کور او بکشاید بس در ری ز درهای بهشت در کور او بکشاید تا از روی بهشت  
بدوی آید و کور بروی فراخ کشید چندانکه چشم کار کند بس در ری بیاید نزد  
او خوشبوی و این بنده را گوید بشارت باد مر ترا بدانکه شادمانه شوی این روز  
که ترا وعده کرده بودند این بنده مر آن شخص را پرسد که تو کیستی گوید من عمل  
نیک تو عم و چون بنده کافر را مر که فرار رسد خدای عزوجل فرشتگان را فرستد  
سیاه روی باستان بلا سهایی باشد سیاه بنشینند با او چندانکه چشم کار  
کند بس مگر الموت علمه بیاید بر او و بنشینند گوید که ای جان پلید بیرون آ  
بخش خدای عزوجل و جان او در هم تن او پیرا کند بس آن جان او را بیرون  
کشند چنانکه رگ او پاره پاره شود بس جان او مگر الموت بگذرد آنکه فرشتگان  
آن جان او را از مگر الموت بستانند و در آن بلا سها بچند و از آن جان او بوی  
مآید کند ترا مر از آن جان او را با همان برند و بر هیچ جماعتی از فرشتگان  
بنگدارند که گویند این جان پلید کیست گویند که جان فلان بن فلان است تا برسند با همان  
دنیا در آسمان بکشاید بس این آیت بخواند **و لا یدخلون الجنة حتی یلبسوا**  
**الجملة فی سقم الخیاط و کذلک یجزی المجرمین** بس خدای عزوجل گوید  
بنویسد نام او در سجین بس جان او بیند از ند بس این آیت بخواند **ومن**  
**یشکر بالله فکنا اخر من السماء** و بس جان او بکالبد باز برند و در فرشته  
بیایند و او را بنشانند و بگویند که من رَبُّکَ گوید آه ندانم و گویند که دین تو  
چیت گوید ندانم و گویند که چه کوی درین مرد که بشما فرستادند گویند نام  
بس منادی از آسمان ندا کند که دروغ میگوید بنده من پستری باز کشید  
ویرا از آتش و بکشاید بروی در ری ز درهای دوزخ و بیوشاید و پیرا جا  
از جاهای دوزخ و سهو دوزخ بروی زند و کور بروی تنگ گرداند تا

استخوانهای راست او در استخوانهای چپ او در آید و چه در راست در آید بس  
مردی در آید زشت روی و زشت جامه و بوی گند از روی می آید و او را گوید  
بشارت مر ترا که این آن روز است که ترا وعده کرده بودند او را گوید که تو کیستی  
گوید من آن کور دار بد تو بر بس این مرد کافر گوید یارب توفیامت بر پای من  
بوهریره رضی الله عنه روایت کند که بیغام بر گفت صلی الله علیه و سلم من  
را که مر که فرار رسد بیایند فرشتگان با حریرهای بهشت و در آن حریرها  
مشک و سترغم بهشت بود و جان او بردارند چنانکه موی از خمیر بردارند  
گویند ای جان با کیزه بیرون آئی بخشنودی خدای عزوجل و بگوانند و بدان  
که خدای عزوجل از تو خشنود است بس چون جان او بیرون آمد آنرا در مشک  
و سپر غمهای بهشت بنهند و بس در آن حریر بچند و بعلیبتین برند و چه  
کافر را مر که فرار رسد بیایند فرشتگان با بلا سهای دوزخ و در آن بلا سها  
تافته بود بس بکشند جان او را کشیدنی سخت و گویند ای جان پلید بیرون  
آئی بخش خدای عزوجل و بعد از آن چون جان او بیرون کشیدند بنهند  
بر آن انگشت تافته پس آنرا در بلا سها بچند و آن جان همی جویند همچون جوش  
دیگ و ببرند او را بسجین و روایت گویند از عبدالله بن عمر که او گفت که  
چون مؤمن را در کور رهنم کور بروی فراخ کشند بمقدار هفتاد ارش و بر  
بروی از سپر غمهای بهشت و بیورثانند او را شخر برد اگر باوی چیزی بود از نور  
قرآن او را پسند است و اگر نور قرآن باوی نبود در اندر کور او نور  
آفتاب و مثل او در کور چون عروسی بود که خفته بود بیدار نکنند او را مگر  
بد سوزگی کمی و چیزی دوست برند او بخیزد از خواب چنانکه کوی از خواب  
نشستی اما کور بر کافر چنان تنگ کنند چنانکه استخوانهای الهی از زخم در آید



و بفرستند بروی ماران همچون گردنهای اشتر نختی و گوشت او می خوردند تا بر استخوان  
او صبح کوشه نگذارند و بفرستند بر ایشان دیوان کور و کور و بد ایشان تا زبانشان آلا  
می زنند و او را از او شنوند که بروی رحمت کنند با مداد و شبانگاه آتش بروی  
عرض می کنند فقیر بولیت گفت رحمه الله علیه هر که خواهد که از عذاب کور بهر  
بروی باد که چهار چیز ملازمت کند و از چهار چیز دور باشد اما آن چهار چیز  
ملازمت کند اول پنج نماز را نگاه دارد و صدقه دهد و قرآن خواند و تسبیح سی  
کند که این چهار چیز کور روش و فراخ کند و اما از آن چهار چیز که دور باشد  
یکی از دروغ گفتن دور باشد و از خیانت و سخن چینی و از بول که در جامه  
مردم رسد که روایت کردند از بیغامبر صلحه که او گفت جامه خود را از بول  
نگاه دارید که بیشتر عذاب کور از آن بود و بیغامبر گفت علیه که خدای عزوجل  
چهار چیز دوست ندارد اول بازی کردن در نماز و دوم لغو گفتن در قرآن  
و سیم فحش گفتن در روز و چهارم رخندیدن در کورستان و روایت  
کردند از محمد سماک که بنگر بیست و دو کورستان و گفت تا شمارا نفری بد آر امید  
این کورها بسا عمکینا که در آن کورند مرد عاقل چنان باید که بسیار یاد کند  
کور را پیش از آنکه بمیرد و روایت کردند از ثقیان ثوری که او گفت هر که  
کور را بسیار یاد کند بیابد از امر عزاری از مرغزارهای بهشت و هر که از  
یاد کردن کور غافل بود بیابد از کنده از کنده های دوزخ و روایت کرده اند  
که امیر المؤمنین عیسی بن عمیر که او گفت در خطبه خود ای بندگان خدای مگر مرک  
که از مرک چاره نیست و از مرک همکس نیست و از هیچکس مرک فوق نشود و اگر از  
مرک بگریزد شمارا دریابد و اگر بگریزد شمارا بگریزد که این مرک موی سشانی شما  
کرده است و جز مرک کور نیز جوینده شاست و بدانید که کور هر روز سه بار سخن

کوبید اول کوبید که من خانه تاریک و دوم کوبید من خانه دلگیر و سیم کوبید من خانه  
گرماتم و بدانید که در پیش او روزیست که از آن صعبتر است و آن روز روزیست  
که خردگان در آن روز پیر کردند و بزرگان هم در آن روزستان کردند و هم  
زبان شیر دهنده از شیر بازمانند و هم زنان باردار بار بینند و هم مردمان  
همچون مستان باشند و لیکن عذاب خدای عزوجل سخت است و بدانید که از پس  
آن روزیست که صعبتر از آن روز است آتش نیست که گرمای آن سخت است و  
قرآن دور است و پیرایه آن از آهن است و آب آن زرد است و در هر  
دور خیانت و مرخدا بر عزوجل را نجا هیچ رحمت نیست همه مسلمانان بگریستند  
که بیستین سخت آنکه گفت از پس آن روز بهشتی است که بهنای او چند بهنای  
هفت آسمان و هفت زمین است و آنرا بساخته از بهر نیکان روایت  
کردند از اسد بن عبدالرحمن که او گفت بمن رسید چنانکه چون مؤمن بمیرد  
او را بر جنازه نهند کورا و از دهد که بشتابیدش بمن چون او را در لحد نهند  
زمین با وی سخن آید کوبید من ترا دوست داشتم که تو بر بهشت من بودی اکنون  
دوستی که در شکم منی و چون کافر بمیرد او را در جنازه نهند کورا و از دهد  
که باز کرد ایندش و در کورش نهند زمین با وی سخن آید کوبید که چون بر بهشت من  
بودی ترا دشمن داشتم اکنون دشمن تری بر من که در شکم منی روایت  
کنند از عثمان بن عفان رضعه که او بر کوری بایستاد و بگریست او را گفتند  
تو دوزخ را یاد کنی و نگر می بهشت را یاد کنی و نگر می چون کور یاد کنی با وی  
گفت بیغامبر گفت صلحه که کور اول منزل است از منزلهای آخرت کور از آن برسد  
ببر از آن با قیاسان بود و اگر از آن نرهد بر از آن دشوار بود روایت  
کردند از عبدالحمید بن محمود القوی که او گفت نشسته بود پیر بنزدیک عبدالله عباس



قومی پیش او آمدند و گفتند که ما بیرون آمدیم بقصد حج و با ما یاری بود بیمار  
 و در آن بیماری مردم ما جهازا و ساختیم و کورا و بلندیم چون بلخ رسیدیم ما یکی  
 دیدیم که لحد از آن پر شد آن کور را بگذاشتیم و کوری دیگر بلندیم همچنان بر ما شد  
 انرا نیز بگذاشتیم و سیم کندیم هر ما را دیدیم اکنون پیش تو آمده ایم تا چه فرمائی  
 عبدالله عباس گفت آن مرد خیانت کرده است اگر از مشرق تا مغرب هم از  
 بهر او کور کنی هم پر بار باشد بروید در بعضی ازین کورها او را دفن کنید ما  
 او را دفن کردیم و باز بتز یک اهل او شدیم و پی رسیدیم که کارشوی تو چه  
 زن گفتا و کندم فروشی کردید هر روز قوت خود از آن برداشتی و همچنان  
 خس و کف بی آوردی و در آن کندی آمیختی **فقیه** بولیت گوید رضعه  
 که این خبر دید که خیانت کردن سبب عذاب کور باشد از بهر آن گویند  
 که این زمین هر روز بنج بار ندا کند ندای اول گوید ای فرزندان آدم خوش  
 بر پشت من و باز گشت شمار مشک مست و دوم گوید ای فرزندان آدم نغمتها  
 بر پشت من میخورید زود باند که کرمان شمارا در شکم من بخورند و سیم بار ندا  
 کند که ای فرزندان آدم شادی می کنید بر پشت من و د باند که اندر هکین شود  
 در شکم من چهارم گوید ای فرزندان آدم امروز می خندید بر پشت من زود باند  
 که بگریید در شکم من و پنجم گوید که ای فرزندان آدم گناه می کنید بر پشت من  
 زود باند که عذابتان کند در شکم من **روایت** کند از عمر و بنی دینار  
 که او گفت مردی بود از اهل مدینه و خواهری داشت در ناحیه مدینه از خواهر  
 بسیار شد و برادر پرسید ز او رفت روزی چند بر آمدن خواهر فرمان یافت او  
 جهاز ساخت و بگورستان بردند و برادر او را جای کرد و باز گشت باهل خود  
 و یادش آمد که کیسه در ز کور فراموش کرد مردی را بستند از یاران خود هر

بیا آمدند سر کور باز کردند و کیسه باز یافت پس آن مرد را گفت زان سو تر شو تا بنگرد  
 که حال خواهر مرچیت و خشتی از لحد برداشت فروغ آتش دید که از لحد بر آمد و کور  
 راست کرد و بنزد مادر آمد و مادر را گفت که خبر کن مرا که خواهر مرچیت کار کردی  
 مادرش گفت از کار خوهر مبرس که او هلاک شد گفت مرا از کار او خبر ده  
 گفت خواهرت نماز تا خیر کردی و نماز که کردی بطهارت پاکیزه نکردی  
 و چون شب درآمدی بر در همسایگان شدی گوش بر در ایشان کردی سخن  
 ایشان بشنیدی از بهر آن تا بدان سخن جینی کردی و آن سبب عذاب کور  
 و هر که خواهد که از عذاب کور برهد برو با دکه از سخن چینی دور باشد این عذاب  
 روایت کرد از پیغامبر صلیحه که گفت چون بپرسند مسلمانان از این کور گواهی  
 بدهند که نیست خدای مکر الله و محمد رسول او بیت و بنده اوست این است **قول**  
**خدای عز وجل** **بَسَبْتُ لَكَ الَّذِي مَنَوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا**  
**وَفِي الْآخِرَةِ** و قول ثابت در سه حال بود مرا آنرا که او مؤمن مخلص بود  
 و مطیع بود مر خدا را عز وجل اول در معاینه ملک الموت بود علیهم و  
 دوم اندر سوال منکر و نکیر و سیم در حال سوال بنزد حساب و زقیامت **اما**  
 ثابت که در وقت معاینه ملک الموت بود آن بر سه وجه بود یکی از عصر بود  
 از کفر و توفیق استقامت بر توحید در آن وقت که جان زدی جدا شود  
 او بر ایمن بود و دوم فرشتگان بشارت دهند بر رحمت و سیم جای خود ببیند  
 و ثبات نیز بر سه وجاست اول آنست که خدای عز وجل او را تلقین صواب  
 کرامت کند تا جواب منکر و نکیر صواب دهد و **حجم** آنست که زایل شود از او **بیت**  
 و دهشت و سیم آنست که جای خود در بهشت می بیند تا کور او مر غزاری کرد  
 از مر غزارهای بهشت و آن ثواب که در وقت حساب بود نیز بر سه وجهست



اول تلقین حجّ از پنج برسدش و دوم حساب بروی سهل گردانند و سیم در  
از روی زلت و خطا و نیز گفته اند که ثواب بر چهار حالت اول در وقت مرگ  
و دیگر در کور تا جواب دهد بی ترس سیم در وقت حساب و چهارم بر صراط بلا  
الکسی ترا پرسد که سوال و عذاب کور چگونه باشد چنین بگویند ازین علما سخن  
گفته اند در روایتهای مختلفه است بعضی گفته اند که جان در تن او کنند چنانکه  
در دنیا بود و پیشانند و پیرا و پیرسند و بعضی گفتند سوال مرجان را بود نه  
تن را و بعضی گفتند جان در تن او کنند تا سینه و بعضی گفتند که جان میله  
گفتن و تن بود و درین هر یکی خبری آمده است از بیغامبر صلیحه و  
در ستر بنزد اهل علم آنست که افزا کند عذاب کور که عذاب کور حقیقت  
و چگونه مشغول نماید بود و بگوید که خدای بهتر دانند که آن چگونه باشد  
و ما را خود معاینه بنماید چون بدان رسم اما اگر کسی سوال منکر و تکلیف  
منکر شود این کار روی از دو بیرون باشد یا گوید از طریق عقل درست نماید  
که درین خلاف طبیعت است یا گوید که از طریق عقل روا باشد و لیکن  
من نپدیدم و پس گوید که در طریق عقل روا باشد درین گفتار روی تطبیق  
انبیا باشد و باطل کردن معجزاتهای ایشان زیرا که بیغامبران از جمله  
آدمیان بودند و طبیعت ایشان چون طبیعت دیگران و امیتان  
فریشتگان را بدیدند روحی برایشان فر آمد و دریا از بهر موسی علیه  
بدونیم شد و عصای او و ثعبان کشت این هم که یاد کردیم بر خلاف طبیعت  
است پس منکر این حال بدین کار از مسلمانان بیرون آید و اگر گوید که  
روا باشد و لیکن من نپدیدم کتاب حق سبحانه و تعالی و اخبار رسول  
علیه السلام حجّتی کافی است بروی چنانکه حق سبحانه و تعالی گفته **ومن**

أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا اهل تفسیر این معیشت  
ضنکا عذاب کور تفسیر کردند و قوله تعالی **يُنَبِّئُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا**  
**بِالْقُرْآنِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ** یعنی بقبر روایت  
کند سعید بن المسیب از عمر بن الخطاب رضی عنه که بیغامبر گفت صلیحه  
چون بنده مومن در کور نهند خدای عز و جل او را زنده کند پس فرشته  
بیاید و او را بشانند چنانکه آواز نعلین آنکسان که از کور باز گردند می شنود پس  
او را سوال کند که من ربک خدای تو کیست و ما دینک دین تو چیست و  
من نبیک بیغامبر تو کیست و گوید خدای من الله است و دین من مسلمان  
و بیغامبر من محمد مصطفی است صلیحه پس او را گویند خدای عز و جل ترا برین  
بیاراد اکنون خوش محسب اما قوله تعالی **يُنَبِّئُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقُرْآنِ**  
**الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ** یعنی بداراد ازین تعالی استانرا  
بر قول حق **وَنُضِّلَ اللَّهُ الظَّالِمِينَ** یعنی توفیق ندهد کافران را بکفتار  
حق و چون کافران یا منافقان را در کور نهند دو فرشته بیایند و او را  
پرسند که خدای تو کیست و دین تو چیست و بیغامبر تو کیست گوید ز نام پس  
ان دو فرشته او را بگویند ما دنیا هرگز بسا او را بر نهند بجمودی که هم خلق  
آواز او بشنوند مگر بریان و آدمیان روایت کند ابو حازم از عمر از  
بیغامبر صلیحه که گفت مر عمر بن الخطاب را رضعه چگونه بینی خود را آنکه  
که دو فرشته در کور نهند تو آیند یعنی منکر و تکلیف و آن دو فرشته  
بوند که رویهایشان سیاه بود و چشمهایشان همچون چشم کبک باشد و زمین را  
می درانند با مشکهای خود و موهای خود را از بس خود می کشند و آواز ایشان  
هم چون رعد بود و چشمهای ایشان همچون برق پس عمر گفت رضعه

اشک



یا رسول الله این عقل با من بود در آن وقت و من هم برین حال باشم که هستم  
گفت هر برین حال باشی پس عمر گفت من ایشانرا کفایت کنم بفرمان خدای عزوجل  
پس پیغامبر گفت صلیح که عمر موفق است که توفیق یافتست روایت  
کند بوه هر پره که پیغامبر گفت علیه که هیچکس نمیرد که از وی بانگی نیاید چون پاک  
کار همچنان که هم جنبندگان بشنوند مگر آدمی چه اگر آدمی بشنود بی  
شوی و یا ببرد و چون او را بسوی کور آرند اگر نیک مرد باشد گوید نشاید  
بشناید اگر بداند که از پیش من چه چیز است شما نیز تمثالی مرگ کردید  
و اگر نیک کار باشد گوید شما بیدار میشوید اگر بداند که مرا کجا می برید نشاید  
و چون او را کور نهند بیابند بزند او در فرشته سیاه روی و سبز چشم  
سوی سر او در آید نماز او بیاورد و بیاورد بیا زین سو میاید که بسا شبها او  
بیدار بوده است نماز کرد است از بهر این جای خفتن را بس بسوی پایهای او  
در آید پایهای او کوی بسوی من میاید که بسیار رنج نهاده است بدین  
پایها از بهر خفتن این جای را بس سوی دست راست او در آید دست  
راست او کوی میاید بسوی من که او بسیار صدقه داده است بمن از بهر خدای  
بس سوی دست چپ او در آید بس دست چپ او کوی بسوی من میاید که  
او روزه بسیار داشتی و تشنه بودی از بهر خفتن این جای بس او را بیدار  
کنند چنانکه خفته را بیدار کنند بس بپرسند او را که چه گوئی در این مرد  
گوئی کدام مرد گوئی محمد مصطفی صلیح گوئی که او هر که او رسول خداست  
عزوجل بر آن دو فرشته او را کویند که مؤمن ز پیشی و مؤمن از پیشی  
کور بودی فراخ کنند و بد درسد از کرامت های خدای عزوجل چندانکه  
او خواهد بر ما از این توفیق خواهد بر نیکیها و باز داشت خواهد

از عذاب کور که پیغامبر گفت صلیح باز داشت خوابتی از عذاب کور  
روایت کنند از عایشه رضعها که او گفت من عذاب کور نداستم تا زنی چو  
بزند من آمد و از من چیزی و چیزیش بداد من آن زن جهود مرا دعا کرد  
و گفت خدای عزوجل عذاب کور از تو باز دارد من بداشتم که آنج او  
گوید هم از آن سخنهای باطل جهودان بود تا پیغامبر صلیح بر مرد را  
از وی پرسید پیغامبر گفت صلیح عذاب کور حقیقت بس بر همه مسلمانان  
واجبست که از خدای عزوجل باز داشت خواهند از عذاب کور و از  
بهر کور کار نیکو کند بیشتر از آنکه در کور شود زیرا که کار بروی آسان بود  
مادامکه زنده است و چون بمیرد کار دشوار گردد زیرا که مردگان  
آرزو کنند که ایشانرا بنیکی دستور دهند و دستوری نیابند و بدانند  
حسرت و پشیمانی و چنان باید مرعاً قلرا که تفکر کند در کار مردگان که  
ایشان آرزو برند که ایشانرا دستوری دهند تا در رکعت نماز کنند و یا  
یک بار بگویند که **لا اله الا الله محمد رسول الله** یا یک بار تسبیح گویند و  
دستوری نیابند و عجبی از مران زندگانی که ایشان روزگار خود ضایع  
می کنند در غفلت خدای عزوجل ما را و شما را از خواب غفلت بیدار کند  
و بیداری ما بر پشت زمین کناد که در شکم زمین شودند ای برادر  
روزگار خود ضایع نکنید که روزگار تو سرمایه است هر که که تو سرمایه  
خود باشی از سود در نهانی زیرا که بضاعت آخرت در وقت کاسدی  
روزگار است نیک جهد کن تا اگر دکنی از بضاعت آخرت در روزگار کاسدی  
که روزی آید این بضاعت کاسدی تو عزیز کردد و بخواید پیر از خدای  
عزوجل ما را توفیق دهد تا کار مرگ بسانهر و مکناد ما را از پشیمانان



وازان کسان که طلب کنند مر باز کشتن دنیا را و آسان کردن آن در برآیند  
کور و بر هم مسلمانان رحمتا فرید کار دنیا و آخرت که او رحم المراجین است  
**باب الرابع فی احوال یوم القیامة و اقرا عها**  
عایشه گفت رضعها که پرسیدم از بیغامبر صلیحه که در قیامت دوست  
دوست خود را یاد کند بیغامبر گفت صلیحه در سه جای دست مردوست خود را  
یاد کند اول نیز در تران و نداند که تران و شکر آن آید پاسنگ و دیگر نیز  
پزدن نامه ها نداند که نامه او بدست راست دهد یا بدست چپ و سیم پزدن  
وخت که فروغ آتش باره زند از دوزخ بیرون آید و در پیشان بیچد گوید  
موتی کرده اند مرا بر سه گروه اول کسی که با خدای عز و جل شریک گفته باشد و  
کسی که جبار و ستمکار بوده است و سیم کسی که بر روز قیامت ننگ دیده است  
پس آتش درین سه گروه در بیچد و اینها نیز از دوزخ کشته و دوزخ را پل است  
باریک تر از موی و تیز تر از شمشیر و بی رویی سرها و حسلها بود و مردمان  
بر روی می کردند بعضی چون برق و بعضی چون باد و گروهی از آنجا  
بگذرند بسلامت و بعضی بگذرند با جراحت و گروهی در دوزخ افتد تا سار  
در روی ابوهریره روایت کند از بیغامبر صلیحه که چون یکبار در  
صورت بدهد تا با او بگذرد در میان جهل سال روز کار برود پس فرود  
فرستد خدای عز و جل آبی از آسمان و خلق از زمین برویند چنانکه  
تیره روید بوهریره روایت کند که بیغامبر گفت صلیحه چون خداوند تبارک  
و تعالی آسمانها و زمینها بیا فریزد پس صورت بیا فریزد و با سرافیل  
داد اسرافیل صورت بر دهان نهاد و چشمها سوی عرش نهاد تا کسی  
فرمان آید که بدم بدمد بوهریره گفت یا رسول الله صورت چیست گفت آن

سروی است

سروی است کفم چگونه است بزد که است یا خرد گفت بدان خدای که مرا سخن سخاقت  
فرستاد که یک کردش چند بهنای هفت آسمان و زمینست و سه بار بدمد  
در صورت و بعضی روایت کنند که دو بار یک دمیدن از بهر هلاک و یک دمیدن از  
بهر زنده شدن دمیدن اول دمیدن فزع بود چون نخستین بار بدمد  
همه خلق در بیم و فزع افتد چنانکه خدای عز و جل گفت **و یوم ینفخ فی الصور**  
**فزع من فی السموات و من فی الارض الا من شاء الله** و زمین  
بجیش آید و همه شیر دهندگان از شیر دادن باز مانند زنان باردار بار  
ببندند از هول آن روز و مردمان را بینی چون مستان و موی کودکان خرد  
سبید گردد و دیوان بگریزند پس خداوند تعالی بفرماید مرا سرافیل را تا بار یک  
در صورت بدمد و آن دمیدن هلاک بود و همه اهل آسمان و زمین هلاک شوند  
مگر آنکس که خدای عز و جل خواهد چنانکه خدای عز و جل گفت **و ینفخ فی الصور**  
**فصق من فی السموات و من فی الارض الا من شاء الله** یعنی جانهای  
و گویند یعنی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عز را یک علیهم الصلوة و التلایم  
اجمعین آنکه خدای عز و جل مملک الموت را گوید یا مملک الموت از خلق من که مانند  
گوید یا رب جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و حمله العرش مانده اند و من مانده  
امرنده تو خدای عز و جل بفرماید مملک الموت را تا جانهای ایشان بستانند همه  
چنین است در روایت کلبی و مقاتل و در روایت محمد بن کعب از مردی از یهود  
که خدای عز و جل گوید بمیرا جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و سیرا  
حمله العرش پس خدای عز و جل گوید مملک الموت را که مانند خلق من گویند  
ضعیف تو مملک الموت مانند است پس خدای عز و جل گوید یا مملک الموت شنیدی قول  
من که **کل نفس ذائقة الموت** تو نیز خلقی از خلق من همان تو نیز بمیر یا مملک الموت

الموت



بس ملک الموت بمبرد در خبر دیگر روایت کردند که خدای عز و جل فرمود ای پادشاهان  
خود بستانند و بیاید بسوی موضعی میان بهشت و دوزخ و جان خود را می کنند بس  
بانگی کنند که اگر خلق خدای عز و جل زنده بودند همه بمردند از هببت آن پادشاه  
بس ملک الموت گوید اگر من بد استمی که تاخی جان کردن و سختی آن چنین است  
من بر جان مسلمانان مشفق تر بودم بس ملک الموت بمبرد و هیچکس نماند از  
خلق خدای عز و جل گوید ای دنیا ای خسیس کجا اند ملک کان کجا اند فرزندان  
ایشان و کجا اند انکسافی که روزی من خوریزی و کسی دیگر را پرستید زنی بس  
خدای تبارک و تعالی گوید **لَمَّا لَمَلِكُ الْيَوْمِ** امروز ملک گراست و پادشاهی کراست  
هیچکس جواب ندهد بس ایزد تعالی خود را خود جواب دهد گوید **لله الواحد**  
**القهار** ملک و پادشاهی هر یک خداوند قهر کننده راست که بندگانش را قهر کند هر که  
بس بفرماید خدای عز و جل آسمان را تا ببارد آبی همچون آب پشت مردان  
می بارند تا چهار روز تا بر هر چیزی دوازده ارسن آب بکشد بس خلق از آن  
آب بزیند چنانکه گیاه روید تا کالبد های ایشان تمام کرد چنانکه او بود  
است بس خدای عز و جل گوید زنده شوید حمله العرش همه زنده شوند بفرماید  
خدای عز و جل اسرافیل را گوید زنده شو بس گوید صور بردار و بر دهان  
نه بس خدای عز و جل گوید زنده شود جبرئیل میکائیل بس خدای عز و جل  
بفرماید تا جانها را بیاورد و در صور نهد بس اسرافیل را بفرماید تا صور  
در دمد دمیدن گیرد زنده کردند بس جانها از صور بیرون آیند همچون زبور انجیل  
میان آسمان و زمین آن جانها بران شود بس بسوی زمین فرود آیند و در  
کالبد های روند از سوراخ بینی بس زمین بشکافند از خلق خدای عز و جل  
پیغام بر گفت صلعم من اول کسی باشم که زمین از من بشکافد و در خبر دیگر آمده است

که خدای عز و جل نخست جبرئیل را و میکائیل را زنده کند تا فرود آیند کور پیغام بر صلعم  
با بلاق و حلهای بهشت چون زمین بشکافند من سر از کور برکنند جبرئیل علم در  
من بنگرد و گوید یا جبرئیل این چه روز است گوید روز قیامت است و این روز بزرگ است  
رسول گوید یا جبرئیل خدای عز و جل با امتان من چه کرده است جبرئیل گوید علم  
بشارت مر ترا یا محمد که نخستین کسی که زمین از روی بشکافند است تو می  
را زنده نگرده است بیش از تو بس بفرماید خدای عز و جل مرا اسرافیل را تا در صور  
بدمد و همه بر خیزند و می نگرند برهنه و همی شتابند تا همه گرد آیند و بیاید جای ایستند  
مقدار هفتاد سال و ایزد تعالی بر ایشان ننگد و میان ایشان حکم نکند و ایشان می  
تا آب چشمشان مانند بس خون کریند و در خون غرق شده باشند از هول آن  
روز بعضی را خون بزاور سیره باشد و بعضی را بکل و بعضی را بزخ بس ایشان  
بمختر خوانند بس چون هم خالق از آدمیان و پیران و غیر ایشان بعضی نگاه ایستند  
باشند تا کهان بانگ موحی بشنوند از آسمان که می آید همه بترسند بس آسمان بشکافند  
و فرشتگان آسمان فرود آیند و چندان که همه خلق دنیا باشد و گرد بر گرد خلق  
در گیرد و مردمان ایشانرا گویند فرمان خدای ماهت بحساب کردن در میان  
ستما گویند نه ولیکن آنچه آمدست بیاید با مر خدای عز و جل بحساب کردن بس  
فرشتگان آسمان دوم فرود آیند و صفها برکشند از بس صفهای فرشتگان  
دنیا و فرشتگان آسمان سیم و هفت صف باشند که در کرد اهل دنیا و در آسمان سیم  
دو چندان فرشته بودند که در آسمان دوم بودند همه اهل دنیا در میان گیرند و  
اگر کسی از اهل دنیا حواهد که بکناره شود نتواند زیرا که هفت صف فرشته بیدند  
چنانکه خدای عز و جل گفت **يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنَّ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ  
تَنفَعُوا مِنْ قَطْرِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ فَانفَعُوا** و الا تفقدون الا سلطان



و جایی که می گوید **و یوم تشقق السماء بالغمام و نزل الملائكة منزلاً**  
 بوهیروزه روایت کند که بیخامبر گفت صلحی که خدای عزوجل گوید که ای جماعت  
 پران آدمیان مرثما را نصیحت کردم و آنکه کردارهای شما اندر نامهای  
 ثنات هر که که نیکی بیاید خدا بر عزوجل حمد و ثنا کنید و هر که که بدی بیاید  
 ملامت مکنید مگر تن خود را پس بغزاید خدای تعالی تا پاره آتش از دوزخ  
 بیرون آید در فتنه و تار یک و گوید **المرأعنه الیکم یا بنی آدم ان لا**  
**تعبدوا الشیطان انه لصرغ و مبین** تا آنجا که **هذه جهنم التي**  
**کنتم توعدون** معنی این آیت آن باشد که من شمارا گفته بودم ای فرزندان  
 آدم که دیورامبرستید که او مرثما را دشمن است پس او مرثما را بی راه و این  
 آن دوزخست که مرثما را وعده کرده ام پس هم خلق را فرافتنند چنانکه  
 خدای عزوجل گفت **و تری کل امته جائیه** پس ایزد تعالی حکم کند میان خلق  
 و میان چهار پایان تا آن کوشند با سر و کبی سرور از ده باشد داد او از روی  
 بستنند و او را از آن قضاص کند پس نه گوید خاک کردید هم و جوش خاک کردید  
 آنکه کافران گویند **یا لیتنی کنت ترابا** یعنی کاشکی همان خاک کشتی  
 پس حکم کند میان ایشان عبد الله عمر رصحه روایت کند که بیخامبر گفت صلحی  
 که چون روز قیامت باشد خدای عزوجل خلق را برانگیزاند برهنه همچنان  
 از جا در زاده باشند پس عایشه گفت رضعها مردان و زنان یکجا باشند  
 بیخامبر گفت صلحی اری مردان و زنان یکجا باشند پس عایشه گفت و انضبتنا  
 که مردان مرزنا را ببینند پس بیخامبر صلحی دست برکت عایشه زد و  
 گفت ای عایشه ای دختر بوقفاه مردان آن روز در نگرستن بگردانند  
 و چشمها هم بسوی آسمان برداشته باشند و هم ایستاده باشند و در آسمان

می نگرند تا چهل ساله طعام خورند و نه شراب از ایشان کس باشد که خون میای  
 ایشان رسیده باشد و از ایشان کس باشد که خون بساق رسیده باشد و از ایشان کس  
 باشد که خوی او بشکر رسیده باشد از بسیاری استادان پس فریشتگان بایستند  
 منادی کنند که کجاست فلان بن فلان پس مردمان گردنها دراز کنند تا آنکه  
 بشنوند پس نگرند که خوانند باشند از مردمان بیرون برند پیش خدای عزوجل ایستادند  
 پس ندا کند که کجا اند خداوندان مظالم و کجا اند کسانی که بر بندگان ستم کرده اند  
 داد ایشان بستن بر بحق پس ایشان را یکان یکان بیارند از نیکیهای این ستم  
 کننده می ستانند و بدان ستم رسیده می دهند تا آنکه که او را هیچ نیکی نماند پس  
 بدیهایی و بیارند که ستم سیر است و برگردن ستم کننده نهند آنکه گویند  
 رو بردونخ امروز بر هجکس ستم نرود و از سختی حساب که بینند هیچ فرشته  
 مقرب و هیچ بیخامبر مرسل و هیچ سفیدی نپندارد که او بر هر مکر رحمت خدای  
 عزوجل او را در یاد و روایت کردند از معاذ جیلک او گفت چون روز قیامت  
 هیچ بنده قدم از آن سو نرشد تا او را از چهار چیز نپرسند یکی از عمر او پرسند  
 که در چه کار اندیدی یکی از تن او پرسند که از چه کهن کردی و سیم از علم او  
 پرسند که در چه کار هستی و چهارم از مال او پرسند که از کجا بدست آوری و  
 یکجا کار هستی حکمه روایت کند که چون روز قیامت باشد پدر در پسر او پرسد  
 و گوید ای پسر من پدر تو بود مرد در دنیا گوید آری بودی خدای عزوجل ترا  
 سلامت دهد پس پدر گوید ای پسر چه بود اگر یک حبه از نیکیهای تو بمن  
 تا مگردان بر هم پسر گوید ای پدر من نیز از آن می ترسم که تو می ترسی پس  
 زن رود و گوید ای زن من شوئی تو بودم و از هر تو حلال و حرام کردم در دنیا  
 دنیا چه بود اگر چیزی از نیکیهای تو بمن دهی مگردان بر هر زن گوید نتوانم



داد که من نیز چنان می ترسم که تویی تری چنانکه خدای عز و جل گفت **و ان تدع منقلا**  
**الاجلها لا یجلی من شیء ولو کان ذاق فری** ابن سعود گوید که پیغامبر گفت صلوات  
اندر قیامت که کافران بخوی خوشتر خرق شده اند از درازی قوف قیامت  
گوید مرا زیاد رس اگر همه بآتش فرستی عبد الله بن مسعود روایت کند از  
پیغامبر صلوات که گفت هر پیغامبری را دعای بود است مستجاب هم پیغامبر را  
دعا بگردند مگر من که دعای خود را باز داشتم تا روز قیامت بدان دعا شفاعت  
کنم مرا مت خود را از بنیاد من سید ولد آدم رویدانم خیز نیست و لوای حمد است  
من باشد روز قیامت و بدانم خیز نیست و آدم علیه و غیر او از بی لوی من باشد  
بدانم خیز و کبر نیست و چون کار بر مردمان سخت کردد بنزدیک آدم آیند علیه  
گویند ای پدر ما شفاعت خواه از بهر ما تا خدای تعالی حکم کند میان ما پس  
آدم گوید مرا این محل نیست که شفاعت کنم و نتوانم زیرا که مرا از بهشت بیرون  
کردند بدان زلت که کردم و مرا امروز هیچ غمی نیست مگر غم گناه خود و لیکن بر شما  
باد که بنزدیک نوح پیغامبر روید که او نخستین مرسل است پس بنزد نوح  
آیند علیه گویند که شفاعت کن ما را تا خدای عز و جل میان ما حکم کند گوید  
مرا این جاه و منزلت نیست که من بیک دعا بگردم که خدای عز و جل هر خلق را بدعا  
من عرقه کرد و مرا امروز هیچ غمی نیست مگر غم خود و لیکن بنزد ابو هیر خلیل  
روید که او دوست خراب است عز و جل که ایزد تع او را خلیل خود خواند پس بنزد ابراهیم  
آیند صلوات که ما را شفاعت کن گوید مرا این محل نیست که شما را شفاعت کنم  
که من در در دنیا سه چیز بگفته ام یکی آنکه در شمارگان نکر بستم گفته که من بیمار  
و من بیمار نبودم و دیگر آن که بنان را پاره کرده ام مرا گفتند که این که کردی و بستم  
آنک ما را گفتیم این خواهر من نیست پیغامبر گفت صلوات ابرهیم علیه بدین سخن

خواست مگر صیانت بن خدای عز و جل پس ابرهیم گوید علیه مرا نیست امروز مگر غم  
خود و لیکن بنزد موسی علیه روید که او را خدای عز و جل کلیم خود خواند تا از بهر شما  
شفاعت کند پس بیایند بنزد موسی علیه او را گویند از بهر ما شفاعت کن موسی  
گوید علیه مرا این محل نیست که من در در دنیا بیکتن را بکشته ام بناحق و مرا امروز  
غم خود است لیکن بنزد عیسی روید علیه که رسول خدا نیست عز و جل و کلمه او است  
بیایند بنزد عیسی علیه و گویند از بهر ما شفاعت کن عیسی گوید علیه مرا این  
محل نیست که مرا و مادر مرا خدای گرفته بودند در در دنیا بدن خدای عز و جل  
و نیست امروز مرا مگر غم خود و لیکن چه گوید از شما کسی بضاعتی حرام  
آنرا در کیسه کرده بود و مهری بر آن نهاده بود و پس خواهد که آن بضاعت  
از کیسه بیرون کرد بی آنکه مهر بر کرد تواند که از بضاعت چیزی بیرون کند  
گفتند که نتواند پس عیسی گفت علیه اینک محمد مصطفی صلوات مهر هم  
پیغامبر است صلوات الله علیه هر اجمعین خدای تبارک و تعالی گناه او را آخر او  
بیایند از است بنزد او شود تا از بهر شما شفاعت کند پیغامبر گفت صلوات  
پس بنزد من آیند و گویند ای پیغامبر ما از بهر ما شفاعت کن من گویم نعم که  
مرا محل آن هست که شما را شفاعت کنم پس چون ایزد تع خواهد که میان خلق  
حکم کند منادی ندا کند که کجاست محمد صلوات و امتان او و ایشان از آخر  
بیایند و آویزانند و در دنیا آخر ترن مردمان بودند و روز قیامت اولترن  
مردمان بحساب پیغامبر گفت صلوات چون این ندا بیاید من بر خیزم با امت  
خود و امتان دیگر را راه کنند و از راه بکسوشوند و ما می رویم بار و یوهای سید  
و نورانی و آن از اثر طهارت بود و هر که ما را ببیند گوید این امت که از پیغامبر  
باشد پس سوی در بهشت رویم گویم که در بهشت بکشاید گویند کیست این کس



محمد است صلحه بس در بهشت از بهر ما بکشایند و من در بهشت شوم و خدا  
عز وجل سجد کند و حمد و ثنا بسیار کند که پیش هیچکس نکرده باشد و از بس من  
نگد و مرا گوید سر بردار و بگو تا بشنود و شفاعت کن تا شفاعت دهند و بخواب  
تا بدهند بس من سر بردار و هر که از اهل **لا اله الا الله وان محمد رسول**  
**الله** باشد و در راه او مقدار جو سنکی از یقین بود با گفتار **لا اله الا**  
**الله محمد رسول الله** او را شفاعت کنم و از این روایت بخواند او را بس بخشد  
روایت کنند از عمر بن الخطاب رضعه که او روزی در مسجد درآمد کعب  
الاجبار در مسجد بود و مردمان را حدیث می کرد بس عمر گفت یا کعب ما را خبر کن  
و بنزدان باشد که عبرت گیرم بس کعب اجبار گفت و الله که مرخصه را عز وجل  
فریشتگانند ایستاده از آن روز باز که خدای عز وجل ایشان را بیافرید  
بشت خود را آورد تا نکرده اند و گروهی دیگر سجده سر از سجده بر نکرده اند تا  
در صورت بد مند آنکه گویند **سبحانک ما عبدناک حق عبادک** یعنی یا کعب  
منزه از همه عیبها ما ترا چندان نپرستیدیم که سزای پرستش نشت بس گفت بدان  
خدای جان من بفرمان اوست که چون روز قیامت باشد و رخ را بیارند  
و او را بانگی نالنی باشد چنانکه هیچ بیغامبری و شهیدی نماند که نه هم در  
زنا و افتند از هول و هبیت او و هر بیغامبری و هر صدیقی و هر شهیدی  
گوید بخوانم مارتن خود را تا بر هر علمه اسحق را فراموش کند و گوید یارب  
خلید تو بر بس کعب گفت مر عمر بن الخطاب را که ای سر خطاب اگر آن روز ترا  
کردار هفتاد بیغمبری <sup>چنان</sup> کمان بری که زهی بس مردمان بگریستن آمدند با آن  
بلند چون عمر رضی الله عنه آن گریستن و زاری کردن مردمان بدید گفت  
یا کعب مرا ترده ده بس کعب گفت بشارت مرشانرا که مرخصه را عز وجل سیصد

و چهارده شریعت است هر که یکی از آن شریعت باره با گفتار **لا اله الا الله**  
**محمد رسول الله** در بهشت شود و الله اگر شما بسیاری رحمت خدای تعالی بدانید  
در کردارها کاهای نکنید و روایت کرد عبدالله بن مسعود که بیغامبر کعب  
کافر در جوی چنان عرفه شد باشد از صعبی آن روز تا گویند یارب ما را برهان  
ازین روز قیامت اگر چه بد و رخ فرستی ای برادر بس از آن هر روز قیامت کردارها  
نیک و دور باش از معصیتها زیرا که زود باشد که نور روز قیامت را بینی  
و پشیمان شوی از عمل خود که بخلت کردی بر آنکه چون تو سر دی قیامت تو  
بر پای شد چنانکه گفته اند من مات فقد قامت قیامت یعنی هر که سپرد  
قیامت پای می سنود و گفته اند که علقمه بن قیس از بس جنازه مردی  
چه رفت تا سبر کور شد چون مرده را بجای کردند روی سوی مردمان کرد  
و گفت بدانید که قیامت او بجای شد زیرا که چون مرد بهشت را بدید و رخ  
را بدید و فریشتگان را بدید و قادر بنا شد بر کرداری می شود بجای مردی که  
باقیاتک حاضر شده و مهر نهاده می شود بر اعمالش بر خیزد در قیامت بر رخ  
ببرد خنک و بر آنکه عاقبتش بر خیزد باشد ابو بکر واسطی گفت رحمة الله علیه دولت  
سه است یکی دولت زندگی و دیگری دولت مردن و سیم دولت روز قیامت اما دولت  
زندگی آن باشد با طاعت زید و دولت مردن آن باشد که جانش با کلمه شهادت  
بد آید و دولت قیامت آن باشد که چون از گور بر خیزد او را بشارت آید بهشت  
یا کرده شد از حبیب بن معاذ رازی که در مجلسی خوانده شد این آیه **بسم**  
**الحشر المقربین الى الرحمن و فدا** یعنی ما حشر کنیم متقیان را سوار و **تسوف**  
**المجرمین الى جهنم و زکا** و بر اینهم مجرمان را بسوی دوزخ بیاورد و تشنه آنکه بحی  
بن معاذ گفت ای مردمان آهسته باشد که فردا می کرد آیم و بدرگاه خدای



بایستیم و آنچه کرد بر حرف حرف پرسیده متوجه و دوستان خدا حضرت را کند  
سوار شده و عاصیان با عذاب خدا حاضر شوند در عذاب در آمده و در دوزخ  
در آید کرده کرده این هم آن روز باشد که زمین باره پاره شود و فرشتگان  
بیایند صف صف و دوزخ حاضر کرده شود با عذاب سخت ای برادران و بل  
بر ما و شما از آن روزی که در آنجا چند بنجاه هزار سال باشد روزی که  
عذابها پس یکدیگر بیایند آمده باشد و سختترین عذاب نزدیک شده باشد و  
روز ششمی و حسرت است و روزی بزرگوار است روزیست که همه عالمیان با  
بروردگار عالم عرض متوند و آن روز روزیست که از خرد و بزرگ حساب خواهند  
و عملها را در ترازو بکشند و کردارها را وایرسند و روزی که زمین است و  
روز بانگ بر آوردن است و روز از کور بر خاستن است و روزیست که مرد  
ببیند آنچه پیش از آن کرده باشد و روزی است که مردگان از کور برخیزند بر آنگاه  
شده تا اعمال خوشتن را ببینند و روزی است که بعضی رو بیا سبید و بعضی  
رو بیا سیاه و روزیست که بدسکالیدن هیچ کس با هیچ کس سود نشود و روزی  
است که بد رو برای سر جزا داده نشود و فرزند را برای مادر در پدر جزا داده  
نشود و روزیست که شراب عذقی باشد پراکنده و مشهوره باشد و روزی است  
که ظالمان را سود نکند عذر خواستن ایشان را و روزیست بیاید هر کس دعوی  
کنده بانفس خوشتن و روزیست که بی خبر شود هر شیر دهنده از وی که شیر دهد  
و بنهد هر بار در بار خوشتن را و به بینی مردمان را مست شده و نیستند  
ایشان مست و لیکن از سختی عذاب خدا همچون مست شوند مقاتل بن سلمان  
گفت مردمان فردا روز قیامت صد سال در عرق اندر بالجام کرده باشند و صد  
سال در تاریکی متخیر مانند و صد سال موج زنند بعضی در بعضی با خصوصیت کردن

د گفته شد قیامت صد و بنجاه هزار سال است و آن از مؤمن مخلص جان کرد  
که یک ساعت از ساعات دینی بر تو باد ای عاقل که صبر کنی بر دستنوازی دنیا در  
طاعت خدای عزوجل تا اسان شود بر تو دستنوازی روز قیامت و الله الموفق  
باب الخامس فی صفه اهل النار  
ابو هریره روایت کرد از پیغامبر صلیحه که گفت آتش را هر سال می آید  
تا سرخ شود پس هزار سال دیگر آفر و خفتند تا سبید شد و هزار سال دیگر  
آفر و خفتند تا سیاه شد چون سب تا ریکه روایت کنند که بزرگترین مؤمن همیشه  
بگریستی و آب از چشم او باز نه اینستادی او را پرسیدند که چرا چندین عکری  
گفتا اگر چنان بودی که خدای عزوجل مرا نترسانیدی و گفتی اگر گناه کنی ترا  
همیشه در کوهما باز دارم من واجب بودی که نگرستی و آب چشم من باز ایستاد  
پس چگونه نگریم که مرا نترسانیده است که شمارا باز دارم در دوزخ که آن دوزخ را  
سه هزار سال آفر و خسته باشند روایت کنند از مجاهد که او گفت که در دوزخ  
چاههاست و در آن چاه مارانند همچون کردن آتش بخنی و کزد مانند  
همچون اشتران و اهل دوزخ بگریزند بسوی آن چاهها تا مگر لختی از رخ  
ایشان کمتر شود آن ماران ایشان را بگیرند و بی کزند و آن کوشن ایشان را  
می کشند و می خورند از سر تا ناخن پای استخوان ایشان از کوشن بر  
کردد و ایشان باز از آن چاهها بسوی دوزخ گریزند عبدالله بن جنبر روایت  
کند که پیغامبر گفت صلیحه که در دوزخ مارانند همچون کردن آتش بخنی چون  
اهل دوزخ را بزنند در آن تا جهل سال بماند عبدالله بن مسعود گوید رحمة  
الله علیه که این آتش دنیا جزو بیستان هفتاد و چهار از آتش دوزخ اگر آن  
بودی این آتش را دو بار در دریا زده اند هیچ کس از زبانش قاپده نتوانستی بر حل



عجاوه گوید که این آتش دنیا باز داشت خواهد از آتش دوزخ روایت کنند از  
بیخامبر صلیحه که کمترین عذابی مراد دوزخ را آنست که یکی از ایشان نعلین  
باشد چنانکه معز او از آن می جوشد چنانکه دیگر بر آتش جوشد و از گرمای آن نعلین  
چشمها و دندانهای او چون انگشت فروخته بود و هر چه در شکم او باشد از  
قدمهای و بیرون آید و او چنان پندارد که این سختترین عذاب دوزخ است و آن  
کمترین عذاب باشد روایت کنند از عبد الله بن عمر و بن العاص که او گفت  
اهل دوزخ مالک را می خوانند و زاری می کنند مالک ایشان را پاسخ نهد تا  
چهل سال پس چون جواب دهد گوید که شما همیشه بدین جای مانده اید پس از آن  
خدا پیرا عز و جل خواندن گیرند گویند **رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنَّا عِذْنَا**  
**فَانَا ظَالِمُونَ** ای بار خدا یا ما را از دوزخ بیرون آر اگر باز دیگر بگناه باز گردیم  
ماستمکار باشیم و خدای عز و جل ایشان را جواب نهد تا مقدر عمر دنیا و  
باز پس از آن جواب دهد که **اِخْتَرُوا فِيهَا وَلَا تَكْفُرُوا** دور شوید  
سخن مگوید از پس آن اهل دوزخ اندر دوزخ هیچ سخن نگویند مگر می  
نالند نالیدن سخت بی آنکه بلند همچون بانگ خر گویند که چون اهل دوزخ را بدوزخ  
در آردند ایشان زاری کنند و فریاد کنند تا هزار سال که مگر ایشان را فرج  
آید و فرج نیابند پس گویند مادر دنیا صبر کردی مرا فرج آمدی بیایید  
تا صبر کنیم مگر فرج یا پیر پس هزار سال دیگر صبر کنند هم فرج نیابند و عذاب  
ایشان کمتر نشود پس گویند **سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرُ غَنَاءٍ أَمْ صَبْرٌ نَامَالَنَا**  
**مِنْ عَجِيبٍ** یعنی که اگر زاری کنیم و یا صبر کنیم هر دو یکسانست ما را ازین  
رهایتن نیست پس از آن هزار سال دیگر باران خواهد از خدای تا مگر سختی  
تشنگی بریشان کمتر شود پس خدای عز و جل مر جبر کرد که گوید علیه چه میخواهند

گوید بار خدایا تو دانا تری که ایشان باران می خواهند پس بری سخ بدی آید  
ایشان پندارند که باران آمد پس از آن ابر کز دمان فرود بارد بر ایشان هرگز  
چنداشتری ایشان را بگذرد چنانکه در آن تا هزار سال بماند پس هزار سال  
دیگر دعا کنند و از خدای عز و جل باران خواهند پس بری سیاه بدی آید و گویند  
اینرا بر بارانست پس فرود بارد بر ایشان ماران هر یکی چند کدنا شتری هر  
کزی بدی که بگذرد در آن تا هزار سال بنشیند چنانکه خدای عز و جل گفت **رَبَّنَا**  
**هُرَعَدَا بِنُورِ الْعَذَابِ** هر که خواهد که برهد از عذاب آخرت و ثواب بیابد  
بر اوست که صبر کند بر سختیهای دنیا و در طاعت خدای عز و جل کوشد و دور  
باشد از معصیتها و آرزوهای دنیا زیرا که بهشت بنیاد استوار بهاست که صبر  
گفت صلیحه **حَفَّةُ الْجَنَّةِ بِالْمَكَارِهِ وَحَفَّةُ النَّارِ بِالشَّهَوَاتِ** یعنی کرد  
بر کرد بهشت استوار بهاست کرد بر کرد دوزخ آرزو هاست یعنی هر که استوار  
و طاعتها اختیار کند بهشت رسد و هر که آرزوها اختیار کند جای او دوزخ است  
خبر است از بیخامبر صلیحه که خدای عز و جل جبریل را علیه بهشت فرستاد و  
بنگر بهشت و آنچه ساخته امر از بهر اهل بهشت جبریل صلیحه بهشت را بدید  
بازگشت و گفت **بَعْرَةٌ تَوْكَلُ هَيْجَسُ نَيْتُ كَهْفَتِ بَهْشَتِ بَشْتُو كَهْنُ دَرِ بَهْشَتِ اِيْرِدُ**  
قع دستوار بها کرد بهشت بیافزید و جبریل را گفت باز کرد بهشت و بنگر جبریل  
باز آمد و گفت **بَعْرَةٌ تَوْكَلُ هَيْجَسُ نَيْتُ كَهْفَتِ بَهْشَتِ بَشْتُو كَهْنُ دَرِ بَهْشَتِ اِيْرِدُ**  
دوزخ گفت بنگر در دوزخ و آنچه ساخته امر از بهر اهل دوزخ بر رفت باز آمد گفت  
تو که هر که صفت دوزخ را بشنود هیچکس در دوزخ نشود پس خدای عز و جل کرد  
بر کرد او شنو تنها بیافزید و جبریل را فرمود که باز کرد بهشت و بنگر بر رفت  
بدید گفت **بَعْرَةٌ تَوْكَلُ هَيْجَسُ نَيْتُ كَهْفَتِ بَهْشَتِ بَشْتُو كَهْنُ دَرِ بَهْشَتِ اِيْرِدُ**



گوید که چون این آیت فرود آمد که **وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَرْءٌ أَعْمَى لَهَا**  
**سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهَا جُزْءٌ مَّقْشُورٌ** سلمان فارسی دست بر سر  
بهداد و بگریخت سه روز گزیده بود تا آنکه که باز بیاوردندش از انس مالک در این  
گفتند که بیامد جبرئیل علیه بنزد پیغمبر صلیحه کونه در وی و گشته بیغام بر گفت  
ای جبرئیل که ترا کونه گشته من بینم گفت یا محمد من این ساعت که نزد تو آمدم <sup>نفس</sup> فرود  
خدای عز و جل مردوخ را تا بدیدم و از هیبت آن من متعجب گشتم پس پیغامبر  
گفت صلیحه یا جبرئیل صفت دوزخ مرا بگو جبرئیل گفت صلیحه یا محمد چون  
ایزدت دوزخ را بیاورد هزار سال از آن بگذرد و خشت تا سحر <sup>سید</sup> شتر و هزار سال  
دیگر بگذرد و خشت تا سحر شد و هزار سال دیگر بگذرد و خشت تا سیاه شد اکنون همچنان  
سیاه است و تاریک و در فرود آن و آنکشتن آن هیچ روشنایی نیست در بدن  
خدای که ترا بحق بخلق فرستاد اگر بحدار سوراخ سوزنی از دوزخ بسوی دنیا  
بگشایند همه اهل دنیا بسوزند از گرمای آن و بدان خدای که ترا بحق بخلق فرستاد  
که اگر جامه از اهل دوزخ میان آسمان و زمین بیاورند همه اهل دنیا از گند آن  
و گرمی آن بمیرند و بدان خدای که ترا بر استی بحق بخلق فرستاد که اگر حلقه از آن  
سلسلهها که ایند تعالی در قرآن یاد کرده است بر کوهی نهند آن کوه بگذرد تا  
بهفتم طبقه زمین از غایت گرمای او که گرمای دوزخ سخت است و قعر او  
دور است و بیرایه آن از آهن است و ستراب او حمیر است و زرد او جامهای  
او پارهای است است و دوزخ را هفت در است و هر دری را از آن قسم کرده است  
از مردان و از زنان پیغامبر گفت صلیحه علیه السلام آن درها چون درهای ما  
باشند جبرئیل گفت نه ولیکن گشاده بود هر یک یک از دری تا بدری هفتاد  
سال راه بود گرمی هر دری و عذاب زد دیگر که زبردتر است بهفتاد بار چندان

سختتر است و دشوارتر چون دشمنان خدا برانند و بنزد یک بر سر زبانه  
بیش ایشان باز آیند با غلها و زنجیرها پس زنجیرها در دهن ایشان کنند و  
از بن ایشان بیرون کشند و غل کنند دست چپ ایشان تا بگردن در آرند <sup>ست</sup>  
و راست ایشان در دلا ایشان و پس بیرون کشند میان کتف و سخت کنند <sup>نفس</sup>  
و هر آدمی را قرین کتن یا دیوی در زنجیر و در روی ایشان می کشند و  
فرستگان ایشان را می زند با عمودهای آهنین هر که خواهد که از اینجا  
بیرون آید از غربان بدانجا ایشان باز کرد اند پس پیغامبر گفت صلیحه  
یا جبرئیل ساکنان این درگاهها که باشند جبرئیل صلیحه گفت اما در زیر ترن  
در منافقان باشند و هر که نیز کافر باشد بدان خوان که خدای عز و جل فرستاد  
بر قوم عیسی علیه و قوم فرعون بنزد دران درگاه باشند و نام آن ها او <sup>ست</sup>  
است و در دوزخ مشرکان باشند و نام آن حمیر است و در سیم صابیان باشند  
و نام او سقر و چهارم ابلیس باشد و شیعه او و مغان نام او نظمی است  
و در پنجم جهودان باشند و نام او حطیه و در ششم ترسانان باشند و نام  
او سعیر پس جبرئیل علیه خاموش شد پس پیغامبر گفت صلیحه یا جبرئیل  
چرا مرا خبر نمی کنی تا ساکنان در هفتم که باشند جبرئیل گفت علیه مرا از آن  
مپرس گفت بلی مرا خبر کن از در هفتم گفت دران جای از اهل کبیر باشند  
از امتان تو آنکسان که بمیرند بی توبه پس پیغامبر صلیحه بهوش شد و بیفتاد  
جبرئیل علیه سراود که نار گرفت چون بهوش آمد گفت یا جبرئیل چون بزرگ  
شد مصیبت من سخت شد اندوه من از امت من کس در دوزخ شود گفت  
آری اهل کبیرها در دوزخ شوند از امتان تو آنکس که بی توبه بمیرد پس  
پیغامبر صلیحه بگریست و جبرئیل علیه بگریست و پیغامبر صلیحه در خانه شد



و خود را از محمان حجاب کرد بیرون نیامدی مگر نماز چون نماز بگردی در خانه نشستی  
و با هیچکس سخن نگفتی و می کردی و زاری کردی چون روز سیم بود ابو بکر  
صدیق رضی الله عنه بیامد و بر در بایستاد و گفت السلام علیکم یا اهل بیت الرحم  
هیچ راهی هست مرا بسوی پیغامبر هیچکس جواب نداد از در یکسو شد و برگشت  
بس باز بیامد و بر در بایستاد و گفت السلام علیکم یا اهل بیت الرحم هیچ راهی  
هست مرا بسوی پیغامبر صلیحه هیچکس جواب نداد از در یکسو شد و می کردی  
و زاری می کردی بس سلمان بیامد و بر در بایستاد و گفت السلام علیکم یا اهل بیت  
الرحمه هیچ راهی هست مرا بسوی پیغامبر صلیحه کس جواب نداد سلمان باز گشت  
و می کردی می افتاد و می خاست بیامد تا بخانه فاطمه رضی الله عنها بر در بایستاد  
گفت سلام بر تو ای خیر مصطفی پیغامبر صلیحه خود را از ما حجاب کرده است  
بیرون نمی آید مگر از هر نماز و با هیچکس سخن نمی گوید و هیچکس را بنزد خود  
بار نمی دهد بس فاطمه رضی الله عنها کلمه تقوایی بر خود گرفت و بیامد تا بر در  
پیغامبر صلیحه بایستاد و سلام داد و گفت یا رسول الله من فاطمه ام  
چون آواز فاطمه بشنید سر از سجده برداشت و گفت روشنی چشم مرا چرا  
می آید از بر من در بکشا بید تا آید بس در بکشا اند فاطمه رضی الله عنها  
آمد سر پیغامبر صلیحه دید روی زرد شده و گونه بکشته و گوشت رویش بکشا  
از اندوه بس فاطمه رضی الله عنها بگریست بسیار بس گفت یا رسول الله چه رسیده است  
ترا و چه فرود آمد بتو پیغامبر گفت صلیحه ای دوست پدر جبرنگ مرا صفت  
کرد از درهای دوزخ و خبر کرد مرا که در در زهرین نلسان نماند که کناها  
گیره کرده باشند از امت تو این سخن مرا بگریانید و اندوهناک کرد فاطمه گفت  
یا رسول الله نه رسیدی که چگونه درد دوزخ متوند گفت بلای پر سیرم و جواب داد

که فرشتگان ایشانرا بسوی دوزخ راندند و ریهای ایشان سیاه بناشد و  
چشمهای ایشان سبز بناشد و بر دهنهای ایشان مهر بناشد و ایشانرا با دیوان  
قرین نکلند و غلها و زنجیرها بر ایشان نهاده باشند فاطمه گفت یا رسول الله  
بس چگونه گشتند ایشانرا گفت اما مردانرا بر پیش کشند و زنانرا بکلیس و بکو  
بیشانی و چند پیران باشند از امت من که ایشانرا بدوزخ کشند و ایشانرا  
کویند و ای پیریا و ای ضعیفیا و چند جوانان باشند از امت من که ایشانرا  
بر پیش گرفته می کشند بسوی دوزخ و بانگی کنند که ای جوانیا و چند زنان  
از امت من باشند که موی ایشان گرفته باشند و بسوی دوزخ می کشند  
و او میکوبد و ای رسوا یا و ای پرده درید یا تا برسند بنزد مالک و چون  
مالک در ایشان بنگردد فرشتگانرا گویند که اینها کیانند که هیچکس را از بدخت  
بنزد من نیاوردند عجب تر از اینها رویهاشان سیاه نیست و غل و زنجیرها  
در گردن نیست مالک از ایشان پرسید که ای بدختان شما کیانید و در روایت  
دیگر چنین گویند که چون ایشانرا بدوزخ راندند ایشان می گویند یا محمد ایا  
محمد ا چون مالک را ببینند نام محمد را فراموش کنند از هیبت مالک بس  
مالک از ایشان پرسید که شما کیانید گویند ما آنانیم که ماه رمضان روز  
داشتم و ما آنیم که قرآن بر ما فرود آمد مالک گوید قرآن در دنیا فرود  
نیامد مگر بمحمد صلیحه بشنوند بانگ بردارند که ما از امت محمد پر صلیحه  
بس مالک گوید در همه قرآن آیتی نبود که شمارا باز داشتی از معصیت و چون بایستد  
ایشانرا بر کناره دوزخ بس یکی بسوی زبانیه بنگرند و یکی بسوی دوزخ بنگرند و  
گویند ای مالک ما را دستور دیدی تا بر خود بگیریم ایشانرا دستور دیدی هر بس ایشان  
چندان بگریند که آب چشم نشانند ایشانرا بس خون گریزند بس مالک ایشانرا گوید



چه نیکو بودی که این کرمستن شمار در دنیا بودی از هم خدای عزوجل بس مالک گوید مرزبانیه  
را که ایشان را آتش اندازید چون ایشان را در دوزخ اندازند ایشان بیکبار آواز بر  
دارند که لا اله الا الله آتش از ایشان باز کرده بس مالک گوید مرا آتش را که بگیر  
ایشان را آتش گوید چگونه گیرم ایشان را که ایشان **لا اله الا الله** می گویند بس  
مالک گوید آری بگیر که خدای فرموده است بس آتش ایشان را بگیر بعضی را تا قدمها  
بگیرد و بعضی را تا زانو و بعضی را تا میان و بعضی را تا بخلق و چون آتش  
فقد روی ایشان کند مالک گوید روی ایشان را مسوز که ایشان از آن رویها  
در دنیا بسیار سجد کرده اند خدا بر عزوجل و دلهاشان مسوز که ایشان در دنیا  
بسیار تشنه بودند در ماه رمضان و بمانند آتش چندان که خدای عزوجل  
خواهد و در میان آتش می گویند **یا خاتن یا ممتان یا ارحم الراحمین**  
و چون حکم خدای عزوجل بر ایشان رانده شود بس خدای عزوجل گوید یا جبرئیل عاصی  
امت محمد علم چگونه اند جبرئیل گوید الهی تو از حال ایشان آگاه تری پس از  
تغ گوید یا جبرئیل برو بنگر تا چگونه است حال ایشان بس جبرئیل صلیع بنزد مالک آید مالک  
میان دوزخ بر منبری از آتش نشسته باشد چون مالک علیه مر جبرئیل را علم ببیند  
بس و بر احترام کند و بر خیزد و تقرب کند بس گوید یا مالک چه کردی بر عاصیان امت  
محمد مالک گوید حال ایشان بدست و جای ایشان تنگت و آتش اندامشان  
بسوخت و گوشت ایشان بخورد و رویها و دلهاشان جبرئیل گوید بلی طبق بردار  
تا بنگم در حال ایشان بس مالک مر خیزند او را بگوید تا طبق بردار از ایشان  
چون حال ایشان ببیند و ایشان جبرئیل را ببینند ان صورت نیکو بداند که این  
فرشته عذاب نیست با یک دیگر گویند که این بنده کیست که ما هرگز چنین ندیدیم مالک  
گوید این جبرئیل است که بر محمد صلیع و حج آوردی چون ایشان نام بیغامبر

بشنوید هم بیکبار بخروشند و گویند یا جبرئیل محمد مصطفی را صلی الله علیه  
از ما سلام کن و او را خبر کن از حال ما و بگو که معصیتها می ما جبرئیل نکند میان ما  
و میان تو بس جبرئیل علیه باز کرد خدای و بر پرسد که چون دیدی امت محمد  
را صلعه جبرئیل گوید یارب بد حال ما که ایشان را دیدم و تنگ جای ما که ایشان را است  
خدای عزوجل گوید چیزی از تو خواستند گوید خواستند یارب گفتند که بیغامبر  
را از ما سلام کن و او را از حال بد ما آگاه کن بس خدای عزوجل گوید یا جبرئیل بیغام  
امت محمد بد و برسان جبرئیل برود و بیغامبر را بیا بد اندر خیمه سپید از  
مروارید و آن را چهار هزار در بود و طبق از زر و گوید یا محمد آمدم از نزد  
عاصیان امت تو و انگیستی که ایشان را عذاب می کنند با الموان عذابها که ایشان  
بر تو سلام می کنند و میگویند که سخت بد است حال ما و بس تنگت جای ما بس بیغامبر  
صلعه بیاید بنزد عرش و در سجده افتد و بر خدای عزوجل ثنا کند چنانکه مجلس نکرده  
است خدای عزوجل گوید یا محمد سر بردار و بخواه تا بدهم آنکه بیغامبر گوید علیه  
یارب بد بختان از امت من حکم تو بر ایشان رانده شد مرا بر ایشان شفاعت  
دهی خدای عزوجل گوید یا محمد ترا بر ایشان شفاعت بدادم و ایشان را از دوزخ  
بیرون آر آنک گفت **لا اله الا الله** بس بیغامبر صلیع بیاید بسوی دوزخ  
پس چون مالک او را ببیند بر خیزد از بهر بزرگی و کرامت وی آنکه گوید یا مالک  
چونست حال بد بختان امت من مالک گوید سخت بدست حال ایشان و تنگت  
جای ایشان بس بیغامبر گوید صلیع در بکشا و طبق بردار و چون اهل دوزخ  
بسوی بیغامبر بنگرند بیکبار هم بخروشند و بگویند یا محمد آتش بوستهای ما  
بسوخت و جگرهای ما بسوخت بس هم را بیرون آورد و هم انگشت کشته باشند  
که آتش ایشان را بخورده بود بس ایشان را خوی جبران بر ند که بر در بهشت است



آنرا حیوان خوانند در آنجا خود را بشویند همه از آنجا بیرون آیند جوان در پیش  
و خرد موی و چشم سرمه کرده و ربیهای ایشان همچون ماه منور و برستانی ایشان  
نیشته بود هذا عتقا الله من النار یعنی که این دروزخیان آزاد گردانند  
عز وجل از آتش دوزخ بر بهشت شوند و چون هلا دوزخ ببینند که مسلمانان  
بیرون آمدند از دوزخ گویند کاشکی ما نیز مسلمان بودیم تا ما نیز بیرون شویم  
چنانکه خدای عزوجل گفت **وَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ**  
روایت کنند از پیغامبر صلیحه که او گفت بیارند مرا مانند کیش امم و  
گویند ای اهل بهشت مرا که آشنا سید و آنکه از میان بهشت و دوزخ بسازند  
بس گویند ای اهل بهشت جاودانه ما نیز در بهشت و ای اهل دوزخ جاودانه ما نیز  
در دوزخ که بعد از این مرگتان نیست چنانکه خدای عزوجل گفت **وَأَنْذِرْهُمْ**  
**يَوْمَ الْحَشْرِ إِذْ يَقُولُ لِ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَأَنْذِرْهُمْ** بوهیره که بر رضعه که آرزو میرد  
ستکار ری را و بد مردی را که در نعمتی باشد که از بس آن جوینده است که او را میجوید  
بشب و روز بشتاب آن آتش دوزخ خست هر گاه که فرود میرد بازش برافروزد  
اللهم اجرنا من النار یا مجیر باب **السادس فی صفة اهل الجنة**  
بوهیره گوید رضعه که بر سیرم از پیغامبر صلیحه که این خلق از چه آفریده شد  
گفت از آب گفت خیره ما را که بهشت را از چه بنا کردند گفت بنای آن خشتی از  
ز راست و خشتی از سپرد آلیش از مشک بویاست و خاک آن زعفرانست سنگ  
ریزه آن مروارید است و یاقوت هر که در آن بهشت شود در نعمتی افتاد که هرگز  
نمختی نباشد و پیرا و مرگش نباشد که جاودانه شد و جامهای و فرسوده نشود  
و جوانی او را آخر نباشد پس گفت دعای کلوار را نگویند یکی امیر عابد و روزی  
دار وقت روزگشادن و دعای ستم رسیده که آنرا بردارند و خدای عزوجل در

نگرد و گوید

نگرد و گوید بعزت من و جلال من که یاری دهم تا اگر چه روزگار برآمده است و این  
کنند در بهشت درختی است که ز بر سایه آن درخت سواری صد سال برود هنوز  
از آن سایه بیرون نشده باشد قوله تع **وَأَصْحَابُ اليمين** صحابه  
**سید مختور و طبع منصور و ظل ممدود** و خدای عزوجل در بهشت  
چیزهای آفریده است که هیچ جسمی ندیده است و هیچ کوشی نشنیده است و بد  
هیچ آدمی نگذشته است قوله تع **فلا تعلم نفس ما أخفی لهم من قره أعین**  
**جزا بما كانوا یعملون** و مقدار جای تازانه از بهشت به از دنیا و هر  
در دنیا است قوله تع **فمن نخرج عن النار و ادخل الجنة فقد فاز**  
عبدالله بن عباس روایت کند که در بهشت حوری است که انرا العیبه خوانند که  
او یکبار خپود را فکند در بلای زمین آب آن همه دریا شیرین کرد و بر سینه او  
نیشته بود هر که خواهد که او را چون مینی باشد که فرمان خدای من کن مجاهد  
گوید زمین بهشت از سیم است و خاک از مشک و بیخ درختان از زرد سیم است و  
سناخهای و مروارید است و زبرجد و برک و میوه ز بر آن باشد و هر که ایستاده  
خورد در بخش زرد و هر که نشسته خورد در بخش زرد قوله تع **وَذَلَّلْتُ قلوبها**  
**تذلیل** یعنی نزدیک بود میوه آن چنانکه ایستاده و نشسته از آن بیامد  
و بوهیره گفت بدان خدای که از آن بر مصطفی صلیحه فرو فرستاد که اهل  
بهشت را جمال و خوبی یاد می شود چنانکه در دنیا پیریشان زیادت می شود  
**صهیب رضی الله عنه** روایت کند که پیغامبر گفت صلیحه که چون اهل بهشت بهشت  
شدند و اهل دوزخ بدوزخ منادی ندا کند که ای اهل بهشت شمار از نزد خدای  
عزوجل و عده است خدای تع میخواند تا انرا وفا کند گویند آن وعده چیست همه میگویند  
براستی ما بگذر از روی ما گران کرد ایند و رویهای ما از کور رسید انکته و ما را



از آتش بیرون آورد و در بهشت مان در آورد پس بزدت حجابه بود تا او را ببینند  
یعنی چون وی چگونگی بدان خدای که جان من بفرمانا دست خدایم بدیشان <sup>همه</sup>  
نداده باشد در سرد خوشتر از نگر بستن بسوی بزدت انس بر ع لکر وایت کند که جبریک  
علیه بزد بیغام بر صلیحه آمد با آینه سبید بر روی نقطه سیاه بیغام بر گفت صلیحه  
یا جبریک این آینه سبید چیست گفت روز آدینه گفت این نقطه سیاه در وی چیست  
گفت این قیامتست قیامت روز آدینه خواهد بود و فضل نهاد ترا و امت ترا بدین  
روز و ساعتی هست در روز آدینه که هر مؤمنی که آن را بداند و از خدای عزوجل  
حاجتی خواهد بینی خدای عزوجل دعا می او مستجاب کند و هر که از بدی بازداشته  
خواهد روز آدینه در آن ساعت خدای عزوجل او را از آن باره از آن برکت روز آینه  
و جبریک گفت علیه فریشتگان روز آدینه را روز مزید خوانیم بیغام بر گفت صلیحه  
روز مزید چه بود جبریک گفت با محمد خدای تو و ادبی آفریده است در بهشت <sup>روز</sup>  
در آن وادی بهشتهاست از مشک چون روز آدینه باشد که در کرد آن بهشتها  
منبرهای ز نور بنهند از زر و یاقوت و زبرجد در وی نشانده باشند و بر آن  
منبرهای صدیقان و شهیدان باشد و اهل عز و جاه آید بر آن بهشتها بنشینند  
و خداوند را حمد و ثنا می گویند پس خداوند تبارک و تعالی ایشانرا گوید ای بندگانی  
چه خواهید گویند خشتنودی تو خواهیم خدای عزوجل کوید از شما خشتنودگم و  
شمارا در بهشت فرود آوردیم و کرامتهای خود شمارا روزی که هم بس خدای عزوجل  
حجاب بردارد تا او را ببینند چون وی چگونه جل جلاله چنانکه می شناسند  
یعنی چون وی چگونه و هیچ روز نباشد برشان بهتر و مبارکتر از روز آدینه که این روز  
تعالی کرامت ایشان زیادت کند و دیدار حق ایشانرا نماید روایت  
کنند در خبر دیگر که خدای عزوجل گوید که بندگان و دوستان مرا طعام دهید پس طعامهای

الوان الوان بیارند که هر لغت را مزه دیگر باشد و چون از طعام خوردن فارغ شوند خدای  
عزوجل گوید بندگان مرا شراب دهید پس شرابها دهند کونا کون هر شربتی را لذتی دیگر  
باشد و چون از شراب فارغ شوند خدای عزوجل گوید نه من خدای شما ام کویند بی  
ای بار خدا یا آنکه کویند که شما استوار شدید بوعده ما اکنون بخواید تا بدو هفتاد  
گویند ای بار خدا یا ما خشتنودی تو می خواهی بر دو بار تا سه بار بگویند پس خدای  
عزوجل گوید من از شما خشتنودم و شمارا بنزد من کرامت است و امروز کرامت <sup>کنم</sup>  
شمارا بگرامتی بزرگتر از این همه پس حجابها بردارند و خدا بر اعزوجل ببینند  
یعنی چون در بیچگونه چنانکه خدای عزوجل خواهد پس در سجده فرو شوند چند آنکه  
خدای عزوجل خواهد در سجده باشند پس ایشانرا گویند که سرها از سجده بردارید  
که امروز روز عبادت نیست و همه نعمتها که در آن باشد هم فراموش کنده است  
دیوار خراوند عزوجل بسپان کردند بسوی منزلهای خویش و بادی بر خیزد  
از زبرجدش توده مشک سبید برسد بر سر ایشان و چون باز کردند باهل منازل  
خویش عروسان خویش را یا آینه نیکوی و جمال بهتر از آنکه گواشته باشند و  
عروسان ایشانرا گویند که شما بهتر و نیکوتر از این بار آمدید که رفته بودید <sup>فقیه</sup>  
گفت معنی آن قول که گفت که حجابها بردارند یعنی حجابها که بر ایشان باشد  
آن پرده باشد که ایشانرا حجاب کند از دیدار و اما آن قول که بنگردد بسوی کرامتی  
که پیش از آن ندیده باشند و بیشتر از اهل علم گفتند آن بر ظاهر بود ببینند  
مرا خدا بر اعزوجل چون و بیچگونه و بی مانند چنانکه پیشا خندا و رای چون  
و بی چگونه در دنیا عکرمه گوید رضعه که اهل بهشت هم سی ساله باشند مرا  
ورنان و همه شصت ارشاد شدند بر قامت پیر خود آدم صلوات الله علیه و همه  
جوانان باشند وی ریش و خز موی ایشانرا هم موی نباشد موی ابرو



وموی مژه و چشم سیاه باشند بایشان هفتاد خله باشد هر خله هر ساعتی  
هفتاد کوبه می گردد مردان روی خود را در روی عروسان خود و در سینه ایشان  
و در هاق ایشان می بینند و ایشان را آب بینی و آب دهن نبات و غیر آن  
نباشد و از هم رنجها دور باشند و گویند که زنی از زنان اهل بهشت کف  
دست خود را برهنه کند از آسمان تا زمین روشن شود زیدین را فرمود  
که مردی پیامد از اهل کتاب بنزد پیغامبر صلیحه و گفت یا ابوالقاسم تو میگوئی  
که اهل بهشت بخورند و بیاشامند پیغامبر گفت آری بدان خدایکی جان من  
بفرمان اوست که هر یکی را از اهل بهشت قوه صدمه دهد در خوردن  
آشامیدن و در جماعت کردن پس آن مرد گفت کسی که طعام و شراب خورد او را  
ببول غایب حاجت باشد و بهشت جای پاکست پس پیغامبر گفت صلیحه  
حاجت اهل بهشت خوی باشد که از ایشان بیرون آید بوی چون مشک حق  
جل و علا در کلام قدیم خویش یاد کرده است **فَطْرَبِي كَهْرَبِي وَ حَسَنِي مَا ب**  
**اَنَا طَوْنِي** درختیست در بهشت که هاج سرای نیست از سراهای بهشت  
که نه از آن درخت در آن سرای شاخ باشد و بر آن شاخ میوه های گوناگون  
باشد و بر آن شاخ های درخت مرغان باشند هم چند اشتر غنی و چون  
اهل بهشت از آن مرغان آرزو کنند او را بخوانند آن مرغ بیاید و بر خوان  
او افتد این بنده از یک سوی او دایمی خورد و از یک سوی دیگر او خورد و چون  
بخورد این مرغ بر خیزد و بدان درخت شود و بنشیند پیغامبر گفت صلیحه  
اول جماعتی که از امت من در بهشت شوند در صورت ماه چهارده شبهه و از  
پس ایشان چون ستارگان آسمان در فشان بود بمقدار منزلت ایشان در آیت  
کنند که بهشتیان را در بهشت شانهای زرین بود و عجمشان از عود باشد و

خوی ایشان مشک باشد و در انگشتهای ایشان ده انگشتری باشد بر آن انگشترها  
نشته باشد اول **سَلَامٌ عَلَيْكَ طَبْرٌ** و بر نشته باشد **ادخلوها**  
**بِسَلَامٍ آمِنِينَ** و بر سیم نشته باشد **وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ**  
**تَعْمَلُونَ** و بر چهارم نشته باشد **رَفَعَتْ عَنْكُمُ الْحِزَانَ وَالْهَمُومَ** و بر  
پنجم نشته باشد **الْبَسَاتُ الحَلَى الحَلَى** یعنی پوشانید بر شمارا بر ابروهای  
چلها و بر ششم نشته بود **وَجَنَّاتٌ خضراء** و بر هفتم نشته بود  
**لِكُلِّ فِيهَا مَائَةٌ لَأَنْفُسٍ وَ تِلْكَ الْأَعْيُنُ الَّتِي فِيهَا خَالِدُونَ**  
یعنی بر شمارا در بهشت آنست که تنهایی شمارا آرزو کند و چشمها  
شما خوش آید و شمارا در بهشت جاودانه باشد و بر هشتم نشته باشد **رافقتهم**  
**النَّيِّبِينَ وَالصِّدِّيقِينَ** رفیقان را فقیه کردید با پیغامبران و صدیقان و بر نهم  
نشته بود **سبأ بان لا يهرمون** جوانانی گشتید که هرگز پیر نگردید و بر  
انگشتری دهم نشته بود **سَكَنْتُمْ فِي جَوَارِمِنَ الْجِبْرِانِ** فرود  
آمدید در همسایگی کسی که همسایگان را نیاز آرد **فَقِيه** گوید رحمه الله  
علیه هر که خواهد که این حرامتها بیاید بر اوست **بِنَجْحِيرٍ بَلَدٍ** اول آن که خود را  
از همه معصیتها باز دارد چنانکه خدای گفته عز وجل **وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ**  
**الْفَهِوِي قَاتِ الْجَنَّةِ هِيَ الْمَكَاوِي** و دوم رضا دهد باندگی ز دنیا گذرد  
خبر آمده است که بهای بهیفت ستان است از دنیا و سیر حریصی نباید  
بر طاعتها بهر طاعتی چنگ می زند باشد که یکی یابند و جهد کردن در طاعتها  
قوله تعالی **وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ** و چهارم  
نیک مردان را و اهل خیر را دوست دارد و با ایشان آمیختگی هم نشینی کند زیرا که  
چون یکی را از ایشان بیامزد او مر یا لادن و درستان خود را شفاعت کند



و پنج دعا بسیار کند و از خدای عز و جل خواهد تا بهشت و پاره روزی کند و  
مهر کار او بر سعادت و بر خیر کرد اند حکیمان گفته اند که بیکار بودن در دنیا  
از بس آن نیک تو ابطاعت می اند آن از نادانست و جهل و دست باز داشتن از  
طاعتها از بس آن ثواب آنرا بشناسد آن از عاجزست و در بهشت راحت است  
و آنرا نیاید مگر کسی که در دنیا راحتها ترک کرده بود و بهشت توانگری است  
که آن توانگری را نیاید مگر کسی که دست از زیادتی دنیا باز دارد و حکایت  
کنند از بعضی از زاهدان که او نان و تیره و نعل خورده می خوردی او را گفت  
از همه دنیا بدین بسنده کردی گفت آری که من دنیا را با بهشت بدلا کردم و  
بدین بسندیده کردم زیرا که تو طعامهای چربی شیرین می خوری باز کشان  
آن بسر کنی آن بود من طعامی که می خورم از بهر آن خورم تا مرا قوی نماید  
بر طاعت خدای عز و جل امید دارم که باز کشتن من بهشت بود حکایت  
است از ابرهیم ادهم رحمه الله علیه که او خواست که در کرمابه رود خداوند گماهب  
او را نکلاشت و گفت در کرمابه نشوی مگر بمزد دادن کرمابه ابرهیم بگریست  
و گفت یارب مرا در خانه دیورا بیکان رهانمی کنند پس چگونه در خانه  
پیغامبران و صدیقان را بیکان گذارند و در بعضی کتابها آورده اند که  
خدای عز و جل بر پیغامبران فر فرستاد در اینجا چنین گفت که یا فرزند  
آدم دوزخ را همی خری بیهای کران و بهشت را نمی خری بیهای ارزان  
تفسیر آن چنین است که فاسق از بهر فاسقان مهمانی کند که دوست  
دران بیکار برده بود او از آنان بود که دوزخ را بههای کران خریده بود  
و اگر درویشان را بدو در دعوت کرده باشد او از آنان بود که بهشت را  
بههای ارزان خریده باشد بوجانم گفت که اگر در بهشت نشود مگر بدست

باز داشتن از آنچه دوست دارد و نیز اگر از آتش نرهندی مگر بر داشتن همی  
دنیا آن سخت است و دست باز داشتن بهشت بخیر معاد را از آن گفت دست باز داشتن  
از دنیا سخت است و دست باز داشتن بهشت سختتر از آن و کاین بهشت دست  
باز داشتن دنیا است یعنی هر که بیه نکند دنیا را به بهشت نرسد آنسین  
مالک رضعه روایت کند که پیغامبر صلواتی گفت هر که سه بار بهشت را از خدا  
عز و جل خواهد بهشت گوید یارب و را در من در آرز و هر که از دوزخ سه  
باز داشتن خواهد دوزخ گوید یارب از دوزخ او را زینهار ده انس بر مالک  
رضعنه گوید که پیغامبر گفت صلواتی که در بهشت باز آرها بود که در آن  
بازارها خرید و فروخت نبود و در آن بازارها جوق جوق کرد آید و  
یاد می کنند که چگونه بود حال دنیا و خدا یارب را که چگونه برستید  
و درویشان هلاک دنیا چگونه بودند و توانگران چگونه و کارمرا چگونه و  
چگونه زنده شدند و بهشت آمدی از بس آن که پوسیده و ریزه شده بود  
فقیه روایت می کند با سناد درست که گشتن مردمان بر صراط  
بر قدر کردار بود هر که کردار بیشتر بود گشتن او زودتر بود و بعضی  
اند ایشان چون برف بگذرد و بعضی چون باد و بعضی همچون مرغ  
بعضی همچون سب نیک و بعضی همچون شتر نیک و بعضی همچون  
که مردی بدود و صراط همچون پلی است از شمشیر تیز تر و از موی بار بکتر  
و بر روی خار حسله بود تیز و بر کنارهای صراط فریشتگان ایستاده  
بالایشان انبرهای آتشین مردمان را بدان می رانند و کس بود که بگذرد  
بسلامت و کس بود که بگذرد بجراحت و کس بود که در دوزخ افتد و فر  
بیشکان می گویند باز سلامت کردن بس آنکه مردی بگذرد آنرا پستتر



مردی باشد در بهشت در آید چون از صراط بگذرد برای وی جای بکشد  
چند نشستی یک مرد چون ترا ببیند بگوید یارب ما را با اینجا فرو آور پس بگوید  
اگر اینجا فرو آورم چون بهتر از آن به بینی آنرا خواهی آنکه گوید بعزّه تو خواهم  
آنکه اینجا آورند آنکه او را منزلها نموده شود که چشمش حقیر نماید آنچه بوی  
داده شد آنکه گوید یارب ما را اینجا فرو آور آنکه گوید باشد که ترا اینجا فرو  
آورم چون بهتر از آن به بینی آنرا خواهی گوید بعزّه تو خواهم آنکه اینجا  
فرو آورند تا چهار بار چنین بکند بیخ بار چیزی بوی نموده شود که حقیر  
نماید هر چه تا این وقت داده شد خاموش شود چیزی نخواهد در رفت  
شود بخواه او گوید چندان خواستم تا شرم آمد از خواستن آنکه خدای عزوجل  
گوید ترا یادمانند نیاده بار این کمترترین اهل بهشت باشد عبدالله گفت  
پیغامبر چون این حدیث بگفتی تبسم کردی تا دندانهاش بیداشدی  
روایت کردند که هر چه از زنان زیاد در بهشت کرده شوند ایشان فاضلتر  
شوند بر حورالعین ز بهر آنکه در دنیا عمل کردند خدا گفت عزوجل **اننا**  
**انسانا هیت انشا فحعلنا هین ابکارا غرابا انرا ابا اصحاب**  
**الیمین نله من اولی و نله من الاخرین** باب  
السابع ما یزجی من رحمة الله ابو هریره گفت شنیدم از پیغامبر صلیحه  
که گفت خدای عزوجل رحمت را صد جزو کرد بود و نه در با داشت و یک جزو را  
بر زمین فرستاد بان یک رحمت بندگان بیکدیگر شفقت می کنند تا مادامیکه  
چون بچه را شیر دهد سنبش بر می آرد تا بچه رحمت نرسد حسن گفت  
پیغامبر گفت علیهم مر خدا را عزوجل صد رحمت هست که رحمت را بر زمین  
فرستاد هر گاه آنرا بسشرد تا وقت مرگ ایشان چون فردا قیامت باشد آن بیکرا

نیز باز بستند باز صد شود بان هم با بندگان مؤمنان رحمت کرد فقیر گفت  
رحمه الله علیه که پیغامبر بیان کرد آن چیز را که خدای عزوجل با مؤمنان وعده کرد آن  
رحمت تا شکر کنند خدایا بر آنچه ایستاد اگر امتداد از رحمتش کرد اهرای بنیکو بکنند  
زیرا که هر که ثواب خدایا امیدوار باشد او کردار بنیکو کند و بگوید تا بنیوان خدایا بر سر زبانه  
خدای عزوجل گفت ان رحمة الله قریب من الخسین و حیکر گفت قسریگان  
**یرجوا لقا ربیه فلیعمل عملا صالحا و دیگر گفت و رحمتی است کل**  
**شی** یعنی هر چیزی را نصیبی هست از رحمت من روایت کرده شد از ابن عباس  
رضعنه او گفت چون این آیت فر آمد **و رحمتی کل شی** ابلیس نیز سر فر آورد  
گفت من نیز جزیر ما را نیز نصیبی باشد و جهردان و نصرانیان نیز سر بر آوردند گفتند  
که ما را نیز نصیبی باشد چون فر آمد قول خدای عزوجل **فما كتبها للذین**  
**یتقون و یؤتون الزکوة** یعنی زود باشد که بنویسیم آنها را که از شرک برهنند  
وزکوة بدهند **والذین هم با یاتنا یؤمنون** آنها را که نشانهای ما را راست  
دارند آنکه ابلیس نا امید شد از رحمت خدای عزوجل یهودیان و نصرانیان گفتند  
که ما از شرک برهیز می کنیم و زکوة می دهیم و آیات خدایا ایمان می آوریم آنکه این  
آیت آمد **الذین یتبعون الرسول النبی الامی** یعنی آنها که با محمد ایمان  
آورند یهودیان و نصرانیان نیز نا امید شدند و رحمت بخاند با مؤمنان پس واجب  
است بر هر مسلمانی که شمارا شکر کند و بر آنچه او را کرامت کرد از ایمان دادن و نام و پند  
از جمله مؤمنان کرد امید است که او را بیامرزد و گناهانش نذر کند راند انجمنان  
یاد کرده شد از نجیب بن معاذ الرازی رحمه الله علیه که او می گفت الهی یک رحمت را  
بر ما فرستادی بان یک رحمت ما را کرامت دادی یعنی ایمان و اسلام ارزانی  
کردی چون هم رحمت را بر ما فرود آوردی از آن چون امیدند از رحمت تو گفتند



آلهی اگر ثواب تو برای مطیعانست رحمت تو برای کناه کارانست اگر من مطیع بنیستم که  
ثواب را امید دارم آخر کناه کار هستم از رحمت امید دارم و هم از و یاد کرده شد او  
گفت الهی بعثت را بیا فریدی و آنرا همانی ساختی و کافران را از انجای نصیب کردی  
و فرشتگان را بان محتاج بیا فریدی و ترا نیز از انجا حاجتی نیست پس اگر آنرا با  
ما مومنان ندی به کیان بدی ابوسعید الخدری را این کفر از بیگانه صلیحه که او  
گفت بدرستی رحمت در آید مردی که او هیچ کار خیر نکرده باشد الا بگفت با هلهش  
آن وقت که او را مرگ آمد چون من بمیرم مرا بسوزانید انکه خاکستر من بنی در دریا  
افکنید و بنی دریا بان چون میرد چنان کردند که گفته بود پس جزای عز و جبر بود  
بیا بان را و دریا را که جمع کردند خاکستر و پراکنده خدا گفت ای بنده من چرا چنین کردی او گفت  
یارب از تو بترسیدم خدا و از ان سبب بیا مرزید عطار ایت می کند از مردی  
از یاران بیگانه صلیحه گفت بیگانه بر ما آمد دید که ما بخندیدن مشغول بودیم  
گفت چرا می بینم شمارا که می خندید انکه بازگشت همچنان شد که بر سر ما مرغی ایستاد انکه  
بازگشت بسوی ما تبسمه و گفت جبر تک بیا مد و گفت خدای گوید چرا بندگانه را نوید  
چو کنی از رحمت من خبر کن بندگانه را که من آمرزگارم و رحمت کننده ام و عذاب  
من سخت در ناگت عبدالرحمن گفت بدرستی که بیگانه گفت که خدا گفت ما را بزرگ  
نمی آید کناه بنده را آمرزیدن هر چند که بسیار باشد مردی بود از ان کسانی که از پیش  
شما بودند بگشت نمود و هشت کس را بعد از ان بیا مد بر راهی و گفت ای راهب  
من بگشتم نمود و هشت کس را هیچ ما را توبه هست آن راهب او را گفت توبه  
نیست که اسراف کرده با مسلمانان پس مرد برخاست آن راهب را نیز بگشت پس  
بزد راهبی دیگر آمد یعنی صومعه داری و گفت که من نمود و نه تن را از مسلمانان  
بگشتم مرا توبه هست راهب گفت که سخت اسراف کرده من ندانم ولیکن ای بنادو

دیست نامر بکده نصره و نامر دیگر ده کفره و این قوم نصره قومی نیکوکار <sup>اهل</sup>  
بهشت کنند یعنی طاعت کنند و اعمال خیر کنند و در ان ده جزایشان کس نباشد  
و اهل کفره قومی اند که ایشان کار اهل دوزخ کنند یعنی معصیت کنند و  
شر کنند و در اده ایشان کس نباشد اگر بنصره شوی و همان کنی که ایشان کنند  
پس مشک خدای عز و جل توبه تو پدید مرد رفت که بدان ده نصره رود چون <sup>بها</sup>  
این ده برسد اجلس فراز رسد و برود انکه فرشتگان با یکدیگر گفتند که نامر این  
مرد از کدام ده نویسیم از بن جهت فرشتگان عذاب با فرشتگان رحمت  
افتاد پدید اشتن این بنده را فرشتگان رحمت گفتند که او بهشتی است و فر  
بشتگان عذاب گفتند که دوزخیست پس ندا آمد از خدای تعالی مر فرشتگان را  
که بنگرید و قیاس کنید تا وی بگذارد نزدیکتر است بهر کدام ده که نزدیکتر است  
او از اهل آن ده است چون بنگر ایستند و بیا فتند بدیه نصره نزدیک بود از اهل  
نصره بنشینند بیگانه گفت صلیحه که همه چیز است سو کند خورم بران رحمت  
خورده باشم اول انکه هیچکس را در دنیا نیست که کارش بنسازد که در آخرت  
بسازد و او را بکس نگردد و در هر کار در مسالمانی نصیب بود او نه چنان بود  
چون کسی او را در اسلام نصیب نبود و سیم هیچکس نیست که قومی را دوست  
الکله لا و قیامت با ایشان بر خیزد و چهارم هر هیچ بنده در دنیا خدای عز و جل  
کناه نپوشد که نه در آخرت نیز هم بیوشد ابن مسعود گفت چهار آیت است از  
سوره النساء که آن بهتر است مر مسلمانان را از همه دنیا آیت اول قوله تعالی  
**ان الله لا یغفر ان یشرك به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء**  
و آیت دوم **لو انهم اذ ظلموا انفتحت لهم جوارحهم فاستغفروا**  
**الله و استغفروا لکم الرسول لکم و الله توباً بارحمتاً و آیت سیم**



آن تجتنبوا کتبا بر ما تنهون عنه تکلف عنکم سیاتکم و تدخلکم دخلا  
کریمًا و آیه چهارم قوله تع و من یعمل سوءا و یریطل نفسه شر یستحق  
الله بجزایه غفوراً رحیماً جابر بن عبد الله روایت کند که بیغامبر <sup>صلی</sup> گفت  
که شفاعت من مرا نکسراست که گناهان بزرگ کرده باشد از امت من و هر که مرا  
بدین ستوارند از شفاعت من نصیب نیابد جابر گفت هر که از اهل کناه کبیره  
باشد و در شفاعت حاجت نیست جابر گفت که بیغامبر <sup>صلی</sup> هر روزی بر ما بیرون  
آمد گفت دوست من جبرئیل اکنون از بر من برفت و گفت یا محمد بدان خدای  
که ترا حق خلق فرستاد که بنده بود مر خدای عزوجل که بانصد سال عبادت کرده است  
بر سر کوهی که درازی آن کوه و بهنای آن سی ارض است در می ریش و بهر سوی  
از آن کوه دریاست در بهنای هزار فرسنگ و خدای عزوجل از بهر او بیرون  
آوردست از میان دریا حینه آب خوش مقدار یک انگشت و در پایان آن کوه  
درختی انار آفریده هر روز از آن درخت یک نار بدید آمدی چون وقت افتاد  
فروشدن بودی این بنده از آن کوه فرو شدی تا پایان کوه و از آن آب خوش  
طهارت کردی و از آن درخت انار بگدی و مجوردی و از آن آب خوش بخوردی  
بس بر آمدی و دریناز ایستادی و از خدای عزوجل خواست بود تا جان او  
در سجده بستاند و از اهل زمین هیچ چیز را بر اندام او نگارد تا روز قیامت  
همچنان در سجده باشد خدای عزوجل دعای او را مستجاب کرد و در سجده  
جان او را بستند و جبرئیل گفت علیه چون من از آسمان فرود آید باز با او  
روم او را هم چنان حال خود بینم در سجده و جبرئیل علم گفت که مادر علم  
یا قیم که چون او را روز قیامت برانگیزانند بس خدای عزوجل گوید بنده مرا در  
بهشت در آید بر حمت من آن بنده گوید بلکه بپا عت من بس خدای عزوجل

گوید با بنده من حساب کنید بنعمتهای من او و بگردارهای و با او بر چون  
با این بنده حساب کنید بینا کی دو چشم او که خدای عزوجل او را داده باشد بر او  
این عبادت بانصد ساله باشد و بسا بر و نعمت خدا مهای دیگر بسرا بزدیع گوید  
بنده مرا بدوزخ برید بسرا و را بدوزخ می کشند و این بنده مانگ می کند و  
میگوید یارب مرا بر حمت خود در آرزو خدای عزوجل گوید باز آید بنده مرا  
بسرا و را باز آرنند بس خدای عزوجل گوید ای بنده من که آفرید ترا و هیچ  
نبودی او گوید تو آفریدی مرا یارب بس گوید آن طاعت که کردی از جهت تو  
بود یا از رحمت من گوید نه که از رحمت تو بود انکه گوید که قوه داد ترا بر  
بانصد ساله عبادت بنده گوید تو یارب بس گوید که بیرون آورد از بهر تو  
آب خوشتر از میان آب تلخ گوید تو آفریدی بار خدایا گوید که بیرون آورد  
شبی از بهر تو آنادی و آن در سالی یکبار بیرون آرد و از من خواستی تا در  
جان تو برداشتند این کرامت با تو که کرد گوید تو کردی یارب خدای عز  
وجل گوید این همه بر حمت من بود اکنون همه بر حمت خود ترا حبهشت در آید  
بس گوید بنده مرا بهشت در آید که او نیک بنده بودست بس بدانید که همه خیرها  
بر حمت خدایست عزوجل و هیچکس مستحق بهشت نگردد بگردار خود بیغامبر  
گفت <sup>صلی</sup> نیز هندی یکی از شما بعمد خود یاران گفتند یا رسول الله تو نیز  
گفت من نیز مکره خدای عزوجل رحمت خود را در من پوشاند بس گفت در  
طاعتها بیش دستی کنید و خود را خیراتها با مداد از شبانگاه و نیز بعضی  
از شب طاعت کنید و کارها که کنید بسیار نه کنید تا بمقصود برسید بیغامبر گفت  
صلی که کار بر مردمان آسان گیرید و دشوار مگیرید و مژده دهید و مرمانید  
عبد الله بن مسعود گوید که خدای عزوجل روز قیامت بر بندگان خود چندان رحمت



کند که ابلیس سر برارد از بسیاری رحمت خدای عزوجل شفاعت و شفاعت کند  
خبرستان بیغامر صلیع که روز قیامت منادی ندا کند که یا امت محمد ایح میت  
من بود میان شما بخشیدم اکنون ایح شمارا بر یکد یکراست بیکدیگر بخشید و در  
شویید بر رحمت من ای رواد روایت کند که خدای عزوجل وحی کرد به داود صلیع  
که ای داود مژده ده گناهکارانرا و بترسان مر صدیقانرا داد گفت ای پادشاه  
گناهکارانرا چگونه نترسانم خدای گفت عزوجل سارتنه گناهکارانرا که مرا  
بزرگ نماید گناهی که بیا مر زمر و بترسان مر صدیقانرا تا عجب بنارند در طاعت  
خود که من نهم عدل و حساب خود بر هیچکس نه هلاک شود این ای رواد  
روایت کند که خدای عزوجل گفت در بعضی کتابها من آن خدایم که پادشاه پادشاهان  
که لهای میران و پادشاهان بتردم من است از هر قومی که خشنود شوم دلهای  
امیران ایشان بران قوم رحیم کرد انرو بر هر قومی که من خشم آرم در ملکانشان  
بر ایشان خشم آرم و خود را مستغول مکنید بلعت کردن ملکانشان توبه کنید و  
بمن باز گردید ناملکانرا بر شما مهربان کرد انرا خبر است از بیغامر صلیع که  
اگر موکمن بدانستی از عقوبت های خدای عزوجل هیچ کس بهشت طمع نکردی  
و اگر کافر بدانستی از رحمت خدای عزوجل هیچ کافر از رحمت خدای عزوجل  
نومید نشدی احمد بن سهل گوید که در جواب دیدم نجیب بن اکثر را گفت یا نجیب  
خدای عزوجل یا تو چه کرد گفت مرا بخواند و پیش خود بر پای کرد پس گفت ای  
پیر بد آمدی با تخیل های بسیار چنین و چنین کردی گناهان من بر من  
می شمرد پس کفتم ای پادشاه ایامرا از تو چنین خبر نگرددند خدای عزوجل گوید  
نرا از من چه خبر کردند گفت حدیث کرد مرا عبدالرزاق از محمدر از زهری  
از عدوه از عایشه رضعنها از بیغامر صلیع از جبرئیل علیه از تو خداوند که

گفتی هر مسلمانی که اودح را اسلام موی سبید کند و پیر شود من اود اعدا  
کنم و من پیر ضعیفم و از تو نسزد که مرا عذاب کنی خدای عزوجل راست گفت  
عبدالرزاق و راست گفت معمر و راست گفت زهری و راست گفت عدوه و راست  
گفت عایشه و راست گفت بیغامر صلیع و راست گفت جبرئیل علیه که من کفتم  
پس پسر مودتا مرا بدست راست بردند بسوی بهشت بر رحمت خدای عزوجل عمر  
خطاب رضعنه گوید که در رفتن نزد بیغامر صلیع او را یافتی که می گریست  
گفتم یا رسول الله چه چیزی می گریاند ترا گفت جبرئیل من آمد و گفت خدای  
عزوجل شرم دارد که بنده را عذاب کند که او موی در اسلام سبید کرده بود پس  
چگونه شرم ندارد انکس که او موی سبید کرده بود و معصیت کند فقیه  
بولیت گوید رحمه الله علیه پس واجبست بر پیر که این کرامت بیند و بشناسد  
و مر خدا بر عزوجل شکر کند و از خدای عزوجل شرم دارد و اگر امر الکا تبین  
نیز شرم دارد و داند که چون کشتی نزدیک آمد بدو چیز دیگر نباید کرد و در  
اما چون جوان روی بطاعت خدای عزوجل آرد و از معصیت روی بگرداند  
خدای عزوجل او را بر سایه عرش جای دهد روز قیامت چنانکه در خبر آمده  
از بیغامر صلیع که هفت گروه را از روز قیامت حق تعالی سایه دهد بر عرش  
آن روز سایه نباشد مگر سایه عرش یکی امیر عادل و دیگر جوانی که پارسا بود  
و تن خود را در عبادت خدای عزوجل آرد و سیم مردی که دل او نجس بود  
بسوی نماز و مسجد و بیرون آید از مسجد و در باز کرد و چهار مرد  
مرد که بیکجا دوستی دارند از بهر خدا ایرا و بجز مردی که خدا او عزوجل یاد  
کند تنها و از چشمهای او آب نرو آید و ششم مردی که اگر زنی یا حسن جمال  
او را بر خود خواند او گوید من از خدای عزوجل می ترسم و او را اجابت نکند



و هفت مردی که صدقه دهد بنفان چنانکه اگر دست راست همدست چپش را خبر  
و الله اعلم **بالمعروف** **و النہی عن المنکر** **و انما امر بالمعروف**  
و النہی عن المنکر **عن ابن عمر** بن عبد العزیز گفت رحمة الله علیه که خدای عزوجل قومی را  
عذاب نکند بگناه قومی دیگر و لیکن چون معصیتها میان ایشان آشکارا شود  
و این کس که معصیت نمی کند آنکس را از معصیت باز داند خدای عزوجل  
همه را عفو بت کند در جزا آمده است که خدای عزوجل روحی فرستاده یوشع  
بن نون که من چهل هزار تن را از نیکان امت تو هلاک خواهم کرد **خوهر گزین**  
**هو نون** را از بدان امت تو هلاک خواهم کرد پس یوشع بن نون گفت ای  
بار خدایا اگر این بدانرا هلاک کنی نیکان چه کردند خدای عزوجل گفت زیرا  
که آن نیکان بر اینان خشم نکرده اند از بهر خشم من و با ایشان هم نشینی  
چ کرده و با ایشان میخوردند و میآشامیدند یعنی امر معروف نکرده  
و نهی منکر دست باز داشتند بوجوهی که در آیت کند که بیغامبر گفت صلح  
امر معروف کنید اگر چه شما بدان کار نکنید و نهی منجر کنید اگر چه بگفتار  
شما از آن باز نکرده اند **ان من مالک روحی الله عنه** و آیت کند از بیغامبر صلح  
که از مردمان هستند گروهی که نیکیها بردست ایشان کشاید و بدیها از دست  
ایشان بسته شود و گروهی هستند که بدیها بردست ایشان کشاید و  
نیکیها بردست ایشان بسته شود خنک مربنده و اگر خدای عزوجل خیرها بر  
دست او کشاید کرد اندر وی مربنده را که بدیها بردست او کشاید یعنی  
انکر که امر معروف کند و نهی منکر کند او کشتابنده خیر باشد و او از مومنان  
باشد که خدای عزوجل گفت **و المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء**  
**بعضهم من بعض** **و انما امر بالمعروف و النہی عن المنکر و اولیاء کس**

مردمان را در بدیها در آرد و از نیکی باز دارد و او کشتابنده بدیها بود و آن  
علامت منافقان بود چنانکه خدای عزوجل گفت **المنافقون و المنافات**  
**فقات بعضهم من بعض** **و انما امر بالمعروف و النہی عن المنکر**  
روایت کردند از امیرالمؤمنین علی رضی عنه که او گفت فاضلترین مردان  
امر معروف و نهی منکر کردن است و فاسقان را دشمنی است هر که امر  
معروف کند پشت را قوی کند و هر که نهی منکر کند پشت منافق را بشکند قتاده  
گوید که مردی بنزدیک بیغامبر آمد صلح و بیغامبران روز بگله بود گفت  
تو میآوری که من بیغامبر خدایم عزوجل گفت آری من میگویم که گفت از کردار  
بنزد خدای عزوجل کدام دو شتر است گفت ایمان آوردن بخدای عزوجل گفت  
دیگر بیغامبر گفت صلح و رحم بیستن گفت دیگر چه گفت امر معروف و نهی  
منکر کردن پس مرد گفت از کردارها بنزد خدای عزوجل کدام تر است بیغامبر  
گفت صلح و شکر آوردن بخدای عزوجل گفت دیگر چه گفت رحم بریدن مرد  
گفت دیگر بیغامبر گفت صلح و امر معروف و نهی منکر بگردد سفیان از  
گفت که چون دیدی قرآنی خوانانرا همسایگان دوست دارند و بنزد دوستا  
ستوده باشند بدان که او مداهنت کرده است یعنی از امر معروف و نهی منکر  
کردن بیغامبر صلح گفت هیچ قومی نیست که در میان ایشان سبکی مرد  
معصیت کند و ایشان توانند که او را از معصیت باز دارند و باز ندارند که  
خدای عزوجل آن هم قوم را عذاب کند بیش از مرگ فقیه بولیت گفت  
که بیغامبر صلح شرط کرد رفت را یعنی چون غلبه اهل صلاح را بود و او  
بود بر ایشان که باز دارند اهل معصیت را از معصیت چون معصیت آشکارا  
کنند زیرا که خدای عزوجل استود این امت را از بهر امر معروف و نهی منکر



چنانکه خدای گفت عزوجل **كُنْزٌ خَيْرٌ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَامُرٌ وَّ**  
**بَابُ التَّمْرِ** یعنی شمار بیرون آوردن از بهر مردمان  
 تا ایشان را طاعت فرمایند و از معصیتها بازدارند **مَعْرُوفٌ** آن بود که  
 موافق کتاب خدای عزوجل بود و موافق عقل بود **مَنْكُرٌ** آن بود که  
 مخالف کتاب خدای عزوجل بود و مخالف عقل بود و جای پیکر گفت **وَلَتَكُنَّ**  
**مِنْ خَيْرِ اُمَّةٍ يَدْعُونَ اِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ**  
**عَنِ الْمُنْكَرِ** و بناوهد خدای عزوجل قومی را که امر معروف و نهی منکر  
 کردند چنانکه خدای عزوجل گفت **لَوْ لَا يَنْهَوْنَ الرَّبَّ اَنْ يَخْلُقَ**  
**عَنْ قَوْلِهِمْ اَلَا تَعْلَمُونَ** و **اَخْلِيهِمُ الشَّعْبَ لَيْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ**  
 و کسی که امر معروف کند و نهی منکر باید پیشانی کند که تواند که آن  
 جای گیر ترافتد در پند و نصیحت چنانکه بود در اکت هر که کسی را پند دهد  
 در آشکارا او را رسوا کرده بود و هر که در پنهانی پند دهد او را بیاراسته بود  
 اما اگر او را پند دهد در میان خلق او بدان کار نکند چنان باید که در علانیت  
 او را بفرماید و از مردمان اهل صلاح و اهل خیر باری خواهند تا او را باز  
 دارند از ناشایستگی اگر نکند و اهل معصیت بر ایشان غالب شوند پس  
 عذاب خدای عزوجل بیاید همه را هلاک کند بیغامبر گفت صلحیه مثل کسی که  
 معصیت کند و دیگرجا و را از آن باز ندارد از بهر خدا بر عزوجل هر چون  
 مثل سه تن است که در کشتی و هر یکی از ایشان سه کس در آن کشتی خانه بود  
 جدا گانه و یکی از ایشان در بوشش زبرین با سندی و دیگری در بوشش زبرین  
 این که در بوشش زبرین باشد نیشه فرود آرد و خواهد که کشتی را سوراخ کند  
 این در تن او را گویند که چه بی کنی و گوید سوراخ می کند در مکه خویش تا آب

بمن نزد پیکر بود و مراد در ریختن آب ساکنی بود اکنون اگر دستش را بگیرد  
 و او را بده نکند که کشتی را سوراخ کند هم او از غرق برهد و هم ایشان و اگر  
 دست او بگیرند هم او هلاک شود و هم ایشان بود در اکت رخصیه که امر  
 معروف کنید و نهی منکر اگر نه بر شما سلطان ستمکار که مراد و هر که بزرگان  
 شما را بزرگ ندارد و بر حزدگان شما حمت نکند و خیاران شما را دعا نکند  
 دعای او مستجاب نباشد بیغامبر گفت صلحیه بدان خدای جان من بفرما  
 اوست که اگر امر معروف نکنید و نهی منکر زود باشد که خدای عزوجل  
 بر شما عقوبت فرستد از نزد خود و اگر شما دعا کنید دعای شما مستجاب نکند  
 عای بنی طالب کرم الله وجهه روایت کند از بیغامبر صلحیه که گفت چون  
 امت من تم کار را نیاید گفتن که تو ستم کاری برود با غیر از ایشان بود  
 خدای روایت کند که بیغامبر گفت صلحیه که چون یکی از شما منکری بیند آرا  
 بدست باز باید داشت و اگر نتواند بزبان بیاید گفت و اگر نتواند بدلی ناپسند  
 کار باید بود و آنکه از دل ناپسند نکند آن از ضعیفی ایستاد و بعضی  
 گفتند که باز زد کردن بدست در نهی و منکر مرا میراناست و بزبان گفتن  
 مرعالم انراست و بدلی ناپسند کردن مگر منانراست فقیه بولیت گفت  
 آنکس که امر معروف کند و نهی منکر کند چنان باید که خالص از بهر خدا آید  
 کند عزوجل و از بهر عز مسلمانان از بهر حمیه تن خود نکند چون او از بهر  
 خدای عزوجل کند خدای عزوجل او را نصرت و توفیق دهد اما اگر محبت  
 خود کند یا از بهر ختم خود خدای عزوجل او را محذول کند که بها چنان  
 رسید از عکرمه که مردی بگذشت بر درختی آن درخت را می برستید  
 بدون خدای عزوجل تبری برداشت و بر خری نشست پس روی سپوی آن درخت



نهاد تا انرا ببرد ابليس اورا بيش افتاد در راه بر صورت آدمي و گفت کجا مي شوي  
گفت درختي ديدم که انرا مي پرسيدند از دون خدای عزوجل با خدای عزوجل عهد  
کرد که تیر بردارم و بر خر نشینم و بر مرد آن درخت را ببرم پس ابليس گفت صد  
هزار لعنت از خدای عزوجل بروی باد بگذارد آن درخت را که خدای عزوجل ایشانرا  
گمراه کرده است آن مرد باز نکشت پس ابليس او را گفت باز کرد و هر روز من ترا  
چهارده مرتبه از کناره بستر بر میخارم مرد گفت هر روز این چهارده مرتبه  
ابليس لعنه الله گفت دهر بس بر مرد باز نکشت و خانه آمد آن چهارده مرتبه  
دور ز یاسه روی یافت پس زن با مردی برخاست بنگرست هیچ ندید و دیگر روز  
همی بدید چون دید که درم نمی یافت تیر برداشت و بر خر نشست و روی سوی آن  
درخت آورد ابليس لعنه الله غلبه او را بيش افتاد گفت کجا خواهی شد گفت درختی  
هست که او را می پرسند از دون خدای عزوجل میخواهم تا انرا ببرم ابليس او را  
گفت که توانی آنرا بریدن آن باردیگر که بیرون آمدی از بهر خدای عزوجل  
بود و خشم تو از بهر خدای عزوجل بود اگر اهل آسمان و اهل زمین جمع شد  
ترا از آن باز نتوانستند دیدی داشت اما اکنون بیرون آمی از بهر آنکه آن  
چهارگانه نیاید پس اگر بار کردی کشتی و اگر نه کردن تو بشکنم پس مرد باز نکشت  
و درخت را بیل کرد **فقیه** بولیت گفت هر که امر معروف و نهی  
منکر او را بنی چیز بیاید اول علمش بیاید زیرا که نادان امر معروف و نهی  
منکر نداند کرد و دوم قصد او از بهر خدای عزوجل یا بیکه باشد و از بهر عز  
مسلمانی یا وسیر سفت بر آنکس که بروی امر معروف و نهی منکر کند و  
بگوید او را با هستکی و نرمی و درشت نکوید زیرا که خدای عزوجل موسی را و  
هارون را علیه چون فرعون فرستاد و فرمود مرا ایشانرا تا با فرعون

در بسیار اخبارها فقیه گفت رصعنه که از پدر خویش شنیدم رحمه الله علیه که  
او حکایت کرد که در بنی اسرائیل زنی بود بدکار و مردمان را بر خود فتنه کرده بود  
جمال خود و در خانه او همیشه کشاده بودی و برابر درختی نهاده بود و او بر  
نشستی و هر که در وی بنگرستی فتنه شدی و هر که از وی حاجت بودی هدینا  
جوی دادی تا او را بنزد خود بآوردی تا روزی از روزها عابدی از عابدان  
بر در او بگذشت چشم او در آن خانه افتاد آن زن را دید بر تخت نشسته بروی فتنه  
شد هر چند که جهد کرد با تن خود بس نیامد و دعا کرد تا خدای تعالی آنرا از  
وی زاید کند زاید نشد با تن خود طاقت نداشت تا هر چه فتناش هم بفروخت و  
ده دینار زر نقد کرد و بدر خانه او برد پس آن زن بفرمود تا آن زور را بویک  
او تسلیم کند پس او را وعده داد تا فلان وقت بیاید پس آن عابد بروعه و بیامد  
و بر او دید که خود را بیاراسته بود و بر تخت نشسته این عابد در آمد و با او نشست  
بر تخت و چون سخن را کرد بسوی آن زن و خواسته که کساحی کند رحمت خدا او را  
در یافت بیزکت آن عبادتها که کرده بود پس در را و افتاد که خدای عزوجل مرا  
می بیند درین حال بدین معصیت هم اعمال من حبطه گرداند پس هیبتی در را و  
افتاد و گونه از روی او بشد چون آن زن در وی بنگرست او را دید که گونه اش  
از حال بکشت او را گفت چه رسید ترا عابد گفت من از خدای عزوجل میترسم  
دستوری ده تا بیرون شویم زن گفت و چک بسیار دمانند که در چنین آرزو  
اند که تو یافته این چیست که تومی کنی مرد گفت من از خدای عزوجل میترسم  
آن درم که ترا دادم ترا حلال آباد مراد دستوری ده تا بیرون شویم زن گفت که چنان  
چه نماید که تو هرگز این کار نگردد گفت نگر در زن گفت تو از کجایی و نام تو چیست  
کرد او را پس دستوری داد او را تا بیرون شد چون از نزدیک او برآمد بانگ

سخن نرم گویند



وای دلی میگرد بر خود و میگردیت هیبتی در آن افتاد برکت آن عابد بر خود  
گفت این نخستین گناه بود که این مرد خواست کرد تا کرده دیدی چندین بیم درآمد  
و من از چندین سال بازست تا این گناه می گزید و همان جزای عزوجل که آن عابد از وی  
می ترسد او هر خدای منست باید که ترس من بیش از ترس او باشد پس توبه کرد و  
بخدای عزوجل بازگشت و در بیست بر خویشتن و جاهای کهن پیوسته و روی  
بعبادت نهاد و هم در آن خانه عبادت میکرد پس با خود گفت اگر من نزد آن  
مرد دروم باشم که مرا بزنی بخواهد و بنزد او باشم و مرا علم بیاموزد و باری  
دهد مرا در طاعت خدای عزوجل پس کار راه ساخت و برداشت از مال خود  
چندانکه خواست و بیرون آمد و روی بدان سوی نهاد تا برسد اینجا که این عابد  
و پسریدان عابد و عابد را خبر کردند که زنی ترا میجوید عابد بیرون آمد چون  
زن را دید وی برهنه کرد تا مگر او را بشناسد چون عابد او را دید بشناخت  
و بادش آمد از آن میان این و میان او رفته بود پس بانگی کرد و جان از  
وی جدا شد و این زن همانند و هنگام و عکین و گفت من از بهر او آمدم و خود  
بمرد بس گفت از خویشاوندان او کسی هست که مرا بزنی بخواهد گفتند بدان که  
او را برادری هست پارسا اما در دیشست زن گفت رو با شد مرا مال هست  
چندانکه او را از آن بی نیاز می باشد پس برادر او این زن را بزنی بخواست و او را ازین  
زن هفت سیر آمد و هر هفت سیر از بیغامبران بنی اسرائیل گشتند از برکت آنکه  
از آن توبه کرد یارب تر ما را توفیق ده بر توبه باب **الحادی عشر**  
**فی حق الموالدین** فقیه روایت کند رضعه از ابو القاسم از بعضی باسناد در  
از ابن عباس رضعه که گفت هیچ مؤمنی نیست که او را مادر و پدر بود و او بجای  
ایشان نیگویی کند که نه خدای عزوجل بکشاید بروی درین از هشت و بریشان

ختم نیارد و خشنودی مادر و پدر بخوبی خدای عزوجل کار بر وی بکشاید و از وی  
خشنود باشد اگر چه ظالم باشد و هیچ مؤمنی نیست که بجای مادر و پدر بر وی  
کند که نه خدای عزوجل بکشاید بروی درین از هشت و بریشان **روایت کند که موسی گفت**  
علیه یارب مرا وصیت کن تا بدان کار کنز خدای عزوجل گفت که ترا وصیت  
کنم بخود پس موسی گفت علیه یارب مرا وصیت کن گفت ترا وصیت کنم بخود گفت  
مرا وصیت کن گفت ترا وصیت کن بخود گفت یارب مرا وصیت کن گفت ترا وصیت  
کنم به مادر و یارب مرا وصیت کن گفت ترا وصیت کنم به پدر تو یعنی که مرا  
که خدای عزوجل مطیع باشی و بجای مادر و پدر نیگویی کن عبدالله بن عمر روایت  
که مردی بنزد بیغامبر آمد صلیعه و گفت یا رسول الله من میخواهم که بغزور و غیر  
گفت صلیعه مادر و پدر تو زنده هست گفت هست گفت غزور بود در ایشانست  
گفت رضعه که درین جزو لیلیست بجای مادر و پدر نیگویی کردن فاضلتر است از  
غزور کردن در سبیل خدای عزوجل زیرا که بیغامبر علیه بغزور او را تا غزور و بله  
کرد و مشغول شد نیگویی کردن بجای مادر و پدر و همچنین گویم که روایت  
بخز و بیرون شدن در سبیل خدای عزوجل چون مادر و پدر او را دستوری  
دهند تا نگاه که بغیر عام براید روایت کنند که از بیغامبر رسیدند که بجای نیگویی  
کنیم گفت بجای مادر گفتند پس بجای گفت بجای پدر گفتند پس بجای گفت  
بجای کسی که بتو نزدیکتر است زید روایت کند از پدرش از جدش که بیغامبر  
گفت صلیعه عاصی شونده در مادر و پدر کوه هر چه خواهی می کن از طاعت  
هرگز در بهشت نشود و همچنین نیگویی کننده بجای مادر و پدر کوه هر چه خواهی  
بکن از معصیت که هرگز در دوزخ نشود فقیه بولیت گفت رضعه که  
اگر خود حرمت مادر و پدر خدای عزوجل در قرآن یاد نکردی در وصیت نکردی



در باب ایشان بایستی که بشناختی از طریق عقل در پروردگاری و تبار داشتن نه که  
خدای عز و جل یاد کرد حق ایشان را در توریة و الخبیه و زبور و فرقان و فرمودست  
در همه کتابها و وحی کرده است و وصیت کرده است مرهم بیغامبر از احترام ایشان  
مادر و پدر و خشنود کردن ایشان را که برابر کرد خشنودی ایشان با خشنودی  
خود و ختم ایشان با ختم خود و گویند که در قرآن سه آیه است بوسیله باید بگر  
که اگر یکی را بجای دیگری از خدای عز و جل آنرا نپندرد یکی اینست که  
خدای عز و جل فرموده است که **اطيعوا الله و اطيعوا الرسول** هر که خدا را  
عز و جل مطیع باشد و رسول او را مطیع نباشد آن طاعت را خدای عز و جل از وی  
نپدیرد و دیگر گفت **اقیموا الصلوة و آتوا الزکوة** هر که نماز کند و زکوة  
ندهد خدای عز و جل نماز او نپدیرد و سیم گفت **انما اشکر لربی و لوالدینک**  
هر که خدا را عز و جل شکر کند و مادر و پدر را شکر نکند خدای عز و جل آنرا از  
وی نپدیرد دلیل بر آن که بیغامبر گفت صلح هر که مادر و پدر را خشنود کند  
خدا را عز و جل خشنود کرده باشد و هر که مادر و پدر را ناخشنود کرد خدای  
عز و جل را ناخشنود کرد و هر که مادر و پدر را یافت یا یکی را از ایشان و  
حق ایشان را بشناسد در روز ستود و خدای عز و جل او را دور کند از رحمت  
خود از بیغامبر صلح پرسیدند که از کردارها کدام فاضلتر است بیغامبر  
گفت صلح نماز کردن در وقت و بجای مادر و پدر نیکوتر کردن نماز  
کردن در سبیل خدای عز و جل فرقد سخی گوید که خواند در بعضی کتابها  
که نباید مرز ندرا که سخن گوید چون مادر و پدر حاضر باشند مگر بدستوری  
ایشان و بدست راست ایشان و بدست چپ ایشان نرود و نه در پیش ایشان  
مگر که ایشان او را خوانند و او اجابت کند و از پس ایشان رود چنانکه غلامان

روند از پس خواج خورشید روایت کردند که مردی بنزد بیغامبر آمد صلح  
گفت یا رسول الله مادر من بیرون فرزت شد دست و من را اطعام بدست خود  
دهد و ابد سنتش من دهد و او را بر گردن شیرم مکافات و هیچ کرده باشم بیغامبر  
صلح هر نگردی یکی از صد و لیکن تو نیکی کردی خدای عز و جل مکافات دهد  
بر اندکی بسیار و روایت کرد هشتم از پدر خود که او گفت که بنشسته است در رکعت  
که ملعونست آنک پدر و مادر را لعنت کند و ملعونست آنک تا بینار از راه را  
بواه کزبرد و ملعونست آنک چیزی را بی نام خدای عز و جل سهواً کند و ملعونست  
آنک بگوید حد ز مینی که میان و میان کسی دیگر بود و معنی آنک مادر و پدر را  
لعنت کند یعنی کاری کند که مادر و پدر را لعنت آرد چنانست که او مادر و  
پدر را لعنت کرد بیغامبر گفت صلح که کناهی بزرگست کسی که مادر و پدر را  
دشنام دهد گفتند یا رسول الله مادر و پدر را کسی چگونه دشنام دهد گفت  
دهد مادر و پدر کسی را تا او نیز مادر و پدر او را دشنام دهد روایت  
کرد ابان از انس بن مالک رضعنه که گفت جوانی بود در وقت بیغامبر صلح  
نام او علقمه بود و این علقمه در طاعت سخت جهد کردی و صدقه بسیار داد  
بس وقتی بیمار شد و بیماری بر وی سخت شد عیال او کس فرستاد بنزد بیغامبر  
صلح که این ستوی من بیمار است در نزع است خواستم که از حال او ترا آگاه  
کنم بیغامبر صلح مر بلیل را و سلمان را و عثمان را و علی را رضی الله عنهم گفت که  
بروید بسوی علقمه و بنگرید که چیست حال او بیامدند بنزد علقمه و بنشستند  
و او را تلقین دادند که بگو لا اله الا الله محمد رسول الله زبان علقمه بسته  
چون تلقین دانستند که هلاک خواهد شد کس فرستاد بنزد بیغامبر صلح  
و از حال علقمه او را خبر کردند بیغامبر صلح پرسید که مادر و پدر دارد



گفتند که پدرش مرد است و مادرش زنده است زال کشته و عمر درازش برآمده  
 بیغامبر گفت صلعه بلیل را که برود بنزد مادر علقمه و او را از من سلام کن و بگو  
 او را که اگر توانی رفت بنزد من آئی و اگر نتوانی نامن بنزد تو آبر بلیل بیامد  
 بیغامبر بزرگوار مادر علقمه گفت جان و تن من فدای و باد من اولیتر که بنزدیک  
 او آبر بس عصار دست گرفت و بیامد بنزد بیغامبر صلعه در آمد و بر بیغامبر  
 سلام کرد بیغامبر علیه السلام را باز داد و بشت بس بیغامبر صلعه گفت من  
 از تو چیزی خواهم بر سیدن راست بگو و اگر راست نگوئی از خدای عزوجل  
 وحی آید و مرا خبر کند مرا بگو که حال علقمه چگونه بود گفت یا رسول الله او  
 نماز چنین کردی و روزه چنین داشتی و چندان صدقه دادستی که عدد آن  
 ندانم بیغامبر صلعه گفت که جوست حال میان تو و میان او گفت یا رسول الله  
 من از وی ناخشنودم گفت چرا گفت یا رسول الله او از من بر کزیده است  
 و او را فرمان برود در چیزها و مرا نمی فرماید کند بیغامبر گفت صلعه ناخشنود  
 مادر علقمه است که زبان او بیست از گفتار کلام الله محمد رسول الله  
 بس بیغامبر صلعه مر بلا را گفت که هیزم بسیار کرد کن تا علقمه را بسوزم  
 در آتش مادر علقمه گفت یا رسول الله فرزندان من مویه دل من را بسوزی  
 بیش من چگونه دل من بردارد بیغامبر گفت صلعه عذاب خدای عزوجل  
 سختتر و باقی تراست اگر شادی کنی که خدای عزوجل او را بیامرد از وی  
 خشنود شو که بدان خدای که جان من در زیر چنگ اوست که او را نماز و صدقه  
 نمود ندارد مادام که تو از وی ناخشنود باشی بس مادر علقمه دستها  
 برداشت گفت گواه بر گرفته هر که اینجا حاضر است که من از علقمه خشنودم  
 بس بیغامبر گفت صلعه یا بلال برو بنزد علقمه و بگو که می تواند گفت کلام الله

إلا الله محمد رسول الله بمانند که مادر علقمه بزبان چیزی گفت که بد او بود  
 و از ستم الحاح گفت بلال بروت چون بنزدیک در خانه او رسید بشنید که علقمه  
 می گفت کلام الله إلا الله محمد رسول الله چون در خانه در آمد گفت ناخشنود  
 مادر علقمه بود که زبان علقمه بسته شده بود بگفتار کلام الله إلا الله محمد  
 رسول الله و ناخشنود می او بود که زبان او بکشد و علقمه هم در آن روز  
 برود بیغامبر صلعه بفرمود تا او را بکشند و در کفن کردند و بیغامبر  
 بروی نماز کرد بس فتنش کردند و بیغامبر صلعه بر کفاره کورا و مجلس کرد و  
 گفت ای مردمان جماعت مهاجر و انصار هر که بر کزیدن را بر مادر و پدر  
 بر دست لعنت خدای عزوجل و پندیر از وی صدقه و نه عدل یعنی فریضها  
 و نه تطوعها را و این کرد نزار عبد الله بن عباس رصعه که او گفت در قول  
 خدای عزوجل **وَقَضَى رَبُّكَ أَلا تَعْبُدُوا إِلاَّ اِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ**  
**اِحْسَانًا** خدای عزوجل بفرمود که طاعت از پدر و مادر بدایخ شمارا فرمودم و  
 میبستید جز مرا که خدایم یعنی هیچکس را مطیع مپاشید در معصیت **اِيَّاهُ**  
**اِحْسَانًا** یعنی مطیع باشید خدای را عزوجل بدایخ فرمودم شمارا **وَبِالْوَالِدَيْنِ**  
**اِحْسَانًا** و بفرمود شمارا که بجای مادر و پدر نیکویی کنید و بر ایشان هر یک  
 باشید **اِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا**  
**اِقْبًا وَلا تَنْهَرَهُمَا** یعنی اگر یکی از ایشان و یا هر دو بنزد شما پیر شوند  
 ایشانرا اقب مگویید یعنی سخن ناخوب مگویید و گفتند که معنی قول اقب آن  
 باشد که چون ایشان پیر شوند و ضعیف گردند بنزد شما چنانکه بود و غایب  
 ایشان بزبان بر باید داشت بردارید و در آن حال نیز بنگرید و روی ترش مکنید  
 که از شما در حال خردگی بسیار برداشند و رنج شما کشید اند و بینی نگرفته اند



و روی ترش نکرده اند و بر ایشان بانگ مزیند یعنی سخن درشت مگویند **وَقُلْ لَهَا قَوْلًا كَرِيمًا** سخن نرم و نیکو بگویند **وَاحْفَظْ لَهَا جَنَاحَ الْمَرْحُومَةِ الرَّحْمَةِ** یعنی بر ایشان بانگ مزیند و مهربان باشید **وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْنَاهُمَا** یعنی دعا کنید چون بمیرند واجب باشد بر فرزندان که حق مادر و پدر چنانکه در زندگانی باید شناختن از سر و فوات ایشان همچنان نگاه دارد و دعا کند ایشانرا بآمرزش از بس هر نمازی **وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْنَاهُمَا كَمَا رَحِمْتَ بَنِيَّ صَغِيرًا** بگو یارب ایشانرا بپارم چون چنانکه مرا بخردگی پرورده اند روایت کردند از بعضی تابعین که گفته هر که دعا کند مر مادر و پدر را هر روز پنج بار حق ایشان گزاره تا زیرا که خدای گفت **أَنْ شَكَرْتُمْ لِيَ وَأَتَى الْوَالِدَيْنِ** و شکر خدای عز و جل آنست که هر روز پنج نماز بکنی همچنان شکر مادر و پدر خواست بر فرزندان اول آنست که چون بطعام حاجتمند باشند ایشانرا طعام دهند و دوم چون ایشان جامه حاجتمند شوند جامه شان دهند اگر توانند روایت کردند از بیغامبر صلیحه از تفسیر قول خدای تبارک و تعالی **وَصَاحِبَيْهَا فِي الدُّنْيَا مَحْرُوفًا** آن باشد که مادر و پدر را طعام دهد چون گرسنه شوند و سیم چون محتاج شوند خدمت خدمتستان کند و چهارم چون بخوانندش اجابت کند و بنزد ایشان حاضر شود و پنجم چون بفرمانندش بخار خیر فرمان برد و معصیت فرمان نبرد و ششم سخن نرم گوید ایشان و سخن درشت نگوید و هفتم ایشانرا بنام خواند و هشتم از بس ایشان رود از پیش ایشان نرود و نهم در راسته و چپ ایشان نرود و دهم ایشانرا همان بسند که خود را بسند و آنچه خود را نپسند ایشانرا نپسند و دهم دعا کند ایشانرا بآمرزش هر که که خود را دعا کند چنانکه خدای عز و جل حکایت کرد از نوح صلیحه که او گفت **رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدِي**

**لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ** یعنی روز قیامت روایت کردند بعضی از صحابه که هر که از دعا کردن مادر و پدر دست یازد از خدای عز و جل روزی بر وی تکوید کند و اند فقیه بولیت گفت رضعه اگر از نو بسرسند که کسی که مادر و پدر از و ناخشنود باشند و همچنان ناخشنود بمانند از بس مرگ ایشان خشنود ایشان چون بدست آرد اما طریق آنست که خشنود کند ایشانرا از بس مرگ کسی چیز ایشانرا تواند خشنود کردن یکی آنست که فرزندان بن خود پارسا باشد و یکی با فرزبتان و دوستان مادر و پدر بیوسته باشد و از ایشان نبرد و سیم ایشانرا دعا کند و آمرزش خواهد و از بهر ایشان صدقه دهد بوی هر بره **صَعْنَهُ** روایت کند که بیغامبر گفت صلیحه چون فرزندانم بمیرد هم کرد از وی منقطع کرد مگر سه چیز یکی آنکه وقفی کرده باشد آن می ماند تا آن وقت که باقیست و یا فرزندی مانده باشد از وی پارسا که او را دعا کند و یا علمی که منفعت کند از وی روایت کردند از بیغامبر صلیحه که او گفت مگر از آن کس که بیوستگی پذیرت بر بودی که بدان نور تو افزون شود که دوستی نزد دوستی پذیرت روایت کردند که مردی از بنی سلمه بنزد بیغامبر صلیحه آمد و گفت یا رسول الله مادر و پدر من مرده اند و از نیکوئیهای ایشان چیزی بر من باقی مانده است بیغامبر گفت صلیحه بلی مانده است چهار چیز یکی آنست که خواستن ایشانرا و دیگر عهد ایشان نگاه داشتن و سیم دوستی ایشانرا که امیج ایشان و چهارم رحیم بیوستگی که این رحیم بیوسته شود مگر بدست و بالله التوفیق باب الثانی عشر فی حق الوالد علی الوالد ابوهریره روایت کند از بیغامبر صلیحه که گفت حق فرزندانم پدر سه است اول آنکه چون بیامد او را نام نیکو نهد و دوم چون بزرگ شود



اورا قرآن بیاورد و سیم او را از نخواستن خواند روایت کردند که مردی  
بزد عمر بن الخطاب آمد رخصه و گفت یا امیر المؤمنین این سر در من عاصی شد  
عمر رخصه مران بسر و گفت ترسی از خدای عزوجل که در پد رعاصی شدی  
و حق او نگاه نمی آری که حق چنین و چنین است بسر گفت یا امیر المؤمنین  
بسر را برید ره هیچ حقی نیست گفت هست حق بسر برید راست که مادر  
اورا از جای نیک نرخی کند و زنی فرومایه نکند که فرزند او را از سبب مادر  
سوزش کند و دیگر او را نام نیکو نهد و سیم کتاب خدای عزوجل او را بیاورد  
یعنی قرآن بسر گفت یا امیر المؤمنین و الله که مادر مرا نکزید است و بنود ماد  
من مکر یکی سندی و چهار صد درم خریده بود و نام نیکو ننهاده است مرا  
جعلان نام نهاده است و جعلان سر کین کرد آن بود و از قرآن مرا یک آیت  
بیا موخته است بس عمر رخصه روی سویی پیدا کرد و گفت که تو میکوی  
که فرزند در من عاصی شدست و تو روی عاصی شده بیش از آنکه او در تو عاصی  
شود خیز از بر من بیرونی شو روایت کنند از مردی که او بر عالی  
آمد از عالمان سمرقند و گفت بسر مران زد و مراد در منند کرد عالم گفت  
بجان الله بسر مرید را بزند گفت آری مران زد و سخت مراد در منند کرد  
گفت بسر چه کار کند گفت بر زکری گفت بسر را علم و قرآن آموخته گفت  
نه پس این عالم گفت منم که ترا برای چه زد او بامداد بر خیزد و روی  
سویی شست نهاد و بر خنشیند و کاو را پیش کند و سکا زنی او می آید  
او قرآن نداند و سرود میکوید و تو درین میان اول چیزی گفته او چو  
بر آورد و ترا بزدا بنداشت که کاو را می زند یا خراشگر کن مر خدا بر اعز  
و جل که سرت بشکست روایت کنند از ثابت لبثانی رحمه الله علیه

که او مردی پادید که پدر را می زد در موضعی گفت چرا می زنی پدر را پدرش  
گفت یله کنی تا بزند که من پدر را هر درین موضع زده ام و خدای عزوجل مرا  
بدین مبتلا کرد و بسر را بر من کناشت تا مرا هم بدین جای می زند و بعضی  
حکیمان گفتند هر که در مادر و پدر عاصی شود از فرزندانش نماند  
و هر که مدارا نکند با هله خویش لذت عیش نیلند و هر که در کاری مشورت نکند  
او حاجت نرسد روایت کردند از بعضی نیک مردان که او بسر خود را کار نافر  
مردی و اگر او را از بسر نپیزی حاجت آمدی کسی دیگر را فرستادی او را  
گفتند بسر خود را چرا نغرمای گفت می ترسم که من او را بفرما برو او نکند آنکه  
من عاصی شود و آتش و دینخ بروی واجب شود و من نخواهم که بسر خود را با آتش  
بسوزم روایت کردند از فضیل بن عیاض که گفت تمامی مروت مرورا آفت  
که بجای مادر و پدر نیکویی کند و با خویشان رحمت بپوشد دارد و برادر  
ترا گرامی دارد و با فرزندانش و زیدستان و نیکویی کند و دین خود را نگاه  
دارد و زیادتى مال در سبیل خدای عزوجل نفقه کند یعنی صدقه دهد و زینک  
خود را نگاه دارد و در خانه خود بسته دارد یعنی عزله گیرد و روی عباد  
نهد و جز بنماز آدینه و نماز فریضه بیرون نیاید روایت کردند از شیخی که  
بیغامبر گفت صلیحه رحمت کند خدای عزوجل مرید را که یاری دهد  
مر فرزند را بر نیکی یعنی که نغرماید و لا کار ی از ترس که نباید که آنرا اجا  
نکند و در پد رعاصی شود روایت کنند که بیغامبر گفت صلیحه که چهار  
سعادت مر دست اول است که عیال او موافق باشد و دوم دوستان او  
نیک مردان باشند و سیم فرزندانش و مصالح و پارسایان و چهارم ضیعه  
او هم در شهر او باشد روایت کردند بزید رقاشی از اسنما که رخصه که او



گفت هفت چیز است که ثواب آن بدوی رسد اگر زنده است و اگر مرده مادام که  
آن چیز باقی ماند او هر که مجدیدی بنا کند مادام که از مسجد باقیست ثواب  
آن بدوی رسد چندانکه در آنجا نماز کند دیگر کسی که جوئی آب کند تا مادام که  
در آن جوئی آب روان بود و مردمان را ناخجای خوردند و مسفتت می گیرند  
ثواب آن بدوی رسد و سیم کسی که مصحفی نوشته باشد مادام که آن مصحف  
بر جای باشد و در آن مصحف میخوانند ثواب آن بدوی رسد و چهارم  
کسی که چشمه آب بدیدارد مادام که از آن آب مسفتت می گیرند ثواب  
آن بدوی رسد و پنجم کسی که درختی نشاند بود مادام که مردمان  
مزغان از آن میخوردند ثواب آن بدوی رسد و ششم هر که کسی را علم آموخته  
بود همچنین بود که یاد کردی و هفتم کسی که فرزند خود را علم و قرآن  
پیاورد و چنانکه گفتیم شرایط پدری بجای آید چندانکه این فرزند در  
دنیای خیرها کرده بود از دعا و صدقه و هر طاعتی که باشد ثواب بر پدر  
بود بی آنکه از ثواب بس چیزی ببرد اما اگر پدر مرده فرزند را قرآن  
نیاموخته بود و از شرایطهای پدری چیزی بجای نیامورده باشد و  
طریق فاسق آموخته باشد بزه آن بر پدر او باشد بی آنکه از بزه بس چیزی  
حکم شود وَاللّٰهُ الْمَوْفِقُ وَالْمُعِينُ باب الثالث عشر  
فی صیلة الرحم ابویوب روایت کند رضی عنه که عراجم بن یغبر  
آمد صلیعه و مهارا شتر او بگرفت پس گفت یا رسول الله خیر کن  
مرا از آن که مرا به بهشت نزدیک کند و از دوزخ دور کند بیغامبر گفت  
صلیعه آنست که خدا را عز و جل بپرستی و بروی انبیا و دیگران گوی و نماز  
برای داری و زکوة بدهی و رحم بر سرستی داری عبد الله بن ابی اوفی

گفت نشسته بود بر بنزد بیغامبر صلیعه شبانگاه روز عرفه پس گفت بیغبر  
صلیعه خلالت نیست آنرا که رحم بریده باشد میان ما تا برنجیزد هیچکس برخواست  
مگر مردی از حلقه برخواست و برفت و زود باز آمد پس بیغامبر گفت صلیعه  
که چه بود که از قوم ما هیچ برخواست و تو برخاستی گفت یا رسول الله شنیدم  
از تو آنچه گفتی بنزد خاله شدم که او از من بریده بود مرا بدید گفت چه آمدی  
من او را گفتم آنچه تو گفتی او مرا آرزوی من خواست من او را آرزوی خواستم  
بیغامبر گفت صلیعه سه کردی اکنون بنشین و بدان که رحمت فرود نیاید بر  
قومی که در میان ایشان کسی بود که رحم بریده بود فقیه بولیت گفت رضنه  
این خبر بدید کند که رحم بریدن از کناهان بزرگست زیرا که رحمت از وی  
باز دارد و از آنکس هم نشین او باشد پس واجبست بر همه مسلمانان که توبه کنند  
از رحم بریدن که بیغامبر گفت صلیعه که رحم بریوستن بنده را بهشت نزدیک  
کند و از دوزخ دور کند روایت کنند از بیغامبر صلیعه که او گفت هیچ  
نیکی نیست که ثواب آن زودتر بنده رسد از رحمت بریوستن و هیچ کناهی  
نیست که عقوبت آن زودتر بنده رسد در دنیا بی آنکه ذخیره گشته باشد  
در آخرت از ستم کردن و رحم بریدن عمد بن شعیب روایت کرد از  
پدر خود از جد خود که مردی بنزد بیغامبر صلیعه بیامد و گفت که مرا  
خویشاوندانند و من با ایشان می پیوندم و ایشان از من می بریزند من  
بر ایشان عفو می کنم و ایشان بر من ستم می کنند و من با ایشان نیلویی می کنم  
و ایشان با من بدی می کنند من با ایشان چه میفرمای بیغبر  
صلیعه گفت که با ایشان پیوستگی کن به از آنکه می کنی تا خدای عز و جل  
معین تو باشد گویند که سه چیز از خوبی اهل بهشت یافته نشود مگر در



کرم اول نگویند که بجای کسی که بجای تو بدی کند دیگر عفو کردن از کسی که بر تو ستم کند  
سیم کسی را چیزی دادند آنکس ترا چیزی نداد و نهد صحاح گفته در تفسیر این آیت که  
خدای عزوجل گفت **بِمَحْوِ اللَّهِ مَآ يَشَاءُ وَيُنشِئُ** یعنی پاک کند خدای عزوجل  
آنچه خواهد و نماند آنچه خواهد گفت تفسیر این آن باشد که گفت مردی هم پیوسته  
دارد و از روز سه روز پیش نماند باشد خدای عزوجل عمر او سی روز کرد اندر و آیت  
کند ثوابان از بیغای مصلیحه که گفت قضای خدای عزوجل از ندارد مگر دعا و در عمر زیاد  
نکند مگر نیکویی کردن بر رحمان چون گناهی بکند از روزی خویش خرد و ماند و آیت  
کردند از عبدالله بن عمر که او گفت هر که از خدای عزوجل بترسد و در رحمت پیوسته دارد در عمر  
زیادت شود و مال او بسیار شود و اهل او او را دوست گیرند فقیه بولیت گفت  
اختلاف کردند در زیادت عمر بعضی گفتند که این خبر بر ظاهر است هر که رحمت پیوسته  
در عمر او زیادت شود و بعضی گفتند زیادت نشود در آن اجل که خدای عزوجل کرد  
زیر که خدای عزوجل گفت **إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْذِنُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِرُونَ**  
ولیکن معنی زیادت عمر آنست که بنویسند ثواب او را از بس مرگ او و چون او را ثواب  
بنویسند چنانست که عمر او زیادت کرده اند سعید روایت کند که فتاده که گفت که پیغمبر  
گفت صلیحه که بترسد از خدای عزوجل و رحمت پیوسته دارد که بقای شمار در دنیا و خیر شما  
در آخرت و گویند که اگر ترا قرابتی بود و تو بنزد او نشوی و از مال خود او را ندی و  
از و رحمت برده باشی یا فرزند او را اگر از مال نجیبی کنی و با مال نداری باری بر و بسوی  
قرابتان و رحمت پیوسته دارد که بیغای مصلیحه پیوسته در رحمت را اگر چه بسلاهی  
بود و آیت کردند از میمون بن مهران که او گفت سه چیز است که مسلمان را کافرد  
بکسانند اول آنکه با کسی عهد کنی آن عهد را وفا کن اگر خود آنکس مسلمان باشد یا کافر  
و عهد مر خدا بر است عزوجل و دیگر اگر میان تو و میان کسی قرابتی باشد آنرا پیوسته

داد اگر چه آنکس مسلمان باشد یا کافر و سیم آنکس که ترا امید دارد در امانت بکار آن  
امانت را اگر خود مسلمان بود یا کافر کعبه لاخبار گفت که بدان خدای عزوجل با  
بتکافت از هر بنی اسرا بیل که در توریه بنشسته است که از خدای عزوجل بترسد  
بجای مادر و پدر نیکویی کن در رحمت پیوسته در آن عمر تو زیادت کرد و دشواریها  
بر تو آسان کند و چندین جای خدای عزوجل رحمت پیوسته در قرآن یاد کرد قولش  
**وَ اتَّقُوا اللَّهَ** یعنی بترسد از خدای عزوجل **تَسْأَلُونَ** یعنی حاجتها و **الْأَرْحَامَ**  
یعنی بترسد از رحمت پروردگار و بیو ندید و بجای دیگر گفت **وَ اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَ**  
**الْمُسْلِمِينَ** یعنی بدهد حق قرابتان از صله و از نیکویی و بجای دیگر گفت **إِنَّ اللَّهَ**  
**يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَ آتِنَا ذِي الْقُرْبَىٰ وَ نَهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ**  
بفرمود خدای عزوجل بتو حید و آن کفار که **إِلَهُ إِلَّا اللَّهُ** محمد رسول الله است  
و بفرمود ببنگونی بر استنای مومنان و عفو کردن از ایشان **وَ آتِنَا ذِي الْقُرْبَىٰ**  
**وَ النَّهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ** یعنی معصیتها و آنچه بگنا سید در شریعت  
**وَ النَّهَىٰ** یعنی بگردن فراری کردن بر مردمان **بِعِظْمِكَ** یعنی بفرمود بدین  
سه چیز **لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ** تا مگر نپند گیرید از خدای عزوجل و لعل از  
خدای عزوجل واجب بود **وَ اتَّقُوا اللَّهَ** کنند از عثمان بن مطعون که گفت که پیغمبر  
صلیحه دوست من بود و من مسلمان شدم و لیکن مسلمانان در دل من قرار می گرفت  
تا روزی نشسته بودم بترسد بیغای مصلیحه و با من حدیث می کرد و بس روی از من  
نگردانید گوی که بهلوی او کسی بودی که با او حدیث می کرد بس روی سوی من کرد  
و گفت جبرئیل صلیحه بنزد من فرود آمد بود **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ**  
**وَ آتِنَا ذِي الْقُرْبَىٰ وَ نَهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَ النَّهَىٰ** تا آخر آیت  
من بدان شادمانه شدم و مسلمانان در دل من قرار گرفت بر خاستم از نزد او و بنزد



عم او آمد و طالب گفت متابعت کنید محمد را صلحی که برهید و الله که برادر  
زاده من شمارا همکارم الا خلافت میفرماید و شما را نمی خواند مگر بخیر پس آن خبر بود  
بنیغامبر صلحی که بنیغامبر صلحی طبع نسبت در مسلمان شدن او پس برخواست و  
بیامد بنزد او و او را مسلمانان خواند و بیان کرد او را از مسلمانان این است فرود آمد  
**اینکه که تهنیدی من اَحَبُّت و لَعِنَ اللهُ تَهْدِي مَنْ يَشَاءُ** یاد کرد در روز آن گفت  
پوستن رحمتی بگفت **اِنَّ تَقْسِيْدُ رَاغِي الْاَرْضِ وَ تَقَطُّعُ الرِّحَا**  
**مَكْرًا و لِيَاكَ الَّذِي لَعَنَهُ اللهُ فَاصْتَهْمُوا عَمِي اَبْصَارَهُمْ وَ كَوْنِي**  
خرای عز و جل رحمت را بیا فرید و او را گفت من رحیمم و تو رحمت خود از آن  
گس بگو که از تو ببرد و رحمت خود بران کس بیوندانتر که ترا ببینند و  
کویند که رحمت آریخته است بعرض شب و روز ندای کند میگوید یا رب رحمت خود  
بر آنکس ببیند که مرا به ببیند و رحمت خود از آنکس ببرد که مرا ببیند و این است کردند  
از حسن بصری رحمه الله علیه که او گفت که چون مردمان علم را ضایع کنند و با یکدیگر  
بزیان دوستی بنمایند و بد را شتمندگی کنند و رحمتها از قربانان بپزند خرای عز و جل  
ایشان را لعنت کند و گوشه های ایشان را گرداند عینی بن مسلمان گفت که اینجا بنزد ما علم  
مردمی بود از خراسان مردی پارک بود چنانکه مردمان امانتها بدست و نهادند می  
بیامد و بدست آورده هزار دینار امانت نهاد پس شغلش داشت پس آن شغل بر دست  
چون باز آمد بنگاه این خراسانی برده بود پرسید از اهل و فرزندان و از آن مال خود گفتند  
که ما را از آن آگاهی نیست و خبر نداریم پس این مرد پرسید فقهای مکه را که بدست  
فلان ده هزار دینار امانت نهادم و او ببرد و اهل و فرزندان و را پرسیدم گفتند  
ما خبر نداریم بر این فقها گفتند ما امید چنان دارم که این خراسانی از اهل بهشت  
است چون شبی از سیکی بگذرد یا بنی بجاه زمر مشو و آنجا فرود نگر پس با آنکه

ای فلان بن فلان من خداوند آن امانتم پس او ترا خبر کند از احوال آن برین  
و سه شب آنچنان بگذرد هجکس او را جواب نداد برخواست و بیامد بنزد ایشان و  
از آن خبر کرد ایشان گفتند **اِنَّ اللهَ وَاَنَا لَيَسِّرُ رَاجِعُونَ** ترسیم که او از اهل  
دو رخت اکنون بر خیز و بیمن شو آنجا و آدی است انرا بر هوش گویند و در آن  
بوهوش جا هیست چون سیکی از شب یا نبی بگذرد برود در آن چاه بنکر و بگوای  
فلان بن فلان من خداوند آن امانتم و ی همچنان بگذرد نخستین یا نیک جواب داد  
و گفت و حکم چه فرود آورد بدینجا ترا که تو مردی باخبر بودی و بار سا او گفت  
مراقبت و خویشان خراسان بود از ایشان پرسیدم تا بر مردم خدای عز و جل مرا  
بدان بگرفت و فرود آورد بدین منزل اما مال تو هر چنان بر حالت و من این  
نداشتم اهل و فرزندان خود را بر مال تو و در آن خانه مال ترا در زین زمین کرده  
بگو مردندان مرا تا ترا در سرای من آرد پس بفلان جایگاه بفلان گوشه بآن  
مال تو آنجا است بستان و مرا احلال کن این مرد باز آمد بنگاه و دستوی خواست  
از اهل و فرزندان او و در خانه آمد و آنجا که نشان داده بود بگفت و آن مال  
خود را بر قرار خود بیافت یا رب تو عاقبت کار ما نیکو کن فقیه بولیت گفت  
اگر کسی را قریبات بود و از ایشان غایب نبود واجب بود برو که ایشان ببیند  
بهریه فرستادن و زیارت کردن اگر نتواند که بمال بیوستگی کند باری زیارت  
بیوستگی کند و باری دهد مرشانش را آنچه تواند اما اگر قریبان غایب باشند باید  
که بسوی ایشان نامه نویسد و از حال ایشان پرسد اگر نتواند که بنزد ایشان شود  
فاصلتر بود و بدانکه رحمتی است ده خصلت و آن هر ده ستوده است اول  
آنست که در وی خوشنودی خداست عز و جل و دیگر در آوردن شادی بود در دل  
مؤمنان که بهتر بر سر در اهدا در آوردن شادیست در دل مؤمنان و سیم در آن شادی



فرشتگان بودن بر آنکه ایشان شادی کنند بر رحم بیوستن قرابتان و چهارم در آن نایب  
نیکو گردنست از مسلمانان و پنجم در آوردن غم ایلیس بود زیرا که ایلیس <sup>علیه السلام</sup> بود و ششتم  
در آن زیادت زنده کانیست و هفتم برکت روزیت و هشتم شادی مردگانست و نهم  
زیادت مروت است و دهم زیادت بود در مرد که از بس مرگ و ایشان او را یاد  
کنند بنیکویی اسن مالک گفت رضعنه سه گروه در سایه عرش خدای عزوجل باشند  
روز قیامت اول آنکه رحم بیوسته دارد و خدای عزوجل عمر او دراز کند و  
روزی او فراخ گرداند و دیگر زنی که ستوی بپذیرد و از وی یتیمان ماند و شوی <sup>نکند</sup>  
و یتیمان را تیمار می دارد تا خدای عزوجل ایشان را زیان کند و یا بپذیرد و سوم  
مردی که طعام سازد و در پیشان و یتیمان را بخورد و روایت کرد حسن که بیغامبر  
گفت صلحی که هیچ بنده کار نهد دست بر خدای عزوجل که کار بسوی نماز فرست  
نهد و دیگر بسوی خویش قرابت و گویند که پنج چیز است که هر که مداومت کند  
زیادت کند در نیکیهای و چون کوههای سرافراز و بلند و روزی بروی فراخ  
کند اول هر که مداومت کند در جهاد در سبیل خدای عزوجل و دوم هر که  
مداومت کند بر صدقه دادن از آنکه و بسیار و سیم رحم بیوسته دارد بر قرابت  
که در پیش بود یا توانگر و چهارم بر آبر بدست باشد و اسراف نکند رآب <sup>تختان</sup>  
و پنجم هر که مادر و پدر را از زمان بردار باشد و بالله العون والنصره  
باب الرابع عشر فی حق الجار  
روایت کند عبد الله بن عمرو بن العاص که بیغامبر گفت صلحی که خدای عزوجل  
روز قیامت بهفت گروه نکرده و ایشان را ترک کند و ایشان را گوید که در روز  
روید باد و زخیان اول کسی که لواطت کند و دوم آنکه برده لواطت کند فاعل  
و مغفول و سیم آنکه بدست جامعیت کند و چهارم کسی که با ستور کرد آید و پنجم

کسی که دختر را با مادر بزنی دارد و ششتر کسی که با زن خویش لواطت کند و هفتم  
کسی که همسایه را بیازارد ایشان بلعدت اند ابن مسعود رضعنه روایت کند  
که بیغامبر گفت صلحی بدان خدای که جان من بفرمان اوست که مسلمان نباشد  
که همسایه او از بوابی او ایمن نباشد گفته یارسول الله بوابی چه بود بیغمبر  
گفت صلی الله علیه و آله بوابی غل و غش بود و ستر بود سعید بن السیب  
روایت کند از بیغامبر صلحی که حرمت همسایه همچون حرمت مادر بر فرزند بود  
عبد الله بن عمرو بن العاص گفت مر غلام خود را گفت ای غلام آن کوسبند را  
بسه کن و از آن کوسبند چیزی بده بدین همسایه ما جهود را پس ساعتی خد  
کرد پس گفت ای غلام چون کوسبند بگشی چیزی بده بدین همسایه ما بده غلام  
گفت چند می رنجانی مرا برای همسایه جهود پس عبد الله گفت که بیغامبر  
صلحی مرا چندانی وصیت کرد به همسایه تا کمان بردم که همسایه از همسایه  
میراث برد این شرع الحرفی روایت کند که بیغامبر گفت صلحی هر که خدای  
عزوجل کرده است و بروز قیامت همسایه را اگر ای دارد و هر که بخدای کرده  
است بروز قیامت هر چه گوید بخیر گوید و یا خاموش باشد و مهمان اگر ای  
دارد و مهمان خایزه یک شبان روزیت و مهمانی سه روز بود آنچه بر آن بود  
صدقه بود حسن بصری روایت کند که بیغامبر را پرسیدند صلحی که با  
رسول الله حق همسایه بر همسایه چیست بیغامبر گفت صلحی حق همسایه آنست  
که چو از تو امر خواهد و امتزدهی و اگر ترا بخواند اجابت کنی و اگر بیمار شود  
بپرسیدن او شوی و اگر از تو یاری خواهد یا ریش دهی و اگر او را مصیبتی رسد  
تغزیتش کنی و اگر بنیکویی بدو رسد تهنیتش کنی و اگر بمرد بس جنازه او روی  
و اگر غایب شود خانه او را نکه داری و عیال او را اندیشم داری و او را بسوی دیگر



رخه نداری مگر که چیزی از مهر او بفرستی و بنا بلند نباید کردن مگر بدستوری او  
 بوهربه روایت کند که بیغامبر گفت صلعه که پیوسته جبرئیل علیه مرا وصیه کردی  
 بهمسایه تا گمان بردم که همسایه از همسایه میراث باید بوهربه گفت رضعه بیغمبر  
 گفت صلعه یا ابا هریره برهنه کار باش و خرسند باش تا شکر کننده ترن مردمان  
 باقی مردم مانرا همان خواه که خود را خواهی تا مؤمن باشی و با همسایگان تو  
 نیکی کن تا مسلمان باشی و بسیار بخند که خنده بسیار دل را بهیراند و خدای گفت  
 عزوجل **و اعبدوا الله و لا تشركوا به شیا** گفت خدایا برستید بیکانگی  
 و با او انان نکوی **و بالوالدین احسانا** و بجای مادر و پدر نیکی کنید و  
**بذی القربی و الیتامی** و نیکی کنید بجای قرابندان و خویشان و بجای یتیمان  
**و المساکین** و بجای رد یتیمان نیکی کنید بصدقه و سخن خوش و این  
**التبلی** و مهمانی از راه گذر که بیاید بجای و نیکی کنید و نیکی کنید بجای  
 همسایه که قرابت تو بود و همسایه که خویشاوند تو نبود روایت کند از بیغمبر  
 صلعه که گفت همسایگان سه اند یکی از ایشان سه حق بود و یکی را دو حق بود  
 و یکی را یک حق بود اما آن که او را سه حق بود یکی حق آنست که همسایه تو بود  
 و قرابت تو بود و مسلمان بود او را سه حق است یکی حق قرابتی و دیگر حق همسایگی  
 و سیم حق مسلمانی و آن همسایه که او را دو حق بود آنست که همسایه تو بود و مسلمان  
 بود و آن که او را یک حق بود آنست که همسایه بود اهل کتاب باید که حق همسایگی بزرگاری  
 اگر چه ترساید روایت کردند از بود ز غفاری که گفت مرا وصیت کرد خلیل من  
 یعنی بیغامبر صلعه بسمه چیز اولی گفت مطیع باش سلطانرا اگر بنده باشد گوش  
 سوراخ و دیگر گفت چون یک بز یا بیشتر در افکن در دیک و همسایگان از آن  
 بده و سیم گفت که نماز را بوقت نگاه دار گویند هر که ببرد و او را سه همسایه بود

و هر سه از و خشنود باشند خدای عزوجل او را بیامرزد روایت کردند از  
 مردی که بنزد بیغامبر آمد صلعه و از همسایه خود کله کرد بیغامبر گفت صلعه  
 رنج خود از همسایه دور دار و بارخ همسایه صبر کن خود مرگ بسنده است  
 جولای شما حسن بصری گفت رحمة الله علیه نیک همسایگی آن بود که بدی  
 خود از همسایه دور داری و لیکن نیک همسایگی آن بود که بارخ همسایه صبر کنی  
 عبدالله بن عمرو بن العاص گفت که پیوستگی آن بود پیوستگی او با تو پیوستگی  
 پیوستگی آن بود که او از تو بترسد و تو با او پیوستگی و مهریانی آن بود که با  
 کسی مهریانی کنی که او با تو مهریانی کند و لیکن بردباری آن باشد که کسی با تو  
 بردباری نکند و تو با او بردباری کنی فقیه بولیت گفت رضعه جان باید مسلمان  
 صبر کند بارخ همسایه و نیاز دارد همسایه را و او را از خود این دارد و این  
 داشتن همسایه از وی رشم چیز است یکی بزبان و دیگر بدست و سیم بقره  
 اما امانت زبان آنست که او سخن بگوید در همسایگی اگر همسایه او در آید  
 از آن سخن خاموش شود اگر آن سخن بهمسایه او رسد او را از آن همسایه  
 باید داشت و اما امانت دست آنست که اگر او در بازار شود و یادش آید  
 کیسه در در خانه همسایه فراموش کرده آمدنش مشغول نشود و نترسد  
 بر آن کیسه و با خود گوید که خانه من و خانه او هر دو یکیست اما امانت عورت  
 آنست که اگر او بسفر رود کسی او را گوید که آن همسایه تو در خانه تو می شود  
 دلش در آن ساکن بود و بدان شادی کند زیرا که بوی این باشد که در خانه او  
 با جفت او بدینند بشد روایت کردند از عبدالله بن عباس رضعه که  
 گفت سه چیز که در جوی کبر بود دست مسلمانان بدان و لیترازد او را آنست که اگر  
 ایشانرا مهمانی آمدی جهد کردندی در نیکی کردن و دوام اگر ایشانرا زنی



بودی جوان و او را از کشتی او را طلاق ندادی و بنزد خود او را برداشتی اند  
 بیم آنک صنایع شود و سیم اگر همسایه بودی مریشانرا و دست تنگ شدی و وامش  
 بسیار شدی جهد کردندی تا آن را مر او را بداندی و او را از آن رنج ببرد  
 آوردندی انس بن ماکر رصعنه روایت کند که بیغامبر گفت صلیحه که چون روز  
 قیامت باشد همسایه در همسایه آورد و گوید یارب روزی برین برادر من فراخ  
 کردی بوی و بر من تنگ کرده بودی و من شکر سینه خفتی و او بر خفتی بر سر  
 او را که چرا در بر من بیست و مرا چرا عمر و مرگ و خود را از من چرا در کشید  
 روایت کردند از سفیان ثوری رحمه الله علیه که او گفت ده چیز از جفا  
 اول مردی یا زنی که خود را دعا کند و مادر و پدر را دعا نکند و مؤمنان را از  
 مردان از زبان دعا نکند و دیگر مردی که قرآن داند و هر روز قرآن بخواند  
 جفا کرده بود با قرآن و سیم مردی که در مسجد شود و دو رکعت نماز نکند و  
 مسجد را که بیغامبر گفت صلیحه که هر چیزی را تحیت است و تحیت مسجد دو  
 رکعت نماز است و چهار مردی که در کورستان بگذرد و بر مردگان سلام  
 نکند و ایشانرا دعا نکند و بنجر عالمی که در شهر در آید و در محلی فرود آید  
 اهلا آن محله بنزد او نیابند و از وی علم نیاموزند و شش روز آدینه بسفر  
 بیرون شود و نماز آدینه نکند و هفتم مردی با مردی در راه می روند  
 چون از یکدیگر جدا شوند نام یکدیگر نبرند و هشتم مردی که او را مهمانی  
 کنند او اجابت نکند گوید بیایم پس نرود و نهم جوانی که او جوانی خویش  
 ضایع کند و او فارغ بود و علم و ادب نیاموزد و دهم مردی که او  
 سیر خورد و همسایه او کرسنه باشد و او را چیزی ندهد فقیه بولیت گفت  
 رصعنه تمامی نیکویی یا همسایه چهار چیز است یکی آنست که مواساکی آنچه بنزد

با او دیگر آنچه بنزد او است طمع نکنی و سیم رنج او بکشی و چهار رنج خود از او ببرداری  
باب الخامس عشر فی الزجر عن شرب الخمر  
 عبد الله بن عمر گفت رصعنه که روز قیامت بیارند خمر خوار را و چنین او جو  
 چتره کره و زبان او از دهن بیرون افتاده و سینه او رسیده و آب دهن  
 او می رود چنانکه مردمان از وی نلخ آید و سلام نکنند بر خمر خوار و چون  
 بیمار شود میسریدش و چون بمیرد بر جنازه او نماز نکنند روایت کردند از مسروق  
 که گفت خمر خوار هر چون بت پرست است که لایق است در روایت کردند از  
 کعب الاخبار که او گفت اگر من قدحی آتش بخورم در دستم درم که قدحی خمر در دستم  
 این عمر رصعنه که بیغامبر گفت صلیحه هم مست کنند حرامست و هم مست کنند  
 حرامست و هر که در دنیا خمر خورد پس بمیرد بی توبه در آخرت از حوض محمد  
 صلیحه شراب بخورد فقیه بولیت گفت رصعنه خبر کرد ما را بیغامبر صلیحه  
 که همه مست کنند حرامست و آن خمر است یعنی نخته و نایخته و جابر بن عبد الله  
 روایت کرد از بیغامبر صلیحه هر چه بسیار آن مست کند اندک آن حرامست  
 و روایت کرد در خبر دیگر هر چه مست کند فرق جرعه از وی حرامست و فرق  
 نشان زده رطل باشد در لخت فقیه گفت خورنده می بخندد را کناه بزرگتر بود  
 بزه بیشتر بود از خورنده خمر زیرا که هر چه خمر خوار است منقر است که آن حرامست  
 که می خورد و آنکه نخته مست کنند می خورد آنرا حلال می بیند و اجماع همه  
 مسلمانانست که هر چه مست کنند و بسیار آن حرامست و هر که حرام را حلال  
 داند کافر شود با جماع همه مسلمانان عثمان بن عفان رصعنه گفت که خطبه  
 کرد عمر رصعنه و در آن خطبه گفت ای مردمان بپرهیزید از خمر که سر هم بپوشد  
 و اصل هم کناهانست که بیشتر از شما مردی بود از هابلان قضا را روزی برخواست



و بسوی مسجد می آمد زنی بدکار در روی آویخت و کینزگر انفرمود نا لور را در خانه  
در آورد و در بست و بفرمود آن زن کوزه خمر آورد یکی کوزه خمر آورد پس زن  
گفت ترا بیده نکنم که از پن خانه بیرون آبی تا ازین سه کار یکی نکنی خواهی این کوزه  
خمر را بخور و خواهی این کوزه را بکش و یا با من زنا کن. و اگر با ننگ کنی و خمر خور  
این مرد خانه من را آمد تا با من مناد کند و ترا آنکه استوار ندارند این مرد در آن  
بماند با خود اندیشید که زنا نکنم و کوزه را نگیرم یک شربت ازین خمر بخورم پس دست  
در آید و یک شربت از آن بخورد پس خوشش آمد گفت دیگر بدید همچین زیاد  
میخواست این زن و در زیادت می داد تا مست شد و الله از آنجا جنبید تا زنا نبرد  
و کوزه را نیز بگشت پس عثمان گفت رضعه نه و یا شاید از خمر که اصله بر تها  
که ایمان و خمر هر دو بیک جای جمع نشوند دردی که چون یکی را بدان  
دیگر را زد و ببرد یعنی چون خمر خوار هست شود در زبان و سخن کفر رود  
و زبان خود را بدان عادت کند و ترسیر که بزبان و کلمه کفر رود و بیرون شود  
از دنیا بر کفر و در روز جاودانه بماند زیرا که بیشتر کس که ایمان از دست  
نخورد با الله در وقت مرگ بستانند و آن از سبب کناهان بود که کرده بود در حال  
زندگانی روایت کنند از سخا که او گفت که هر که ببرد و او مدمن خمر بود آن روز  
که خلق را برانگیزانند او را مست برانگیزانند روایت کرد سعید از قتاده رضعه  
که بیغام برکت صلحه که سه گروهند که بوی بهشت نیابند بخند منت نهند و دور  
مدمن خمر و دیگر عاصی شوند در مادر و پدر روایت کنند از عبدالله بن مسعود  
که او گفت خدای عزوجل در خمره تن را لعنت کرد یکی آنک بپوشد و دیگر آنک از  
بهر او افشارد و سیم خورنده را و چهار مساقی را و پنجم حمال را و ششم آنک  
از بهر او بر می دارند و هفتم باز رکابی کننده بدان و هشتم فرو شده و نهم

کارند و دهرهای آن خورند روایت کردند بعضی از خبرها از بیغام بر صلحه  
که او گفت چون روز قیامت باشد خمر خوار را از کور برانگیزانند کنده ترا بردارند  
و کوزه خمر در گردن او آویخته و قدحی بر ستا و پر کرده باشد و میان گوشت  
و پوست او ماران و کز دمان باشند و بغلین آتشین در پای او کرده باشند که  
مغز سر او در اجامی جوشد و بیاید کور خود را کده از کندگان دوزخ و در دوزخ  
قرین فرعون بود روایت کنند از عایشه رضعه ها که بیغام بر گفت صلحه هر  
یک لقمه طعام دهد مر خمر خوار را خدای عزوجل یکبارد بر اندام او ماری بگذرد  
و هر که حاجت او روا کند هر اینه یاری داده باشد بوبران کردن مسلمانان  
هر که خمر خوار را و امدهد جناستی که یاری داد کسی را بر کشتن مسلمانان و  
هر که با او همنشین کند خدای عزوجل او را روز قیامت نابینا برانگیزانند و  
هر که خمر خورد او را زن بزنی مدهید و اگر بیمار شود او را امیر سید و  
خوان خدای که مرا حق خلق تر ستاد که هیچکس خمر نخورد مگر که ملعون بود  
در توره و زبور و فرقان و هر که خمر خورد هر اینه کار فرشد و خمر اطلاق  
ندارد مگر کافر روایت کنند از عطاء بن سائب که مردی مرکب الاخباد  
را پرسید که خمر در تورت حرام هست گفت هست و این آیت در تورت نیست

**است انما الخمر والمیسر و الانصاب و الاذن کفر من عمل الشیطان**

ما فر و فرستاد بر حق را بدان تا ببرد باطل را یعنی باطل کند بدان  
بازی دفت او پای کوفت را و خمر را هر که باز باشد ازین چیزها سرد کند خمر  
عزوجل گفت بعزه و جلال من هیچکس خمر نخورد که در روز قیامت تشنه گردد  
و هیچکس است باز ندارد از آنچه حرام کرده امر که نه و بر آن خور از شراب خضیره  
القدس گفتند با رسول الله حصیره القدس چه باشد بیغام بر گفت صلحه



قدس خدای عزوجل است و حضرت او بهشتت فقیه بولیت گفت رضعه  
برهیزید از خمر خوردن که در آن ده خصلت نکوهیده اوگ است که چون خمر  
بخورد بمنزله دیوانه گردد و کودکان بروی خندند و نزد عاقلان نکوهیده است  
چنانکه یاد کردند از ابن ابی لثیمه اوگت مستی را دیدم در بعضی از کویهای  
بغداد که بول کرده بود و آن بول را در خودی مالید و می گفت اللهم اجعلني  
من التوابين واجعلني من المتطهرين و نیز یاد کردند از مردی مست که افتاده  
بود در بعضی از راهها و می کرده بود و سکه بیامده بود و دهان او را می لیسید  
و این مرد مرسد را می گفت ای سیدی ای سیدی و دم حضرت آنست که خمر  
هلاک کنند ما مست جنانک عمر بن الخطاب گفت رضعه یارب توفضای خود  
مر اینهای در خمر که خمر هلاک کننده ما مست جنانک عمر بن الخطاب گفت و برنده است  
مر عقل را و سیم خصلت آنست که خمر سبب شمنادگی است میان دوستان و برادران  
چنانکه خدای گفت عزوجل انما يريد الشيطان ان يوقع بينكم العداوة  
والبغضاء في الميسر و البعد خمر و چهارم خصلت آنست که این خمر بخوری  
باز در دنیا از یاد کردن خدای عزوجل و از نماز چنانکه خدای عزوجل گفت  
و تصدك عن ذكر الله و عن الصلوة فهل انتم منتهون باز داد  
شمار از ذکر خدای تعالی و از نماز باز باشید چون بی آیت فرود آمد عمر بن  
الخطاب گفت رضعه باز استاد میری بجز خصلت آنست که چون آن خورد  
او را حمد کند بزنا کردن زیرا که زنا اطلاق دهد و خبر ندارد و همچنان  
با او می باشد و زنا می کند و ششم خصلت آنست که کلید همه بدیهاست زیرا که  
چون خمر خورد آسان گردد بروی همه معصیتها و هفتم خصلت آنست که فریفتگان  
بر روی نگاه بانند و هشتم خصلت آنست که واجب کند بر تن خود هشتاد تا زیاده

آتشین در سر خلاقی می نگرند روی برادران و دوستان و نهم خصلت آنست  
که بنده بر خود در آسمان زیرا که هیچ نیکی او با آسمان نبرد و دعای او با آسمان  
تا چهار روز و دهم خصلت آنست که خود را در خطر افکند که نباید که ایسان از  
وی بستانند در وقت مرگ و این خود عذاب این جهانست اما عذاب آن جهان را  
نتوان شمردن از خوردن سزاب حمیر و ز قور بنا بر عاقل را که برگزیند  
لذته اندک را و یله کند نعمت بسیار را و روایت کردند از مقاتل بن سلیمان  
که اوگت در قول خدای عزوجل **يَوْمَ نَخْتِرُ الثَّقَيْنِ اِلَى الرَّحْمٰنِ و نَدَاؤُ**  
**نَسُوْتِ الْجَحْمِ مِيزِ اِلَى جَهَنَّمَ و رَدَا** گفت حشر کند خدای عزوجل روز قیامت  
برهیزگان را و پنجیم از بهشت بر نشاندند چون برسند بدر بهشت درختی را بینند  
که درزیر آن درخت و چشمه آب بود یکی چشمه گرم و یکی چشمه سرد و از چشمه  
سرد آب بخورند و هر چه در شجر ایشان چیزی بود از پلید بیاهم از  
ایشان بیرون آید پس بدین چشمه دیگر آیند خود را در آن بنویسند و بر اندام ایشان  
هیچ چیز نماند از خار و غیر آن که نه همه از ایشان بشود چنانکه خدای عزوجل  
گفت **طَبْرًا فَاَدْخُلُوْهَا خَالِدِيْنَ** پس بیارند از بهر ایشان نجیبانی از نیاقوت  
سرخ تا بر نشینند بالا نهایی آن نجیبان از زر بود بافته بیاقوت و مهار های  
آن نجیبان از مروارید بود و بر هر یکی از ایشان پیوشانند و حله که اگر  
یکی از آن حله یا هلا دنیا نمایند هم دنیا روشن شود و با هر یکی از ایشان  
بود از فرشتگان تا او را راه نماید بر مسکنهای او در بهشت چون در بهشت  
ستوند بدید آرنده بهر ایشان کوشکی از میم و کناره های آن از زر و چون  
بزد آن کوشک آید و صیفتان بسیار بیشتر آید چون مروارید خوشاب و ایستاد  
حلهها و پیرایها بود و او ندهای سمین و کوزه های با گوشه بروی سلاک کنند



او جواب سلام باز دهد سر در آن کوشک شود و چون بینند جایگاهها و کرامتها  
که خدای عزوجل از بهر ایشان فریده است قصد کنند که آنجا فرود آیند پس حفظه  
ایشانرا گویند که خواهید کرد گویند که فرود خواهیم آمدن پس ایشانرا گویند که شمارا  
به ازین جایست بروید چون بیشتر روند بدید آید او را کوشکی از زرکنکرها  
آن از مروارید چون نزدیک آن کوشک رسد در پیش او باز افتند و صیفتان  
همچون مروارید خوشاب و با ایشان او ندهای بود از سیور و کوزه های زرین  
همه بروی سلام کنند و جواب باز دهد پس خواهند که در آن کوشکها فرود آیند  
حفظه ایشانرا گویند بیشتر روند که شمارا بهتر ازین منزلت چون بروند  
بدید آید ایشانرا کوشکها از باقوت سرخ روشن جنانک باطن آن از ظاهر  
بدید باشند چون نزدیک رسند هر همچنان که یاد کردیم و صیفتان پیش آیند  
و بروی سلام کنند او پاسخ سلام باز گویند چون در کوشک در شود خورک  
از حورالعینان پیش او باز آید و بروی هفتاد حله بود که این بدان نمایند  
و آن بدین نمایند و هر سینه را پیرایه باشند که بوی آن پیرایه از با صد  
ساله راه بیاید و چون در حور بنکرد جگر او بدید باشد از بار بلی جامه و از نازکی  
تن و مغز استخوان ساق او بدید باشد و آن خانه که او در آنجا باشد آن  
خانه فرسنگی در فرسنگی بود و با آن خانه میلی بود در میلی بر آن چهار  
میل چهار هزار درد و طبق باشد از زر در آن خانه ساطی بود از زر مملک  
بافته بهر و اید و در آن خانه تختی باشد در آن تخت بسترها بمنزله هفتاد  
و ر واره از هر ر واره های دنیا چون بر آن تخت و بر آن بسترها بنشینند  
میوه پیش آرز و کند میوه بنزد او می آید تا آنرا بخورد و یا تخت او برود بسوی  
آن میوه تا او بخورد این همه ثواب پرهیز کارانراست که پرهیزند از

حز و از محش و از هر بدی و گویند که چون اهل دوزخ را برانند بسوی دوزخ  
چون بنزدیک دوزخ آیند درهای دوزخ کشاده باشد و فرشتگان پیش  
آیند بجمودهای آهنین چون بدوزخ در آیند هیچ اندازی از اندامها  
ایشان نماند که نه کوه کوه عذاب او را بگیرد یا آتش و یا مار بگذرد و یا فرشته  
او را می راند و می زند چون فرشته او را بنزد آتش فرود ببرد  
چهل کز بس فروغ آتش او را برارد و چون سر او بدید این فرشته او را  
بار دیگر بزند و هر که که بوست ایشان سوخته شود خدای عزوجل بوست  
دیگرشان بیا فریند قوله تعالی **عَلَّمَا نَجَّيْتُمْ جُلُودَهُمْ بِرَبِّهِمْ لَنَا هُمْ**  
**جُلُودًا غَيْرَهَا** گفتند که بما چنان رسید که در روزی پوستشان هفت  
بار بدل کند و چون تشنه شوند و آب خواهند حمیستان آردند چون  
بنزد رویشان آردند کوشک رویشان بیفتد پس ردهان نهند در آنها  
شان و کامهاشان بیفتد پس در شکم او شود همه روده ها از یکدیگر جدا  
شود و پوستش بسوزد و بریان شود قوله تعالی **يَضْرِبُهُمُ الْبُحْبُورُ**  
**بَطُونَهُمْ وَالْجَلُودُ** عذاب ایشان می کند چند اند خدای خواهد عزوجل  
پس ایشان خز بنید اراف دوزخ را و مالک را میخوانند گویند بخواهد  
از خدای عزوجل تا یک روز عذاب بر ما آسانتر کند و سبکتر کند خز بنده  
داران دوزخ ایشانرا جواب ندهند پس چهل سال دیگر مالک را میخوانند  
و مالک ایشانرا جواب ندهد پس گویند خز بنده داران دوزخ را خواندیم  
مالک را خواندیم و ما را جواب ندادند بیا مید تا جرع کنیم پس جرع  
کنند جرع ایشانرا سود ندارد پس گویند بیا مید تا صبر کنیم پس صبر  
کنند و ایشانرا سود ندارد گویند **سَيُؤْتِيهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ غَيْرَ مَعْتَدٍ**



کتاب من محیی این عذاب مرگافرا بود ولیکن چون مسلمانان خمر خوردند  
و بر زبان ایشان سخن کفر رود بیم بود که اجل ایشان فرزاید و ازین جهان  
کافر بیرون روند یاد در وقت نزع نفوذ بالله ایمان از وی بستانند چنان  
باید مرسلانانرا که باز باشند از خمر خوردن و پیرندان کسرک او خمر خورد  
زیرا که چون آمیختگی کند با خمر خواران ترسم که از کردار بد ایشان بد رسد  
چنان باید که تفکر کند در هولو روز قیامت هر که تفکر کند از هولو روز قیامت  
دلش میل نکند بسوی خمر خوردن و نه بسوی محبت خمر خوار روایت  
کردند از حسن رحمة الله علیه که او گفت بمن چنان رسید که بنده چون یک  
شربت خمر خورد دلش سیاه شود و چون دوبار خورد فریشتگان از وی  
بیزار شوند که نگاه بان او اند و چون بار سیم خورد ملامت علیه  
از وی بیزار شود و چون بار پنجم خورد یاران بیغام بر صلیحه نیز از وی بیزار  
شوند و چون بار ششم خورد جبرئیل علیه نیز از وی بیزار شود و چون بار  
هفتم خورد اسرافیل صلیحه از وی بیزار شود و چون بار هشتم خورد  
میکائیل صلیحه از وی بیزار شود و چون بار نهم خورد زمین از وی  
بیزار شود و چون بار دهم خورد ماهیان دریا از وی بیزار شوند و  
چون بار یازدهم خورد آفتاب ماهتاب از وی بیزار شوند و چون بار  
دوازدهم خورد ستارگان از وی بیزار شوند و چون بار سیزدهم خورد  
هفت آسمان از وی بیزار شوند و چون بار چهاردهم خورد همه خلق از وی  
بیزار شوند و چون بار پانزدهم خورد درهای بهشت بروی ببندند و  
چون بار شانزدهم خورد درهای دوزخ بروی بکشایند و چون بار هفدهم  
خورد حمله العرش از وی بیزار شوند و چون بار بیستم خورد خدای تعالی

از وی بیزار شود روایت کند اسماد دختر زید از بیغام بر صلیحه که هر که خمر خورد  
و آن خمر در شکم او شود خدای عزوجل نماز او نپدید تا هفت روز اگر آن خمر  
عقل او را بر خدای عزوجل نماز او نپدید تا چهار روز اگر در میان این بپسرد  
بی توبه کافر میرد اما اگر توبه کند خدای عزوجل توبه او پدید اگر باز کرد در  
توبه بشکند واجبست بر خدای عزوجل که او را از داب و زخیمان بخورد روایت  
کردند در خبر دیگر که هر که یکبار خمر خورد پدید خدای عزوجل نماز او نه روز  
روزه او و نه دیگر طاعتی او تا شصت روز و اگر بار دوم بخورد پدید اعمال  
او تا صد و بیست روز اگر بار سیم خورد بکشید او را که کافراست و حق است بر خدای  
عزوجل که او را طینه الجنان بخوراند گفتند بار سورا الله طینه الجنان بود  
گفتند در اب اهل دوزخ بود در خبر آمده است که همه کناهان را در یک خانه  
گفتند و کلید آن خمر خوردن بود یعنی چون خمر خورد همه کناهان بر خود کشانند  
روایت کنند از بعضی صحابه که او گفت هر که دختری خود را بجز حراری بزنی  
دهد جنانست که او را بزنند اداست یعنی بر زبان خمر خوار لفظ طلاق بگذرد  
وزن بر وی حرام شود و او نداند و گویند خمر خوردن مانند دست بستن بر سر  
که خدای عزوجل حرار را حبس خواند و بفرمود که از آن باز باشند قواله تعالی  
**رَجَسَ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ** و در بت پرستیدن گفت **فَاجْتَنِبُوا**  
**الرَّجْسَ مِنَ الْكَاوِنَانِ** عبدالله بن مسعود گفت اگر کنی خمر بر روز خورد شرک  
آورده بود با خدای عزوجل تا شب و اگر شب خورد شرک آورده بود تا روز و اگر  
کنند از عبدالله بن مسعود که گفت چون خمر خوار بپسرد او را در کور کنید و مراد  
حبس باز آید و پس کور او باز کنید اگر او را روی ز قبله کرد اندید نیاید مرا بکشید  
اوس بن مسعود گفت که خدای عزوجل در توبت بیست و پنج جای خمر را



حرام کرد و گفت که ویدر مخر حوار لیز او هر بنده که در دنیا مخر خورد و یا بخورد خدای  
عز وجل او را بخوراند از طینه الجبال و آیت کرد مالک از محمد بن المنکدر که او گفت  
روزی قیامت باشد خدای عز وجل گوید لجا انداز آن کسانی که باز داشت خود را و کسک  
خود را و گوشتهای خود را در دنیا از لهور از نای زدن دیوان ایشان را در مزار  
بهشت برید پس خدای عز وجل سر فریشتگان که بشنوا اینها را حمد و ثنای من  
و حیر کنید مریشان را که مریشان را ندیده نیست روایت کنند از ابو اید شقیق  
بن سلمه که او را به معانی خواندند که در آن معانی سرود گویان بودند چون برفت  
ایشان را بدید بازگشت و گفت که شنیدم از عبد الله بن مسعود رضی عنه که او گفت  
سرود گفتن درج منافی روایند چنانکه آداب تره را روایند عبد الرحمن بن التلی  
گفت که جماعتی از اهل شام حمزی خوردند از بس عذات بیغام بر صلیحه و آن  
وقت امیرشان یزید بن ای سفیان بود گفتند که این حرم را احلالست زیرا که  
خدای عز وجل گفت **لَيْسَ عَلَيَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ**  
**فِيهَا طَعِمُوا** پس یزید بن ای سفیان نامه نبشت بسوی عمر بن الخطاب رضی عنه  
جواب باز فرستاد که ایشان را بر من فرست بیش از آنکه تباه شوند و دیگر از تباه  
کنند ایشان را بر فرستاد چون بنزد عمر رضی عنه آمدند هم یاران بیغام بر صلیحه  
کرد آمدند و با ایشان مشورت کرده گفتند یا امیر المؤمنین بخدای عز وجل  
دروع میگویند و در دین چیزی نمی نهند و فرمود بفرمای نا هم را کردن  
بزنند و علی بن ابی طالب خاموش می بود و در میان ایشان هیچ نگفت پس عمر  
مر علی را گفت یا علی تو چیزی می نگویی پس علی رضی عنه گفت من چنان صواب  
می بینم که ایشان را توبه دهی اگر توبه نکنند آنکه گردان ایشان بزنی اگر توبه کنند  
تا زبانه شان بزنی توبه شان بداد توبه کردند پس فرستاد تا زبانه شان بزنی

فیما

گفت رضی عنه که چون حرامی مخر خورد آمد یاران بیغام بر صلیحه گفتند که چگونه  
باشد حال آن برادران ما بیایح مخر خورده بودند آنکه این آیت فرود آمد **لَيْسَ**  
**عَلَيَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا** گوشت نرسید  
مران مؤمنان که مرده اند و مخر خورده بودند بیش از آنکه مخر حرام شد و الله الموفق  
**والمعين باب** **السادس عشر في الزجر الكذب**  
عبد الله بن مسعود رضی عنه روایت کند که بیغام بر گفت صلیحه بر شما با داد  
براست گفتن که راست گفتن راه نباید بنیامی و نیکی راه نباید بهشت و هر که  
راست گوید و راست جوید خدای عز وجل او را از راست گویان نویسد و بر همین  
از دروغ گفتن که دروغ گفتن بهدی راه نباید و بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی  
گوید و بد دروغ گفتن عادت کند بنویسند او را بنی خدای عز وجل از دروغ زبانه  
عبد الله بن مسعود گفت بشناسید منافق را به چیز یکی آنکه حدیث کند دروغ  
گوید و دوم آنکه وعده دهد و خلاف کند و سیم آنکه عهد کند و وفا نکند  
خدای عز وجل این آیت را فرستاد **نَضِدْ بِنِ قَوْلِهِ تَعَالَى وَمِنْهُمْ مَن**  
**عَاهَدَ لِلَّهِ لَئِنْ آتَيْنَاهُ مِنْ فَضْلِهِ لَنَضِدَّ قَوْلَهُ لَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ** الی  
قوله **وَمَا كُنْتُمْ بِتَعَدُّ بُونَ** مالک گفت رضی عنه پرسیدند بر لقمان حکیم  
را که بدین درجه چه رسیدی گفت بسبب چیز یکی بر راست گفتن حدیث و دوم  
بگذاردن امانت و سیم دست یاز داشتن از چیزی که مرا بکار نیاید مسلم گفت  
پرسیدند که یا رسول الله مؤمن بگذرد باشد گفت باشد گفتند خیل باشد گفت  
گفتند دروغ زبانه باشد گفت نباشد عباده بن صامت گفت که بیغام بر گفت صلیحه  
هر که از من شش چیز بپدیرد من او را بهشت بیوفتاری **سَمِ** او را هر حدیث که  
گوید راست گوید و دوم چون وعده دهد خلاف نکند و سیم امانت بگذار و چهار



فرجهای خود نگاه دارد و پنجم چشمها نگاه دارد و جایی که نباید نگرستن ننکند و ششم  
دست را نگاه دارد که ناگرفتنی نگردد و هفتم رصحنه گفت که بیغام بر صلیحه هم <sup>بهر</sup> <sup>هزار</sup>  
درین جمع کرد گفت که چون حدیث گوید راست گوید هر آینه در آید کلمه توحید که این  
قول از همه قولها نیکوتر و راست است و دیگر گفت وفا کنید چون وعده کنید یعنی  
آن وعده که میان توست و میان مردمان و نا کنید بهم آن و آن که گفت بگزارید  
امانت و امانت برد و گونه است یکی امانت میان نیت و میان خدای عزوجل و آن  
که از درن فرضا است که خدای عزوجل بر تو فریضه کرده است باید که این امانت را بگزارد  
پس آن امانت دیگر آنست که میان نیت و میان بندگان خدای عزوجل و آن  
آنست که ترا میبخشند بر مال و یا بر قول و یا بجزازان و واجب بود بر تو که آن  
امانت را وفا کنی و اگر گفت فرجهای خود نگاه دارد نگاه داشتن بر دروست  
یکی فرج را از حرام نگه داری و از شهوت نگه داری و دو مرد خود را نگه داری  
تا هیچ کسی را چشم بر عورة تو نیفتد زیرا که بیغام بر صلیحه که خدای عزوجل  
لعتت کرد دست بر ناظر و بر منظور یعنی نهانده و نکرده را در عورة کسی یا کسی  
عورة خود را لکمی نماید و اجبت بر همه مسلمانان که خود را نگاه دارند  
وقت حاجت و در وقت استنجاء تا چشم کسی بر عورة او نیفتد از مردان و از زنان  
و اندک گفت که چشمها خوا با نیده دارد از آنکه شمارا حلال نیست نگرستن بسوی ایشان  
و دیگر نگرستن سوی نیا چشم رغبت جنانک خدای گفت عزوجل **و لا تمدن**  
**عینیک الی ما منعنا به از واجباتهم** و آنکه گفت دستها باز دارد از حرامی  
از مال مسلمانان و بجزازان حدیفه گفت که مردی یک سخن گفتی در وقت بیغام بر  
صلیحه او از این منافع کشتی و من می شنوم امروز که یکی از شما در روزی  
ده بار گوید یعنی چون مرد دروغ بگوید آن دلیل نفاق او بود و واجب باشد

سخن گوئی که تن خود را باز دارد از علامتهای منافقان سوره بن چند گفت  
که بیغام بر صلیحه چون نماز با مداد بگری روی سوی خود کردی و گفتی همگس  
از شما خواهی دیدست که تعبیر کنم گفتند یا رسول الله ندیده ای و کسی را مسئله اناناد  
تا جواب دهد این بود عادت او روزی از روزها روی سوی ما کرد و گفت همگس  
از شما خواهی دیدست که تعبیر کنم گفتند یا رسول الله ندیده ای پس بیغام بر صلیحه  
گفت من و شرح خواهی دیدم که در آن بیامند و دست من بگرفتند گفتند با ما بیا  
با ایشان بر فتر بردند مرا تا بنزد زمین هموار مردی را دیدم خفته و مردی دیگر را  
دیدم بر سر او ایستاده و سنگی دیدم بزرگ بر سر آن خفته و هشتاد و بر سر او  
زدی و سر او خرد بشکستی و این سنگ بعلتیدی تارفتن او از سنگ آوردی  
سرا بخ رست کشته بودی پس این مرد آن سنگ را دیگر باره برداشتی بر سر او زدی  
گفتم سبحان الله این چیست مرا گفتند بیا با ما من با ایشان بر فتر تا بردند مرا بنزد مردی  
که او را ایشان افکنده بودند مردی دیگر را دیدم انبری برداشته و یک سوی  
دهان او و سوراخ بینی او بان انبر بریدی تا بس قفا چون بدین سوری دیگر  
آمدی آن پیشین درست کشته بودی و هم برین گونه او را عذاب میگرداند  
ای سبحان الله این چیست مرا گفتند با ما بیا من با ایشان بر فتر بنا می دیدم بر  
آورده سر آن بنا همچون تنور تنگ بن آن فراخ و من در آن تنور بنگرستم زنا  
و مردان برهنه دیدم که زیر ایشان فروغ آتش بر آمدی ایشانرا بر سر تنور آوردی  
چون ایشان قصد کردی که بدر روند باز فروغ آتش فرود شدی و ایشانرا از در  
گفتم سبحان الله ایشان کیا نند مرا گفتند که برو با ما بس من با ایشان بر فتر تا رسید  
بر جوی آب آن آب سرخ بود همچون خون در دران جوی مردی را دیدم که سنا و  
می کرد و بر کناره جوی مردی را دیدم نشسته و بنزد او سنگ بسیار انبار کرده و هر که که



آن سنا و کند بنزد او آمدی دهان باز کردی و این مرد که بر کنار جوی بودی  
 دهان باز کردن او بدیدی یکی سنگ در دهان او نهادی گفته سبحان الله ایشان  
 کیانند مرا گفتند برو با ما بر فتح با ایشان تار شدیم بنزد مردی بلند بالا در  
 مرغزاری نشسته و در آن مرغزار شاو فهای کونا کون و کرد بر کرد آن مرد  
 گو دکان بسیار دیدم که چنان ندیده بودم گفته سبحان الله این کیت مرا گفتند بیا  
 با ما بر فتر تا رسیدم بنزد درختی بزرگ چنانکه من زان بزرگتر درخت ندیده بودم  
 پس بران درخت بر فتر شارسنانی بر آورده دیدم و بنای آن بکشتار زان  
 دیدم و یک خشتی از سیم در شارسنان بکوفتر دران هر ما باز کردند و ما دران شارسنان  
 شدیم پس مرا زان شارسنان بیرون آوردند و در سرای بردند آن سرای نیکوتر  
 و پاکیزه تر ازین شارسنان بود و من در سرای شدم چشم من بر کوشکی افتاد سجد  
 پس مرا گفتند این کوشک است من گفته در روم در جای خود مرا گفتند و لیکن چون  
 وقت آمد در رفتن تو در روی بس من ایشانرا گفتیم من مشب چیزهای عجب  
 دیدم چیست این که من دیدم گفتند آنکه اول دیدی بسکه سر مردی شکست آن مردی  
 بود که قرآن بیا موزد و بس فراموش کند و نماز خفتن نکند و نجسید و آن  
 دیگری را که دیدی که دهان او و بینی او و ناس ققایی بر پیدند آن مردی بود که  
 دروغ بگوید آن دروغ همه جهان پر شود اما آن بنا که دیدی همچون نور در  
 انجامزدان زانی بود و زنان زانی و آن که دیدی که سنا و می کرد آن را خوار  
 بوند و آن که دیدی که کرد بر کرد و زخمی کشت آن مالک بود علیه خزینه دار  
 دوزخ و اما آن مرد بلند که دیدی آن ابرهبر بود صلیه و آن گو دکان خرد  
 که دیدی هر خرد گو دکان که بسپرد از فرزندان مسلمانان خدای عزوجل ایشانرا بر  
 علم سپارد و اما آن شارسنان بزرگ کشت که در انجا رفتی آن سرای عامه مؤمنان

و آن سرای دیگر سرای شهیدانست و من جبر بگیر و این میکانی است مردی گفت  
 یا رسول الله فرزندان خردگان کجا باشند بیغامبر گفت صلیعه با فرزندان  
 مشرکان بنزد ابرهبر بیغامبر باشند صلیعه و در فرزندان خرد مشرکان اخبار  
 مختلف آمده است بعضی گفتند که خادمان صله بهشت باشند و بعضی گفتند در روز  
 باشند این مسعود گفت رضعه راستترین سخنها سخن خدایست عزوجل و بد  
 ترین نابینا بیها نابینای دلست و آخ اندک بود در کفایت بود از ان بود که  
 بسیار بود که مرد را دل مشغول کند و بدترین شیما بینها بشیما تی روز قیامت  
 است و بهترین توانگرها توانگری دلست و بهتر تو شها برهیز کار است و خمر خورد  
 جمله بزهاست و زنان رسن دیواند و جوانی شایخ است ز دیوانگی و بدترین کسبها  
 کسب کردن ریاست و بزرگترین گناهان دروغ گفتن است بیغامبر گفت صلیعه  
 دروغ گفتن رواست در سه جای یکی در حرب که فرکه مؤمن خود را بنستاید از  
 هر مبارزی و جلدی تا که فرار دل بشکند و دیگر صلاح کردن میان دوز و بیم  
 کسی که صلاح جوید میان زن و شوئی سخن گوید تا خدای عزوجل بسوی ستمی برسد  
 آرد جز ازین سه جای دیگر کما بیستی روا نباشد گفت بعضی تا بعضی گفتند  
 که راست گفتن آرا بیتر و لیارا و دروغ گفتن علامت بدبختی است چنانکه گفت  
 عزوجل قوله تعالی **هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ** و جای دیگر گفته

**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ** و قوله تعالی  
**وَالَّذِي جَاء بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ** و مر کافر از او اینست لعنت کرد چنانکه  
 گفت **قِيلَ لَخَيْرِ اصْوْنِ** یعنی لعن لکذا ابون و جای دیگر گفت **قِيلَ**  
**أَطْمَرٌ مِمَّنْ أَتَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَهُوَ يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ وَاللَّهُ**  
**لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ** و الله اعلم باب **الخبیه** السابع عشر



بوهلر بره رضعه روایت کند از بیغامبر صلیعه که دانید غیبت چیست گفتند  
خدای و رسول او به داند گفت یاد کردن تو مر برادر خود را بر ابرو اگر  
آید اگر چه همان کوئی که در وی باشد پس گفت اگر در وی چیزی بگویی که دروست  
هر آینه غیبت کرده باشی و کرد در وی چیزی کوئی که دروست بروی بهتان  
کرده باشی فقیه گفت رضعه که بعضی از پیشینیان گفتند که اگر کوئی که  
جامه فلان درازست یا کوتهست او را غیبت کرده باشی پس چون جامه او را  
یاد کنی غیبت می باشد چون ترا و را یاد کنی چگونه غیبت نباشد تجیح گفت  
که زنی کوفه بالا در پیش بیغامبر صلیعه درآمد عایشه رضعهها گفت چه کوفه  
ز نیست بیغامبر صلیعه یا عایشه غیبت کردی آن زن را عایشه گفت یا رسول الله  
چیزی نگفتم که در وی نبود بیغامبر گفت صلیعه یاد کردی او را بهتر از چیزی  
آنچه در وی بود ابی سعید خدری روایت کند که بیغامبر صلیعه گفت آن شب  
مراجعه راج بردند در آسمان بر قومی یکدشخ که گوشت از بهلوی ایشان می بردید  
و ایشان از القمه می ادند و می گفتند بخوردید آنچه خورده بودید از گوشت برادر  
خود گفتیم یا جبرئیل کیانند ایشان گفتند غیبت کنندگان از امت توفیق  
گفت رضعه که از پدر خود شنیدم که گفت بیغامبر صلیعه در خانه بود و  
جماعتی یاران از اهل صفا در مسجد بودند و زید بن ثابت ایشان را حدیث  
میگردد آنچه از رسول علم شنیده بود از احادیث بنزد بیغامبر صلیعه گو  
آوردند این اهل صفا زید بن ثابت را گفتند که برو بنزد بیغامبر صلیعه و بگو  
که چندین گاه است گوشت خورده اینها را از بهر ما از آن گوشت بفرستند چون  
زید بن ثابت از نزد ایشان برخواست و بنزد بیغامبر آمد صلیعه بعضی از ایشان  
گفتند یا زید بگو که این زید بیغامبر را صلیعه می بیند چنانکه ما می بینیم و از

علم می شنود چنانکه ما می شنود بر چاک نه می نشیند و ما را علم میگوید چون زید  
بیغامبر ایشان بگزارد بیغامبر صلیعه گفت که ایشان هم اکنون گوشت نخوردند زید  
و ایشان را گفت ایشان گفتند که والله که چند گاه است که ما گوشت نخوردیم زید  
باز آمد و بیغامبر را صلیعه از قول ایشان خبر کرد پس گفت اکنون خوردند گوشت  
برادر خود و از گوشت در دندان ایشان بیداست خیر بیفکنید تا سرخی ببینید  
پس ایشان توبه کردند و از آن باز گشتند و عذر خواستند از وی و گفتند ما نخوایم  
بدین سخن مگر نیکویی روایت کردند از جابر که او گفت در وقت بیغامبر صلیعه  
با دینوزید کندی بیغامبر گفت صلیعه بعضی از مردها منافق کی را از مؤمنان  
غیبت کردند از بهر آن این یاد کرده بودند و بعضی از حکیمان گفتند که  
چه حکمت است که در وقت بیغامبر صلیعه غیبت کردی کندی که آن بدید آمد  
و اکنون در روزگار ما بدید آید زیرا که غیبت در روزگار ما بسیار شد و از آن  
زمین پر شد و بینیهایی ما از آن پر شد ما از آن جهت بوی کندی آن غی  
مثلا این همچون مردیست که بگذرد در دباغ خانه و یا بخانه که از آن بوی  
کندی آید در آنجا یکساعت قرار ننهد گرفت از بوی آن و اهل آن سرای  
با حای همه در آنجا می خوردند و می باشتند و بوی آن بدیشان می رسد که بینی و  
دماغ ایشان پر شد دست سندی روایت کند که سلمان فارسی در سفر بود و  
یاران رضوان الله علیهم بمنزلی فرود آمدند و خیمها بنزد و طعامها بسا ختند  
و سلمان خفته بود بعضی از ایشان گفتند که این غلام دیگر چه خواهد که بیاید  
زده و طعام ساخته پس از آن سلمان را گفتند که برو بنزد بیغامبر صلیعه و ما را نان  
خورش بخوراه پس سلمان بنزد بیغامبر آمد صلیعه و گفت که ایشان نان خورش میدهند  
گفت برو و ایشان را بگو که نان خورش خوردید ایشان گفتند که ما نان خورش نخوردیم



بیغامبر گفت صلح دروغ میگوید ایشان بر خاستند و بنزد بیغامبر آمدند  
گفت صلح که نان خوردن خوردن پدیدار خود در آن وقت که او خفته بود گفتند  
ایچ گفتند پس بر آن تیره فرود آمد که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ  
الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ أَثْمَرُ الْكُفْرِ وَكُلُّ الظَّنِّ بِغَضَبٍ مِّنْهُ**  
چشم و اعصیت بود سفیان گفت رحمة الله علیه که همان بردن برد و کونه است  
کمانست گدروی بزواست و کمانست گدروی بزواست اما آن همان که دروی بزوا  
نیست آنست که سخن را در جاداری و بزبان گوئی اما آن سخن که دروی بزواست  
آنست که در کسی سخن گوئی قوله تعالی **وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا  
أَنَّ الظَّنَّ أَكْبَرُ جُرْمٍ مِّمَّا فَكَّرْتُمْ** یعنی دوستی از یکی از شما که  
گوشت برادر خود مرده بخورد چنانکه گراهیت از بید که گوشت برادر خود بخورد  
همچنان دور باشد چون او غایب باشد و او را بیدی یا دمکنید روایت  
کردند از حسن بصری رحمه الله علیه که او گفت مردی خانه را غیبت کرد پس از بهار او  
طبقی فرستاد از طرف و گفت بمن چنان رسید که تو نیکی خود بمن هدیه فرستاد که  
ومن خواستم که ترا مکافات کنی تا می ماند بدین قدر معذورم دراز  
و گویند که ابراهیم را در حرمه الله علیه وقتی کسانی او را بهمانی خواندند چون بنشیند  
و خواستند که طعام خوردند مردی که آنجا حاضر نبود بد گفتن گرفتند ابراهیم گفت  
کسانی که پیش از ما بودند خوردنی بیش از گوشت خوردند شما ابتدا گوشت کردید  
روایت کردند از امامه الباهلی که او گفت بنده را نامه بدست دهند در نامه خویش  
نیکبها بیند که نکرده باشد گوید یا رب این را بجاست مرا که من این را نکرده گویند ترا  
این از آنست که مردمان ترا غیبت کردند و تو ندانستی روایت کردند که ابراهیم

ادهم گفت ای دروغ زن نجابی میکنی در دنیا با خودت و خودت می کنی بد شما  
خود تا آخرت بادشمنان خود باشی و از این نجابی می کنی در دنیا معذور نیستی و بدانی  
سخاوت میکنی مستوده نیستی و بعضی حکیمان گفتند که میوه فراوانست و مهمان  
فاستانت و چرا که زناست و نان خوردن سگاست و سرکزدن ان برهیزگار است  
روایت کرد اس بن مالک که بیغامبر گفت صلح که روزی را تباه کند و آید  
را بشکند و طاعت را دیران کند یکی غیبت و دیگر دروغ و سیم سخن جینی و چهار  
نکرستن سوزی زنان بنیکویی ایشان کعب الاخبار گفت خواندم بکتبهای بیغامبر  
صاوات الله علیه بر اجماعی که هر که سپرد و از غیبت توبه کرده باشد کناهان او را  
بسترنند و در بهشت شود و هر که بسپرد و مضر بود غیبت او پیش از همه در بهشت  
دوزخ شود و یاد کردند از عیسی بن مریر علیه که او گفت مریدان خود را که اگر شما  
بنزد مردی خفته باشید و او بعضی از عوره برهنه کرده بود شما او را بپوشید  
گفتند بپوشیم عیسی گفت علیه نه که پایش برهنه کنید گفتند سبحان الله پایش  
چگونه برهنه کنیم گفت که چون مردی را بنزد شما یاد کنند و شما او را بیدترین  
چیزی که در دست یاد کنید چنانستی که آن باقی عوره او این برهنه می کنید  
روایت کردند از خا لدریعی که او گفت در مسجد آدینه بودم و مردی را غیبت  
می کردند من بنزد آن چیزی بگفتم از کار وی آن شب خواب دیدم که  
مردی در راه سیاه بنزد من آمد طبق برداشته و در آن طبق گوشت خوک  
خوک نهاده مرا گفت بخور من گفته گوشت خوک بخورم و الله که خوردم بر من بانگ  
زد بانگ سخت و گفت بترا زین و در دهان من بسپوخت تا از خواب بیدار شدم  
و الله که از آن روز تا چهار روز هیچ طعام نخوردمی که نه مزه آن کند در دهان  
نیا فتمی سفیان بن الحسن گفت که نشسته بودم بنزد ایاس بن معاویه مردی



بگذشت من در روزی چیزی بگفتم مرا گفت خاموش باش گفت یاسغیان نار در میان  
 کردی گفت نه گفت با تو کاین عزیز کردی بگفتم نه گفت در میان و از تو برستند  
 برادر مسلمان از تو می رهد نیز من بدان غیبت باز نگویم در آیت کردند از جانم  
 زاهد رحمه الله علیه او گفت سه چیز در مجلس اگر یاد کنند رحمت از ایشان بگذرد  
 یکی یاد کردن دنیا و دیگر خند و سیم مردم از غیبت کردن تجیی معاذ الرازی گفت  
 رحمه الله علیه حظ مؤمن از تو سه خصلت است تا از نیکی کاران باشی یکی آنست  
 اگر مؤمن را از تو منفعت نباشد باری زایش مکن و دیگر اگر بنادمانش ننگی باری  
 نمکنش مکن و سیم اگر نسبتایش باری نکوهش مکن ابرهیم بن ادهم را رحمه الله علیه  
 روزی به همانی خواندند چون بنشینند گفتند که فلان نیامدست مردی گفت از ایشان  
 که آن فلان مردی گرفت ابرهیم گفت این یا من شکم من کردست که حاضر شد به همانی  
 که مؤمنی را اینجا غیبت کردند از اینجا بیرون آمد و تا سه روز هیچ خورد بعضی از کما  
 گفتند که اگر سه چیز نتوانی خوردن بر تو باد که از سه چیز دیگر نهایی اگر نیکی نتوانی کرد  
 باری از بدی ز باش و دیگر اگر نتوانی که مردمان از منفعت کنی باری زبان مکن  
 و سیم اگر نتوانی که روزه داری باری گوشت مردمان را بخورد یعنی مسلمانان از غیبت مکن  
 روایت کردند از وهب بن الجکی که او گفت اگر من از غیبتی دستم باز دارم  
 دو ستر است بر من از آنکه نیامد باشد از آن وقت باز که آفرید شویست تا آن  
 روز که نیست شود و آن هم در سبیل خدای عزوجل است و اگر من جنم فرور خواهم  
 از آنچه خدای عزوجل حرام کرده است آن دو ستر است نزد من که هم دنیا مرا  
 باشد و آنرا در سبیل خدای عزوجل کنم پس این هود و آیت را بخواند قوله تع  
وَلَا تَغْتَابْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَقَوْلَهُ تَعَالَى قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ بَعْضٌ  
مِنَ الْبَعْضِ هُوَ وَتَحْفَظُوا أَرْوَاحَهُمْ فقیه بولیت گفت رضعه که مردمان

گفتند که در تو بیت گفته است که غیبت کننده روا باشد بلی نکاز آنکس بجلی خواهد  
 بعضی گفتند روا باشد تا از آن کس بجلی خواهد و این نیز دعای بر دو وجه است  
 آنست که اگر آن قول بر دل رسیده باشد توبه او آنست که از آنکس بجلی خواهد و از خلی  
 عزوجل امر برش خواهد و در دل چنان داز که بدان باز نگردد چنانکه روایت کردند  
 از ابن سیرین که مردی بیامد و او را گفت که مرا بخل کن که من ترا غیبت کردم  
 ابن سیرین گفت که چگونه بخل کنم که خدای عزوجل از حرام کردست من چگونه بخل  
 توان کرد چنانستی که او را اشارت کرد باستغفار و توبه تا آن بخل کند او را و  
 اما اگر بدانکس نرسیدست که او را غیبت کردست توبه او آنست که استغفار  
 و توبه کند و او را از آن خبر نگیرد آن بهتر است تا دل او بران مشغول نکند اما اگر  
 با کسی نبود آنکس بشنود که او را بهتان گفتند او را بخل کند و سیم آنست که گفته  
 باشد گویند من فلان را بیش شما بهتان گفته بدان ماند که دروغ گفته و دیگر  
 آنست که استغفار کند و توبه خواهد که هیچ چیزی نیست بزرگتر از بهتان  
 زیرا که در دیگر کناهان یکی توبه بیش حاجت نیاید و در بهتان سه جای  
 حاجت آید زیرا که خدای عزوجل بهتان را با کفرترین کرد گفت **فاجتنبوا**  
**الرَّجْسَ مِنَ الْكَاذِبَاتِ وَالزُّورِ** و گویند که غیبت نبود  
 مگر که قوامی معلوم را غیبت کند اما اگر یاد کند اهل شهری را از شهرها  
 گوید اهل آن شهر بخیلاند یا بداند این غیبت نبود زیرا که در میان ایشان  
 نیکی و بدی باشد و دانک بدان شهر همه را نخواسته بود و باز بودن از آن فاضلت  
 روایت کردند از بعضی زاهدان یکی رازن بود و از بهر زدن به شهر  
 گفت بیه فرویشان مردمان بداند و ترا درین بنه حیانت کردند این مرد  
 زاهد ز نرا طلاق داد پس بداند او را که زن را چرا طلاق دادی گفت من مرد



رشد کنم و ترسور که هم بنبه غم و شام خصم او کردند روز قیامت گویند که همه بنبه فرود  
دزدن فلان کسی و بختند از آن اطلاق ادم گویند که اگر سه کرده را غیبت کنند  
آن غیبت نباشد اول سلطانات جابر را و دیگر فاسق را که فسق آشکارا کند و  
سیم خداوند بدعت را که فعل ایشان را و مذهب ایشان را یاد کند اما اگر چیزی عیبی  
که در تن ایشان بود آن غیبت بود اما گفتند که بیغما مبر گفت صلعه که یاد  
کنید به مردان را در آنچه هستند از بهر آن نامر ما از ایشان حذر کنند فقیه  
گفت رضعه غیبت بر چهار رویت یکی رویت کفرست و دیگری رویت  
نفاقست و سیم رویت معصیت است و چهارم مباح است و از آن مردمانند  
بود اما آن وجهی که کفرست آن است که مسلمانی را غیبت کند او را گوید که مانع  
او گوید این غیبت نیست و من در آن راست میگویم هر حال از آنچه خدای عزوجل  
حرام کرده است و هر که حرام را حلال دارد کفر بود و اما آن وجهی که نفاقست  
آنست که کسی را غیبت کند و آنکس را در پیش مردمان نامزد نکند و این را خود  
پارمائی نباید آن نفاق بود و اما آن که عاصی بود بدست که توبه کند و استغفار  
خواهد و اما آنکه او را بزه نبود آنست که فاسق را غیبت کند که فسق آشکارا  
کرده بود و خداوند بدعت را که غیبت او مردماند بود زیرا که از حال وی اجتناب  
کنند چون حال او را بدانند فقیه گفت رضعه که از پدر خویش  
شنیدم رحمة الله علیه حکایت کرد از بیغما مبرانی که بعضی از ایشان خواب  
دیدند و بعضی از ایشان آواز شنیدند و شخص را ندیدند بیغما مبرکت  
ازین بیغما مبران شیء خوابید که او را گویند چون بامداد بر چیزی او که  
چیزی که ترا در پیش آید خورد و دو مرتبه را بنهان کن و سیم را بیدار و چهارم  
را نومید مکن و از پنجم بگریز چون بامداد برخاست اول چیزی که او را پیش

باز آمد کوهی سیاه بود و بزرگ این بیغما مبر گفت صلعه با ایستاد و متحیر شد گفت که خدا  
عزوجل مرا فرمود که این خور این کوه بدین عظمتی چگونه خورم پس اندیشید که خدای  
عزوجل چیزی نفرماید که من آنرا نتوانم کرد پس عزوجل فرمود بر خوردن آن می رفت بسوی  
آن تا آنرا بخورد و هر که که بدان کوه نزدیکتر شدی کوه خردتر شدی چنانکه می رفت  
خردتر می شد چون بنزدیک آن کوه رسید کوه چند یک لقمه شد آنرا فرود برد شیرین تر  
از آنکسین بود و خدای عزوجل حمد کرد و بگدشت چون بیشتر شد طشتی ز زمین  
دید که پیش آمد با خود گفت که مرا فرمودند که این را بنهان کن زمین را بکند و  
آن طشتی بر زمین پنهان کرد و بر رفت چون باز نگریست آن طشتی ز زمین را  
که در زمین آمده بود باز گشت و آنرا بر زمین کرد و بار سبب بار چون از کوه رفت  
ز بر زمین آمده بودی عاجز شد پس گفت من نگردم امر آنچه مرا فرمودند آن  
بگردم پس بر رفت چون بدید مرغیش پیش آمد از بس درازی خواست که آن مرغ  
بگیرد این مرغ گفت یا نبی الله مرا فرود رس او را بیدار رفت و در آستینش کرد  
پس آن بار بیامد و گفت یا نبی الله من سر سینه ام و من از بامداد باز در طلب  
آن صیدم خواستم که تا او را بگیرم گفت نومید مکن مرا از روزی با خود گفت که  
مرا فرمود که چهار مرتبه نومید مکن چهار مرتبه از آنست چگونه کنم متحیر شد در  
کار در داشت پاره از آن خود ببرد و پیش باز انداخت باز آن کوشش را بر  
گرفت پس آن بیغما مبر صلعه بر رفت مرداری بد گنده از آن بگریخت چون  
شبا نگاه بود باز خوابید و گفت باری بگردم امر آنچه مرا فرمودی مرا بیان  
کن تا این چه کار بود آن شب او را خواب نمودند او را گفتند اما آن اول که  
خوردی آن خشم بود که خشم اول همچون کوهها بود و آخر چون صبر کند و خشم  
را فرود برد شیرین تر از آنکسین و اما آن دوم کار نیکیست هر چند که بنهان کنی



بهان نشود و ظاهر شود و سیم هر که ترا این دارد تو او را خیانت مکن و چهارم  
اگر کسی از تو حاجتی خواهد جسد کند روزی که آن آید چه تو بدان حاجت مند باشی  
بنیم بگریزان کسی مردمان غیبت کند و الله اعلم **باب الثانی** **عشر**  
حذیفه روایت کند از پیغامبر صلیعه که گفت لا یدخل الجنة قتات یعنی تمام  
معنی این خبر آنست که پیغامبر گفت صلیعه سخن جز در بهشت نشود پیغامبر گفت  
صلیعه اندرون من شرار گرد و الواحیر هوک و یوجه و هوک و یوجه معنی  
این خبر آنست که پیغامبر گفت صلیعه دانید که بدترین شما کیست گفت بدترین شما در  
رو بیست که چون اینهارا ببیند اینهارا روت کند و چون آنها را ببیند اینهارا روت  
کند عبدالله بن عباس رضعه گفت که پیغامبر صلیعه بدت برد و کور نو گفت ایشانرا  
عذاب کنند در کورنه از بهر گناهان بزرگ ایشانرا عذاب می کنند یکی از اینها  
خود را از بول نگاه نداشتی و دیگر سخن چینی کردی پس پیغامبر گفت صلیعه **شاهی**  
برگرفت و بدو نیز آنرا بشکافت و در کور هر یکی از ایشان فرود گفتند بار سواد الله  
این چنین چرا کردی گفت تا مگر عذاب از ایشان سبک شود فقیه گفته رضعه  
معنی قول پیغامبر صلیعه که ایشانرا عذاب می کنند از بهر گناه بزرگ تر  
یعنی آن بنزد شما بزرگ نیست و لیکن بنزد خدای عزوجل بزرگست پسینی در  
جز بوهتر به رضعه که سخن چینی بدترین مردمانست تا بت شد که سخن چینی  
گناه بزرگست بنزد خدای عزوجل چنانکه یاد کرد نزد خبر حذیفه که سخن چینی در  
بهشت نشود جای و نباشد مگر در و رخ ز بر آنکه آنجا جای نیست مگر در و رخ  
و بهشت پس واجب بود بر سخن چینی که توبه کند و بخدای عزوجل باز گردد  
که سخن چینی خلیل بود در دنیا و چون بمیرد در عذاب گور بود و روز قیامت  
در آتش و رخ بود و از رحمت خدای عزوجل نومید بود و اگر پیش از مرگ توبه کند

خدای عزوجل توبه او پدیدد روایت کرد حسن که پیغامبر گفت صلیعه که هر که در دنیا  
کند در دنیا خدای عزوجل او را دوران کرد در آتش روایت کنند از قتاده که او گفته  
بدترین بندگان خدای عزوجل سه گروهند اول کسی که بر مسلمانان طعن کند و دیگر  
کسی که بر مسلمانان لعنت کند و سیم کسی که مسلمانان را غیبت کند و گویند که عذاب  
سه قسمت است یکی قسمت از غیبت بود و یکی قسمت از بول بود و یکی قسمت از سخن  
چینی بود روایت کرد ناز جماد بن سلمه که مردی غلامی فروخت باغ مشترک  
را گفت که درین غلام هیچ عیبی نیست مگر آنست که سخن چینی است مشغری را آن  
سبیل آمد هم بران عیبش بخرد این غلام روزی چند بود بنزد او پس روزی  
بنزد یک زن خواجه آمد و گفت این خواجه من ترا دوست ندارد میخواهد  
کنیز کی خرد خواهی که بر تو مهربان بود گفت خواهی گفت پس اگر خواهی که خواهی  
ترا دوست گیرد استره بر گیر و موی چند از ریش او بستر بس غلام بیامد و خواجه  
را گفت که این زن ترا دوست نمی دارد و خواهی که دوستان بگرد بر سر تو و ترا  
بخواهد گشت خواهی که ترا بدید کنیز خواجه گفت خواهی گفت امشب خود را در  
خواب کن تا ببینی مرد همچنان کرد پس این زن بیامد استره برداشت که موی  
چند از ریش او بستر شد و بنامش جنان بداشت که او را خواهد گشت استره از  
دستا و بستند او را بگشت و او لیا ی زن بیامدند و مرد را بگشتند و کار را  
در میان دو گروه افتاد اصل این سخن چینی بود سخن بنی اشتر که گوید که سخن  
چینی بنزد جادو بود که سخن در یک ساعت آن کند که جادو در یک ماه نتواند  
گفت کار سخن چینی بزبان کار ترست از کار دیوزیر که کار دیوزیر جمله سواد  
است و کار سخن چینی رو باروی است خدای عزوجل گفته است **حَمَلَةٌ**  
**الخطیب** بیشتر اهل تفسیر بر آنند که این خطب اینجاست سخن چینی است از بهر آن



از نهر آن سخن جینی را هیزم خوانند بر آنکه سبب دشمنانگی و کارزار است و آن  
بمنزلت آتش فروختن است اکثر بز صبی گفت که چهار گروه دلدانند یکی سخن  
چین و دیگر دروغ زن و سیم و امر زده و چهارم ریتیم روایت کرد عبدالله بن لبابه  
از ابو عبدالله قرشی که او گفت مردی از بس مردی هفتصد فرسنگ برفت  
از بهر هفت سخن چون بنزد او رسید گفت من بنزد تو آمدم که خدای عزوجل  
ترا علم دادست مرا خبر کن که از آسمان گرانتر چیست و از زمین فراختر چیست  
و از دریا توانگرتر چیست و از سنگ سخت تر چیست و از آتش گرم تر چیست  
و از بنیم ضعیف تر چیست و از زهر پر سرد تر چیست گفت بهمان نهادن بر کاه  
از آسمان گرانتر است و حق گفتی از زمین فراختر است و در خزیند از دریا  
توانگرتر است و حرص در حق آتش گرم تر است و حاجت برداشتن بقرابت  
و دوستی روانگد از زهر پر سرد تر است و دل کافر از سنگ سخت تر است و سخن  
چینی که بید آمد بر سخن از بنیم ضعیف تر است و نزد تر عبدالله بن عمر  
گفت که بیغمای گفت صلح که چون خدای عزوجل بهشت را بیا فرید بهشت را  
گفت که سخن کو بهشت گفت نیکبخت شد آنکه در من آید خدای عزوجل گفت بجز  
من که هشت گروه را در تو در نیارم اول مردن خمر را که بر مضر ایستاده باشد  
و دوم کسی که زنا کند و توبه نکند و باز نکرده و سیم سخن چین و چهار  
کسی بی رشک بود و بی حمیت بود و پنجم کسی که عوان بود و ششم کسی  
سخن بود و هفتم کسی که از خوبان ببرد و هشتم کسی که عهد کند با کسی  
و خلاف کند حسن بصری رحم الله گفت که هر که سخن کسی دیگر بنزد تو آرد  
همانکس بنزد کسی دیگر ببرد او سخن چین بود روایت کرد ناز عمر عبدالعزیز  
رضعنه که گفت مردی یا اگر خواهی در کار تو بنگر مرا کرد دروغ میگویند از اهل این

آبنی که خدای عزوجل گفت **ان جاکم قاسم بنی قتیبتوا و الکراب**  
میگویند از اهل این آبتی که خدای عزوجل گفت **هتان مشاء بنیم** اگر خواهی  
که ترا عفو کند مرد گفت عفو کن یا امیر المؤمنین بدان باز نکردم روایت کرد ناز  
عبدالله مبارک که او گفت که حرام زاده سخن بنهان ندارد و هر که اصل زاده  
بود همسایه را نیاز دارد یعنی هر که سخن مرد مان بنهان ندارد او حرام زاده  
بود و این را از قول خدای عزوجل بیرون کردند قوله تعالی **هتان مشاء**  
**بنیم** یعنی و لید مغیره طعن کند سخن چینی رو **مناجی الخیر** باز داد  
مردمان را از خیر **مخند اشیر** یعنی عاصی و بد مرد بود **عقل فراخ** شکر  
بسیار خوار ترست **بعدها لکن بنیم** یعنی باین همه حرام زاده چنین گفتند  
بعضی از مفسران که حکیمی از حکیمان بزیارت کسی برفت و در پیش او  
بعضی را از دوستان خویش یاد کرد بیدی بسا بن حکیم آن مرد را گفت  
بزیارت من در آمدی و چون بیا مدی لبه جنایت آمدی یکی آنک  
دوست مراد سخن کردی و دو مرد فارغ مرا مشغول کردی و سیم  
تن امین خود را نعمت زده کردی روایت کرد ناز که خبر که او گفت  
در بنی اسرا بیل قحط افتاد موسی صلوات الله علیه سه بار بیرون شد  
قوم خود بیاران خواستن باران نیامد موسی گفت علیه الهی بندگان تو  
سه بار بیرون آمدند و دعای ایشان مستجاب نکردی خدای عزوجل بد  
و حی فرستاد که من دعای تو و آنک باست مستجاب نکند زیرا که در میان  
شما یکی مرد سخن چین است که مصراست بر سخن چینی موسی گفت علیه  
یا رب آن کیست تا من او را از میان بیرون کنم خدای عزوجل مردی  
گفت من شمار از سخن چینی باز زد کردم و خود سخن چینی کنم پس آن هم



توبه کردند جملهی جزای عزوجل ایشان را ران داد و یاد کردند از سلیمان  
 بن عبدالمکمل نشسته بود و زهری بنزد او بود مردی بیامد سلیمان را گفت  
 شنیدم که نوزبان بر من دراز کردی و مرا چنین و چنین گفتی مرد گفت نگارده  
 ام و نگفته ام سلیمان گفت آنکس مرا گفته که راست گویت زهری گفت ای  
 امیرالمؤمنین سخن راست گوی نبود سلیمان گفت راست گفتی پس آن مرد را  
 گفت برو سلامت و بعضی از حکیمان گفتند هر که ترا خبر کند از دوست تو  
 دشنام دهد او باندۀ آن که ترا دشنام داد و هب بن منبیه گفت هر که  
 ترا بستاید چیزی که آن در تو نبود این منبیه بدان ستودن که ترا می نکوهد  
 آنچه در تو نیست فقیه گفت اگر کسی نزد تو آید ترا گوید که فلان را  
 چنین و چنین گفت واجب میشود بر تو نش چیزی او را آنگاه او را اهل سلامت  
 نداری قوله تعالی **تَجَاسُرُ فَاسِقٌ بِتَبَاجُرِ** ای خبر گفت اگر فاسقی  
 بنزد شما آید چیزی بنگوید در کار او و شتاب مکنید و دیگر آنست که او را  
 از آن باززد کنید زیرا که از زبان او منکر و اجبت قوله تعالی **خَيْرَ امْتٍ اَخْرَجْتَ لِلنَّاسِ قَوْمٌ يَلْمُوكَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَكْفُرُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ**  
 و سیر آنست که او را دشمن دارد از بهر خدای عزوجل که او عاصی است و دشمن  
 داشتن عاصیان واجبست زیرا که خدای عزوجل او را دشمن دارد و  
 چهارم بدوستی غایب خود کمان بد بردن جرمست که خدای عزوجل گفت  
**اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ اِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ اثمٌ** و پنجم جسته جو  
 مکن او را که خدای عزوجل گفت **وَ لَا تَجَسَّسُوا** و ششم هر چه از سخن  
 چنین گوید بدان رضایدهی و دیگر کسی را خبر نکنی که فلان مرا چنین گفت  
 زیرا که تو نیز سخن چنین باشی **باب الحسد التاسع عشر**

حسین روایت کرد از بیغامبر صلیعه که کینه در دل گرفتند و حسد کردند نیکبای  
 بخورد چنانکه آنش هیز هر را خورد معویه روایت کرد از بیغامبر صلیعه  
 گفت سه گروه هست که از آن بزهده و یا حرم کس است که برهد یکی کمان بد بردن و  
 دوم حسد کردن و سیم فال بد گرفتن گفتند یا رسول الله چه چیزها نبرد  
 را از این سه چیز گفت که چون حسد کنی آنرا بزبان مگو و بدل یاد مکن و چون  
 کمان بد بری مسلمانانرا مپندار تا بچشم خود نبینی و چون کار کنی یا سفر  
 مشوی و با نکر مرغ بپیزی و با اندامی انداندهای خود ببرد این را از  
 افعال بد مدار و آن کار که خواهی کرد یا از صیفان و بسفر خواهی  
 برو روایت کردند از بیغامبر صلیعه که او فال را دوست داشتی و طیره  
 از کارهای جاهلیت است چنانکه خدای عزوجل گفت **قَالُوا اَطِيرٌ تَالِا**  
**وَمِنْ مَعَلٍّ** و جای دیگر گفت **قَالُوا اَنَا تَطِيرٌ تَابِجُرٌ** روایت کردند از عبد  
 الله بن عباس که او گفت چون با نکر مرغ بپیزی بگو **اللهم لا طیر الا**  
**طیر الله و لا خیر الا خیر الله و لا اله الا الله و لا حول و لا قوة الا بالله**  
 پس بگذرد و هیچ تر از این ندارد بفرمان خدای عزوجل او هر سه روایت  
 کند از بیغامبر صلیعه که گفت دشمنی مکنید و حسد مکنید و باید که چون  
 برادران باشید روایت کردند از معاویه بن اخی سفیان که او گفت من بسیر  
 ای بسیر پیر هیز از حسد کردن که بد یاد آید در تو دشمنی پیش از آنکه بسینی  
 فقیه گفت رخصه که هیچ چیز از بدنیها زیان کارتر نیست از حسد کردن که  
 بد بدست که برسد بخاسد بخ عقوبت نیست از آنکه بحسود کراهیت رسد  
 عی کنی آنرا بر دلان نبود و دوم مصیبتی که آنرا من د نبود و سیم نکوهشی است  
 که آنرا سنایش نبود و چهارم رخصه خدای عزوجل باشد و پنجم در توفیق بروی  
 ببندند



روایت کردند از پیغامبر صلیحه که او گفت مرغمت جزای عزوجل دشمنان  
 گفتند که دشمنان نعت جزای عزوجل کیانند گفت آنکسان که حسد کنند مردم را  
 براند خدای عزوجل از فضل خود داده بود روایت کردند از مالک بن دینار که گفت  
 من پید بر و اجازت کنم کواخی اینان در هیچی خطه بوالعجب نکه گواهی فرمایان  
 یعنی بر بعضی از آن است از حسد یا قهر یعنی بیشتر حسد در قرایانست یعنی  
 دشمنان روایت کرد بوهه از پیغامبر صلیحه که او گفت شش گروه  
 مردم شش چیز در روز شوندر روز قیامت پیش از حساب گفتند ایشان  
 کیانند بار سول الله پیغامبر گفت صلیحه اول امیرانند بخورد و دوم عرب  
 بعصیت تعصب و سیم دشمنان توانگران بکبر و چهارم بازگانان نجس  
 و پنجم روستایانند بجهل و ششم عالمانند بحسد آن عالمان که دنیا جویند با  
 یکدیگر حسد کنند چنان باید مر عالم را که علم از بهر آخرت آموزد و چون  
 بعلم خود آخرت جوید هیچکس را از مردمان حسد نکند اما چون عالم علم از  
 برای طلب دنیا جوید و آموزد حسد کند چنانکه خدای گفت عزوجل و حکایت  
 کرد از عالمان جهودان **أَمْ تَحْسَدُونَ عَلَى مَا آتَيْتُمُ اللَّهَ**  
**مِنْ فَضْلِهِ** یعنی جهودان حسد کردند مرغمت بر اصلیه و باران اولی  
 گفتند اگر رسول خدای عزوجل است مشغول کند او را از آخرت از بسیار  
 زنان خدای عزوجل گفت **أَمْ تَحْسَدُونَ عَلَى مَا آتَيْتُمُ اللَّهَ**  
**مِنْ فَضْلِهِ** یعنی بنو پیغامبر و زنان بسیار بعضی از حکیمان گفتند  
 که پرهیز بدان حسد کردن که حسد اول کناهاست که بدان عاصی شدند در  
 آسمان یعنی ابلیس لعنه الله در آن وقت که آدم صلوات الله علیه از کربس افتاد  
 پس ابلیس را لعنه الله بفرمود با هم فرشتگان که آدم را سجده کنید همه سجده

کردند مگر ابلیس لعنه الله که نکرد گفت مرا از آتش آفریدی و او را از کد  
 چون حسد کرد خدای عزوجل او را لعنت کرد و اما آنچه در زمین بود قابل  
 بود که مرها بیل را بکشت و آن از حسد بود قوله تعالی **وَإِنَّ عَلَيْنَهُم**  
**نَبَأَ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ** روایت کردند از احنف بن قیس که او چنین گفت  
 مر حسد را راحت نیست و مر دروغ ز ترا مر وقت نیست و مر ملوک را دوست  
 نیست و مر نخیل را حیل نیست و مر خیانت صر را رای نیست و مر امیر را  
 وفانست و مر بدخواهان را مهتری نیست و بعضی از حکیمان گفتند ندیدم  
 کاری که ما مانند یکدیگر از ستم و مکر و حسد محمد بن سیرین گفت که هیچکس را  
 حسد نکردم بر چیزی که از دنیا اگر از اهل بهشت بود که چگونه حسد کنی کسی را  
 که باز کشتی و بیبهشت بود و اگر نه حسد کنی کسی را که باز کشتی او بدو رخ  
 بود حسن بصری گفت رحمة الله علیه که فرزند آدم صلوات الله علیه چو  
 حسد کنی از کرامت خدای عزوجل اگر چیزی یار میجوای جز آن نباید ترا که  
 حسد کنی کسی را که باز کشتی او بدو رخ بود فقیه گفت رضعه سه گروه را خالی  
 عزوجل عامستجا بکنند اول حرام خوار را و دیگر کسی که حسد کند و درد را خیانت  
 مسلمانان از او و سیم کسی که غیبت کند پیغامبر گفت صلیحه که حسد روانیست مگر  
 درد و تن که حسد کنی اول در مردی که خدای عزوجل او را آفران داده باشد و شب  
 روزی خواند و قیام می کند و دیگر در مردی که خدای عزوجل او را مال داده باشد  
 و از آن مال شب روز نفقه می کند در صدقه و زکوة دادن و صلوة دادن مرد  
 فقیه گفت رضی الله عنه اگر کسی جهد کند تا همچنان کند که او می کند در قیامت  
 و صدقه این حسد نبود بک که ستوده است بنزد خدای عزوجل و بنزد مردم و اگر  
 حسد در جزای باشد که این مال از وی بشود این حسد نکوهیده است اما اگر آرزو



بود که آن چیز مراد بودی هم نگویند است اما اگر آرزو برد که مرا همچنان بودی نگویند  
نمود زیرا که خدای عزوجل گفت **وَلَا تَتَّبِعُوا مَا فَعَلْنَا إِلَّا لِنَعْلَمَ بَعْضَكُمْ عَلَى**  
**بَعْضٍ** واجبست بر همه مسلمانان که تن خود را باز دارند از حسد کردن زیرا که  
حسد میخواهد تا حکم خدا بر عزوجل بگرداند و باید که همه مسلمانان از نصیحت کنند غیر  
که بیغامبر گفت صلیعه دین نصیحت است و حسد نکند بوهر برود ایت کند از  
بیغامبر صلیعه که گفت حق مسلمانان بر مسلمانان شش چیز است یکی آنست که چون  
ببینی در اسلام کنی و چون ترا بخوانند اجابت کنی و چون از تو نصیحت خواهد  
اورا نصیحت کنی و چون عطسه دهد خدا بر او حمد کنی و چون او خدا را حمد کند  
تو او را تشویه کنی و چون بیمار شود بپوشی و چون نمرد از سر جنازه آورد  
اس بن مالک رضی الله عنه گفت چون در خدمت بیغامبر صلیعه در آمد هشت  
ساله بودم نخستین چیزی که بیغامبر صلیعه مرا بیاموخت گفت یا انس آیدست  
نیگو کن برای نماز را تا دوست بگرد ترا حفظ و حرمت زیادت شود چون از  
جنابت سرو تن شوی در آن مبالغت کن که بر هر موی جنابتی است کفر چگون  
مبالغت کن گفت بنهای موی را سیراب کن و پاک کن پوست خود را چون از  
جنابت بیرون آیی همه کنا هان ترا بیا مرزد گفت ای بسر تا فوت نشود از تو  
دور کعت نماز جاشت که آن نماز از ابا است و شبی روز نماز بسیار کن که مادا  
که در نماز باشی فرشتگان ترا آرزوش خواهند ای بسر چون در نماز ایستی  
راست ایست پیش خدای عزوجل و چون رکوع کنی هردو کف دست برزانونه  
و میان انگشتان کشاده دار و بازوهای خود را از پهلو بردار و چون سر از رکوع  
برداری راست بایست تا هزاندا می بجای خود بایستد و چون سجده کنی روی  
خود را بر زمین بپوشد سرفه و مکرزد و چون زاغ که دانه چینه و مکستران بازوهای

خود را همچون گستردن رابه و یاسک و چون سر از سجده برداری چنان منشین  
که سگ شنید و هردو زمر را خود میان دو قدم خود نه بر زمین که خدای  
عزوجل نکرده بسوی نمازی که رکوع و سجود تمام نکند و اگر توانی بر آیدست  
باشی روز و شب بیانش اگر مرگ بتود رسد و تو بر آیدست باشی شهادت از تو بر  
فوت نشود ای بسر چون در خانه خود شوی سلام کن که برکت بسیار شود و  
جای تو ای بسر چون از خانه بیرون آیی بشغلی بر هر که چشم افتد از اهل  
قبیله سلام کن که حلاوت امان درش شود آید اگر کناهی رود بر تو درین بیرون  
شدن چنان باید که باز کردی که خدای عزوجل ترا بیا مرزد ای بسر شب بخواب  
مخیز که در دل تو حیانتی باشد کسی از مسلمانان که این ز سنت هست و هر که  
سنت من بکشد مرادوست داشته باشد و با من باشد در بهشت ای بسر چون اینی  
که گفتم ترا بگردی و نکه داشتی باید که بنزد تو هیچ چیز دوستتر از مرگ نباشد که در مرگ  
راحتت فقیه گفت رضعنه که بیغامبر صلیعه ما را خبر کرد که بیرون کردن  
حیانت از دل از سنت است پس واجبست بر همه مسلمانان که غل و غش از  
دل بیرون کنند که بهتر کارهاست فقیه گفت رضعنه که شیعیان را از بد خویش  
رحم الله علیه که حکایت کرد با سناد درست از انس بن مالک رضعنه که او گفت ما  
بنزد بیغامبر صلیعه بودیم بیغامبر گفت صلیعه اکنون مردی از اهل بهشت  
بر شما در آید پس مردی از انصاریان در آمد روی پاک میکرد از آیدست و غلین  
در انگشتان جیب افکنده سلام کرد پس بنشست با قوم چون بگردید روز بود بیغمبر  
گفت صلیعه همچنان که گفته بود همان مرد در آمد بران مرتبه چون روز سیم  
بود بیغامبر صلیعه همچنان گفت و همان مرد در آمد چون بیغامبر صلیعه بر خا  
عبدالله بن عمر این برفت و او را گفت میان من و میان پدر منی افتاده است



من سو کند خورده که ناسه روز بر پد نشوم و مرا سه روز در خانه جای یک ناسو کند من  
در کردن مایه نایبم در گفت و ابانند انس گفت عبد الله بن عمر با وی بیفت و شبان  
روز در خانه او بود پس ما را خبر کرد از حال او گفت چون شب نخستین نزد او بود  
نگاه می داشتیم تا چه می کند هیچ وقت از خواب بیدار نشدی که نه خدای عز و جل  
یاد کردی و تلبیر گفتی تا سپیده دم چون سپیده بد میدی برخاستی و کبر است بگردی  
و نماز نیکو کردی پس دیگر روز روزه داشتی همچنین و رانکه می داشتیم ندیدم در  
چیزی جز این و نشنیدم از وی مگر خیر و چون سه روز بگذشت من خواستم  
که کار او حقیقت کنم او را گفته که میان من و میان پدرم هیچ سخن نرفته است  
ولیکن از بیغام بر شنیدم صلیحه کثیرا که او گفت در سه مجلس کن اکنون مردی از اهل  
بهشت بر ستاد آید درین هر سه روز تو بودی که در آمدی و من خوابم  
که بنزد تو باشم تا حقیقت صبح کار ترا که چه عمل میکنی تا من نیز همچنان کنم ندیدم  
ترا که عمل بیشتری کنی چه رسیدی بدین وجه که بیغام بر صلیحه ترا از اهل  
بهشت خواندند گفت این می کنم که دیدی عبد الله باز گشت چون از روی  
رفته بود او را یاد خواند گشت نیست خصلتی در من مگر آنکه دیدی ولیکن من نیامدم  
درین خود هیچکس را بدی از مسلمانان و هیچکس را حسد نکنم براج خدای عز و جل  
او را داده است پس کفتم او را بدین وجه بدین رسیدی و من آن بنواثر و بعضی  
از حکیمان گفتند که مبارزت که حسد با خدای عز و جل از بیخ وجه او آست که هر  
نغمتی که با کسی دیگر بیند خشمش آید و دیگر بقتت خدادند عز و جل رضاندهد  
جانستی که خدای عز و جل گوید که چرا چنین قسوت کردی و ستم نجیبی کنی براج  
خدای عز و جل کسی را از فضل خود چیزی داده بود و چهارم خزان وی و  
دوستان خدای عز و جل زوال نعمت او از وی و بنجم باری دهد در زمین

خدای عز و جل یعنی البیس العنه الله و گویند نباشد حسد را در مجلس با نیکو  
و ذل و نیاید از عزیزان مگر لعنت و دشمنی و نیاید از خلق مگر جرع و غم و  
نیاید از وقت غیر اکتونندت و هول و نیاید از روز قیامت مگر سوای عفو و عفو و نیاید  
در روز مگر مری و سر زشتی و الله الموفق و المجهل باب  
العشرین فی الکبر کعبه اخبار گفت چون روز قیامت بود بیارند متکبران  
همچون مورچگان بصورت مردان و از هر سوی خواری بریشان می رسد و در آن  
ایشان از آرزوی خون و زرد آب و زخیان می خورند حسن بن علی صغیر  
بگذاشت بر درویشان که نان ریزه می خوردند و کلیم افکنده او را گفتند یا عبد الله  
بیا تا جاست کنیم پس حسن از ستور فرود آمد و گفت **الله لا اله الا الله**  
یعنی خدای عز و جل متکبران را دوست ندارد و بنیشت با ایشان و طعام بخورد  
بسر ایشان را گفت من شمارا اجابت کردم شما نیز اجابت کنید مرا آن درویشان  
اجابت کردند و با او برفتند پس حسن رضعنه کنیز کرا گفت که چه داری بیار کنیز  
چیزی نهاده بود بیاوردند و بخوردند سو هر بیره رضعنه روایت کند از بیغام  
صلیحه که گفت خدای تعالی روز قیامت با سه تن سخن نگوید و بنظر رحمت  
دریشان ننکند و ایشانرا باشد عذاب حیح تا که اول پیرزانی با دیگر امیر دروغ  
زنا و سیم درویش متکبران بوه هر بیره روایت کند از بیغام بر صلیحه که گفت سه  
گروه را بر من عرض کردند که پیش از همه در هشت شوند یکی شهید اند و دو  
بنده که او را بندگی مشغول نکند در دنیا از طاعت خدای عز و جل و سیم درویش  
ضعیف عیال دار و سه گروه پیش از همه در روز می شوند یکی با بر مسلط یعنی  
امیر جبار و دیگر کسی که توانگر باشد و زکوة ندهد و سیم درویش خرامنده یعنی  
فاجر گویند که خدای عز و جل سه گروه را دشمن دارد و سه گروه را دشمن تر اول



فاسقان دشمن دارد و دیگر بخینه نراد دشمن دارد و توانگران بخیر دشمن تر  
وسیم متکبر را دشمن دارد و در پیش متکبر را دشمن کرده رادوست دارد  
سه گروه رادوست را اول برهیز کار را نرادوست دارد و جوان برهیز کار را دوست  
و دیگر سخیا نرادوست دارد و در پیش سخی رادوست و سیم متواضعان را دوست  
دارد و توانگر متواضع رادوست و سحر محبی جعه روایت کند که بیغامبر گفت  
که در بهشت نشود آنکس که در دنیا او مقدار سپند دانه کبر باشد مردی گفت  
یا رسول الله مرا خوش آید جامه پاکیزه و شرک نعلین علاقه نازبان کبر  
بود بیغامبر گفت صلیحه خدای عزوجل جمیلاست و جمال رادوست دارد  
و دوست دارد خدای عزوجل که بنده را نعمت دهد که اثر آن نعمت مردمان  
بینند و خدای عزوجل دشمن دارد کسی را که اثر نعمت خدای عزوجل بر خود  
دید نکند و لکن العوان بسفه الحق و یغمض الخلق روایت کرد حسن رضنه  
از بیغامبر صلیحه که هر که نعلین خود را بدوزد و جامه را بیوند کند و  
روی بر خاک نهد در سجده پیش خدای عزوجل او بزرگوار شد از کبر بعبود  
گفت صلیحه هر که بشمینه پوشد و نعلین را بدوزد و بر خرنشید و  
کوسند بدوشد و باد رویشان هم نشینی کند خدای عزوجل کبر از روی  
دور کند روایت کردند از موسی علیه که با خدای عزوجل مناجات کرد  
و گفت یا رب کیست از خلق تو دشمن تر سویی تو گفت یا موسی هر که متکبر  
بود و زبان او درشت بود و چشم او خمشک بود و دست او نخیل بود و عرو  
ن زبیر گفت که تواضع کردن شرف و هر خداوند نعمتی را حاسد بود  
مگر تواضعی را بعضی از حکیمان گفته اند که شیره قناعت و احتست و  
شیر تواضع محبت است روایت کنند از مهلب بن ابی صفره که او سیاه

ایلا رجاح بود بگذشت بر مطرف بن الشخیر و ابن مهلب جبه پوشیده بود  
خز و دران جبه می خرامید مطرف او را گفت یا ابا عبدالله این رفتیست  
که خدای عزوجل و رسول او دشمن دارند مهلب گفت مرا شناسی گفتند  
شناسم اول نطقه بودی پلید و باخر مرداری باشی کند و در میان  
این دو حمال بلیدی بر این مهلب رفتن انجنان را جمله کرد بعضی از  
حکیمان گفتند که فخر مؤمن بخدای عزوجل بود و عز او و مسلمان نبی بود و  
فخر منافق بحسب عز او و بهمال بود ابن عمر روایت کرد از بیغامبر صلیحه  
که چون متواضعان را ببینی ایشان را تواضع کنید و چون متکبران را ببینید  
بر ایشان متکبری کنید که ایشان را از ندی و خوارگی پس بود بوه بره روز  
کند از بیغامبر صلیحه که هیچ مردی نیست که تواضع کند از بهر خدای عز  
وجل که نه او را براد و بزرگ کرد اند روایت کردند از عبدالله بن عمر که او گفت  
سر تواضع آفت است که ابتدا کنی بسلام هر کرا ببینی از مسلمانان و رضادگی  
بفرود مجلس و کراهیت داری که ترا ببینی و پارسای یاد کنند بدان که کبر از  
اخلاق کافران و فرعوناست و تواضع از اخلاق بیغامبر است و نیک

مردان زیرا که خدای عزوجل صفت کرد کافران را بکبر جانانگفت **كَانُوا أَنْ  
إِذَا قِيلَ لَهُمْ كُنْوا لِلَّهِ تَسْتَکْبِرُونَ وَ قَارُونَ وَ فِرْعَوْنُ وَ هَامَانَ  
و لَقَدْ جَاءَتْهُمْ مِنْ سُلْهُمِ بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ  
و كَفَتْ إِيَّائِهِمْ نِسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ وَ كَفَتْ إِيَّائِهِمْ نِسْتَكْبِرُونَ  
عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ وَ كَفَتْ إِدْخُلُوا أَبْوَابَ  
جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَيْسَ مَوْجِي الْمُتَكَبِّرِينَ وَ كَفَتْ إِيَّائِهِمْ نِسْتَكْبِرُونَ  
نَحْبُ الْمُتَكَبِّرِينَ وَ بَسْتَوْدُ مَرْدَمَانَ مَوْجِي رَابِتَوَاضِعِ جَانَانِ كَفَتْ وَ عِبَادَةَ**



**الرَّحْمَنُ الَّذِي يَمْسُوكَ عَلَى الْأَرْضِ هَرُونَ** یعنی متواضعان را و  
 بفرمود بیغامبر را صلیحه بتواضع کردن جنانک گفت **وَإِخْفِضْ جَنَاحَكَ**  
**لِلْمُؤْمِنِينَ** و بستود بیغامبر را صلیحه بخوی نیکو چنانک گفت **وَإِنَّكَ لَعَلَى**  
**خَلْقٍ عَظِيمٍ** و خالق تو واضع بود جنانک در خبر آمده است که بیغامبر صلیحه  
 بر خزنشستی و اجابت کردی اگر غلام او را بخواندی بس ثابت شد  
 که تو واضع از بهترین خلقهاست و نیک مردان که پیش از ما بودند خلق ایشان  
 تو واضع بود بس و اجبت بر ما که افتد بدیشان کنیم روایت کند از  
 عمر عبدالعزیز که او را مهمانی آمدن از شیبا نماز خفتن کرد و چیزی  
 می نشست و مهمان نیز با او نشسته بود خواست که چراغ ببرد میان گفت  
 بر خیزم و چراغ راست کن یا امیر المؤمنین عمر گفت از کمر مرد بود که  
 مهمان را کار فرماید گفت غلام را بیدار کنم گفت نه اول خواست که خفتد  
 بس عمر بن عبدالعزیز برخاست و دبه بر گرفت و چراغ در آن بر رو کرد  
 بس مهمان گفت خود برخاستی یا امیر المؤمنین گفت بفرم و من عمر بودم  
 و باز آمدم و هر عمرم ابو حازم روایت کند که عمر خطاب رصعنه بشام  
 آمد و مهتران و ریسمان پیش او باز آمدند و او را گفتند برین است نشین  
 تا مردمان ترا سوار ببینند که در شام در آتی گفت شما را انجام میگویند  
 ولیکن کار انجامت و اشارت کرد بدست سوی آسمان از راه دور و راه  
 بر من خالی کنید در خبر دیگر جنان روایت کردند که عمر رصعنه بسوک  
 شام می رفت با غلام و یکا شتر ملاده با خود داشت و نوبت کرد میان خود  
 و میان غلام که یک فرسنگ عمر خطاب بر نشستی بر اشتر و مهار اشتر را  
 غلام کشید و بروی چون در سنگی رفتی عمر رصعنه از اشتر فرود آمد

و از غلام را نش...

و آن غلام را بر نشاندی و خود مهار را شتر می کشیدی تا بشام نزد یک رسید  
 نوبت غلام آمد که بر اشتر نشیند غلام را شتر نشست عمر رصعنه مهار  
 اشتر بگرفت در راه آبش پیش آمد عمر پای در آب نهاد و مهار اشتر گرفته  
 می رفت ابو عبیده بن الجراح بیرون آمد و او امیر شام بود گفت یا امیر  
 المؤمنین بزرگان شما بیرون می آیند با استقبال نه نیکو بود که ترا بدین حال  
 ببیند عمر رصعنه گفت مرا خدای عزوجل بمسلمانان عزیز کرده است از  
 گفتار مردمان باکی نبود روایت کرد ندان مسلمانان فارسی که امیر خراسان  
 بود مردی از بزرگان مداین گاه خرید بود و سلمان انجا یکدشت این مرد بند  
 که این کبریت گفت بیا این سبست بر کبر مسلمانان ترا برداشت و می رفت در راه  
 او را پیش می آمدند و می گفتند اصلاح الامیر ما بر کبر مسلمانان انداد و این  
 خداوند سبست با خود می گفت که من هیچکس را سخنه نکر فتم مگر امیر او را  
 و می عذر خواست و گفت من ترا نشناختم اصلاحک الله سلمان گفت برو و بچنان  
 سبست برداشته با او می رفت تا بخانه او رسید در آن وقت سبست را ازین هیچکس را  
 سخنه مگیر از عثمان بن اسیر که او امیر بود بدکان علف فروش آمد از وی  
 سبست خرید زیادی میخواست باره سبست برداشت با بیع کناره سبست بگفت  
 و هر دو می کشیدند تا نیکی بدست با بیع بماند و نیکی بدست عثمان خود  
 کردن گرفت و تا بخانه برد روایت کند که عمر بن خطاب رصعنه بوهر برود  
 بخرین با میری فرستاد چون در بحرین رفت تنها بر خوی نشسته و میگفت  
 امیر را راه کنید برین صفت بودند یاران بیغامبر صلیحه و خلق ایشان  
 و تو واضع ایشان چنین و عزیز بودند بنزد خالق و بنزد فرشتگان و بنزد  
 خدای عزوجل بوهر برو روایت کرد که بیغامبر صلیحه در خانه فاطمه



بود و پیش از طبخی گوشت فزید بود نهاده زخی بردان و نخی شرمینا  
 چنانکه پاک نداشتی که مرد را بدیدی این زن سوی بیغامبر بنکرست  
 صلیحه و گفت بنکرید که چون منشته است چنانکه بندکان نشینند پس بجز  
 صلیحه گفت آری جنان نشینم که بندکان نشینند و جنان خورم که بندکان  
 خورد پس بیغمبر گفت صلی الله علیه و آله آن زن را که بخور گفت خورم تا تو  
 بدست خود مراندهی در دهن بیغامبر صلیحه قدید بود و آن تدبیری  
 داشت که رسول علم می خابید از دهن بیرون گرفت و او را داد از آنرا  
 بسند و خابید بیغامبر گفت صلیحه فرو بردن فرو برد چون بنکر او رسید  
 جنان شرمین شد که خواستی که در کس نکرستی از سر آن کس نکرستی چیزی  
 باطل نشیند تا آن روز که بمرد روایت کرد حسن رضعه از بیغامبر صلیحه  
 که او گفت کلیدها بمن آوردند و مرا محتر کردند میان آن که من گویم که بیغامبر  
 ملک باشم و یا بیغامبر بنده باشم جبرئیل علیه السلام اشارت کرد که تو اضع کن  
 و بنده باش از اختیار کردم که بیغامبری بنده باشم و بران ثبات کردم  
 و من و آن کسی باشم که نخستین زمین از بهر من بشکافد یعنی پیش از من  
 سران کور برکنم و بر خیزم و نخستین سفاعت کننده من باشم این مسعود  
 گفت رضعه هر که تو اضعی کند از بهر خدای عز و جل خدای عز و جل او را بلند  
 گرداند و برادر روز قیامت و هر که گردن فزازی کند خدای عز و جل او را  
 فرو دزد کرد اند روز قیامت روایت کردند از قتاده که گفت بمن جنان  
 رسید که بیغامبر گفت صلیحه هر که را جان از تن جدا شود و او از سه چیز  
 دور بوده باشد در بهشت شود یکی کبر و دیگری از حیانت و دیگری از و امر  
 فقیه روایت کند رحمه الله علیه از پدرش از جماعتی با سناد درست از علی

ص از وی

بنای طالبی رضعه که او در بازار شد و دو پیراهن خرید کرد با سبب بیشتر در دم  
 مر غلام خود را گفت اسود هر کدام خواهی از نزد و پیراهن یکی اختیار کن  
 غلام رنگی تر اختیار کرد و آن پسر علی رضعه پیشتر چون بنکرست آستین  
 از دست دراز تر بود کار دست و سرهای آستین را ببید و پس مردمان را  
 خطبه کرد روز آدینه و مامی نکرستیم در آن ریشها که فرو او نخته بود بیشتر  
 دست او و مردی جامه از بس خود می کشید بس علی رضعه او را گفت یا فلان  
 جامه بر کن که با کینه بود و دل تو ترسان تر بود و جامه بر تر با بنده تر بود  
 روایت کردند از ابو هریرة رضی الله عنه که بیغامبر گفت صلیحه که خدای عز  
 و جل گفت کبریا و عظمت صفتی است از صفتهای من هر که در آن دو چیز یا  
 من بر آری کند یعنی کبر کند و بزرگ منشی کند او را دلاش در افکنم و بنده را  
 نیاید که کبر کند باب الحادی العشرین فی الأحکاف  
 معمر بن عبد الله گفت که شنیدم از بیغامبر صلیحه که گفت لا تختار الا خا طي  
 یعنی محتر کن لا خا طي روایت کرد عبد الله بن عمر که کسی طعمای را چهل  
 روز باز داد هر این خدای عز و جل از و بیزارت شد و او از خدای عز و جل بیزار  
 شد عمر بن الخطاب رضعه روایت کند از بیغامبر صلیحه که گفت جالب  
 روزی مندی بود و محتر ما چون بود جالب آن باشد که از بیرون شهر طعام  
 نخرد و در شهر کشد و بفروشد و مردمان را از آن منفعت بود روزی مندی کرد  
 از برکت دعای مسلمانان و محتر آن باشد که او طعام بخورد هر در شهر  
 و بنهد تا کراتر شود آنکه بفروشد و مردمان را از آن زیان باشد او مصلحت  
 باشد روایت کردند از شعبی که مردی خواست که بسرا تسلیم کند  
 یا بیغامبر صلیحه مشورت کرد گفت تسلیم مکن و را بلند فروشی و بنگار کنی

کار کنی



و بگفتن زوشی اما کندم فروشی زانی بمیرد یا خر خوار میرد به از آن که چهل  
روز طعام باز دارد تا گران تر شود بفروشد و اما کاو کشتی کاوه می کشد رحمت  
از دل او می شود اما کفن زوشی مرگ امت من خواهد و یک زن ز امت من در  
بر من از دنیا و آخر دنیاست فقیه گفت رضعه محکمه آنست که هر در شهر طعام  
بخورد باز نهد تا گرانتر شود و مردمان را حاجت باشد و نفروشد این  
محکمه است که از آن نمی گزیده اند اما اگر از جای او براید و باز شهر دیگر طعام بکشند  
آن محکمی نباشد و اگر مردمان از آن حاجت بود نیگویند آن بود که بفرو  
ودر بازداشتن آن بزه کاری بود و بی شفقتی بود بر مسلمانان چنان  
باید که محکمه را جبر کنند بر فروختن طعام اگر نفروشد او را عذاب بکنند  
و تعزیر زنند و لیکن افرون از نرخ نهند و او را گویند که بفروش چنان  
که مردمان می فروشند روایت کردند از نیکو مصلحتی که او گفت از زانی  
نرخ و گران نرخ لشکرانند از لشکر پان خدای عزوجل نام یکی رعبه و  
نام یکی رهبه در دل مردمان افکنند چون خدای عزوجل خواهد که  
نرخ ارزان کند رهبه در دل مردمان افکنند تا بر سرند و طعامی که  
دارند از دست بیرون کنند که بغایت ارزان شود و چون خواهد که نرخ  
گران شود رعبه در دل مردمان افکنند همه رعبه رعبه کنند در خزین  
روایت کردند که عابدی از عابدان بنی اسرائیل بدوشت برشته ریخت  
با خود گفت و اندیشید که اگر این بشته ریخته بودی من گرسنگان بی  
اسرائیل را بران سپردی خدای عزوجل به پیغامبری و حج که در میان  
ایشان بود که آن فلان را بگو که خدای عزوجل ترا چندان مزد داد که اگر آن بشته  
آرد بودی و بصدقه بدادی از بهر نیت نیگو که کردی خدای عزوجل ترا

مزد آن براد از بهر آنکه شفقت کرد بر مسلمانان روایت کردند از مردی که او  
بزد عبدالله بن عباس آمد و او را گفت که مواصیتی بکن عبدالله بن عباس گفت  
ترا وصیت کنم بیشش چیز اول دل بقیع دار پنجیزهایی که خدای عزوجل ترا  
بدیرفتنست یعنی در باب روزی و فکر کن در باب آخرت و دو مرکز از دنیا  
در وقت خود و سیزبان خود را ترا داشتن از ذکر خدای تعالی و چهارم  
موافقت ناکردن مردیورا که حسد کند است بر خلق و پنجمین ایا دامن  
که آخرت تو و پیران شود و ششم نصیحت کن مسلمانان را و شفقت کن که این از  
علامت نیک بختی است و گفتند که علامت نیک بختی یا زده جبرست اول آنست  
که زاهد باشد در دنیا و رغبت کند در آخرت و دوم همه همت او بعبادت و خواند  
قرآن باشد و سیم چیزی که او را بکار نیاید در آن سخن نکوید و چهارم پنج نماز  
نگاه دارد در وقت خود و پنجم برهیز کند از حرام و شبهات از که بسیار  
و ششم صحبت او با نیک مردان بود و هفتم متواضع بود و متکبر نبود و هشتم  
سخی بود و صبر و نهر صبر در بود بر خلق خدای عزوجل و دهم خلق را از وی  
منفعت بود و یازدهم مرکز بسیار یاد کند و گفتند که علامت بد بختی نیز یازده  
چیز است اول آنست که حرص بود بر کرد کردن مال و دوم همت او در  
آرزوها و لذت های دنیا بود و سیم فحش کوی و بسیار کوی بود و چهارم  
نماز را خوار دارد و پنجم صحبت او با بد مردان بود و ششم بد خو بود و هفتم  
متکبر بود و حرامند و هشتم منفعت خود از مردمان باز دارد و نهم  
بر مسلمانان رحمت نکند و دهم بخیل بود و یازدهم مرکز را فراموش کند یعنی  
چون مرکز یاد کند طعام باز ندارد و بفروشد و بر مسلمانان نفقه کند روایت  
کردند از بعضی زاهدان که او یک خوار کند داشت و مردمان را حفظ افتاد



او آن یک خروار کندم بفرخت و از سر آن می خرید بوقت حاجت او را گفتند  
الآن کدم بتزد خود نگه داشتی تا از بازارت طعام بناستی خرید گفت  
که خواستم که با مردمان دینم شریک باشم والله اعلم **باب**  
**الثانی والعشرون فی الزجر عن الضحک** سفیان بن عیینه روایت کند که  
عیسی بن مریر علیه گفت مر حوار یا نرا ای نمک زمین تباه مشوید که چون  
گشت تباه شود یا چیزی ان را بنمک دارو کنند چون نمک تباه شود آنرا چه  
دارو کنند یا حوارین مزد مننانند از آنکس که علم آموزی و راهم چندان  
که من از شما پسندم یعنی همچنان که من از شما مزد خواستم شما نیز از کسی  
خواهید و بدانید که در شما د و خصلت است یکی خندیدن می عجب و دیگر بامداد  
خفتن ز ب انگ بیدار باشید **فقیه** گفت رضعه معنی قول عیسی صلیعه انگ  
گفت یا مایح الارض ای نمک زمین ازین قول عالما ترا خواست زیرا که عالمان  
پند دهند و رهنوی کنند در راه آخرت معنی آن قول که گفت مزد مستانید  
از آنکس که او را علم آموزید یعنی عالمان میراث خواران بیغام برانند چنانکه پیغمبران  
صلیعه خلق را علم آموختند و از ایشان مزد نستانند هرچنان عالمان را باید  
که خلق را علم آموزند بی مزد چنانکه خدای عزوجل گفت **قُلْ لَا اسْأَلُكُمْ**  
**عَلَيْهَا جُرْأَلًا مَوَدَّةً فِي الْقُرْبَىٰ** و جای دیگر گفت **قُلْ لَا اسْأَلُكُمْ**  
**عَلَيْهَا جُرْأَلًا اَجْرًا اَعْلَىٰ اللّٰهِ** و همچنین عالمان را باید که اقتدا بیغام بران  
کنند و بر تعلیم کردن مزد نستانند و اما آن که گفت بامداد خفتن بی آنکه شب  
بیدار بوده باشد یعنی که او در روز نخسبد که همه شب بیدار بنود آن از نوع  
ابلهی باشد که بیغام بر گفت صلیعه که خواب در اول روز ابلهست و در میان  
نیک خویشست و در آخر روز نادانست عبدالله بن عمر گفت که بیغام بر صلیعه

بیرون آمد روزی بسوی مجلس فومی را دید که حدیث میکردند و می خندیدند  
با ایشان سلام کرد گفت یاد کنید و بران کردن خویشها را و  
شکننده کامها را گفتند یا رسول الله چیست شکندند کامها گفت سرک بس دیگر  
باره بیرون آمد فومی دیگر را دید که می خندیدند گفت به ان خدای که جان من  
در حکم اوست اگر شما بدانید آنچه من دانم آنکه خندید و بسیار بگریید پس دیگر  
باره بیرون آمد فومی دیگر را دید که حدیث می کردند و می خندیدند سلام کرد  
بر ایشان بس گفت اسلام غریب بود و باز غریب خواهد شد خنک مرغربانرا  
روز قیامت گفتند یا رسول الله غریبان کیانند گفت آنکسانند که چون مردمان  
تباه شوند ایشان صلاح ستوند روایت کند اسحق بن منصور که چون خضرا موی  
جدا شد صلوات الله علیها موسی را گفت یا موسی پیر هیز از لجاج کردن و جایی  
مرو که ترا شغلی و کاری نباشد و بخندی عجب و کناها کارانرا بکنه عیب مان  
و در روایت دیگر گفت سر ز من کن مر کناه کارانرا و بگری بر کناه کاران خود  
ای بسر عمران روایت کردند **عَنْ بَنِي عَبْدِ اللَّهِ** که بیغام بر گفت صلیعه  
خندید مگر تبسم کردن که مباحست و نهی از خنده فقیه است و باید مر  
عاقبت را که فقیه فخره که رسول صلیعه فخریدی مگر تبسم و باز نگرستی  
مگر بهمه دین خبر دلید آنست که مگر تبسم کردن مباحست و هر که در دنیا بسیار  
خندد در آخرت بسیار بگرید پس چگونه بود حال کسی که در دنیا بسیار خندد که  
خدای عزوجل گفت **فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا** حسن بصری  
گفت در قول خدای عزوجل **فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا** گفت خندید  
اندر دنیا که در آخرت با شش بسیار بگریید و هم حسن بصری گفت رضعه عجب  
دارم از کسی که شادمانه بود که مرگ در قفای او بود هم حسن بصری بر مردی



بگشت که می خندید مرد را گفت ای سیر بر صراط بگذشته گفت نه گفت دانی که در  
بهشت خواهی شد گفت نه گفت بس چرا می خندی گویند که آن جوان را نیز خندان  
ندیدیم قول حسن بصری در کار کرد و از خنده توبه کرد و هر چند بود علم ایشان  
دیگر از اسود داشتی و اما عالمان ما بعلم خود کار نکنند از آن علم ایشان  
دیگر از اسود نمی دارد روایت کنند از عبدالله بن عباس رضی الله عنه که او گفت هر که  
گناه می کند و می خندد درد و زنج شود در می گیرد و گویند هر که در دنیا بسیار  
گریه در آخرت بسیار خندد و هر که در دنیا بسیار خندد در آخرت بسیار گریه  
کمی بن معاذ گفت رضی الله عنه که چهار خصلت است که نباید مؤمن را که خندد  
و یا شادی کند اول غم میعاد و دیگر شغل معاش و سیم شغل کناهان و چهار  
غم معصیت یعنی که مؤمن را چنان باید که برین چهار چیز مشغول باشد تا او را  
بازدارند از خنده که خنده از خصلتهای مؤمن نباشد که خدای عز و جل نگوید  
قومی را از جهت خنده چنانکه گفت **أَقْبَلُ هَذَا الْخَبْرَ تَجْبُرُونَ**  
**تَجْبُرُونَ** قومی را استودان بهر که بیستی چنانکه گفت عز و جل **وَجَبْرُونَ**  
**لِللَّذَقَانِ** ای بیگونی گفتند که زندگان از بهر بیخ چیز بود هر مؤمنی را که غم او  
از بهر آن بیخ چیز بود اول غم کناهان گذشته زیرا که او گناه کرده است و  
عفو بدید نیامده است باینکه بدان مشغول بود و دوم طاعتها که کرده است قبول  
بدید نیامده است و سیم در آن که زندگانی گذشته است در بیخ گذشته است و در  
با بیخ چگونگی خواهد بود حال او و چهار مرد اند که خدا بر او عز و جل دوسرایی است  
و نداند که بارگشتن او بگذر مسرایی خواهد بود و پنجم نداند که خدای عز و جل  
از وی خشنود است یا ناخشنود و هر که این بیخ غم بود در حال زندگانی او را  
بازدارد از خنده و هر که در حال زندگانی این بیخ غم نباشد از بس مرگ

بیخ غمش پیش آید او را حسرتی بود از ترکه خویش که خود پله کرده باشد و آنرا که  
کرد کرده بود از حلال و حرام روان هر دشمنان پله کرده بود و دیگر امر و زوفا  
افکندن طاعتها و در نامه خود بیند عمل اندک و دستوری خواهد بازگشتن  
دستور پیش ندهند و سیم بشیمای کناهان بیند در نامه بس دستوری  
خواهد بسیار گشتن دنیا تا توبه کند دستور پیش ندهند و چهار بر خود خصما  
بسیار بیند و نتواند که ایشان را خشنود کند مگر بطاعت خود و بجز خدا را  
عز و جل بر خود خشمگین یابد که ممکن نبود که خدا بر او عز و جل خشنود کند بطاعت  
که اینجا طاعت نتوان کرد جهد تا آنگاه می باید کرد که زنده باشد چون بهر یک  
از تو طاعت نیاید و نگدارند که طاعت کنی روایت کرد بود ز غفاری که بیغامبر  
گفت صلیعه اگر شما بدانید آنچه من دانم اندک خندیدید و بسیار گریستید  
و بود ز گفت اگر شما بدانید آنچه من دانم بیرون شوید ببلندها و می گریستید  
وزاری می گریستید اگر شما بدانید آنچه من دانم باز نان خود صحبت نکنید و بر  
بسترهای خود قرار نگیرید و من بهتر دانستم که آن روز که خدای عز و جل  
مرا بیا فرید مرا خود درخت آفریدی و مرا بریدندی روایت کرد یونس از  
حسن بصری رحمه الله علیه و الله که مؤمن با ماداد اند و هکین بشد و شبانکا  
اند و هکین و حسن بصری را رحمه الله علیه چون بدیدندی چنان دیدندی که  
بنداشتی که او را مصیبت رسیده است چنانکه از دفن مادر بازگشته روایت  
کردند از او زاعی که او گفت در قول خدای عز و جل **كَيْفَ تَدْرُسُ صَغِيرَةً**  
**وَأَخِيَّةً إِلَّا أَحْصِيَهَا** گفت صغیره تبسم کرد دست و کبیره خندید ز قهقهه  
است عبدالله بن عمر گفت اگر شما بدانید آنچه من دانم اندک خندیدید و بسیار  
گریستید و سجد کردیدی تا پشت پا ره شدی و بانگ کردیدی تا او از شما بریده شدی



و بگریستی و زاری کردی از بیم خدای عزوجل اگر نتوانید گریستن خود را مانند  
کنید بگریندگان روایت کردیم از محمد عجلان رحمه الله علیه که او گفت همه  
چشمها روز قیامت گریان باشد مگر سه چشم یکی چشمی که از بیم خدای عزوجل گریسته  
باشد و دیگری چشمی که بر حرامها فرو گرفته بود و سیم چشمی که بر سبیل خدای عز  
وجل بیدار بود و این خبر را از بیغامبر صلیعه روایت کردند و روایت کردند  
از ابو حنیفه رضوان الله علیه که او گفت من یکبار رنجیدم و در آن بشیمان  
و آن چنان بود که مناظره کردم با عمر بن عبید چون بدانستم که دست مراست  
مسلمه نهند یدم مرا گفت در علم سخن میگوئی و میخندی من بیشتر با تو سخن نگویم  
و من بد آن بشیمان اگر آن خنده نبودی او بقول من باز آمدی و در آن صلاح  
عالمی بودی روایت کردند از عبد بن محمد عابد که او گفت هر که دست باز دارد  
از افزونی سخن تو فیتش دهند تا از خدای عزوجل بترسد و توفیق حکمتش  
دهند و هر که دست باز دارد از افزونی طعام تو فیتش دهند و هر که از  
مزاج دست باز دارد شکوهش زیادت شود و هیبتش و هر که از رغبت دست  
باز دارد توفیق محبت یابد رغبت یعنی بر مال مسلمانان رغبت نکند و هر که از  
دوستجوی دست باز دارد توفیقش دهند تا عیب خود را بصلاح باز آرد و  
هر که از کمان بردن در چگونگی خدای عزوجل دست باز دارد و از شرک و از  
نفاق رهایش یابد روایت کردند از بیغامبر صلیعه که او گفت در قول  
خدای عزوجل **وَ كَانَ لِحَبَّةٍ كَرِيمَةٍ لَّهُمَا** گفت آن دیوار را خضر علیه  
راست کرد زیرا آن سمی از آن دو کودک تیم بود آن کنج و بر آنجا پنج  
خط نبشته بود در اول آن بود که عجب درم از کسی که مرگ را یقین است  
چگونه شادی کند و خط دوم آن بود که عجب درم از کسی که بتقدیر یقین است

چگونه اندوه خورد و خط سیم آن بود که عجب درم از کسی که آتش را یقین است  
چگونه با دنیا بیار آمد و خط چهارم آن بود که عجب درم از کسی که اوز را دنیا  
یقین است و کشتن او چگونه با دنیا بیار آمد و خط پنجم نبشته بود که لا اله الا  
الله محمد رسول الله ثابت بناتی گفت که خنده مؤمن عقلمتت از کار آخر  
تجربتها گذشت آن شادی بجوی که در و اندوه نبود یعنی شادی بهشت در  
دنیا اندوهگین باش خندان و شادان میباشد تا شادی بهشت یابی که در آن  
هیچ غم نبود گویند که سه چیز در مرد مرا سخت کند یکی خنده بی عیب و دیگر <sup>درد</sup>  
بی گریه و سیم سخن بیهوده روایت کند بهر بن حکیم از پدر خود از بیغامبر  
که او گفت وید بر آن کس که دروغ گوید مردمان تا مردمان بر آن خندند و <sup>صلیعه</sup>  
مردمان با او رفت ابر همر مخفی گفت رضنه که هر آن مردی که سخن بگوید از  
بهر آن تا مردمان بخندند خدای عزوجل با وی بخشم باشد و خشم خدای عزوجل  
بدرسد و آن که بنزد او باشد نبرد و مردی که سخنی گوید که رضای خدای عز  
وجل در آن بود خدای عزوجل بر وی رحمت کند و بر آنکس نیز که در بر کرد  
او باشد روایت کرد و آنکه از بوهر بره از بیغامبر صلیعه که گفت یا ابهر بره  
پرهیز کار باش تا عابدترین مردمان باشی و خرسند باش تا توانگرترین  
مردمان باشی و مردمان آن خواه که خود را خواهی تا مؤمن باشی و همسایگی  
نیگو کن با همسایگان تا مسلمان باشی و اندک خنده خنده بسیار در او بپراند  
روایت کرد مالک بن دینار از احنف بن قیس که مرا گفت عمر بن الخطاب  
رضنه که یا احنف هر که را خنده شود هیبت او اندک شود و هر که مزاج  
بسیار کند او را سبک گیرند و هر که در چیزی بسیار باشد او را بدان شناسند  
و هر که سخن بسیار بود خطای سخن او بسیار شود و سزاوارند که شود و هر که را



شمر اندک شود پرهیز او اندک شود و هر گرا پرهیز او اندک شود دلش  
 بسپرد فقیه گفت رضعه پرهیز بدان خنده قهقهه که در وی هشت آنست  
 او کشت آنست که ترا بنکوهند عالمان و عاقلان و دوم می خوردان و نادانان  
 بنادانیت بر نود لیر شوند و سیم نادانیت بنادانی زیادت شود و اگر انانی  
 داشت تو نقصان شود که در خبر آمده است که عالمی که خندید علم را ببنداخت  
 انداختنی و چهارم گناه گذشته فراموش کند و پنجم کبری بود بر گناه  
 بیش آید و شش دران فراموشی مرکب بود و هفتم بزه آن بر بود  
 و بزه آن که ابله بخندد و هفتم بخندد و هشتم بخندد آنکه در دنیا واجب شود  
 گریستن بسیار در آخرت چنانکه خدای گفت عزوجل **قَلْبُضًا كَوَاقِلِيَا**  
**وَلِيَبْكُوا كَثِيرًا** بود ز گفت معنی آنست که دنیا از دست و آخرت بسپارد  
 گوی بخند چند اند خواهی چون روز قیامت باشد گریستن بسیار باری که  
 آن منقطع نکردد قوله تعالی **وَلِيَبْكُوا كَثِيرًا** **بَابُ فِي عَظْمِ الْغَيْظِ**  
**الثالث والعشرون في عظم الغيظ** سعید خدری رضعه روایت  
 کند که بیغام بر گفت صلیحه ختم انگشتی است فروخته از دوزخ هر که از  
 شتاختم گیرد اگر استاده باشد بنشیند و گریخته باشد بنشیند روایت  
 کند ای سعید خدری از بیغام بر صلیحه که پرهیز بدان خشم که خشم آنرا فرزند  
 در دل نبینی چون یکی از شما در خشم شود به او بر زمین نهاد گفت از شما کسی هست  
 که زود خشم گیرد و زود آشتی کند که یکی بد بگوید قصاص شود و بهترین شما آنست  
 که در خشم گیرد و زود آشتی کند و بدترین شما آنست که زود خشم گیرد و زود  
 آشتی کند روایت کرد ابو امامه الباهلی که بیغام بر گفت صلیحه هر خشم فرد  
 خورد و او نواند که براند و زود خدای عزوجل از وی روز قیامت خشنود شود

نیشته است در انجیل یا فرزند آدم یاد کن مراد ران وقت که خشم گیری که تیرا  
 یاد کنم در آن وقت که خشم آر و رضاده بنصرت من که ترا نصرت دهم من از نصرت  
 تو مر تر خود را روایت کردند از عمر عبد العزیز که او گفت مردی را که او در خشم  
 شده بود گفت اگر نه آنست که ترا خشم کرده بودی و اگر نه ترا عقوبت کردی با  
 قول خدای عزوجل **وَالْكَافِرِينَ الْغَيْظُ** و یاد کردند که او مستی را تعزیر بر  
 می زد این مست عمر را دشنام داد عمر او را ایله کرد گفتند با امیر المؤمنین جو  
 که ترا دشنام داد و دست باز داشتی گفت زیرا که مراد خشم کرد اگر او را از می  
 از خشم خود زد می از بهر خدای عزوجل و من دست ندارم که مسلمانان را  
 بحیثیت تن خود بزهر روایت کردند از میمون بن مهران که او را کنیز می بود  
 خوردنی در پیش او می آورد در سرد آمد خوردنی بر وی بریخت میمون خورا  
 نا او را بزند کنیز که گفت ای خواجه قول خدای عزوجل کار بند که **وَالْكَافِرِينَ**  
**الْغَيْظُ** خشم فرو خورد گفت و آنچه از سر آنست نیز کار بند که **وَالْعَافِينَ**  
**عَنِ النَّاسِ** گفت از تو عفو کردم کنیز که گفت آنچه از سر آنست نیز کار بند و بدان  
 کار کن که **وَاللَّهُ تَحِبُّ الْمُحْسِنِينَ** پس میمون گفت نیازی که در بجای تو  
 از بهر خدای عزوجل ترا آزاد کردم روایت کردند از بیغام بر صلیحه که او  
 گفت هر که از وی سه چیز نیاسند من به مسلمانان نیافته است یکی بردباری که در  
 رد کند نادانی نادانان و دیگری هر کاری از حرامها و سیم خوی نیکو که بدان با  
 مردمان بردباری کند و یاد کردند بعضی از پیشینیان که او را اسبی بود و آن اسب را  
 دستخ اشتی روزی بیامد آن اسب را دید سه پای علامه را گفت که این اسب را که  
 چنین کرد گفت من کردم گفت چرا کردی گفت از بهر آن تا ترا در خشم کنم این مرد  
 گفت لا جرم من آنکس را عین کنم که ترا این فرمود که مرا عین کنی برو که ترا آزاد کرد



و اسب ترا داد رفیق که گفت بضعه چنان باید مرسلانرا که برد بار و صبح  
 بود که آنرا از خصلتهای نیکو میخوانست و خدای عزوجل دستور برد بار آنرا  
 چنانکه گفت **وَلَمْ يَصْبِرْ وَعَقْرًا لِكَمْ مِنْ عِزِّ الْأُمُورِ** و این از  
 حقیقت کارهاست که بدان ثواب دهند او را و بیاید مزدی بزرگ و جای  
 دیگر گفت **وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ** یعنی برابر نباشند سخن  
 نیکو با سخن بد یعنی نباید که مکافات کند سخن نیکو با سخن بد  
**إِذْ قَعَّ بِاللَّيْلِ هَلِيَّ حَسْبُ** ایله خدای عزوجل دستور ابرهیم خلیله خویش  
 را در کتاب **إِن تَابَ رَبُّ هَبْرَ خَلِيلِهِ وَأَوَّاهٌ مُنِيبٌ** برد بار باش که برد بار  
 بدر که آورنده بود و آواه آن بود که گناه خود را یادی کند و آوه می کند  
 و **مُنِيبٌ** آن بود که روی بطاعت خدای عزوجل آرد آغخ فرموده است نه بینی  
 که خدای عزوجل فرمود بیغای **وَبِرْد بَارِي** و خبر کرد ایشانرا که پیش  
 از بودند بصبر کردن چنانکه گفت **فَأَصْبِرْ كَمَا صَبَرَ آلُ الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ**  
 یعنی صبر کن و دروغ زن داشتند کافران مرترا و انرا ایشان مرترا چنانکه  
 صبر کردند بیغای ایشان بشین و چنین گفتند در قول خدای عزوجل **وَإِذْ أَنْزَلْنَا**  
**حَاطِبَةَ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا** گفت حلیمی کردند و چون انانان بر ایشان  
 نادانی کردند ایشان برد باری کردند یک روایت کردند از وهب بن منبه  
 که او گفت عابدی بود در بنی اسرائیل شیطان لعنه الله خواست که او را از راه  
 ببرد نتوانست برد تا روزی این عابد از خانه بیرون آمد بشعابی دیو نیز با او  
 بیرون آمد تا مگر بفرصت او را از راه ببرد با او درآمد از راه شهوت و چشم  
 بردن نتوانست برد پس درآمد از راه بیم نمودن از بس کوهی شد سنگی بزرگ  
 را بغلطانید تا عابد را بکشد چون سنگ بنزد او رسید خدا بر اعز و جل یاد کرد

سنگ هر بجای بایستاد پس دیو خود را مانند شیر کرد و در پیش او درآمد عابد  
 مرخا بر اعز و جل یاد کرد دیو تا بدید شد پس خود را بر صورت ماری کرد چون  
 عابد نماز کردی خود را دو و بیچمدت از سر تا پای چون عابد سجود شدی  
 دهان باز کردی و سر عابد در دهان کشیدی پس عابد سر او را دور کردی  
 بر زمین سجده کردی چون عابد از نماز فارغ شد دیو بنزد او آمد و او را گفت  
 این همه من کردم تا تو چنین و چنین و با تو هیچ نتوانستم کرد اکنون مرا چنان  
 می باید که با تو دوستی گیرم و پیش ازین تراره نیز مر بس عابد گفت حمد و شکر  
 مرخا بر اعز و جل نه آن روز که مرا بترسانیدی از تو بترسیدم و نه امروز  
 مرا بدوستی گرفتن تو حاجتت بس مر عابد را گفت چرا پیرسی مرا از اهل خو  
 و از فرزندان خود که چه رسید بدیشان عابد گفت من پیش ازین سپهر مر  
 بس دیو مر عابد را گفت چرا می پیرسی از من که بچه چیز فرزندان آدم را از تو سپهر  
 عابد گفت آری پرسم خبر کن مرا که فرزندان آدم را علیهم بچه چیز از راه  
 بیری یاد یو گفت بسه چیز یکی بیخیالی و دوم خشم و سیم بدنیستی که مردم  
 چون بخنای بیستند کند ممال او در چشم او اندک کنیم تا حق خدای از ممال خود  
 باز گیرد و در ممال مردمان رغبت کند اما خشم چون مرد خشمگین گردد ما  
 او را می خورد این در میان خود چنانکه کودکان کوی را گردانند در میان  
 خود اگر نه بدعاه او مرده زنده گردد ما از و نومید شویم زیرا که او چون تیز و  
 خشمگین بود بیک خشم همه را تباه کند مثلا و همچنانست که بناهی کند و باز ویران  
 کند و سیم چون مست شود بکشیم ما او را بسوی هر بدی چنانکه کوسبند را می  
 کشند و بهر جا که میخوایند می برند **فَقِيْهَةٌ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا** گفت هر این دیو مر  
 عابد را خبر کرد که هر کسی که خشم گیرد در دست او همچنان باشد چون کوی در دست



کودکان چنان باید مران کس را که خشم گیرد صبر کند تا اسیرد بونگردد و  
اعمال او حبطه نگردد روایت کردند که ابلیس لعنه الله بنزد موسی علیه آمد و  
پاموسی توانی کرد که خدای عزوجل توبه من قبول کند که خدای عزوجل ترا برتر کند  
بیغامبری و بانوسخن گفتی واسطه و من خلقی امار خالقان خدای عزوجل  
و میخواهم که توبه کنم از خدای عزوجل خواه تا توبه من بپذیرد موسی علیه  
شد آب خواست و آبدست کرد و نماز کرد پس گفت یارب این ابلیس خلقی است  
از خالقان تو توبه میخواهد توبه بشده خدای عزوجل وحی کرد بموسی  
صلیعه که یا موسی او توبه نکند گفت توبه می کند یارب و توبه میخواهد  
خدای عزوجل گفت یا موسی دعای تو مستجاب کردم بگو او را تا کور آید  
علیه سجده کند تا توبه او بپذیرد موسی علیه باز گشت شادمان و ابلیس را  
علیه اللعنه خبر کرد ابلیس خشم شد و تکبر آورد و گفت که من او را سجده نکردم  
تا زنده بود اکنون که مرده است من او را سجده چون کنم هرگز نکند و لیکن  
ای موسی از بهر آنکه این شفاعت کردی ترا بسه چیز وصیت کنم زیاد  
کن مراد رسه وقت یکی یاد کن مراد رسه وقت خشم که من در دل تو باشم و پرور  
در تن تو چنانکه خون رود و دیگر یاد کن مرا که چون در پیش دشمن شوی در  
وقت جنگ که من دران وقت پیش فرزندان آدم آیم و زن و بچه و مال  
او را بشن و آرم گویم هم اکنون کشته شوی مال و زن و بچه از تو بماند  
تا باز گردد از پیش دشمن یعنی از غازیان و سیم پیر هزاران من که با زنی  
تنها نشینی خالی و رحمت من تو نباشد که من رسول تو باشم بسوی او  
و رسول او باشم بسوی تو روایت کردند از لغمان حکیم رحمه الله علیه او  
گفت هر بسروای بسرنشاندند که روه را مگر بسه جای نشناسند سه بر بار

را مگر در سه جای در سه وقت یکی در وقت خشم بر دباری کند و دیگری در او مرد  
و مگر در وقت حرب و سیم دوست را شناسند مگر در وقت حاجت و یاد کردند که  
مردی بستود مردی را از نا بعین در پیش روی او گفت مرا چه می ستایی از مردی  
و نیکی من چه یافتی در وقت خشم بر دباری یافتی گفت نه گفت مراد در  
سفر نیکی خوی یافتی گفت نه گفت بس حلال نیست که هیچکس را بنستایند تا اینا را  
اوراد درین گفتند که سه چیز خوی هله بهشت نیاید انرا مگر بر مریگی عفو  
کردن از آنکس که با تو ستم کردست و دوم چیزی دادن بکسی که از و عوض  
نیافت و نیاید و سیم نیکی کردن بجای کسی او با تو بدی کردست قوله  
**خدا العفو و امر بالمعروف و اعراض عن الجاهلین** در خبر  
که چون این آیت فرود آمد بیغامبر گفت صلیعه پرسید جبرئیل این را گفت  
خدای عزوجل ترا می فرماید که پیوند بان کس که از تو ببرد و عطا ده آنرا  
که ترا محروم کند و عفو کن او را که با تو ستم کرده است روایت کند ابو هریره  
رضعنه که گفت مردی ابو بکر صدیق را رضعنه دشنام داد و بیغامبر صلیعه  
انجا نشسته بود خاموش بود و ابو بکر رضعنه خاموش می بود چون این  
مرد خاموش شد ابو بکر صدیق رضعنه چیزی بگفت بیغامبر علیه برخواست  
برفت و ابو بکر بشتاب بر او رفت تا او را دریا برد یافت گفت یا رسول  
الله مراد دشنام می داد و تو خاموش می بودی چون من سخن گفته فریشته  
برخت دیو بیامد و من کرا هیت داشتم که جای نشینم که دیو آنجا بود بیغامبر  
گفت صلیعه که هیچ بنده نیست که با او ستم کنند و او آن ستمکار را عفو کند  
از بهر امید و خشنودی خدای عزوجل که نه خدای عزوجل زیادت کند در  
عز بزرگی او و هیچ بنده نیست که در خواستن بر خود بکشد که نه خدای عزوجل



هفتاد در دو بستی بروی بکشاید و سیم هیچ بنده نیست که کسی را چیزی  
دهد از بهر خدای عزوجل که نه خدای عزوجل مال او را بسیار کرد اند فقیه  
رضعنه روایت می کند از پدرش رحمه الله علیه از محمد بن القزطی از ابن  
عباس رضعنه که بیغامبر گفت صلیعه که هر چیزی را شرف است و شرف  
مجلس آنست که روی بقبله بنشینید و آنچه بشنوید یا مانت بشنوید و نماز  
مکنید چون شمار خواب برده باشد و با حدث فتاده بود و بکشید مار و کز در  
را اگر چه در نماز باشید و میوشید دیوارها را بجانم و هر که بنکر در بنشیند  
کسی که چه می نویسد فرمان او همچنانست که با تن می نگیرد و هر که در  
دارد که مسلمانان قویتر باشد توکل بر خدای عزوجل کند و هر که دوست دارد  
که کرامی ترین مردمان بود از خدای عزوجل بتربد و هر که دوست دارد  
که توانگر ترین مردمان باشد آنچه بنزد خدای عزوجل باشد یعنی از روزی  
قرآن استوار تر باشد از آنکه در دست اوست و رسول گفت صلیعه که بدترین  
شما آنست که تنها خورد و خیر خود باز دارد و بنده خود را بزند گفت و خبر  
کنم شمارا بید ترا زین گفتند بلی یا رسول الله گفت آنکه مرگ مانرا دشمن دارد و  
مرگ مان او را نیز دشمن دارند گفت شمارا خبر کنم بید ترا زین گفتند بلی یا رسول  
الله گفت آنکس که عذر نپذیرد و گناه عفو نکند گفت شمارا خبر کنم بید ترا  
ازین گفتند یا رسول الله گفت آنکه از نیکویی او امید ندارد و از بدی او این  
نباشد بس بیغامبر گفت صلیعه که عیسی علیه مر بنی اسرائیل گفت ای  
بنی اسرائیل سخن حکمت مگوید در پیش جاهل هر که سخن علم و حکمت  
گوید در پیش جاهل یا حکمت ستم کرده باشد و از اهل حکمت حکمت باز ندارد  
که با ایشان ستم کرده باشید و مکافات مکنید ستمکار و آن ستم کرده باشد

باطل شود و ثواب شما بنزد خدای عزوجل بود ای بنی اسرائیل کار ستم  
بگی کار ستم که رشد آن بدیدست آنرا متابعت کنید و کار ستم که کراهی آن  
پیدا است از آن دور باشید و کار ستم که در آن اختلافت است از آن بجزای عزوجل  
برسول او بگذارید و دست باز داری بعضی از حکیمان گفتند که زهد چهار  
اول استوار است کردن بخدای عزوجل و برسول او و بدایح او را وعده کرده است  
از کار دنیا و از کار آخرت و دوم سنایش خلق و نگوهرش هر دو یکسان بود  
بنزد او و سیم اخلاص در طاعت و چهارم در کوارد از آن که او ستم کند و  
خشم نگیرد بر زبردستان خود و بر دبار و صبور بود روایت کردند از ابو  
الذرذاله مردی او را گفت وصیتم کن ترا بسخانی اگر بدان کار کنی تو  
آن بر خدای عزوجل بود و در جتهای بلند بای اول خورم که حلال  
و از خدای عزوجل روزی روز بروز خواه و خور از مردگان شروتن  
خود را سبیل کن از بهر خدا بر عزوجل و هر که ترا دشنام دهد و ترا  
بیازارد بگویی که من تن خود را از بهر خدای عزوجل سبیل کرده ام هر  
مرا گوید من شمارا جواب ندهم و هر که بجای من بکنید من مکافات  
آن نکنم و چون بدی کنی از خدای عزوجل امرش خواه روایت  
کردند از بیغامبر صلیعه که در جنگ احد دندانهایش بشکستند بر دل  
باران بیغامبر صلیعه سخت رنج رسید که آن دندان چنان بدیدند گفتند  
یا رسول الله اگر دعا کنی بر ایشان که خدای عزوجل ایشانرا هلاک کند  
ترا چنین کردند بس بیغامبر گفت صلیعه مرا از بهر لعنت کردن نفرستند  
و لیکن از بهر دعوت فرستادند تا خلق را بدرگاه خدای عزوجل خور  
از بهر رحمت فرستادند بس گفت این دعا اللهم اهد قومی فانهم



لا يعلمون يارب قوم مرارها نماند که ایشان نمی مانند میگویند پس بیغامبر گفت  
صلیحه هر که زبان خود را باز دارد از مسلمانان یعنی بر مسلمانان در از زبانی  
بگند خدای عزوجل گناه او را بیاورد بروز قیامت و هر که خشم خود را باز  
دارد خدای عزوجل او را عذاب نکند روز قیامت روایت کردند از مجاهد  
که بیغامبر صلیحه گفت بگذشت بر تو می که ایشان سنگ بر می داشتند باز ما پیش  
تا بنگرند که تویی بزگیت بیغامبر گفت صلیحه که شما را خبر کنم که ازین سخن  
کیست گفتند بلای رسول الله گفت اندک میان او و میان برادر مسلمان کینه دارد  
و یاد شنیدای دیو خود را علیه کند بیاورد با وی سخن گوید در روایت دیگر روایت  
کردند که بر قوی بگذشت که ایشان سنگ بر می داشتند گفت مرسان ترا شناسختی  
سنگ برداشتن می آید شما را خبر نگنیز ازین سخن گفتند بکی رسول الله  
گفت انگس که پر خشم شده بود و بس صبر کرد و خشم را فرو خورد یاد کردند از  
نجی بن معاذ که او گفت هر که بر ستم کار دعای بکنند بیغامبر ما را صلیحه  
در میان بیغامبران صلی الله علیه و آله جمعین عمل کن کرد و ابلیس را علیه اللغه  
در میان دیوان و کافران شادمانه کرد و هر که ستمکار خود را عفو کرد ابلیس  
تلخین را در میان کافران و دیوان عمل کن کرد و بیغامبر ما را صلیحه در میان  
بیغامبران و در میان نیکو زبان شادمانه کرد روایت کردند از بیغامبر صلیحه  
که او گفت ندا کنند روز قیامت که کجا اندانگستان که مردان ایشان بر خدایت عزوجل  
بر خیزند عفو کنند از مردمان و در بهشت شوند پس بیدار ما را حنفتن قیس  
را که مردی چیست گفت تواضع کردن در وقت دولت و عفو کردن در  
وقت قدرت و عطا دادن بی منت فقیه گفت رخصنه بر شما باد  
صبر کردن در وقت خشم و پیر هیزیدن از شباب کردن در وقت خشم که در شباب

زدکی اول شیمان

زدکی اول شیمان است و دیگر ملامت است و سیم عقوبت است بنزد خدای  
عزوجل و در برداری کردن سه چیز است اول شادی تن خود و دیگر سستی  
بند مردمان و سیم توابع از خدای عزوجل باید ز برادر برداری در اول تلخ بود  
اما در آخر شیرین تر بود از انکین چنانکه گفته شد پیش ازین و الله اعلم  
باب الرابع والعشرون في الحفظ باللسان  
پرسید خدای رخصنه روایت کرد که مردی بنزد بیغامبر آمد صلیحه و گفت  
یا رسول الله مرا وصیت کن بیغامبر گفت صلیحه بر تو باد که بترسی ز خدای عزوجل  
و برهیز کاری کنی آن خرد کننده همه نیکو است و بر تو باد اجساد کردن همه آن عباد  
مسلمانانست و بر تو باد یاد کردن خدای عزوجل و خواندن کتابی که آن نور است  
در زمین و یارشت در آسمان و زبان خود را نگاه دار مگر آن خیر که تو بدان غلبه  
کنی مرد پورا فقیه گفت رخصنه معنی خود بیغامبر صلیحه که بر تو باد ابر سید  
از خدای عزوجل و برهیز کاری بدانچه خدای عزوجل ترا نهی کرده است چون این  
بگرددی همه نیکوها کرد کردی و آن که گفت زبان نگاه دار مگر از خیر یعنی نیکویی کن تا  
به غنیمت باشی و خاموش باش تا سلامت باشی که سلامتی رخاموشیت کرد ما را در خدای  
موشی که غلبه کردن شیطانست چنان باید بر مسلمانانرا که زبانرا نگاه دارد تا از دیو در  
حصار باشد روایت کند هشام از عبد الله بن عمر که بیغامبر گفت صلیحه هر که بنده  
خود را تا باخیز زند کفاره او آنت که آزادش کند و هر که زبان خود را نگاه دارد خدای  
عزوجل عوره او را بپوشاند و هر که خشم را باز دارد خدای عزوجل عذاب خود را از او  
باز دارد و هر که عذر کسی بپدیرد خدای عزوجل عذر او بپدیرد و هر که رخصنه  
که از بیغامبر شنید صلیحه که گفت هر که بخدای عزوجل گوید است و بروز قیامت گوید  
است همسایه را گواهی ارد و باری بنگونی کند و با خاموشی باشد بعلی روایت کند



گفت در آمدی بر محمد بن سرقه گفت حریت کنم شمارا حدیثی باشد که شمارا نیز سو  
 دارد که مرا سود داشت گفت مرا عطا کنی بر ماچ گفت که برادر زاده من آنکه بنیاز  
 ما بودند کراهیت داشتند ز بادی بیتر مگر که کتاب خدای عزوجل بخوانند  
 و یا امر معروف کردند و یا نهی منکر و یا سخن گفتندی که ایشان از آن چاره  
 نبوی در معیشت پیش گفت نمی گوید در قول خدای عزوجل **وَأَنْ عَلَيْكُمْ**  
**لِحَافِظَانِ كَرَامَاتَيْنِ وَفَوْلَهُ تَعْنِ الْمَمِينِ وَعَنِ الشَّامِ**  
**فَعِيدَ مَا تَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ** و شمرند اردیکی از  
 شما نامه او بروی باز نند که چه املا کرده باشد شب روز که بیشتر در آن روز  
 است که نه از کار دنیا و نه از کار آخرت یعنی فی هذه فقیه روایت کند از پدر خویش  
 از این من مالک رصعهم که بیغام بر گفت صلحیم که چهار چیز کرد نیاید در کار  
 مگر که عجب اول خاموشی که اول عبادت و دوم تواضع و سیم یاد کردن خدای  
 عزوجل چهارم بدی اندک و خیر بیار و یاد کردن از عیسی مر بر علیه برین لفظ  
 روایت کنند که از نعمان حکیم پرسیدند که بچم رسیدی برین درجه گفت سه  
 چیز اول بر است گفتن حریت و دوم بکار آمدن امانت و سیم دست باز داشتن از  
 آنچه مرا بکار نیاید روایت کردند از ابو بکر بن عیاش که او گفت چهار تن از ملوک آن  
 هر یکی سخنی گفت اول کسری گفت بشما فی خوردم بر آنچه نگفتم بشما فی بران خورد  
 گفتم و ملکی دیگر گفت تا سخن را نگویم من مالک آنم چون بگفتم سخن بر من مالک شو  
 و سیم قیصر گفت بر بار آوردن آن که نگفته باشم قادر تر باشم که باز آوردن آن که گفته  
 باشم و چهارم ملکه دهند گفت عجب از آن کسی او سخنی گوید که اگر سخن او را جای  
 بگویند او را زبان دارد و اگر نگویند سودش ندارد روایت کردند از ربع ختم  
 که او چون با مداد بر خاستی قلم و کاغذ پیش خود نهادی هر سخنی که بگفتی از آن نویسی

بس چون شب را مدی خود حساب کردی فقیه گوید رصع که همچنین بر دند زاهد  
 که ز بانرا تکلیف کردندی و نگاه داشتندی همچنین باید هر مسلمانا ترا که با خود حساب  
 کنند در دنیا پیش از آنکه با ایشان حساب کنند در آخرت زیرا که حساب دنیا آسانتر است  
 از حساب قیامت و نگه داشتن زبان در دنیا آسانتر از عذاب آخرت روایت  
 کردند از ابرهیم ربیع که گفت حریت کردم را آنکه بادی صحبت کردم بیست سال یعنی  
 باربع ختیر نگه داشتم و برانشنیدم از وی سخنی که در آن او را غیبت کردندی  
 روایت کردند از موسی بن سعید که او گفت حسن بن علی رصعهم از آنکه گفتند مردی را  
 یاران ربع پیامه و او را خبر کرد که حسن علی را بکشند رحمه الله بس ربع بن ختیم سرسوی  
 آسمان کرد و گفت **اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ**  
**أَنْتَ حَكِيمٌ بَيْنَ عِبَادِكَ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ** و برین زیاد نگردد  
 حکمی از حکیمان گفت که شش چیز است که باز شناسند مردم نادانرا اول آنست  
 در هیچ چیز در ختم نشود مگر بر فرزندان آدم در ختم شود و یا بر ستوری یا چیز  
 که او را در پیش آید که او را خوش نیاید این علامت جهل است و دیگر معنی گوید برین  
 و سیم چیزی نخشونه در موضع و چهارم فاسق کردن سر برزدیک هر کسی و پنجم  
 استواری کند از هر کسی و ششم دوست را از دشمن نشناسد چنان باید که دوست  
 از دشمن شناسد دوست را مطیع باشد و از دشمن جزر کند و بدترین دشمن دیوانه است  
 باید که زمان بود از او نباشد روایت کردند از عیسی بن مریر علیه السلام که او گفت هر  
 سخنی که آن یاد کرد خدای عزوجل نبود آن لغو است و هر خاموشی که آن تفکر  
 نبود آن عقلت است هر نگر بستنی که آن عبرت نبود آن لغو است خند آنرا  
 که سخن او یاد کرد خدای عزوجل بود و خاموشی او تفکر بود و نگر بستنی  
 او عبرت بود روایت کردند از زاعی که او گفت مؤمن کم گوی بود و بسیار



کار بود و اندک کار بود در این کردن از بیغامبر صلیع که از وقت پنج چیز مر  
منافق را نبود یکی فقه در دین و دیگر پر هیز زبان و سیم بیغامبر در لای و  
چهارم نور در دین و پنجم دوستی مسلمانان در دل روایت کنند از لقمان حکم  
که او گفت مر سیر را بی سیر هر که با بد از صحبت کند سلامت نیاید و هر که در جای  
بد رود تقمیش کند و هر که بر زبان خود مالک نکردد بشیمان شود و سیم  
گفت صلیع خلد مرا تا که مالک زبان خود شود و خانه خود فراخ کند و در کناهان خود  
بگریه حسن بصری رحمه الله علیه گفت که زبان حکیم از بس دل او بود چون خواهد  
سخن گوید بد را باز کرد بر آن سخن اگر روا بود بگوید و اگر روا نبود نکوید و نادانرا  
دل بر سر زبان بود بسوی دل باز نکردد و هر چه در زبان است آید بگوید روایت  
کرد بود در غفاری که پرسیدم از بیغامبر صلیع که یا رسول الله در صحیفه بر همین  
علیه چه بود گفت در صحیفه بر همین آن بود که مر عاقرا را با بیده چیزی که معاوم  
نیاشد بر عقل خود نگاه دارد زبان خود را از اهل زمانه و خود را بشناسد  
از سر کار خود بود و هر که سخن خود را از کرد از خود شمرد سخن نکوید مگر سخنی  
که او را بکار آید فقیه روایت کند از ابو جعفر از انبی سخن از طارث از علی  
بن ابی طالب رضی الله عنهما که او گفت از بیغامبر شنیدم صلیع که گفت مر خردمند  
نباید که در آید مگر در سه چیز یکی در راست کاری معاش یعنی کار این جهانی و  
یا کار آن جهانی و دوم در بودن از چیزی که محرش نباشد و سیم لذت  
گرفتن از حرام و چنان باید مر خردمند را که روز خود را چهار ساعت کند  
در یک ساعت با خدای عز و جل مناجات کند و دوم ساعت با خود حساب کند  
و سیم ساعت نزد اهل علم رود تا او را کار دین بنمایند و نصیحت کنند و  
چهارم ساعت خالی کند میان خود و لذت آن که او را حلال نبود و گفتند

که علم را پیش است و خاموشی سلامت است چون سخن کوی بسیار مگو که اگر خاموشی  
بشیمان خوری یا شد که یکبار افتد اما بر سخن گفتن بارها بشیمان خوری گفتند  
بعضی از حکیمان که در خاموشی هفت هزار خبر است آن هفت هزار سخن را در  
هفت سخن جمع کردند و هر سخنی از آن هزار سخن است اول خاموشی عبادت  
امت بی سخن و دوم را پیشی است بی پیرایه و سیم هیبتی است بی سلطانی و  
چهارم حصار است دیوار و پنجم بی نیازی بود از عذر خواستن مر هر کسی را  
و ششم راحت کرام العاتبین بود و هفتم برده عیبها بود گویند که خاموشی  
زینت عالم است و برده جاهل بعضی از حکیمان گفتند که در آدی سه جزو است  
یکی جزو از آن دست و جزو دوم زبان است و جزو سیم اندامهای دیگر است  
و خدای عز و جل مر هر جزوی را کرامتی داد در کرامت کرد سوم  
و توحید خود و دیگر زبان کرامت کرد بگفتار لا اله الا الله محمد رسول  
الله و خواندن کتاب خود و کرامتهای اندامهای دیگر نماز و روزه و  
طاعتهای دیگر و با هر جزوی نکه بانی کرد بر زبان حفظه است چنانکه  
خدای گفت عز و جل مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ و بر  
اندامها بر کماشت امیر ایشان بر از هر جزوی فاحواست و فای است  
که حسد نکینی و مکر نکینی و خیانت نکینی و فای زبان است غیبت نکند و دروغ  
نگوید و سخنی نکوید بکار نیاید و فای اندامها است که بخدای عز و جل  
غاصی نشود و هیچکس را از مسلمانان نیازارد و هر که از دل افتاد او  
منافق باشد و هر که از زبان افتاد او کافر باشد و هر که از باقی اندامها افتاد  
دی عاصی باشد و یاد کردن از لقمان حکیم که او غلام حبشی بود نخستین حکم که مر  
بدید آمد که خواجه مر و را گفت ای غلام این کوی سبند را از بهر ما بسمل کن و



نیکوترین بار از وی بیاورد لقمان گویند را بسمل کرد روز بان و در را بنز خواجه  
آورد بر یکبار دیگر او را گفت این گویند را بکش و بدترین جای پلیدترین از وی  
بیاورد لقمان دیگر بار در روز باز بیاورد او را از آن پیر رسید که چه حکمت است درین  
گفت هیچ چیز بدتر از اینج و پاره و هیچ چیز نیست بهتر از اینج و پاره این آدم را  
چون تک باشد تک باشد و چون بد باشد بد باشد حسن بصری گفت رحمة الله  
هر که سخن بسیار شد سقط او بسیار شد و هر که مال بسیار شود بزه او بسیار  
شود و هر که بد خو بود همیشه تن او در پنج باشد روایت کردند از سفیان ثوری  
رحمة الله علیه که او لغت اگر من کسی را تیر اندازم دوستی که بزبان بدگوهر  
زیرا که انداختن تیر خطا شود و انداختن سخن خطا نشود روایت کنند از  
بوسعید خدری که او گفته که چون فرزندانم را بدیدم در پی خرید همه اندامهای او  
مردان ترا سو کند دهد و گویند او را که راست باش تا همه راست باشم و اگر  
تو کث باشی ما همه کث باشیم روایت کنند از بوذرغفاری رضی عنه که او بنزد  
کعبه بایستاد و گفت هر که مرا شناسد من بوذرغفاری ام بوذرغفاری میزند  
برادران خود که نصیحت کنند است مر شمارا و مهر باست بر شما مردمان کرد  
بر کرد او در آمدند پس گفت ای مرحمان هر که از شما سفری بود از شهرهای  
دنیا سفر این نیامی توشه نتوان کرد پس چگونه توانید رفت بی توشه سفر  
قیامت را گفتند توشه قیامت چه بود یا با در پس بوذرغفاری گفت دور کعبت  
نماز در تاریکی شب ز بهر تنهایی کور و روز داشتن روزی که سرما سخت بود  
از بهر روز قیامت و صدقه دادن ز بهر رهائش از دستخواری و حج کردن  
از بهر کارهای بزرگ که در پیش است پس گفت این چهار دو مجلس کنید یکی مجلس  
طلب کردن دنیا و یکی مجلس طلب کردن آخرت و دیگر سخنی که زبان دارد و سود

ندارد همه سخنها را در دست و سخن کنید سخنی که سود دارد در کار از چنان  
و سخنی که ترا سود دارد و باقی کار بود از کار آن جهان و سهر زبان دارد و سود  
ندارد و مال خود را دور در مکنید یک درم بر عیال نفقه کنید و یک درم از بهر  
تن خویش بیش فرستید و سهر زبان دارد و سود ندارد پس صفت آیه بگشت  
مرا غم روزی که آنرا در دنیا غمتر گفتند چیست آن گفت از من گذشت از اجل  
من و یاد کردن از عینی من میر صلوات الله علیه که او گفت سخن بسیار مگوید  
بخز یاد کردن خدای عز و جل که دلهای شما سخت شود و در سخت دور باشد از  
خدای عز و جل و بعضی از حکیمان گفتند که چون در در سخن بینی و در  
اندام سمعی بینی در روی خود محرومی بینی بدان که سخنی گفته که ترا بکار  
نیامدست الله اعلم باب الحیر و طول الامل الخامس والعشرون  
سالم روایت کنند از ابو دردر در وضعها که او گفت چیست این همی بینم که عالمان  
شما همی گویند و نادانان شما همی علم نیا موزند بیاموزند که آن علم را بر دارند  
که برداشتن علم مردن عالمانست این چیست می بینم شما را حرصی کنید  
در چیزی که خدای عز و جل بد پرفته است آنرا که بشمار رساند و آن روزی شما  
است که بشمار رسد و ضایع می کنید آنچه شمارا فرموده اند از سبب آن  
و من شمارا بهتر می شناسم که ستور چشمک هر ستور را بشناسد از شما کسی  
هست که ز کوه نهد مکر و امرو بنماز نیاید مکر پس ز همه و قرآن نشنود مکر  
که آواز فقیه گفت رضعنه حرص بر دور و بیست حرصی است که آن نگویند  
و حرصی است که آن نگویند نیست و لیکن دست از داشتن آن امانا ضایع است  
اما آن حرصی که آن نگویند است آنست که ترا مشغول کند از فرمانهای  
خدای عز و جل یا خواهد که مال او بسیار شود و بسیاری مال فخر کند و اما



آن که نگوهد نیست آنست که او را مشغول نکند از فرمانهای خدای عزوجل  
چون نماز بلیه کردن و مانند آن از بهر جمع کردن مال و بدان مخرج خواهد این  
حرص است که نگوهد نیست زیرا که بعضی از یاران بیغامبر صلیحه مال کرده اند  
و بیغامبر صلیحه روی زیشان نگردانند و از ایشان انکار نیارود و لیکن اگر  
دست باز دارد فاضلت باشد از بهر حساب قیامت را و عذاب آخرت را و این  
گفته که حفصه عروس بیغامبر صلیحه دختر عمر بن الخطاب رضی الله عنه مرید را گفت  
ای پدر خدای عزوجل ترا چیز بسیار دادست و روزی بر تو فراخ کرد چه  
باشد اگر طعام ازین نیکوتر خوری و جامه ازین نرمتر پوشی عمر گفت رضی  
ای دختر مراد و یارند یعنی بیغامبر صلیحه و بوی بکر صدیق رضی الله عنه که ایشان  
بیش از من راهی سبزدن من مگر همان راه سبزه که ایشان سبزه اند مگر بد  
رسم و الله که من همچنان صبر کنم که ایشان صبر کرده اند بر دشواری عیش نا  
مگر در یابم بایشان عیش خوش مسروق گفت بر سیدم عایشه را رضی الله عنه که  
ای مادر مؤمنان بیغامبر صلیحه چون در خانه آمدی چه چیز بیشتر گفتی  
گفت چون در خانه آمدی گفتی ای فرزند آدم برودستی از زرد بگر آرزو کنی  
و پر نشود شکم فرزند آدم مگر خاک و خدای عزوجل این مال را از بهر آن نهاد  
تا نماز بدان بر پای داری و زکوة بدهی و هر که توبه کند خدای عزوجل توبه  
او بپذیرد قناده روایت کند از انس بن مالک رضی الله عنه که بیغامبر گفت صلیحه  
که هم چیز از فرزند آدم بر نشود مگر دو چیز یکی امل دراز و دیگر حرص روایت  
کردند از علی بن ابی طالب کرم الله وجهه که او گفت سختی بیغامبر که از  
شامی ترسم دو چیز است یکی درازی امل و دیگر از بهر هوار رفتن از حق باز  
دارد روایت کردند از بیغامبر صلیحه که او گفت من میانجی امر مردم کرده ام

بسی چیز آنکس که خود را بر دنیا افکند و دیگر کسی که بر دنیا حریصی کند و سیم کسی که دنیا  
خیالی کند بدو و سینی که آنرا نکرده بود و دیگر سخالی که آنرا فارغی نبود و سیم  
غنی که آنرا شادی نبود روایت کردند ابو الدرداء که در مرقا است در میان اهل  
حمص گفت شرم ندارد بدینا ههای کنید که در آنجا بنشینند بر سید و املهای  
در ازی کنید که آنرا در دنیا پیدا و خواستنها کرد می کنید که بخوردن آن نرسید  
و آنکسان که پیش از شما بودند بناهای سخت کردند و مالهای بسیار کردند  
و املهای در آن کردند پس جای ایشان کور است تنگ و تاریک پس خانهای  
ایشان کور گشت و املهای ایشان فرو پیش گشت و خواستهای ایشان هلاک  
گشت روایت کردند از علی بن ابی طالب رضی الله عنه که او گفت عمر خطاب را رضی الله عنه  
اگر خواهی که آن دو یار خود را ببینی یعنی بیغامبر را صلیحه و ابوبکر را رضی الله عنه  
بیراهن خود را بیرون کن و نعلین خود را بدوز و امل خود را کوتاه کن و نان  
که خوری سیر بخور روایت کردند از عثمان بن عفان رضی الله عنه که او گفت دیدم عمر  
الخطاب را رضی الله عنه که او بر منبر خطبه کرد و پیراهنی پوشیده بود باد و  
پیوند روایت کردند از علی بن ابی طالب رضی الله عنه که او بیرون آمده بود بیازار  
و بروی جامه بود درشتا شسته گفتند یا امیر المؤمنین اگر جامه پوشی بر من  
ازین چه بود گفت جامه دل ترسان تر بود و بشعار مردان نیک مانند تر بود  
دوست دارم که مؤمن در بی آن بود روایت کردند از ابودراکه او گفت  
من در مردمان به از آن دانم که بیطار در ستور اما خیار کان ایشان  
زاهدانند در دنیا و اما بتران ایشان آنانند که بگیرند از دنیا زیادت  
کفایه و بعضی از حکیمان گفتند که اصل کناهان سه چیز است یکی حسد و دیگر  
حرص و سیم کبر اصل او از انلیس بود لعنه الله که کبر کرد و آدم را علیه



سجده نکرد تا لعنتش کردند و دیگر حرص اصل آن را آدم بود صلحی که هم بهشت  
اورا مباح کردند و گفتند که هم بهشت ترا مباح کرد پیر مکر این درخت حرص اورا بران  
داشت تا از آن درخت بخورد و از بهشت بیفتاد و سیم حسداصل آن از قابیل  
بود که هابله را بگشت و کافر گشت روایت کردند از آدم صلوات الله علیه و علی  
اولاده الانبیاء و الصالحین که او وصیت کرد مر بسرخورد را شیت را علیه  
بنج چیز و اورا بفرمود تا فرزندان خود را این خود وصیت کند اول  
وصیت آن بود که بگویند فرزندان خود را که با دنیا میار امید و دل بر دنیا  
فانی منهد که من دل بر بهشت باقی نهادم خدای عزوجل آنرا از من پسندید  
و مرا از بهشت بیرون کرد و دوم بگو اینها تا تا کار بهوای زان نکلند  
من فرمان خوا اگر در و از آن درخت بخوردم بشیانی در من رسید و سیم هر  
کاری که خراهی کردی سر انجام آن بنکرید اگر من سر انجام کار بنکرستی نرسیدت  
من آنج رسد چهارم چون دل شما در چیزی زندان دور باشد که چون  
من از آن درخت بخوردم دل من بزد و من از آن باز نکشتم و رسید عزراخ  
رسید و پنجم بی مشورت کار مکنید اگر من در کار خود با فرشتگان  
مشورت کردی مرا نصیحت کرد ندی بودی که گندم خوردی روایت  
کردند از شقیق زاهد رحمه الله علیه که او گفت من چهار حدیث اختیار  
کردم و از چهار هزار حدیث چهار صد حدیث اختیار کردم و از چهار  
صد حدیث چهار حدیث اختیار کردم اول دل خود را با زن میند و دل  
با زن که مکن امروز تراست و فردا کسی بگیرد اگر او را فرمان بردار باشی  
ترا در روز خدر آرد و دوم دل را بر مال میند که مال تو عاریت است امروز  
ترا و فردا کسی بگیرد آن خود را چنانچه داری ز بهر کسی بگیر که و بالآن

بر کردن شست و منفعت آن کسی دیگر بود چون دل بر مال نهی باز دار دنیا  
آن مال از حق خدای عزوجل و سیم در و شی در نود آید و فرمان برداری  
مرد بورا و سیم دست باز دار بد از آنکس تو زند که دل مؤمن همچون کمانست  
که بزند در وقت شهوت و بگریز از حرام و بیارام با حلال و چهار چیزی مگو  
تا جواب آن ساخته باشی مجا هدر روایت کند از عبدالله بن عمر که بیغامیر گفت  
صلیعه درین جهان غریبی باشی یا راه کدری و تن خود را از مردگان شهر  
عبدالله بن عمر گفت مجا هدر را که چون با مداد بر خیزی یا مجا هدر امید مدار  
که بزنی تا شب و چون شب را آید امید مدار که بزنی تا با مداد و بگیر نصیب خود  
را از زندگانی بیش از مرگ و از تن درستی بیش از بیماری که نوندانی که فردا نام  
نواز کیانان خواهد بود از مردگان یا از زندگان فقیه گفت رضیعت هر که  
امل خود کوتاه کند خدای عزوجل او را بچهار چیز کرامت کند اول کفوی  
کرد اند او را بر طاعت خود زیرا که چون بداند که زود بخواهد رفت و نخواهد  
مرد اندوه نخورد و جهد کند در طاعت خدای عزوجل و کار آخرت بسیار  
کند و دیگر غم دنیا کم خورد و سیم آنکس خرسند کند او از اندکی از جهان  
زیرا که چون داند که زود بخواهد مرد دنیا طلب نکند و همه هست او بکار  
آخرت بود و چهار مرد را و را تنگ و نرم کرد اند زیرا که گفته اند که نرحمی در از  
چهار چیز بود یکی شکم کرسنه و دیگر قرین نیک و سیم یاد داشته گناه گذشته و  
چهارم بگو تا هی امل و هر که امل در از کرد چهار چیز او را عقوبت کند خدای  
عزوجل اول در طاعت کاهلی کند و دیگر اندوه دنیا بسیار خورد و سیم  
حرص کرد بر کردن مال و چهارم دلش سخت شود زیرا که گفته اند که  
بیشتر سختی دل از چهار چیز خیزد اول از شکم پر و دیگر از قرین بد و سیم



از فراموشی گناه گذشته و چهارم در آرزوی املد و چنان باید مرد مسلمانان را که  
املد کوتاه کنند زیرا که او نداند که بگردد نفس سپرد که خدای گفت عزوجل **وَمَا تَذَكَّرِي**  
**نَفْسٌ مَّا ذَا تَلْبَسُ عَدُوًّا وَمَا تَذَكَّرِي نَفْسٌ يَأْتِي أَرْضَ تَمُوتُ** و بعضی  
از مفسران گفته اند که از کدام قدم میرد و جای دیگر گفت **إِنَّكَ مَيِّتٌ**  
**وَأَنْتُمْ مَيِّتُونَ** و جای دیگر گفت **إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْذِنُ خُرُوبٌ**  
**سَاعَةً وَلَا يَسْتَفْتِدُونَ** و چنان باید مؤمن را که هرگز را بسیار یاد  
کنند که مؤمن را نیازی نیست از شنیدن چیزی اول علم که علم او را راه نماید  
بقیامت و دیگر رفتنی که او را یاری دهد بر طاعت خدای عزوجل و باز دارد  
او را از معصیت و دیگر بشناسد دشمن را و از وی حذر کند و چهارم عبرتی  
که بر آن عبرت گیرد در علامت منتهای خدای عزوجل و در کشتن شبه روز و پنجم  
انصاف خلق بدهد از بهر آن تا روز قیامت کسی با وی خصومت نکند  
و ششم کارسازی هر که پیش از مرگ کند تا روز قیامت از وی عافند بود  
روایت کند حسن بصری رحمه الله علیه که بیغما برکت صلحی مریاران خود را  
شما هم دوستی از بد که در بهشت روید گفتند در بار سؤالی الله گفت که  
امله های کوتاه کنید و شرم دارید از خدای عزوجل و آنست که یاد کند کور را و  
ریزیدن آن و بوسیدن پشت و شکم و سرا و آنچه کرد بر کرد اوست و  
هر که آرزو کند که امتا حضرت از آرا بینه دنیا باز باشد روایت کند سید  
الطویل از مورق النجاشی که بیغما بر صلحی بخواند **أَلْهَيْكُمْ التَّكَاثُرُ حَيْثُ**  
**رَبُّ تَقَرُّ الْمُقَابِرِ** فرزند آدم کوید من و نیست ترا از مال تو مگر آنکه بخورد  
و چون خوردی خود نیست شود و یا بیوشی که پیوستد و بریزد و اگر صدقه دهی  
بماند و حسن بصری گفته بنشسته است حرف پنج حرف یکی آنست که توانگر است

در قناعت است نه در مال بسیار و آزادی در دست داشتن از مال است و آرزوی  
و دوستی در دست داشتن رغبت است و تمتع کردن در روز کاری را از بصر  
کردن در روز کار اندک روایت کرد عروة بن الزبیر از عایشه رضعنها که  
بیغما برکت صلحی یا عایشه اگر خواهی که در یابی مرا بسند است ترا که جامه  
نیکو کنی و بیوند کنی روایت کردند از بیغما بر صلحی که گفت یارب هر که مرا  
دوستی دارد او را عیضی و کفایت روزی کن و هر که مرا دشمنی دارد مال او فرزند  
بسیار ده **فقیه** گفت رضعنه که حدیث کرد بر امردی با اسناد درست از حسن  
بن علی رضی الله عنهما که بیغما برکت صلحی دوستی و رغبت کردن در دنیا غم  
وانده بسیار کرد اند و زهد در دنیا دلوش مرد را راحت دارد و من ترسم  
بر شما از دوستی که بترسم بر شما از توانگری که دنیا فراخ کشد چنانکه فراخ  
کردند بر آن کسانی که پیش از شما بودند تا شما را هلاک کند چنانکه ایشان را  
هلاک کرد روایت کردند از بیغما بر صلحی که گفت صلاح این امت بر  
و یقین بود و هلاک این امت بخدا املد را از بود والله اعلم و احکم و اعز  
**باب فی فضائل الفقراء**  
**السَّادِسُ وَالْعَشْرُونَ**  
محمد بن حمز الفراء الفقیه سمرقندی گوید مرا از دنیا چون سراری باید و سپهر  
نشانی با توانگران انس بن مالک گفت که در دیشان رسولی فرستادند بنزد  
بیغما بر صلحی چون بر رسید بنزد بیغما بر صلحی گفت بفراخی آمده و فراخی  
باد بر تو و بر ایشان که خدای عزوجل ایشان را دوستی دارد گفت یا رسول الله  
در دیشان میگویند که این توانگران همه نیکبها پیروند که ایشان حج کنند و  
مانند ما کنیم و ایشان برده آزاد کنند و ما نتوانیم و چون بیمار شوند بعضی از مال  
خوبش پیش فرستند و ما نتوانیم پس بیغما برکت صلحی هر که از شما صبر کند



مزد نویسند و راسه خصلت که توانگر از دران هیچ چیز نصیب نبود اول  
خصلت آنست که در بهشت و در راهات از یکدانه یا قوت سرخ که اهل بهشت  
بسوی آن در راهای نگرند چنانکه اهل زمین بتلویکی نگویند و از راه او نگویند  
مگر بیغامبری حجت پیش و یا شهیدی در پیش و یا مؤمنی در پیش و خصلت دوم  
آنست که در ایشان پیش از توانگران در بهشت شوند بنیم روز آن نیم روز باشد  
سال باشد و از نعمت بهشت برخوردار می گردند چنانکه خواهند و سلیمان بن  
داود صلوات الله علیها در بهشت نشود از بس بیغامبران دیگر صلوات الله علیهم  
اجمعین بجهت سال از سبب آن ملک و مال که خدای عز و جل او داده بود  
و خصلت سیم آنست که چون در پیش بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله  
الا الله و الله اکبر خالص و توانگران نیز بگویند توانگران نرسند خالص  
نمود در پیش اگر چه در می آن ده هزار در صدقه دهد و هم چنین هم اعمالهاست  
طاعت بر این رسول در ایشان بازگشت و ایشان را از آن خبر کرد ایشان گفتند  
بسندید و خوشنود شدیم یاب تو ما را تو فیتحه بخیر تا درویشی را بر بریم  
روایت کند ابوذر رضعنه که بیغامبر صلیحه وصیت کرد مرا که بنکر بهفت  
چیز اول وصیت کرد مرا بدوست داشتن در ایشان و نزدیک شدن بدستان  
و دیگر وصیت کرد مرا که بنکر مردان کس که از من فرود ترست و بنکر مردان  
کس که از من برترست و سیم رحم بپوشند اگر چه ایشان از من برترند و روی  
بگردانند و چهارم آن کلمه را بسیار گویند که لا حول و لا قوة الا بالله العلی  
الغظیر که آن از کنجهای بهشتست و پنجم از مردمان چیزی نخواهر و ششم  
در کار خدای عز و جل از ملامت کنندگان ترسم و هفتم حق بگویم اگر چه  
صالح بود یا حیک و چون بود در اتان پایه از دست بیفتادی که اهیت داشتی

که کسی را بگوید که مراده خود فرز و آمدی از ستور و برداشتی بدین قدر رنج  
مسلمانان خواستی نه چون من و تو و احادیث که هزار مسلمان از ما بیازارد  
روایت کند خثیم که فریشتگان گویند یارب بر بنده کافر روزی فزاح  
کرده و بلاها از وی میگردانی پس خدای عز و جل گوید من فریشتگان ترا که  
بنا میدم بر ایشان آن عقوبتها که گرانتر خواهد بود و چون ببینند گویند یارب  
هیچ سود ندارد ایشان ترا نعمت دنیا که داده مرا ایشان را چون بازگشت ایشان  
بدوزخ خواهد بود و باز فریشتگان گویند ای یارب خدایا بر مؤمنان بندهگان خوش  
روزی تنگ کرده و بلاها بر ایشان گذاشته پس خدای عز و جل مرا نشانرا گوید  
بنگرید بدان تو ابها که از بهر ایشان ساخته ام چون آن تو ابها ببینند گویند  
یارب ایشان ترا هیچ زبان ندارد از تنگی دنیا چون بازگشت ایشان بدین تو ابها خوا  
بود روایت کرد ابوذر رضعنه که بیغامبر صلیحه گفت درجه توانگران  
زیر تر از درجه درویشان باشد مگر توانگری باشد که مال نفقه می کند یا درویشان  
از دست راست و از دست چپ از پیش روی و از سر روی در بهشت از ایشان اندکی  
باشد یعنی اندکی یافته شود در میان توانگران همچون این کسان زیرا که  
شیطان مال را آراسته کرده باشد در چشم ایشان روایت کرد دراز بیغامبر صلیحه  
گفت که دیو چنین گفت که نه هد توانگر از من از سه چیز یکی را بسیار بپر مال او را  
در چشم او تا باز دارد حق خدای عز و جل و آسان کنم بر ایشان راهی که نفقه کند  
آنرا در معصیت و یاد دوست کرد آنم مال را در راه او تا کسب کند نه از حلال  
روایت کردند از ابوذر رضعنه که او گفت چون بیغامبر صلیحه وحی آمد  
به بیغامبری من بازگانی می کردم خواستم تا تجارت را با عبادت جمع کنم تو  
بستم جمع کردن بازگانی را بیه کردم و روی بعبادت آوردم بدان خدای که جان



من بفرمان او است که دوست ندارم که مرا دکانی بود بر در مسجد و تا از من  
کسی نپوشد و هر روز جل دینار سود کند و آن همه در سبیل خدای عزوجل صدقه  
کنم گفتند یا ابا الذر چرا گفت از بهر سختی حساب قیامت را روایت  
کردند از بیغامبر صلعمه که او گفت درویشی دشوار است در دنیا و شاد است در  
آخرت و توانگری شادی است در دنیا و دشواری است در آخرت انس بن مالک روایت  
کند از بیغامبر صلعمه که هر کسی را بپوشد است و مراد و بپوشد است بگی درویش  
و دیگر جهاد کردن در سبیل خدای عزوجل هر که این دو چیز را در دست دارد  
دوست داشته باشد و هر که این دو چیز را دشمن دارد مراد دشمن داشته باشد  
فقیه بولیت گفت رضعه که چنان باید مسلمانان که درویش را در دست دارد  
اگر چه توانگر بود زیرا که دوست داشتن درویش خوی بیغامبر بود صلعمه زیرا  
که خدای عزوجل بفرمود مر بیغامبر را صلعمه بدوست داشته باش و ایشان و نزدیک  
شدن بدیشان جناب گفت **و اصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم**  
**بالغداة والعشي** یعنی بدارتن خود را با آن درویشان و نزدیک شدن  
بدیشان که خداوند خود را می خوانند با مداد و شبانگاه و تن خود را با داشته اند از  
بهر عبادت و سبب فرو آمدن این آیت آن بود که عینه بن حصن القرائی  
مهر قوم بود روزی بنزد بیغامبر آمد صلی الله علیه و سلم و سلمان فارسی  
و صهیب بن سنان روی و بلال حبشی رضعه جمعین بنزد بیغامبر بودند  
صلعمه و جز از ایشان از صغیفات باران بیغامبر صلعمه و جامه های کهن  
پوشیده بودند و از ایشان خوی آمده بود عینه گفت ما را شرفست چون ما  
بنزد تو در ایام ایشان بیرون کن که ما را از بوی ایشان رنج می رسد و ما را  
عجل کن تنها خواستگ بیغامبر صلعمه این بکند از بهر آن تا ایشان مسلمان

شوند خدای عزوجل او را نهی کرد از بیرون کردن درویشان حاکم گفت **واصبر**  
**نفسك مع الذين يدعون ربهم بالغداة والعشي** گفت بدو خود را  
با آن کسان که بیخ نماز می کنند **یریدون وجهه** بدان خوشنودی خدای  
عزوجل خواهند **ولا تعذبنا انما كنا نعبدك و نریدون وجهك** و در روی ایشان نکه می کن و  
چشم از روی ایشان بر مگیر و ایشان را از چشم خود بپسوسم کن و ایشان را  
خوار مدارید **یریدون الجنة الدنیا** ای بطلب زینة الدنیا و  
**لا تطع من اعقلنا قلبه عن ذمنا** و فرمان مبرم کسی را که مادل  
او بگردانید ایمان ذکر خود از قرآن **واستبغ هو به و كان امره**  
**فرطا** و بس هوای خود می رود و دشمن دارد درویشا ترا و کار این  
چنین کس ضایع و باطلست و بفرمود خدای عزوجل بیغامبر را صلعمه هر  
نشینی کردن درویشان و تقرب کردن با ایشان و این فرمان بر همه مسلمانان  
تا روز قیامت پس چنان باید مسلمانان را که درویشان را دوست دارند و بپوشد  
ایشان نیایمی کنند که ایشان سرهنکان خدای عزوجل روز قیامت شفا  
ایشان دارند روایت کرد حسن از بیغامبر صلعمه که او گفت بیارند بنده  
درویش را روز قیامت خدای عزوجل از ایشان **عذر** میخواهد چنانکه مردی  
از مردکی عذری خواهد در دنیا گوید بجزه و جلال من که دینار از تو باز  
داشتم نه از بهر خواری تو بر من و لیکن از بهر آنکه گوامتها و افزونها که  
ساخته بودم خواستم که بتو رسانم اکنون بروای بنده من در این صفتها می  
کرده که ترا از بهر اطعامی داده است و یا ترا بپوشانیده است بدان رضای  
من خواستگ شرفست او بلبس و او را با خود در بهشت بر آن روز بر مردان  
چنان باشد که همه در خود عرق شده باشند می روند در میان مردمان و می نگرند



تاگی بجای و نیکویی کرد دست او بگیرد و با خود در بهشت برود و روایت  
کرد حسنان بیغامبر صلیحه که گفت با درویشان بیاد دوستی گیرید و بحسب  
ایشان بیاد نیکوی کنید ایشان را دولت است گفتند یا رسول الله ایشان را  
چه دولت است گفت چون روز قیامت بود ایشان را گویند بگرد که شمارا  
که پاره نان دادمت و یا شربنی آب دادمت و یا جامه پوشانیده است  
اورا بگیرد و با خود در بهشت برید فقیه بولیت گفت رضعه بدان که  
مرد در پیش را بنجی کرامت است و آنست که ثواب طاعت او بیش از ثواب  
طاعت تو آنکرا باشد در نماز و صدقه و مانند آن و دیگر چون او را چیزی  
آرزو کند و نیابد او را مزد نویسند و سیم ایشان بیش از تو آنکرا در بهشت  
شوند و چهارم حساب ایشان روز قیامت آنک بود و پنجم بشمارانی است  
آنک بود زیرا که تو آنکرا نازد و کند روز قیامت که کاشکی مادر و پیش بودی  
و درویشان رزق نگند که کاشکی ما تو آنک بودی روایت کردند از زبیر بن  
اسلم که بیغامبر گفت صلیحه که یکدم صدقه فاضلتر از صد هزار در صدقه  
گفتند یا رسول الله این چگونه است گفت مردی زد و درم یکدم بیرون زد  
و جز آن ملک ندارد و جوش منشی بدهد پس مرین خداوند یکدم را فاضلتر  
از آن بود که مران خداوند صد هزار درم را روایت کرد حسن که بعضی را  
از ببران پرسیدند بیغامبر صلیحه که یا رسول الله چون ما چیزی ببینیم  
و آرزوکنیم ما را و ببران نادان شویم ما را هیچ مزد بود در آن پس بیغامبر  
صلیحه اگر در آنجا شمارا مزد خواهد بود پس در چه خواهد بود روایت  
کنند از سخاک که او گفت هر که در بازار شود و چیزی بیند و آرزو کند  
پس صبر کند از مهر خدای عز و جل آن به بود او را از صد هزار دینار سبل

خدای عز و جل گفت وَأَقْبُوا الصَّالَةَ وَأَتُوا الزَّكَاةَ گفت نماز بر  
پایه از بدو زکوة بدهید یعنی زکوة مرد در پیش از ادهید فرزین کرد حق  
خود را با حق درویشان و گویند که درویشان طیبیان توانکرا نند و کازر  
ایشان و رسول توانکراست و با سببان اوست اما آن که گفتیم که طیبست  
زیرا که چون توانگر بیمار شود با درویشان صدقه دهد از بیماری به شود  
و اما آن که گفت کازر ایشانست زیرا که چون توانگر صدقه دهد بدرویشان  
چرا که توانگر عاقد توانگر از گناه پاکیزه شود و مالا و پاکیزه شود نه کازر باشد  
و اما آن که گفت رسول اوست زیرا که چون توانگر صدقه دهد از بهر مادر  
پدر و یا از بهر خویشان یا از بهر گناه مردگان آن صدقه بران مرده رسد حاجان  
است که این درویش رسول است بسوی آن مرده و اما آن که گفت که با سببان  
اوست زیرا که چون توانگر صدقه دهد درویشان او را عاقد خدای عز و جل  
مال او را نگاه دارد بدعا ای پیش روایت کنند از بیغامبر صلیحه که  
گفت شمارا خبر نگم از مالوگان بهشت گفتند بل یا رسول الله گفت آن  
ضعیفان و ستم رسیدگان که ایشان را کسی خیر بزی ندهد و درهای  
مهران از بهر ایشان بیکشایند و یکی از ایشان بمیرد و حاجت او در  
دلاوی کرد که بدان نرسیده بود اگر سو کند خورد بر خدای عز و جل خدا  
عز و جل او را از آن سو کند بیرون آرد یعنی او هر چه از خدا خواهد  
که آنچنان کن خدای عز و جل آنچنان کند که دلا و خواهد اگر گوید که این  
سنگ را از گردان بدعا و آن سنگ را ز کرداند روایت کنند از  
عبدالله بن عباس که او گفت ملعونست آنکس که کسی را اگر می دارد از بهر  
توانگری و خوار دارد در پیش یا از بهر درویشی روایت کردند از بهر



رصعنه که او گفت ما برادران خود تو انکر از انصاف نمی دهیم زیرا همچنان  
 که ایشان میخوردند ما نیز می خوریم و همچنان که ایشان می پوشند ما نیز می پوشیم  
 و ایشان را افزونی مال است که در اجای نگرند و ما با ایشان می نگریم  
 و ایشان را افزونی غم است و ما را نیست و ایشان حساب آن روز قیامت  
 در مانند و ما رسته باشیم و روایت کند شقیق زاهد الباقی رصعنه که  
 در ویشان سه چیز اختیار کردند و توانگران سه چیز اختیار کردند اما  
 در ویشان یکی راحت تن اختیار کردند و ناز غی دل و آسانی حساب  
 توانگران رنج تن اختیار کردند و مشغولی دل و سختی حساب و روایت  
 کنند از حاتم زاهد که هر که چهار چیزی چهار چیز دعوی کند او دروغ  
 زن بود هر که دعوی دوستی خدای عزوجل کند و پرهیزگاری نکند  
 از حرامها و معصیتها و دیگر دعوی کند بدوستی بهشتی آنک مال  
 نفقه کند بدرویشان او دروغ زن بود در دعوی و سیم هر که دعوی  
 دوستی بیغیر کند بی آنکه متابع سنت او بود او دروغ زن بود در دعوی  
 بعضی از حکیمان گفتند هر که چهار حاصلت روی بود او از همه  
 خیرها محروم ماند هر که کردن فرازی بر آنکه از وز پر دست تر بود  
 و دیگر هر که در مادر و پدر عاصی شود و سیم هر که غریبی را خوار دارد  
 و چهار مرد روی را بدرویشی سرزنش کند روایت کرد ندان بیغامبر  
 صلیحه که او گفت خدای عزوجل بمن وحی نکرده که مال جمع کنم و بازار کافی  
 کنم بمن وحی کرد تا او را تسبیح کنم و شکر کنم و عبادت کنم و او را سجده  
 کنم تا آن وقت که بمیرم روایت کرد ندان موسی خذری رحمه الله علیه  
 که گفت از بیغامبر شنیدم صلیحه که گفت یارب تو مرا در پیش میران  
 توانگر مهربان

توانگر مهربان و حشر کن مراد زمره و در ویشان روز قیامت بد بخترت  
 بد بخنان آنکس باشد که بروی کرد آید در ویشی دنیا و عذاب آخرت روایت  
 کردند که چون غنیمت های قادیسیه بنزد عمر بن الخطاب آوردند رصعنه  
 عمر آنرا در دست می کرد آید و در آن می نگرست عبدالرحمن بن عوف گفت  
 یا امیرالمومنین امروز شاد بستی و تو می گویی گفت آری می دانم و لیکن هیچ  
 قومی را از بی مال نمهند که نه میان ایشان دشمنی دکی و رحمت افتد و آ  
 کردند از عبدالله بن عباس رصعنه که گفت بیغامبر گفت صلعه هر امتی را فتنه  
 بود و امت مرا فتنه مال بود روایت کرد عبدالله بن عمر رصعنه از بیغامبر صلعه  
 که گفت دسترن خلق بر خدای عزوجل در ویشانند زیرا که دسترن خلق بر  
 خدای عزوجل بیغامبر اند و ایشان را بدرویشی مبتلا کرد فقیه روایت کند  
 از پدرش از حسن قزازی از حسن بصری رحمه الله علیهم که گفت خدای عزوجل  
 بموسی بن عمران صلیحه که یکی از دسترن بندگان من از دوست تر از اهل  
 زمین بود بنزد او ستود او را بشوی و کفن کن و در کور کن بر کور او ایست  
 پس موسی علیها او را طلب کرد و نیافت پس در رویش طلب کرد و بروی قادر  
 نشد پس قومی را دید از کل کنان از ایشان پیر صلیحه بیماری را اینچنان  
 و یا مرده امروز بعضی از ایشان گفتند که ما بیماری دیدیم در دیرانه مکر او را  
 میخواست موسی علیها در آن و برانه شد او را دید در آن دیرانه افتاده و ز سر او  
 خشتی نهاده پس موسی علیها بگریست دست بدو برد سرش از ان خشت بیفتاد  
 و گفت یارب تو گفتی که این دسترن بندگاست بسوی من و هیچکس را ندیده که  
 او را بیماری میگرد خدای عزوجل وحی کرد بدو که یا موسی چون من بند خود  
 را دوست گیر دنیا را بروی تنگ گردانم و باز گیر مرا روی همه دنیا روایت کند



عباده ابن کثیر از حسن بصری رحمه الله علیه که گفت که ششستین دینار که بزدند  
دنیا ابلیس آرزو داشت و بر چشم نهاد و گفت هر که ترا دوست دارد او بنده من <sup>گشت</sup>  
روایت کردند از وهب بن منبه که ابلیس لعنه الله مرسلیمان بن اود را  
طلوات الله علیها پیش آمد بر صورت پیری سلمان علم او را گفت مرا خبر کن  
که تو با امت عیسی صلیه چون خواهی کرد گفت ایستادن بدینار و درم بفرمایند  
و دینار برشان خوست کرد انهم از گفتار فولد کاله الا الله محمد رسول الله  
سلیمان گفت علیه باز داشت خواهی هم از خدای عزوجل از تو چون نگاه کرد دیو  
علمه اللعنه رفته بود فقیه گفت رحمة الله علیه چنان باید رفت و نیز آنکه منت  
خدا بر عزوجل شناسد بر خود و بداند که آن کرامت است بر خدای عزوجل  
که او را چنین داده است و او را کرامت بیغامبران و کولیا کرده است و شکر کند  
خدا بر عزوجل و جزع نکند و در آن صبر کند آنچه بد و در آن تنگی عیش و بر  
که آنچه خدای عزوجل وعده کرده است به از آن بود او را که دنیا از وی صرف  
کرده است اگر هیچ فضلی نسبت درویشی را مگر آنکه درویشی حرفه بیغامبران <sup>گشت</sup>  
و در پی بیغبران رفتن بزرگوار بود روایت کردند از عبدالله بن عباس که بیغام  
صلیعه نشسته بود جبرئیل علیه بزد او آمد و گفت مر خدا بر عزوجل فرشته  
است که هرگز بر زمین نیامد از خدای عزوجل دستوری خواست تا بیاید و ترا  
زیارت کند ز مانی بود این فرشته بیامد گفت خدای عزوجل گفت که ترا داده  
هم خزینه های روی زمین را و هر کلیدها که هیچکس را پیش از تو و بعد از تو  
نهدی آنکه ساخته اند از بهر تو در آخرت و از آن تو هیچ نقصان نکند  
بیغامبر صلیعه گفت بکی جمع کن از بهر مر اتا روز قیامت یعنی بخت دنیا  
خواهم و نعمت بهشت خواهم روایت کند عبد الوهاب بن محبت که بیغامبر گفت

صلیعه عرضه کردند بر من که بطحای مکه از بهر تو زر کرد انتر گفت یا رب خوار  
سه روز کز سنگی و چون سیر باشم ترا شکر کنم و چون کرسنه باشم ترا صبر کنم  
و پیش تو زاری کنم باب دفع الدنیا التابع والعتر  
روایت کنند بدین ثابت ان بیغامبر صلیعه که گفت هر که را قصد او آخرت باشد  
خدای عزوجل همه پراکنده گهای او جمع کند و توانگری در دل او در آید و دنیا  
بدو می آید اگر خواهد و کرم و هر که را قصد دنیا بود خدای عزوجل کارها بر  
وی پراکنده گرداند و درویشی بیش چشم او نهد و از دنیا بیا بد مگر آنکه خدای  
عزوجل مر و را روزی کردست اسود بن قیس گفت که از جذب شنیدم که او  
گفت که روزی عمر بن الخطاب رضی عنه در آمد بنزد بیغامبر صلیعه و بیغامبر  
صلیعه بر بوریای لیفین خفته بود و آن بوریای در پهلو هان بیغامبر صلیعه  
در نشسته بود و نشان کرد بن عمر رضی عنه بگریست بیغامبر گفت صلیعه یا عمر  
که گریانید ترا گفت یا رسول الله کسری و قیصر را می یاد کنم و آنچه از دنیا  
مرا ایشان داده بود از نعمت و تو رسول خدای جهانی بر بوریای خفته و بود  
در بهلوی تو نشسته است بیغامبر گفت صلیعه یا عمر ایشان قوی بودند که خدای  
عزوجل ایشان را خوشی و راحت در دنیا داده بود و ما قوی ای پیر که خوشی و راحت  
ما در بهشت خواهد بود روایت کنند از علی بن ابی طالب رضی عنه که گفت من  
بر شام بودم و چیز ترسم یکی بدر از کی آمد و دیگر از سر هوای در رفتن و این  
جهان فانی کرد و می رود و آن جهان روزی بنماده می آید و هر هر یکی را  
بس روانند و شما از بس روان آخرت باشید که امروز کار هستن و حساب نیست  
و فردا حساب باشد و کاری نه یعنی در دنیا کار و کردار بسیار کنید زیرا که  
فردا کار نتوانید کرد روایت کردند از حسن بصری رضی عنه که او گفت من میخستم



آن خطبه را که بیغامبر صلیع چهار سال هر آینه آن خطبه را گفتی و نیا فتم تا خبر  
بمن رسید که آن بدست مردی از انصار ریاست نام او جابر بن عبد الله بود نزد  
او شدم گفته تو شنیدی آنرا از بیغامبر صلیع گفتی مردمان شمارا آگاه کردند  
که جایی است که آنجا نایستید و آگاه کردید که جای خود بشماري که بدانند که بنده میباید  
دو نیم باشد میان اجلی که در است که ندانند که خدای عز و جل راوی چه خواهد کرد بران  
و میان اجلی که مانده است ندانند که خدای عز و جل چقدر قضا خواهد کرد و نوشته  
بر کبر بیان خویشتر مر خدیش را از زندگانی کفود از بهر مرگ را و از جوانی  
خود از بهر پیری را و از دنیا خود از بهر آخرت را که دنیا را از بهر شما فرزند  
اند بدان خدای که جان من بفرمان اوست که از بس مرگ جای عبادت نیست  
و از بس این جهان برای دیگر نیست مگر بهشت و یاد و رخ این گفتار گوید  
خود را از خدای عز و جل و ستارا آرزو خواهی و یاد کردند از سهیل بن  
عبد الله که او مال خود را در طاعت خدای عز و جل نفقه می کرد مادر و برادرش  
نزد عبد الله بن مبارک آمدند بگله کردن و گفتند این سهیل بن عبد الله  
چیز کارها نمی کند و هر چه دارد می بخشد و مایه ترسیم بروی که در پیش  
شود خواست این عبد الله مبارک که ایستاد زیاری دهد بران بس سهیل مرد  
گفت یا با عبد الله چه کوی اگر مردی را اهل شهر بروستنا صلیعتی خرد و  
میخواهد که از شهر بروستنا آید شهر هیچ یله نکند که بروستا خواهد بود عبد الله  
گفت سهیل شمارا پرده کرد پس گفت هر که بروستا نشت خواهد کرد در  
شهر هیچ یله نکند پس کسی را که با آخرت باید رفت چگونه چیزی یله کند روایت  
کند سخاک چون خدای عز و جل آدم و حواری بر زمین فرستاد چون زمین  
آمدند بوی دنیا یافتند و بوی بهشت را اگر کردند بیهوش شدند از کند

دنیا و جهل شبان روز همچنان بیهوش می بردند پس بیهوش آمدند روایت کنند  
از جابر بن عبد الله که گفت حاضر شدم بمجلسی از مجلسهای بیغامبر صلیع مردی  
بیامد نیکو روی و نیکو موی و نیکو لون و بروی جامهای سدید گفت السلام  
علیک یا رسول الله بیغامبر صلیع جواب سلام باز داد گفت دنیا چیست گفت  
خواست گفت خفتگان بینند و اهل دنیا را پاداش دهند و عقوبت کنند و  
یا رسول الله آخرت چیست گفت آخرت همیشه است و گروهی بهشت شوند  
گروهی بدوزخ شوند گفت یا رسول الله دوزخ چیست و بهشت چیست گفت  
بهشت دست باز داشتن دنیا است و دوزخ جو بنده دنیا است گفت یا رسول  
الله بهترین این است چیست گفت آن که فرمان خدای عز و جل نگاه دارد گفت  
یا رسول الله مرد را در دنیا چگونه باید بود گفت همچون کسی که از خانه بس مانده  
بود و می شناید تا کی بقافله رسد گفت چه مقدار باید بود در دنیا گفت بدان  
مقدار که کسی از قافله ماند گفت میان آخرت و دنیا چند است گفت چندان  
که کسی چشم فرو گیرد پس آن مرد برفت نیز ندید پیش بیغامبر گفت صلیع  
که این جبریک بود که آمده بود تا شمارا زاهد کند و یاد کردند از ابرهه خلیلا  
صلیعه که او را بر سیدند که بچه جبر خدای عز و جل ترا بدوستی گرفت گفت  
بس چیز اول مراد هیچ چیز میان دو چیز مختیر نکردند یکی کار این جهانی و یکی  
کار آن جهانی که نه من کار آن جهانی را اختیار کردم و دیگر غم خوردم از بهر  
روزی و سیم چاشت و شام خوردم مگر با مهمان روایت کردند از نجیبی  
معاذ الرازی که گفت چون حکمت از آسمان فرود آید بر دلمؤمنان فرار نکند  
دردی که در آن در چهار خصیلت بود اول بدینا میل کردن و دیگر غم نزد اخوان  
وسیم برادر مسلمانان احسد کردن و چهارم ریاست و بزرگی داشتن و بعضی



از حکیمان گفتند که توانگری در چهار چیز است اول علم دیگر خرسندی سیر  
رضا چهارم زهد بجلم بسنده کاری کند و برضا بدین درجه برسد و چون  
بدین درجه رسد پیوندد و قناعت بزهد پیوندد و زهد خواری کردنت  
بدینا و گویند که زهد سه چیز است اول شناختن دنیا پس دست باز داشتن از او  
و دوم حرمت مولی جل جلاله پس ادب نگاه داشتن در آن و سیم آرزو بردن  
بهشت پس طلب کردن سرانرا و یاد کردن از نجبی معاذ الزاری که عاقل  
آئینگی سه کار بکند اول دنیا را یله کند پیش از آن که دنیا او بگذارد و دوم کورا  
آبادان کند پیش از آنکه در کورش دهند و سیم خداوند خود را خشنود کند پیش  
از آنکه ببرد و روایت کردند از عیسی بن ابی طالب رضی الله عنه که او گفت هر که  
شش خصلت را بجای آورد همه جهد ها کرده باشد در جستن بهشت و کسختن  
از دوزخ اول خرابی عز و جل نباشد پس او را مطیع باشد و دوم دیو  
را بشناسد پس روی عاصی شود و سیم حق را بشناسد پس او را مطیع  
باشد و چهارم باطل را بشناسد پس از وی بپرهیزد و پنجم دنیا را بشناسد  
پس از آن دست باز دارد و ششم آخرت را بشناسد پس ترا بجزید و اینست  
کردن بدان بیغام بر صلیحه که او گفت اگر این دنیا بنزد خدای عز و جل بپوشد  
مقدار داشتی هیچ کافر را یک شربت آب ندادی عبدالرحمن بن عوف  
روایت کرد از بیغام بر صلیحه که گفت شبی از شبها با قومی بجای می رفت  
چون روز شد نماز بامداد بگردد پس بگذشت بر قبیله بزغاله دید بر سر کلب  
دانی افکنده کنده منده و شر گرفته بیغام بر صلیحه در آن بگذشت و اشتر  
بایستایند تا یاران در رسیدند ایشانرا گفت می بینید این بزغاله چون  
خوار است بر خوانده خویش گفتند یا رسول الله از خوار پس بینداختند

بیغام بر گفت صلیحه بدان خدای که جان من بفرمان اوست که این دنیا بنزد خدای  
عز و جل خوار تر از بن بزغاله است پس بیغام بر گفت صلیحه دنیا از ندان مؤمن  
است و کور حصار اوست و بهشت جای اوست و دنیا بهشت کافرانست و  
کور ندان اوست و دوزخ جای اوست فقیه گفت رضی الله عنه معنی قول بیغام بر  
صلیحه که دنیا از ندان مؤمن است زیرا که مؤمن اگر چه در بهشت و فراخی بود  
جنب آنک خدای عز و جل او را ساخته است در بهشت زندان است و کافر بدین  
جهان در دوزخ خواهد بود و این دنیا در جنب دوزخ چون بهشت است هر که  
عاقبت بود در دنیا شادمانه نباشد و چنان باید مرخصند را که اول در دنیا  
بنگردد و ببیند میشد در آن که هر کسی مرد دنیا را مثل زده اند و بیغام بر صلیحه  
مر آنرا مثل زد و حکیمان او را مثل زدند خدای عز و جل گفت مثال الخیرة  
الدنيا كما انزلناه من السماء یعنی مثل دنیا که فنای از زوالست  
آن همچون بارانست که از آسمان فرو فرستیم فاختلط به نبات الارض  
یعنی آمیخته شود آب بنبات زمین یعنی آب در زمین فرو رود و از آب  
آب بنبات روید مما ياكل الناس والانعام یعنی مردمان از دانه  
آن خوردند و سنوران از گیاه و گاه آن خوردند حتى اذا اخذت الارض  
زخرفها وازينت تا آنگاه که زمین بدان نبات را بسته کرد و نیل کرد  
از نباتها که بر وید از هر گونه وظن اهلها انهم قادرون علیها  
انها امرنا لئلا اوتها را عذابی بیا بد فرمان خدای عز و جل شب  
یا روز فجعلناها حصیدا کان لهم نفعن بالامس و صاعقه  
رسد و آنرا مستاصل کند و از بیخ واز بن بر کند چنانکه کوی که هرگز نبود  
همچنین است کار دنیا آنچه در دنیاست همانند نیست کرد چنانکه آن نبات



نیست کردد **كَلِمَةٍ نَفْسِلِ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ** همچنین بیدار  
و بیان کرد بر مرقوم را که تفکر کنند در دنیا و در آخرت که دنیا فانیست و  
آخرت باقیست و اما آن مثل که بیغامبر در صلیحه است که مردی نزد بیغامبر  
آمد صلیحه و او را پرسید از حال زمین ایشان مرد گفت یا رسول الله زمین ما  
زمینست فراخ و با نعمت بسیار بیغامبر صلیحه او را پرسید که شما چگونه  
کنید آنرا گفت یا رسول الله ما از آن طعامهای کوناگون بسازیم پس آنرا بخور  
و بدان راحتها گیریم بیغامبر گفت صلیحه پس آن چه کردی همچنین است مثل  
دنیا روایت کردند از محبی معاذ را زی که او گفت دنیا گشتند از خداوند  
جنانست و بهشت در دوزخ انبار خانه است گروهی به بهشت روند گروهی  
بدوزخ و یاد کردند از لغمان جلیب رحمة الله علیه که او گفت مر بسر راهی سر این  
دنیا دریای زلفت خلق بسیار در اینجا هلاک شدست تو گشتی خود  
را پرهنر کاری کن و کردار نیک را بضعاعت خود کن و حرص را بادروان کن  
و روزگار تو موج آنت و پوشش آن تو گلست و راهنمای آن کتاب  
خداست عزوجل و از بس آن خود را از هوا باز داشتی است و کناره آن  
مرگت و جای بازگائی تو که بران تصد کرده قیامت است و خداوند آن  
خدای عزوجل باشد روایت کردند از فضیل بن عیاض که گفت بمن چنان  
رسید که بیارند دنیا را روز قیامت و می خرامند در نعمت و آرایش گوید  
الهی مرا از سزای کمترین بنده کردن از بندگان خود خدای عزوجل گوید  
که من نپسندم که ایشان چون تو باشد و تا خیر کن و خاک کرد پرکنده  
روایت کنند از عبدالله بن عباس رضی عنه که او گفت بیارند دنیا را روز  
قیامت بر صورت زالی سرخ موی چشم زشت و روی زشت دندانهای زلف

خزیده هیچکس او را نبیند که نه از و کراهیتش آید و بایستایند او را بر سر  
و گویند که این را شناسید پس گویند باز داشت خواهر از خدای عزوجل از  
شناختن این خلق پس ایشان را گویند که این آن دنیا است که شما بدان فکر کرد  
و بایکدیگر کارزار کردید و در روایت دیگر آمده است که بیارند او را در دوزخ  
افکنند پس دنیا گوید کجا اندا نکسان که بر من در دیدند و مرا جستند پس آن  
جویند کجا با او بار کنند در دوزخ فقیه گفته که حمد الله علیه او را عذاب  
نبود زیرا که او را کناه نیست و لیکن او را از بهر آن در آتش افکنند تا اهل  
او خوارگی او را ببینند چنانکه بنا بر ابا بت پرستان در دوزخ کنند تا بت  
پرستان خوارگی بتان ببینند چنانکه خدای عزوجل **انکم و ما تعبدون**  
**من ذوق الله حصب جهنم انتم لها واردون** ای داخلون و مر  
بتان را عذاب نباشد زیرا که ایشان را کناه نیست از بهر زیادت عقوبت  
بت پرستان و همچنین دنیا را در آتش دوزخ کنند از بهر عقوبت اهل دنیا  
را تا ایشان را حسرت زیادتی نباشد زیرا که ایشان هر آنچه دوست می داشتند  
هم بایشان است و چنان باید مؤمن را که کار از برای آخرت کند و دنیا مشغول  
نباشد مگر بدان مقدار که او را از اجاره نباشد بی آنکه در آن بندد و یاد کردند  
از عیسی بن مریم علیه که او گفت عجب امر آنست که کار دنیا می کنید اگر بکنید  
روزی بیاید و اگر بکنید هم روزی بیاید و هم درجات یا بید در آخرت با  
کردار نیک روایت کردند از بیغامبر صلیحه که او گفت هر که دوستی پیدا  
دلا و فسادند او را بس چیز مبتلا کردند او را در شغلی که او را از آن شغل  
توانگری نباشد و دیگر باملی که آنرا کناره نباشد و بسیم محرومی که توانگری  
آنرا در دنیا نیاید و دنیا جوینده است و حبسیت و آخرت جوینده است



هر که آخرت را جوید دنیا را بخوید تا روزی دنیا می بدو راند و هر که دنیا را جوید آخرت او را جوید تا مرگ بدو رسد و کردن او بیکدیگر روایت کردند از ابو حازم که او گفت دنیا را دو جزو یافتیم یکی جزو آن مرگ است که هرگز از من فوت نشود و دیگری چیز کسی دیگر است من آن را در دنیا بر چنانکه روزی کسی دیگر مراند هندی عمر خود چو بدین دو چیز بیاد دهر و من نیافتم دنیا را بجز دو چیز یکی چیز را اجل پیش از اجل من آید و من بروی غالب باشم و آن یکی چیز دیگر اجل من پیش از اجل او باشد و من بهیمر و آن چیز از بهر کسی دیگر بگذرد از بهر این دو چیز جزا در خداوند خویش عاصی شوم روایت کردند از سفیان از پیران خود گفت سعد بن ابی وقاص در آمد بر سلمان فارسی پرسیدن او که بیمار بود سلمان بگریست سعد مرور گفت چه چیز گریان کرد ترا یا با عبدالله که بیغام بر صلیحه از تو خوشنود بود که بعد سلمان گفت من از بهر مرگ می گریه و نه از بهر حرص دنیا می گریه بر آن می گریه که بیغام بر صلیحه بر ما عهد کرد و ما را وصیه کرد که گرفتن شما از دنیا آن مقلد باید که نوشته سوار کی باشد و کرد من چندین چیز است بنگر بیستند کرد او کرسیانی بود و کاسه و مطهره پس سعد گفت مرسلان ترا یا با عبدالله ما را وصیت کن تا از تو بران وصیت کار کنیم سلمان گفت رضعنه یاد کن مرخا بر اعز و علا در هر وقت که غمگین باشی و هر وقت که حکم کنی و هر وقت که چیزی قسمت کنی و هر وقت که سوگند خوری روایت کرد جبیر از ضحاک از بیغام بر صلیحه که او را پرسیدند که بارشود الله زاهد تن من مان کیست گفت هر که کور را فراموش نکند و زینت دنیا آنچه زیاد نیست باز دارد و برگزیند آنچه باقیست بر آنچه فانیست و شتر خود را از روزگار نبرد و خود را از مردگان

شناخت حکیم گفت چهار چیز از چهار چیز طلب کند و هر چهار را خطا کرد بر اول توانگری در مال جستیم و در خر سندی پیش یافتیم و دوم راحت در بسیار مال جستیم و در راندگی مال یافتیم سیم کرامت از خلق جستیم و در برهنه کاری یافتیم و چهارم نعمت در طعام و لباس جستیم و در مسلمانیش یافتیم و دیگر در آن یافتیم که خدای عز و جل عیبهای ما و گناهان ما بپوشد روایت کردند که بیغام بر صلیحه هر که با مداد بر خیزد و بزرگترین عمر او عمر دنیا بود خدای عز و جل سه چیز بر در او کند اول غمی که هرگز آن عمر بریده نگردد و دوم شغلی که هرگز از آن شغل فارغ نشود و سیم درویشی که هرگز از وی جدا نشود روایت کردند از عبدالله بن مسعود رضعنه که او گفت که هیچکس نیست از مردمان که با مداد بر خیزد که نه او مهمان و مال او عاریت بود و مهمان برود و عاریتی باز ستانند روایت کردند از فضیل بن عیاض که گفت همه بدیهام در یک خانه کنند و کلید آن خانه دوستی دنیا است و همه کلیدها در یک خانه کنند و کلید آن خانه زهد دنیا است روایت کرد ثابت از انس بن مالک از بیغام بر صلیحه که او گفت خدای عز و جل گوید شادی کند بنده مؤمن آن دنیا بروی فراخ کرد آن او را از نزد وی بود و چون دنیا را بروی تنگ کرد آنم اندوهگین شود و آن او را بمن نزدیک بود پس بخواند بیغام بر صلیحه این آیت را **وَالْحَسْبُ لَنَا اللَّهُ هُوَ رَبُّ الْعَالَمِينَ** و بنشین **سَارِعَ لَهْرٍ فِي الْحَبْرَاتِ بَلَا يَشْعُرُونَ** ایخ بدارند ما بدستان چهیر از مال و از پس آن ایشان را در آن خیر است بل که می دانند که آن فتنه است مریشان را روایت کنند از انس بن مالک رضعنه که بیغام بر صلیحه روزی جایی می رفت و دست بازر گرفته بود و گفت تا بازر



بیش ما بزی است و تری سوار است بدان تر بر نتوان رفت مگر سبک باران  
بود گفت یا رسول الله من از سبک باران فریاد از کران باران بیغام بر گفت <sup>صلیعه</sup>  
بنزد تو قوت امرو زینه هست بود رکفت هست گفت طعام فردا اینه هست  
گفت هست گفت طعام بس فردا اینه هست گفت نه کینتا اگر بنزد تو طعام  
سه روزه بودی تو از کران باران بودی **عالمه الموقر والمعین**  
**باب الثامن والعشرون فی الصبر**  
**علی البلا والشدة** ابن عباس رضی عنہ روایت کند از بیغام بر صلیعه  
که مرور از گفت ای سبک تر از سخنها بی موزم که خدای عزوجل تو منفعت  
رساند بدان سخنها اگر با موزم بدان شادمانه شوی گفت یا رسول الله گفت  
فرمان خدای عزوجل ترا نگاه دارد و حق خدای عزوجل نگاه دارد رحمت  
او پیش خود یابی خدای عزوجل در وقت فراخی و نعمت بسیار خوان تا  
خدای عزوجل ترا در حال تنگی و شدت فریاد رسد و اگر چیزی خواهی از  
خدای عزوجل خواه و قلم رفتست بدان چه خواهد بود اگر هم خلق کرد آید و  
خواهند که تو منفعتی رسانند که خدای عزوجل آنرا تقدیر نکرده است  
و بدی همچنان کار از بهر خدای تبارک و تعالی کنی مثل برقیق و بدان  
که در صبر کردن بر آنچه دیگر ترا کراهیت آید خیر بسیارست و نصرة بانده  
بیوسته است و فرج بانده بیوسته است و اما هر دشواری را آسان نیست  
بوجهی رحمة الله علیه روایت کند از ابو نصر بن محمد از جماعتی با ناد  
درست از علی بن ابی طالب رضی عنہ که گفت ای مردمان بیخ چیز از من یاد  
گیرید و نگه دارید او را مترسید مگر از کناها خود و دیگر امید مدارید مگر  
از خدای عزوجل و سیم چیزی که ندانید شرم مدارید از او موختن آن و

چهارم شرم مدارید از آنچه کسی از شما پرسد و ندانید بگوئید که ندانم و بجز  
صبر کردن بر منزلت میریست اندر تن چون سوار تن جدا شود تن تباہ شود  
و صبر چون از کارها جدا شود آن کارها تباہ شود پس گفت را همنویس  
شمارا بر فقیهی که آن فقیه بنام باشد گفتند یا ای امیر المؤمنین گفت  
انگ مردمان از رحمت خدای عزوجل نومید نکنند و ایشانرا از مکر خدای  
عزوجل امن نکنند و بر محصیت ایشانرا دلیر نکنند عارفانرا و مؤخرانرا  
در بهشت فرود میارند و عاصیانرا در دوزخ فرود میارند تا آنکه که خدای  
عزوجل میان ایشان حکم کند بدایح خواهد و این مکنید مهترین بر امت  
از آتش دوزخ که خدای عزوجل گفت **تَلَايَاتِي مَكْرًا لَللَّهِ اِلَّا الْقَوْمُ الْخَالِفُونَ**  
**سِرْوَن** و نومید مبادید از رحمة خدای عزوجل چنانکه گفت **اِنَّهٗ لَا يَمُنُّ اِلَّا**  
**مَنْ رَوَّحَ اللّٰهُ اِلَّا الْقَوْمَ الْكَافِرِيْنَ** روایت کنند از یزید رقاشی  
که گفت که چون بنده زاد رکور نهند بنار او از دست راست و آید و زکوة او  
از دست چپ و آید و نیکی کند کرده باشد بر سر او بایستد و صبر بپاید و  
با ایشان داور می کند هریشانرا کوبد اگر بتوانند ازین یار خویش عذاب کور  
بگردانند اگر نه من این شغل از شما کفایت کنم و عذاب از وی دور کنم درین  
خبر دلیلت که صبر کردن فاضلترین جز در احوال است زیرا که خدای عزوجل گفت  
**اِنَّمَا يُؤْمِنُ بِالصَّابِرِيْنَ اَجْرَهُمْ بَعِيْرُ حِسَابٍ** روایت کند محمد بن مسلم  
که مردی بنزد بیغام بر صلیعه و گفت یا رسول الله مال من بشدت تن من  
بیمار شد پس بیغام بر گفت صلیعه خیر نبود در بنده که مال او بشدت تن او  
بیمار نشود که خدای عزوجل چون بنده را در دست آورد او را ببیلاها مبتلا کند  
چون ببیلاها مبتلا کرد صبر شرح دهد روایت کرد از علی بن ابی طالب رضی عنہ



که هر آن مردی را که سلطان باز دارد بستم و در زندان ببرد او شهید <sup>میر</sup>  
بیغامبر گفت صلعه که مردی بود که او را بنزد خدای عزوجل درجه بود بگذا  
نیک بدان درجه نرسد مگر خدای عزوجل او را مبتلا کند بلائی که در تن او  
فرستد بدان درجه برسد در خبر آمده است که چون این آیت فرود آمد **وَمَنْ**  
**يَعْمَلْ سَوْأً يَجْزِ بِه** هر که بدی کند با دشمن آن بکندش بویگر صدیق  
رضعه گفت یا رسول الله چگونه رستنی بود از بس این آیت ما را بیغامبر  
گفت صلعه خدای عزوجل ترا بیا مرزاد یا ناباکر و تو بیمار نشوی و مر ترا  
رنجی نرسد و ترا ندوهی نرسد این مکافات آنست یعنی چیزها که بتو رسد  
کفارة گناهانت روایت کردند از علی بن ابی طالب رضعه که چون این آیت  
فرود آمد بیغامبر صلعه بیرون آمد و گفت بر من آیتی فرود آمد که آن  
آیت بهترینست مرا متان مرا از دنیا و آنچه در دنیاست بر آیه بخواند **وَمَنْ**  
**يَعْمَلْ سَوْأً يَجْزِ بِه** پس گفت بنده چون گمائی کند و شدتی در بلائی که بدو رسد  
در دنیا خدای عزوجل از آن گریز است که او را دیگر باره عذاب نکند فقیه  
گفت رضی الله عنه بدان که بنده در دنیا بمنزلت بزرگان نرسد مگر بصبر  
کردن بشدت تقا و رنجها که خدای عزوجل بدو رساند و بیغامبر خود را صلعه  
بصبر کردن فرمود چنانکه گفت **فَاَصْبِرْ كَمَا صَبَرَ آلُؤَالِ الْعِزْمِ مِنْ**  
**الرُّسُلِ** روایت کردند از جناب بنی ابراهیم که او گفت نزد بیغامبر شد  
صلعه بیغامبر را دیدم صلعه در سایه کعبه و در آن بر سر نهاد و خفته  
بنالیدم سویی و گفتم یا رسول الله خدای عزوجل بخوان و ما را یاری ده  
بیغامبر صلعه بشپست رویش سرخ شد پس گفت انگسان که بیش از شما بودند  
مردی را از ایشان بیاوردند و زمین بکندند و او را در زمین فرو

کردند پس راه بیاوردند و بر سر او نهادند و او را دو نیمه کردند و  
از دین خود بر نکشتی روایت کردند از انس بن مالک رضعه که بیغامبر  
صلعه که روز قیامت بیاورد آنرا که با نعمت تری از زمین بود و او را  
در آتش فرو برند پس او را بیرون آرند سیاه و سوخته پس او را گویند **هَج**  
نعتی دیدی و یا چشیدی در دنیا او گوید ندیدم از آن وقت که مرا بیاوردند  
پس بیاوردند مردی را که در دنیا رنج و بلائی بسیار کشیده بود او را یکساعت  
در بهشت برد و باز بیرونش آوردند و پیش همچون ماه شب چهارده او را گو  
هرگز رنجی دیدی در دنیا او گوید همیشه درین نعمت بودم از آن وقت که مرا  
بیا فریدی روایت کنند از عبدالله بن عباس از بیغامبر صلعه که گفت  
اول کسی را که سویی بهشت خوانند حمد کنند کان خدای عزوجل خوانند  
ان کسی که خدای عزوجل حمد کرده اند شادای و برغم بسر اجبت  
بر بنده که صبر کند بر آنچه بدو رسد از شدت و از بلا و سپاس آری کند  
و چنان باید صبر کند که اقتدا بیغامبر خود کند صلعه و بنکرده که صبر او قرار  
از کافران برده باشد روایت کردند از عبدالله بن مسعود رضعه که بیغامبر  
صلعه نمازی کرد بنزد خانه کعبه و بوجهل و یاران او نشستند در وی  
می نگرستند و بیشتر از آن بر روزی کاوی کشته بودند بوجهل گفت لعنه الله  
کبسته از شما که آن شکنجه بر کنید و بر کتف محمد نهد صلعه چون او سجده  
پس بفرستاد یکی به دختر بن قومی را تا آنرا برداشت چون بیغامبر صلعه  
در سجده شد آنرا در میان کتفهای او نهاد بوجهل و یاران او لعنه الله بخندید  
عبد الله بن مسعود گفت من از دور می نگرستم و با خود می گفتم که اگر مرا  
قوتی بودی و از بن فرزند سیدی من آن شکنجه را از پشت بیغامبر صلعه



برداشتی و بیغامبر صلیعه در سجده هی بود سر برنگرد تا کسی برفت و فاطمه را  
رضعها خبر کرد از آن و فاطمه رضی الله عنها آن وقت طفل بود خرد بس بیام  
بآن خردی و آن شکنجه را از پشت بیغامبر صلیعه برداشت و بینداخت بر روی  
سوی آن کافران نکرد و ایشان را دشنام داد پس بیغامبر صلیعه سر مبارک را و  
از سجده برداشت و نماز بگردد و بر ایشان دعا کرد و سه بار بگفت اللهم علیک بقریش  
چون ایشان آواز بیغامبر صلیعه و آن دعای و بشنیدند آن خنده از ایشان شد  
و از دعای او بترسیدند بیغامبر صلیعه بر ایشان دعای کرد و می گفت اللهم  
علیک بائی جهل و عقبه و عتبه و شیبه و الولید امیه بن خلف عبد الله بن  
مسعود گفت بدان خدای که محمد را صلیعه بحق خلقت فرستاد انکسارا  
که بیغامبر صلیعه نامزد کرده بود و بر ایشان دعا کرده بود همان روز بدر  
گشته دیدم افکنده روایت کنند از عبد الله بن عباس رضی عنه که او گفت بنالید  
بیغامبری از بیغامبران صلوات الله علیهم اجمعین خدای عز و جل گفت  
یارب بنده مومن ترا طاعت دارد و از معصیت دور باشد تو دنیا از وی  
باز داری و بلاها بروی کماری و بنده کافر ترا طاعت ندارد و بر معصیتها  
دلیری کند و تو بلا از وی دور داری و دنیا را بروی فراخ کنی خدای  
عز و جل برو وحی کرد گفت بر مؤمنان بندهکان من بلاها کنار مرد دنیا از وی  
باز کبره تا کتاها را ایشان را کفاره شود و چون بنزد من آید مکافات کنم  
او را اینکهای او و بنده کافر نیز نیکیها کرده بود روزی بروی فراخ کرد  
و بلاها از وی بگردانم مکافات آن نیکیها کرده با شد در دنیا و چون  
نمیرد مکافات بدیهاش نیز بکنم روایت کند انس بن مالک رضی الله عنه  
از بیغامبر صلیعه که چون خدای عز و جل بنده نیکی خواهد کرد و خواهد که

تا او را از گناه پاکیزه کردند فروردین در روی بلا فروردین و چون دعا کند  
خدای عز و جل گوید لبیک بنده من و سعد یک از من چیزی بخواهی که نه بدت  
و یا از بهر تو خیر کرد آنرا که آن بهتر بود چون روز قیامت بود بیارند خدا و زمان  
کردارها و پاداش کردارهاشان بدهند پاداش نماز و روزه و صدقه و  
حج بدهند پس اهل بلا را بیارند که در دنیا بیبلا مبتلا بودند از بهر ایشان از آن  
نهند و دیوان باز نکنند و مزد ایشان بتران و نهند بلکه پاداش کردار  
هاشان و مزد فروردین بختنی که اهل عاقبت ارز و برند که کاشکی که  
اندامهای ایشان بناخن چین ببردند از بس ثواب که بینند مرا اهل  
بلا را و خدای عز و جل گفت **انما یوفی الصابرین اجرهم بغير حساب**  
و یاد کرد در خبری که موهی با کافری در زمانه پیشین هر دو بر رفتند  
تا ماهی صید کنند این کافر دایمی فلکند و بنا ترا یاد می کرد تا ماهی بسیار  
بگرفت و این مومن در آب می افکند و ذکر خدای عز و جل می گفت خدای  
عز و جل هیج ماهی در دام او سخت نگردد و چون وقت آفتاب فرو شدن بود  
یک ماهی در دام او افتاد از دستش بطبید و آن نیز در آب افتاد پس این  
مومن باز کشت تهمی دست و کافر باز کشت و دامن بر ماهی کرده آن فریشته  
که با مومن بود موکل بغایت اندوهگین شد چون آسمان شد خدای عز و جل  
امر کرد تا جایگاه این مومن بدین فریشته بنمودند در بهشت پس این فریشته گفت  
والله که او را از آن دنیا هیچ سود نباید چون جای او بدین جای خواهد بود در  
خبر آمده که روز قیامت چهار گروه خلق را چهار بیغامبر حجه کند نخستین حجت  
کند بر تو انکران سلیمان بن داود علیه السلام که اگر تو انکران گویند که ما را تو انگری مشغول  
کرد از عبادت خدای عز و جل گویند تو انکران ترا از سلیمان نبودی تو انگری او را باز



نداشت از برستش من و حجت کند بر بندگان بیوسف علیهم اگر بنده گوید من بنده بودم  
و بندگی مرا باز داشت از عبادت تو خدای عزوجل گوید یوسف نیز بنده بود بندگی  
اورا باز نداشت از عبادت من سیم حجت کند بر درج ایشان بعیسی بن مریم صلیع  
اگر در پیش حلقه حاجت خرد بشی مرا باز داشت از عبادت تو خدای عزوجل گوید  
تو حاجتمند تر و درویش تر از عیسی بن مریم بودی صلوات الله علیه و اورا  
باز نداشت از عبادت من و چهارم حجت کند بر بیمار از با یوب علیه بیمار گوید  
مرا بیماری باز داشت از عبادت تو خدای عزوجل گوید هرگاه بیمار می توانی ترازوی  
ایوب سخنتر نبود و اورا آن بیماری باز نداشت از طاعت من و هیچکس را حجت  
نباشد روز قیامت بنزد خدای تبارک و تعالی و یاد کردند از ابودرزا که او گفت شما  
بیماری را که ایهیت آرید و من دوست دارم از بهر دیدار خدای تعالی و کفاره گناهان  
و درویشی را دوست دارم از بهر تواضع و مرکز را دوست دارم از بهر دیدار خدای  
عزوجل روایت کردند از عبداللہ بن مسعود رضعنه که پیغامبر گفت صلیع هرگاه  
سه چیز روزی کردند هر آینه خیر این جهانی و آن جهانی را روزی کار کردند اول  
رضادادن بقضای خدای مع و دوم صبر کردن در بلاها و سیم دعا کردن  
در حال نعت و تراخی فقیه ابو جعفر روایت کند از ابوهریره رضی الله عنهما  
که مردی بنزد پیغامبر آمد صلیع و او خفته بودستان این مرد گفت از چه چیزی مرنایی  
پارسوا الله بیغامبر گفت صلیع از کز سنکی این مرد بگوئیست پس بشد بنزد  
ایستاد و آب کشید هر دلوی خرمایی پس آن خرمایا بستند و بنزد پیغامبر  
آورد صلیع پیغامبر اورا گفت مرادوستی می آری اگر نه چنین نگرددی  
مرد گفت بخدای عزوجل که تو دوست می آری پارسوا الله بیغامبر گفت صلیع  
اگر مرادوستی می آری بر کستوان بلا را بسار و الله که بلا سوی آنکس رود نرسد

مرادوستی آرد از آنکه کسی برود از سر کوه تا بایان کوه روایت کرد عقین  
عامر که پیغامبر گفت صلیع چون ببینید مرد که خدای عزوجل میدهد اورا  
انچه میخواهد و آنچه او دوست دارد و او مقیم بر معصیت بداند بنده آن بر نفس  
استاد را پس این آیت بخواند **فَلَمَّا سُوا مَا ذَكَرَ آيَةُ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ**  
**عَلَيْهِمْ حَتَّى إِذَا فَرَغُوا مِنْهَا وَ نَبَاؤُهُمْ نَجَّيْتَهُمُ فَآذَاهُمْ**  
**مُبَلِّغُونَ** روایت کند از ابوهریره رضعنه که از پیغامبر صلیع پرسید که بلا  
بگذرد از مردمان سختتر آید پیغامبر گفت صلیع مر پیغامبر از اصابی الله علیهم اجمعین  
سین نیک مردان را و هر که خدای عزوجل نزد بگردد و گفتند که چهار چیز را  
پنهان داشتن آن از کنجهای نیکو بیست اول پنهان داشتن درویشی و دوم  
پنهان داشتن صدقه و سیم پنهان داشتن بیماری و چهارم پنهان داشتن بلا  
و یاد کردند از وهب بن منبه که گفت که بنوشتم از سخت یکی از حواریین در  
انجا یافتی که چون بلا روی سوی تو نهاد چشم بروشنی دارد که آن راه پیغامبر است  
و نیک مردان و چون نعت و تراخی روی سوی تو نهاد با خود بگری که از  
راه ایشان باز افتادی و بدان که ایشان را خلاف کردی و روایت کردند از فتح  
موصلی که اورا کز سنکی رسید در اهلا و کفتی الهی بگذار طاعت مرا از این کرامت  
کردی این طریق سخت بزرگوار است و روایت کردند از پیغامبر صلیع که  
هر گراما لا و اندک شود و عیال او بسیار شود و نماز نیکو کند و مسلمانان را غیبت  
نگد با من بیاید روز قیامت همچنین جمع کرد و انگشت را بهر روایت کنند از  
ابوهریره رضعنه که او گفت بدان خدای که جز او خدای نیست جل جلاله که من از کز سنکی  
شکم بر زمین نهادی گاه بودی که از کز سنکی سنگ بر شکم بستنی روزی بران  
راه بنشستم که راه گذر پیغامبر بود صلیع و راه گذر پیغامبر رضوان الله علیهم اجمعین



بس بویگر صدیق رضعه بر من بگذشت و را آیتی از کتاب خدای عزوجل  
 پرسیدم و بطبع آن پرسیدم تا مگر مرا بخانه برد و بویگر رضعه واقف نشد  
 که من این را از بهر چه می پرسم و برفت و مرا بخانه برد بس بیغامبر صلیعه  
 بر من بگذشت چون مرا بدید تبسم کرد بدانست که مرا چه افتاد بس گفت یا  
 باهریره من گفته لبیک یا رسول الله از بس من میا و خود برفت و من از بس می  
 رفتم تا بیغامبر صلیعه در خانه شد و من در رسیدم چون بنزد در خانه  
 رسیدم دستوری خواستم و در آمدم بیغامبر صلیعه یک قدح شیر بغرمود  
 آورد بس پرسید که این قدح شیر از کجاست گفتند که فلان فلان از بهر هدیه  
 فرستادست بس گفت یا اباهریره گفته لبیک یا رسول الله گفت برو اهل صفه  
 را بخوان بوهیره گفت از آن مرا ناخوش آمد که بیغامبر گفت صلیعه اهل  
 صفه را بخوان گفته این مقدار شیر اهل صفه را چه پیدا آید بس رفتم و اصحاب  
 صفه را خواندم چون بیامدند دستوری خواستند و در آمدند و بنشستند  
 بس بیغامبر گفت صلیعه یا باهریره این قدح شیر مریشا زاده قدح مریشا  
 دادم و ایشان می شناسند تا همه سیر شدند و نوبت بیغامبر رسید  
 بس بیغامبر صلیعه آن قدح از من بستد گفت یا باهریره گفته لبیک یا رسول  
 الله گفت تو ماندی و من ماندم گفته بلی یا رسول الله بس مرا گفت بنشین و  
 بخور من بنشینم و از آن بخوردم تا سیر شدم باز دیگر گفت بخور یا باهریره  
 من دیگر باره بخوردم و همچنین مرا می گفت بخور من می خورم تا گفته یا رسول  
 الله بیان خدای که تراختی بر سویی فرستاد در ستم من پیش گذر نمی یابم  
 بس آن قدح را به بیغامبر بردادم صلیعه و آن باقی را بخورد و مر خدا بر احمد و  
 ثنا کرد فقیر بولیت گفت رضعه یاران بیغامبر صلیعه در ریج کافران بود

و در ریج کرسنگی نیز بودند و در ار در نجما صبری کردند تا خدای عزوجل ایشانرا  
 فرج روزی کرد که فرج صدر گریست و با هر دستواری آسانست و نیک مردانرا  
 که ایشانرا ریج بودی شادی کردندی از برای امید ثواب را روایت کنند از  
 مسلمین بسیار که او گفت نحران آمد زنی مرا مهمان داشت و مران ز نر اسیر  
 بودند و غلامان و مال بسیار و او را دیدم سخت غمگین چون باز می گشتم او را  
 گفته بمن حاجتی داری گفت بلی حاجت من آنست که چون باز آئی گذر  
 بخانه من کنی و مرا ببینی من برفتم و از بس چند سال مجاز گشتم و بر او آمدم او  
 دیدم بشادمان و خندان پرسیدم که حال تو چگونه است گفت آنکه که تو مرادیدی  
 غمگین یا نعمت بسیار بودم بر از آن هر چه داشتم بدریا فرستادم همه غرق شدند  
 هلاک شدند و آن سب را که دیدی همه بگردند و آن غلامان هم بگریختند گفت  
 بر حکم الله ترا از روز سخت اندوهگین دیدم و امروز شادمانی بینی زن گفت  
 چون من در فراخی نعمت دنیا بودم ترسیدم که مگر مکافات نیکیهای منست که  
 خدای عزوجل من می نماید در دنیا و مراد آخرت چیزی نماند و من مفلس  
 باشم پس چون مال و فرزندان بشدم مرا امید یافتاد و امید می حارم از خدای  
 عزوجل که آنرا ذخیره کرد اند و بمن دهد در آخرت از آن شادمانه امر روایت  
 کرد حسن بصری رحمه الله علیه که مردی زنی را دید که او را شناخته بود  
 جاهلیت و با او سخن گفت بس بگذشت و این مرد از بس می نگرست سوی آن زن  
 که می رفت بس روی این مرد بر دیوار آمد و مجروح شد این مرد بتزد بیغامبر  
 بیامد و خصم باز گفت بیغامبر صلیعه گفت چون خدای عزوجل بنده خود را  
 نیکی خواهد عفو ت کنه او در دنیا بکند روایت کرد نذاز علی بن ابیطالب  
 رضعه که گفت شما را خبر نکنم یا میدنم از آیتی از کتاب خدای عزوجل گفتند



این آیت را بر میان خواند **وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ**  
**وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ** مصیبت های دنیا بکسب کردن اندامهاست چون خدای  
عزوجل آنرا در دنیا عفویت کرد خدای عزوجل از آن گرفتاری است که او را عذرا  
نکند و زقیامت روایت کرد عایشه رضی الله عنها که بیغامبر گفت صلیع که هیچ  
مشقتی در پی مرگ منی را نرسد چنانکه خدای در پایی او شود و یا غیر آن  
که خدای عزوجل گناهی از گناهان او بامرزد و الله اعلم **وَأَحْكُمُ**  
**بِالْقَائِمِ وَالْعِزَّةِ وَالصَّبْرِ عَلَى الْمَصِيبَةِ**  
روایت کنند از معاذ بن جبل رضی الله عنه که او گفت پسری از آن من عمر بس بیغمبر  
صلیع بسوی من نامه نوشت که سلام بر تو یا معاذ جبل و من سباس داری کنم مران  
خدا بر عزوجل که جز او خدای نیست اما بعد خدای عزوجل مزد تو بزرگ کند  
و ترا شکیبایی روزی کند و ما را و ترا شکر روزی کند پس بدان یا معاذ  
که این تنهای ما و خواسته های ما و عیال و فرزندان ما بخشیده خدای است  
جلا و علل و عاریت از خدای عزوجل نزد ما و ما از ایشان برخوردار  
چه گیرد روزگار شمرده و چون وقت آن تمام کردد و اجل آن فرا رسد  
آن عاریت را از ما بستانند پس فریضه کرد خدای عزوجل شکر بر ما چون ما را  
عطا دهد و صبر کردن چون مبتلا کند ما را بیلا پس آن بخشیده خدای  
عزوجل بود ترا و عاریت بود نزد یک تو و ترا با وی برخوردار بود از خدا یکی  
چندانکه بامیت بر آن تو بستد با مزد و ثواب بسیار اگر صبر کنی و پرهیزی  
یا معاذ از جزع کردن که اگر جزع کنی حبطه کند ثواب ترا و با خرت بشیانی  
خوری بر آنچه ترا فوت شد و دانی که آن مصیبت سزا تو است بدان که  
جزع کردن مرده را باز نیارد و اندوه را بنبرد و بیندیش از مرگ خود که سخت

زود باشد که اندوه مصیبت از تو بشود فقیه بولیت گفت رضی الله عنه زیرا که چون  
مرد تفکر کند در مرگ خود و داند که زود بخواهد مرد بر مرگ کسی دیگر غم و اندوه  
نخورد و بر آن جزع نکند که باطل کند ثواب مصیبت را زیرا که چون بر مصیبت  
جزع کند چنانست که از خدای عزوجل کله می کند و قضای او را رد می کند روایت  
کنند جماعتی از بزرگان با سند درست از انس بن مالک رضی الله عنه که بیغامبر  
صلیع گفت هر که با مداد بر خیزد و اندوهگین بود از بهر یاقین دنیا چنانست  
که بر خدای عزوجل خشم گرفت و هر که کله کند از مصیبتی که بدو رسد چنانست  
که از خدای عزوجل کله می کند و هر که توانگری را فواضع کند از بهر آن تا از  
وی چیزی یابد خدای عزوجل و بهره از کار او باطل کند و هر که از خدای  
عزوجل قرآن روزی صحره باشد او چنان پندارد که در روز خ شود خدای  
عزوجل او را دور کند از رحمت خود و هبت من مسبه گوید چهار خط در روز  
بیشتم است ز بس بگذرد اول خط آنست که هر که قرآن بخواند و چنان پندارد  
که خدای عزوجل او را بیا مرزد و است از انبوس کند گانست بآیتها  
خدای عزوجل و خط دوم آنست که هر که کله کند از مصیبتی که بدو رسد  
از خدای عزوجل کله کرده باشد و خط سیم آنست که هر که اندوه خورد بر  
فوت خواهد شد از وی بر قضای خدای عزوجل خشم آورده باشد و خط  
چهارم آنست که هر که بر توانگری فواضع کند و بهره دین را بشود روایت  
کرد بوهر بر رضی الله عنه که بیغامبر گفت صلیع هر که از سه روز در دوزخ  
نشود اندک خدای عزوجل گفته است **وَأَنْ مَشَرْنَا وَأَرْدَهَا كَانَتْ**  
**عِلْمًا رَبِّكَ حَتَّى مَا مَقْضِيًا** و روایت کردند از بیغامبر صلیع که او گفت  
هیچ مسامانی نیست که او را مصیبتی رسد اگر چه در بر آمده بود و او بگوید

خ



**إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** که نه خدای عزوجل او را چندانی از جسدی که در  
نخست داده بود روایت کردند از عثمان بن عفان رضی عنه که او را فرزندی آمد  
چون روز هفتم شد او را در کنار گرفت او را از آن پرسیدند گفت خواهم که مرد  
دوست صبرم در درد من است کرده که اگر صبرم را بران مزدی بزرگ بود  
روایت کند این بن مالک رضی عنه که مردی بود بنزد بیغامبر صلیعه با بسری کجا آمد  
بن یحیی بن یزید روزی چند آن مرد بنزد بیغامبر صلیعه می آمد بیغامبر  
صلیعه **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** گفتند یا رسول الله آن سر که بان مرگ بود فرمان یافت  
بیغامبر گفت صلیعه مرا چرا خبر نکردید برخیزند تا بر او بشویر بن بیغامبر صلیعه  
بایاران رضعهم بتعزیت و شدند او را دیدند غمگین اندوهگین گفت یا رسول  
الله مراد روی میدی بود از ضعیفی خود بیغامبر گفت صلیعه شادی کنی  
که سیرت بیاید روز قیامت و او را گویند در بهشت رو او گوید مادر و پدر را  
شفاعت میخواهم تا او را شفاعت دهد خدای عزوجل و شما در بهشت در آرند  
بر اندوه از آن مرد بشد در بن خرد لیلیست که تعزیت کردن سنتست چون  
کسی را مصیبتی رسد تا کی بنود که او را تعزیت کنند روایت کند فقیه رضعنه  
از پدر خویش از حسن بصری رضعنه که گفت موسی علیه از خدای عزوجل سوالها  
پرسید که یارب پرسنده بیمار را چند مزد بود خدای عزوجل گفت از کناهاش  
پسرون آن مر جانک کوی از مادر آن روز بزاد گفت یارب آنکس را که از من جنازه  
مرده شود چند مزد بود گفت در وقت مرگش فرشتگان فرستم تا از من جنازه  
او بروند تا بگویند با علمها بسرا آن کور تا روز محشر بس موسی گفت یارب  
مزد آنکس چند بود که مصیبت زده را تعزیت کند خدای عزوجل گفت او را  
در سایه عرش در آن روز که سایه نباشد مگر سایه عرش روایت کرد

ابان از اسن بن مالک رضعنه از بیغامبر صلیعه که او گفت هیچ فرودنی نیست  
که بنده آنرا فرود برد بنزد خدای عزوجل از فرود بردن خشم که آنرا باز دارد پیر دبارت  
و دور فرود بردن مصیبت بصبر و هیچ از فطرها بنزد خدای عزوجل دسترنیست  
از دو قطره یکی قطره خون شهیدان که در سبیل خدای عزوجل ریخته شود و دیگر  
قطره آب چشم که در تاریکی ریخته نشد در سجده از مهر خدای عزوجل و هیچ شمار  
فاصلت نیست بنزد خدای عزوجل از دو کار زدن یکی بسوی نماز رقتن و دیگری  
برجم بیوستن روایت کردند از ابودردا که او گفت بسری مرسلها ترا علیهم در کشت  
سلمان علیه بران سخت اندوه میخورد دو فرشته بنزد وی آمدند مانند خضار یکی  
گفت مرسلها ترا صلیعه من کشت کرده بودم و آنرا هنوز نذروده بودم این  
بران کشت بکشت و آنرا بتاه کرد آن دیگر گفت من بر راه راست می رفتم چون  
برسیدم بدانجا بنگاه کردم از جیب راست جای دیگر راه ندیدم مگر در میان آن  
کشت سلمان گفت صلیعه آن دیگر را که چرا کشت بر سر راه کردی ندانستی که مردمان  
از راه چاره نیست پس فرشته گفت تو چرا بر مرکب سر غم میخوری ندانی که از مرکب  
چاره نیست پس سلمان علیه از آن یار کشت و پس از آن جزع نکرد روایت  
کند عبدالله بن عباس رضعنه که او را دختری بود عبدالله بسفر رفته بود چون  
خبر مرگ دختر بدو رسید گفت **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** پس گفت  
عورتی بود برهنه خدای عزوجل او را پوشانید و مؤمنی بود که خدای عزوجل  
آنرا کفایت کرد و مردی بود که خدای عزوجل مار را روزی چرد و مار از فرمود فوله  
تعالی **وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ** روایت کردند از بیغامبر صلیعه  
که او گفت چون کسی را از شما بدن نعلین بکشد بگوید **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**  
چون که از آن مصیبتهاست روایت کردند از ام سلمه رضعنه که بیغامبر صلیعه

سلمان



گفت هر که مصیبتی رسد و این آیت را بگوید که خدا گفته است عزوجل **إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** اللهم اجعوني من مصيبتی و أعطني خیرا منها خدای  
 عزوجل او را به از آن دهد که از وی بشدست امر سلمه گوید چون بوسلمه ببرد من  
 این کلمات را بگویم پس با خود بگویم که مرا چون بوسلمه شوی کی بود خدای عزوجل  
 مرا به از بوسلمه شوی داد و آن بیغام بر بود صلحه که مرا بری کرد بهتر از تو  
 و بهتر از همه خلافت روایت کنده است بنما که رضعه که بیغام بر گفت صلحه زدن  
 بر آن وقت مصیبت مزد را باطل کند و صبر کردن در او وقت مصیبت به باشد  
 و بعد از روزگاری برآمده اگر آن مصیبت را یاد کند و بگوید **إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**  
 خدای عزوجل او را چندان مزد و ثواب دهد که آن روز نخست داده بود  
 فقیر بولیت گفت رضعه جان باید مرعافه را که تفکر کند در ثواب مصیبت  
 تا اسان کرد بر وی زیرا که چون ثواب مصیبت روز قیامت آرزو کند که کاشکی  
 همه ترسان و فرزندان من پیش از من مرد نمی تا از ثواب مصیبت بسیار  
 یافتی و خدای عزوجل وعده کرده است تو ای بزرگ چون صبر کند چنانکه خدای  
 عزوجل گفت **وَلْتَبَاوَنكُمْ بَشِيرٌ مِّنَ الْجَنَّةِ وَ لَتَأْتِيَنَّهُم مِّنَ الْجَنَّةِ غُرَابٌ**  
 گفت که شمارا مبتلا کنم بپیم یعنی کارزار کردن و پیران بادشمنان **وَالْجَمْعُ**  
 یعنی گرسنگی **وَنَقْصِرُ مِنَ الْأَمْوَالِ** یعنی بھلاک شدن خواستها و **وَالنَّفْسُ**  
 یعنی دردها و بیماریها و **مَرَكٌ** یعنی میوهاتان که از آن بود  
 که در مال گذشته بود و بعضی گفتند که **وَالشَّمَاتُ** مرگ فرزندان باشد زیرا که  
 فرزندان میوه در ملایر و به رست **وَنَشْرُ الصَّابِرِينَ** مرده ده مویبر کنند  
 کازا که بر مصیبتها صبر کنند و بگویند **إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** پس گفت  
**أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ**

یعنی که اهل صفت بریشان صلوات باد یعنی توفیق بر طاعتها و عصمت از  
 و امرزش این تفصیر صلوات است اما چون صلوات گفت نهایت آن که داند  
 خدای عزوجل و ایشانند که راه یافتگانند بسوی استرجاع و خدای عزوجل  
 مریشانرا توفیق داده است روایت کردند از سعید بن جبیر که گفت هدایت  
 را استرجاع بود مگر این امتیلا که اگر هیچ امتی استرجاع دادی خدای عزوجل  
 مر یعقوب بیغام بر دادی صلحه نبینی که یعقوب علیه گفت **يَا أَسْفَى عَلَيَّ**  
**يَوْمَئِذٍ** روایت کنند از عمر بن الخطاب رضعه که او گفت نیکی و تنگ است  
**وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ** این یک دو کوشه است روایت کردند که چون بر هر  
 بسر بیغام بر صلحه در گذشت بیغام بر صلحه بگریمت چنانکه آب از چشم او بر  
 پس عبدالرحمن بن عوف گفت یا رسول الله نه تو ما را نفی کردی از گریستن  
 بیغام بر گفت صلحه من شمارا نفی نکردم از گریستن و لیکن نهی کردم از آواز  
 برداشتن یکی آواز برداشتن بنوحه و دیگر آواز برداشتن بسر و گفتن کسرو  
 گفتن بازی و لهواست و نای زدن از دیوانه است و شمارا نفی کردم از روی گداز  
 و گریبان دریدن و نالیدن همچون نالیدن دیو و این گریستن آب چشم رحمت  
 است که در رحمت رحمانست و هر که رحمت نکند بر وی رحمت نکنند گفت لا ینزل  
 علی بائس و چشم می کرد و نکو بر چیزی که چشم خدای عزوجل بر او اجب شود روا  
 کردند از حسن مھری رحمة الله علیه که او گفت خدای عزوجل برداشتم  
 از تمام خطاها و فراموشیها و آنچه شمارا بگذاه بران دادند و حلال کرد بر شما  
 در حال ضرورت چیزهایی که حرام بود بر شما و بداد مر شمارا آنچه چیز و بداد شمارا  
 دینار بفضل خود و پس هم از شما و امرخواست هر که مر خدا بر عزوجل و امر  
 بخوشی خدای تبارک و تعالی یکی داده دهد اضعاف و مضاعف باز دهد از

سک

بیان کرده که یعنی کوهی است



تا نهند تا آنجا که عدد آن کس نداند مگر ضای تعالی و آنچه از شما بشود که شمارا  
کراهیت آید بدان صبر کنید و سم اگر شکر کنید شمارا زیادت کند فوله نغالی  
**این شکر تر از یک نغمه** و چهارم اگر کسی از شما بدی کند چندان کند که آن بروت  
او بنزدیک کفر رسد بر آن دل پاک توبه کند خدای عزوجل آن توبه او بپذیرد  
و او را دوست گیرد چنانکه گفت **ان الله يحب التوابين و يحب المتطهرين**  
بجز اگر دعا کند خدای عزوجل دعای او مستجاب گرداند چنانکه گفت **ادعونی**  
**استجب لکم** روایت کنند از نجیب بن جابر که بیغله رفت صلیمه هیچ چیزی  
بیشتر غمگین بود که او را تقرب پیش بگردد و او را مزد بزرگتر بود که فرزندی پیش خود  
بفرستد و از ده ساله گویند که صبر در اول مصیبت باید کرد و چون در روزگاری بر آن  
بگذشت صبر کند خواهی یا نخواهی صبر کند روایت کردند از عبدالله بن المبارک  
که او را اسیرگی بود و فرمان یافت معنی بروی بگذشت او را تغزیت کرد گفت چنان  
باید مرا قنار که امروز همان کند که جاهل بس هفت روز کند عبدالله مبارک گفت  
این روزی بنویسد روایت کردند از بیغله مبر صلیمه که او گفت هر که تغزیت  
کند خداوند مصیبت را او را چندان مزد بود که صاحب تغزیت یا بیغله مبر گفت  
صبر کردن سه است صبریت بر مصیبت و صبریت بر طاعت و صبریت بر <sup>کردن</sup> طاعت  
هر که بر مصیبت صبر کند خدای عزوجل او را سیصد درجه دهد و هر که در طاعت  
صبر کند خدای عزوجل او را ششصد درجه دهد و هر که از معصیت کردن صبر کند  
خدای عزوجل او را نصد درجه دهد روایت کرد عبدالله بن عباس که او گفت  
نخستین چیزی که خدای عزوجل بفرمود در لوح محفوظ نوشتند که منم خدای  
جل جلاله نیست خدای دیگر مگر من و محمد رسول منست و هر که بر ضای من  
رضادهد و بر بلائی من صبر کند و نغمتهای مرا شکر کند نام وی از صدیقان

نویسانند و بر انگیزانند او را با صدیقان و هر که بقضای من رضادهد و بر بلاها  
من صبر کند و نغمتهای مرا شکر کند گوید و جز از من خدای دیگر روایت  
کنند از عبدالله بن مبارک که او گفت مصیبت یکی بود چون خداوند مصیبت <sup>جزع</sup>  
کند مصیبت دو کرد یکی آنکه مزد مصیبت بشود و دیگری آنکه معصیت باشد و او  
کردند از عقی بن ابی طالب رضی الله عنه که هر که بهشت آرزو مندست بشتا بد بکارهای  
و هر که از دوزخ بترسد کوز آرزوها بازش و هر که از مرگ بترسد از راحت  
لذت دستا ز دارد و هر که در دنیا زاهد گردن مصیبتها بروی آمان گردد  
و روایت کردند که در بعضی از کتبها نوشتند شش خط خط اول آنست که  
هر که بر دنیا حرص بود همیشه بر خداوند بخشنده بود و خط دوم نوشته است  
مصیبت رسد و بیش کسی کله کند چنانست که از خدای عزوجل کله می کند و  
خط سیم نوشته است هر که باک ندارد از روزی خود از هر جا که باشد میخورد  
از هر کجا راه که خواهد در دوزخ کنند و در خط چهارم نوشته است هر که کلاه  
می کند و می خندد در دوزخ شود و می گرید و خط پنجم نوشته است هر که  
بیشتر عملاً آرزوها بود خدای عزوجل بیم دوزخ از دل او بیرون کند و  
خط ششم نوشته است هر که کافری را تراضی کند از بهر دنیا یا <sup>پیش</sup> او در  
**در جنم او نهند باب الثلثون فی فضل الوضوء**  
ابو امامة الباهلی رضی الله عنه گفت که پرسیدم از عمر بن عثمان را که ترا از بهر  
ربع اسلام خوانند گفتند از بهر آنکه من مردم را بر کفر احمی دیدم و دانستم که  
این که بتانرا می پرستند چیزی نیست پس شنیدم که بگم مردی بیرون آمده است  
براشتر نشستم تا بنگم آمد مرا یا فتم بیغله مبر را صلیمه که بنهانی بود  
قوم او را دیدم بروی تیره شده بودند حیل کردم تا بنزد بیغله مبر صلیمه



درون رفتم پرسیدم که تو کیستی پس بیغامبر صلیحه گفت من بیغامبر فرستاده  
خدای عزوجل گفتم بچه چیز فرستاده است گفت بدان فرستاده است تا خدا را  
عزوجل یکی گویند و یکی اند و با وی تریکی نگویند و بتانرا بشکنیم و با قرابتان  
رحم بیوسته دارم و اگر گفتم کیست با تو در بن کار گفت ازادی و بنده با او بود  
صدیق بود رضعه و بلال بود رحمة الله گفتم مردمان را از تو باز دارم تا ترا  
نرخانند گفت تو امروز نتوانی و لیکن باز کرد بسوی هله خویش چون بشنوی  
که من بیرون آمدم و مسلمانی را آشکارا کردم تو بترد من از آبی گفت من باز گشتم  
با هله خود و مسلمان گشتم چون بیغامبر صلیحه بیرون آمد من برایش تشریف  
و بیامدم تا بدمینه پس بنزد بیغامبر آمدم صلیحه و گفتم یا رسول الله مرا  
می شناسی گفت می شناسم نه توان مردی که بنزد من آمده بودی بنگه گفتم  
بلی یا رسول الله پس گفتم بیاموز مرا آنچه خدای عزوجل ترا بیاموخت  
بیغامبر گفت صلیحه چون نماز با مدام یکی دیگر نماز مکن تا آفتاب بر نیاید  
چون آفتاب بر آمد میان دو سروی بیاید پس کافران در آن ساعت آفتاب  
را سجده کنند چون آفتاب بر آمد مقدار یک نیزه و بیاد و نیزه آنکه نماز کن که  
در آن وقت نماز پذیرفته است تا آنکه که زوال بایستد در آن وقت نماز مکن  
تا سایه بگردد چون سایه بگردد آنکه نماز کن که در آن وقت نماز پذیرفته است  
تا نماز دیگر چون نماز دیگر بگردد پیش نماز مکن تا آفتاب میان دو سروی  
دیو فرو شود و در آن وقت کافران مرتانرا سجده کنند پس گفتم یا رسول  
الله خبر کن ما را از آبدست کردن گفت هیچکس نیست از شما که با آبدست کردن  
مشغول شود پس آب در دهان کند و آب در بینی کند و بینی بیغشاند که  
نه بیرون آید از همه گناهان و چون آب در دهان کند و سببناند و بیندازد

پس روی بشوید چنانکه خدای عزوجل فرموده است که بیرون آید گناهان او از  
دست او و از سر انگشتان او و مسح سر کند چنان که خدای عزوجل فرموده است  
که بیرون آید گناهان سر او از کنارهای موی او آب و پس پایها بشوید  
بشالند چنانکه خدای عزوجل فرموده است که بیرون آید گناهان پای او از  
سر انگشتان پای او و با آب بر خیزد و خدا بر اعزوجل حمد گوید و ثنا که از  
گناهان بیرون آید چنانکه آن روز که از مادر بزاد روایت کنند از ابوهریره  
رضعه که بیغامبر گفت صلیحه خبر نگویم شما را بدان که گناهان شما را خدا  
عزوجل بدان پاک کند و بدان بدرجتها برارد گفتند یا رسول الله کدام است  
آن گفت آن نماز است در حال دشواری و کام گزاردن بسیار سوی  
مسجدها و منتظر نماز از پس نماز آنست بلکه داشتن شما از دشمن یعنی از  
دیو و گویند بعضی فضل آن بیا بد که ایشان در سبیل خدای عزوجل عز و کند  
فقیه گفت رضعه که حدیث کرد مرا پدر من با سناد از عبدالله بن سلام  
که گفت یا فتم در بعضی کتابها که خدای عزوجل فرستاد بر بیغامبر از صلوات  
الله علیهم اجمعین که هر که آبدست کند از بهر حدیثی و بنزد زان درون  
شود و مال کسب نکند از جای که نا حق بود روزی دهند او را از دنیا بی  
اندازه روایت کردند از بوهریره رضعه که بیغامبر گفت صلیحه هر که با کوزه  
خسب در جامه با کوزه فرشته با او در بستر در آید هیچ ماعنا از خواب بیدار  
نشود که نه این فرشته گوید یارب تو این بنده را بیا مرز که او پاکیزه خفت  
روایت کرد عمران بن ابان که او گفت عثمان بن عقیل از حدید رضعه که  
آبدست کرد بر آب در دستها ریخت سه بار دستها بشت پس سه بار آب  
در دهان کرد و سه بار آب در بینی کرد پس سه بار روی بشت و سه بار



راست بشت تا با پنج و سه بار ساعد چپ شست تا با پنج بس مسح سر کرد بیک  
آب یکی سر بس دو پای بشت سه سه بار تا شالنگ بس گفت بیغام بر  
دید صلیحه که همچنان آبدست که من کردم کرد بس گفت هر که چیزی آبدست کند که  
من کردم بس دو رکعت نماز کند و در آن نماز با خود چیزی بیند بید خدای  
عز و جل کناهان گذشته او بیا مرد روایت کرد تو بان از بیغام بر صلیحه که  
گفت بر مسلمان و بر طاعت قرار گیرد که شما بتوانید شتر در نواب اناس  
برایمان و بر طاعتها قرار گیرد و بدانند که بهترین کردارهای شما نماز است و  
آبدست را نگاه نتواند داشت مگر مؤمن یعنی بر آبدست مقیم بودن از خلق  
مؤمنانست چنان باید مؤمن را که بر آبدست مقیم بود شب روز بر  
آبدست خسب چون چنین کند خدای عز و جل او را دوست دارد و فرشتگان  
او را دوست دارند و در امان خدای عز و جل باشد فقیه بولیت گفت رحمه الله  
علیه که از پدر خود شنیدم که او گفت بن جان رسید که عمر خطاب رضی  
مردی را از یاران بیغام بر صلیحه بفرستاد بسوی مصر تا از بهر کعبه جامه  
ستاند این مرد درین راه در بعضی از ریهی شام فر و آمد و آنجا دانشمندی  
بود از دانشمندان که هیچکس از او عالم تر نبود این رسول عمر رضی خواست تا  
او را ببیند و از وی علم شنود بیامد تا بر در خانه او و در کوفت درش  
نکشادند تا دیری بس بکشادند تا بر آن دانشمند شد و او را پرسید و از وی  
علم شنید و او را آن علم خوش آمد بس و وی کلمه کرد که مرا بر در بداشتی گفت  
چون تو بر درها آمدی در تو ساز لشکریان و سلطانان دیدم از تو بر سید  
ترا بر در بداشتم تا من آبدست کردم و همه اهل خانه را بفرمودم تا آبدست کردند بس  
از بهر تو در بکشادیم زیرا که خدای عز و جل مرا موی را علیه گفت چون از سلطان

بیزی آبدست کن و اهل را بفرمای تا آبدست کنند هر که بر آبدست بود در امان من  
بود فقیه گفت رضی جان باید مرا آبدست کنند را که آبدست کردن با بطن  
بود و بدانند که بدان آبدست خلا بر عز و جل عبادت می کند و خدمت او میکند  
و جان باید از همه گناهان توبه کند زیرا که خدای عز و جل آبدست کردن با بطن  
علامت شش گناه کرد ایند چنان باید که ابتدای آبدست بیا کردن خدای عز  
و جل کند و چون آب در دهن کند و آب در بینی کند و در آن از غیبت و  
از دروغ گفتن بشود در باطن چنانکه در ظاهر آب می شود و چون روی  
میشود در ظاهر و در باطن نیز بشود جنم را بسوی حرام نگرستن و همین  
هم اندامها بشود بظاهر و باطن بشود نیز و چون از آبدست فارغ شود بگوید  
سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ و  
مهر کنند بس در عرش بنهند و هم آن نشکنند تا روز قیامت برود دهند مهر  
کرده روایت کنند از عمر خطاب رضی که بیغام بر گفت صلیحه چون فارغ شود  
از آبدست و گوید اشهدان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمد عبده و  
رسوله هشت در هشت بروی بکشایند از هر دری که خواهد در رود فقیه  
روایت کند از پدرش از جماعتی یا سناد درست از ابو درد از بیغام بر صلیحه که  
گفت پنج چیز است که هر که آنرا روز قیامت تا بهمان بیارد در بهشت شود اول هر که  
پنج نماز را نگاه دارد بوقت آبدست تمام رکوع و سجود تمام و دیگر زکوة بدهد  
چون پیش بس گفت و ابراهیم گفت که مؤمن و سیم ماه رمضان روزه بدارد و چهارم  
حج خانه خدای عز و جل بکند و پنجم امانت بکند یا امانت بکند یا امانت بکند  
گفت سر و تن از جناب بشود فقیه روایت کند از پدر خویش از جماعتی یا سناد  
درست از ابو هر چه رضی که بیغام بر صلیحه مر بلا را گفت که بوقت نماز با خدا خبر کن



مرا بهترین کار و پاکیزه ترین کار که می کنی در اسلام که من مشتاق هستم آن را  
شراک نعلین تو می شنیدم بلا گرفت هیچ کاری نمی کنم در اسلام که آن بنزد من امید  
توست که من هرگز حث نکتم که نه طهارت کنم و چون طهارت کردم در رکعت نماز کنم  
**باب** الحادی والثلاثون فی صلوة الخس  
فقیه رضعه روایت کند از محمد بن الفضل از جماعتی با سند درست از حسن  
از بیغامبر صلیعه که گفت مثل این بیخ نماز فریضه همچون جوی رود است هر که  
هر روز تن خود را در آن جوی بشوید بر تن او هیچ سوج نماند یعنی هر که این  
بیخ نماز بکند خدای عز و جل او را از گناهان پاکیزه کند و بروی هیچ گناه نماند  
مگر کبیره این آنکه باشد که این بیخ نماز بکند بتعظیم رکوع آن و سجود آن نماز  
بکند و اگر رکوع و سجود و قیام و قرات نماز نکند آن نماز بر روی او باز نماند  
روایت گردندان رفاعة بن رافع که گفت ما کردیم بیغامبر صلیعه نشسته  
بودیم مردی در آمد و روی بقبله آورد و نماز کرد و چون نماز کرد بیامد بر بیغامبر  
صلیعه سلام کرد بیغامبر صلیعه گفت که باز کرد و نماز کن که تو نماز نکردی  
بفرمود او را یکبار و دو بار و سه بار مرد گفت یا رسول الله چنانکه ایستم نماز نکردم  
بس مرا بیاموز که نماز چگونه باید کرد بیغامبر گفت صلیعه نماز شما تمام نباشد تا آنکه  
تمام نکند چنانکه خدای عز و جل فرموده است روی بشوید و دستها تا آرنج مسح  
سویکند و بایها بشوید تا شانه ها بس تکبیر کنید و سبحانک اللهم و محمد که خوانید  
بس قرآن چنانکه بدانید بخوانید بس تکبیر کنید و دستها بر سر زانو بقیه تا در رکوع  
بیار امید بس سر از رکوع بر آید و بگوید سمع الله این خنده بس راست بایستید  
تا پشت شما راست شود و هر اندامی بر جای خود قرار گیرد بس تکبیر کنید و سجده  
کنید و پیشانی بر زمین نهید بر آید و ش و چنانکه در سجده رود که همه بنداند امش

بزمین بسیار آمد بس تکبیر کند و سر از سجده بردارد و راست بنشیند و پشت خود را  
راست کند صفت کرد او را همچنین تا چهار رکعت نماز بکرد و فارغ شد بس گفت نماز  
یکبار شما تمام نیست تا همچنین نکند بفرمود بیغامبر صلیعه بنامی کردن رکوع و  
سجود و نگاه کرد ما را که نمیدیرند نماز شما را مگر همچنین و چنان باید بر بند و را  
تا خجسته کند در تمامی نماز تا نماز او کفاره آن کردارها باشد که پیش از آن کرده  
بود از زلفت و از خطا و فقیه روایت کرد از محمد بن الفضل از جماعتی با سند  
درست از حارث موی عثمان رضعه حارث گفته موی عثمان بن عفان رضعه  
که عثمان نشسته بود روزی و ما با او نشستیم بودیم که مودن بیامد عثمان بن عفان  
رضعه آب خواست و آب دست کرد بس گفت بیغامبر را دیدم صلیعه که همچنین آید  
کرد بس گفت هر که همچنین آید دست کند که من کردم بس بر خیزد و نماز پیشین بکند  
خدای عز و جل بیامرزد آن گناه که کرده بود از نماز یا مباد تا نماز پیشین و چون نماز  
دیگر بکند خدای عز و جل بیامرزد گناهی که کرده باشد از نماز پیشین یا نماز  
دیگر بس چون نماز شام بکند خدای عز و جل بیامرزد گناهی که از نماز دیگر یا نماز  
شام کرده بود و چون نماز خفتن بکند بیامرزد هر گناهی که کرده باشد میان نماز  
شام و نماز خفتن و چون نماز یا مباد بکند خدای عز و جل بیامرزد گناهی که پیش  
کرده بود این نیکیهاست که بدیها ببرد قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله  
التی آت بس گفتند یا رسول الله این نیکیهاست یا قیام الصالحات چیست  
گفت سبحان الله والحمد لله وکلا اله الا الله والله اعبر و لا حول و لا قوة  
الا بالله العلی العظیم روایت گردندان عبد الله بن مسعود رضعه که او گفت  
هر که دو سینه ارد که مسلمان مبرد نگاه دارد این بیخ نماز فریضه را چون و را بد  
خواندند که خدای عز و جل بدید کردم بیغامبر را صلیعه سنتهای هر ی است



اگر شهادت خانهای خود نماز کنند چنانکه این مختلفان در خانه خود نماز می کنند  
بیغامبر صلیعه گذاشته باشند کمر راه کرده هر اینه برمان مانده آید که نماز جماعت  
دست باز ندارد مگر منافق ملعون معلوم بود نفاق و هر اینه دید بپیر مکه مردی  
می بردند بسوی جماعت که او تن او را برداشته بودند و بایهائی کشیدند تا او را  
در صف بایستایند و هیچ مردی نیست که آید دست نیو بکند و بس مسجد شود  
از مسجد ها و نماز کند در آن مسجد که نه خدای عز و جل بفرماید که او را بنویسند  
بهر کامی نیکی و بر درند او را درجه و حظ کنند از وی گناهی و نماز که مردی  
جماعت کند زیادت باشد بیست و پنج درجه از آن نماز که تنها کند روایت  
کردند از جابر بن عبد الله الانصاری که او گفت خواستم که نقل کنم سوی مسجد  
بمقتضای سوی مسجد خالی شده بود پس آن خبر بیغامبر رسید صلیعه  
بیغامبر صلیعه بخانه های ما آمد گفت یا بنی سلمه بین جان رسید که شما می  
خواهید که نقل کنید نزد یک مسجد کفتم بلی یا رسول الله که مسجد از ما دورست  
بفصرتا کرد آن خالیت بیغامبر گفت صلیعه خانهای خود نگاه دارید از  
اجامی آید که نوابهای شما می نویسند خوانسته که خانهای ما نزد یک باشد یعنی  
که چندان رنج که بر خیزند بیشتر نهد ثواب بیشتر بود بیغامبر گفت صلیعه  
هر که چهار روز نماز جماعت کند که یک رکعت از وی فوت نشود بنویسند  
او را دو برات یکلی از آتش و روز دیگر براتی از منافقی روایت کردند از عبادت  
بن الصامت که بیغامبر گفت صلیعه هر که آید سنی تمام بکند بسو یا بیست نماز و رکوع  
آن تمام بکند و سجد آن تمام بکند و قراة تمام در وی خواند نماز گوید خدای  
عز و جل ترا نگاه دارد چنانکه تو مرا نگاه داشتی پس آن نماز او با آسمان برسد  
و مراد و شنای نیوی بود درهای آسمان از بهر نماز او بکشاید و آنرا

ببرند آنجا که خدای عز و جل خواهد و نماز مر خداوند خود را شناسد و چون  
رکوع و سجود را صایع کند و قرآن را نماز گوید خدای عز و جل ترا صایع کند چنانکه  
تو مرا صایع کردی پس آن نماز را با آسمان برسد و از آن تاریکی می آید تا بر ترا و او را  
آنجا که خدای عز و جل خواهد و درهای آسمان از بهر نماز او ببندند پس بیچند  
آنرا چنانکه جامه کهن بیچند بس بر روی او باز زنند روایت کردند از سلمان پارسی  
که او گفت نماز چون مثل پیمان است هر که راست بپاید مکافات او نیکی کند و  
هر که کم بپاید خدای عز و جل آنکس را مکافات صحر کند چنانکه وعده کرده است  
**وَاللَّهُ لَطِيفٌ بَيْنَ الْأَحْزَابِ** روایت کردند از ابو هریره که بیغامبر گفت  
صلیعه که کران ترین نمازها بر منافقان نماز خفتن است و نماز با مردان اگر  
ایشان برانستند که در آن نماز ایشان را چه ثواب باشد بنماز ایستادند که  
چه بر او برخاستند روایت کنند از ابو برده الاسلمی که بیغامبر گفت صلیعه  
که بشارت ده روزی که از در شب تاریک سوی مسجد بنور تمام روز قیامت روایت  
کنند از ابو هریره که بیغامبر گفت صلیعه مرا چنان قصه افشاد که کسی را  
بفرمایم تا نماز کند بجای من و اما می کند پس من بیرون آیم با جوانان و پشت  
وارهای همیزم بیرون سوزم و آنکسها و آله با آنکه بیشترند و بنماز حاضر نیایند که  
جماعت نماز کنند ایشانرا با آتش سوزانم و خانها بر ایشان فرو هلم روایت  
کرد عباد بن صامت که بیغامبر گفت صلیعه که پنج نماز است که خدای عز و جل فر  
کرده است بر بندگان خود هر که روز قیامت بیاید و آنرا تمام کرد بود و  
در آن نقصان نکرده بود و حق آنرا سبک نداشته بود او را بنزد خدای عز  
و جل عهوی بود که او را در بهشت در آرد و هر که از آن دست باز دارد او را  
بنزد خدای عز و جل عهده نبود اگر خواهد بروی رحمت اگر خواهد عذاب کند



روایت کرد ندان عطا که او گفت در قول خدای عزوجل **لَا تَلْمِزُوا عِبَادَ اللَّهِ**  
**وَلَا يَقَعُ عَنِ عِزِّ اللَّهِ** گفت حاضر آمده بودند از بهر نماز فریضه و قوله تعالی  
**تَلْمِزُوا فِي جُنُوبِهِمْ عَنِ الْمُضْجِجِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا**  
بدین نماز خفتن خواست خدای عزوجل تا گفت مرقوم را که ایشان نخستین تا  
نماز خفتن بکنند **فقیه** روایت کند از پدر خویش از جماعت دیگر با سناد  
درست از عبداللہ بن عباس رضی عنہم کہ گفت چون روز قیامت باشد و همه خلق  
گرد آیند بر یک جای و آدمیان و همه خلق در زانو افتاده باشند پس منادی  
ندا کند کی بجا اند خداوندان کرم بر خیزند آنکسانی که خدا را عزوجل حمد کرده باشند  
در حالها بر خیزند و بسوی بهشت روند پس **بارد** و **مردان** کنند که بجا اند  
خداوندان کرم بر خیزند آنکسانی که به او از بسا کرم برداشته بودند و در  
طاعت خدای عزوجل مشغول شدند و بسوی بهشت روند پس هم  
بارند کنند که بجا اند خداوندان کرم بر خیزند آنکسانی که ایشانرا مشغول کرده  
است خرید و فروخت از ذکر خدای عزوجل بر خیزند و در بهشت روند چون این  
سه گروه بر خیزند و در بهشت بنشینند پاره آتش بیرون آید و بر سر خلافت بایستد  
اوراد و چشم بینا بود و زبان فصیح بود و گوید مرا موکل کرده اند بهر چارک  
و کردن کثیری بر چینه ایشانرا از صفا چنانکه مرغ دانه چینه و در روز خشان **ناید**  
کید بر پاره آتش دیگر بیرون آید و گوید که مرا کما شتم اند بر آن کسان که عاصی شده  
در خدای عزوجل و در رسول او صلیحه پس چینه ایشانرا چنانکه مرغ دانه چینه  
و در روز خشان **ناید** کنند پس پاره آتش دیگر بیرون آید و گوید مرا کما شتم اند  
بر آن کسان که ایشان صورت گری کردند بر چینه ایشانرا و در روز خشان **ناید**  
کنند چون این سه گروه را بگرفتند پس نامها باز کنند و تراز و بنهند و خلق را

حساب خوانند و یاد کردند که ابلیس را لعنه الله مردی بد بد در زمانه پیشین  
و او را گفت چگونه کنم تا من همچون تو متوثر را ابلیس لعنه الله گفت و تخم هیچکس از  
من این طلب کرد که تو چگونه است این که تو طلب میکنی مرد گفت میخواهر تا بگوئی  
ابلیس او را گفت اگر میخواهی هر چه من شوی نماز را بخوار دار و سوگند خوردن را  
خوار دار سوگند دروغ و راست را یکسان دار مرد گفت که عهد کردم که هرگز نماز  
را ایله نکم و هرگز سوگند نخورم مگر راست ابلیس گفت **عليه اللعنه** هیچکس از من چیزی  
بجمله نیاموخت جز از تو روایت کردند از ابودردا **رحمه الله علیه** که گفت گرامی  
ترین بندگان بر خدای عزوجل آن کسانند که اختیار او ما هتا بر آنکه دارند یعنی  
وقت نماز را گفتند یا با پدر ایشان کیانند گفت ایشان موزنانند **ف**  
هر که وقت نماز را نگاه دارد از مسلمانان روایت کنند از جرجعفران **صلیحه**  
که گفت نماز خشنودی خدایت عزوجل و ستر فریشتگانست **عليهم السلام**  
و سته بیغامتبر است و نور معرفت و امل ایمان است و مستجاب دعا است  
و پذیرفت طاعتهاست و برکت روزیت و راحت تنها نیست و صلاح **دعوتها**  
و کراهیت شفیع است میان او و میان ملک الموت **عليهم السلام** و جراعت  
و سبتر مت ز بر بعلوکی و وجو است با منکر و تکبر و موسر و ستر و زیادت  
کننده است با وی جز کورنار و روز قیامت چون روز قیامت باشد نماز سایه بود  
ز برای و تاج بود بر سر او و برده بود میان او و میان آتش و زخ و حجت باشد  
بیش خدای عزوجل و گرامی بود در ترازوی او و جواز بود بر صراط و کلید بود  
بهشت زیرا که سبیح است و حمید است و تقدیست و تعظیمت و جرات  
و دعاست فاضلترین همه طاعتها نماز کرد است در وقت آن روایت کرد حسن  
بصری **رحمه الله علیه** که بیغامتبر گفت **صلیحه** که او که چیز که باینده حساب کنند



روز قیامت نماز بود اگر تمام کرده بود خدای عز و جل بکسر حسابها بروی آسمان نگاه  
اگر از نماز چیزی نقصان بود خدای عز و جل بر پیشکش آنرا امر کند که بنده مرا  
بیند هیچ تطوع هست تا تمام کنی بدان فریضه او اگر تمام شود همه بدانند بر آن  
حساب گویند که هر که بنح نماز جماعت بکند ایم خدای عز و جل بدهد او را بنح  
چیز اول تنگی عیش را از وی بردارد و دوم عذاب کوز از وی بردارد و سیم  
نامه او هفت بدست او دهد و چهار بر صراط بگذرد چون برق و پنجم در  
بهشت شود بی حساب و هر که نماز را جماعت خواند خدای عز و جل او را  
بد و از ده چیز عفو بت کند سه در دنیا و سه در وقت مرگ و سه در کور و سه  
روز قیامت اما سه عفو بت که در دنیا کند اول آنست که برکت از روزی  
او بردارد و از کسبی و دوم سیمان روی و بشود و سیم در دل مردمان  
دشمن شود اما آن عفو بت که در وقت مرگ کند اول آنست که تشنه میرد و  
دوم که سینه میرد و سیم جان کردن بروی سخت کند و اما آن عفو بت که در  
کور کند اول سوال منکر و نکیر را جواب دستوار تر بدهد و دوم کورش تاریکی  
بود حساب بروی سخت کند و خشم خدای عز و جل با وی نزدیک بود و عذاب  
دوزخ بروی واجب بود روایت کردند از مجاهد که او گفت بنزد عبداللہ عباس  
آمد رضعه گفتیم چه کوی مردی که شب قیام نکند و روز روزه ندارد و بنماز  
آدینه حاضر نشود و نماز جماعت نکند و هم بر آن بپردازد عبداللہ بن عباس  
گفت رضعه او در آتش دوزخ است این مرد تا یک ماه بترسد او می آید و از وی  
همین مسله می پرسید عبداللہ بن عباس همین می گفت که او در آتش دوزخ است  
فقیه روایت کند از پدرش رحمة الله علیها از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب  
رضعنه که او گفت بر مردمان زمانه آید که نماز مسلمانان مگر ناجی و نماز قرآن

مگر که رسم مسجد های ایشان آن روز آبادان بود ولیکن از هدی و بران بود  
و عالمان ایشان بدترین مردمان باشند پس آن وقت از آسمان فتنه بیرون  
آید و هم بدیشان باز گردد و هب بن منبته گوید هیچ حاجت بر ندارد بخدای  
عز و جل فاضلتر از نماز یعنی هر حاجتی که بخواهد از بس نماز خدای عز و جل  
ان حاجت های ایشان روا کند و پیشینیا را چون غم و اندوه بدین امری زد  
بنماز مشغول شد ندی نبینی در کلام الهی جل جلاله که در قصه یونس صلیعه  
گفت **فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَلَّيْتُ فِي بَطْنِهِ أَلِي بَرْمٍ**  
**بِعُتْرَفِ** ابن عباس حمود رضعنه در تفسیر این آیت که اگر آن یونس بعبیر  
ما از نماز کنندگان بودی در شکم ماهی بماندی تا روز قیامت حس بصری گوید  
که زاری کردن در حال نعت بنده را جز یاد درس بود در حال محنت بیغام بر گفت  
صلیعه هیچ ندهد بنده را بهتر از توفیق طاعت تا دور رکعت نماز کند در  
تاریکی شب محمد بن سیرین گفت اگر مرا غمخیز کنند میان بهشت و میان دوزخ  
نماز من دور رکعت نماز اختیار کنم زیرا که در آن دور رکعت نماز خشنودی خدا  
عز و جل و در بهشت رفتن رهای منست و خشنودی خدای عز و جل بهتر که  
رضای من و گویند که خدای عز و جل هفت آسمان را بیا فرید آنرا بر فرشته  
آفرید و عبادة ایشان نماز است که یکسان نماز کردن فارغ نباشند و  
خداوند تبارک و تعالی بفرمود مرها اهل آسمان از نزعی از عبادت عبادت  
اهل آسمانی قیام کردند از آن وقت باز که خدای عز و جل ایشان را بیا فرید تا  
روز بسین در قیام باشند و اهل آسمان دیگر را عبادت رکوع کردند و  
اهل آسمان دیگر را عبادت سجود کردند و اهل آسمان دیگر را عبادت خود هفتند  
از هیبت خدای عز و جل و ایشان اهل علیینند و از جمله الحرث اندک ایشانند



ایستاده اند که در عرض طواف میکنند و مرخص بر اعز و جل نسب و تحمید میگویند و اهل  
 زمین را امرزش میخواهند خدای عزوجل آن همه عبادت فریشتگان را در دو رکعت  
 نماز مؤمن جمع کرد از کرامت خدای عزوجل تا مؤمنان را نصیب بود از عبادت اهل  
 هلاسمانی و مؤمنان را یک چیز زیادت و آن قرآن خواندن است در نماز سه خدای عزوجل  
 از مؤمنان شکرخواست و شکر آن است که نماز بر پای دارند شرطهای آن خدای  
 آن قوله تعالی **لَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَنُفُونَ**  
**الزَّكَاةَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ** وگفت **وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَكُلُوا**  
**الصَّلَاةَ ظُرْفِي النَّهَارِ وَاللَّيْلِ** وهر جا نماز را یاد کرد بی پای است  
 آن و زکوة را یاد کرد و چون بیا دمنافقان رسید گفت **فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ**  
**هُمُ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ** ایشان را نماز را خواند و مؤمنان را مقیمین خواند چنانکه  
 گفت **وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ** تا بدانند که نماز کنندگان بسیارند و مقیمان اندک  
 و اهل غفلت کار بر تیز باز آر کنند و یاد نکنند آن روز را که کردار ایشان بر  
 خدای عزوجل عرضه کنند بپدید یارد کند روایت کردند از بیغامبر صلیحه  
 که گفت از شما کسی هست که ننویسند او را از نماز او سبکی و چهار یکی تاده یکی یاد کرد  
 یعنی از ثواب نماز او ننویسند از تباهی که کرده است روایت کردند از بیغامبر صلیحه  
 که او گفت هر که دو رکعت نماز کند و در آن نماز چیزی از دنیا بیندیشد و بداند  
 بر خدای عزوجل اقبال کند از گناهان چنان بیرون آید که آن روز که از مادته براد  
 و بنده چون نماز بکند و بدل اقبال کند و باندیشه دنیا مشغول باشد مثل او طحیانیان  
 باشد که کسی نزد امیری شود بجای جنی و یا بچه استنی بکناهی که کرده بود چون  
 نزد امیر شود در پیش او ایستد و امیر روی بر او آرد تا او چه گوید و سخن او بشنود  
 این کس بر پاست و جلیبومی بگوید امیر او را حاجت روا کند و عذر او بپذیرد و

گفته اند که در نماز دو زده هزار مسئله است پس این دو زده هزار مسئله را در  
 مسئله جمع کردند هر که خواهد که نماز کند ناچار بود هر یک از این دو زده مسئله را  
 نگاهد کند تا نماز او تمام شود شش پیش از نماز و شش چیز از نماز اول علم  
 بیاید زیرا که بیغامبر گفت صلیحه عملاً ندک بعلم کنی بهتر از آن باشد که بسیار بناد  
 کنی و دیگر آیدست کردن که بیغامبر گفت صلیحه نماز نیست مگر با بدست و سیم لباس پاک  
 زیرا که خدای عزوجل گفت **خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ** یعنی بپوشید جامه های  
 پاک بوقت هر نمازی و چهارم وقت نگاه داشتن قوله تعالی **إِنَّا الصَّلَاةَ**  
**كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّزْمُورًا** و بخم روی بقبله کردن قوله تعالی  
**فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ** و شش نیت کردن قول بیغامبر صلیحه گفت  
**أَلَا عَمَّا كَانَتْ لِنِيَّاتٍ** یعنی کارها بنیت است و هفتم تکبیر قوله تعالی **وَرَبُّكَ**  
**كَبِيرٌ** و بیغامبر گفت صلیحه حرامی نماز تکبیر است یعنی هر که تکبیر کرد و در  
 نماز شد همه شغل دنیا بر وی حرام شد از گفتن خوردن و کار کردن و هفتم قیام  
 قوله تعالی **وَقَوْمُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ** یعنی نماز کنید خدای را ایستاده اگر بتوانید  
 بقرآن خواندن که خدای عزوجل گفت **تَا قُرْآنًا مَّا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ** و  
 دهم رکوع بپای جانند که ای عزوجل گفت **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا** و  
 یازدهم سجده کردن چنانکه خدای تعالی گفت **وَاسْجُدُوا** و دو زده هفت نشستن و ایستادن  
 زیرا که بیغامبر گفت صلیحه چون سر خود را از آخر سجده برارید و بنشینید بقعد  
 مقدار تشهد نماز که نماز تمام شود قوله تعالی **قِيَامًا وَقَعُودًا** چون بن  
 دو زده چیز بیافت ختم کردن یعنی مهر کردن و آن اخلاص است تا این چیز  
 تمام شود زیرا که خدای عزوجل **فَاعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ** اما  
 علم نماز آن بر سه وجه است اول بدانند در بیض از سنت که آن نهائی نماز است روا



نباشد مگر بعد از کردن فریضه و سنت و دوم بدانند آنچه در دست از فریضه و سنت  
که تمامی نماز با بدست است و سیم بدانند بویا و با و حرب کند و اما تمامی آید  
در سه چیز است اول آنست که در پاکی دارد از غل و غش و حسد و دوم تن را  
پاک کنی از کناهان و سیم راندها را پاک است و سیم و اسرافت نکنی اما  
لباس تمامی و در سه چیز است اول اصلا و از خلا باشد و دوم پاک باشد از  
نجاستها و سیم موافق سنت بود که در پوشیدن آن فخر و خرامیدن نبود و  
اما نکه داشت و در سه چیز است اول آنست که چشم خود را ننگه داشتی و کتابی  
ماهتاب و ستارگان باشد تا وقت نماز برانی و دوم کوش تو بسوی بانک نماز  
بود و سیم در تورا ندیشه و نگاهد وقت بود که وقت آمد و اما روی بقبله کردن  
تمامی و در سه چیز است اول روی سوی قبله کردن و دوم در خود را بفرمان خدای عزوجل  
آری و سیم ترس و خلیه باشی و ایستاده و خداوند تعالی ترا می بیند باید که بهیبت  
ایستی و سیم برانی که هر که ز در داری خدای عزوجل می اندو می بیند و در خود  
را فارغ کنی از شغل دنیا اما تکبیر تمامی آن در سه چیز است اول تکبیر کنی  
درست و جزم کنی و دیگر دستها بویا بر کوش و سیم در تو باید که حاضر باشد تا  
تکبیر با تعظیم کنی و اما تمامی پیام در سه چیز است اول آنست که چشم خود را بجای  
سجده داری و دوم در خود را با خدای عزوجل داری و سیم بر راست و چپ  
ننگری و اما تمامی قرآن خواندن در سه چیز است اول آنست که قرآن درست  
خوانی با تنزیه بی آنکه لحن کنی در خواندن و دوم بتفکر خوانی و معنی آنرا  
نگاهد کنی و سیم کار کنی بدانچه خوانی و اما تمامی رکوع در سه چیز است  
اول آنست که پشت راست کند بر برونه سرفرو برد و نه بر آرد با پشت بر آرد  
و دوم دستها را بر زانو نهد و میان انگشتان کشاده دارد و سیم در رکوع قرار

کبر

کبر و بیار آمد و تشبیه با تعظیم و با هستگی گوید اما تمامی سجود در سه چیز  
است اول آنست که دستها بر او کوش نهد و دیگر ساعدها بر زمین نهد و سیم  
در سجود بیار آمد و تشبیه با تعظیم گوید و اما تمامی نشستن در سه چیز است  
اول آنست که بر پای چپ نشیند و دوم تشبیه با تعظیم خواند و دعا کند خود  
را و مسلمانان را و سیم سلام بر تمامی دهد و اما تمامی اخلاص در سه چیز است  
اول آنست که بران نماز رضای خدای عزوجل جوید رضای مردم مانع خود  
دوم توفیق آن از خدای عزوجل بیند و سیم آن طاعت را نگاه دارد تا با خود  
بعیامت بیارد زیرا که خدای عزوجل گفت **مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرٌ**  
**أَمْثَلُهَا نَكْفَتْ مِنْ عَمَلِكِ بِالْحَسَنَةِ** کت هر که نیکی بیارد و نکفت هر که نیکی بکند  
و چنان باید نماز کنی را که بدانکه چه می کند و قدر خود بشناسد و خدا بر او عز  
وجل حمد کند بر آنچه او را توفیق داده است زیرا که چون بنده در نماز بگوید  
اللَّهُ أَكْبَرُ معنی آن باشد که خدای بزرگتر عزوجل است خدای عزوجل گوید  
بنده من دانست که من از همه بزرگترم و چون تکبیر کند دستها بر او کوش بر  
دارد معنی آنست که بزارم از همه معبودان جز خود خدای عزوجل پس گوید  
سبحانك اللهم و الحمد لك یعنی پاکیزگی و بی عیبی بر خدا بر است عزوجل از هر  
بدی و نقصانی و حمدت یعنی تراست سپاس و تبارک است یعنی برکت در  
نام توست و در اینجا که نام تو یاد کنند و تعالی جَدُّک یعنی قدرت تو و بزرگی  
توان قدرتها و بزرگیها بر تراست و لا اله غیرک یعنی خالق نیست درازق جز  
تو در آن جگه گشت و در آن چه مانده است اَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ یعنی  
از خواهم که ما را از نادری و باز داری زقتنه دیو ملعون **إِنَّ اللَّهَ هُوَ**  
**السَّمِيعُ الْعَلِيمُ** یعنی شنوایی مردعای مرا و دانایی بضعیفی من **بِسْمِ اللَّهِ**



**الرحمن الرحيم** یعنی که هیچ چیز بیش از وی نبود و از سب و هجرت بیگانه شد  
 مهربان بر همه خلق روزی داد **الرحمن** نخواستند مر مومنان را سب الحمد خواند  
 تا آخر یعنی شکر و سپاس آری مر خدای عز و جل که مرا از جهردان نیافرید و ناز  
 تر سایان و لیکن مرا بر طریق بیغما مر خود کرد انید و چون رکوع کنی با خود  
 بیندیشی که یا رب خضوع تو بیش کنم و آورد مرا این تن عاصی را بدرگاه تو تا تو  
 خداوند بر تن عاصی من رحمت کنی و بیا مر زی بن بگر سبحان رقی العظیم  
 بحمده معنی آن باشد که زاری بخداوند بر رک خود می کنی و بسوی خود بس  
 سزای رکوع بردار بس بگو سمع الله لمن حمده یعنی بیا مر زید خدای عز و جل  
 انرا که او را یکی گفت و مطیع برد بس بگو رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ یعنی ما را تو فوق  
 دادی برین طاعت بس سجده کن و معنی سجده آن باشد که میل کردم بتوبه  
 و خود را بتو تسلیم کردم و تواضع کنم که صورت کردی این روی مرا و بیافریدی  
 درین روی من چشم بینا و زبان گویا و گوش شنوا و این چیزها بنزد من و تراست  
 و با منفعت ترا آدمم بخیرت تو و بدرگاه تو بدین چیزها و سر بپوش تو بر زمین  
 نهادم امیدوارم که بر من رحمت کنی بس بگو سبحان رقی الاعلی یعنی با کزگی  
 و بی عیبی مر خداوند تراست که بر تو از همه چیزهاست بس چون بتشهد بنشین  
 التَّحِيَّاتُ لِحُجْرَانِ التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ مَلِكٌ وَحَمْدٌ وَشَامِ خَدَا بِرَأْسِ عَزْوَجَلِ كَهَيْجَكُ رَا  
 نَمَاز نکلند و بناید کرد ما مر خدا بر عز و جل و الطَّحِيَّاتُ یعنی شهادت ان لا اله الا  
 الله یعنی سخن با کزیه مر خدا بر عز و جل و یکا تکی بحقیقت مر ذرا السلام علیک  
 ایها النبی یعنی یا محمد بر نست سلام جنانک برسانیدی بیغما مر خدای خود  
 امت خود را نصبت کردی و رَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ یعنی خشنودی خدای عز و جل  
 مر تراست و بر تو واجبست و برکت بر تو بادا و براهله بیت تو بادا **السلام علینا و علی**

**عِبَادَ اللهِ الصَّالِحِينَ** یعنی مغفوره خدای عز و جل بر ما و بر نیکان خدای عز و جل  
 آنان که بیغما بران کشتند و صدقان و آنان که بر راه ایشان رفتند و در دنیا  
 روز قیامت **أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ** یعنی معبود نیست در هفت آسمان و زمین  
 جز او و **أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ** مر بیغما بران و کزیده خدای عز و جل از  
 خلق و بس بر بیغما صلیده درود دهد بس خود را و مسلمانان را دعا کند بس بر آن  
 مثلا مر دهد و بر حسب سلام دهد یعنی که شما برادران مومنان من که از چپ راست  
 از من سلامت باشید از بدی من و از خیانتی من چون از مسجد بیرون نشوید  
 روایت کرد حسن بصری از بیغما مر صلیده که او گفت مر نماز کن را سه گرامند  
 است اول نیکی بر سر او می ریزد از عنان آسمان تا ز بر سر او و دوم فریشتگان  
 کرد سر او می گردند تا قدسهای درنا عنان آسمان و سیم فرشته ندای کند که اگر این  
 بنده بدانستی که با که زازی گوید از نماز بیرون نیامدی روایت کنند از انبال  
 علیه که او گفت اگر آن نماز که امت محمد صلیده می کنند اگر قوم نوح علیه السلام کردند  
 هرگز غرق نشدندی و اگر قوم عاد کردندی خدای عز و جل ایشان را بسا دهلا کردی  
 و اگر شود بیان کردندی صیحه ایشانرا نکر فنی روایت کردند از بیغما مر صلیده که  
 گفت امت من امنی رحم کرده اند خدای عز و جل را از ایشان بگرد اند خلاص ایشان  
 و بدعا و ضعیفی ایشان با **الثانی والثالثون**  
**فی فضل الأذان و الأقامة** روایت کنند با سند درست که مردی بنزد بیغما مر  
 صلیده آمد و گفت یا رسول الله خبر کن مرا آنک بدان در بهشت شود بیغما مر گفت  
 صلیده مؤذن قوم خود باش تا جمع کنند بتو نماز خود گفت یا رسول الله اگر تو انم  
 گفت اما مر قوم خود باش تا نماز خود بتو بریابی کنند گفت اگر نتوانی بیغما مر گفت  
 صلیده نصف اول روایت کردند از عایشه رضعها که گفت این آیت در شان



مؤذنان فرآمد قوله تعالی **قَرْنًا حَسَنًا قَوْلًا مِّنْ عَمَلٍ لَّهِ يَخْتَلِفُ أَلْفًا**  
**خَوَانِدٌ وَعَمْرٍا صَالِحًا** و میان بانگ نماز و قیامت نماز کند روایت کرد القاسم بن  
ابو امامه که بیغامبر گفت صلیعہ آبر من خواهد بود مؤذنان را آنجا که آواز بشنودند و او را  
هم چنان ثواب بود که انگساز که بانگ نماز گویند بجای آنکه از مردمان ایشان چیزی بشنودند  
روایت کردند از حوله بنت الحکیم التلمیذی که بیغامبر گفت صلیعہ که بیمار مہمان  
خداست عزوجل مادام که در بیماری بود اگر از آن بیماری به شود همچنان بر چیز  
از آن بیماری که آن روز که از مادر بزاد و اگر در آن رجوعی نماید در بهشت شود  
بی حساب مؤذن حاجب خداست تبارک و تعالی و بپس بانگ نیازی که گوید او را ثواب  
هزار بیغامبر بود و امام روز جزا است عزوجل بپس نیازی و را ثواب هزار صدق  
دهند و عالمان و کیلان خدا پند عزوجل بدهند هر یکی را به حدیثی نوری روز  
قیامت و بنویسند او را عبادت هزار ساله و آموزندگان از مردان و از زنان  
ایشان خادمان خدا پند عزوجل نیست جزای ایشان مگر بهشت فقیه بولیت  
گفت رضعنه در قول بیغامبر صلیعہ که مؤذن حاجب خداست عزوجل آن بر  
وجه مثل است یعنی مردمان را که می دهد بوقت نماز چنانکه حاجب امیر خوب  
بارد هد حاجب مردمان را خبر کند تا بنزد امیر در آیند و همچنان در بر یعنی مردمان  
اقتدا بد و کنند بنهار و نماز ایشان بنماز او تمام باشد و روایت کردند از بیغامبر  
صلیعہ که او گفت روز قیامت کردنهای مؤذنان دراز تر باشد از مردمان دیگر  
بیغامبر گفت صلیعہ هر که هفت سال مؤذنی کند آنرا کند خدای عزوجل او را از  
هفت در که دوزخ چون نیت نیکو کند روایت کردند از عطابن بسار که بیغامبر  
صلیعہ گفت آمرزش خواهد بود مؤذنان را آنجا که آواز او بشنودند از تر خشک  
او را چیزی فرستند بوسعه خدای گفت که هیچ سنگی در جنتی و آدمی بنشنود

نماز که نه گواهی دهد او را روز قیامت بنزد خدای عزوجل روایت کرد محمد بن  
باسناد از معاذ بن جبل رضعنه که بیغامبر گفت صلیعہ که چون روز قیامت باشد بلبل  
را برانگیزند با اشتری از اشتران بهشت بر پشت آن اشتر بانگ نماز می گوید  
چون بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله مؤذنان سوت  
بکوبند بگردد و گویند که ما گواهی دهیم همچنان که بلبل را گواهی دهد تا محشرگاه  
آیند حلهای بسیارند از حلهای بهشت نخست کسی را که حله پوشانند بلبل را پوستانند  
پس مؤذنان دیگر که پارسا و نیک مرد باشند و قتاده گفت که یاد کردند از بزرگوار  
رضعنه که گفت مؤذنان را کردن دراز تر بود از مردمان دیگر روز قیامت و  
نخستین کسی را که عطا دهند روز قیامت از پس بیغامبران شنیدند انرا دهند و  
مؤذنان را از مؤذنان اول مؤذن کعبه را بخوانند و مؤذن بیت المقدس را و  
پس مؤذنان دیگر را از سر ایشان و عبدالله بن مسعود گفت رضعنه اگر  
مؤذنی کنم باک ندارم که غز و کفر و سعد بن ابی وقاص گفت اگر مؤذنی کنم  
جهاد نکنم باک ندارم و عمر بن الخطاب رضعنه گفت اگر مؤذنی کنم باک ندارم که  
حج نکنم و عمره نیارم از پس حج اسلام روایت کردند از علی بن ابیطالب رضعنه  
که او گفت بر هیچ چیز جزندان در بیخ نمی خوردم که چرا نخورم از بیغامبر صلیعہ  
نام مؤذنی مرحوم حسین را فرمودی روایت کردند از بیغامبر صلیعہ که او گفت  
هیچ شهری نیست که در آن شهر مؤذنان بسیار باشند که نه سرمان آن شهر گویند  
روایت کرد جابر بن عبد الله از بیغامبر صلیعہ که چون مؤذنان بانگ نماز گویند  
دیو بگریزد و برود بروحها و آن سه میل از مدینه دورست فقیه گفت رضعنه  
که مؤذنان را ده چیز باید تا فضل مؤذنان بیاید اول آنست که وقت نماز را  
براند و وقت را نگاه دارد و گلو نگاه دارد و بانگ نماز از هر گلو بگوید یعنی از

الفضل



برای طبع نیکویی زکمی و حرار غایب بود و کسی دیگر بانگ غاز کو بد خشم نگیرد و بانگ  
نماز بداند گفتن و توانمان از خدای عزوجل خواهد و بر مردمان مبت نهند و امر  
معروف کند و نهی منکر و حق بگوید مرتوانگر و در روز را یکسان و هفتم از بهر امام  
چندان باید که بر قوم دشوار نکرده و خشم نگیرد بر آن کس که جای و در مسجد بگردد  
و فخر نماز در آن نگیرد میان بانگ نماز و قامت و مسجد را تعاهد کند و پاکیزه  
دارد از پلیدی خود را و کودک آنرا از آن دور کند و امام را نیز چه چیز نباید تا  
نماز او تمام بود و نماز آنکس از بس او کند اول آنست که قرآن درست خواند  
و سخن بخواند و دوم تکبیرهای و بجز در دست باشد و سیم رکوع و سجود تمام کند  
و چهارم خود را نگاه دارد از حرار و شبت و بنجرتن را پاکیزه و جامه را از نجاست  
نگاه دارد و ششم قزاقه را در آن بخواند مگر بر ضای قوم و هفتم خوبتن می نگیرد  
و هشتم در نماز نشود تا از همه گناهان توبه نکند و نهم چون سلام دهد خود  
را مخصوص نکند و قوم را خیانت نکند چنان باید که خود را و قوم را دعا کند و  
دهم عزیزی چون در مسجد فرود آید از بهر او چیزی خواهد روایت کرد  
بوسعید خدری که بیغام برکت صلیه که بنج گروه راضی ضامنم بی هشت اول  
زنی پارسا و فرمان بردار شوی و دیگر فرزندی که مطیع مادر و پدر بود  
و سیم کسی که بر هیز کار بود و چهارم امام را و بنجرتن را که با احتساب  
و با بیان کند روایت کرد ابوهریره از بیغام بر صلیه که او گفت امام ضامن  
بود و موذن امین باشد یا رب تو امامان رهنما بر او موذن نان را بیامرز فقیه  
رحمة الله علیه گفت که موذن را امین خوانند زیرا که موذن نان ایمان دارند  
و مردمان نیز او را ایمان در کار نماز فرموده است که بانگ نماز ندهد تا سبیده بد  
ناپوشیده نگردد بر مردمان حال سحر خوردن و روزه کشادن از این معنی او امین  
بود

و امام رضا بن بود زیرا که خان کرده بود نماز قوم را تباهی نماز ایشان از تباهی  
نماز اوست و درستی نماز او درستی نماز ایشانست روایت کردند از انس  
بن مالک که بیغام بر گفت صلیه که سوگروه مردمان روز قیامت روز قیامت بیشتای  
مشک باشند و ایشانرا هو حساب و فرع احکام بنامند یکی مردی که امامی کند  
قوی را که ایشان او را بسندند و دیگر مردی که بنج نماز را موخنی کند از بهر  
خدای عزوجل و خدا بر عزوجل مطیع باشد روایت کرد ابوهریره از بیغام  
صلیه که گفت حلال نیست مسلمانانرا که بنگردند در خانه مسلمانی مگر بدستوری  
او و حلال نیست مسلمانانرا که نماز کند و او حاقن بود تا خود را سبک نکند  
و حلال نیست مسلمانانرا که قوی را امامی کند در نماز مگر بدستوری ایشان  
خود را مخصوص نکند امام در نماز بدعا که خیانت کرده باشد بوهریره و روایت  
که از بیغام بر صلیه که گفت اگر مردمان دانستند یا بنج در بانگ نماز است و در صفت  
او بیستی کردند بر آن روایت کنند از ضحاک که او گفت که چون عبد الله بن زید  
بانگ نماز را در خواب دید و بلال را با موخت بیغام بر صلیه بفرمود تا  
بر بام رود و بانگ نماز گوید چون نماز افتتاح کرد بانگی شنیدند در مدینه  
بیغام بر گفت صلیه دانید که این چه بانگ بود گفتند خدای عزوجل از روی او  
او گفت خدای شما بفرمود تا درهای آسمان بگشادند تا بعرض از برای بانگ  
نماز بلال بس و بگر گفت رضعنه این مر بلال را خاص است یا موذن نان  
عام را گفت موذن نان عام راست که جانهای موذن نان با جانهای شهیدان بود  
روایت کنند از انس بن مالک که بیغام بر گفت صلیه بنج گروه را نماز نیست اول  
زنی که شوی و از وی خوشنود نبود و دیگر بنده که بنج گروه را نماز نیست اول  
مسلمان ز بر سه روز سخن نگوید و چهارم مرد من خمر و بنج کسی که امامی قوم کند که



ایشان و را کراهیت دارند فقیه گفت کراهیت فوم برد و وجست اگر کراهیت  
ایشان از هر فساد او بود و یا از بهر آنکه در قرآن سخن کند و ایشان به از و باند این  
امام را کراهیت بود که ایشان را امامت کند اما اگر کراهیت ایشان از بهر آن بود که امر  
معروف کند و نهی منکر کند و یا از بهر حسد و در جماعت بهتر از و نبود کراهیت  
ایشان باطل بود و ایت کنند از بیغایم صلیعه که او گفت مود نانی که از بهر حسد  
مودنی کرده باشند روز قیامت از گورها بیرون آیند و بانگ نماز میگویند و  
هر چیزی که از او شنیده باشد از درخت و یا از سنگ و یا از کلوخ و یا آدمی و  
یا پری گواهی دهند از بهر او و بنویسند او را از مزد بعد انکسائی که بپانگ  
نماز او نماز کنند و بدهد خدای عزوجل او را آنچه خواهد میان بانگ نماز و قامت  
خو لهد بدنیاست دهد و خواهد در آخرت و یا بدی و بدان صرف کند او را کسی را  
که جامه بهشت پوشانند ابرهیم را پوشانند صلیعه پس محمد را صلیعه پس  
مرسلان پس بیغایم بران عامه را صلوات الله و سلامه علیه پس مود نانا  
حسبت مودنی کرده باشند فریستگان بیش ایشان باز آیند با نجیبانی از  
یا خوت سرخ هر مودنی را هفتاد هزار فرشته با او می روند از سر کورا و تا حشر  
گاه عبد الله بن عباس گوید سه گروه را خدای عزوجل عذاب نکند اول مود نانا را و  
شهبان را و کسی که شب آدینه و بار و آدینه میبرد عبد الله اعلی گوید که سه گروه  
برشته های مشک باشند تا خدای عزوجل یا خلق حساب که او را کسی که اما می کند از  
بهر خدا پرا عزوجل و دوم کسی که مودنی کند از بهر خدای عزوجل و سیم کسی که  
قرآن خواند از بهر خدای عزوجل بیغایم گفت صلیعه هر که همچنان خواهد که  
مودنی گوید او را چندان مزد بود که مودنی را بود و ایت کردند از بیغایم  
صلیعه که گفت چون مودنی بگوید یا الله اکبر الله اکبر شنونده نیز همچنان

گوید و در هر دو شهادت یعنی شهدان لا اله الا الله و دیگر شهادت اشهد ان محمد  
رسول الله شنونده نیز همچنین گوید و چون گوید حی علی الصلوة او گوید لا حول  
ولا قوة الا بالله العلی العظیم و چون گوید حی علی الفلاح او گوید ماشاء  
الله کانت و بدان که هر کلمه و معنی دارد یکی ظاهر و یکی معنی باطن چون بگوید  
الله اکبر معنی او بظاهر آنست که خدای بزرگتر عزوجل و طاعت او واجب  
و معنی او باطن آنست که مشغول شویید بطاعت او و شغلهای دنیا بگذارد و چون  
گوید اشهد ان لا اله الا الله تفسیر ظاهر آنست که گواهی دهی که خدای یکتا  
و او را انباز نیست و معنی باطن آنست که خدای عزوجل غیر مودن را از زمانی  
متابع فرمان او باشد که هیچکس شمارا مسفعت و مضرت نتواند رساند مگر  
یکی خدای عزوجل و چون بگوید اشهد ان محمدا رسول الله معنی ظاهر آنست که  
گواهی دهی که محمد رسول الله صلیعه و سلم رسول خداست عزوجل سویی شما که بر  
ایمان آرید و او را راست گوید یا رید و معنی باطن آنست که خدای عزوجل شمارا فرست  
بر پای اشن جماعت متابعت آن شویید چون گوید حی علی الصلوة تفسیر ظاهر او  
آنست که بشناید بسوی گزاردن نماز و معنی باطن آنست که خدای عزوجل درین  
اسلام را از بهر شما پیاداشته است شما نیز پیادارید و چون گوید حی علی الفلاح  
معنی ظاهر آنست که بشناید بسوی راستن و نیکنی و معنی باطن آنست که  
بر رحمت درآید و نصیب خود از رحمت طلب کنید و چون گوید الله اکبر الله  
اکبر تفسیر ظاهر آنست که خدای عزوجل بزرگتر و معنی باطن آنست که طاعت او  
واجب تر و در طاعت او تاخیر و تقصیر مکنید و چون گوید لا اله الا الله معنی  
ظاهر آنست که بدانید که او یکتا و در اشراک نیست و معنی باطن آنست که نماز را خلاص  
نابرهید **باب**

الثالث في الثلثون في النضافة والطهارة



این چهارم روایت کند از پیغامبر صلیحه که گفت بر شما باد بمسواک کردن که در آن  
خصلت است اول باکی دهان است و دیگر خشنودی جزایست عزوجل و سیم شادی فریشتگان  
است و چهارم روشتن کف جنت است و پنجم سبزی دندان را نزد آید و ششم بزندان  
سخت کند و هفتم بوی دهان را ببرد و هشتم طعام را بگوارد و نهم بلغم را ببرد و  
دهم نماز را مضاعف کند روایت کند از پیغامبر صلیحه که گفت آبرست نیمه ایماست  
و مسواک نیمه آبرستست و اگر نه آن بودی که دشوار شود بر امتیاز بهر نمازی را  
مسواک فرمودی و هر آن دو رکعت نماز که بنهود و مسواک کرده باشد فاضلتر است  
از هفتاد رکعت مسواک روایت کرد نواز پیغامبر صلیحه که گفت پنج چیز از باکی  
است آن سنت منست سبکت پیرامتنی و ناخن چیدن و موی بغل کردن و زها  
تراشیدن و مسواک کردن عبدالله بن عمر گوید که مسواک کردن از بس طعام فاضلتر است  
از برده آزاد کردن روایت کرد نواز پیغامبر صلیحه که گفت جبر نکرا وصیت کرد  
در حق همسایه چندان که مرا کمان افتاد که همسایه از همسایه میراث برد و مسواک  
کردن چندان وصیت کرد که کمان بردم که اگر نکند دندانهای من برزد و بنکو  
داشتم زنان وصیت کرد تا کمان بردم که طلاق حرام خواهد بود و بنکو داشتن  
بندگان وصیت کرد تا کمان بردم که آزادی ایشان واقفی خواهد نهادن که چو  
بدان وقت رسد آزاد شوند اگر آزاد کنند و اگر نه و مرا وصیت کرد بنماز شب تا  
کمان بردم که نیکان امت من بشب بخسند اعتمش روایت کند که مدتی وحی  
بریده شد چون باز جبر نکرا علیه پیامبر صلیحه گفت علیها السلام ترا چه باز داشته  
است جبر نکرا علیه گفت چگونه آید بر شما که شما ناخنهای من برید و سبکت می  
چینید و بشب دست خویش نزد آید و مسواک نکنید انکه این آیت را بخواند  
که وما ننزله الا یامر ربی فزینا بهر الامهات حذای عزوجل خبر است از

رسول علیه که غسل روز آدینه واجبست بر همه مسلمانان و مسواک در بوی خوش نکار  
داشتن در جبرست که هر آنکس که روز آدینه ناخن بگیرد خدای تعالی در حقش ببرد  
برد و شفا در آرد و در خبر است که هر آنکس که روز آدینه ناخن بگیرد از جدام  
این باشد و جدام علتی است در ناخنها و دیگر اندام ریش گردد و در خبر است که  
رسول علیه گفت هر چهار روز پیش زها را ببرد تراشیدن و هر آدینه ناخن بر آید  
در خبر است که دهان را خوشبوی دارید که ره گذر قرآنست فقیه گوید رحمه الله  
که مسواک بر سه وجهست اما هر که از بهر خدای تعالی بکار دارد اول اندرین  
مزد و ثواب باشد و هر نمازی بهفتاد نویسد و آنچه از منفعت تن خوشتر خواهد  
اول اندرین هیچ مزد نباشد و لیکن شمارش باز خواهند و آنچه از بهر ریای  
مردمان کند او را بران شمارش است و بنهود ابن عباس گوید روضه در  
تفسیر این آیت **واذ ابتلی ابنه عیسی بن ماریه بالکلمات** یعنی چون بیازمود خدا  
عزوجل را بهیبر را بدین کلمات که آن آزمایش طهارت برد بنج در سر و بنج در  
تن اما آن بنج کانه که در سورت سبکت پیرامتنی و مضیضه است ششگون کردن  
و مسواک در کار داشتن و موی فرق هر از هر باز کشادن و آن بنج کانه که در  
تن است ناخن چیدن و ختنه کردن و موی بغل کردن و پیش زها تراشیدن  
و استنجا با آب کردن ما **الدابع والثلثون** و فضل بومر الجمع  
خبر است از رسول علیه که فاضلترین روز کار روز آدینه است که آدم را علیه  
روز آدینه آفرید و روز آدینه فرمان یافت و روز آدینه در صورتش در دنیا  
روز همه زمان از هوش بشوند و روز آدینه هر که بر من صلوات فرستد آنرا  
بر من هم عرض کنند گفتند با رسول الله چگونه عرض کنند که تو پر سیده باشی  
گفت که خدای تعالی بر زمین حرام کرده است که تن بیجا بران خورد خبر است از رسول



علیه که خبر آدینه بر آنکس امت که غسل کند از حلال و بامداد بکاه بر خیزد و خطبه نزدیک  
شود و بسنود و بزبان ناشایستگی نگوید بهر کسی که بر دارد و بنهد تا مسجد  
ار را ثواب یکساله نماز روز و نویسد و بروایتی می آید که غسل جاهلای و ضو را بشود  
و اغتسل یعنی تن را بشوید و هر روز روایت کند رضعه که رسول علیه گفت که آفتاب  
سر بر نزد و فرود رفت در هیچ روزی فاضلتر از روز آدینه و هیچ جوانی  
نیست که در روز آدینه نرسد جز از ثقلین یعنی جنتی و انسی و در روز آدینه بر هر کس  
از راههای مسجد و فریخته ایستاده باشد مردمانی نوبت دانند اولاً بیاورد  
چندان ثواب باشد که اشتری قرآن کند و آنکه بعد از آید او را ثواب کوفتند بود  
و هر برین قیامت سخی تا خایه مرغی و چون امام پای بسین بر نهد فرشتگان  
صیغهها در نورند خبر است از رسول علیه که هر که روز آدینه آید دست کند بشرطهای عام  
و بسنجد آدینه رود و نزدیک منبر بنشیند و خطبه بشنود هر چه در آن هفته بر وی  
دفته باشد از گناه و زیادتیه روز دیگر عفو کنند و هر کس دست سنگی یا  
بخاشاکی که خطای کرده باشد بوی هر روز روایت کند رضعه از رسول صلیحه  
که خدای عزوجل آدم را علیه السلام در روز آفرید و روز آدینه در بهشت شد  
روز آدینه بیرون آمد و قیامت روز آدینه باشد و در روز آدینه ساعتی هفت  
هر که در آن ساعت عاقلانه هر آن حاجت که از خدای خواهد اجابت کند عبدالله <sup>سلام</sup>  
گوید آن ساعت را بشناخته امر و آن ساعت آخر روز است که خدای تعالی آدم را  
علیه در آن روز آفرید خدای تعالی میگوید **خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ** سعید بن  
المسیب گوید رحمة الله علیه آن دوست نزدیکم که بمسجد آدینه روز از آن که حج تطوع  
کنم کعبا خبار گوید اگر یک قدح آتش خورد و دستزد آدم از آن که یک قدح خمر و یک  
قدح خمر خورد و دستزد آدم که آن آدینه بازماند و آن نماز آدینه بازماند و دستزد

از آنکه پای بگردن مردمان نغم خبر است از رسول علیه که هیچ بنده نیست که روز آدینه غسل  
کند و روغنی که دارد بکار برد آنکه روز آدینه بمسجد آدینه حاضر شود و کسی را از روزی نرسد  
و پای بگردن مردم ننهد و آنچه خدای تعالی تقدیر کرده باشد نماز بکند چون خطیب  
بیرون آید که بر منبر خواهد شد او بنشیند و گوش خطیب دارد و خطبه بشنود و  
بزبان هرزه نکوید و بدست بازی نکند ای که خدای تعالی خطایی که بر او رفته باشد از  
آدینه تا آدینه همه در گذارد در خبر است از رسول علیه که روز آدینه مهتر همه  
روزهاست و بزرگوارترین همه روزهاست بنزدیک خدای تعالی و روز آدینه از  
عید فطر و از عید اصحی فاضلتر است و در روز آدینه پنج خصالت است یکی آنکه خدای  
تعالی آدم را علیه روز آدینه آفرید و روز آدینه از بهشت بیرون کرد و روز  
آدینه فرمان یافت و در روز آدینه ساعتی است که در آن ساعتی هر حاجتی که از  
خدای تعالی خواهد روا کند چون ناشایستگی در نخواهد و قیامت روز آدینه  
باشد و هیچ فریخته مقرب نیست و نه چیزی از آسمانها و زمینها که روز آدینه  
نرسد علی بن ابی طالب رضعه گوید که چون روز آدینه باشد گروهی شیاطین متفرق  
شوند زشتیها بر مردمان جلوه کنند و فرشتگان بر درهای مسجد بنشینند و  
مردمان را بر اندازه آمدن می نویسند تا آنکه که امام از حجره بیرون آید که بر منبر خواهد  
آمد و هر آن کسی که با امام نزدیک شود و خطبه بشنود و ناشایسته نکند و نکوید او را  
دوباره نزد باشد و هر آنکس که از امام دور باشد و گوش دارد و ناشایستگی نکند و  
نکوید او را یک ثواب باشد و هر آنکس که با امام نزدیک باشد و گوش ندارد و خطبه  
سماع نکند و ناشایسته زبان براند و بدست بازی کند او را دوباره و زور و بلای  
باشد و هر آنکس که آب نهد بزبان بگوید که مه سخن باشد آدینه وی نباشد امیرالمؤمنین  
مبین علی گوید رضعه که چنین شنیدم از رسول علیه از آن کعب گوید که صالح البرقی



شب آدینه برخاست که مسجد جامع رود تا نماز بامدادین بگذارد و در بکوردستان بگذشت  
گفت اینجا ساعتی بپاشم تا صبح بدمد بر کنار کوری بنشست و خواب بچشم وی اند  
آمد گفت بخواب جان دیدم که مردکان از کورها برون می آمدند و آخامی نشسته  
حلقه حلقه سخن می گفتند و بر ناچی را دیدم بجامه چرکین بکوشه بنشست غمناک و  
دل تنگ پس بر بر نیامد تا طبقه ها روان شدند بدستار چها پوشیده هر کس که طبقه های  
او می رسید طبقه را می ستد و در کوری شد آن بر نا بماند تا آخر همه او را چیزی نک  
نرسید و دل تنگ برخاست تا بکورد در شود او را گفته ای بر نا چرا ترا غمناک می بینم  
چه چیز است این که من دیدم گفت یا صالح البری طبقه ها را دیدم کفتم بلی گفت آن  
تخفها و هدیه های زندگانست که از بهر مردکان خویش فرستاده اند هر چیزی  
و دعای و تبری که بجای مردکان کنند در هفته شب آدینه با ایشان رسانند  
و من مردی غریبم از فلان جایگاه بیامدم و مادر خود را بچ آوردم چون  
ببصره رسیدم مرا جلد فراز رسید مادر مرا فراموش کرد و شوهری اردشور  
را گفت که مرا فرزندی بود و هرگز از من بیاد نیارد او را گفته خانه مادرت کجاست  
مرا نشان داد روز دیگر چون نماز بامداد بگذارد بر فتم و خانه آن زن طلب  
کردم نشان یافتم بدر سرای او رفتم و گفتم که بگو بد که صالح البری بر در  
راه دادند چون درستم در را گفتم که میخواهم که سخن من جز تو کسی بگیر نشنود  
نزدیک فراز دفتر جان که بمتد میان من و او بیک پرده بود گفتم خدایت بپامرزاد  
هیچ فرزندی داری گفت نه گفتم هیچ فرزندی داشتی آنکه می سر در کشید  
و گفت اشتر و جوان بود فزاد یافت خواب خویش بدو باز گفتم بگو بگفت  
جانکه آب چشم او بر رخسار او روان شد گفت اوست جگر کوشه من و از منم من  
پیروز آمد کنار من مهدا بود و دست من ساقی او بود آنکه هزار درم مرا بداد و گفت

صدقه بده از بهر عزیز من و روشنایی چشم من و بعد از این در ابد عا و صدقه  
فراموش نسیم تا ندانم که امر صالحی مری گوید بر دفتر و آن هزار درم بدو و ایشان  
بدادم و شب آدینه بخفتم و سحرگاه برخاستم و روی مسجد آدینه نهادم چون بر لب  
کوردستان رسیدم در رکعت نماز کردم چون سلام باز دادم بر کورد تکیه زدم خواب  
ببرد همچنان مردکان را دیدم که از کور برون می آمدند و آن بر نا را دیدم جمله  
سبیده پوشیده بیامدم و مرا گفت یا صالح جز آنکه الله خیر آن تحفه رسید خدای  
تعالی ترا بخیر مکافات کند او را گفت شما شب آدینه می آیند گفت بلی و من  
هو ادا اند و گویند در و خدای تعالی بر شما با ددرین روز مبارک روایت  
کند آن من مالک رضعه که رسول علیه گفت که جبرئیل بیامد و آینه آورد  
سبید و در میانه او نقطه سیاه او را گفتم یا جبرئیل این چیست گفت این روز  
آدینه است بر تو عرض می کنیم تا ترا عیدی باشد و امت ترا از من تو عید باشد  
و شمار ادران خیر است هر که دعای کند در این روز اجابت افتد چون آن حاجت  
روزی او باشد و کورد و زی او نباشد او را ذخیره نهند فاضله تر از آن که او  
خواست باشد و او را بنزد یک مادر و زی زیادتی است و ما او را مهر روزها  
خوانیم و چراستان گفت از بهر آنکه خدای تعالی در بهشت وادی آفرید است  
و در و پشته از مشک سبید هست روز آدینه بیغامبران و صدیقان بیایند  
بیغامبران بر منبرهای نور نشینند مکلک جو اهر و یا قوتها و کرد بر کرد این  
منبرها که سیاه بنهند از نور و صدیقان و شهیدان بران کوسنها نشینند  
آنکه بیایند کسانی که اهل بهشت عدن باشند و بران پشته مشک سبید  
بنشینند آنکه از رتبا العزه نداد را آید که منبر خدای که وعده خویش با ایشان  
راست کردم و نعمت خویش بر شما تمام کرد ایندرو این جایگاه کرامت من



از من در خواهد گویند بار خدا یا خشنودی بر خواهر زاده که این خشنودی  
مست که شمارا بپوش خود فرود آورد و کرامت خویش بشمار ازانی داشت و هر  
رازیادت از آن که امیدوار باشد بهر و این آن وقت باشد که امام شما از مسجد  
باز کرد و ایشانرا بچشد بعد از آن آنچه در ظاهر هیچ آدمی نکرده و هیچ چینی  
ندیده است آنکه بیجا میران و صدیقان و شهدا باز کردند و اهل عرفه بغرفها باز  
شوند پس ایشان هیچ چیزی چنان محتاج نیستند که بروز آینه تادرو کرامت  
ایشان زیادت شود از بهر این روز میزدش خوانند و آبت کند آن من مالک  
رضعه از رسول علیه السلام که نماز در جماعت را آینه بادینه جماعت حاضر  
مقدف کنارشت کناهانرا که در آن میان رود از کبایر دور باشد و الله اعلم بالصواب  
باب الحامس والثلاثون في حرمة المساجد  
بهر بره روایت کند از رسول علیه که هر که در مسجد شود نشیند تا دور رکعت نماز  
تحت مسجد نکند عن معاذ بن جبل عن رسول الله صلیه الله علیه و آله قال من نكح مسجدا  
بنأ الله له بيتا في الجنة ومن علق قنديل صلي عليه سبعون الف ملك حتى  
يطفى ذلك القنديل فحیه گفت رضعه تحت مسجد بجای رود اگر وقت آن باشد  
که نماز شاید کردن اگر بعد از آن باشد که فریضه نماز با مداد گزارده بود یا فریضه  
نماز دیگر در وقت نماز شاید کردن و لیکن تسبیح و تهلیل و صلوات شاید فضل  
نماز یافته بود و حق مسجد گزارده بود گویند که ابودردا را خبر دادند که سلیمان  
پارسی خالی خرید سویی و عتای نوشت و گفت ای برادر من عبادت را فارغ  
منو بینا زانکه بلای تو فرود آید که به عبادت نپرد از بی عای مؤمن مبتلا  
بغنیست شمار و برینها رحمت کن و دست بر ایشان فرود آورد و از طعام خوش  
ایشانرا بده تا دل تو نرم شود و حاجت خویش برسی که رسول را علیه دیدم که می

بیشتر آمد

بیشتر آمد و از سختی دل خوشی که کرد رسول علیه او را گفت خواهی که دل تو نرم  
شود و بهر ادب برسی گفت خواهر گفت بر بنیم رحمت کن و دست بر سر او فرود آر  
و از طعام خویش او را بده تا دل تو نرم شود و حاجت خویش برسی و مسجد خانه  
تو باد که مسجد خانه بر هیز کار است که خدای تعالی صغان کرده است کسانی را که  
مسجد خانهای ایشان باشد بروح و روح و عده داده است و کشتن بر آتش  
و بر صای خدای رسیدن یکی از صحابه گفته است که در دنیا چون همان باشد  
و مسجد را خانه خود سازید و در خود را بشفقت عادت کنید و اندیشه و کربستان  
بسیار کنید و از بس هوای مختلف مروید قناده گوید رحمة الله علیه که مؤمن را  
بسه جایگاه یابند به مسجدی که آنرا عمارت کند یا بجانه که در رو بنشیند یا حاجتی  
که در رو نباشد و گفته اند که منافق در مسجد چنان باشد که مرغ در قفس  
روایت کنند از خلف بن یثرب رضعه که روزی در مسجد نشسته بودم و غلام  
او بیامد و سخنی مودود زبان گفت و بی برخاست و از مسجد بیرون شد و جواب  
داد او را پرسیدند که چرا چنین کردی گفت در مسجد هرگز من سخن دنیا نگفتم  
خو استم که امروز بگویم و عن ابن مالک رضعه عن النبي عليه الله قال من امر  
بسر اجانی مسجد من مساجد الله تعالی اسر ح الله تعالی قبره سرا جانی نور  
الي يوم القيامة و في حديث آخر بوضع له يوم القيامة من قبره الي جسمه  
امیال من نور فقیه گوید رحمة الله علیه که کار مؤمنانند بالا گیرد و پیش حد  
عز و جلا و مسزاهی میزد چون مسجد های او فراوان شود و عبادت او بسیار  
کردد و مسجد ها خانهای خدای است عز و جلا است واجب باشد آنرا بزرگداشت  
چون در بزرگداشتن مسجد ها بزرگداشت خدای تعالی است یکی از جمله زاهدان گوید  
که من هرگز در مسجد پشت باز ندا حرو نه پای دراز کشیدم در مسجد و نه از کار دنیا

م  
ح



در مسجد هیچ سخن نگفتم و این سخنها از بهر آن گفت تا دیگران بدو اقتدا کنند اوزاعی  
گوید پنج چیز است که یاران پیغمبر صلعم بران بودند و تا بعین یعنی آنان که پس  
از صحابه بودند یکی جماعت بیایه داشتن و راه راست را تبع بودن و مسجد ها را عماره  
کردن و قرآن خواندن و از بهر خدای تعالی با کافر کارزار کردن و این اسرار حسین  
بن علی رضی الله عنهما که گفت هر کس در پناه خدای تعالی اند او را مردی که در  
مسجدی شود که هیچکس در آن مسجد نرود او مهمان خدای بود نا آنکه که بیرون آید  
و دیگر یکی که بزیارت برادر مسلمان شود از بهر خدای تعالی آن مرد از زیارت  
کنان خدای تعالی است تا از پیش وی باز گردد و سیم مردی که از بهر حج و عمره  
خاصه از بهر خدای تعالی بیاید او مهمان خدای تعالی بود نا آنکه که بخانه خویش  
باز گردد و گفته اند که حصان من سیم چیز است یکی مسجد و دیگر یاد کرد خدای تعالی و  
سیم قرآن این هر سه حصان است از کید لعین حسن بصری رحمه الله علیه گوید کاروان  
حورالعین در بهشت گیاه افکنند از مسجد ها و عمارت مسجد ها کردن استانس  
بن مالک گوید رحمه الله علیه هر که در مسجدی چرای غنی برافزورد فرشتگان رحمة  
العرش از بهر وی آرزویش میخواهند تا آن چراغ در مسجد هست امیرالمؤمنین عمر  
رضی الله عنه مسجد خانه خدای است عز وجل در زمین و چون کسی به مسجد رود همچنانست که زیارت  
خدای تعالی می رود خدای تعالی اذان گویند است که کسی زیارت کوی رود و او را کرامی  
دارد فقیه گوید که حرمت مسجد ها پانزده خصلت است اول چون مسجد رود  
و مردمان حاضر باشند سلام کند و اگر مردمان در نماز باشند یا در مسجد هیچکس  
باشند گوید السلام علینا من ربنا وعلی عباد الله الصالحین یعنی درود خدای  
تعالی بباد و بر بنیان از بندگان خدای تعالی و دوم آنکه در رکعت نماز کند بخت  
مسجد بجای آید پیش از آنکه بنشیند که رسول علیه گفت هر چیزی را خجسته است و

تخت مسجد و در رکعت نماز گفت و سیم آنکه در مسجد خرد و فرودخت نکند چهارم  
آنکه بنشیند در مسجد برهنه نکند و بنج آنکه کمر شده در مسجد طلب نکند و شش آنکه در  
آواز بلند نکند الا بقرا ن خواندن و هفتم آنکه در مسجد سخن دنیا نگوید و هشتم آنکه  
پای بزدن مردمان در نهد و نهم آنکه با کسی منازعت نکند بسبب جایگاه و  
دهم آنکه بر مردمان جایگه ننهد و یازدهم آنکه بیش نماز کسی نکند و دوازدهم  
آنکه حیودر مسجد کجوبیندازد و سیزدهم آنکه انگشتان در مسجد نشکند و چهاردهم  
آنکه از همه پلید بها پاکد ارج و کودکان و دیوانگان راه نهد در مسجد و در مسجد  
خردن روان دارد و پانزدهم آن که همه بزرگ خدای تعالی مشغول باشند و از آن غافل  
نباشند حسن بصری رحمه الله علیه گفت رسول علیه که روز کار آید که مردمان  
در مسجد ها همه سخن دنیا گویند و کار دنیا گزارند خدا بر ایشان هیچ نیازیست  
چون ایشان را ببینید با ایشان منشیید و با ایشان نزدیک باشید و هب من منبه  
گوید رحمه الله علیه روز قیامت مسجد ها را بیارند بر سان کشتیها بر آورید  
گوهر آراسته و کسان را که در نماز کرده باشند شفا عت کنند انس بن مالک  
روایت کند رحمه الله علیه از رسول علیه که گفت روز قیامت خدای تعالی مسجد  
های دنیا را بر سان نجیهای سبید یا پهاشان از عنبر و سرهاشان از مشک  
آفرود مهارهاشان از زبرجد سبز و موذنان مهار گرفته باشند و می کشند و  
امامان می رانند تا در عرصات قیامت بگردند چون برق درخشند مردمان  
عرصات گویند اینها فرشتگان مقرب اند یا بیغامبران مرسلانند تا آید که ای مردمان  
عرصات قیامت اینها فرشتگان مقرب نیستند و نه بیغامبران مرسلانند اینها از امت  
محمد انکسائی اند که نماز جماعت بیایه اشتند ک خبر است از رسول علیه که در  
دنیا عزیمت از چهار چیز نیست قرآنی که در سینه ظالمی بود و مسجدی میان قومی که در



فناز نکنند و مصحفی در خانه که در آن قرآن بخوانند و نیک مردی که میان قومی  
بد باشد **باب** السَّادِسُ وَالْثَّلَاثُونَ فِي فَضْلِ صَدَقَةِ  
بودر غفاری گوید رحمة الله علیه که رسول علیه گفت نماز ستون مسلمانیت  
و جهاد با کافران عمل همچنانست که کوهان ز اشتر و صدقه چیزی عجیب است  
سه بار گفت و از روزه پرسیدند گفت نزدیک است بخدای تعالی و نه چون صدقه  
گفتند یا رسول الله کدام صدقه غایت تراست گفت آنکه بیشتر است و بزرگوارتر است  
انکه این آیت بخواند **لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا حُبَبْتُمْ** یعنی نیکویی نکرده  
باشید الا آنکه از آنچه دوست دارید بدر و بترج هید گفتند آنکه در آنچه چیزی  
نباشد گفت آنچه از وزیادتی مال نباشد آنچه زیادت ماند از خوردنی بدهد گفتند  
اگر نباشد گفت بقوت خویش رویش را یاری دهد گفتند اگر نکند گفت از آتش بتر  
و اگر بنیم خرما بود گفتند اگر نکند گفت از آتش بپرهیزد و اگر بنیم خرما بود گفتند  
اگر نکند گفت ریخ خویش از مردمان باز دارد و بر مردمان ظلم نکند روایت  
از ابودرد که رسول علیه گفت هر روز که آفتاب بر آید و فریشته با او موکل باشد  
بانگ می کنند چنانکه همه چیزها بشنوند الا آدمی و جنی که ای مردمان پیش خدای  
خویش باز آید که هر آنچه اندک بود و کفایت نبود به از آنکه بسیار بود و غافل  
گرداند و دو فریشته دیگر بانگ می کنند که بار خدا با هر آنکس که مال خویش از بهر رضای  
توبه کند او را بزودی خلف بازده و هر آنکس که نخیلی کند و مال نگاه دارد مال  
او را تلف گردان روایت از ابن عباس رضی عنه که روزی رسول علیه می گشت  
مردی را دید در پرده که چه آویخته میگفت یا رب بحق این برده و خانه رسول  
علیه او را گفت بحق خود بگویی که حق تو من بخدای تعالی بیشتر از آنست که حق این  
خانه گفت یا رسول الله گناه من عظیمست گفت چه گناه داری گفت یا رسول الله

مرا مالی بسیار است و بسیار جهاد پادارم و بسیار است و همه دارم و چون کسی  
من چیزی خواهد جان داد که در آن حال آتش از روی من برون می آید رسول  
علیه گفت دور شو از نزدیک من ای فاسق تا مرا با آتش خود نسوزی یا خدای که  
جان من بفرمان دست که اگر هزار سال روزه داری و نماز کنی آنکه که چیزی  
و نیک باشی خدای تعالی ترا سرنگون با آتش و زخ اندازد ندانستی که نخبای از کافر بیست  
و کافری زد و زخ و سخاوت از ایمان و ایمان از بهشت روایت کند عایشه ضعفا  
از رسول علیه که گفت سخاوة درختی است بیخ او در بهشت و شاخهای او در  
دنیا آویخته هر کس که بشاخی از شاخهای او در آید او را سوی بهشت کشند و  
بخل درختی است بیخ او در آتش است و شاخهای او در دنیا آویخته هر که  
بیک شاخ او دست زند او را بدوزخ کشد در خبرست که نخل از خدای در دست  
و از خلق در دست و از بهشت در دست و نزدیک است با آتش و زخ و سخن نزدیک است  
خدای تعالی و نزدیک است مردم و نزدیک است بهشت و دور است از آتش و زخ  
روایت از رسول علیه که گفت مال خود را حصار سازید از زکوة و بسیار آنرا  
طاهرو کنید بصدقه دادن و چون بلا بی شمار رسد بیشتر از شوی بدعا و تضرع  
رسول گفت علیه چون کسی از شما حاجتی خواهد سخن او مبرید تا سخن خویش تمام  
بگوید آنکه بوقار و آهستگی و نرمی جواب بدهد و اگر باند که چیز مرزی  
توانید کردن بکنید که هر که از جنی و انسی است پیرا من شما نظاره می کنند  
تا شما چیک کنید بان نعمتی که خدای تعالی شمار داده است رسول علیه گوید هر  
آنکس که صدقه بدهد خدای تعالی او را در آن روز و در آن شب نگاه دارد  
مرگ مفاخا و گزیدن مار و کزدم و دیوانه و خانه که فرو آید بوهر بوهر و آ  
کند از رسول علیه که گفت صدقه مال هیچکس نگیرد و هیچ مردی از مظلمه



در نگردد و ظاهر آنرا عفو کند الا که خدای تعالی مرتبت او در آن زیادت کند و هجرت  
فروتنی نکند الا که خدای تعالی او را بلند کند عباس گوید رحمه الله علیه که  
دو کار از شیاطین است و دو کار از خداست نکه این آیت بخواند الشیطان  
یعنی الفقر یعنی شیطان شمارا فرماید که صدقه مدهید تا در پیش نشوید  
و تأمرکم بالفحشاء یعنی شمارا گناه و معصیت فرماید والله یعدّکم  
مغفرة منة وصدقة یعنی خدای تعالی شمارا می فرماید تا صدقه مدهید و  
مستحق آمرزش و فضل گردید والله سمیع علیم یعنی فضل خدای تعالی بسیار  
و داناست که صدقه که می دهد و مستحق ثواب کیت خیرست از رسول علیه که هیچ  
قومی عهد نشکستست الا که خدای تعالی شمشیر بریشان کماشته و فاحشه نالیند  
در قومی ظاهر نکند الا که خدای تعالی برک را بریشان مسلط کرد و هیچ قومی  
زکوة باز نگرفتند الا که خدای تعالی باران از ایشان باز گرفت رسول علیه گفت  
که بود در بهشت سه سطر نبشته است نخستین لا اله الا الله محمد رسول الله  
و دیگر سطر نبشته است امت کناه کار و خدای آمرزگار و سیم سطر این معنیست  
هر آنچه از پیش بفرستاد بر سود ما بود و هر آنچه از ما باز ماند زبان ما بود در  
خبر می آید که هر آنکس که پنج چیز باز دارد خدای تعالی از او پنج چیز باز دارد  
اول هر آنکس که زکوة باز گیرد خدای تعالی نگاه داشت مال او باز گیرد و دیگر  
هر آنکس که صدقه باز گیرد از عاقبت محروم ماند و سیم هر که ده یازده زمین  
باز گیرد حق تعالی برکت از تناع زمین وی باز گیرد و چهارم هر کس که دعا  
باز گیرد اجابت نیابد و پنجم هر کس که بنماز نهد و ن کند شهادت نماز و باز گیرد  
بوقت مرگ این مسعود روایت کند که گفت یک درم که مرد در حال تنگدستی خویش  
نفقه کند به از صد درم که بر آن مرگ و صایت کند فغیبه گوید رحمه الله علیه

که در حجر می آید که در روزگار عیسی علیه مردی بود و را ملعون گفتند که از نخلی  
که بود روزی مردی بیامد و را گفت ای ملعون من بغزای من و مر مرا اسلخ  
بده تا من بدان غزا کنم و توان آتش دوزخ رستگاری یابی و ی بلو زانید و او را  
چیزی نداد چون مرد باز گشت ملعون بشیمان شد بانگ کرد و او را باز  
خواند و شمشیر خویش بوی داد مرد باز آمد عیسی علیه پیش فتاد با عابدی  
که هفتاد سال عبادت کرده بود عیسی و را گفت از کجای می آیی یا این شمشیر گفت  
ملعون را مرا عیسی علیه شادمان شد بصدقه دادن ملعون و ملعون  
بر در خانه نشسته بود چون عیسی علیه و عابد بر ملعون بگذاشتند ملعون  
باد را خویش گفت بر خیزم و بروی عیسی بروی عابد نگر چون برخاست  
بر روی نشان نکه کرد عابد گفت من بد و مرنا این ملعون مرا با تن خود نسو  
خدای تعالی بعیسی علیه وحی کرد گفت این بنده گناه کار مرا بگو که من  
او را بیا مرزیدم بسبب آن شمشیر که بصدقه داد و عابد را بگو که رفیق  
تست در بهشت عابد گفت والله که خواهر که با او در بهشت شوم و جنو  
رفیق خواهر خدای تعالی بعیسی علیه وحی کرد که عابد را بگو که اگر تو  
بقضای من خرسند نیستی و بند مرا حقیر داشتی من تو را بلعنت کردم  
و از اهل دوزخ کردم و آن در جاه که ترا در بهشت بود بان درگات بدل  
کردم که او را در دوزخ بود بوهو روایت کند از رسول صلیهم که  
فرشته بد را آسمان ایستاده است بانگ می کند که هر که امروز قرض دهد  
فردا مکافات یابد و فرشته دیگر بانگ میکند که لذوالمرات بناید از بهر  
مرگ ابنوا الخراب و بناها کنی باز هر خرابی که کنند یا رسول الله چون تو از  
دنیا بیرون شوی ما را روی زمین به باشد یا شکم ز مینی بوهو گوید ضعف



که رسول علیه گفت چون امیران شما بهترین شما باشند و توانگران شما سخاوتمندان  
شما باشند و کار شما بساوردت شما باشد روی زمین به از زیر زمین  
باشد شمارا و چون امیران بتر باشند و توانگران شما بخیلان باشند و  
مشاورت با زنان باشد مرا شمارا به از زمین کانی بود **عبدالله بن مسعود** گوید  
اگر بتوانی که خزینه خویش را جای بهازی که موشش نبرد و در دین بدتر بود  
خبرستان از رسول علیه که هر کس که زکوة مال بدهد و مهربانی کند و امانت گزار باشد  
از شوئی نخل بیرون آمده باشد و بخدا از خویش رخ ور کرده بود فقیه گوید **رحمة الله**  
علیه که صدقه باید داد اندک و بسیار که صدقه ده خصلت بسندیده است پنج  
با این جهان پنج با آن جهان اما پنج که با این جهانست یکی آنکه مال پاک شود چنان  
که رسول علیه گفت که در سبع سخن لغورد و سو کند رود آنرا که بصدقه بیا مرزید  
و دیگر دو پاک کردن تنهاست از گناهان چنانکه خدای تعالی میگوید **خدا**  
**مِنَ الْمُؤْمِنِينَ صَدَقَةٌ تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ** یعنی میتان از مالا میتان  
صدقات نایستار پاک کردائی و دیگر که در آن دفع بلاهاست و بیماریها  
چنانکه رسول علیه فرموده است **اروکنید بیماریان خود را بصدقه دادن**  
**و چهارم آن که بصدقه دل مستحقان شادمان شود و فاضلتی بکارها آست**  
که در مؤمنی نداد کنی و بنجر آنکه در صدقه دادن برکت است **فراخ روزی**  
شدن چنانکه خدای تعالی میگوید **وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ مُخْلَفٌ** یعنی  
انچه شما نفقه کنید خدای تعالی عوض بگذرد و اما آن پنج که در آخرت  
یکجا است که مرد در زیر سایه صدقه خویش باشد روز قیامت از آن گرمای  
سخت و دور آنکه بسبب صدقه شما را آسان گذرد و سیم آنکه تراز و از و گران  
شود و چهارم آنکه بر صراط بنور صدقه گذرد و پنجم آنکه درجه زیادت شود

در بهشت بصدقه و اگر در صدقه هیچ فضلی نبودی **علاء دعای رومی** در میان مسکینان  
کفایت بودی و بر عاقل واجب بودی که در آن رغبت کردی و رضای خراب  
عز و جلد در آن بسته است و قهر شیطان زیرا که در خبر آمده است که مرد نتواند  
صدقه دادن تا آنکه که هفتاد شب تا ز او دهان نزنند و در آن افتد اگر دست بیک  
زیرا که بیک را هم همت بصدقه دادن باشد زنی روایت کند از زنان صحابه  
که هر وقت پیش عایشه رضعنها رفتی گفت روزی **عبدالله بن زبیر** و **عزراه**  
مال پیش عایشه رضی الله عنها فرستاد عایشه بفرمود تا آن هم را بدر پیش  
تفرقه کردند و عایشه رضعنها برون بود چون نماز شام شد یک درم از آن  
مال بمانده بود عایشه رضی الله عنها فریضه **عزراه** بگزارد کنیز که را آواز داد  
گفت چیزی بیا و تار و زه بکشایم کنیزک تا بی نان جون آورد و باره زینب  
و گفت نشایستی که از این ما که امروز تفرقه کردی دو سیت و هشتاد  
هزار درم نقره بفرمودی تا ما را بیک درم کوشت خرید ندی عایشه رضعنها  
گفت ای کنیزک خشمه بگیر اگر مرا یاد داده بودی همچنین کردی **عزراه**  
گوید رضعنه که عایشه را دیدم که نود هزار درم نقره بخشید و ششمه بود  
خود را پاره میخ و خفت و گویند که **عبدالمکرم بن الحارث بن نجاه** هزار درم ریافت  
از میراث انرا هم بصرها در کرد و بدستان و درویشان فرستاد و گفت  
من بپرادران خویش بهشت میخواستم اکنون بریشان بد نیا چکونه بخیل  
کنم گویند که زنی بنزد یک حسان بنی سنان آمد و از او سوال کرد دروی  
نگر سیت جمالی است نیکو غلام مرا بفرمود تا چهار صد درم بوی اد او را  
گفتند درویشان تو یک درم خواست تو چهار صد درم فرمودی گفت دروی  
نگر سیم جمالی دیدم نزد سیدم که از سر درویشی در کنه افتد این قدر بوی



دا در نماز که خوشتر سازد باشد که جفتی حلال بود رغبت کند در خیرست که  
یکی را از ماران رسول علیه سر کوبندی را بهر بی فرستادند وی گفت که  
فلان از من محتاج ترست بوی فرستاد همچنین تا بهفت خانه برسید و دیگر  
یار بهمان خانه نخستین باز آمد جبرئیل علیه بیا مد و این آیت بیاورد  
**يَوْمَ تَرَىٰ عَلَىٰ نَفْسِكَ نَارًا مِّنْ لَّدُنكَ يَوْمَ تَصِلُونَ** یعنی از خویشتر  
باز می گیرند و بد یکران می دهند اگر چه بدان نیازمند باشند و گویند که سبب  
نزول این آیت آن بود که مردی از اصحاب رسول علیه روزه داشت شبی  
چیزی نیافت که روزه بکشد به شربی آب خواست و روزه بکشد و روز  
دیگر روزه داشت شبی هر چیزی نیافت باز شربی آب بخورد و روز سیر نیز  
روزه داشت روز سیم او را کمر سنای برنجاید یکی از جمله اصحاب رسول علیه  
از حال او آگاه شد نمایان شاه او را بخانه برد زنا گفت مرا مهمانی رسید  
خوردنی چیزی حاضر است گفت که هسته که بکنم با نجهد کفایت کند وزن و شوی  
هر دو پر روزه بودند و دخترکی داشتند وقت روزه کشتن دخترک را مادرش  
جایی فرستاد و چراغ بنهادند وزن یک کاسه ترید آورد و پیش ایشان  
بنهاد و برخاست یعنی که چراغ روشن می کنم چراغ را بکشد و برفت تا  
چراغ را بی ضرورت خداوند خانه مهمان را گفت ما خوردنی میجویم بهر نا چراغ  
رسد مهمان آغاز کرد خوردن را و خداوند خانه دست بغذاره می آورد و  
چیزی نمی خورد تا مهمان آن ترید را همه بخورد روز دیگر خزانة مسجد  
رفت و با بیغامبر صلیع فریضه نماز با مداد بگذارد بیغامبر صلیع روی بدو  
آورد و گفت که خدای تعالی تعجب نمود از کار شما و این آیت بر خواند  
**يَوْمَ تَرَىٰ عَلَىٰ نَفْسِكَ نَارًا مِّنْ لَّدُنكَ يَوْمَ تَصِلُونَ** یعنی اگر چه گرسنه باشد

طعام بستن دهان دهند و هر آنکس که بخیلی یا از خودد و کند از نیکو سخنان باشد  
یکی از بزرگان گفت که من از شمار ارضی شدم بان که کدشتگان بان بوده اند یکی آنکه  
چون شمار ارحم فریضه تقصیر افتد عم خورید چنانکه مردمان پیشین اگر بفضیلتها  
تقصیر افتادی غم خوردندی دیگر که از خدای تعالی بترسید که گناه شما نیامزد  
چنانکه دیگران بترسیدند که طاعت ایشان قبول نکند و سیم آنکه از حرام برهیزید  
چنانکه ایشان از حلال برهیزی کردند و چهار مردمان که بر دوستان و برادران  
خویش مهربان باشند چنانکه ایشان بر دشمنان خود مهربان بودند و الله اعلم  
**باب السَّابِعُ وَالْثَلَاثُونَ فِي مَا يَدْفَعُ الضَّرَرَ**  
در خبر محله که عیسی علیه بردهی بگذشت مردمان ده و را گفتند درین ده  
ما کاری هست که جامه های مای در خدا برادعا کن تا این جامه های ما را  
تباہ نکند عیسی علیه دعا کرد کار رفت و رزمه بکنار آب برد عابدی از آن  
کوه برون آمد و بر سلام کرد گفت ای کار چندین روز است که من طعام نخورم  
اگر نان داری بآره مرا بده و اگر نتوانی داد بده تا بوی کتیر و اگر ندی تا بوی کتیر  
بروز کن تا ببینم و باز مردم کار بیکتای نان بیرون خورد و بوی اد عابد گفت  
ای کار خدای تعالی ترا بیا مرزاد و دل تو پاک کرد انا دان دیگر برون کرد و بوی  
داد عابد گفت ای کار کنه پیشین و پسین تو خدای عزوجل عفو کناد و کار  
سه نان پیش نداشت نان سیم برون کرد و بوی اد عابد گفت ای کار خدای تعالی  
کوشای دهاد ترا در بهشت شبانگاه کار بده با آمد مردمان عیسی را علیه  
گفتند یا عیسی کار می آید گفت و را نخواستید چون پیش او آمد گفت ای کار  
امروز چه کار کردی گفت عابدی بنزدیک من آمد و نان خواست و حکایت همچنان  
که رفته بود باز گفت عیسی علیه گفت رزمه بکشدای رزمه باز کرد ماری سیاه در



میان رزمه بود نکام آهنین بر دهان ر بود عیسی علیه گفت ای ماریه ترا این  
کار فرستادند گفت بلی ولیکن چون این کار آن نان بدر ویش ادوی دعا  
کرد فریخته بیامد و دهان مرا بر بست عیسی علیه کار را گفت کار از سر گیر  
آن کناهان که کرده از تو در گذاشند برکت آن صدقه که بدادی گویند که  
زنی براچی می رفت کودکی طفل داشت کرکی آن کو دک را بر بود و این زن  
یکتا نان با خویشتن داشت از بس سرگرفت سالی و را بیش آمد آن یکتا  
نان بد و داد و بر اثر کرکی رفت کرک باز گشت و آن کو دک را بیش ماد بنهاد  
که یکتای موی از و نیاز زده بود گویند که راهی بر صومعه شصت سال  
عبادت میکرد روزی در زمین نگاه می کرد زمین را دید سبزه آراسته گفت  
که از صومعه بر و ستوم و برین سبزه تماشا کنم فرود آمد و یکتای نان با خویشتن  
فرود آورد زنی و را در راه پیش افتاد روی برهنه عابد چون و را بدیدفته شد  
دست بوی کشید و با وی کرد آمد چون از و فارغ شد بر خاست سالی و را  
بیش آمد آن یکتا نان با و داد حالی و فاش بر سپید آن سعت بحاله عبادت  
و را بترا ز و نهادند و آن کناه او را بترا ز و در نهادند کناه که آن ترا آمد از شصت  
ساله عبادت و کرد اینک آن یکتا نان صدقه را بیاورد و بر کف نیکی نهادند  
زیادت کشت و گفته اند که یک صدقه شصت بدی را باز دارد و آیتست از ای  
عقاری که صدقه از دست مرد بیرون نیاید تا آنکه که هفتاد شیطان خیر نکند که  
او را از آن بازمی آرد و غلبه می کند قتاده روایت کند رحمة الله علیه که  
صدقه کناه را نا چیز کرد اند چنان که آب آش را روایت کنند که زنی روزی  
بزد یک عایشه رضی الله عنها در آمد و ستان آستین برون غی صد عایشه و را  
گفت چرا دست از استین برون نمی کنی گفت میسر از حال من گفت بلی بگو

گفت مادر و پدر بود پدر صدقه دادن دوست داشتی و مادر صدقه  
ندادی و هرگز ندیدم که مادر صدقه داد الا پاره پیه و جامه کهنه چون  
یافتند خواب دیدم که قیامت بودی و مادر خود را دیدی در میان خلق و  
آن پاره پیه بدست او انرا می لیسید و بانگ می کرد که ای تشنگی و ای تشنگی  
و پدر مرا دیدم بر کنار حوضی ایستاده مرد ما را آب می دادند حجی آب بستند  
بوی داد مرا ز با کاندای شیدم که آن آب که داد دستش خشک باد از خواب بیدار  
شدم دست من خشک گشته بود گویند که سالی روزی پیش ما که بزینا آمد  
وز و سوال کرد ز ترا گفت آن فوسره خرمابیا و ر بیاورد و ای آنرا بشکست و یک  
نیمه بدوش داد و یک نیمه بزینا داد ز نش و را گفت چون تو کس را زاهد خوانند  
هیچکس را دیدی که پیش خوی خویشتن هدیه شکسته فرستد مالکد ینا را و از  
داد و در ویش را باز خواند و آن نیمه دیگر بوی داد آنکه گفت ای زینت  
کن و بگوش که یک نیمه را با ایمان از خویشتن برداشتم تا نیمه دیگر را بصدقه  
از خود بردارم که خدای تعالی میگوید **خُدْوَه فَعَلَوْه ثُمَّ الْحَجْمِ ضَاوَه**  
یعنی بکنز ترا و غل و بند بگردن بنفید و آنکه او را با آتش و زخ برید  
**فِي سَبِيلِ ذُرْعَاهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاَسْلَحُوهُ** و آنکه بر زنجیر در کشید و یا  
که هفتاد کز باشد و گفته اند بگز مالک هر کزی چندان که از مکه تا مدینه آنکه  
گفته اند که این سختی از بهر چیست گفت **اِنَّ كَلَانَ كَايَوْمٍ مِنَ يَوْمِ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ**  
بخدای تعالی ایمان نداشت **وَلَا يَحْضُرُ عَلَي طَعَامِ الْمَسْكِينِ** یعنی در ویش ترا  
طعام ندادی گویند که مردی بود از اهل بصره مال و چهار پای بسیار داشت  
صدقه کرد ای بس روزی بزغاله کاغز در ویش داد آن شب نخواست  
در خواب دید که آن کو سفیدان و چهار پایان و بر حمله همی آوردند و آن بزغاله



ایشان از او باز میذاشتی سو کند خورد که من یاران ترا بسیار کرد انر بعد از آن  
می بخشید و دست ببطا برکشاد اعمش روایت کنی از رسول صلیعه که گفت  
از شما هیچکس نیست الا که خدای تعالی سخن گوید با او روز قیامت و بدست  
راست او نگیرد در دست او چیزی نبیند الا آنک بیستی فرستاده باشد و در دست  
چپ او چیزی نبیند و در پیش خود نگیرد آتش دوزخ را ببندد هر چه کنی  
از آتش دوزخ و صدقه دهی و بگریه خرم بود فقیه گوید رحمة الله علیه  
ده چیز بنده را بزرگ برکات رساند و بدان پایگاه یا بدخت صدقات بسیار  
دادن و دوم قرآن خواندن بسیار و سیم نشستن با آن کسر آخرت را یاد  
کند و در دنیا زاهد باشد و چهارم بخویشان پیوستن و پنجم بیمار بر سر رفتن  
و ششم ناامیختن با ترا نگرانی که توانگری ایشان را متخوار کرده باشد و از آخرت  
یاد نیاورد و هفتم از کوتاه کردن ملامت و امر که یاد آوردن و هشتم خاموشی گزین  
و بسیار ناکتن و نهم فروتنی کردن و جامه خشن پوشیدن و دهم درویشا  
نزد دوست داشتن و با ایشان آمیختن و ییما ترا نزدیکی داشتن و دست بر  
ایشان فرو آوردن گفته اند که هفت حضرت صدقه را بسیار کرد اند یکی آنکه آن  
حلال باشد که خدای تعالی میگوید **انفقوا من طيبات ما کسبتم** یعنی  
نفق کنید از حلاله آنچه کسب کرده باشید و دوم آنچ از سرد رویشی دهد و سیم  
آنکه بزودی دهد تا فایده نباشد و چهارم از بهتر بن مال خود دهد و از آن  
بد دهد که خدای تعالی میگوید **قصدان مکیند که صدقه از بدترین مال دهد** چنانکه  
گفت **ولا تیسروا الخیر منه الیه** و پنجم پنهانی دهد تا ریا بدو راه نیاید و سیم  
بیت منقذ تا ثواب باطل نشود و هفتم آنکه صدقه می دهد رنجور نگیرد  
بفعل یا بقول که خدای تعالی میگوید **لا تبطلوا صدقاتکم بالیمن و الاذی**

یعنی صدقه را باطل مکنید بمنت نهادن رنجی نمودن **الله اعلم بالصواب**  
**باب الثامن والثلاثون فی فضل شهر رمضان**  
عبدالله بن عباس رضی عنه روایت کند از رسول علم که بهشت را سالی یکبار بار  
از بهر در آمدن ماه رمضان نخستین شب ماه رمضان بادی از زیر عرش  
بروید بر کبهای درختان بهشت را برهرزند و حلقهای درهای بهشت را  
بچینانند آنکه آوازی شنوند که خوشتر از آن هیچ آوازی نشنیده باشند و حور  
را بپیرایه بر بوشانند تا میان کنارهای بهشت بایستند و بانگ می کنند که  
را رغبت کند که مرا از خدای تعالی خواهد و آنکه رضوان را گویند این چه شب است  
ایشان را گوید که این نخستین شب است از ماه رمضان خدای تعالی ندا کند که ای  
رضوان درهای بهشت را بکشای از بهر روزه داران ماه رمضان و ای  
مالک دوزخ دوزخ را ببند از روزه داران ماه رمضان و این خبر نکل زمین  
روود یوان می فرماند بر بند بر نه و غلها بر کردن ایشان نه و ایشان را بقعر  
دریاها اندازد تا روزه امت دوست من تباه نکند خدای تعالی در بهشت  
هر شبی از شبهای ماه رمضان ندا کند و گوید هیچ خراهنده هست تا پنجم  
توبه کننده هست تا توبه او قبول کنم و هیچ کسی هست که آمرزش خواهد تا  
بیا مرزم کیست که قرض دهد غنی را که هرگز او در پیش نشود توانایی را که او  
ظلم نکند و خدای تعالی را در شبهای ماه رمضان هر شبی هزار هزار آزاد  
کرده است از آتش دوزخ بوقت روزه کشادن که همه مستوجب عذاب شده باشند  
چون آخرین روز باشد چندان که در همه شبهای ماه رمضان آزاد کرده باشد  
در آن روز آزاد کند و چون شب قدر باشد خدای تعالی بفرماید تا جبرئیل علیه  
با فوجهای فرشتگان برآید و عالمی سبز در دست او آید و بر او کعبه فرود آید و آن



را بر بام کعبه فرورد و آن علم را منت پراست دو پراست که جز شب قدر آنرا باز  
نگشایند و چون بگشاید از مشرق تا مغرب برسد جبرئیل و فرشتگان شب قدر  
در میان این امت باشند و سلام کنند بر ایستادگان و نشستگان و در آن خوانان  
و نمازکنان و کسانی که تسبیح و تهلل کنند و کسانی که دعا کنند و درود بر پیغمبر  
علیه فرستند و بر دعای ماسلمان آمین کنند و دست بردست مؤمنان <sup>بهند</sup>  
ناصبح برسد جبرئیل علیه کویای فرشتگان وقت رحیلاست فرشتگان کوبند  
خدای تعالی در کار امت محمد چه کرد کوی خدای تعالی بهم نظر رحمت کرد  
و همه را بیا مرزید و کنهان هم را در کد داشت مگر چهار کس را یکی آنک سیوسته  
خو خورد و دیگر آنرا که با مادر و پدر عاق شود و سیم آنک خویشاوندی برود و  
چهار آن که با مردمان خصومت کند و خشم گیرد و مظلوم ببلاید در مسلمان چون شب  
عید باشد آنرا شب جایزه گویند یعنی شب بخشش چون با مداد عید باشد خدای  
تعالی فرشتگان را بفرماید بهر جای که می تازد بر سر کویا بایستند و بانگ می کنند باوازی  
بلند چنانکه همه چیز آنرا بشنوند مگر انسی و جتی و گویند ای امت محمد برون آید  
بیش خدای گریه که عطای بسیار هد شمارا و کنه بزرگ آمرزد و چون بمصلی  
بروز آید خدای تعالی فرشتگان را کوی جزای مرزد و در چه باشد کوبند بار  
خدا یا آنک مزدش نماید بدهند خدای تعالی کویای فرشتگان من گواه باشد  
که من ایشان را بیا مرزید و جزا و ثواب نماز و روزه ایشان رضا و خوشنودی  
خود کرد آید و کویای بندگان من خواهید از من که بعزت من هر چه شما خوا  
از بهر دین و دنیا بشمار زانی در خبر ست از رسول علیه که گفت امت مرا  
در ماه رمضان پنج خلعت دادند که هیچ امتی را پیش از آن ندادند یکی آنک  
گفت بوی هن روزه دار بنزدیک خدای خوشتر از بوی مشک است و فرشتگان

از هر ایشان آمرزش میجوهند تا روزه بکشایند و هر شیطانی که بد باشد بند  
بر نهند تا رهای نیابند بید کردن با نخ پیش از آن می گردند خدای تعالی  
بفرماید تا هر روز بهشت را بیا رانید و کویا که بود که بندگان من رنج و عناز  
خو بیفکنند و تورسند و شب از سبب هر ثواب بدهند گفتند یا رسول الله این  
دو شب قدر باشد گفت نه مزد مزدوران نگاه دهند که از کار فارغ شود بوهروز  
روایت کند رضنه که رسول علیه السلام بیا ران خود را بشارت دادی و گفتی مرده  
با دستمار که ماه رمضان آمد آن ماه خجسته که خدای روزه آن بر شما فریضه کرد  
نیده است درهای بهشت درین ماه باز کشایند و درهای دوزخ در بندند و دیوا  
نرا غلظ بر نهند و درو یک شب است به از هزار ماه که درو شب قدر نباشد و در  
خبر آمده است که گفتندی که از ماه رمضان تا ماه رمضان و از موسم حج تا موسم  
دیگر حج و از آدینه تا آدینه و از نماز تا نماز کفارت باشد و مران کنهانی را  
که درین میان گذشته باشد بخزان کجا بر عمر بن الخطاب رضنه شب اول ماه رمضان  
گفتی مرحبا بپاک کننده ما یعنی که ما را از کنهها پاک کند هم خیر است روزنش  
روزه در هر و شبش نماز کنیم نفعانی که در ماه رمضان کنند همچنانست که در جهاد  
بکار برند بوهروز رضنه روایت کرد که رسول علیه گفت که هر که ماه رمضان  
را در بابد و نمازهای بجای آید کنهها که شسته او را در گذارند بوهروز رضنه  
روایت کند از علیه که گفت که هر نیکی که بنده کند آنرا مضاعف کرد آنرا زده تا  
هفتصد مکرر زده که آنرا نهایتی ننهادند که خدای تعالی گفت روز مرا  
و من آنرا مکافات هر که خوشی و شهوت و لذت بگذاشت و کرسنگی رخ روز  
کشید و روزه سپرساز میکاید شیطان و روزه دار را و شادمانیست یکروز  
عید و یکروز قیامت سلمان ناری گوید رحمة الله علیه که روز باز بسین شعبان



رسول علیه خطبه کرد و گفت ای مردمان بشما نزدیک رسیده ماهی بزرگوار  
 مبارک در یک شبست که به استاز هزار ماه ماهی که خدای تعالی روزه روزه  
 داران فریضه گردانید و نماز شبهای آن تطوعت و هر آنکس که در روز خیری عادت  
 کند همچنان باشد که در یک ماهها فریضه گزارده باشد و هر آنکس که فریضه گزارد  
 درین ماه همچنان باشد که در وقتهای یک هفته فریضه گزارده باشد و ماه  
 صبر است و جزای صبوری بهشت است و ماه آنست که یا یکد یکریکوی کند  
 و درین ماه روزی مؤمن زیادت کند هر کس که روزه داری را خوردنی پیش  
 نهد همچنانست که بنده آزاد کند گفتند یا رسول الله هر کس را که دست رس  
 آن نباشد که روزه داری را طعام دهد رسول علیه گفت این ثواب آنکس را  
 نیز باشد که روزه داری را یک شربت بدهد یا یک حرما یا شربتی آب و هر آنکس  
 که روزه داری را سیر طعام کند آن سبب مرزش گناه او باشد و خدای تعالی  
 او را شربتی دهد که چون بخورد دیگر تشنه نشود تا آنکه که در بهشت شود و او را  
 همچنان ثواب باشد که آن روزه دار را بی آنک از ثواب او چیزی کم شود و این  
 ماهیست که اول ماه رحمت است و میانه ماه آمرزش است و آخر ماه آزادی یافتن  
 از آتش و رختن و هر آنکس که بنده آزاد کند خدای تعالی از آتش دورتر آزاد  
 کند خبر است از رسول علیه که گفت هر آنکس که ماه رمضان روزه دارد در آهستگی  
 و فروتنی و خدای عزوجل بپوسته بیاد دارد و حلال را حلال دارد و حرام را  
 حرام و ناپسندیده نکند درین ماه آن روز که آخر ماه رمضان باشد از همه گناهان  
 خویش بیرون آید و بهر شیب و تهلیلی که کرده بود و را خانه بنا کند در بهشت  
 از مردی در میان آن ز مرد یا قوی سرخ در میان آن یا قوی خیمه باشد از  
 یکدانه مرغان بید و در خیمه جوری نشسته و در دست آن حور برنجی از در

در میان دست برنجی از با قوت سرخ که هم روی زمین لذت و روشن شود  
 در او بهشت از این مسعود رضعه که رسول علیه گفت اگر امت بدانند آنج  
 در ماه رمضان نیت نما کردندی و خواستندی که مال رمضان یکسال <sup>بکشد</sup>  
 آنکه مردی از جر آنهم پرسید گفت یا رسول الله ما را باز گویند آنج در ماه  
 رمضانست گفت بهشت را بیار اینداز مالی ناسالی و نخستین شب ماه رمضان  
 بادی باز بر روشن بیرون آید و بر کهای بهشت را بر هم زده جود بان <sup>چون</sup>  
 چنان بینند گویند بار خدایا ما را درین ماه از بندگان نوسن و هر آن روزی  
 که چشمها با ایشان روشن کردانی و چشم ایشان بمار روشن کردانی و هر  
 بنده نیست که او ماه رمضان روزه ندارد اما که خدای تعالی در آن روزی  
 در خیمه از مرغان بید **جود مقصود است فی الجمله یعنی**  
 حوریانی باز داشته در خیمهها بر هر یکی از ایشان هفتاد حله هر حله بر نایک  
 و از هفتاد کلمه بوی خوشن ساخته باشند و هر یکی از ایشان برنجی نشسته  
 از با قوت سرخ آری استم بدند و جواهر و جواهر و جواهر و جواهر و جواهر  
 شدن و استبرق هر جوری را هفتاد وصیف باشد این هم ثواب روز  
 دار باشد چه از آن خیر است دیگر کرده بود و اول بهشت از حسن بصری رحمه الله  
 که در سوره علیه از آنجوه بیرون آمد و جماعتی سخن می گفتند رسول علیه گفت  
 آمدیم بدان تا شعله از شب قدر آهی دهم و من اندیشه کرده که شما از این ماه  
 ما بنید و ثواب قدر شمارا فایده بشود و همانا که خیر باشد طلب کنید  
 فیه را در دهه باز بشین ماه رمضان و در بیست و نه و بیست و هفت  
 بیست و سه و در آخرین شب ماه و بان نزد یک شی خنک و نرم و بهر و نه کبر  
 آفتاب بر آید از با همداد و را نور نباشد هر کس که این نیت بکشد از این



خدا بر او عزوجل همه گناهان او را عفو کند فقیه گوید رحمة الله علیه که رسول  
علیه شرط کرده است بار و نه روز و نماز شب ایمان و احتساب ایمان است که هر  
چه خدای تعالی وعده داده است بر زبان پیغامبر علیه از نیک و بد و ثواب و عقاب  
او را راست گوی در جزو آنرا حق شناسیم و احتساب است که روی باز آوری  
باشد و از خدای تعالی بازرس بود چون خواهد که بفضیلتها برسد و مزدی  
خدای تعالی گفته است بیاید و حرمت ماه رمضان را بشناسد و خویشتر را از  
غیبت و دروغ و بهتان و سخن چینی باز دارد و از خطا و گناه بپرهیزد و  
دل خود را از خیانت و حسد و کینه پاک کند و با مسلمانان دشمنی نکند چون  
این همه کرده بود هر اسان باشد که نباید که این را و قبول کند یا نکنند یکی از  
حکما گفته است با خدا یا صاحب مصیبت را در دنیا اجر و ثواب بدی رفتی  
خداوند اگر این ماه را بجا از خواهی رسانید ما را از ثواب مصیبت حرم  
بگذران بود در غفاری گوید رحمة الله علیه که روزه در ششم یا رسول علیه  
بیست و سیم تا سیکم از شب بوقت چهارم برون نیامد شب بیست و سیم  
برون آمد و نماز کرد تا یک نیمه از شب بگذشت گفتیم یا رسول الله اگر امشب نماز کرد  
مانی رسول علیه گفت هر آنکه که با امام بماند تا وقت یازدهمین و بیست و یکمین باشد  
که همه شب نماز کرده بود شب بیست و ششم برون نیاید و نماز نکرد شب بیست و هفتم  
برون آمد و همه اهل بیت را جمع کرد و بنماز مشغول شد تا ترسید بر که ما را  
فلاح یافت شود و معنی فلاح سحر است روایت از عایشه رضیها که  
رسول علیه در شب برون آمد و نماز کرد و بامداد از آن سخن می گویند شب  
دوم در میان بسیار شدند و رسول علیه برون آمد و نماز کرد و جماعت  
بسیار بود شب سیم چندان جماعت حاضر آمد که در مسجد جایی نبود و رسول علیه

برون رفت

برون رفت تا بامداد که نماز بامداد نکراد مردمان را گفت حضور شما من  
پوشیده نماید لیکن ترسیدم که نماز شب بر شما فریضه شود و شما از آن عاجزاید  
عایشه گفت رضی الله عنها که رسول علیه می خواست که هر مان نماز شب کنند لیکن  
فرمود اینها را تا فریضه نشود و رسول علیه از دنیا برون رفت و در خلافت  
بوکر رضی الله عنه حال برون جمله بود و بهر یکی از خلافت عمر رضی الله عنه  
از علی رضی الله عنه که گفت عمر رضی الله عنه این ترا و حج را بپای کرد بسبب خبری که من  
درایت کردم و گفتند آن کدام خبر است گفت من شنیدم از رسول علیه که خدا پیرا  
سبحانه و تعالی فرشتگانند سیرا من عرش در حظیره القدس که عدد ایشان جز  
خدای نداند خدا پیرا پرستند که لیکسا عتاز عبادت خالی نباشند چون ماه  
آید فرمان خواهند تا بزمنی آیند و با آدمیان نماز کنند هر آن دست راست او  
با ایشان رسد یا دست ایشان بدو رسد سعادت بیاید که سر از آن هیچ شقاوت  
عمر رضی الله عنه گفت ما سراوار تریم باین ترا و حج را کرد کرد و اصحاب را  
حاضر کرد و ترا و حج آغاز کرد گویند که علی رضی الله عنه شبی برون آمد و مسجد  
دیدار است و قندیلها فروخته و آواز قرآن خوانان بالا گرفته گفت خدای  
تعالی کور عمر رضی الله عنه بر نور کند که مسجد های ما را نورانی کرد انید و الله اعلم  
بالتاسع والثلاثون في فضل ايام العشر  
ابن عباس گوید رضی الله عنه که رسول علیه گفت کرد این نیک را در هیچ روز کار آن  
ثواب نیست که در این ده روز عید گفتند یا رسول الله و نه جهاد کردن با  
فران گفت و نه جهاد با کافران اما مردی که نفس و مال خود را در جهاد  
کافر سبیل کند و هیچ چیز باز نیارد جابر بن عبد الله روایت کند از رسول  
علیه که گفت هیچ روز کاری بنزدیک خدای تعالی فاضلتر از این ده روز



گفتند و نه ده روز که در روی کافر شمشیر فرزند گفت نه ده روز که در روی کافر شمشیر  
زند اما مردی که اسبش اچی کند یارو من را خرزند و در روی ایتوح یگر  
آید که اسبش را بی کند و خوز او برزند عایشه رضی الله عنهما را ایت کند از رسول  
علیه که بر نای بود بصلاح این روز ذی الحجه روزی داشتی خبر او بگوثر رسول  
علیه رسانیدند و را بخواند و گفت از بهر چه روز داری درین روزها گفت  
مادر و پدرم فدای تو باد روز کالحج است روز کار قربانست امید دارم  
که برکات کسی بر من برسد رسول علیه گفت ترا بهر روزی که روزی می داری  
چندان ثوابت که صد برده آزاد کنی و ثواب صداتر که قرآن کنی چون  
روز ترا و به باشد ترا چندانی ثواب حاصل شود که هزار برده آزاد کنی و هزار  
اشترقیان کنی و چون روز عرفه باشد ثواب ده هزار برده بیای و دو هزار اشتر  
که قرآن کنی و دو هزار اسب بر سه سلاح و بر یک مجاهدان کشند و ثواب دو ساله  
روزه که یکسال بلیغی اشی و ثواب یکساله که بعد از آن براری خبر سنناز رسول علیه  
که گفت روزه روز عرفه برابر روزه دو ساله است و روزی روز عا شورا برابر  
روزه یکساله است و مفسران میگویند در معنی این آیت **وَوَاعِدْنَا مُوسَى**  
**ثَلَاثِينَ لَيْلَةً** و عده داد بر موسی را سی شب **وَأَتَمَّمْنَا هَابِعَشْرَةَ**  
یعنی ده روز ذی الحجه و خدای تعالی با موسی علیه درین ده روز سخن گفت  
و الواح موسی درین ده روز بنشسته شد ابو الدرداء گوید رحمه الله علیه که من  
شنیدم از رسول علیه که گفت وای آنکس که از ثواب این ده روز محروم باشد  
بر شما باد برونه داشتند روز نهم خاصه که درین روز پیش از آن ثوابست که  
توان شمر در خبرست که خدای تعالی درین روز پنج عابوسی فرستاد اول  
ایست که لا اله الا الله و حده لا شریک له که اله لا اله الا الله و حده لا شریک له که اله لا اله الا الله

بیده الحیر و هو علی کل شیء قدیر و دیگر اشهد ان لا اله الا الله و حده لا شریک له  
له اله و احدا صلا لیربنا صلی الله علیه و آله و سلم و لا اله الا الله و حده  
لا شریک له احدا صلا لیربنا صلی الله علیه و آله و سلم و لا اله الا الله و حده  
ان لا اله الا الله و حده لا شریک له له اله لا اله الا الله و حده لا شریک له  
لا یوت بیده الحیر و هو علی کل شیء قدیر و بنجر حسبی الله و کنی سمیع الله  
لین دعا لیس و رأ الله منتهی و گفته اند این کلمات را بخواند است حواریان  
پرسیدند عیسی را علیه از فضل این دعاها ایشان را باز گفت جنابانی که در صف  
نتوان کرد هر آنکس که این دعا را بخواند در ده ذی الحجه و بزرگی ایت کند که یکی  
از صحابه گفت که من این دعا را بخواندم درین ده روز ذی الحجه و شب عورات  
در خانه خویش پنج طبع نور بلای بگردانستم که از برکات این دعاست  
عجا در دایت می کند از رسول علیه که گفت کرد از نیک در هر روز کاری بسندید  
است لیکن درین ده روز ذی الحجه بسندیده تراست و خدای تعالی دوست دارد که  
درین روز کار او از مطیعان بشنود تا تو انید بدعا و تضرع و تکبیر و تسبیح  
مشغول باشید در ایتست از عبد الله عمر که آن مجلس نشسته بودی و اگر بر فراش  
تکیه زده بودی بیوسه این کلمات را می خواندی در خبر می آید که یاران عمر علیه  
لا رین ده روز خرزنی روز عید این کلمات گفتی الله اکبر الله اکبر لا اله الا  
الله و الله اکبر الله اکبر و الله الحمد کونینک ثابت البتانی درین ده روز  
سخن خود را بریدی و هم نشینان او سخن بریدندی و در میان سخن گفتندی الله  
اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر الله اکبر و الله الحمد روز کار  
انکذ خدای تعالی کردندی و مالک نزدینار هم چنین کردی از چاهد رحمه الله  
علیه پرسیدند که در راه حج درین ده روز عید تکبیر باید کرد و فقیه گوید رحمه الله



هر که درین ایام تکبیر کند با خویشتن فاضلت برود و اگر چنانکه با او از بلند تکبیر کند و  
مراد او از آن اظهار شریعت بود آن که نامحمان بکار تکبیر کنند آن هم پسندیده است  
و درین معنی خبرها آمده است عبدالله بن مسعود گوید رحمة الله علیه که خدای تعالی  
از روزها چهار روز اختیار کرد و از ماهها چهار ماه و از زنان چهار زن  
اقار و زهار و زآدینه چه در روز آدینه یک ساعت است که در آن ساعت هر حاجتی که مومن  
از خدای تعالی خواهد در آید و در روز عرفه که خدای تعالی در روز زبانه فرشتگان  
مباهات کند گویندگان من از راهی در آمدند راه زده و در خور خاک بر روی  
مخمس ایشان نشستند گواه باشید که من ایشان را می بینم و سیم روز عید نیز چون  
روز عید باشد و بنده قربان پیش آرد نخستین هر قطره که بر زمین افتد کفارت  
هر گناهی بود که از بنده در وجود آمده باشد و چهارم روز عید فطر که چون روزه  
ماه رمضان بدارند و روز عید برون آیند خدای تعالی فرشتگان را گوید که هر  
روزه داری من خود می خواهد و بندگان من روزه ماه من استند و عید را بر  
آمده اند و ثواب روزه طمع می آرند گواه باشید که من گناه ایشان آمرزیدم و  
مناقبی آواز دهد که یا امت محمد با صحرید که من بدیهای شمارا بنیادی بدانم که در  
و از ماهها چهار که اختیار کرد از آن یکی تنهاست و آن ماه رجب است ماه خدای  
تعالی و سه بیوسته است ذوالقعدة و ذوالحجه و محرم چهار زن یکی مریم  
بنت عمران و دیگر خدیجه بنت خویلد که از زنان هم سبق برد بایمان و رسول  
علیه است گوی اشقی و ایسیه دختر من اعر که زن فرعون بود و فاطمه  
سیده النساء اهل الجنة و هر قومی را پیش رو است بهشت بخاطر علیها پیش  
رو است از آن عرب و سلمان پیش رو پارسیانست و صهیبت پیش رو رومیانست  
و بلاک پیش رو حبشه است و اما آن چهار کس که بهشت با ایشان آرزو مندست یکی

اسیر المؤمنین علی است رضی الله عنه و سلمان پارسی و عثمان پسر و مقداد اسود  
در خبرست که رسول علیه فاطمه را رضی الله عنها گفت بر خیز بنزدیک قربان خود  
که خدای تعالی بنخستین قطره که بر زمین افتد همه گناهان ترا میامزد رسول علیه  
که خاص ترا و اهل بیت ترا گفت نه عامر همه مسلمانان را خبر است از عایشه رضی الله  
عنها که رسول علیه گفت قربان کنی که نفس شادون قربانی آسوده باشد و او را  
مر بخانید و روی بقبله آید که هر که قربانی کند خون او سرکن و موی و چشم او  
بر و حرامست که بفروشد و چون قربانی بر خال افتد نخرانه خدای تعالی رسد  
انکه گفت اندکی نفقه کنید تا بسیار ثواب یابید باب عاشورا  
فی فضل عاشورا ابن عباس روایت کند که رسول علیه گفت هر که روز عاشورا بر  
باشد او را ثواب ده هزار فرشته باشد و بر او اینی بگیرم آید که هر که روز عاشورا  
روزه داری او را ثواب هزار حاجی باشد و ثواب هزار عمره و ثواب هزار شهید و هر  
که دست بسریتمی فرود آید روز عاشورا بهر تار موی که در سر آن شست  
خدای تعالی در ارحم بهشت درجه بر داند و هر که شب عاشورا روزه داری  
و امهمان کند همچنانست که همه امت محمد را صلیعه سپر کرد آینه است گفتند یا  
رسول الله فضل عاشورا پیش است که فضل همه روزها گفت بلی که خدای  
هفت آسمان و زمین روز عاشورا آفرید و کوهها و دریاها و مرا و لوح محفوظ  
را و آدم را علیه و حواری را روز عاشورا آفرید و آدم را بر روز عاشورا بهشت قیامت  
و ابرهیم علیه روز عاشورا از مادر برآید و از آتش نمرود درین روزهای پیا  
و قربان اسیر عید فدای او درین روز بود و فرعون درین روز غرق شد و خدای  
تعالی بلا از ایوب روز عاشورا برداشت و توبه آدم بدین روز پذیرفت و گناه  
داود علیه روز عاشورا عفو کرد و عیسی علیه روز عاشورا بدید آمد و



سليمان عليه روز عاشورا بوي باز دادند و قيامت روز عاشورا باشد و نوح  
عليه درين روز از كشتي برون آمد و درين روز روزه داشت شکر خدا پر انقالي  
و موسی عليه و هارون عليه درين روز بر روی تپه راه یافت اگر توانی که درين روز  
روزه داری بهتر بود در خیرست که هر که روز عاشورا نفقه بر عیال فرسخ کرد  
خداي عزوجل تا دیکر سال روزي بروي فراخ گرداند شعبی گوید که تجریت کردم  
همچنین بود در خیر است که چون رسول عليه بمدینه آمد جهودان را دید که روز  
عاشورا می داشتند ایشانرا پرسید گفتند این آن روز است که خدای تعالی موسی  
را ظفر داد بر فرعون ما این روز را بزرگ داریم و روزه داریم رسول عليه گفت  
ما موسی سزاوارتریم از شما بفرمودن روزه دارند فقیه گوید روضه خلاف کرده  
اند در تفسیر این روز بهر کسی گفتند از بهر آن عاشورا گفتند که دهم روز است  
از ماه محرم و بهر کسی گفتند سبب آن عاشورا نام کرده که ده بیغام برادرش  
روز بده گرامت مخصوص گردانیده بود توبه آدم علیه درین روز قبول کرد و  
ادریس بیغام برادر علیه درین روز با سمان بردند و سفینه نوح علیه  
درین روز قرار گرفت و ابرهیم علیه درین روز از مادر جدا شد و درین روز  
خلت یافت و انوشیروان درین روز رهایی یافت و توبه کد او علیه درین روز  
قبول افتاد و ملکشلیمان علیه درین روز زبده باز رسید و بلای ایوب علیه درین  
روز برداشت و موسی علیه درین روز بر روی یایی بنزل گذر یافت و فرعون  
درین روز غرق شد و یونس بیغام بر صلیحه درین روز از شکم ماهی رهایی  
یافت و عیسی را علیه روز عاشورا با سمان برد و بیغام بر ما صلیحه درین  
روز از مادر بزاد و گفتند که عاشورا از بهر آن گویند که دهم گرامت است این  
امت را اول ماه رجب است و این ماه خداست و اول اصبر و صبر و اجر خوانند

رجبان باشد که و با تعظیم و بزرگواری نهند و معنی اصم آنست که درین ماه آواز  
سلاح نشنوند و سلاح بکار نزنند و آج هم بدین معنی نزدیکی که اجر گویند  
باشد که و راستی و بنامند و در عرب عادتست که چون ما رجب را دید سنایفا از  
نیزها و بیگانها از تیرها برون کنند و معنی اصم آنست که خدای تعالی درین  
ماه رحمت بر بندگان می ریزد و این ماه را از بهر گرامت این امت بدید کرد و  
این ماه را تفضیل نهاد بر همه ماهها چنان که فضل این امت بر دیگر امتان دیگر  
ماه شعبان که فضل او بر دیگر ماهها همچنانست که فضل محمد بر دیگر اهل بیت و سیم  
ماه رمضان و فضیلت او بر دیگر ماهها همچنانست که فضل خدای بر خلق و چهار  
شب قدر که از هزار ماه بهست چنانکه گفته آمد و پنجم عید فطر آن روز  
مکاناست و ششده روز ذی الحجه که انرا ایام مذکور خوانند یعنی روزهای  
یاد کرد خدای تعالی و هفتم روز عرفه که روزه آن کفارت دو ساله است و  
هشتم روز عید فخر و آن روز قربانست و نهم روز آدینه است که بهترین روز  
هاست و دهم روز عاشورا که روزه آن کفارت یکساله گناهست هر روزی  
ازین روزها گرامتی است این امت را از بهر کفارت گناهان ایشان عایشه  
گوید روضها فریشت در جا هلیت روز عاشورا بودندی و رسول عليه بملکه  
روز عاشورا روزه داشتی چون بمدینه آمد روزه ماه رمضان فریضه  
هر کس را که مراد بود عاشورا روزه دارد عایشه روضها گوید که عاشورا  
بفرما ماه محرمست و بهر کسی گفته اند یازدهم است و بیشتر مردمان بر آنند که ده  
با الحادی الاربعون فی فضل صوم النطوع  
خبر است از رسول عليه که عملها بنزدیک خدای تعالی بر هفت و هشت  
یکی از عمل که جزای یکی رسانند آن باشد و دیگر عملی که جزای یکی باشد و سیم



عمالی که واجب گرداند و چهارم علی بکر که واجب گرداند و پنجم عماله که بکر راده توانست  
و ششم عمالی که یکی را هفتصد ثوابست و هفتم عمالی که ثواب آن جز خدای تعالی  
نماند اما آن عماله که یکی را یکی نویسد آنست که مرد گناهی کند آن گناه را یکی نویسد  
و آن نیکی که یکی را یکی نویسد آنست که مردی ببنی بخت دارد و آن کار نکند از بخت  
اورا یک نیکی نویسد و عمالی که آن واجب گرداند آنست که مردی خدایا پرسند تا  
خدای باز کردد او را بهشت را واجب گرداند یکی دیگر که واجب گرداند آنست که  
جز خدایا پرسند او را دوزخ را واجب گرداند و عمالی که آنست که کسی نیکی کند  
آنرا ده نویسد و عمالی که هفتصدست آنست که یا کافر شمشیرزند و یا بر  
جاهدان نفقه کند یکی را هفتصد نویسد و ثواب عمل روز دلد جز خدای  
تعالی کسی نماند در خبرست که بلبله بنزد یک رسول علیه در آمد و رسول علیه  
طعام می خورد بلبله را خوردنی خواند بلبله گفت یا رسول الله بروزه ام رسول  
علیه گفت ما روزی خویش میخوریم و روزی بلبله در بهشت که روزه دارد  
چون بیش قومی نشسته باشد و ایشان طعام خوردند اندامهای او تسبیح <sup>میتند</sup>  
فرشتگان برود و در دهند گویند یا رب و را بیا مرز یا رب بر و رحمت کن  
تا در آن مجلس نشسته باشد موسی اشجری گوید رحمه الله علیه در کشتی  
نشتم چون میان دریا رسیدم بادبان برکشیده بودیم و هیچ جای جزیره  
و جایگاهی بدید نبود آوازی شنیدیم که ای مردمان کشتی بایستید تا شما  
را خبری هر نگاه کردیم کسی را ندیدیم هفت بار بانگ کرده بود بموسی گوید  
من بار هفتم برخاستم و گفتم ای هاتق میدانی که ما در میان دریایم  
و توقف نتوانیم کرد اگر خبری یاری بکوی گفت شما را خبر دهم بقضای که  
خدای تعالی بر خوستن قضا کرده است گفتیم بلی بگو گفت که هر آن بنده که

خوشتن را بگرما می گرم تشنه گرداند خدای تعالی روز قیامت و را سیراب  
گرداند و بموسی روزها گرمی گرم روزه داشتی در خبر است از رسول علیه  
که نشش چیز از خصال خیرست آشکارا با کافر جهاد کردن شمشیر و دوم  
روزه داشتن بتابستان حرم و بر مصیبت صوری کردن و ناستبهدین  
اگر چه بر حق باشی و روزی که ابر باشد با مداد بگناه نماز بگذارند و آید  
نیکی کردن بسرهای سرد روایت از ابودردا رحمه الله علیه که گفت اگر  
نه سه کار بودی اندوه نخوردی که بمردی یکی آنست که بیش خدای تعالی  
سجده کنم و روی را بخاک آلوده کنم و دیگر آنکه بروزی دراز در تابستان کرد  
روزه دارم که از گرما و کرسنگی و تشنگی بر خود می بچرم و سیرانک با قومی  
شنیدم که ایشان سخنهای نیکو اختیار می کنند چنان که کسی خرمای شیرین  
اختیار می کند روایت از ابوهریره رضعنه گفت رسول علیه مراسم <sup>حیدر</sup>  
آمرخت که تازنده ام آنرا دهانگرم یکی آنکه همیشه بر طهارت خشم و دیگر  
آنکه از هر ماهی سه روز بروزه با شرو سیر نماز جاشت بکر ام روایت  
از حفصه رضی الله عنها که گفت چهار چیز است که رسول علیه هرگز در هانگاری  
روزه عاشورا و از هر ماهی سه روز روزه داشتن و در رکعت سنت با مداد  
کردن خبرست از رسول علیه که روزه ماه صبر یعنی ماه رمضان و سه روز  
از هر ماهی همچنانست که روزه یکساله و کینه از دل برد خبرست از عبداللہ بن  
شقیق الغفالی گفت بمدینه رسیدم بود ز غفاری را دیدم بر در خانه امیر  
المؤمنین عمر رضعنه منتظر آن تاراه دهد بود در آن گفتم بروزه هستی گفت  
بروزه ام چون راه دادند بنزدیک عمر رضعنه در آمدیم خوردنی آوردند  
بود خوردن آغاز کرد خواستم که و او یاد دهد دست بر نهادم گفت من



فراموش نکردم لیکن از هر ماهی سه روز بروزه باشم همچنانست که سه سال روزه  
داشته ام عبدالله بن عمر گوید روضه که من بجهت بودم یعنی کوشنده پدرم  
مرانی داد بعد از آن بزبارت من آمد ز نماز گفت مشورت را چگونه یافتی  
گفت نیک مرد است بشب هجده خسته و بروز هجده روز نلکاید پدرم روز دیگر  
بهین فرزند رسید مرا گفت دختر مردمان بزنی بتو دادم تا و را معطر بگذارت  
من در سخن پدر نیستم انا بیخ در خوشتن قوه می دیم خبر بر رسول علیه  
رسید مرا گفت من خشم و نماز کم و روزه دارم و روزه بکنم تا تو نیز نماز  
کن خسته روزه دار و روزه بکنی از هر ماهی سه روز بروزه باش کن  
یا رسول الله قوت بیش ازین دارم گفت یک روز روزه دار و روز دیگر  
بکنی چنانکه داد او در علیه السلام می خورد آنکه مرا گفت چند روز ختم قرآن  
کنی گفتم بدوشب روزه گفت بپا نزه روز ختمی کن گفتم قوت بیش ازین  
دارم گفت بهفت روز یک ختم کن آنکه گفت بدان که هر کاری را حریصی  
هست و هر حریصی را سستی هست از آن کسی که سستی او سوی سنت من  
باشد هدایت یافته بود و هر که سستی او به سوی راه من باشد هلاک شود  
عبدالله بن عمر گوید رحمة الله علیه وصیت بیغامبر علیه جای آوردم و  
از آن امر که مرا فرزند می باشد در خبرست که مردی پیش رسول علیه  
آمد او را پرسید از روزه رسول علیه او را گفت ترا خبر دهم از روزه سخنی  
که بنزدیک من آن بجزهای بود اگر روزه دارم و علیه خواهی او یک روز  
روزه داشتی و یک روز نداشتی و کرد روزه شلیمان علیه خواهی هر ماه سه  
روز اولیاه و سه روز میانه ماه و سه روز آخر ماه روزه داشتی و اگر خواهی  
روزه عذرا بتول معنی عذرا دوشیره باشد و بتول آنکه نما عبادت کند یعنی

عیسی بن مرزهر علیه او همه ساله روزه داشتی و جو خوردی و موی بز پوشیدی  
و هر گاه که شب را مدتی قدم قدم بران نهادی افتاب بر آمدی و هیچ بقای  
نرسید که آنجا در رکعت نماز کردی و اگر روزه آن زن با صلاح خواهی یعنی  
مربط روضها وی دور روز روزه داشتی و دور روز بکشوی و اگر روزه من  
خواهی از هر ماهی سه روز روزه باش یعنی ایام البیض سیزده ماه و  
نوزدهم ماه و بیست و نهم ماه و هر که این روزها روزه دارد همچنان باشد که  
سه سال روزه داشته باشد بوه روزه روایت کند روضه که رسول علیه گفت هر که  
ماه رمضان روزه دارد و بس از عید شش روز همچنانست که سه سال روزه داشته  
باشد بوه روزه روضه گوید این سی و شش روز روزی بده روزی باشد رسید  
شصت بود که خدای تعالی میگوید **مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ مِثَالِهَا**  
فقیه گوید رحمة الله علیه روزه ششته کراهیت داشته اند که در و تشبیه است  
بنصرا بنان برهیم نخعی را پرسیدند از روزه ششته گفت که روزه حیض است  
و گویند که آنرا پراکنده باید داشت و گفته اند اگر پراکنده دارند و کس بیرون است  
زیر که روز عید میبایست میان هر دو روزه با **الثانی و الثالث**  
**الثانی و الثالث** یعنی التفقة علی الجبال در خبر می آید که اصحاب رسول  
علیه پیش رسول حاضر بودند بر نایحی را مد بادیدار و بالا و پهنای اصحاب رسول  
علیه شکفتی مانند از منظر و خبر او گفتند کاشکی این مرد قوت دیدار خوش  
در جهاد از بهر خدای کار بستنی رسول علیه بشنید گفت شما اینداری که جهاد  
همه آنست که جنگ کند یا مرد کشد هر آن کسی که از بهر نفقات خویش بیاید از بهر خدا  
تعالی باشد و هر که از بهر نفقات عیال خویش سعی کند از بهر خدای تعالی باشد و  
هر که بکار حیات سعی کند آن از بهر شیطان باشد خبرست از رسول علیه گفت



که فاضلترین مال و بهترین است که مرد یک دینار بر عیال خویش نفقه کند و بعد از آن  
دیناری که بر ستور خویش خرج کند که از بهر جهاد دارد و دیناری که بر باران خویش  
خرج کند از بهر خدای تعالی بوقلابه گوید که ابتدا بعبادت کرد و کلام مردیت  
فاضلتر از آن که بر عیال خویش هزینه کند خاصه بر کودکان خرد رسول علیه کوید  
که صدقانه مستی تواند خیر است از رسول علیه که سه چیز را خدای تعالی ضمان کرده  
است یکی و آنگاه از بهر عیال نکاح کند از ترس آنکه بر و خطای رود آنکه از آنجا  
گذارد در زندگانی خویش خدای تعالی آنرا از رخصت کند روز قیامت و دوم و ای  
که از برای جهاد کنند تا یغریا دمسلمانان رسد سیم چون و امر کند از بهر کفن  
مردگان و زندگانی شود که از خدای تعالی خجانشود که در روز قیامت  
بهر برهه رضی الله عنه روایت کند از رسول علیه که گفت رآسمان دو فرشته اند  
ایشان را هیچ کاری نیست الا یکی با نگی کند اللهم عجل لمتوفی خلیفای خدایا  
بخشنده را بزودی خلف بازده و یکی دیگر با نگی کند اللهم عجل لمتوفی  
تلفای خدایا بزودی مال خیر از آنجا مردان مکحول روایت کند در صحنه از  
رسول علیه که گفت هر که دنیا را طلب کند بنیو تو و جهر از جلال و از سوال هرگز  
و از بهر عیال خویش پوید و بر همسایه خویش شفقت کند روز قیامت وی و چون  
ماه چهارده شبه باشد و هر که دنیا را طلب کند از وجه جلال از بهر بسیاری مال  
را در آن بهر با و مفاخرت را خدای بی روز قیامت بروی خشم گیرد اس بن مالک در صحنه  
گوید که از رسول پرسیدند علیه که یکتانان بصدقه دهد و دستزداری یا صدقه  
نماز تطوع کند یکتانان که بصدقه دهی گفت با رسول الله فضا حاجت مسلمانان  
دوستداری یا دوپسته رکعت نماز تطوع گفت قضای حاجت مسلمانان گفت ترک لقمه  
از حرام دوستداری یا دو هزار رکعت نماز تطوع گفت ترک لقمه حرام گفت ترک غیبت

دوستداری یا دو هزار رکعت نماز تطوع گفت ترک غیبت گفت قضای حاجت  
زنی دوستداری یا ده هزار رکعت نماز تطوع گفت قضای حاجت بیوه زنی  
گفت با عیال نشستن فضل است گفت یکساعت با عیال نشستن فاضلتر است که در  
مسجدها معتکف بودن گفت یا رسول الله بر مادر و پدر فاضلتر است یا هزار ساله  
عبادت گفت یا انس خرد و با طرقت بر مادر و پدر فاضلتر است از عباده دو  
بار هزار هزار ساله در خبر است که رسول علیه روزی گفت مثلا دنیا همچنانست که مثال  
چار مرد است یکی مردی که خدای تعالی او را علم و مال داده باشد و بعلم خویش در مال  
خویش تصرف کند و دیگر مردی که خدای تعالی او را علم داده باشد و مال زیاد  
باشد گوید اگر خدای تعالی مرا مالی همچنان که فلان داده است من همچنان خرد می‌کنم  
می‌کند ایشان در مزد برابر باشند و مردی که او را مالی باشد و دانش نه وی حق  
آن مال نگذارد و در باطله خرج کند و دیگر که او را مال نباشد گوید اگر مرا مال  
بودی در فساد هزینه کردی چنان که هر دو در روز و مال برابر باشند اس  
بن مالک در صحنه روایت کند از رسول علیه که گفت که در رحمت عرفه ای هست که اندر  
او از بیرون توان دید گفتند یا رسول الله که را باشد گفت آنکسانی که مردمان را طفا  
دهند و بزبان سخن نیگو گویند و بیوسته بروزه باشند و سلام اشکارا کنند و  
نماز آنکه که مردمان خفته باشند بکنند گفتند یا رسول الله کسی را که دست پان کارها  
نرسد گفت آنکس بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و بربک  
سخن خوش گوید و آنکه از دست گزار خویش بر اهل خود نفقه کند و هر کس که روزه ماه  
رمضان بشماحت بدارد و هر کس که برادر مسلمان را ببیند سلام کند سلام ظاهر کرده باشد  
و جهود اند و ترسایان خفته باشند بار

الثالث والاربعون فی الرعايه علی مملک الیمین گویند که ابوذر رحمه الله طباخه بر



روی غلام نزد علاء بر رسول علیه شد رسول علیه گفت روی نماز کن تا بناجی مرید  
و ایشانرا بدید از طعام خویش و ایشانرا آن پوشانید که شما پوشید اگر شمارا خواهند  
ایشانرا بغروشید مردی از صحابه بدر سرای فراز رسید آب خواست کذباً نوبی خانه  
خادمه خویش را بفرمود که آب آرزو بر فتنه در برماند کذباً نوکنیز که را دشنام داد  
صحابی گفت و را که روز قیامت این سخن باز با منی خدای تعالی از تو پرسد و ترا  
چهار گواه عدل باید که در آنید کنون و را آزاد کن تا کفارت این سخن تو باشد خبر  
از رسول علیه که گفت بندگان شما برادران شما اند خدای تعالی ایشانرا ز بر  
دست شما گردانید و هر آنکس که بر اداری که زبردست و باشد او را از آنج خود  
بدهد و زانج پوشند و را پوشاند و ایشانرا کاری مفرمایید که طاقت آن ندارند  
بوکر صدیق رضعنه روایت کند که رسول علیه گفت لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ يَنْسِي سِبْغِي  
الْمَلِكَةَ یعنی کسی که باز یدستان خود بد خویش در بهشت نشود ایشانرا اگر ای  
دارید همچنان که فرزندان خود را گفتند یا رسول الله ما را از دنیا چه چیز سود  
دارد گفت اسبی که آنرا بسته دارید که بر پشت او با کافر حرب کنید و بنده که آنرا  
نیام دارد چون بنماز در آمد برادر شما باشد رسول را علیه برسیدند که چند در  
دارند گفت روزی هفتاد بار قناده گوید باز بسین سخن رسول علیه این بود  
که گفت لِصَلَاةِ الصَّلَاةِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ یعنی بر شما باد نماز بندگان  
و یدستان شما یعنی نماز بوقت سپاچی آرید و از یدستان مراعات کنید  
بوهربه رحمة الله روایت کند از رسول علیه که گفت زنی در خانه گریه داشت و را  
طعام ندادی و آب ندادی و رهانگاری بعد از مرگ خواب دیدند و را در دروخ  
و را پرسیدند گفت بزه آن گریه در عذاب دروخ گرفتار شدم گویند که رسول  
علیه بجزا بیرون شد اشتری را دیدر از نو بسته بعد ساعتی که باز گشت همچنان

بود یسته خداوند اشتر را پرسید که اشتر را امر و ز علف ادی گفت نه گفت لا جرم  
با تو خصمی کند امیر المؤمنین علی رضعنه روایت کند که رسول علیه خطبه کرد و گفت ایها  
الناس الله الله فِيهَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ یعنی از خدای بترسید و بندگان  
خود را نیکو دارید و از آنج خود بد ایشانرا بد هید و از آنج پوشید ایشانرا پوشانید  
و ایشانرا کاری مفرمایید که نتوانند که آن هر آنکس که با ایشان ظلم کند من خصم او باشم  
روز قیامت گویند که عرف بن عبد الله غلام خود را گفت چون بی فرمائی کنی چه  
مانندی تو بخراوند کار تو در خبر است از رسول علیه که هم گرانند که هر یکی را در تو آید  
یکی مردی که او را کنیزگی باشد آن کنیزگرا ادب آموزد آنکه و را آزاد کند آنکه و را  
بزی کند یا بتوکی دهد و براد و ثواب باشد و مردی که بیغایب خویش ایمان از  
رسول را علیه در یافت و بدو ایمان آورد او را در مزد باشد و بنده که فریضهای  
خدای تعالی بجای آرد و حق خدمت خداوند خویش بجای آرد او را در مزد باشد  
حسن بصر یا رحمة الله برسیدند که اگر مردی غلام خود را بکار فرستد و فریضه پیش  
جماعت بلد امر ابتدا کند گفت بکار خداوند کار ابتدا باید کرد فَقِيحَةٌ گویند که رحمة الله  
اگر چنانکه وقت نماز فراخ باشد نباید بکار خداوند کار ابتدا باید کرد و اگر چنانکه  
وقت نماز قوت خواهد شد نخست نماز باید کرد که رسول علیه گفته است لَا طَاقَةَ  
لِلْمَخْلُوقِ بِمَعْصِيَةِ الْخَالِقِ فرماست آدمی را در آنج بی فرمائی خدای تعالی باز  
کرد و بسندیده که کسی بندگان خود را آن فرمایند که طاقت ندارند که خدای تعالی  
بندگانشرا چیزی نفرمود که طاقت آن ندارند و باید که با ایشان خوش خویشی نکند  
که خوی خوش را خلاص مؤمنانست عبد الله بن عمر روزی بر راه می رفت پاره  
نان دید بر راه او فتاده غلام خویش را گفت آن نان پاره را ببرد و با آنکس غلام آنرا  
آنرا برداشت و پانک خوردن چون وقت روزه گشودن بود غلام را گفت که آن نان



پاره را چه کردی علام گفت بخوردم عمر گفتم برو که تو آزادی که من شنیدم از رسول  
علیه که او گفت هر که او نان پاره بپاید و بردارد و بخورد هنوز بشکلم او نرسیده باشد  
که خدای تعالی و را آمرزیده باشد و مرا اگر اهیت آید که کسی را که خدای تعالی آمرزیده  
باشد بنده کی بر باب الرابع والثانی بعون الأحمان المیتیم  
عبداللہ بن ابی وقاص رضی عنہ روایت کند از رسول علیہ که گفت هر که دست بسر  
یتیمی فرود آرد بر رحمت و شفقت بهر تاری موی که بر سر آن یتیمست دست او  
بدان رسد خدای تعالی بفرماید تا نیک در دیوان او بنویسند و بدی بستانند و  
در جگه در بهشت بردارند ابن عباس رضی عنہ روایت کند از رسول علیہ که هر آنکس  
که یتیمی را از مسلمانان بردارد و بنان و جامه خوبش بپوشد تا آنکه که خدای تعالی  
پرویشا بیدری بهشت او را واجب شود البته اگر کاری کند که خدای تعالی  
نیامرزد و هر آنکس که در بن جهان نابینا شود و بران نابینا صبر کند بهشت او را  
واجب شود البته اگر کاری کند که خدای تعالی نیامرزد و هر آنکس که در اسه  
باشد ایشان را ادب بیامرزد و نفقه کند تا آنکه که بپزد یا دور شوند خدای تعالی بهشت  
او را واجب کند البته مگر که گاهی کند که خدای تعالی او را نیامرزد مردی عراقی گفت  
یا رسول الله اگر دو دختر باشد رسول علیہ گفت اگر چه دو دختر باشد عبداللہ عمر را پرسید  
که کجا بر چه چیز است گفت هفتاد تنی است که با خدای تعالی یار صید و مومنی را  
بجهد کشن و کز خن از جنگ کافر و زنی از زادش نام دادن و مال یتیمان خوردن  
و در مادر و پدر عاق بودن و حرام مخلات داشتن مجاهد روایت کند از رسول  
علیه که شش چیز است که هلاک کند که در آن هیچ توبه نیست مال یتیم خوردن و زن  
آزاد را دشنام دادن و کز خن از کافر و جادوی و در خدای تعالی یار گرفتن ابن عباس  
گوید در تفسیر این آیت ان الذين ياكلون اموال اليتامى ظلما یعنی آنکسانی

که مال یتیمان خوردند بظلم انما ياكلون بطور نهي نارا یعنی آنچه بخورند  
شکم ایشان تشنه و حرامست بر ایشان و سيمملون بمعيرا و جای ایشان  
آتش باشد و گفته اند خن آن خانه که در یتیمی باشد و وای بران خانه که یتیم  
را حرمت ندارند گویند که مردی پیش رسول علیہ آمد و گفت یا رسول الله در خانه  
من یتیمی است بچه بهانه شاید که در این فرزند گرفت باخ فرزند خویش را بران بزنی  
یعنی عیب نیست که در ادب کنی و سخت نرزی فضل بن عیاض گوید تا آنچه باشد  
که یتیم را سودمند تر بود از یک طبق حلوا فقیه گوید رحمة الله علیه اگر تواند  
کرد که یتیم را ادب کند بدلیل آن خبر که از رسول علیہ می آید که گفت چون یتیم را  
بزند عرش خدای تعالی بلرزد از بهر کویستن او خدای تعالی گوید که گویا نیک آنکس  
را که پدرش ز پر خاکست و او خود به داند فریشتگان گویند بار خدایا که علم کن  
یعنی ما ندانیم آنکه گوید ای فریشتگان من گواه باشید که هر آنکس که در اخشنود  
من روز قیامت در اخشنود کمتر بیغام بر علیہ دست بسر یتیمان فرود آوردی  
و با ایشان نیکویی کنی و عمر نیز چنین کردی در خبر آمده است که خدای تعالی داد  
را علیه السلام گفت همچنان باش که پدر مهربان و بران که هر آن مردی که در از نشانه  
باشد همچنانست که پادشاهی که ناهج زر بن بر سر دارد هر که که در روز چشمش روشن  
شود خبر ست از رسول علیہ که گفت من و آنکس که یتیم را پرورد و بصلاح باشد  
چنانیم که این و آنکشت و اشارت بانگشت میانگی و آنکشت شهادت کرد گفته اند که  
در مسایله او و علیہ که خدا پر از عز و جل پرسیده است می آید که گفت یارب چه ثواب  
باشد آنکس که زن بیوه را یاری دهد از بهر تو خدا را گفت جزای آن باشد که  
در سایه عرش او را پناه دهد در روزی که جز سایه عرش سایه نباشد رسول گفت  
علیه که من و زنی که بر روی او سبوسه باشد هر دو در بهشت بران باشیم و اشارت



بدوانگشت کرد اسن بن مالک رحمة الله کوید که رسول علیه گفت که هر آنکس که خفته  
از بازار برآورد و بخانه آرد بنزد یک فرزند آن همچنان باشد که صدقه آورده باشد  
تا آنکه که در دهان ایشان نهاد ابتدا بدختران کند و هر آنکس که بر عورتی شفقت  
کند چنان باشد که از ترس خدای تعالی گریسته باشد و هر آنکس که از ترس خدای  
تعالی بگرید خدای تعالی و را بیاورد و هر که عورتی را شاد کرد اند خدای تعالی  
و را روز قیامت شاد کند **باب ۲۱ الزنا** **الخامس** و انکار بیهوشی  
در خیرست که دو مرد پیش رسول علیه آمدند و با یکدیگر خصومت کردند یکی  
گفت یا رسول الله میان ما حکومت کن بکتاب الله تعالی آن دیگر داناتر بود  
گفت بل یا رسول الله بکتاب خدای تعالی حکم کن و مراد ستوری چه تا سخن  
گوهر رسول علیه گفت بگو گفت یا رسول الله پس من پیش او مزدور بود فساد  
کرد با زن وی مرا خبر داد که بر سر من رجم واجب می شود آنرا از و بصد  
گوسفند و بکنیزگی باز خریدم بلکه برفتم و از علما پرسیدم مرا گفتند که بر سر تو  
صد چوب واجبست و یکساله عزبت و رجم بر زن او واجبست رسول علیه  
گفت با آن خدای که روان من بقبضه اوست که من بکتاب خدای تعالی میان شما  
حکم کنم ما گوسفند و کنیز که بنویزد هر بر سر تو صد چوبست و یکساله عزبت  
یکی از یاران فرستاد پیش آن زن و گفت که اگر چنانکه مقرر آید و راستگاری کن  
برفت و از زن پرسید زن مقرر آمد و راستگاری کرد رسول علیه بدید که آنرا  
از زن داشته باشد و آنرا که نداشته باشد چنانکه خدای تعالی میفرماید **الزانية**  
**و الزانی فاجلدوا حد واحد منهما مائة جلدة** یعنی آن مردی  
زنی که زنا کرده باشد و محض نباشد یعنی آن شوهر دیده نباشد و مرد زن نکند  
هر تری را صد چوب برزند **فلا تأخذکم بهما افة فی دین الله** و نباید

که شما را شفقت از آن باز دارد که حد خدای تعالی برانید که خدای تعالی بر منده  
خود مهربان ترست که شما و خدای تعالی فرموده است که حد زن درین دنیا برزند  
اگر تقصیر کنند روز قیامت بتاز یا نهایی تشنیزند بپیش خلا بقی اگر چنانکه  
ایمان درازید خدای تعالی و روز قیامت حد خدای با معطل مکنید آنکه گفت  
**و لیتشهد عذابهما طایفة من البر منین** حد چنان زنند که جماعتی از  
مومنان حاضر باشند تا عقوبت ایشان سخت باشد و خجالت بیشتر و بیان  
داشتنی باشند چنان کارها این آن کسی باز نند از زنان و مردان که جفت  
ندیده باشند و حد کسانی از زنان و مردان که جفت دارند و ناکند ایشانرا  
سنگسار با بد کرد از زنا برهیز کنید که گناهی بزرگست چنان که خدای تعالی میگوید  
**ولا تقربوا الزنا انه كان فاحشة ومقشاً** یعنی بزنا نزدیک مآباید  
که گناه بزرگست و هر آنکس که زنا کند سزاوار خشم خدای تعالی باشد **و ساء سبیلاً**  
یعنی بد راهیست و او را بد و زخ برد و جای دیگر گفت **ولا تقربوا الفواحش**  
**ما ظهر منها وما بطن** یعنی برهیز کنید از زنا ظاهر و باطن یعنی از زنا و  
بسیار چون بوسه و کنار و بازی که آن همه زناست چنانکه در خبر می آید **العینان**  
ترتیبان و الیدان ترتیبان یعنی که چشم زنا کند و دستها زنا کند چه او را چشم بیند  
آنکه زبان گوید آنکه دست بیسار و این همه زنا باشد چنانکه خدای تعالی گفت  
**قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم** مؤمنانرا بگو یا محمد تا چشم فرو  
افکنند **و یحفظوا فروجهم** عورت های خویش نگاه دارید و جای دیگر گفت  
**قل للمؤمنات یغضضن من ابصارهم** یعنی زنان مؤمنانرا بگو تا  
چشمهای خود فرو خوابانند **و یحفظن فروجهم** خدای تعالی زنا و مرد را  
ترامی فرماید که چشم از حرام فرو خوابند و عورت های خود نگاه دارند و خدای



تعالی زنا حرام کرد دست در نور بتی انجید و ز نور و فرقان و آن کناه  
عظیم است و کدام کناهی صعبتر از آن که ستر حرمت مسلمان برداشتن و  
نسبهارا آمیخته کردن و اینست از جعفر طیار روضه که در جاهلیت زنا کردی  
و گفتی که مرا خوش نیاید که حرمت کسی برده بردارد من نیز برده حرمت کسی بردارم  
یکی از بزرگان گفته است که از زنا پرهیز کنید که در زنا شش خصلت است ناپسند  
سه در دنیا و سه در آخرت اما سه که در دنیاست اول نقصان روزی که برکات  
نبرد از روزی از خیر محروم ماند و او دشمن روی باشد پیش مردمان  
و اما آن سه که در آخرت باشد یکی خشم خدای در دیگر سختی شمار و سیم عذاب دوزخ  
و آن آن آتش است که خدای تعالی گفت ان النار الکبیر یعنی آتش بزرگتر  
و صعبتر در خبرست که رسول علیه جبرئیل را گفت یا اخی جبرئیل صفت دوزخ  
مرا بازگویی گفت یا محمد سیل است و نار یک اگر چند سوراخ سوزنی راه  
یابد که بدینا برون آید از مشرق تا مغرب سیاه گردد و اگر جامه از جامه های  
دوزخیان میان آسمان و زمین بیا و بزنند همه جا نوران از کند آن بپزند و اگر  
یک قطره از آن زقوم بر روی زمین چکد معیشت های هلا روی زمین تپاه  
شود و اگر فرشته از آن فوزه گانه که بر دوزخ موگلا نده که خدای تعالی  
در قرآن ذکر ایشان یاد کرد بزمین آید از سهمگینی و زشتی صورت و  
پهیب و هم جا نوران نمیرند و اگر یک حلقه از آن سلسله که خدای تعالی در  
قرآن یاد کرده است بزمین نذرند تا اسفل لسا فلین هیچ جایگاه ناپسند  
آنکه رسول علیه بگریست و جبرئیل بگریست رسول علیه گفت یا جبرئیل تو با  
فرست و مکانت و نزدیکی نواز خدای تعالی میگری جبرئیل علیه گفت و چه  
ایمن یا شتر که می ترسم که من نیز مبتلا شوم چنانکه هان وقت و مار وقت و ابلیس

و چون جبرئیل

خویش

و چون جبرئیل آمد که نیت که بزد یک خدای تعالی و کرامی می ترسد و می گردید پس  
توغره میباش بتندرستی و جوانی که دنیا فانی و گذرنده است و دوزوال  
شود و از زنا پرهیز کنید که خشم خدای تعالی بدان باز بسته است و عذاب سخت  
و آتش دوزخ بآن پیوسته است و بدترین زنا آنست که در روی پشیمان باشد و  
مردی زن خویش را طلاق دهد و با او بقساد مشغول باشد و پیش مردمان  
افزار نکند از بیم آنکه فضیحت شود پس چگونه فضیحت آخرت را نماندینه کند  
و از آن ترسان نباشد از آن روز که همه نهانها آشکارا شود بنزد از  
فضیحت آن روز و ازین کار پرهیز کند که سخت بجا رست و توبه کند بر نیات  
کنی توانائی آن داری و خدای تعالی قبول کند و اما فردا توبه نتوانی کرد  
و اگر کنی سود ندارد و خدای تعالی مؤمنان را مدح کرده است و بسته است حائک  
گفت و الذین هم لیسوا وجههم حافضون و آن کسانی که عورات خویش  
را نگاه دارند چنانکه گفتیم الا علی از واجههم او ما ملکت ایمانهم  
الابرز نان و کنیزگان خویش فانهم غیر ملوک مین که ایشان را بدان ملا  
نیست فمن ابغی و را ذلک هر که جز آن جوید فاولیک هم العادون  
ایشان می و غایانند و عاصیانند و اجبت بر هر کسی که از زنا توبه کند و  
مردمان از آن باز دارد که هر آن فومی که زنا در میان ایشان ظاهر شود  
خدای تعالی طاعون را بر ایشان مسلط گرداند گویند که کعبه الخبار  
ابن عباس را گفت چون شمشیرها برهنه بینید و خونها ریخته بینید  
بدانید که حکم خدای تعالی را پایاوه کردند و خدای تعالی از ایشان کینه می کشد  
و چون ببینید که باران بایستاد بدانید که مردمان زکوة باز گرفتند و  
چون ببینید که طاعون در میان شما پدید آید بدانید که زنا در میان



مردمان شکار شدند **باب** **السادس والثمانون في اكل التمر**  
رسول عليه كويد که شب معراج چون با سمان هفتم رسیدم از بالای سر خورشید آواز  
رعد شنیدم و برت دیدم که می رخسید و صاعقه عظیم و گروهی را دیدم شکمهای استخوان  
چون خیمها و در آن شکمهای را می عظیم که از بیرون شکم ایشان اندرون بدیدم  
گفتم یا جبرئیل این چه قومند گفت این آن کسانی اند که با خوردن می روز رسیده اند  
عطای خراسانی گفت که عبد الله سلام گوید که در راه فنادود و بزه است  
کمترین بزه آنست که همچنان باشد که در مسلمانان یا مادر خویش را ناکرده باشد و یک  
درم از ربا بتراف از سی و روز قیامت هر کس از فرمان دهد که بیای خرید  
آنرا که ربا خورد که در بی فنان و خیزان چون بوانکان جناب خدای تعالی گفت  
**لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَخْبِطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسْرِ**  
معنی مسد بوانکی باشد چون بیای خرید بقتد روایت کنند از عمر خطاب رضی  
که گفت باز سینه آیتی که از قرآن فرود آمد این را با بود و رسول علیه فرما  
یافت و تفسیر این آیت ما را گفت فقط گوید رحمة الله علیه ربا را بلبا  
دید اندک بسیار و کرد ربا مکردید رسول علیه لعنت کرده است آنکس را که  
ربا خورد و آنکس را که ربا خورد و آنکس را که بران کواهی دهند و نویسنده و آن  
زنی که دست بر کند و نقش کند و آنکس را که بر دست او نقش کند و آنکس که صدقه باز  
دارد عبد الله بن مسعود رضی روایت کند از رسول علیه که هیچکس مال حرام  
بصدقه ندهد که آنرا از او بپدیرند یا ثوابش دهند و اگر از آن نفقه کند هیچ برکاتش  
نباشد و اگر از او میراث ماند زباده و زر و وبال او باشد و عذاب و رنج گوید مردی  
پای برنجی سیمین بویگر رضی فریخت و بهای خندان در تراز و نهاد  
پای برنجی اندک مایه زیادت بود بویگر رضی تا خن کپرد آورد است ناز بای

برنجی سبزد فرو شده گفت آن زیادتی تراست بویگر گفت رضی عن من از بیعامتر  
شنیدم که آنکس که زیادت خواهد و آنکس که زیادت دهد و بدو رنج باشند  
خبرست از رسول علیه که گفت نفقه بنقره برابر باشد و کندم بکندم و جو جو  
نیک بنگل این همه برابر باشند هر کس که چیزی زیادت کند ربا باشد و گفته اند که هر  
شهر و ولایت که ربا در و اشکارا شود آن شهر و ولایت خراب شود امیرالمؤمنین علی گفت  
رضوان الله علیه در بازارها خرید و فروخت نکند آنکس که در این نفقه نکرده باشد و  
تراز و وکیل تمام ندهند خبرست از رسول علیه که خدای تعالی فرمان دهد  
بملاک شهرها و دوستانها چون چهار چیز در ایشان بدید آید اول چون ترازو  
و بیانه کر کنند و زنا آشکارا کنند و ربا خوردند چون زنا آشکارا کنند و با  
کمارند و چون سنگ و تراز و بیانه کر کنند باران باز کبرد و چون ربا خورد  
شمشیر و خون زمین بر ایشان مستولی شود و در خبر است که علی بن ابی طالب  
رضی بیانه کاور من داشته بود و در بازار عیار پیمانهای گرفت  
بیانه کر بودی و را بزدی گویند که این عباس رضی عن روزی گفت ای حما  
بازاریان شما دو کار می کنید که امتنان بیشین ما با آن دو کار هلاک کردید یکی  
تراز و و دیگر بیانه که این هر دو کر کردید خبرست از رسول علیه که گفت روزگاری  
خواهد بود که مردمان همه ربا خورند گفتند یا رسول الله هم کس ربا خورد گفت  
آنکس که بخورد و بال آن بد و برسد از بهر آنکه ربا خواره را معاونت کند یا چک  
او بنویسد یا برو کواه شود یا بدان عهد استنان یا چارست که او را از آن بزه نصیبی  
باشد و بویگر روایت کند که التزاید و التفتت بدیغ النار باید که بازو کان آن خیر  
را بیاموزد که نجاة خویش بران نگاه دارد تا از ربا خوردن ایمن باشد و در  
کلیه روزن جهد کند که خدای تعالی وعده و بیان آن سخت فرمودست آنجا که گفت

عمر



**وَاللَّهُ طَافِي** وای بران کسانی که بیما نهایم و سیر دارند و گفته اند که و بیل  
 دره است از درهای دوزخ انسانی را که ایشان بدکار شوند و بیما نه و ترازو  
 کم کنند **الذین اذا اذوا على الناس يستوفون** انسانی که از مردم  
 زیادت ستانند و بمردمان حقد دهند در بیما نه و ترازو و آنکه گفت کمان  
 نمی برد که ایشان را بجرص کاه حشر خواهند در آن روز عظیم و بزرگ فقیه  
 می گوید رحمة الله علیه که عبرت کپرای فرزند آدم که روزی که خدای تعالی آنرا  
 عظیم خواند چگونه روزی باشد و چه با هیبت و سهم و سپاست روزی بود  
**يوم يقوم الناس لرب العالمين** یعنی روزی که عالمیان پیش خدای  
 تعالی ایستاده باشند و از آنکه بسیار ایشان را برسند و هر کس لایق کرده بود  
 در نامه خویش نبشته بیند چنانکه میگوید **ما لفة الكتاب** چیست این نامه  
**لا يغادر صغيرة ولا كبيرة الا احصيا** یعنی باز نکرده اندک  
 و بسیار الا همه را بشمارد **و وجدوا ما عابوا حاضرا** و یافتند آنچه کرده  
 بودند از نیک و بد هم حاضر **ولا يظلمونك اهدا و خدای تو ای محمد بر هیچکس  
 ظلم نکرده خنک آنرا که در دنیا داده و حق مردمان برساند و وای بر آنکس که  
 حق مردمان را زکیرد عمر خطاب رضه گوید که رسول علیه گفت راستی ترازوی  
 خدای تعالی است در میان خلق هر که بران کار کند بهشت رساند و هر که لایق  
 را رها کند و را بدوزخ برد و بدان که عدل از پادشاه باشد در میان رعیت و از  
 رعیت باشد باید یکبار یکبار عدل بکار دارد تا از عذاب سخت رستگاری یابد  
**باب السابغ** و الا ز بعون الله ما جافى الذنوب  
 جابر بن عبدالله رضه روایت کند از رسول علیه که گفت چون خدای تعالی او را  
 بموسی علیه داد در لوح اول نبشته بود که یا موسی یا من شریک و هنباز ملیر**

که قول من درست شد است که آتش روی آنکسها را بکشد که با من بار و هنباز گویند و شکر  
 نعمت من بجای آر و شکر مادر و پدر تا من هلاکتها از تو باز دارم و در عمر تو برکت  
 کن و خون ناحق هرگز زمین و آسمان بر تو تک شود و ختم من بر تو واجب شود و  
 آتش دوزخ و بنام من بسو کند محو بر دروغ و نه راست که من پاک نکرده ام آنکس را که  
 مرا منزّه ندارد بنامهای بزرگوار من و مردمان از حسد برده برانج من ایشان را  
 با شهر از فضل خویش که خود دشمن منست فضای مراد می کند و ختم می کرد بران که  
 من او را روزی دادم و هر که او بقضای من راضی نباشد از من دورست من از او  
 بیزادم و چیزی که نشنیده باشی بران گواهی مده و چیزی که یاد نداری که من روز  
 قیامت کسی را که گواهی داده باشد بر هم خواهم آورد درستی خواست و زنا و  
 دزدی مکن خاصه با زن همسایه که ترازو خورشید در کرد نام و درهای عالم  
 بر تو بیند مردمان همان خواه که خورشید را خواهی و از بهر دیگر قرآن مکن که  
 من نپدیرم الا آنکه خاصه از بهر من کنی و روز شنبه تو با همه بیوستگان تو و امت تو  
 بهیج کار مشغول مباشید مگر بطاعت من رسول علیه گفت که خدای تعالی روز شنبه را  
 عید موسی گردانید و از بهر ما آدینه اختیار کرد و عید کرد ایند محمد بن کعب القرظی  
 گوید که رسول علیه روزی پیاپی خاست و انگشتان دست راست خویش بهم گرفت  
 و گفت نامه ایست که خدای تعالی اهل بهشت درو نبشته است نام ایشان و نام پدران و  
 اصل و نسب که از آن زیادت و نقصان نشود **انله قتیضه** دست چپ را بهم گرفت و  
 گفت نامه که در دنیا است نام ایشان پدران و مادران و اصل و نسب ایشان نبشته  
 که هرگز زیادت و نقصان نشود و اهل سعادت را بینی که کار اهل شقاوت  
 می کنند تا کمان برند که ایشان بدختا نند و نه جنانست که نیکیخت بدخت شود  
 و اگر چه کار بدختان کنند چه خدای تعالی و را از آن برهانند سیر از مرگ و اگر چه بیک



ساعت باشد و بدختان کارهای نیک بختان کنند که بوقت مرگ او را از آن عمل برون  
آید و اگر خود مقدار یک ساعت بود نیکبخت آن باشد که بقضای خدای تعالی نیکبخت شود  
و بدخت آنکه بقضای خدای تعالی بدخت شود و کارها با خانت باز بسته است  
یعنی آنچه جز است از رسول علیه که در خطبه باز بسایح گفت که شمارا خبر دهم که  
مؤمن کجاست مؤمن آنست که مردمان از او این باشند برتن و مال خویش و مسلمان  
انگن باشد که مسلمانان از دست زبان او پلالت و رستگاری یابند و مجاهد آن  
کس باشد که برتن خویش سختی نهد و جهد کند بر طاعت خدای تعالی و مهاجر  
انگن باشد که گناه رارها کند ابو الدرداء گوید که خدای تعالی را چنان برستند که  
و بواهی بسنید و خویشتن را از مردگان شمارید و بدانید که اندکی که شمارا کفایت  
باشد به از بسیاری که شمار اطاعتی کند و بدانید که نیکی بدست نکرده و بدی فراموش  
نکنند عبدالله بن عمر از رسول علیه روایت کنند که گفت **الدَّيَّانُ لَا يَفْنَى** یعنی که خدای  
تعالی با قیست که فانی نشود و هرگونه که خواهی بمان که هراچ کنی بسینی و هراچ  
کاری بد روی و آن چنانست که خدای تعالی میگوید **إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ**  
**لَا تَنْفِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا** یعنی خدای تعالی میگوید اگر نیکی کنید و اگر  
بدی بات خویش کنید که خدای تعالی بر کسی ظلم نکند و مزد کس باز نکند و  
از ثواب نیکوکاران چیزی جبر نکند و جز بگناه کسی را عقوبت نکند و خدای  
تعالی راه بد یکرده است و رسولی فرستاده است بصیحت کن راه بهشت و دوزخ  
پیدا کرده است رسول علیه گفت **مَثَلُ مَنْ مَثَلْنَا هَمَّانَ** است که مردی آتش  
برافروزد پرواز بیاید و کرد او پرواز می کند و خویشتن را بدومی سوزد من  
شمارا بازمی آدم از آن که در آتش افتید و شمارا آتش شیطان جریبی نماید و  
گفته اند که نوبه آدم بد برفته شد بسبب سحر خصلت یکی آنکه آدم اقرار آورد بگناه

و بر آن بشیمان شد و خویشتن را ملامت کرد و بزودی عذر و توبه پیش آورد و  
از رحمت خدای تعالی نومید نشد و ابلیس علیه اللعنه اقرار نداد و بشیمانی نخورد و  
خویشتن را ملامت نکرد و بزودی نومید شد پس هر آنکس که حال او چون حال آدم  
بود خدای تعالی توبه او قبول کند و آنکس که حال او چون حال ابلیس بود توبه  
او نپذیرند و روایت است از ابراهیم که اگر در آتش شود دست دراز مر که مراد  
بهشت برند و گناهی کرده باشم و معنی آنست که اگر در بهشت شود و معصیت کرده  
باشد شرمساری معصیت او را بخلد ابد و اگر در آتش و مر خدای عز و جلا  
کرده باشد جلت و شرمساری نبود و امید آن باشد که از آتش دوزخ برون آید  
روایت است که مالک بن دینار روزی بر عثبه الغلام بگذاشت و رادید ایستاد  
در سرمای سرد پیراهن کهنه پوشید و عرقها از او روان شده و را کفتم این  
چه حالت جواب داد که من خدا پرورم جایگاه بیاز در کون اندیشه می کنم و  
از خدای تعالی خجلی و شرمسار مانده ام مگر شایم گوید هر آنکس که بجامه خواب  
در آید باید که با خویشتن اندیشه کند هراچم کرده باشد اگر نیکی کرده باشد  
خدای تعالی بآزارد و اگر گناهی کرده باشد از خدای تعالی امانش خواهد اگر نکند  
همچنان باشد که باز رکابی مال او هنرینه می شود و با خویشتن شمار نکند تا مفلس از  
میان برون آید و آنکه نباشد گفته اند که در بعضی آفتهای خدای تعالی آمده است که  
گفت بنده من می یادشاهی ام که مر از وال نیست مرا فرمان بر دار باش تا سخ ترا می  
فرمایند تا از نده کنم که هرگز بندگی بنده من هر چه خواهد بگویم **لَا تَفْخَرُ**  
یعنی بیایش باشد ابو محمد بن زید گوید اگر توانی که بدنگنی بجای آنکس که در  
دوست داری بدمن گفتند کسی بجای دست چگونه بد کند گفت چنانکه تن تو عزیز  
ترین کسی است بر تو و بجای بد میبندی بان گناه و خدای پروری حکمی را



گفتند ما را وصیتی کن گفت خدای تعالی یا جفا مکن و نفس را جفا مکن اما جفا یک  
خدای تعالی آن باشد که از خدمت او غافل شوی بخدمت دیگران مشغول شوی  
و اما جفای خلق آنست که عیب کنی و پیدی نام بری و اما جفای تن آنست که  
بفرضهای خدای عزوجل سستی کنی و بوقت بجای نیاری بگی از صالحان  
بوده است گفت کناهی کرده ام و جهل سالسنا بران کناه می گوید گفتند چیست  
یا عبدالله گفت برادر من زیارت نما مد و راماهی خریدم چون از طعام فارغ  
شد از دیوار همسایه پاره خاک برداشتم تا دست بآن بستم رسول علیه گوید  
بزرگترین کناه نزد یک خدای تعالی آنست که مردمان را حقیر داری فقیه گوید  
که کناهی که مردمان را بزرگ دارد و از وزر و وبال آن بترسد نزدیک خدای  
تعالی حقیر تر باشد نزد که آنرا بیا مرزد و در کردارد و هر آن کناهی که بنده  
آنرا حقیر دارد نزدیک خدای تعالی عظیم تر باشد چه بنترین کناه آنست که بنده  
از آن بشماند بود و توبه نکند اگر چه کوچک باشد نزدیک خدای تعالی بزرگ است  
و هر کناهی که بنده از آن ترسان و هراسان بود یکی از جمله بزرگان گوید چهار چیز  
بس از کناه بهتر است از کناه کوچک است کناه و غره شدن و شادمان شدن بکناه  
و بشمان نابودن از کناه فقیه گوید رحم الله علیه غره پناستی یا پناست **من**  
**جاء بالحسنة فله عشر امثالها یعنی هر که یک نیکی کند ده مکافات یابد**  
که خدای تعالی شرط کرده است آوردن بقیامت و عمل سهواست کردن لیکن بقیامت  
آوردن دشوار است یک کناه راده عیبت نخستان که بنده چون کناهی کند خشم  
خدا بر او مستحق شود و خدای قادر است بر او و بهمه وقتی در در آنکند دشمن ترین کسی  
نزدیک شود و آن ابلیس است لعنه الله و سیم از نیکوترین جایگاه دور کردن و آن  
بهشت است و چهارم بهترین جایگاهها نزدیک شود و آن درخت و بیخ آنک بجای

عزیزترین کسی بد کرده است و آن تن اوست و ششور آن که خوشتن را بلبید کرده  
باشد و خدای او را پاک آفریده است و هفتم باران خوشتن را بر جانید و آفتاب  
باران او اند و هشتم سیفا مبر را علیه اند و هفتمین کرده باشد و نهم بر خوشتن کواه  
کرده باشد زمین را و شب را و روز را و ایشانرا بدان غمناک و رنجور کرد انبیه  
و دهم که همچنان را خیانت کرده باشد از آدمیان و غیرهم اما خیانت آدمیان  
آنست که اگر کسی را نزدیک او گواهی باشد گواهی او نپذیرند از بهر کناه حق یار او  
باطل شود بکناه او و اما خیانت همه خلق آنست که از ستومی کناه او باران نماند همچنان  
باشد که همه خلق را خیانت کرده باشد از کناه پرهیز باید کرد که در کناه این همه  
ستو میباشند و هر که کناه کند بر خوشتن ظلم کرده باشد و خبیل ترین مردمان  
آنکس باشد که بر خوشتن نخل کند در باغ نیک نختی وی در آن بود و ظالم ترین کسی  
آن باشد که بر خوشتن ظلم کند بکناهی خود بدان هلاک شود بعضی از حکما پرسید  
که ما بیخ چیز می شنویم و منفعت نیابیم گفت از بهر آنکه در شما بیخ خصلت است  
تکیه آنک خدای تعالی شمار را نعمت داده است و شکر نکنید و کناه کنید و توبه نکنید  
و با بیخ دانید کار نکنید و با عالمان صحبت و برهه ایشان نروید مردکان را با بر  
کردید و عبرت نگر فقیه گوید رحمه الله علیه که روایت کند با سناد از  
رسول علیه که گفت هر روزی که بامداد باشد بیخ فریشته از آسمان فرود آید  
یکی بملکه و یکی ببدینه و سیم بیت المقدس و چهارم بگورستان مسلمانان اما  
آن که بملکه فرود آید بانگ گوید هر آنکس که فرضهای خدای تعالی نکند از رحمت  
خدای تعالی فرمید ماند و آن که ببدینه فرود آید ندانند که بدهر آنکس که است  
رسول را کند از شفاعت او می مضیبت ماند و آنک بیت المقدس فرود آید گوید  
هر آنکس که کسب را کند خدای تعالی نیکیهای او نپذیرد و فریشته گورستانها



بانگ کند که بر چه چیز بشمائی میخورد و چه آرزو می آید جوابی دهند و گویند  
 بشمائی میخورد بر که عمر خود بیاد دادی و تمنائی کنیم که همچون نیکوکاران باشی  
 که بنماز و جماعت قرآن خواندن و صاوات مشغولند و آمرزش خواستن از خدای  
 تعالی و مارا چاره آن نیست و فریشته بازار بانگ کند که ای مردمان هسته باشد  
 که خدای تعالی را خشمناست و باذ فراه بسیار هر که از خشم و باذ فراه بترسد و باز  
 داشت امید دارد که از گناه توبه کند شمارا امید دادیم بهشت امید در <sup>بستید</sup>  
 و آرزو مند نشنید و شمارا بترسانید بترسیدید اگر نه مردمان ترسکار بود <sup>دنک</sup>  
 و کودکان شیرخواره و بهائینی بان بسته زوال عذاب عقوبت بر شمار بختند  
 در خیمت از رسول علیه که عایشه راضعها گفت پر صبر کن از گناههای کوچک که  
 آنرا از خدای تعالی جوینده هست و مثاک گناهان خرد همچنانست که کسی خرد خوب  
 کرد کند و آتش روزید خون بسیار شود آتشی عظیم بر خیزد در تورت می آید  
 که هر که نیکی کار سلامت رود و هر که بدی کار دندامت درود بچنانک خدای تعالی گفت  
**مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزِ بِهِ** هر که بد کند باذ فراه یابد ابن عباس را رضعه پرسیدند  
 که مردی نیکیهای بسیار دارد و گناهها بسیار بهتر یا کسی که اندک مایه عمل دارد  
 و اندک مایه گناه ابن عباس گفت هیچ چیز بر سلامت اختیار نکند یعنی هر آنکس که گناه  
 کمتر دارد سلامت تر بود فقیه گوید رحمه الله که در کتاب خدای تعالی  
 دلیلت ترک گناه ماضلتر است از کردار نیک که خدای تعالی شرط کرده است که هر  
 نیکی که با خیرت آرد نیکی را بداد اش باشد و در ترک گناه جز ترک شرط نکفته است  
 چنانکه گفت **وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَاِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ**  
 یعنی هر که خوشتن را از معصیت باز دارد بهشت مآوای او باشد و الله اعلم  
**بَابُ التَّائِبِ مِنَ الْإِسْمَاءِ فِي مَا جَاءَ فِي الظَّالِمِ**

بوموسی اشعری رحمه الله روایت کند از رسول علیه که گفت خدای تعالی ظالمان را  
 فراز گذارد و چون بکس سخت کرد آنکه این آیت بخواند **وَكَذَلِكَ أَخْذُ  
 رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ** یعنی که خدای  
 تعالی بگرفت آنکسانی را که ظلم کردند و گرفتار و سیدادگرا سخت باشد بوهی  
 روایت کند رضعه که رسول علیه گفت هر کس که برادر مسلمان را مظلوم باشد ازین  
 یا از مال امر در حلالی خواهد بینش از انگاز و بستاند آن روز که درم <sup>دینار</sup>  
 نباشد اگر کردار نیک دارد با ندازه مظلوم از و بسنایند و آن کس دهند و اگر  
 نداد از گناه مظلوم برگردان ظالم نهند با ندازه ظالم بوهی رضعه گوید <sup>میسره</sup>  
 که رسول علیه گفت که مرده در کور نفاذند سنگ و نگیر بیامند گفتند ترا صد  
 خواهی زدن بسیار خواهش و زاری کرد تا آنکه که میک زخم آمدند خونریزی  
 یک زخم بزود کور پر آتش گشت و برافروخت گفت مرا چاره دیت گفتند  
 فلان وقت مظلومی از تو یاری خواست یاری ندادی چون حال آنکس مظلوم  
 را یاری ندهد برین جمله باشد حال ظالم چگونه خواهد بود میمون مهران  
 گوید که بسیار کس قرآن خواند و خوشتن را لعنت می کند و را بر سپیدند  
 که چگونه باشد گفت در قرآن میخواند **إِنَّ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ** و  
 او ظالم باشد و گناه که میان بنده و میان خدای تعالی باشد خدای عز و جلال  
 کند و در کردار و چون مظلوم بندگان باشد آنرا هیچ حیل نیست الا خشنودگی  
 خصم با بیکه ظالم از ظلم توبه کند و از مظلوم حلالی خواهد درین جهان پس  
 اگر نتواند باید که و را ذها کند و آمرزش خواهد چه امید باشد که مرده او را  
 حلال کند باین سبب میمون بن مهران گوید رحمه الله چون ظالم را باید که از  
 مظلوم حلالی خواهد و فایت شده باشد باید که در پنج نماز و را دعا کند و آمرزش



خواهد تا کفاره مظلوم او کرده باشد این مسعود گوید بر رحمة الله هر آنکس که ظالمی را  
 معاونت کند یا او را حجتی آموزد تا حق مسلمانی بدان باطل کند خشم خدای  
 گرفتار باشد و گناه آن در گردن او باشد و اینست که عمر خطاب صغیر که احفد بن  
 قیس را گفت جاهلترین مردمان کیست گفت آنکس که آخرت را بدینا فرود شد عمر رضیه  
 گوید که ازین جاهلتر کیست گفت بلی گفت آنکس که آخرت خود را بدنیای کسی دیگر فرو  
 و آن که امیر المومنین علی گفت که بجای هیچکس نیکی ندیدی نکردم که خدای تعالی گفت  
**مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا** یعنی هر کس که نیکی کند با  
 نین خویش کند و هر کس که بدی کند با نین خویش کند بوسعه خدای گوید  
 رحمة الله علیه که مردی را از مهاجران حاجتی بود بر رسول علیه و بیامبر بالشکر در  
 بطحای مکه بود همه شب کرد خانه طواف سردی و بامداد را سوی مسلمانان  
 آمدی رسول علیه آن مرد را وصیت کرد بسه چیز یکی آنکه هرگز همیشه یادگار نشد  
 تا دیگر چیزها ترا موش کنی و بخت را شکر کن تا زیادتی یابی و سیم دعا کن هر روز  
 که تو ندانی که اجابت کدام وقت بود و از سه کار برهیز کن یکی آن که عهد را بشکنی  
 و بر عهد شکستن معاونت کنی و از بغی برهیز کن که چون بر کسی بغی کنی ناچار  
 که خدای بجز آن کس را نصرت دهد و سیم از مکر و حیل برهیز کن که هر مکر و  
 دستان که کنی بتو باز گردد که خدای تعالی میگوید **قَالَ يَحْيَىٰ التَّكْوِينُ**  
**إِلَّا بِأَمْرِ اللَّهِ** و در اخبار می آید که دوزخ را ساحلی هست و در آن ساحل دریای ماران  
 و کزدمان عظیم اند و بزرگ چنانکه بشیر از من گفته آمدست چون دوزخیان فریاد خوانند و  
 گویند که ما را یکساعت آسایش دهید ایشانرا گویند ساحل برون بتوید برون  
 آیند و پوست و گوشت ایشانرا استخوانها جدا کنند و دوزخیان از نهیب ایشان  
 بگریزد و بدو زخ بار شوند آنکه گرو خارش بر نشان که دارند اندامهای خود را چنان

بخارند که گوشت و پوست برود او را گویند ای فلان این خارش ترا چیه دارد  
 گوید ای گویند این آن رنجست که تو در دار دنیا مردمان را نمودی و آن است که خدا  
 تعالی میگوید **رِزْقًا نَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ**  
 یعنی عذاب و عقوبت بر عذاب و عقوبت زیادتر کرد بر در خبر آمد است که عمر  
 خطاب رضوان الله علیه گفت پسند باد عیب مؤمن آنکه مسلمانان را عیب کند با سخ  
 در تن او باشد و هم نشین خویش را رنج دارد چیزی که و را در آن کار نباشد خبر  
 از رسول علیه که گفت روز قیامت از زیر عرش منادی آواز دهد که ای امت محمد  
 انجی مرا بر شما بود عفو کردم و در کد شتم بدانجا شما را بر یکدیگر مخطالمست  
 از یکدیگر در کرد رانید و در بهشت شؤید بر حمت من **بَاب**  
**التاسع والأربعون في الرحمة والشفقة** خبر است از رسول علیه که مردی براه  
 می رفت تشنگی بر او اثر کرد بچاهی رسید بدان چاه فرورفت و آب خورد و برآمد  
 سگی را دید که می آمد و خاک بدهان می گرفت این مرد بدانست که سگ را تشنگی  
 بنالشد بچاه فرورفت و موزه را بر آب خورد و بدندان بگرفت و از چاه برآمد  
 و سگ را آب داد خدای تعالی نوازش و بسندید و او را بیا مرزید گفتند یا رسول الله  
 ما را در بهایم مردی و تو لایق باشی رسول علیه گفت در هر جگاری که مرد تشنه نوا  
 حسن بصری گوید رحمة الله علیه که رسول علیه گفت که در بهشت نود و نه  
 لسی که رحیم بود گفتند یا رسول الله ما هم رحیمیم گفت نه چنان میگوید تا  
 آنکه که بر همه خلق رحمت کند خدای تعالی یکی از بزرگان گفت که چون بینید مسلمان  
 نرا که ویرا حذی رسد او را لعنت کنید و شیطان را برویاری مدهید و لیکن  
 نگویند یا رب تو برود رحمت کن تا تو به او رسیدی نعمان بن بشیر رحمة الله روایت  
 که رسول علیه گفت باید که مسلمانان تشفقت و نصیحت همچنان باشد که اندامهای آدمی



که رسول علیه کتبت ابداً ان امت من بنماز و روزه بسیار بهشت نروند لیکن بنماز  
 دل و سخاوت و شفقت بر مسلمانان این بنی مالک رضعه روایت کند از رسول  
 گفت چهار چیز حق مسلمانان بر خویشین میاید بد یکی آنکه بنماز کار از ایاری  
 دهی و گناه کارانرا آمرزش خواهی از خدای تعالی و دعا کنی تا نکسر که یکار ایشان  
 ایستادگی کنند و آنکس که توبه کند دوست آرید خبر ستاد رسول علیه که گفت  
 مسلمانانرا بر مسلمانان نشش چیز واجبست اگر یکی از ان بگذارد صحتی واجب گشته  
 باشد اول در اچون آن از جهد جواب گوید و دوم چون بیمار گردد پیرش رود  
 و سیم چون بپزد بجزانه او حاضر شود و چهارم چون بسین آید سلام کند و پنجم  
 چون با او مشورت کند نصیحت بجای آرد و ششم چون عطسه زند در ادعا  
 گوید در جبر است از رسول علیه که گفت هیچ بیغامبری نیست که او چوبانی نگذرد  
 است گفتند بار رسول الله تو چوبانی کرده گفت بلی فقیه گوید رحمه الله که حکمت  
 در آن که بیغامبران چوبانی کردند آن بود که باری سبحانه و تعالی نخت  
 ایشانرا بپیمارد داشت بهایمرا آن مایش کرد تا برانند که شفقت بر خلق خدا کی  
 تعالی چگونه باید کردن چون رحمت و شفقت ایشان بر بهایم معلوم گشت  
 ایشانرا به بیغامبری فرستاد و ایشانرا بر آدمیان گذاشت در حضرت که موسی  
 علیه در مناجات گفت یا رب مرا بچه بر کن بیدی و چه نمایی هر که شایسته خطاب  
 تو شد مکنت یا موسی بآن که تو بر خلق من شفیع و مهربان بودی بیادنداری  
 چوبانی شعیب میگرددی کوسفندی بگرفت و بسیار بدیدی تا او را بازار کی  
 ترا بر خانیید و اندیشه میکردی که چون بدست من آید ترا بر من چون بدست  
 تو آمد در در کنار کوفتی و کفتی ای بیچاره چرا چنین کردی مرا و خویشین را  
 بر خانییدی و او را بکنار برداشتی و میان دیگر کوسفندان باز آوردی بآن رحمت

که اگر بیکاندا مراد ردی رسد دیگراندا مهاجر باشد ناالله که حال تند دستی باز  
 آید اسن بن مالک رحمه الله گوید شبی امیر المؤمنین عمر خطاب رضعه بعسر  
 میکردید بجاعتی بگدشت که فرو آمده بودند فرسیده که ایشانرا کسی بر خاند نیز  
 عبدالرحمن بن عوف شد و واگفت یا امیر المؤمنین درین وقت بچه کار آمدی  
 گفت که جماعتی را دیدم که بجزا فرو آمده اند و اندیشه کردم که بناید که ایشانرا از در  
 یا از مفسدی رنجی رسد بیا تا بروبر ایشانرا نگاه دارم بر ختم و بنزدیک ایشان  
 بنشستم گفت ایشانرا نگاه داشتیم تا صبح بدیدم امیر المؤمنین عمر رضعه بانگ کرد  
 ای رفیقان الصلوة الصلوة چند بار بگفت بس چون دید که ایشانرا تجنیدند  
 ما باز گشتیم فقیه گوید رحمه الله باید که مؤمن با حجاب رسول اقتدا کند  
 ایشانرا خدای تعالی بستود بر رحمت و شفقت انجا که گفت **مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ**  
**مَعَهُ أُمَّةٌ أُمَّةً الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ** یعنی با یکدیگر رحمتی  
 باشند و ایشان بر اهل ذمه شفقت بردند کیف بر مسلمانان عمر رضعه  
 را دید پیر از اهل ذمه بردرهای گشت و ناله میخواست عمر رضعه گفت ما ترا  
 انصاف ندادم تا جوان بودی از تو خراج می ستادیم چون پیر شدی ترا یاوه کردیم  
 آنکه بفرمود تا جای دی زبیت مال می اده هر روز امیر المؤمنین علی رضعه روایت  
 کند که روزی عمر را دیدم رضعه اشتری بر نشسته و در صحرائی مکه می دو اند  
 و راگفته این چیست گفت بنی اشتریت از مال صدقات یاوه شد و من بطلب  
 او رفته بودم گفته یا عمر خلافت را دلیل کردی بعد از تو گفت مرا ملامت میکنی  
 ای بوالحسن که بان خدای محمد را بر استی مخلوق فرستاد اگر بزغاله بکنار فرات  
 یاوه شود عمر را بدو گرفتاری باشد که هر ان و ای که مسلمانانرا یاوه کند او را  
 حرمت نباشد و نه فاسق را که مؤمنانرا بر شاند حسن بصری گوید رحمه الله علیه



که تو بر آفریدگان من بری ترا بر کز بدیدم و بیغام بری را زانی داشتیم بوهیره  
روایت کند رضعنه از رسول علیه السلام که هر آنکس که پرده بر برادر مسلمان فرو  
گارد خدای تعالی روز قیامت ستر بر او پوشاند و در بر جهان و در آورده  
خود نگاه دارد و هر کس که برادر مسلمان را از غمی برهاند از غمهای دنیا خدای  
تعالی و از غمهای آخرت برهاند و خدای تعالی یار و معین بنده باشد تا بنده  
برادر مسلمان را یاری می دهد ان بنی کلک رضعنه گفت که رسول گفت علیه بدان خدای  
که روان محمد بقبضه قدرت اوست که مؤمن نباشد تا آنکه که برادر مسلمان را همان بخورد  
که بر خویشین خواهد شعی رضعنه روایت کند از عمر خطاب رضعنه که خدای تعالی  
رحمت نکند و نیامزد آنکس را که او گناه دیگران عفو نکند و رحمت نکند بر آنکس که بر  
مسلمانان رحمت نکند و توبه آنکس قبول نکند که او توبه دیگران نپذیرد روایت  
از حسن بصری که جمیع حمد الله که خدای تعالی با پدر علیه و حجی کرد گفت یا آدم چهار چیز از  
کردار خیر است ترا و فرزندان ترا یکی خاصه مراست و یکی تراست و یکی میان من  
و تو و یکی میان تو و فرزندان تو اما آن یکی که مراست آنست که مرا برستی و  
با من یار و همنام نگیری و اما آن که تراست خاص کردار توست که من ترا مکافات  
کنم بر آن آنکه که نیازمند تر باشی و اما آن که میان من و توست آنست که تو دعا کنی  
و من اجابت کنم و آنچه میان تو و میان فرزندان توست که با ایشان جهان هم نشینی  
کنی که تو خواهی که ایشان با تو صحبت دارند <sup>خان</sup> باب  
الخمشون یخوف الله تعالی در خبرست که روزی عمر بن الخطاب از پی بن کعب  
و بوهیره رضی الله عندهم بزرگوار رسول علیه در آمدند گفتند یا رسول الله عالم  
ترین مردمان کیت گفت آنکس که خردمند باشد گفتند یا رسول الله عبادت کند  
ترین مردمان کیت گفت آن که عاقلتر باشد گفتند یا رسول الله فاضلترین مردمان

کیت گفت آن که خردمند تر باشد گفتند یا رسول الله عاقلتر آن باشد که مرگت او  
زیادت تر باشد و زبان و فیه تر و دست او بخشیده تر و منزلت او بزرگتر باشد  
گفت این همه که شما گفتید کارهای دنیاست و عاقبت کار بزرگ خدای تعالی  
پرهیز کارانراست عاقل پرهیز کارست و اگر چه اندر دنیا بخیند باشد و دور  
از مردم باشد و هر کس در را براند و خوار دارد یعنی پرهیز کار آنکس است که  
از خدای تعالی بترسد و از معصیت او پرهیزد مالک بن دینار گوید رحمة الله  
چون مرد علامت ترس بداند و علامت امید بشناسد دست بکار حقیقه  
استوار زده باشد نشان ترسکاری آنست که از انک خدای تعالی نهی کرده است  
پرهیز کند در خبر است که عبد الله بن عباس امیر المؤمنین عمر را رضعنه گفت  
در آن وقت که در آن خرز زنده که یا امیر المؤمنین مسلمان شد در آن وقت که  
مردمان کافر بودند و با بیغام بر خدای جهاد کردی چون دیگران از او برگشتند  
و رسول علیه از دنیا برون شد و از تو خوشنود بود و دو کس در تو خلاف نگردند  
و عاقبت شهید گشتی عمر گفت مغرور آنکس باشد که شما او را غره کنید خدای  
که اگر هر چه آفتاب بر وجهه مرا بودی خویشین را از هور این دوز باز خرید  
حسن بصری روایت کند از جابر بن عبد الله که رسول علیه گفت که مؤمن در  
میان دو وقت یکی وقتی که گدشت نداند که با او چه کرد و مدتی دیگر که  
مانده است نداند که خدای تعالی بر سر او چه قضا خواهد کرد باید که بنده از  
خویشین توشه خود برگیرد و از دنیا زاد آخرت بردارد بآن خدای که نفس  
محمد بفرمان اوست که بس از مرکز کسی را مهلت ندهند و بعد از دنیا ساری  
نیست مگر بهشت یاد و زخ خبر است از رسول علیه که خدای تعالی میگوید که من  
دو ترس بر بندم خود را و ندارم و دو ایمنی بر بندم هر که در دنیا از من



بترسد ترس آن خرت را از وی بردار و هر که از من ایمن باشد بدینا و را در آخرت  
بترسانم در خبر می آید که خدای تعالی را در آسمان هفت فرشته گانند سر بر سجده نهاده که  
نارون قیامت سر بر نزارند گویند سبحانک ما عبد ناک حق عباد نکل پا کا خدای که  
تویی پرستیدیم ترا از ای پرستش تو گویند که ابو میسر هوشب که در جامه خواب رفتی  
گفتی کاشکی مادر مرا از ادی زن او و ویرا گفت ای میسر خدای تعالی بجای  
تو نیکی کرده است و ترا مسلمانان راه نمود گفت بلی ولیکن خدای تعالی مرا  
باز نموده است که بدو رخ در خواهم آمد و باز نمود که از دور رخ کنی برون  
خواهم شد فضل بن عیاض گوید رحمة الله که من بخراهر که چون فرشته محراب  
با منم و نه چون بیغامیر مرسله با ایشان عتاب رود روز قیامت من خواهم  
که چون خبرین بودی یکی از حکما گفته است که اندوه از طعام خوردن ناز دارد  
ترس از گناه باز دارد و امید بر طاعت و عبادت قوت دهد و یاد کرد مرک  
فضول دنیا را ببرد و ابست از رسول علیه که چون در مؤمن بلرزد گناه او برود  
چنانکه برک از درخت بریزد رسول را علیه برسد ندکه اگر تو کیت گفت پرهیز  
کاران ندو هیچکس از شما بر یکدیگر فضلی نیست مگر بترسکاری حسن بصری  
روایت کند از رسول علیه که گفت سه چیز رهاننده است سه چیز هلاک کننده  
است اما آنچه هلاک کننده است نخلی که بر مرد چیره شود و شهوتی که مرد تبع  
آن باشد و از حی آن رود و سیم آنکه خوشتن بسند باشد و اما آن سه چیز که  
رهاننده است آنست که مردم در خشم و خشنودی راستی نگاه دارد و صدقه دادن  
بوقت درویشی و توانگری و سیم ترس خدای در نهان و آشکارا گویند که بیعین  
الحاضر همیشه گویان بودی و شب خفتی و روز آرامی گرفتی چون مادرش و را  
بران حال دید گفت ای فرزند کس را گشته که چنین غریوان و ناوانی گفت بلی

ای مادر گفت بگو که کیست آن کشته تا بنزدیک او رویم و از ایشان عفو خوا  
که هر آنکس که از حال تو خبر یابد بر تو رحمت کند و ترا ببخشد گفت ای مادر  
خوشتن را گشتم و خود را هلاک کرده ام فقینه گوید رحمة الله علیه  
نزدین خدای تعالی ر هفت چیز است و درین هفت بدید آید اول که در زبان  
آید که زبان را از دوغ و غیبت و بهتان باز دارد و زبان را بد که خدای تعالی و  
قرآن خواندن مشغول کرد اند و با علما نشستنی و دیگر آنکه در کار شکر خویش  
احتیاط کند تا حرام در راه نیابد و از جلال اندکی خورد بقدر حاجت و سیم آنکه  
نظر و بینایی خویش را از حرام نگاه دارد و بخت و رغبت بدینا نگاه نکند لیکن خشم  
عبرت نکند و از گذشتهها پند گیرد و چهارم دست لحرار نکشد و بر مسلمانان  
چیره دستی نکند و دست بحلال یازد و با نخ در و طاعت خدای تعالی باشد  
و پنجم آن که بقدم جایی نرود که در آن ناخشنودی خدای تعالی باشد و جز خیر  
و طاعت نشتابد و ششوران که کار دل خویش را تیمار دارد و خشم و حسد  
مسلمانان از وی برون برد و رحمت و شفقت رحمان در دل آرد و هفتم در  
طاعت و عمل خیر بحال باشد و چنان سازد که هرگز خالص از هر خدای تعالی  
کنند و از دیا و نفاق پرهیزد تا از جمله آنکسانی باشد که خدای تعالی میگوید  
**الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمُتَّقِينَ** یعنی پرهیزکاران را فراموشد و جای دیگر  
میگوید **إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا** یعنی پرهیزکاران دستکار باشند و جای  
دیگر میگوید **إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مِنْ مَقَامٍ أَمِينٍ** یعنی خدای تعالی و دستکاران را  
در کلام خویش ندر بستودست و خبر داد که ایشان از آتش دور است و دستکار  
دی با پند چنانکه گفت **وَأَنْ مِنْكُمْ أُولَئِكَ كَانُوا عَلَىٰ سُرَّةٍ**  
**حَتَّىٰ مَقْضِيًّا** یعنی که هیچکس نیست از شما آنکه گذرا و بیا آتش و درخ خواهد



بودن آنکه گفت **ثُمَّ نَجَّى الَّذِينَ تَقَوُّوا وَنَادَى الظَّالِمِينَ فِيهَا جُنًّا**  
 یعنی بر هیزکاران را از آتش دوزخ برهانیم و ظالمان را بگمراهی دوزخ  
 برانودر آمده کعب اخبار گوید دانند که معنی آن آیت چیست **وَأَنْ مِنْكُمْ**  
**الْأَوَارِدُهَا** گفتند همان دانیم که بدوزخ در باید آمدن گفته لیکن دوزخ  
 را بیارند بمانند سرانجام ما و همه عالمیان بران گرد آید آنکه ندانند که آن  
 خود را بگیرد آن مار را بگردد و دوزخ دوزخیان را همچنان شناسد که مادر  
 فرزندان خود را آتش دوزخیان را بخورد بکشد و زبانیه اینسانده باشد  
 عمودهای دوشاخ بدست بهر زخمی هفتصد هزار دوزخی را با آتش  
 اندازد در خیمت که چون آن آیت فرود آید **يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّ تَكُنْ**  
**إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ** یعنی ای مردمان بترسید از  
 خدای تعالی که زلزله قیامت چیزی عظیم است رسول علیه گفت دانند  
 که این کدام روز است گفتند که خدا و رسول به دادند گفت این آن روز است که  
 خدای تعالی آدم را بگوید بر خیز و اهل بهشت را بهشت فرست گوید  
 بار خدایا چه دانه که اهل بهشت کیت گوید از هر هزار نهصد و نود و نه بدوزخ  
 فرست و یکی بهشت مردمان کریمت آن عاز کردند رسول علیه گفت **هَلْ**  
**بِغَا مَبْرِي** نبوده است که به پیش از و جاهلیتی بودست عدد آن جاهلیت  
 در کیرند و کر عدد از جاهلیت تمام نموده باشد از منافقان صاف کنند  
 و مثل شما بر امتان دیگر همچنانست که رفیق در کزی یا نشانی بر بهلوی اشتراک  
 آنکه گفت که امید در بر که از شما سه یکی در بهشت باشد مردمان نگیر  
 کردند آنکه رسول علیه گفت و کرده باشند اند با هر قومی که باشند ایشان بیشتر  
 شوند یا جوج و ماجوج و کسانی که بر کافری مرده باشند از جحیم و انسی

حسن بصری گوید رحمة الله غرة مياش بانگ گوید **الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ** مرد  
 با آن کس است که با او توبه کند شما نیکان را در نیاید الا بگردان نیک و جودا  
 و ترسایان را اهدا بدعت بیغایان خود را دوست دارند و لیکن با ایشان نباشند  
 زیرا که عیسی و موسی علیهم السلام امتان خود را گفتند که دین محمد صلیع کبر  
 تا در دوزخ نروید فقیه گوید رحمة الله که از پدر شنیدم که در عهد بیغایان  
 مردی بود نامه او حنظله گفت نزدیکی رسول علیه رفت ما را پند داد و موعظه  
 کرد چنانکه لهای ماتنک شد و چشمها گریان شد و خویشن را بشناختیم و من  
 بخانه باز آمدم زن پیش من آمد و میان ما سخن دینارفت آنج ار رسول علیه شنید  
 بودم فراموش کردم و بخدمت دنیا مشغول شدم آنکه بیاد آوردم و موعظه  
 رسول علیه چون زن از پیش من برخاست و بشیمان شدم و از خانه بیرون آمدم  
 بانگی میکردم حنظله منافق شد بوی که صدیق رضعه براه پیش من آمد گفت نفاق  
 نکردی حنظله همچنان پیش رسول علیه رفت و گفت حنظله منافق شد رسول  
 علیه گفت چه شد یا حنظله گفت یا رسول الله آن موعظت که دیدی ز تو شنید  
 و چون بخانه شدم فراموش کردم و بخدمت دنیا مشغول شدم گفت یا حنظله  
 اگر شما هم بران بمانید فریشتگان چون شما را براه پیش آید دست شما بگیرند  
 بر شما سلام کنند یا حنظله ساعتی بکار آخرت مشغول باید بود و ساعتی بکار دنیا  
 در خیمت که غایبش رضعه از رسول علیه پرسید معنی آن آیت **وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ**  
**تَرْتِيبًا أَتَقَاتُوا** و **قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ** یعنی آن کسانی که چون کاری کنند دل  
 ایشان هراسان باشد آنکسانی را میگویند که معصیت کنند رسول علیه گفت  
 آنکسانی را میگویند که طاعت کنند ترسان باشند فقیه گوید رحمة الله علیه  
 هراسان کسی نیکی کند باید که از چهار چیز ترسد نخست بیدیشد یا خود که قبول خواهد

بیش

صد گوید



کرد یانه که خدای تعالی میگوید **إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ** خدای تعالی  
کردار برهن کاران نپذیرد و دیگر از ربا ترسان باشد که خدای تعالی میگوید **وَمَا أَمْرًا  
إِلَّا لِيُعْبَدَ وَاللَّهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ** یعنی ایشان را نفرمودند الا آنکه خدا را  
پرستند با خلوص و ستم ترسان باشد که این طاعت را که کرد با خرت تواند  
رسانید یانه که خدای تعالی گفت **مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ** رسانیدن با خرت شرط کرده  
باشد که در راه سببی افتد که آن عمل از و بتانند چون صاحب مظلمه که عمل  
بد و باید داد و آنچه باین ماند و چهار مرتبه ترس خدا را تا جود توفیق یابد که  
آن کار برسد یانه چه خدای میگوید **وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ** توفیق جز از خدای  
تعالی نیست **بِأَنَّ** الحادی والخسرون فما جانی ذکر الله  
در خبر می آید از ابوالدرداء رحمه الله علیه که گفت شمار اخبار دهم بهترین کارها یک  
شماره کاری که فرشتگان شمار دوست تر دارند و آن کار بهترین است آنرا آنکه  
بخرد و کنید و کردن کار بزرگ و کافر کردن شما بزند و بهترین است آن روزی که  
بصدقه دادن گفتند آن چیست ای ابوالدرداء گفت یاد کرد خدای تعالی چنانکه  
گفت **وَلْيُذَكِّرَ اللَّهُ أَحْسَبُ** خبر ستاد رسول علیه که گفت عمل بر سه گونه است  
یک آنکه مرد از خویش ترا اضافه دهد و دوم با برادران مواسا کردن در مال و سوم  
ذکر خدای تعالی کردن رو ایشان معاذ جباری رصم که گفت صحیح آدمی کاری  
نگردد که در راه ندهد تر نیست از عذاب و زخ از ذکر خدای تعالی گفتند و نه تمسیر  
زدن بر روی کافر گفتند چه خدای تعالی گفت **وَلْيُذَكِّرَ اللَّهُ أَحْسَبُ** حسن  
بصری رحمه الله روایت کند که رسول را علیه پرسیدند که کدام عمل فاضلتر است  
گفت آنکه بوقت مرگ زبان تو از ذکر خدای تعالی باشد ما که بزنجار گوید هر کس  
که در آبادی خدای تعالی سوانت نبود و میل سخن مرمان از عاقلش که بود

و دلش نابینا بود و عمر ضایع کرده باشد این بن مالک رصم روایت کند از رسول  
علیه که گفت یاد کرد خدای تعالی علم آید است و بری کشیدن از نفاقست و حصار است  
از مکر شیطان و بناهیست از آنش دوزخ روایت است از ابن عباس رصم که چون از  
خدای تعالی بخوبی بن کتر را علیه و حی آمد بد و گفت که ایشان را بفرماید که خدای را  
پرستند و با او شریک یار نگیرند آنکه از شرک مثالی در ایشان را و گفت مثال شرک همچنان  
که مردی بنده خرد و او را در سزای بنشانند و زنی بدودهد و او را سرمایه بنشانند  
و گوید بزین تجارت کن و کفایت خویش از سود او بر می آید و باقی باز میدهد بنده  
آنچه از سود می <sup>حاصل</sup> مد بد دشمن خرد و بد خویش می آید و اندکی بخرد و بد خویش را رسانید  
هیچکس از شما بگردار این بنده خرسند باشد یانه و ایشان را بفار فرمود و گفت مثل  
نماز کننده همچنانست که مثل مردی که بر در سزای داد خواهد و راه دهد  
چون پیش پادشاه در آید پادشاه روی بد و کند تا سخن او بشنود و حاجت او  
روا کند نه با پادشاه سخن گفته باشد و نه حاجت او روا باشد و ایشان را زود فرمود  
و مثل زد گفت مثالی در روز همچنانست که مردی شمشیر بر کمر و جنگه دشمن رود  
دشمن بد و رسد و سلاح دشمن بر و کار نکند و ایشان را صدقه داد از فرمود و  
مثالی زد گفت مردی بدست دشمن اسیر شد خویش تن را از دشمن باز خرید ببلغ  
معلوم در رو کایت دشمن کسب کرد و اندک اندک می گزارد تا بهای خود بتمامی  
بداد و آزاد شد و ایشان را فرمود که بیا ذکر خدای تعالی باشند و مثل زد و  
گفت مثالی ذکر خدای تعالی همچنانست که قومی در برابر دشمن باشند و ایشان را  
حصاری بود دشمنی قصد کند بر ایشان شمشیر خون آرد ایشان در حصار شوند  
و در پسندند و دشمن بر ایشان طغری نیابد آنکه رسول علیه گفت من شمار این  
بنج حصار می فرمایم که بخوبی علیه قوم خویش را فرمود و پنج خلعت هر که خرد



نغای مرا فرمود بگی آنک نماز جماعت بپای آرید و دو مرتبه خدای تعالی و رسول  
شمارا فرمایند بشنوید و سیم فرمان بردار باشید و چهارم هجرت کردن یعنی از  
مکه بمدینه شدن و بادشمنان خدای تعالی جهاد کردن هر که بدعای جاهلیت دعا  
کند حقیقت درد و زخ باشد عبد الله بن عمر گوید رحمة الله علیه هر کس که بگوید  
**الحمد لله** درهای آسمان بگشاید و چون تکبیر کند میان آسمان و زمین بر  
شود و تسبیح تا بخدای تعالی نرسد بهیچ جایگاه باز نماند و خدای تعالی  
میگوید که چون بنده من مراد در دل خود بیاید کند من او را بخود یاد کنم و  
چون مراد میان جماعتی یاد کند من او را در میان جماعتی به از ایشان یاد کنم و  
هر آن بنده که به او بر جامه خواب نهد و خدای تعالی را یاد کند و خوابش ببرد او را  
توابع احقران می نویسند تا الله که بیدار شود **فقیه** گوید رحمة الله علیه یاد کرد خدای  
تعالی بنده را رحمت و مغفرت و آمرزش باشد چون خدا را یاد کند خدای تعالی در آیه زک  
یاد دارد و روایت است از امیرالمؤمنین **رضی الله عنه** که گفت یاد کردی بیکر یاد کردی بر این یعنی  
که تا خدای تعالی بنده را یاد کند بنده نتواند خدا را یاد کردن یعنی که تا خدای تعالی  
توفیق ندهد بنده نتواند خدا را یاد کردن و آنچه گفت مسلمانان میان و مشرکین یعنی  
که در ایشمشرک مسلمان کردن آنکه چون از اسلام باز گردد مشرک برود واجب شود و  
آن که گفت کناه میان دو فرض است که کناه نکند چون بگرد فریض است برو که توبه  
کند و روایت است از ابن عباس **رضی الله عنه** در تفسیر آیه **من شر الوساوس**  
**الخبائس** معنی **الوساوس** شیطان است بر دل مؤمن نشسته چون خدا را یاد کند  
بگردد و چون غافل باشد و سوسه کند خبر است از رسول علیه که هر **عالمی** را صیقلی  
هست و صیقل دل یاد کرد خدای تعالی است ابرهیم نخعی گوید که چون مرد خانه خوش  
در آید سلام کند شیطان لعنه الله گوید مراد در این خانه جای نیست چون طعام پیش آرند

نام خدای برد شیطان لعنه الله گوید نه قرار ماند و نه خوابگاه و نه خوردنی و نه آشامیدنی  
و از آن خانه بیرون رود عایشه **رضی الله عنها** گفت که رسول علیه گفت چون کسی از شما طعامی  
خورد بگوید بسم الله و کراز اول طعام فراوانش کند با خربا بد گفت این مسعود گوید  
رحمة الله علیه که چون کسی طعام خورد و نگوید بسم الله شیطان با وی نان خوردن  
آغاز کند و چون خدا را یاد کند شیطان بگریزاند خوردن و بگریزد و آنچه خورده باشد  
فی کند فقیه گوید رحمة الله علیه که یکی از باران انس بن مالک روایت کند که ابلیس  
لعنه الله گفت با خدا یا آدمیان را خاندادی خانه من کلاصت گفت که ما به خانه  
تست گفت ایشانرا مجلسها دادی مجلس من کجاست گفت بازارها مجلس است  
ایشانرا قرآن دادی قرآن من چیست گفت دیوانهای شعر قرآن تو کرد انید  
گفت ایشانرا حدیث و سخن دادی چرا چه ادبی گفت دروغ نصیب تو کردم گفت  
ایشانرا بانگ نماز دادی چرا چه ادبی گفت نای را بانگ جماعت تو کردم گفت  
ایشانرا رسولان کماشینی رسولان من کیامتد گفت جادوان رسولان تو اند گفت ایشانرا  
کتاب دادی کتاب من کو گفت نقش کردن کتاب است گفت ایشانرا ادا دادی  
که بدان صید کنند دام من چیست گفت زنا ترا دام تو کرد انید گفت ایشانرا اطعام  
دادی چرا چه دادی گفت هرا نخب بوقت کشتن نام من بران نبرد آن نصیب  
تست گفت ایشانرا منرا بهاد دادی چرا چیست گفت هر چه مست کنند است  
یکی بنزد یک فضیل بن عیاض رحمة الله آمده و گفت مرا وصیت کن فضیل او را گفت  
از من پنج چیز یاد دار اول هر کاری که ترا بدیش آید بگو این بقضای خدای تعالی  
بود با هیچکس را بان ملامت نکنند و دوم زبانت را نگاه دار تا مردمان از تو  
رسته باشند و توان خدای تعالی رستگاری یابی و سیم خدا را راست گوی ار  
بان روزی که وعده کرده است مؤمن باشی و چهارم هر کار را آماده باش تا غافل



نیری و بنجم خدای تعالی را بسیار یاد آید هر کجا که باشی تا در پناه باشی از همه  
بدیها که پیدا برهیم بن ادھر روزی جایی می گذشت مردی را دید که سخن می گفت  
بایستاد و او را گفت ای فلان آنچه میگوئی ثوابی طمع می داری گفت نه گفت از عذاب  
این می شوی گفت نه گفت بس چرا سخنی میگوئی که در دنیا چشم نداری از بدی  
این نشوی که عیب الاخبار گوید که مادر کتابهای خدای تعالی که بر بیضا مبرق  
خوبتر فرستادمی یا هم که می گوید که هر آنکس که بیا دگر در مشغول سود از حاجت خدای  
من و را پیش از آن ده که خواهد که ترا فضیلت بن عیاض گوید بحمده الله که هر آن خانه  
که درونام خدا برند روشنائی در اهل آسمانها را همچنان نماید که شمع فروز در خانه  
تاریک و هر آن خانه که درونام خدای تعالی برند سیاه و تاریک باشد در خیرست که موسی  
علیه بوقت مناجات با خدای تعالی گفت چگونه کنم تا دوستان تر از دشمن تو  
باشم گفت یا موسی چون بنده را دوست دارم دو علامت بر روی بدیدم اول  
ذکر خویش و را اللهم کنم نامی او را یاد کنم در ملکوت آسمانها و زمینها و  
او را از حرام نگاه دارم و از خشم خویش تا عذاب بر او واجب نشود یا موسی  
چون بنده را دشمن دارم در دو علامت بدیدم اول یاد کرد خویش از دل  
او بر من و او را بخود گذارم تا در حرام و خشم من افتد و عقوبت من بر او واجب  
شود یکی از جمله صحابه برای می رفت بیاده را می دید و را بر روی پایش  
گرفت چون ساعی بر رفتند اسب سرد آمد آن مرد گفت تعس الشیطان یعنی  
سرد آمد شیطان آن مرد گفت چنین میگوئی که چون چنین گوئی شیطان بر تو شود  
و عظیم گردد لیکن بگوئی بسم الله که چون نام خدای تعالی بر شیطان حقیر  
از مکس گردد در خیرستان رسول علیه که گفت کفارة مجلس است که جو  
بر خواهی خوابتن بگوئی سبحانک اللهم و بحمدک أشهد ان لا اله الا انت

باز دانم

آشتی غیر که و اوثب لیک اگر چنانکه مجلس لغو باشد و سهوده باشد کفارة  
آن باشد و اگر چنانکه در مجلس خدای تعالی رفته باشد و سخن خیر همچنان  
که آنرا مهر بر تار و ز قیامت عمر خطاب بضعنه روایت کند از رسول علیه که گفت هر  
کس که بجزن بازار در شود بگوید لا اله الا الله و خذ لا شریک له له الملك و  
له الحمد تحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی صلی الله علیه و آله  
خدای تعالی بنماید تا هزار تنگی در دیوان او بنویسد و هزار بدی محو کند  
و هزار درجه بردارد <sup>اول</sup> فقیه گوید بدان که ذکر خدای تعالی فاضلتر از عبادت  
است چه خدای تعالی هر عبادی را اندازه نهادت و آنرا وقتی معین گرداند  
و یاد کرد خویش با وقتی از نسبت و مقداری تعیین نگردد و بسیار فرمود خاتم  
گفت **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ذكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا** ای مؤمنان خدای  
تعالی را بسیار یاد کنید و بنده از چهار حال خالی نباشد یا در طاعت باشد یا در  
معصیت یا در نعمت و راحت یا در بلا و شدت اگر در طاعت باشد باید که شکر خدای  
بجای آرد و دعا کند تا خدای تعالی طاعت او قبول و اگر چنان باشد که در  
باشد خدای تعالی دعا کند تا و را از معصیت نگاه دارد و او را توبه دهد  
و اگر در نعمت باشد شکر خدای تعالی بگذارد و اگر در تنگی باشد خدای تعالی  
بصبر روی یاد کند و بلا نکند و یاد کرد خدای تعالی بیخ خصمت بسندیده است  
فخستان که خشنودی خدای تعالی در آن بسته است و دیگر آنکه پناهنت  
از کید شیطان که چون بیا دگر خدای تعالی مشغول باشد شیطان بر او راه  
نیابد و سیم آنست که بدگر خدای تعالی مشغول باشد شیطان را از او پناهند  
و چهارم هر که بدگر خدای تعالی مشغول بود طاعت مشغول باشد و بیخ آن که ذکر  
خدای تعالی از گناه باز دارد **باب الدعاء الثاني والخمسون**



بوهن بره گفت رحمة الله عليه که هرگز پنج چیز روزی کند از پنج چیز محروم  
 مانند نخست هر که توفیق شکر باید از زیادت محروم نماید چنانکه گفت **لَنْ**  
**شکر قمر لا زید بکرم** اگر شکر کنید شمار از زیادت کم و دوم هر که توفیق صبر یابد  
 از ثواب محروم نماید چنانکه گفت **انما یوفی الصابر و انما جرمه بغير حساب**  
 یعنی کسانی که کیسای می کنند مزد ایشان بی شمار بدهند و سپهر هر که توفیق  
 توبه دهند از قبول توبه محروم نماید چنانکه میگوید **وهو الذي يقبل التوبة**  
**عن عباده** یعنی خداست که توبه بندگان خود قبول کند و چهارم هر آن کس که  
 او را توفیق استغفار دهند از آمرزش محروم نماید چنانکه میگوید **استغفر**  
**وار بکرم الله کان عفارا** یعنی آمرزش خواهد از خدای تعالی که خدای  
 تعالی آمرزش کارست و پنجم هر آن کس که در توفیق عبادت اجابت از در رب  
 ندارد چنانکه خدای تعالی گفت **ادعونی استجب لکم** یعنی دعا کنید تا اجاب  
 کنم و شش آن که در توفیق صدقه دادن دهند عوض از و باز ندارند چنانکه  
 گفت **وما انفقتم من شیء الا** یعنی هر آن چیزی که شما بصدقات دهید  
 من شمارا عوض دهم بجز در قاشی خود بر رحمت الله علیه که روز قیامت دعا را عرض  
 کنند هر آن دعایی که بنده مؤمن کرده باشد و اجابت نیافته باشد درین دنیا  
 خدای تعالی ثواب آن را آخرت بدهد چنانکه بنده را تمنا افتد که کاشکی در دنیا  
 مرا هیچ دعایی اجابت نکردی خدای تعالی گوید بنده من فلان روز مراد  
 کردی و اجابت نیافتی اینک ثواب دعای تو نعمان بن بشیر روایت کند از رسول  
 علیه که دعا عبادت است آنکه این آیت را بخواند **ادعونی استجب لکم ان الین**  
**بشکر و عن عباده** یعنی مراد دعا کنید تا شمارا اجابت کنم که آن کسانی که  
 از عبادت کردن سرفرازی کنند اهل دوزخ باشند بود در عفار می گوید که در کارهای

خیر از دعا آن قدر کفایت باشد که در طعام نمک حسن بصری رحمة الله علیه روایت کند  
 که رسول علیه گفت که کار بنده مؤمن نیلست چندانکه شتاب نکند گفتند یا رسول الله  
 چگونه شتاب کند گفت چنانکه گوید که از خدای تعالی حاجتی خواستم و دعای  
 من اجابت نکرد گویند که حسن بصری رحمة الله علیه بیمار بر سر عثمان بن نهدي  
 و را گفت یا ابا عثمان ما را دعا کن که دانسته که دعای بیمار اجابت بود **عنه**  
 محمدی و بر خدای تعالی ثنا کرد و آیت از قرآن بخواند و بر میامرد و در دست  
 آنکه دست برداشتم چون از دعا فایده شد گفت مرده باد شمارا که دعا اجابت  
 گشت حسن بصری در را گفت بر خدای تعالی حکم می کنی چو دانی که اجابت شد گفت  
 یا حسن تو مرا سخنی گوی ترا راست گوی دارم قول خدای تعالی چگونه راست  
 ندارم که می فرماید **ادعونی استجب لکم** چون از پیش او برخاستند حسن  
 بصری گفت و از من فقیه تراست در خبرست که موسی علیه السلام را بر رسید که یارب  
 بگذارم وقت ترا خوانم تا اجابت کنی ندا آمد که یا موسی تو بنده منی و من آفریدگار تو  
 هر وقت که مرا بخوانی من اجابت کنم موسی بگفت آن معاودت کرد و این رسید  
 جواب آمد که یا موسی در میان شب که من دعای نیم شب اجابت کنم گویند که  
 رابعه عدویه روزی بگرددستانی برون رفت مردی و در پیش آمد گفت یا  
 رابعه مراد عاکن گفت خدای بر تو رحمت کنای خبر و خراب را طاعتت را و  
 دعا کن که خدای تعالی میگوید **امن تجیب المضطر اذا دعاه** کیت  
 که دعای در ماندگان اجابت کند بخیر خدای صالح بن مسمار گوید در صحنه که خدای  
 تعالی می فرماید که شما دعا کنید و از من حاجت خواهید و دلای شما بنام من  
 باشد و طمع دارید که من دعای شما اجابت کنم حکیمی را پرسیدند که ما دعای کنیم  
 و اجابت نمی یابیم و خدای تعالی میگوید **ادعونی استجب لکم** گفت از



برای آنکه در شتابی خصلت است که دعای شمار از آسمان باز آرد گفتند آن چیست  
گفت یکی آنکه خدای را بخشم آوردید و خوشنودی خدای مع طلب نگردید یعنی که شما  
کارهایی کنید که خشم خدای تعالی بر شما واجب شود و از آن بشیمان بشوید  
و در آن که شما می گوید که ما بندگان خدای تعالی امر و کار بندگان نمی کنید  
و سیم آنکه قرآن بخوانید و شرط و تعظیم آن بجای نمی آید و بقرآن کاری  
کنید و چهارم آنکه بگرامت بیغامبر علیه اقرار می دهید و بر راه او نمی روید و  
سنت او کاری بندید و می آید که دنیا عاریتست و در دسته آید و پنجم آنکه  
شما حرام می خورید از آن با زنی کردید و می گوید که آخرت به از دنیاست و در آن  
منی گویند و دنیا را بجز آخرت اختیار می کنید فقیر گوید رحمه الله علیه آنکس که  
دعا خواهد کرد باینکه شکم او از حرام پاک بود چه حرام اجابت دعا باز آرد گویند که  
سعد بن ابی وقاص رسول را علیه گفت خدایا دعا کن تا دعای مرا اجابت کنی  
رسول علیه گفت یا سعد از حرام بپرهیز چه اگر یک لقمه حرام در شکم تو باشد چهل  
شبانه روز دعای تو اجابت نمرد و چنان باید که در دعا شتابی نکنی زیرا  
کسی چیزی دعا کند باشد که اجابت در ساعت بدید آید و باشد که بر از مدتی بدید آید  
و باشد که در دنیا بدید نیاید مگر در آخرت گویند که موسی علیه بهلاکت فرعون  
دعا کرد و هارون آمین گفت خدای تعالی روحی کرد بموسی که **قَدْ اجابت دعوی**  
**تکما فاستقیما** یعنی خدای تعالی اجابت کرد ولیکن آن وقت که موسی دعا  
کرد چهل سال بر آمده بود و بعضی از حکما گویند که چهار کس را صبح سعادت نباشد  
یکی نیک سبلام نخپای کند و بد رود فرستادن بر بیغامبر کاهلی کند و هرگز آنکس که  
کمی بد و استعانت کند بکار خیر و را بکار خیر معاندت نکند و چهارم آنکس که  
کاهلی کند در بی نماز خویش را و مؤمنان را یکی از بزرگان گوید در روی این چیز

نشستن بانیکان و هزاران خواندن و شکم نفوس ایشان و شب نماز کردن و بوقت  
صبح نماز تطوع کردن **بانی ما جائز التسابیح** <sup>الثالث</sup> **الصلح والخسوع**  
بهر هر دو رضعه گوید که رسول علیه گفت دو کلمه است که بر زبان سبست و در تراز  
گزان و بنزد خدای تعالی گرامی سبحان الله و تحمده سبحان الله العظیم حمده  
در خیرت از رسول علیه که از خانه بیرون آمد و گفت سپرها بردارید گفتند یا رسول  
الله از دشمنی اندیشه هست گفت بای از آتش گفتند یا رسول الله سپرها از آتش  
چيست گفت سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر ولا حول  
ولا قوة الا بالله العلی العظیم که این کلمات روز قیامت در پیش مؤمن  
می روند و از بس مؤمنان و رانگاه دارند و بهشت برند و این آن کلمات است که  
آنرا منجیات گویند یعنی رها بندگان و معقیات گویند یعنی از بس بند  
فرز آید و او را نگاه دارند و ایست از ابن عباس رضعه که اسرافیل بنزدیک  
بیغامبر علیه آمد و گفت یا محمد سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله  
اكبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم عدد آن که خدای تعالی داند  
و هم سنگ آن که خدای تعالی و چندان که خدای تعالی اند هر کس که این کلمات را بگوید  
او را شش چیز حاصل می شود او را نامش از جمله کسانی نویسند که خدای  
میگوید **والذاکرین الله کثیرا** یعنی آن کسانی که خدا را بسیار یاد کنند  
و فاضلتر باشند از آن کسانی که ذکر خدای تعالی کرده باشند و او را در بهشت  
عرشی باشد و کناهها از دکرانه گیرد چنانکه برگ از درخت جدا شود و  
خدای تعالی بد و نظر رحمت کند و هرگز خدای بد و نظر صرد او را بیامرزد  
روایتست از ابن عباس رضعه که چون خدای تعالی عرش را بیا فرید و فرشتگان  
را بفرمود تا عرش را بردارند نتوانستند برداشتن خدای تعالی ایشان را بفرمود تا بگفتند



سبحان الله چون بگفتند برایشان که ما نیکو گشت و برداشتند بعد از آن بیوسه  
میگفتند سبحان الله تا آنکه که خدای تعالی آدم را بیا فرید چون آدم علیه بشت  
عطسه زد خدای تعالی او را الهام داد تا بگفت الحمد لله خدای تعالی گفت ترا  
از بهر این فریدم فریشتگان گفتند این سخن بزرگوار است ما را از آن غافل نباید  
بودن بیوسه میگفتند سبحان الله والحمد لله تا آنکه که خدای تعالی نوح را علیه  
به بیغامبری فرستاد و نخستین کسی که صلیب بر شستیدند قوم نوح بودند طراک  
نوح را فرمود که قومت را بگو تا بگویند لا اله الا الله تا از ایشان خوشودستوم  
فریشتگان گفتند این کلمه سیم است بزرگوار است از این دو کانه اضاقت کنیم  
آنکه میگویند سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله تا آنکه که خدای تعالی ابرهیم  
را علیه فرمود تا فرزندان فریاد کند آنکه کوسفندی هر به فرستاد چون  
ابرهیم علیه کوسفند را بدید شادمان شد گفت الله اکبر فریشتگان گفتند این  
کلمه جوارم است این را بکلمات دیگر اضاقت کنیم آنکه میگویند سبحان الله والحمد  
الله ولا اله الا الله لا اله الا الله الحمد لله علیه این سخن را بار رسول علیه باز گفت  
رسول علیه بر سبیل تعجب بگفت لا حول ولا قوة الا بالله العلی الحظیر آنکه  
جبرئیل علیه گفت این کلمه را با آن کلمه اضاقت باید کرد ابن مسعود گفت رضعتی که خدای  
تعالی مال آنکس را دهد که دوست دارد و آنکه دشمن دارد و ایمان جز آنکس را که  
دوست دارد ندهد چون خدای تعالی بند را ایمان داده باشد و از دشمن برسد که با او  
جهاد کند و نتواند که شب مجاهده این سخنها بسیار باید گفت سبحان الله والحمد لله  
ولا اله الا الله والله اکبر بوه هر دو روایت کند رضعتی که رسول علیه گفت چون تویم  
سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله دوست دارد هر چه آفتاب بر وجه بر آید  
سوره بن جنید روایت کند که رسول علیه گفت که بهترین سخن چهار کلمه است سبحان

الله والحمد لله ولا اله الا الله والحمد لله و خبر قرآن زبان ندارد بهر کلام که ابتدا  
کنی گویند چون ابن مسعود رضعتی را شنید می که این آیت را خرازی من  
که **ذلک یقرض الله قرضا حسنا** یعنی کیست که خدای او می نیکو دهد  
**بضاعة له** تا خدای تعالی مضاعف کرد اند یعنی بگویی راده کرد اند عبد الله  
بن مسعود این کلمات بگفتی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر  
وگفتی که این فرض نیکوست که من و ام می هم فقیه گوید رحمه الله علیه چون مرد  
را از مال دنیا چیزی نباشد که بصدقه دهد این کلمات را بگوید که بجای صدقه  
کار کند گویند که رسول علیه اصحاب خود را صدقه دادند فرمود ایشان صدقه  
می دادند ابو امامه الباهلی پیش رسول علیه نشسته بود و لب می جنبانید رسول  
علیه و را گفت یا امامه ترا می بینم که لب می جنبانی چه میگوئی گفت یا رسول  
الله هر زمان صدقات می دهند و من چیزی ندارم که بصدقات دهم و این کلمات  
را می گویم سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر رسول علیه گفت  
یا امامه این کلمات فاصلت است از آنکه یک مد ز ر صدقه بدر رویش دهی

**باب الرابع والخمسون في الصلوات على النبي**  
خبر است از رسول علیه که هیچ مؤمنی مسلمان نباشد در روز قیامت پس از مرگ  
من آنکه که جبرئیل علیه بیاید و گوید یا رسول الله فلان بن فلان ترا سلام می  
کند گویم علیه و رحمه الله در کانه عمر بن الخطاب رضعتی گوید چون  
بنده دعا گوید میان آسمان و زمین آنچه باشد تا آنکه که بر بیغامبری علیه در روز  
این بنام نک رضعتی روایت کند که رسول علیه بر منبر شد نخستین بای که بر  
منبر نهاد گفت آمین و بدو موسم همچنین آنکه بشت معاذ بن جبل و را  
پرسید که چون بر منبر شدی سه بار آمین گفتی جبرئیل آمد علیه و مرا



گفت یا محمد هر که ماه رمضان در یابد و خدای تعالی را نیاورد و بی زاهدی و  
 لغت بر او کفتم آمین و گفت هر آنکس که مادد و بد خود را در یابد یا یکی را از دو  
 و بجای ایشان سبوت نکند او بیدرد و آتش دوزخ شود من کفتم آمین گفت  
 هر که پیش او نام تو برند و بر تو صلوات فرستد در آتش دوزخ شود کفتم آمین  
 جابر بن عبد الله روایت کند که رسول علیه گفت هر که هر روزی صد بار بر  
 من صلوات فرستد خدای تعالی صد حاجت او را آید هفتاد آن جهانزی  
 سی از جهانی سعید بن الحمری از انصاری و ابو هریره روضه بار روایت کنند  
 رسول علیه گفت بر من صلوات فرستید که صلوات بر من شماران زکوة است  
 مرا بخدای تعالی میانجی سازید گفتند یا رسول الله و صیلت چه باشد گفت بلند  
 ترین درجه که در بهشت است که بان درجه هیچکس نرسد مگر یک مرد امید  
 دارم که آن مرد من باشد **فقیر** گوید معنی زکوة و طهاره با کبر کیست و  
 آمرزش باشد کناها را اگر هیچ نوازی بودی صلوات را جز آنکه امید  
 شفاست اندران کفایت بودی کفایت در و آمرزش کناهاست این  
 بر ما لکن رضعه رو آید که رسول علیه گفت هر که بر من یکبار صلوات فرستد  
 خدای عن وجد بروی ده بار صلوات دهد و ده کناه از او در گذارند و چون  
 خواهی که بدانی که صلوات بیغامبر فاضلتر از همه عبادت است نگاه کن در قول  
 خدای تعالی **إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ**  
**آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا** یعنی خدای تعالی و فرشتگان  
 بر پیغمبر علیه درودی فرستند ای مؤمنان بر پیغمبر صلوات فرستید و سلام و آرزوی  
 فرستید و سلام و آرزوی فرستید و در همه عبادت خدای تعالی فرمود که بر  
 پیغامبر درود فرستید و بشارت خویش فرستاده است و فرشتگان را فرمود که

صلوات فرستند بعد از فرشتگان مؤمنان را فرمود حکم این معانی معلوم شد  
 که صلوات بر پیغامبر بزرگتر از عبادت رسول علیه بر سیدند که بر تو صلوات  
 چگونه باید اذن گفت بگو بید الله صل علی محمد و علی آل محمد و بارک علی محمد  
 و علی آل محمد کما صلیت علی ابرهیم و علی آل ابرهیم انک حمید مجید و بعضی  
 گفته اند که صلوات چنین باید **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ**  
**عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِهِ وَسَلَّمَ** و کوهی گفته اند که چنین باید **اللَّهُمَّ اشْهَدْ**  
**اشْهَدْ لِلنَّبِيِّ أَن تَصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَبِهِرَى كَقَوْلِكَ**  
**إِنِّي أَنبَيْتُ الْإِسْلَامَ فِي نَبِيِّكُمْ** **بِأَنَّ** **الْحَامِسُ وَالْخَامِسُ**  
**عَلَى مَا جَاءَ فِي فَضْلِ كَلِمَةِ إِلاَّ اللَّهُ** خبرست از رسول علیه که بنده را روز قیامت  
 بتر از او حاضر کنند نود و نه سجد بر او آورند هر سجده چندانکه چشم کار  
 کند همه بر خطا و کناه بنده بر آن کناهان و رادرترازد و نهند انکه مقدار  
 ناخنی کاغذ که بر آن شود از زیر عرش و در ترانو نهند بر آن همه کناها  
 و خطاهای و زیادت در آن کاغذ بنشته **لا إله إلا الله** و آن محمد آعبد  
 و رسول و خبرست از رسول علیه که گفت فاضلتر از جمله که من گفته ام و  
 بیش از من گفته اند بیغامبر آن دیگر کلمه شهادت **لا إله إلا الله** اینست  
 مالک رضعه گفت که رسول علیه گفت که جبرئیل علیه فرود آمد و این آیت  
 میخواند **يَوْمَ تَبْدَأُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ** یعنی آن روز  
 که زمین را بدلا کنند بر میلی دیگر آسمانها را رسول علیه گفت با جبرئیل  
 چگونه باشند روز قیامت گفت بر زمین باشد سبید که بر آن زمین کناه بگذرد  
 باشند چون دوزخ بانگی دهند فرشتگان عرش در او بزند میگویند نفسی  
**نَفْسِي وَتَكُونُ لِي بِأَرْضِ الْعَمَلِ الْمَشْرُوبِ** کوهها همچنان باشند که چشم



تیری که از کمان بیرون جهد و کوهها از تنف دوزخ بگذرانند یا محمد دوزخ را بیاورد  
و راهفتاد هزار مهار باشد بر هر مهاری هفتاد هزار زبانه تا حضرت  
عزت رسدند در آن یک ای دوزخ سخن گوید دوزخ با و از آید گوید لا اله الا الله  
بغرت و جلال تو که امروز کینه بتانم از آن کسانی که روزی تو خورده اند و جز  
ترا پرستیدند همکس بر من نکرده جز آنکه حوازه از رسول علیه گفت یا جبرئیل حوازه  
چه باشد گفت ترا بشمارت با دیا محمد که امت تو بر بگذرد دوزخ باشد هر آنکس که  
بگوید لا اله الا الله بر دوزخ بگذرد بیغایر علیها <sup>لنت</sup> الحمد لله الذي اله الممت  
شهادة ان لا اله الا الله سباسب آن خدا را که امت مرا الهام داد تا کلمه  
شهاده گفتند عطای بن ابی رباح گوید که از ابن عباس تفسیر این آیه است  
**غافر الذنب وقابل التوب شد يد العقاب** ابن عباس گفت یعنی که  
من از زنده قول لا اله الا الله امر پذیرنده توبه گوینده قول لا اله الا الله امر  
عذاب من سخت است بر آنکس که نگوید قول لا اله الا الله فقیه گوید رحمة الله علیه  
واجبت بر مسلمانان که این کلمه را بیوسته گویند و از خدای تعالی در خواهند بر عاقبت  
و تضرع تا این کلمه را بدر هر کس بر ایشان نگاه دارد و بزبان از ذکر معصیت  
بپرهیزد چه بسیار کس این کلمه میگویند و با خرم از ایشان بستانند با نخ کار  
های بد کرده باشند و از دنیا کافر بیرون روند و کد امر مصیبتی باشد سخت از آن  
که نام مرد در همه عمر خویش ز جمله مسلمانان باشد و عاقبت کافر و روز قیامت  
که او را از کور برانگیرند در جمله کافران حشر کنند تا حضرت بر صورت زیادت  
و حسرت آن نیست که یکی را از کلیسیا بیرون آرند و بدوزخ حشر آن باشد  
که از مسجد بیرون کشند و با آتش اندازند و این همه از بهر بد کرداری او باشد  
که در نماند بید کاری مشغول شده باشد بسیار کس باشد که کالای بیاید گوید

این را خرج کنیم و خداوندش را عوض دهیم و از و حلای خواهر مرگ در آید و  
او را بر باید بیش از آنکه حلای خواهد و باشد که مردی را با حلای خود خصم  
شود گوید چکونه رها کنیم و را و میان ما فرزندانند و حرامی در میان افشا  
بود و امروز و فردا کند تا سر که فرزند رسد و او را از میان بردارد و بر حرام  
بوده باشد و باشد که ایشان از و بار ستانند کنون در کار خویش بنکر و در  
صلاح کار خویش جهدن بیش از آنکه مرگ فرزند آید ناگاه و تو غافل باشی  
و بدان که عمی کوتا هست و حسرت بسیارست تا توانی بیوسته کلمه شهادت  
بر زبان می آید بر حسن بصری گوید رحمت الله کلمه شهادت بهای بهشت است  
بهر هر چه رخصت گوید که رسول را علیه بر رسیدند که شفاعت تو کرا بیشتر  
رسد گفت شفاعت من آنکس را بیشتر رسد که از اخلاص و نیت صافی بگوید که  
لا اله الا الله اس بن مالک گفت که رسول را علیه بر رسیدم که بهشت را بهای  
گفت کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله بهای بهشت است مجاهد گوید  
در تفسیر این آیت **رَبِّمَا تَوَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ**  
که چون گویندگان قول لا اله الا الله از دوزخ بیرون آیند کافران  
گویند ای کاش که ما نیز مسلمان بودیم عطا بن ابی رباح گوید رخصت در تفسیر  
این آیت **مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا** هر که قول لا اله الا الله  
جای آرد بقیامت جزای او بهشت باشد **وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكَلْبَتٌ**  
**وَجَوْهَرٌ فِي النَّارِ** ایشانرا آنکس سار با تش اندازد حسن بصری گوید  
در تفسیر این آیت **هَلْ جَزَاءُ الْاِحْسَانِ اِلَّا الْاِحْسَانُ** گفت معنی آنست  
که جزای لا اله الا الله نباشد جز بهشت ابن عباس روایت کند رخصت که  
چهره روزی نزد رسول علیه آمد و گفت خدای تعالی ترا سلام می کند و می



گوید چرا اندوهگین و دل تنگی و خدای بهتر می اند گفت با جبرئیل اند <sup>هنالك</sup>  
از بهرامت خویش از کار قیامت گفت در کار کاران اند <sup>بسیه</sup> میگی یار <sup>کار</sup>  
مسلمانان گفت نه با جبرئیل کار گویند کان لا اله الا الله جبرئیل است <sup>رسول</sup>  
علیه بگرفت و ببرد تا بگورستان بنی سمله بر راست بر کوری زد و گفت برخیز  
بفرمان خدای عزوجل مردی برخاست روی سپید نورانی می گفت لا اله الا  
الله محمد رسول الله **الحمد لله رب العالمین** جبرئیل در آن گفت همچنان  
شوکه بودی باز همچنان شد نگاه پر جب بگوری بگردد و گفت برخیز بفرمای  
خدای تعالی مردی برون آمد سیاه روی و وجه ازرق می گفت و آخری  
و اندامش جبرئیل در آن گفت همچنان شوکه بودی باز تا بدید شد انکه جبرئیل  
علیه گفت روز قیامت هر کس از کور چنان برخیزد که بران مرده باشد  
خبرست از رسول علیه که گفت مردگان را تلقین کنید کلمه لا اله الا الله که  
گناه را از مرده بریزاند گفتند یا رسول الله اگر در حال زندگانی بگوید گفت  
بهتر و بهتر خبرست از رسول علیه که گفت پیش مردگان حاضر شوید و پس  
ایشانرا کلمه شهادت تلقین کنید و ایشانرا ببهشت مرده دهید چه خردمند  
از مردان و زنان متخیر شود از هول و ترس جان کند و ابلیس لعن الله  
علیه که دشمن خداست در آن وقت نزدیک تر باشد بیند در آن وقت که از دنیا  
مفارقت کند و دوستان را بجای ماند و ایشانرا نومید مگردان که کار صعبست  
و جان کند در سخوارست بان خدای که جان محمد پسرمان است که تلخی جان کند  
دشخوار تراست از هزار ضربت شمشیر در اختیار آمده است که در بنی اسرائیل  
مردی بود عابدترین مردمان و مردی دیگر بود بدکارترین همه بنی اسرائیل چون  
عابد فرمان یافت و حی آمد موسی که عابدان اهل دورخت و چون فاسق فرما

یافت و حی آمد موسی که از اهل بهشت است موسی بخانه عابد رفت زن او را  
پرسید که این عابد چه عمل کردی گفت عبادت کردی و نماز کردی و چون  
بجامه خواب آمدی گفتی خنک مرا اگر ای موسی میگوید حقست انگاه بخانه فاسق  
شد او را پرسید که این فاسق چه کار کردی گفت تمامی آنید که او فاسقترین همه  
مردمان بود گفت و دیگر چه کردی گفت عبادت داشت که چون پای جامه خواب  
فرو کردی بگفتی لا اله الا الله رسول علیه گفت که هر آنکس بگوید لا اله الا  
الله بصدق مرعی سبتر از دهان او برون آید بفرمان خدای عزوجل و راد و  
پرباشد سپید مکتک جواهر و یا قوت و بران شود تا بر عرش خدای تعالی  
اورا آوازی شنوند چون آواز ز نیوران و را گویند ساکن باش گوید بناشتر تا  
خدای تعالی گویند مرا نیا مرزد خدای تعالی گویند لا اله الا الله را بیا مرز  
انکه آن مرعرا هفتاد زبان هد تا بهر زبانی تشبیه و تهلیلی و تشجیدی و  
تقدیسی کند که این بدان نماید و آن بدین نماید تا روز قیامت و همه ثواب  
آن گویند لا اله الا الله را باشد و در خبر می آید که چون خدای تعالی فرعون  
را عرق کرد و موسی را علیه برهاند موسی گفت یا رب مرا عاقلی بیا موز که ثواب  
من در آن زیادت بود و شکر نعمت تو بدان گزارده باشم گفت یا موسی بگو  
لا اله الا الله و موسی زیادت خواست گفت یا موسی اگر هفت آسمان و هفت  
زمین در یک کفه ترازو نهی و لا اله الا الله بدیکر کفه فضل لا اله الا الله  
زیادت باشد مجاهد گوید نه چیزست که از خدای تعالی چیزی دیگر آنرا  
حجاب نکند مشاهده آن لا اله الا الله و دعای مؤمن ببنیکی از بر فرزند خویش  
و دعای مظلوم بر ظالم <sup>در خبر می آید که بگوید</sup> لا اله الا الله و آواز راه <sup>هر که</sup>  
بطوع و رغبت بکشد خدای تعالی چهار هزار گناه کبایر از او در کرد <sup>ه</sup>



گفتند یا رسول الله اگر او را چهار هزار گناه نباشد گفت از کجا خوشاورد  
و همسایگان در گذارد فقیه گوید رضعه که هر آنکس که هفت کلمه یاد دارد  
او را بنزدیک خدای تعالی شریعی و بزرگی باشد و بنزدیک فرشتگان و  
گناهان او آفریده باشد و خلوت و طاعت یابد و بزرگانی و سب از مرگ  
نجات باشد یکی آنکه بهر کاری که ابتدا کند بسبب الله بگوید و دوم از  
هر کاری که فارغ شود بگوید **الحمد لله** و سیم چون بر زبان او سهوی  
بگوید **استغفر الله و لا اله الا الله** بهشت است و جای دیگر  
میگوید که کلید بهشت است و کلید رانا چار کسی باید که بکشد و از دندانهای  
کلید یکی زبانیست که بدگر خدای تعالی مشغول باشد پاک از غیبت و دروغ  
و دلی بر هیز کار که از حسد و خیانت پاک باشد و شکی از حرام و شبهات  
پاک و اندامهای بیوخته بخدمت مشغول و از معصیتها پاک بود و عقارت  
گوید **رحمة الله علیه** که رسول را علیه گفتیم یا رسول الله مرا چیزی  
بیاموز که مرا بهشت نزدیک کرد از دوزخ دور کند گفت چون بدی  
بکنی نیکی را بر ابوی بکن که آن ده چندان باشد گفتیم یا رسول الله **لا اله الا الله**  
از کارهای نیکیست گفت از بهترین همه نیکیهاست **حذقه** گفت  
رحمة الله علیه که اثر مسلمانان باید کرد تا هیچکس نداند که نماز چیست  
و روزه چه باشد تا چنان شود که یکی گوید مرحمان بیش از ما گفتند **لا اله الا الله**  
و ما فی کوبیم **لا اله الا الله** دیگر گوید و چه سود استی ایشانرا  
**لا اله الا الله** گفت از آتش دوزخ بدان رستگاری یا بند و الله اعلم  
باب **السادس فی ما جاء فی فضل القرآن**  
عبدالله بن مسعود گوید رضی الله عنه **القرآن شافع** یعنی

قرآن شفیع هست که شفاعت و قبول باشد **ما حل مصدق** معنی آن باشد  
از کسی کله کند او را راست گویند یعنی که چون قرآن کله کند و گوید که **مرحبا**  
و بمن کار کرد خدای تعالی و را راست گویند دارد بس هر آنکس که قرآنرا امام **خوب**  
گیرد و بدو کار کند و را بهشت کشد و هر آن که قرآنرا بسبب است او نکند و را  
بدوزخ راند **فقیه** گوید معنی این که **شافع** **مشفع** یعنی شفاعت کند آنکس  
را که از و خشنود باشد و غناعت و قبول افتد گویند که نافع بن عبد الحارث  
و عامل بن عمر رحمه الله علیه در مکه بود چون عمر سوی مکه می آمد با استقبال عمر  
بیرون شد چون عمر و را بدید گفت بجای خویش که آنشاندی گفت عبد الرحمن بن  
ابرا را نشانم عمر گفت رضه یکی از جمله بندهکان بر قریش الی حدی گفت  
یا امیر المؤمنین هی کس را از وی قرآن خوانتر نیافت عمر رضعه گفت آری خدای  
تعالی بقرآن قومی را عکسید و قومی را حوار کرد **انید و عبد الرحمن بن ابراز**  
کسانی هست که خدای تعالی و را بقرآن عزیز کرد **انید عبدالله بن مسعود** گفت  
که قرآن مهفای خداست در میان خلق مهفان خدا را پیاموزید چند آنک  
توانید این قرآن رس خداست و نور روشن و شفای سودمند و پشتمت  
آنکس را که بدو دست زند در ستکارت آنکس را که تبع او باشد و راه راست  
آنکس را که برود و هرگز کز نرود که حاجت آید بر است کردن و عجایب  
نشنود که خدای تعالی ثمار مزد و ثواب دهد بقرآن خواندن بهر حرفی نیکی  
بهر حرفی گوید رضعه که رسول علیه گفت هر که رنجی از رنجهای دنیا از دل او بر  
برد خدای تعالی رنجی از رنجهای قیامت از دل او بردارد و هر کس که برای  
رو بسبب آن تا عالمی آمد خدای تعالی راه بهشت بر او بکشد و هیچ جتا  
عتی در مسجدی از مسجد ها جمع نشوند که در آن مسجد کتاب خدای تعالی خوانند



آنکه خدای تعالی سکونت و آرام و رحمت بر نشانی بار و فریشتگان بیرون  
ایشان فرزند آید و خدای تعالی ایشان را یاد کند خبر است از رسول علیه السلام که هر آنکس  
که قرآن حفظ کند از بدر و مادر خویش عذاب سبک گرداند و اگر چه کافر باشد  
عبدالله بن العاص گوید هر که قرآن بخواند آنکه پندارد که خدای تعالی کسی را  
چیزی داد است بزرگوار تر از آن که وراد آن چیز را که خدای تعالی عظیم خواند  
است حقیر کرد ایند باشد و چنان واجب کند کسی را که حامل قرآن باشد که او را  
پشتا بسند پشت خفته باشد و بروز که مرز مان روزه کشاده باشند و غمناک  
باشد چون مرز مان مشاد مان باشند و گویان باشد چون بخندند و چون مردمان  
بار نامه کنند و فروتی کنند و نشان حامل قرآن آنست که همیشه گریان باشد  
و سوگوار و بردبار با سکونت و آرام و نرمی و درشت نباشد و نه غافل و نه  
هرزه گوی و نه تیز و گفته اند هر کس که قرآن بخواند همچنان باشد که بیغامبر  
را علیه دید باشد آنکه این آیت را بخواند **وَارْحَمِي فِي هَذَا الْقُرْآنِ**  
**لِيَذْكُرِي بِذِكْرِكَ بَدْوً مِّنْ بَلَدٍ لِّتَشْهَدَنِي** این قرآن بین رحمت فرستادند  
تا بقرآن بتراسم شمارا و آنکس را که قرآن بد و رسد بعد از شما و در خبر است که  
عدد درجه ای بیست هم چند است که عدد آیه های قرآن مغزی را گویند  
که قرآن بر خوان و بهر آیه بدرجه بر می شود اگر یک نیمه پیش نداند گویند اگر  
زیادت بودی بنود درجه زیادت دادندی و اینست از حسن بن علی رضوان  
الله علیهم که رسول علیه گفت هر که قرآن خواند در نماز و بیای بساده باشد  
او را بهر حرفی صد نیکو در برانش نویسند و هر که در نماز نشسته قرآن خواند  
او را بهر حرفی بیجاه نیکو نویسند و هر که قرآن برین از نماز خواند بهر حرفی  
او را ده نیکو نویسند و هر کس که گوش بقرآن دارد و نیکو بشنود و بیا

بهر حرفی یک نیکو نویسند و هر آنکس که قرآن را بنام می ختم کند و را بنزدیک خدای  
تعالی دعا مستجاب و اجبت یاد در دنیا حاجت او روا کند یاد آخرت خبر است از رسول  
علیه که سه چیز را خواند اگر از آنکه منافق یکی اما می که عادل باشد و دیگر آنکه بیری  
در مسلمانان محاسن سپید کرده باشد و سیم کسی که حامل قرآن باشد و اینست  
از ابو امامه رضی عنه که گفت رسول علیه ما را می فرمود که قرآن بیا موزید آنکه  
ما را از فضیلت قرآن خبر می داد قرآن روز قیامت بیا بد بنزدیک قرآن خوانا  
وقتی که سخت محتاج باشد بوی بنیکو ترین صورتی او را گوید مرا می آید گویند  
کیستی گوید من آنم که فرماد دوست می آشتی و در کناری گرفتی و شب از بهر من  
بیدار بودی و بروز مشغول گوید مگر تو قرآنی گوید که من قرآنم آنکه بنزدیک  
خدای تعالی روند ملک بدست راست او دهند و خلد بدست چپ او دهند تا ج  
ملک بر سر او نهادند تا در و پدرش را چون مسلمان باشند و حله بپوشانند که هم  
دنیا بقیت آن بر نیاید گویند ما را این از کجاست که استحقاق این نداشت اینها  
گویند این از فضل فرزندان شماست که قرآن خوانست آنکه رسول علیه گفت سوره البقره  
و آل عمران بیا موزید که ایشان روز قیامت بیا بیند با آنکسانی که ایشان را خوا  
باشند برسان دو عمامه از نور که در آموختن آن بر کاستند تا او ختن آن حشر  
است و جادوان بران راه نیابند و این آنکس را باشد که چون خواند از و چیزی  
ندزد یعنی در خواندن حرم نکند سعید بن جری قاص گوید رحمة الله هر که روز  
قرآن را ختم کند فریشتگان بر و صلوات دهند تا آنکه که شب در آید و هر که  
شبانه نگاه ختم کند فریشتگان بر و صلوات فرستند تا صبح بدمد و دوست  
که بر روز ختم کردندی عبدالله بن المبارک رضعه گوید که دوست داشتندی که بتابستا  
باور روز ختم کردندی و بزستان با قول شب صلوات بسیار بودی اسن بز ملک



رضعه روایت کند از موسی اشعری از رسول علیهم السلام که گفت مثل مؤمن که قرآن خواند  
همچنانست که مثل تخم که بوی و طعم او خوش بود و مثل کسی که قرآن بخواند  
مثلا خرم باشد ولیکن بوی ندارد و مثل فاسق که قرآن خواند مثل ریاحنت  
بوی او خوش و طعم او تلخ و مثل فاسق که قرآن نداند همچنانست که حنظل که  
بوی ندارد و طعم تلخ دارد عقبه بن عامر روایت کند رضعه از رسول صلیعم  
که گفت آنکس که قرآن بسر خواند همچنانست که صدقه بسر دهد آنکس که قرآن  
بلند خواند همچنانست که صدقه آشکارا دهد یعنی اگر بلند خواند رواست و اگر  
در سر خواند فاضلتش بود در خبرست از رسول علیهم السلام که گفت کتاها بر من عرض  
کردند ندیدم هیچ کتاه صعبتر از حامل قرآن که قرآن را فراموش کند و در  
خبرست که هر که قرآن بیاموزد و باز فراموش کند بی عذری بهر آیتی از  
قرآن او را یک درجه کم کند و روز قیامت می آید مهاد در بینی کرده در خبر  
از رسول علیهم السلام که هر که قرآن بیاموزد و فراموش کند او را روز قیامت بیارند  
بر پیه ضحاک گوید رصعه هر آنکه قرآن آموخته باشد و فراموش کند از آن باشد  
که کتاهی کرده بود (انکه این آیت بخواند **وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَمَا**  
**كَسَبَتْ آيَاتُنَا كَيْدًا** یعنی هر مصیبتی که شمارا پیش آید سبب کتاهی بود که از شما  
در وجود آید و کلام مصیبتی است بزرگتر از فراموش کردن قرآن روایت از  
ابو حنیفه رحمه الله علیه که گفت هر آنکس قرآن را بسای دو بار ختم کند حق قرآن گزارده  
باشد زیرا که در آن سال که رسول علیهم السلام فرمود دو بار قرآن بر او عرض کرده بود  
**بِالتَّائِبِينَ وَالْمُؤْمِنِينَ وَتِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ** **بِالتَّائِبِينَ وَالْمُؤْمِنِينَ وَتِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ**  
که بید که ابوالدرد در مسجد دمشق نشسته بود مردی از در مسجد راه سلام کرد  
گفت یا ابا الدرد اقا صد از مدینه رسول علیهم السلام آمد از بهر چیزی که شنویم که

نواز رسول علیهم السلام روایت کرده بود در گفت بخارتی نیامدی و نه حاجتی گفت نه هیچ  
کار نیامدم الا با بن شغل من شنیدم از بیفا مبر علیهم السلام که هر آنکس را می رود از بهر آن  
تا علمی آموزد خدای تعالی بر او راهی از راهها سهل گرداند و فرشتگان برهای خوش  
زی بر قدم او می نهند و با سنج او کند خرسند باشند و هر چه در هفت آسمان وز میبندند  
از بهر عالم استغفار کنند و ماهیان دریا و فضل عالم بر عابد همچنانست که فضل  
ماه شب چهارده بر ستارگان و عالمان میراث داران بیغامبرانند و بیغامبران در  
و دنیا میراث نگداشتند علم و دانش گداشتند و هر که علم میراث یافت نصیبی  
بزرگ یافته باشد در خبرست که دو حریص هرگز سیر نشوند یکی که علم طلب کند و  
دیگر که مال طلبد و این هر دو برابر باشند آن که طالب علم باشد خوشنود خدای تعالی  
زیادت یابد و طالب دنیا رضای شیطان یابد و خدای تعالی میگوید **انما یجتنب**  
**الله من عباده العلماء** یعنی از خدای تعالی آن بندگان بترسند که علم  
دانند و این آیت بخواند **كَلَّا اِنَّ الْاِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَاَنٌ** **كَلَّا اِنَّ الْاِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَاَنٌ**  
یعنی که فرزند آدم طاعی شود چون خویش را توانگر بیند این سپهرین گوید  
که بصره در مسجد آدینه رفتم و اسود بن سریع و عظامی گفت بر منبر و مردمان بر  
کرد آمده بودند و از پس پشت او فقه حلقه نشسته بودند و فقه می گفتند با  
خویشین گفتیم که مجلس اعظمت شود باشد که بر ایشان رحمت بارد مرا نیز نصیبی بود و  
گفتم که حلقه روم باشد که سخنی بشنوم که مرا فایده باشد رفتم چون شب را آمدم  
بد در را بخواب دیدم مرا گفت اگر چنانکه بر فقیه یا آن حلقه که فقه می گفتند جبرئیل  
را یافتی میان ایشان نشسته در خبرست از رسول علیهم السلام که هر که خواهد که آزاد  
گردان خدای تعالی را از آتش و زخ ببیند متعلما را باید دید بان خدای تعالی  
محمد بن زمان اوست که هر متعلمی که بدرخانه عالمی رود خدای تعالی او را بهر کاری عباد



یکساله بنویسند و بهر قدمی در اگوشگی بنا کنند و چون بر زمین می رود زمین از  
بهروی استغفار می کند و بسبب روزگناه او آمرزیده باشد و فرشتگان کواهی دهند  
که اینها انسانی اند که خدای تعالی ایشانرا از آتش و زخ آزاد کرده است در خبرست از  
رسول علیه که در مسجد رفته و مجلس دید در یک مجلس از خدای تعالی می کردند و در  
دیگر فقه می گفتند گفت این هر دو مجلس خیر است یکی فاضلتر از دیگری اما اینها  
دعای کنند و از حاجت میخواهند اگر خواهد بخشید و اگر خواهد نه و اما این دیگران  
می آموزند و می آموزانند جاهلان را و مؤمنانرا متعلم فرستاد و این فاضلترند  
انکه بنشست با ایشان ابوالدردا گوید رحمة الله علیه که یک مسئله آموزم در  
دارم از آنکه شب نماز کنم ابن مسعود گوید رضعه شما در روز کاری هستید  
که عمل به از علم است و روز کاری آید که علم به از عمل باشد بوسعه خدای گوید رضعه  
که رسول علیه گفت فاضلتر از همه عبادتها بر روی زمین سه کار است یکی آنکه طلب علم  
کنند و دیگری آنکه با کافر جهاد کنند و سیم آنکه کسی کند زیرا که طالب علم دوست خدا  
عز وجل و آنکه که مجاهد است جان از برای خدای تعالی بدلی می کند و آنکه که کسی کند  
حلال خدای تعالی او را دوست دارد انسی بن مالک رضعه روایت کند که رسول علیه  
گفت هر آنکس که علم نه از برای خدای تعالی طلب کند از دنیا برون نشود تا علم بر او مال  
گردد و خدا پیراشود و هر آنکس که علم از برای خدای طلب کند همچنانست که روزی  
دارد و شب نماز کند یک باب از علم که متعلم بیا موزد او را بهتر است از آن که  
کوه بوقبیس زرباشد و آنرا بصدقات دهد عبداللہ بن مبارک را پرسیدند که تا  
کی نیکو باشد که مرد علم آموزد گفت تا آنکه که جهل از او ناسند باشد گویند که این  
المبارک را وقت مرگ فراز رسید و مردی را نشاند بود از بهر وی علم می نوشت  
گفتند در چنین وقت هنوز علم می نویسی گفت بود که آن کلمه که مرا سود دارد

هنوز بمن نرسیده است معاذ بن جبل گوید رضعه علم بیا موزد بیکه آمرزیدن آن  
نیک است و طلب علم عبادت است و علم با یکدیگر باز گفتن تسبیح است و علم با حسن جاه  
است و آموزانیدن کسی را صدقه است زیرا که علم علم بهشتیاست و بوقت  
اندره موافقت از و باشد و در عزیزی یار بود و در خلوت ندمیست و دلبرست  
خواری و نیک یارست بوقت دستخوار و زینتست میان دوستان و سلامت بخنک  
دشمنان خدای تعالی بعلم و دانش گروهی را بر کشد و ایشانرا بیش رو گوید  
کرد اند که مردمان با ایشان اقتدا کنند و بر اثر ایشان روند و فرشتگان بدیشان  
رغبت کنند و پرهایی خویش را با وفا فر آورند و همه چیزها از تر و خشک بر  
درود فرستند و ماهیان دریا و دودام صحرا همه بدو آفرین کنند زیرا که علم  
و دانش زدا بنده دلهاست از جهل و چراغ شفاست در نارایی و قوت تنهاست  
از ضعفی و برساند مرد را بپایگاه نیکان و بدرجات بلند بدنی و اخروی  
و تفکر در علم بر او روزه باشد و بعلم یا یکدیگر سخن گفتن بر او بر نمازست و بعلم  
پیوستگی رحم و خویشاوندی باشد و بعلم توانی شناختن حلال از حرام و  
خدای تعالی علم را بنیک نختان دهد و بدجنانرا از آن محروم گرداند حسن  
بصری رحمة الله علیه گفت که هیچ کس فاضلتر از جهاد نیست و هر آنکس که از خانه  
خود برون آید و بطلب علم رود پای جز بر بر فرشتگان ننهد و مرغان هوا  
بر و صلوات دهند و دودام صحرا و ماهیان دریا بر و صلوات دهند و  
خدای تعالی ثواب هفتاد و دو ضعیف هوش علم را طلب کنید و بعلم طلب کنید  
بر دباری آهستگی و فروتنی کنید آنکس را که از و علم آموزید و آنکس را که و را  
علم آموزانید و با عالمان برابری مکنید و با صاحب امران خیانت مکنید و بر  
بندهکان خدای تعالی دست رازی مکنید که از جمله جباران عالمیان شوید آنگاه



که خدای تعالی ایشان را در یافت و نکو سازد آتش و زخ در انداخت و علمی طلب  
کنید که شمارا از عبادت خدای تعالی باز ندارد خدای را عبادت کنید که شمارا از این  
ندارد چه بهر علمی از این دو کانه بر خورد آری بآن دیگر توان یافت و چنان باشد  
که کسانی که ایشان طلب علم نکردند و بعبادت مشغول شدند تا چون تنهایی  
ایشان بار یک شد و پوست ایشان تنگ شمشیر برداشتند و برندگان خدای تعالی  
برون آمدند و اگر علم طلب کردی ایشان را از نا کردنی باز داشتی که هر آنکس  
که بی این کاری کند چنان باشد که کسی بی راه رود هر چند بیشتر جهد  
کند دور تر افتد و آنچه بزبان آرد پیش از آن بود که بصلاحت آرد گفتند یا  
باسعید این از کجاست گفت هفتاد بدی را دیده و هجده سال عزبت کرده ابودرد  
گوید رضعنه که شمارا می بینم که عالمان می میرند و جاهلان نمی آموزند بیا موزید  
بیش از آن که علم را بردارند بمرک عالمان خبرست از رسول علیه که خدای تعالی  
علم را از میان عالمان بر ندارد لیکن علم را بمرک عالمان بر دارد تا چون  
عالمان نتوانند جاهلان مهتران شوند و از ایشان سخن برسند و ایشان را  
از جهل جواب دهند تا که راه شوند دیگر از راه که دانند ابوالمبارک را گفته  
اند رحمة الله علیه که اگر خدای تعالی ترا آکده کند که شبانه نگاه خواهی مرد چه  
کار خواهی کرد گفت علم طلب کنیم ابرهیم نخعی گوید رضعنه که گفت همیشه  
فقیه در نماز باشد گفت از بهر آنکه پیوسته بر زبان او ذکر خدای تعالی رود  
و از حلال و حرام خبر کند و مسلمانان بآن کار کنند گویند که عالمان چرا غ  
زمینند هر عالمی چراغ روزگار خویش باشد سالر بن ابی الجعد گوید رحمة الله  
علیه که خداوند من مرا بسپارد درم بخرد و آزاد کرد گفتم بگدام پیشه نشینم  
علم اختیار کردم پس روزگاری نداشت که خلیفه بزیارت من آمد و راه

ندادم گویند که صالح مری روزی بسلام خلیفه رفت او را بر بالش خویش نشاند  
صالح مری گفت حسن بصری راست گفت خلیفه و را پرسید که چه گفت جواب داد  
که حسن بصری گوید رضعنه که علم بزرگوار و کوار بی افزایش و بندگانه بر  
خداوند رساند و گرنه صالح مری که باشد بر بالش امیر المؤمنین بنشیند اگر  
علم بودی این بن مالک صد روایت کند از رسول علیه که گفت علم را طلب کنید  
اگر بچین ما چنین بود که طلب علم فریضه است بر همه مسلمانان در خیر است که مری  
بزرگ بود در عقاری آمد او را گفت میخواه که علم آموزم و می فرم که آنرا  
ضایع کن و بآن کار ننگر گفت آرز علم ز بر سر نهی به از آن که چهار بر سر نهی  
انکه پیش بر او آرد آرفت و او را همچنین گفت و جواب داد که روز قیامت هر  
کس همچنان خیزد که بران مرده باشد عالم عالم خیزد و جاهل جاهل انکه  
ببزرگی بوهر بره شد و او را نیز همچنین گفت و جواب داد که اگر علم ضایع کنی  
همان باشد که اکنون طلب کنی روایت کند بوهر بره رضعنه که رسول علیه گفت  
خدای تعالی بهیچ طاعت فرستیدند بزرگوار تر از فقه و مرد فقیه بر  
شیطان بتراست از هزار مرد عابد و هر چیزی راستی هست و مستون  
دین علمست و در خبر آمد که اهل بصره خلاف کردند گروهی گفتند که علم  
فاضلتر است از مال و گروهی گفتند که مال بهتر است از علم پس کس فرستاد  
ببزرگ این عباس او را پرسیدند از آن گفت علم فاضلتر از مال است رسول  
گفت اگر مرا از حجت پرسند چه گویم گفت بگو که علم مبراشست از بیغایم  
و مال مبراث فرعون است از بهر آنکه علم ترانگاه دارد و مال ترانگاه باید  
داشت و دیگر آنکه علم خدای تعالی جز کسی بدهد که او را درست آرد و مال  
انکس را نیز دهد که دوست ندارد و علم بخشیدن نرسد و بدادن و مال



بخشیدن سحر شود و بدادن و دیگر آنکه خداوند مال مرده است و خداوند علم نیز  
و خداوند مال را از هر یک پیرسند که از کجا بدست آرد و بجای خرج کردی  
خداوند علم را بهر دانشی درجه باشد و اینست از عیال بنی طالب رضی الله عنه  
که مردمان سه گروهند عالمیست بانی و متعلمی از بهر استکباری و باقی  
گروهی نه هیچ یعنی هرزه گوهر بانگی را تبع باشند و با هر بادی بروند و علم  
بقتراست از مال و عالمان بانی مانند تاجهاست عین ایشان یعنی تنهایی ایشان  
نابندید باشد و مثلاً ایشان در دنیا حاضر بود باب  
الثامن في الحنون في العلم انس بن مالک رصعنه روایت کند از رسول  
علیه که گفت عالمان امینان بیغما میرانند بر خلق خدای عز و جل چند آنکه با  
پادشاهان در دنیا میزند و دست بکار دنیا نبرند چون دست بکار دنیا کشیدند  
بر بیغما میران حیف کرده باشند از ایشان گرانه کنید و پرهیزید ابودردا  
گوید که مرد عالم نباشد تا مستعلم نبود و عالم نبود تا بعلم کار نکند ابودردا  
گوید رصعنه که وای آنکس را که نداند یکبار و وای بر آنکس که داند و بدانش کار نکند  
هفت بار و گفت عی نرسم از آن که مرار و ز قیامت گویند ای عامر چه داستی  
از آن می ترسم که گویند ای عامر چه کردی با آنج دانستی عیسی بن مریم گوید  
که هر آنکس که داند و با آنج داند کار کند او را در ملکوت آسمانها عظیم خوانند  
امیرالمؤمنین عمر رصعنه عبدالله بن سلام را گفت خداوند از علم که اندک گفت آنکسانی  
اند که بعلم کار کنند گفت علم را چه چیز برد از سینه عالمان گفت طبع  
عیسی بن مریم علیه گوید چه سود دارد تا بینا را که چراغ بدست گیرد و چه سود  
دارد خانه تاریک را که چراغ بر یار نهند و چه سود دارد که حکمت گویند و  
بان کار نکنند عیسی بن مریم علیه گوید درختان بسیارند لیکن نه همه بار دارند

و عالمان بسیارند نه همه راست نمایند و میوهها بسیارند و نه همه خوش و علیها  
بسیارست و لیکن نه همه سودمند و زراعی گوید رحمة الله علیه هر کس که کار کند  
داند توفیق با بد با آنج نداند سهیل بن عبدالله گوید رحمة الله علیه مردمان  
مرده اند مگر علما و عالمان همه مستانند مگر آنکسانی که بعلم کار کنند و عاملاً  
بعلم غرّه شده باشند اگر آنکسانی که با خلاص کار کنند و مخلصان بر خطرند  
خبرست از رسول علیها که با هر عالمی منشیید مگر بان کسی از پنج چیز است  
چیز خواند از کمان بیقین خواند و از کبر و سرفرازی بفرونی و از دینی  
بدوی و نصیحت و از ریاضت و از حریمی بکرم طبعی امیرالمؤمنین علیه  
گوید چون عالم بعلم خویش کار نکند جاهل را با موختن رغبت باشد که چون  
عالم با آنج داند کار نکند علم او را ناید ندارد و نه دیگر کس را و کز سخنوار هادیش  
حاصل کند چه گفته اند که در نی اسرا بگرددی دوست تا بوقت علم حاصل کرد  
خدای تعالی به بیغما میران بیغما میران بنی اسرا بگرددی که این حکم را  
بگویی که اگر هیچند آن دانش دیگر حاصل آری ترا سود ندارد مگر که این چیز  
را کار بندی نخست آنکه دنیا را دوست نداری که دنیا نه جایگاه مومنانست  
و دوم آنکه با پادشاهان صحبت نداری که پادشاهان نه رفیق مومنانست  
و علم را هفت کرامات باشد نخست فضل متعلمان یابند و دیگر تابیش  
عالم حاضر است از خطا و بزه معصوم باشد و سیم چون از خانه بیرون آید بطلب  
علم رحمت بر او بارید ز کبر و چهارم چون بنزدیک ایشان بشینند و رحمت  
بر ایشان باریدن گیرد و بی در جمله ایشان باشد و پنجم تا کوشش دارد او را  
نیکبای می نویسند و ششم فریشتگان خرد ایشان در آید در جمله باشد  
و هفتم هر قدمی که بردارد و بنهد کفارت کناهی باشد و درجه بردارند و یک



بنی بنویسند آنکه خدای تعالی شش حرمانت از زانی دارد یکی آنکه دست دارد  
لشی را که بمجلسهای عالمان شود و دوم آنکه هر آنکس که بدو افتد کند و راهچندان  
که مزد ایشان حاصل شود بحال نکاز نزد ایشان چیزی حرام شود و سیم اگر یکی را  
از ایشان بیاورد و راضاعت کند و جهان نماند که در او از محاسن فاسقان سر در  
دد و بنجم آنکاز جمله نیکان و متعلمان شود و ششم نماند خدای تعالی بحای  
آورده باشد که گفت **لَوْ تَوَّابٌ لَّيْسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ** یعنی عالمان و پارسایان باشند این  
کرامتها آنکسراست که او چیزی بیاموزد و مجالس علم حاضر شود و اما  
آنکس که او چیزی یاد گیرد و بیاموزد او را **أَضْعَافًا مَضَاعِفًا** باشد یعنی  
یکی را دو و ده و بیشتر و کمتر و گفته اند که خدای تعالی را در دنیا بهشتی هست  
هر کس که در آن بهشت شود عیش او خوشتر گردد بر سپیدند که آن بهشت کرامت  
گفت مجالسی که در آن ذکر خدای تعالی و در خبرست از رسول علیه که گفت یک  
مجلس چیزی که در روز خدای تعالی رود کفاره هزار مجلس بود که در روز **قَدَرِ**  
باشد عمر خطاب گوید صعبه که مردمان را از خانه بیرون آید و بروند از راه گناه  
تعامه گناه بود بمجلس علم حاضر شود یا بگذرد و سخن بشنود ترس خدای تعالی  
در او بد آید بر گناه خویش بشمان شود و توبه کند و آمرزش خواهد خدای  
تعالی را بیاورد بخانه باز کرد و هیچ گناه نماند باشد از مجلس علم دور  
مشوید که خدای تعالی بر روی زمین هیچ مجلس بزرگوار تر از مجلس علم  
نیافته است ابن بن مالک رضعه گوید که روزی مرعی پیش رسول علیه  
درآمد گفت یا رسول الله قیامت کی خواهد بود گفت چه ساخته قیامت را گفت  
قیامت را چیزی نساختم از نماز و روزه و کردار نیک اما آنکه خدا بر او رسول  
اوراد و دست او را رسول علیه گفت در قیامت با آنکس باشی که او را دوست

لغوی گفته

که هیچ وقت ندیدم که مسلمانان بناد شد ند که در آن وقت عبداللہ بن مسعود گفت  
رضعنه سه چیزی گویم که آن حقیقت هیچ بنده خدای را دوست ندارد که خدای تعالی  
او را یکی دیگر باز کرد روز قیامت و آنکس که او را در اسلام نصیبی باشد نه چنان  
بود که کسی را سلام بهره ندارد و چهارم اگر بران سو کند خرم راست خورده باشم  
خدای تعالی چون در دنیا ستر بر روی پوشد در آخرت برده از او بر نازند گویند که  
بوهی بره رضعنه بیان از در آمد و گفت شما اینجا نشسته اید و در مسجد میراث  
بیغای میبخشند مردمان برخاستند و مسجد رفتند آنجا چیزی ندیدند  
باز آمدند و را گفتند در مسجد چیزی بخش نمیکنند گفت چه بود آنجا  
گفتند فوجی در مسجد بودند بفرز آن خواندن و ذکر خدای تعالی مشغول گفت  
میراث محمد است علقمه بن قیس گوید رحمه الله علیه که با مداد بر خیزم  
و بنزد قومی شوم که از ایشان دانشی بر سر و ایشان از من علمی پرسند دوست  
دارم از آنکه بر هزار اسب جمله سویی کافر بر خبرست از رسول علیه که گفت  
جاعتی که بنشینند و ذکر خدای تعالی کنند فریشته از آسمان آواز دهد که  
بر خیزید که بدیهای شما بیکدیگر بد کردید و شمارا بیا مرزیدیم و هیچ جماعتی  
نشینند و ذکر خدای تعالی مشغول باشند الا همان عدد فریشتگان با ایشان نشینند  
شقیق زاهد رضعنه گوید که مردمان از مجلس من سه گروه بر خیزند کافر  
یا منافق یا مؤمنی از آنج من گویم خدای گفت رسول گفت هر آنکس که مراد رو  
غی گوید کافر باشد و هر آنکس که بشکارد منافق باشد و هر آنکس که مراد راست  
گوی داند و بر گناه بشمان شود و نیت کند که بگناه باز نگردد مؤمنی غلط  
باشد فقیه گوید رحمه الله علیه هر که با هشت قوم بنشینند خدای تعالی او را  
هشت چیز کرامت کند هر که با توانگران نشیند دوستی دنیا و توانگری در دنیا



زیادت شود و هر که با درویشان نشیند و را شکر و خرسندی زیادت شود و  
هر که با پادشاهان نشیند و را کبر و سختی دل زیادت شود و هر که با زبان  
نشیند و راجه و شهوت زیادت کرد و هر که با کودکان نشیند بازی و هز  
کاری می کند و هر که با فاسقان نشیند بر کناه و بدکاری چیره شود و  
هر که با نیکان نشیند رغبت و بطاعت زیادت کرد و خواهی از برای تعالی  
دشمن دارد و سه خنده را جایگاه که ذکر خدای تعالی رود و کمی بخسید  
بزدلی خدای تعالی نماند باشد و خفتن پس از نماز با مداد و پیش از نماز  
خفتن سیم خفتن نماز فریضه فوت شود و سه جای خندیدن خدای تعالی نپسند  
خندیدن از بس جنازه و خندیدن جای که ذکر خدای تعالی رود و خندیدن  
در کورستانها محیی و زان کوبد رحمة الله علیه نصیبتها چهار گونه است  
فایت شدن تکبر اول و فوتم شدن موقوف عرفات چون حج رود و  
حجت فایت کردد گویند که مجالس عالمان مرمت دینست و عیب انکس که  
بدر بیان باشد خبرستان رسول علیه که گفت نگاه بر روی پدر عبادت  
و نگاه کردن بکعبه و نگاه کردن بمصحف و نگاه کردن بر روی عالم همه  
مزدست رسول علیه عالمان را با خود برابر کرد و گفت هر که زیارت عالمی  
رود همچنانست که زیارت من آمد و هر که با عالمی مصافحه کند همچنانست  
که دست در دست من نهاده باشد و هر که با عالمی بنشیند همچنانست که با من نشسته  
باشد و خدای تعالی او را هم نشین من کرد اندر بهشت روایت از حسین  
بصری رحمه الله علیه که گفت مثال عالمان همچون مثال ستارگانند چون  
بدیله بد بزدل بد و راه یابند و چون تاریک شود متحیر مانند و مراد عالم  
رخنه است در مسلمانان که هرگز آن رخنه را راست نتوان کرد و الله اعلم

باب التاسع والخمسون في ما جاء في الشكر

انسان بن مالک رضعنه گوید که رسول علیه گفت که چون بنده طعامی خورد و گوید  
**الحمد لله** خدای تعالی از او راضی شود خبر است از رسول علیه که چون خدای تعالی  
حلا یق اولین و آخرین را بهم آرد منادی آواز دهد بناکی بکند چنانکه هم خلق  
بشنوند و گوید که امروز معاومر شود که کسیت بسزاوار کرد آنکه گوید بر خرید  
انگسائی که بهلوهایی ایشان بر جامه خواب فرار نکرند و در شب تاریک  
مارا پرستید ندی معنی این آیت **تَجَاوَى قَلْبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ** همه  
بر خریدند و سخت بسیار نباشند آنکه ندانند که پیش آید آن کسان که **اتلوهیهم**  
**تِجَارَةً وَكَيْبَعًا** یعنی ایشانرا غافل نکرده خرید و فروخت  
ذکر حق تعالی بر خریدند بسیار آنکه بانگ کنند که پیش آید انگسائی که  
خدایا بد نیکی و بدی سپاس اری کردندی جماعتی بر خریدند بسیار آنکه  
دیگر مردم را شمار کنند حسن بصری که بد رحمة الله علیه که موسی علیه پر سید  
از خدای تعالی که یارب آدم چگونه توانست شکر نعمت تو گزاردن او را بحال  
قدرت خویش بیا فریدی و از روح مقدم و مکرر دو صد مرتبه او را در  
خود نشانندی و فریشتگان را فرمودی تا او را سجده کنند گفت باموسی است  
که آن از منت مرا بران شکر کرد و سپاس اری نمود قناده روایت کند  
رضعنه که رسول علیه گفت هر که چهار خصلت در او باشد هر دنیا و آخرت  
و را حاصل شود زبانی که بیوسته ذکر خدای تعالی گوید و دلی ساکن و  
تنی صابر و همسری مؤمن داد و علیه دعا کردی گفت یارب مرا چهار چیز  
روزی کن و از چهار چیز نگاه دار مرا از زبانی دار زبانی که همیشه بذر  
تو مشغول باشد و دلی که سپاس اری بود و تنی صبور و همسری که مرا بدینا و



آخرت و مرانگاه دار از چهار چیز از فرزندی که بر من مهتر باشد و از زنی  
که مرا بیش از وقت پیری پیر کرد اند و از مائی که بر من و با داشته و از همسایه که جز  
از من نیکی بپند پوشیده دارد و چون بری بیند اشکارا کند گویند که معویه بن  
ابی سفیان رحمة الله علیه ندیمان خویش را پرسید که عافیت چیست هر  
کسی سخنی گفت معویه گفت عافیت در چهار چیز است خانه که پناه مرد باشد و  
آن قدر که مرگ را کفایت باشد و همسری و را خشنودد آرد و کسی که ماوراء انوار  
قام و راجه ندارد بمیر گفته اند که خداوند تعالی ترا دو نعمت از زانی دارد شکر  
خداوند بجای بجای ر بگی آنک ترا با مداد بدرگاه سلطان بناید و دیگر آنکه در  
خانه بنجشک بناید شدن گفته اند که هر که مسلمان بود و تن او در دست باشد خدای  
تعالی و را در دنیا و آخرت نعمتها از زانی داشته باشد که بهتر بن نعمتهای دنیا  
تن درستی است و بهترین نعمتهای آخرت مسلمانیت و ایتست از این عباس  
رضعنه که رسول علیه گفت و نعمت شکر بر بسیار کس عین کرد تن درستی و  
بیکاری و گفته اند که هر آنکس که نعمتهای خدای تعالی بر او بدید آید باید که شکر  
بکارد و هر کس که اندیشههای بسیار دارد باید که استغفار کند و آمرزش خواهد  
و هر که درویشی و را بر خاند پیوسته باید گفت که خوار و کا قوۃ الا بالله العلی  
العظیم خبر است از رسول علیه که چون چهار چیز یافته شود آن طعام بکمال  
باشد یکی آنکه از حلال باشد و دوم آنکه چون خورد از آغاز کند نام خدای تعالی بر  
و سیم آنکه دستها بسیار باشد بران و چهارم آنکه چون فارغ شود شکر خدای  
تعالی بکارد حسن بصری گوید رحمة الله علیه که از رسول علیه شنیدم که  
هر آنکس که خدای تعالی و را نعمتی از زانی دارد آنکه بسیار او شکر خدای تعالی  
بکارد بهتر از آنکه بسته بجای باز داده باشد رسول علیه گوید که مؤمن را

در همه کارها خیر بود اگر او را خیری رسد شکر خدای تعالی در آن بجای آرد او را در  
خیر بود و کرد با بلا بی حسد و بران صبر کند همواره در آن خیر باشد مگر  
گوید رحمة الله علیه که از رسول علیه پرسیدند این آیت تَشْكُرُونَ  
يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ یعنی آب سرد و مسابیه خانها و شکلهای سیر و آفرینش  
راست و خراب خوش گویند که عیسی بن مریم علیه روزی بر او آمد جامه پشمین  
پوشیده و کلید پشمین در خویشش گرفته و سر فرود افکنده چشم کریان  
کونه روی کشته از کرسنگی فوراً دید بر ایشان سلام کرد و گفته منم که دنیا را  
بر انداز خود بداشتم آمر و بس عجب فخری نیست ای بنی اسرا بگذرد دنیا را خوا  
دارید تا بر شما خوار بر آید و آخرت را خوار مدارید که دنیا بر شما اگر ای  
شود و دنیا هر روز شمارا دعوت می کند بفتنهها و زبانیها آنکه گفت  
اگر شما یاران و رفیقان منید دل در دعاوت دنیا نهند و دنیا را دشمن  
دارید و اگر چنین نکنید شما یاران و رفیقان من بناتید ای بنی اسرا  
یک مسجد ها را خانه سازید و کورستان اسرای خود دانید و در آنجا  
چون مهمان باشید بنشینید که مرغان هوانه بکارند و بدروند و  
خدای تعالی روزی یا یثبات می رساند ای بنی اسرا بگذرد دنیا را خوا  
خورید و بدانید که شکر آن نتوانید گزاردن بس چگونه شکر زیادتی  
گزارید سعید بن جبیر گوید رحمة الله علیه نخستین که در بهشت  
شود آنکس است که شکر خدای تعالی بکارد در نیکی و بدی فقیه گوید  
بدان که شکر خدای تعالی خوردن و سپاس داشتن عبادت و لکن و آخرت  
است عبادت فرشتگان و عبادت بیغامبران و عبادت جهانیان و  
عبادت بهشتیان تا عبادت بیغامبران بود که چون خدای تعالی قوم نوح را



غرفه کرد و او را و یاران او را بر هاند خدای تعالی و را فرمود تا شکر گزار و  
بگوید **اللّٰهُمَّ الَّذِي تَجَانَا مِنَ الْقَوْمِ الظّٰلِمِينَ** یعنی شکر آن خدا را که  
ما را از ظالمان بر هاند و ابرهیم خلیل علیه گفت **اللّٰهُمَّ الَّذِي هَبَّ لِي**  
**عَلَى الْكَبْرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحٰقَ** یعنی سپاس آن خدا را که اسمعیل و اسحق را بمن  
ارزانی ارثی و سلیمان را اود علیهما السلام گفتند **اللّٰهُمَّ الَّذِي**  
**فَضَلْتَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ** سپاس آن خدا را که ما را فضیلت  
نهاد بر فراوانی از بندگان مؤمن و بهشتیان خدا را بر تعالی بشتن جایگاه  
حمد و ثنا گفتند بگویی آنکه گفت **وَ اَمَّا نَسْوَا فِيهَا الْمُجْرِمُونَ** یعنی  
که جدا شوند امروز ای گناه کاران چون جدا شوند مؤمنان گویند **اللّٰهُمَّ**  
**الَّذِي تَجَانَا مِنَ الْقَوْمِ الظّٰلِمِينَ** و دوم چون از صراط بگذرند  
گویند **اللّٰهُمَّ الَّذِي ذَهَبَ عَنَّا الْحَزَنُ** و سیم چون ایشان در حقیقت  
حیوان بشوند نگاه سوری بهشت کنند گویند **اللّٰهُمَّ الَّذِي هَدَانَا**  
**لِهٰذَا** سپاس آن خدا را که ما را هدایت باین جایگاه داد و چهارم چون  
در بهشت شوند بگویند **اللّٰهُمَّ الَّذِي صَدَقْتَنَا وَعْدَهُ** یعنی سپاس  
آن خدا را که وعده خود وفا کرد و پنجم چون فرار گیرند در منازل خویش  
گویند **اللّٰهُمَّ الَّذِي حَلَلْنَا ذَا النَّمَامَةِ مِنْ فَضْلِكَ** یعنی سپاس  
آن خدا را که ما را مقام گاه فرو آورد بفضل خویش و چون از طعام  
فارغ شوند بگویند **اللّٰهُمَّ رَبِّ الْعَالَمِينَ** یعنی شکر خدا را که  
پروردگار عالمیاست بزرگوار حکما گوید که روزگار خود را بر شکر  
چهار نعمت بسر بردم نخست آنکه خدای تعالی هزار گونه خلق آفرید و آدمی  
از هر گزای ترست و مر از جمله آدمیان آفرید و دوم آنکه خدای تعالی مردان را

بزرگان فضل نهاد و مر از جمله مردان آفرید و سربیکر اسلام را فاضلتر  
همه شرایعهاست و بزرگوار تر بنزد حق تعالی و مر امپلمانی گرامت کرد و چهارم  
که امت محمد را فاضلتر از صنان شناختم و خوشتر را در جمله ایشان  
یافتم و گفته اند که خلائی که جزوند نه جز و از آن جنبانند و در جوانی  
یک جز و آدمیانند آنکه آدمی را صد بیست و پنج صنف آفرید از این جمله  
صد گونه یا جوج و ما جوج و بیست و پنج دیگر آدمیانند دو از ده صنف از این  
جمله در موند و خزر و سقلاب و غیره باشند و شش صنف در مغرب اند  
و هند و از وزنکیان و حبش و آنج بدین ماند و شش جنس مشرق  
اند ترک و خاقان و عر و قر و غر و خلج و کیمیاک این همه کافر اند و باز  
گشت ایشان بدو نخت و این یک صنف بمانند است از مسلمانان از  
جمله صد و بیست و پنج گروه واجب کند بر آنکس که مؤمن باشد که خدای تعالی  
را بپلمانی شکر کند و نعمتهای خدا را بر خود بیند و بداند که خدای تعالی  
از جمله مخلایق بر کزیده است او را و از جمله مؤمنان کرد انیده است آنکه  
این یک گروه مسلمانان بر هفتاد و سه گونه کرد انید از این جمله هفتاد  
دو مختلف اند هر کس بر هوای خویش می رود بر صلاکت و بی راهی  
سرگردان شده اند و بی بر راه سنت جماعت ایستاده است و گفته اند که  
شکر برد و گونه است یکی شکر عامت و دیگر شکر خاص اما شکر عام آنست  
بزیان گویند **اللّٰهُمَّ** و نعمت را از خدای شنا شد و شکر خاص آنست  
که بزیان گویند **اللّٰهُمَّ** و شناس کار باشد بدک و بتن خدمت کار بود  
زبان نگاه دارد و همه اندامها از آنج ناشایسته بود نگاه دارد و گفته  
اند که شکر کردار نیکو است چه خدای تعالی میگوید **اعْمُوا الْاَرْضَ اَوْ**



خویش شفقت کند روز قیامت چون از خاک بر خیزد روی او چون ماه شب  
 چهارده باشد و هر که دنیا را از حلال طلب کند از بهر آن تا مال او بسیار  
 و آن مفاخرت کند و با دیگران سرافرازد روز قیامت چون از خاک بر خیزد  
 خدای تعالی از و ناخشنود باشد در خبر آمده است که داود بیض بر علیه عاد  
 داشتی که ناشناخته بیرون آمدی و در مملکت خود می گردیدی یک روز  
 بیرون آمد جبرئیل علیه بر صورت پرنای بی بی و افتاد داد و علیه و  
 گفت ای پرنای چه گوئی او چه مردست گفت نیک مردست کرد رو یک خصلت  
 گفت آن چه خصلت است گفت از بیت المال مسلمانان می خورد و هیچ بنده  
 نزدیک خدای تعالی عزیز تر از آن بنده نیست که از کسب دست خویش خورد  
 داد و علیه گریان شد و بهمراب خویش بازگشت و دعا کرد گفت یا رب مرا  
 صنعتی بیا موز که از بیت المال مستغنی شوم خدای تعالی در آرزو کردن  
 بیاموخت و آهن نرم کرد انبیا را و تا بدست او همچنان بودی که موم  
 هر روز که وقت آن بودی که عیال را بر کسی سازد یک زره تمام کرده بودی  
 انرا بفروختی و نفقات کردی چنانکه گفت **و علمناه صفة لبریس**  
**اکثر الجحیم من یاسکرم** یعنی او را بیاموختیم تا از بهر شما جامه جنگ  
 ساخت تا شمار از سلاح دشمن نگاه دارد بنای میگوید که در خبر آمده است  
 که عافیت چه چیز است نه از آن در طلب معیشت است و یکی در عبادت جا برین  
 عبد الله گوید رصعنه رسول علیه گفت هیچکس بر خویشش در سوال نکشاید  
 که خدای تعالی بر ایشان درویشی بکشد و هر که خوشتر داری کند کفان  
 او برسد و هر که از کالای دیگران استغفا نما بد خدای تعالی و راستغنی  
 گرداند و کسی رسیمانی بتاند و بصر استود و هرگز آرد آنکه از او بر دین

**شکر** یعنی عملی بنید که بان شکر نعمت من گزارده باشید خیر است از رسول  
 علیه که هر آنکس که دو خصلت در و باشد بنزدیک خدای تعالی از جمله شاکران  
 و صابران بود یکی آنکه در دنیا نکه بان کسی کند که بلا تراز و باشند و اقتلا  
 کند و در دنیا با آنکس نکرده که کمتر از و باشد و شکر خدای تعالی بجای آرد  
 فقیه گوید رحمة الله علیه که تمامی شکر در سه چیز است اول آنکه چون خیرت  
 بتو رسد ببینی که که داد ترا و سباحت اری بجای آری و دوم آنکه داد  
 خیرت باشی و سیم آنکه تا منفعت عطای خدای تعالی با تو ماند امت و قوت  
 آن در حق تو باشد خدای نیاز اری گفته اند که خدای تعالی را از بندگان که بزرگان  
 هستند که چون نیکی کنند خرم شوند و چون بدی کنند اندوهگین شوند و  
 چون در نعمت رسد شکر کنند و چون بلا ی بایشان رسد صبر کنند محمد بن  
 کعب القرطبی رحمة الله علیه گوید که روزی سلمان بزج او د علیهما السلام  
 مرکبی از آن خود نشسته بود جماعتی از قوما و بیا آمدند و گفتند یا رسول الله  
 خدای تعالی ترا مرتبتی بزرگوار از زانی داشته است سلمان گفت هر آنکس که  
 چهار خصلت در و باشد او را بهتر از آن داده باشند که آله او در آدرین  
 جهان یکی ترس خدای در نهان و اشکارا و میان بودن در توانگری و درویشی  
 و عدل نگاه داشتن بوقت خشم و خشنودی و شکر خدای تعالی گزاردن در  
 خواری و در سخواری بود در غفاری را پرسیدند که کدام تن آسوده تر باشد  
 در خاک گفت آن تن که از عقوبت ایمن باشد و ثواب را منتظر بود  
**باب التتوف فی فضل العسب**  
 بو هر بره رصعنه روایت کند از رسول علیه که گفت هر آنکس که دنیا را طلب  
 کند از وجه حلال تا از کسی سول نیاید کرد و عیال او را فریاد و بر هسایه



بیک مدخر ما به از آن که از کسی چیزی طلبد تا خود دهد یا بدهد رسول علیه  
گفت بر شما باد بر آزی که پدر شما ابرهیم علیه بر آزی بود بوه بر رضعه روایت  
کنده رسول علیه گفت که زکریا علیه در و در بود و در جبراً آمد که سلیمان علیه  
بر منبر بودی و خطبه میکردی و بر که خرمادست استی و زنبیل می یافتی چون  
فارغ شدی یکی را بیدادی تا بازار بر روی او را از آن خونی ساختی شقیق  
گوید رحمة الله علیه در معنی این آیت **وَلَوْ كَسَفَ اللَّهُ الرِّزْقَ لَهَابَدُم**  
**لَبَدَّتْ الرِّجَالُ الرِّجَالُ** یعنی اگر خدای تعالی بندگانی کسب و زنی دادی کارت  
ندانستندی و ازنی کاری تبا می خیزد لیکن ایشان را کسب مشغول کرد با بقا  
پس از آنکه سعید بن مسیب گوید رضعه که هیچ خبری نیست در آن که مال از  
وجه حلال جمع کند و حق خدای از او برود و تن خویش را بدان نیکو ندارد  
عمر خطاب رضعه گوید که ای جماعت قرآن خوانان سر بردارید و تجار و کنید  
که راه روشن گشت و عیال در زمان ما باشد در اخبار می آید که عمر رضعه مرها را  
بفرمودی تا سه کس هبنا رشتند یکی کالا بیاوردی و آن دیگری فروختی  
و آن سیم بغزای رفتی از ابن المبارک روایت کنند که گفت هر آنکس که باز رکابی  
رها کند سرش برود و خوی او بد شود محمد بن سلمه گوید رضعه بر تو باد  
بیا در رکابی که عزیز تر باشد در خبر است از رسول علیه که هر آنکس که درختی نشاند  
یا کشتی کارد هر آنکس که از و نخورد از مردود و دام و بهایم غیر آن همه او را  
صدقه باشد در خبر است که روزی رسول علیه با یاران ششسته بود جوانی بگشت  
از عرب مردی جلد بود عمر رضعه گفت اگر زور و قوت این برنا از بهر خدای  
تعالی بر روی و آنرا از بهر خدای تعالی کار بستنی بهتر بودی رسول علیه گفت  
اگر چنانکه مادر و پدر پیر دارد و از بهر ایشان کسب می کند همچنانست

با کافران شمشیر میزند و اگر چنانکه از بهر خویش رنج می برد تا از مردمان  
مستغنی باشند هم از بهر خدای تعالی بود و اگر از بهر فرزندان خرد رنج می برد  
تا ایشان را پروراند هم از بهر خدای تعالی بود و اگر چنانکه از بهر ریای خلق  
رنج می برد آن نصیب شیطانست عبدالله بن عمر رضعه گوید که رسول علیه  
گفت خدای تعالی دوست دارد مؤمنی را که او پیشه داند که از بهر عیال  
کسی کند دوست ندارد تندرستی را که بی کار بود نه بکار دنیا و نه بکار آخرت  
جعفر بن محمد گوید رضعه که رسول علیه بی بازار شدی و حواجج خانه خریدی  
و را پرسیدند گفت جبر نک علیه مرا خرد اد که هر آنکس که از بهر عیال خویش  
رنج برد همچنانست که در روی کافر شمشیرند اس بن مالک رضعه روایت کرده که  
بیش رسول علیه آمد و از و حاجتی خواست رسول علیه گفت در خانه هیچ چیز ندار  
گفت بلی یا رسول الله بلا سیدی آن بر که برو نشینم و پاره دریده است چون نجس  
یک نیمه ز بر کنیم و یک نیمه ز بر شویم و کاسه که در و خوردنی و آب خوردن و در و  
سر مشویم رسول علیه گفت هر دو را پیش من آر بیاورد رسول علیه هر دو را  
بدرست گرفت و گفت که خرد این هر دو را مردی گفت یا رسول الله من هر دو را  
بیک درم بخرم آنکه دو بار بگفت چیست که بر یک درم زیادت کند مردی دیگر گفت  
که من بدو درم بیستانم هر دو را بدو داد و هر دو درم بخرد و ندانمش داد  
و گفت برو بیک درم طعام بخرد و بخانه برو و بیک درم تیری بخرد و پیش من آر  
همچنان کرد و تبر پیش بیغامر علیه برد رسول علیه شاخ بیدی بر میان  
او بست بدست خویش آنکه و را گفت برو و همین بیار و بفروش و تا پانزده  
روز نخواهم که ترا بیسم بر و ده درم کسب کرد و بیک نیمه از آن طعام خرد  
و بیک نیمه جامه ساخت و بنزدیک رسول علیه آمد و را گفت نه این بهتر از آن



که پیش کسی روی و چیزی خواهی و روز قیامت بر خیزی و بر روی تو نقطه  
سیاه باشد که آنرا جز آنست که در رخ نستر حکیمی را برسدند که بهترین کارها چیت  
گفت کسب اما کسب دنیا است که طلب حلال کند از بهر حاجت و از بهر آن که بر  
عادت یاری کند و آنچه زیادت باشد بخشد تا زاد قیامت باشد و اما بهترین  
مکسبه های آخرت علمی است که بکار دانش باشد آنرا اشکارا کنند و کاری نیکو که آنرا  
بیشی با آخرت فرستند و سنتی نیکو که آنرا زنده گردانند گفتند که بهترین مکسبه ها  
چیت اما مکسبه دنیا نیز آنست که از حرام جمع کند و در معصیت خدای تعالی  
بکار برد و چون همی دراز بهر کسائی باز گذارد که طاعت خدای تعالی ندارند و  
اما بهترین مکسبه های آخرت حق باشد که آنرا منکر شوی بخشنودی و کنایه که  
آنرا با آخرت فرستی بران مضراستاده باشی و راهی بد که آنرا بدید آوردت  
بظلم بعضی از حکما گفتند نباید که خوردند بشهری در آید که در پنج چیز نباید  
سلطانی فاهر و قاضی عادل و بازاری ایستاده و رود آب روان و طبیعت ایستاده  
باب الحادی و السنون بی آفت الحسب  
قتاده روایت کند رضعه که رسول علیه گفت اگر خواهد سوگند خورم که  
بازرگان بزه کارست و گفته اند که بگوست اگر بازرگان و سنکاری یا بد هم روز  
سوگند خورد و هم شب شمار کند و یکی از بزرگان گوید که دین دنیا بچهار کس  
پای است عالمان و غازیان و پادشاهان و پیشه وران و تفسیر این سخن  
آنست که پادشاهان نگاه بانان مرغ مانند و اما عالمان میراث داران  
بیغامبرانند و دلیل مردماند با آخرت و مردمان با ایشان اقتدا کنند و اما  
غازیان لشکر خدایند بر روی زمین تا کافرانرا هتک کنند و مسلمانان  
ایمن شوند و اما پیشه کاران معتمدان خدایند از بهر صلاح مردمان گفته

اند که چون چو بان کرک شود کوسند که نگاه دارد و چون عالمان علم بگذارند و بد  
مشغول شوند مردمان بکه اقتدا کنند و چون غازیان بکبر و فخر مشغول شوند و  
فصد کافران بهر عنیت کنند بر دشمن کجا ظمزیابند و پیشه وران چون خیانت  
کنند مردمان با ایشان چگونه این باشند یکی از حکما میگوید باز رکابی که در سه  
خصلت نبود بد دنیا و آخرت در پیش باشد یکی آنکه زبان او از دروغ و بیهوده گفتن  
و سر کند خوردن بری باشد و دیگری یاد که در او از چیز صافی باشد از بد اندیشی و  
خیانت و حسد و سیرت بی که سه چیز نگاه دارد روز آدینه مسجد جامع  
حاضر باشد و نماز جماعت بیایج ارد و گاه گاه علم طلب کند و رضای خدای  
تعالی بجای آرد امیر المؤمنین علی رضعه گفت چون بازرگان فقیه نباشند در با  
غرف شود امیر المؤمنین عمر خطاب گوید هر که علم دین نیاموخته باشد در  
بازارها بازرگانی سفیان ثوری گوید رحمة الله علیه که بجامه بازار با  
نکه مکنید که در آن جامها با کینه کرگان پلید در زنده باشند و پیر هیز کنید  
از همسایگی توانگران و مهمانی بازارها و عالمان میبایست محمد السماء  
روزی بیازارد در آمد و گفتای مردمان بازار شما کاسدست یعنی ناروان و  
خرید و فروخت شما فاسدست بسبب آنکه شریعت ندانید و همسایه شما حاسد  
است بر شما حسد برد و جایگاه شما آتش و زخمت ابن عباس گوید کسب حلال  
دشوار ترست که کوهی برداشتن و بگوئی دیگر بردن بوس بن عمید گوید بر رضعه  
روز کار چیزی نایافته تر از در می حلال نیست و برادر مسلمانی که در بر تو  
نهاد و کمی سنت کار کند و هر چند روز آید کمتر شود و گوید در حلال  
بدست آمدی شقای بیماران دران بودی معاذ بن جبل گوید هر ان بنده که  
روز قیامت در برابر خدای عز و جل عرض کند قدم از قدم بر نتواند داشت



تا او را از چهار چیز نپرسند اول که گویند حق خود را بچه کار فرموده کردی و عمر  
خویش بچه بسر بردی و دانتش خویش بچه کار بستی و مال از کجا بدست آوردی  
و بکجا خرج کردی یعنی معاذ را زی گوید رحمة الله که طاعت در خزینه  
خدای تعالی است و کلید آن خزینه دعاست و دندانهای کلید لقمه حلال است  
ابن شبرمه گوید رضعه که عجب دارم از کسی که از حلال برهنه کند از سبزه در  
و از حرام برهنه نکند از بیم دوزخ جا بر بن عبدالله روایت کند از رسول علیه  
که گفت ای مردمان هیچکس از شما غنیمت نآورد و زی وی تمام بدو نرسد و  
مپندارید که در بر خواهد رسید از خدای تعالی بترسید و بنیکوتر و جمعی  
طلب کنید و آنچه خدای تعالی حلال کرده است از آن استانید و آنچه حرام کرده  
است بگذارید و گفته اند که مردمان در کسب بخی کر و همد بگی نسبت که روزی از  
کسب شناسد آن کافر باشد و دیگر آنکه روزی از خدای تعالی بترسد و کسب با سبب شناسد  
و حق نفع رزق از آن برون آرد و خدا بر تعالی می فرماید نکند از کسب این کس  
خالص مؤمن باشد و سیر آنکه روزی از خدای تعالی بترسد و فرماید خدای  
تعالی کند از بهر کسب و حق خدای نفع نکند از آن کس فاسق باشد و چهارم کسانی  
که روزی از خدای تعالی بترسد و آنند و آن کسب این کس مشرک باشد و بجز آن که روزی  
از خدای تعالی بترسد و بکمان باشد که بوی رسد یا نه این کس منافق باشد و  
مقال زید بن ارقم گوید که بوی بر صدق را رضی الله عنه غلامی بود که هر شب در آگاسه  
خوردنی آوردی و بوی بر صدق رضی الله عنه دست بر آن طعام نگردی تا پیر سیدی که  
از کجا آوردی بگوشت را خوردنی آورد دست را زد و لقمه برداشت بدعان  
نهاده غلام گفت و بر آنکه هر شب مرا می پرسیدی امشب چرا نپرسیدی گفت  
علامه کرسنه بودم از کجا آوردی گفت در جاهلیت از بهر قومی نگاه با نیک کرده

بودم و مرا وعده داده بودند امروز بر ایشان بگذشتم مهربانی بود ایشانرا  
یاد دادم ایشانرا که فلان وقت مرا چیزی ندادند این خوردنی بمن دادند بوی بر  
گفت رضعه **إِنَّ اللَّهَ وَإِنَّا لِلَّهِ رَاجِعُونَ** آنکه خواست تاقی کند بسیار رخ بدید  
نتوانست تا در خساره او سرخ شد و سپاه شد از رخ او را گفتند اگر قد حجی آب  
که در خوری تباری دهد بر قی قد حجی آب که بر بیاوردند و خورد و قی صرد و هر  
چنان چندی کرد تا هر چه در شکم او بود بینداخت گفتند از بهر یک لقمه چندین  
رخ بر خوشتن می نهد خبر است از رسول علیه که خدای نفع بهشت را حرام  
کر خوانید است بر هر تنی که بحر ام پر ورده باشد فقیه گوید رضعه هزار کس که  
خواهد که کسب و حلال باشند باید که پنج چیز نگاه دارد یکی آنکه فریضه خدای  
نفع تا خیر نکند از بهر کسب چیزی از آن کس نکند و دوم آنکه از بهر کسب خان خدا  
پیرانجه اند و سیر آنکه عرض او از کسب خوت خویش باشد و آن عبال خوش  
نه از بهر جمع مال و چهارم آنکه حمل بر خوشتن ننهد از بهر کسب و بجز آنکه  
روزی از کسب نپسند از خدای ببندد و کسب را سبب اند رسول گوید علیه که  
هر آنکس که مالی از بزه حاصل کند و آنرا بصدقه دهد یا خویشاوندی بیوزد باز یا  
در جهاد از آن نفقه کند آنرا همه را کرد کنند و در آتش اندازند عمر ان بن  
حصین گوید رحمة الله علیه که هر آن مالی که از بزه حاصل شده باشد یا از رشو  
یا از خیانت حج را و عمره و صدقه را و نه از آن کردن بنده و نه هیچ کار خیر را  
نشاید این مسعود گوید رضعه که رسول علیه گفت هر آن مالی که از حرام کسب  
کند و بصدقه دهد آنرا هیچ ثوابی نباشد و هیچ خیری را نشاید و اگر نفقه  
کند حرام را در آن هیچ برکت نباشد و اگر از او میراث ماند زاد او باشد در  
آتش که خدای بی بدی را بیدید نسنزد بدی را ببنیگی محو توان کرد حسن بصری گوید



که رسول علیه کف مال آن بسندیده است که بجای آید و بتربین باز رکانان  
 کسانی اند که در میان شما مقیم باشند با شما سوگند خورند و با ایشان سوگند  
 خورند رسول را علیه برسیدند که کلام کسب خوشتر است و حلال تر گفت آنکه مرد  
 بدست خویش کند و همه خزید و فرزندت بسندیده است قناده کو بد رصعنه  
 که باز رکان راست کوی روز قیامت در سایه عرش خدای یح باشد و الله اعلم  
باب الثاني في السنن في فضل اطعام  
 الطعام عطية عوفي با جابر بن عبد الله در سفری بود جابر گفت یا عطیه وصیت  
 من نگاه دار که من چنان دانم که جز این سفر با من نخواهی بود اهل بیت  
 محمد را علیه دوست ارد و دوست اران اهل بیت محمد را دوست دار و اگر همه  
 خطا و گناه کنند و دشمنان خاندان رسول را علیه دشمن دار و اگر بر در روز  
 دارند و شب نماز کنند و پیوسته طعام خویش بر رویشان برده و هر مسلمانی  
 را که بینی سلام کن و چون مردمان خفته باشند نماز کن که من شنیدم از رسول  
 علیه که خدای تعالی بر هبیم را علیه باین سه خصلت که در رو بود خلیل خویش  
 خواند و مردی بنزد یک بن عباس رصعنه آمد گفت این مهاجران میگویند که  
 ما بهیچ کار در دنیا ایم این عباس گفت بلی چون نماز بیای اری و زکوة  
 بدهی و حج بگزارى و غریب را مهربان داری بهشت جایگاه تو باشد و اینست  
 از رسول علیه که گفت هر آن که بخدای تع و بروز قیامت ایمان ارد مهان خود  
 را عزیز یابد اشت یک شب از روز و مهان سه شبست و هرج پیش ازین بود صد  
 باشد گویند که ابرهیم علیه چون خواستی که چاشنت خورد یک میلاد و میند بر فتنی  
 تا کسی را بیا فتنی که با او موافقت کردی و عکرمه کو بد رصعنه که عبد الله عمر  
 رصعنه چون طعامی ساختی چون کسی را دیدی ضعیف و را حاضر کردی و طعام

چون کسی را دیدی ضعیف و را حاضر کردی و طعام

بیش و بنهادی و کفنی آنکس را خوانید که و را در پایست باشند رسول را علیه برسیدند که  
 چه چیز است که مردم را بیشتر ببهشت برد گفت ترس خدای و خوی خوش الله پس رسیدند  
 که چه چیز است که مردم را بیشتر بدوزخ برد گفت دوزخ شکم اندکی شهوت فرج و شکم  
 و دیگر خوی بد عایشه کو بد رصعنهها خوش خوی و همسایگی نیک و پیوسته خویناد  
 جهان را آباد کند و زندگانی حراز کرد اند این عمر کو بد رصعنه که ماد و از ده کس بودیم  
 ابو بکر و عمر و عثمان و علی و عبد الرحمن و ابن مسعود و معاذ جبل و حذیفه بن الیمان  
 و یوسف خذری و انس بن مالک و ابن عباس و ابن عمر مردی بیامد از انصار بیان  
 بیغامبر علیه سلام کرد گفت یا رسول الله از مؤمنان که فاضلتیست گفت  
 آنکه خوشتر خود ارد گفت از مؤمنان که ز پر کتر است گفت آنکه مرگ را بیشتر بیادار  
 و مرگ را برک بهتر ساخته باشد بیش از آنکه غم از آید ایشان ز برکات نگاه  
 سایه خاموش حشمت و بیغامبر علیه روی بما آورد و گفت ای گروه مهاجر  
 آن خصلتها که اگر شما بدان مبتلا کردید و نفوذ با الله اگر در شما بدید آید  
 زنا و لواطه در میان قومی برید نیاید الا که طاعون بریشان مستولی  
 شود و در دهایی که پدران ایشان فراموشه باشند و هر نگاه که کید و نزار و  
 نافع کنند پراکنندگی در ایشان افتد و بخور سلطان گرفتار شوند و چون  
 زکوة مال باز دارند باران از آسمان باز آید و اگر نه از برای بهایم بودی  
 باران بنایدی و نبات ترستی و چون عهد خدا و رسول نقض کنند خدای  
 تعالی دشمن را بر ایشان چیره کرد اند و چون اما مان حکم نه بکتاب خدای تع کنند  
 شمشیر مخلف در میان ایشان برید آید بو هر ریه رصعنه که رسول علیه گفت  
 که مال شما بهنگام نزد ایشان بنازه دوی و خوش خوی حسود کنند بلی  
 از انصار بیان گوید که از رسول علیه پرسیدم که بر چیست و اتم چیست گفت



بر خوی خوش بود و اشرف یعنی بزه آن چیزی باشد که در آن نزل کرد و خواهی  
 که مردمان آنرا بدانند خبرست از رسول علیه که گفت که بعضی مرد درین اوباشند  
 و مروت او در خرد او باشد و نام برداری او در خوشی بود رسول علیه گفت  
 هر آنکس که خوی خوش دارد من او را دوست دارم و در بهشت هم نزدیکتر  
 باشد و در تن کسی از من در آخرت آمنت است که بد خو تر بود ابن عباس گوید  
 که خوی خوش کنه را همچنان که از ده آفتاب جلید را و خوی بد عمل را  
 بزبان آرد چنان که سرکه آنکس را تباه کند معاذ جید گوید رضعه که باز سینه  
 سخن که رسول علیه مر او صیت کرد در آن ساعت که پای بر کاب شتر نهادم این  
 بود که گفت یا معاذ خوی خوش را جابر بن عبد الله روایت کند که رسول علیه  
 گفت دین سلامت را برای خود بسندیده ام و آنرا جز در و خصلت بیای ندارد  
 یکی سخاوت دیگر خوش خوی دین را با این و خصلت بیای دارد گویند که  
 بر همان از سه چیز واجبست یکی نیک از به روی تکلف کند لیکن از حد  
 نگردد و دوم آنکه او را از حلال بیشتر آرد و سوم آنکه وقت نماز برو نکاه آرد  
 و آنچ بر مهسان واجب شود یکی آنکه هر کجا که او بنشیند بنشینند و دوم آنکه  
 بانک پیش از در خرسند باشد و سیم آنکه چون از طعام فارغ شود و رادعا  
 کند رسول علیه گفت هر آنکس که زکوة مال خویش بدهد و مهسان آری بکند و  
 چون تو مر خیرش را کاری پیش آید ایشان را یاری دهد و از غیبی دور باشد  
 باب الثالث والستون فی التوکل علی الله  
 عیسی بن مسیر گوید علیه که روزی فریاد امر و زنگاه مدارید که فردا  
 روزی با خود آمد مورچه را بنید تا روزی که میبدهد اگر گویند که شکم مورچه  
 کوچکست بهرغان نکه کنید اگر گویند که ایشان بر دادند بد و دام نکه کنید

روزی فرو از او وزن منه روزیست زو و اجزایش آرد بنو

روزی فرو از او وزن غلزار روزی فرو با جگرش آرد بنو

که چه فریه و توانا اند عمر گوید رضعه پاک ندارم که مرا نیک پیش آید یا بد چه من  
 ندانم که خیر در آنست من خواهم با دران که خواهم خبرست از رسول علیه که گفت چیزی  
 باز نداشتم از آنج خدای مع شماره از فرمود که نفرمودیم و هرا نچ خدای تعالی  
 شمار از آن باز داشت شمار نمودم و نهی کردم و جبر کند علیه در آن افکند  
 که خدای تعالی هرا نچ بنده را روزی حرمت بلیش بد و رساند هرا نکس که  
 چیزی کمتر بد و رسد در طلب جهنم بر خوشتن نتهد چه هرا بنه روزی بد  
 برسد که شما آنچ بلیش خدای تعالی همت به هیچ چیز چنان در نیاید که بفرمان  
 برداری ابن عباس گوید رضعه که رسول علیه گفت که هرا نکس که خواهد که  
 که برترین مردمان باشد خدای تعالی و ائمت باشد و هرا نکس که خواهد که  
 توانگر ترین مردمان باشد با نچ از خدای تعالی امید دارد امیدوار تر باشد از  
 آنچ در دست خود دارد او د بیغام بر علیه فرزند خود سلیمان را علیه گفت هر  
 کاری مرد را بسه چیز توان شناخت یکی بآن که بر خدای عز و جل توکل کند  
 با نچ نیافته باشد و خرسند شدن با نچ یافته باشد و صبر کند با نچ از و  
 فایت شده باشد گویند که بومطیع با نچ جان را صبر را پرسید گفت می شنوم که تو  
 بیا بانها می نوشه می آری بی توکل گفت بنوشه می کلیم گفت نوشه تو  
 چیست گفت نوشه من چهار چیزست گفت آن چیست جواب داد که دنیا را  
 مرا سر ملک خدای تعالی می دانم و خلافت را هم بندگان خدای تعالی میدانم  
 و هم کارها بفرمان خدای تعالی دانم و قضای خدای تعالی در همه چیز تا اثر  
 کند بومطیع و را گفت نوشه تو بهترین نوشه است و تو با این نوشه بیا بان  
 آخرت توانی بریدن بس چگونه بیا بانهای دنیا توانی برید گویند یکی پیش شفیق  
 زا هر چه الله علیه آمد و را گفت مرا وصیت کن گفت بلی ترا وصیت کنم بسه چیز



خدا پر انغالی برستش کن تا ترا ثواب دهد و بادشمن او جنگ کن تا ترا نصیب دهد  
در وعده و راز است کوی ار که این ترا امید است بتو برساند این مسعود گفت  
رضی الله عنه لا اگر علما علم خود را نگاه داشتند بی و بکسانی دادند کی اهل  
بودند بی براه روزگار خویش مهتر شدند بی لیکن ایشان را بدینا داران دادند  
نابینا بند آنچه از ایشان باز مانده بود و از بیغام بر علیه شنیدم هر آنکس که اندیشهها  
را بیک اندیشه گرداند یعنی اندیشه آخرت خدای تعالی کارهای دنیا و را  
کفایت کند و هر آنکس که همت او در کار دنیا پراکنده بود خدای تعالی  
اندیشه آن نباشد که او بگذارد که از ذکرهای دوزخ گرفتار شود گفته اند  
که در توبه بنشسته است که ای فرزند آدم دست نجسبانی تا روزی بر تو فراخ  
گردان و مرا فرمان بردار باش و میاموزم ترا که مصلحت تو در چیست روا نیست  
که عی بن ابی طالب گفت پایندگی مسلمانان چهار چیز است یکی یقین و دوم  
دامتی و سیم صبر کردن در کارها و چهارم در جهاد و حکما این چهار  
کلمه را تفسیر کردند یقین بردو گونه است یکی آنکه از بهر خدای تعالی کار  
کند و مکافات نیاطمع ندارد و نه رای خلی و دیگر آنکه بوعده خدای تعالی  
ایمن بود و دیگر آنکه اگر او را بر کسی حقی بود با هستی طلب کند و صبر بر  
دو گونه است یکی آنکه فرمانهای خدای بصبر بری بجای آید و دوم آنکه صبر کند  
بر آنچه خدای تعالی از آن باز داشته است و جهاد بردو گونه است یکی آنکه از  
دشمن غافل نشود و آن شیطان است که اگر از غافل شود او از تو غافل شود  
و او همچون کرگستار در کوسند افتد هر کدام کوسندی که از غافل شود  
و را براید و دیگر بیشتر فتنه فرزند آدم از بهر مالست لاندک مایه از مال  
خرسند شتر تا ترا غره نگیرد شقیق زاهد گفت حاتم اصم را چند گاه هست که نابیش

من می آبی گفت مدت سی سال گفت چه آموختی درین مدت بی سال گفت  
کلمه آموختم که اگر بآن کار کنم کمان بر من که رستگار باشم شقیق و را گفت مرا باز  
کوی نامن نیز بدان کار کنم بود که رستگار شویم حاتم و را گفت که یکی آنست که  
من در سخن خدای تعالی نگاه کردم که گفت **وَمِنْ ذَلِكُمْ فِي الْاَرْضِ لَأَعْلَى**  
**اللَّهُ رِزْقُهَا** یعنی هیچ جنبند نسلا که روزی او بر خدای تعالی است خوشتر را  
از جمله آن بهایم شناختم که روزی ایشان بر خدای تعالی باشد و دانستم که آنچه روزی هست  
بمن برسد خدای تعالی اشتر را پیوستی روزی او می دهد و پشه را بان کوچکی فراوانی کند  
کار خوشتر را خدای تعالی بان گذاشتم و بعبادت مشغول شدم و دل در چیزی دیگر بستم شقیق  
مداکت نکو فهم کردی و دوم آنکه من در قول خدای تعالی نظر کردم که گفت انما المؤمنون اخوه  
یعنی مومنان برادران یکدیگر اند و معلوم شد که مومنان برادران میشوند و برادر باید که  
بر برادران مهربان باشد و دیدم که سبب شمی میان مردمان حسد است جهاد کردم حسد را  
از دل خود بیرون بردم مادل من خنان شد که اگر مومنی را در مغرب حزی رسیدی چنان  
شادمان شدمی که گمان بردمی که آن جزیمه نصیب منست شقیق و را گفت سخت نکو فهم  
کردی گفت سیم آنکه هر کس را دوستی یافتیم و با جار هر کس را دوستی دوست خود  
معلوم کرد و در دوست خود را طاعت خدای تعالی یافتیم و سراج جرت طاعت خدای تعالی است  
از آن هر دو طاعت خدای درین جهان و در کور در اخوت و برصراط با فرما از آن همه  
دوستان هریدم و با طاعت خدای تعالی دوستی گرفتم شقیق و را گفت نکو فهم کردی  
گفت چهارم آنکه گاه هر کس را دشمنی دیدم و با جار با دشمنی میاید کرد و از روی  
باید بودن دشمنی خشن خنور یافتیم و ابلیس را و عداوت کنان را از آن یافتیم حکم آنکه اگر ما  
کار را کرد و مرا بکشد شهید باشم و اگر در ابلیس ثواب با هم عداوت سلطان بر یافتیم



چه او را ببندد و من او را ببینم و خواهد که مرا با دروخ با خود برد بدینی او مغول شدم  
در همه عمر خوش و دشمنی دیگران بجای گداشم و بجم نگاه کردم هر کس را خانه یا نم خانه را  
از عادت جاریه نسبت منزل خود را گویانم بجا رفت که در مغول شدم سفر کتب نیک  
فهم کردی که من چشم نگاه کردم هر چه را طلب کنند با من و ملک الموت را در طلب خود  
دیدم ندانم که کی خواهد آمدن بطلب من فوین را آماده کردم خبانک عروس را سازند  
که خانه شاه بنزد هر وقت که آید من را در مهلت خواهم سبقت و راکت بیاورم کردی  
اگر این که کنی کار کنی مروت و سنگار باشم در صورت که مریضی رسول الله را  
گفت رسول الله سارا از سر استرس نام دادا گفت اعقلها و توکل یعنی بند بر نه  
و توکل کن بلی از کما گوید که صفه در میان خدای به جی راسته اتق مع ذلک ای یاعاکر  
بهمه چیز و بیار خدای تعالی در همه چیز و خدای تعالی باز کن هر چه جز قضای بنوعیان  
کو بیکه در هر کسی بجز در مان انلس باشد که مستغنی ترست از مردمان و انلس که از نشان  
چیزی نخواهد و دشمنی تر کسی بنزد مردمان انلس باشد که با ایشان نیاز مند باشد و دشمنی  
خلق بنزد بیک خدای تعالی انلس باشد که بوی نیاز مند تر باشد و او خواهد و دشمنی تر  
نرح مان بنزد بیک خدای تعالی انلس باشد که از و بجز نیازی نماید و از و حاجت نخواهد  
و گویند که لقمان حکیم رحمه الله علیه وقت مرگ فرزند خویش را وصیت کرد و گفت ای  
سر من ترا بهر وقت و صیبتها کرده ام و درین وقت وصیت می کنم ترا بشش حصلت  
که اول آن آخر آن است نخست آنکه در رحمت نیابندی مگر آن قدر که دانی که عمر تو  
بآن وفا کند و دیگر خدایا عبادت کن باندازه آن که ترا بد و حاجت برد و سیم برای  
آخرت چندان کار کن که در آن که در آخرت خواهی ماند و چهارم آنکه همه عملت توان  
باشد که رها نده تو بود از آتش و زخ و بیجم آن که بر معصیت پیش از آن لیرت

نکنی که بر آتش صبر توانی کردن و چون خواهی که معصیت کنی جایگاه طلب کن که  
خدای تعالی مطلع نباشد و فریشتگان بر این بندگی را از حکما بر رسیدند که فرقی بین  
یقین و توکل چیست گفت اما یقین است که خدا بر تعالی در همه احوال آخرت  
راست گوی داند و توکل است که خدا بر تعالی در همه احوال دنیا راست گوی داند  
گفته اند که توکل بر تو کونه است یکی توکل بر خدای کردن از جهت روزی و  
باید که آن ایمن باشد و دوم آنکه بتوکل عمل این باشد و ترسان باشد از عمل خدای  
که آنرا قبول خواهند کرد یا نه عطای بنو السبایک است که نذر تعالی بن مره گفت  
جماعتی از اصحاب امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آمدیم و گفتیم که او را بشب نکان  
داریم که در اخصان بسیارند نباید که شب فصد روی کند ما بر در حجره بودیم  
وقت نماز شد گفت چه حالست شما را گفتیم ترانگاه می آیدم گفت مرا از اهل زمین  
نگاه می آید یا از اهل آسمان گفتیم از اهل آسمان چگونه نگاه تو از اوست گفت که  
در زمین هیچ چیز تمام نشود تا از آسمان تقدیر نکنند و بر هر بنده در فرشته  
مؤکلا اند که آفتها از و بازی آرند تا آنکه در وقت قضای او فرار آید او را  
بقضا و قدر باز گذارند سنة الودع الترابع والستون  
عبدالله بن مطرف گوید رحمه الله علیه که دو مرد را بینی یکی بسیار غار و  
روزه و زکوة و صدقه و کارهای خیر دارد و دیگری در این عملها نبود و ثواب  
وی بیشتر از آن بود که عملهای بسیار دارد و را بر رسیدند که چگونه باشد گفت  
سبب آنکه این کس خویشتن دارد و عماره روایت کند رحی الله عنه که چون  
عبدالله بن رواحه بفرمان رسول علیه سوی و کایت می رفت گفت یا  
رسول الله ما وصیت کن گفت تو زمین می روی که اجناس نام کم کنند بنمانه  
چند کن و بسیار کوش گفت زیادت کوی گفت بیوسته بد کرد خدای تعالی



مشغول باش که تر یا را باشد با نج طلب کنی کای چند برفت باز آمد گفت یا رسول الله  
دیگر فرما گفت خدای تعالی فرماست و فرود آمد دست اید گفت دیگر فرمای گفت  
چون ده بدی بگنی از یک نیکی عاجز باش انس بن مالک رصعه روایت کند  
از رسول علیه که گفت شش چیز از من در پرستی و من شمار بهشت صمان  
کنم چون سخن شو پید از خروج پرهیز کنید و چون وعده کنید خلاف نیاید  
کرد و چون بر شما اعتماد کنند خیانت نکنید و چشم از حرام فرود آید و  
فرج خود را از حرام نگاه دارید و کوتاه دست باشید بهشت ماوی شمار باشد  
خوبست از رسول علیه که خدای تعالی میگوید بنده من بکار آنچه بر تو فریضه کردم  
ناسر همدان باشی و دور آنچه ترا نهی کردم تا برهیز کار ترز همگناهان  
باشی و با نج ترا ادا م قناعت کنی تا از همه کس تو بگردد باشی فضیلت عیاض  
کوید رحمة الله علیه پنج چیز نشان سعادت است یقین در دل و بر هر کارت  
در دین و کرطعی در دنیا و شتر مرد در چشم و درشتی در اندام و پنج چیز نشان بد  
مختیست سختی در دشواری چشم و بی شرمی و حرصی در دنیا و اندیشه در آرزو  
بکی از حکما گوید کار دنیا عجیب است لیکن من عجب دارم از فرزند آدم که بی پنج چیز  
غزه شده است بیک از آنکس که در دنیا زیادتی دارد چرا آن زیادتیها از بهر  
روز حاجت و درویشی پیش نفرستد و در قرآن خواندن سستی کند و عجب دارم  
از آنکس که متدربست است خبیث کار چرا از هر ماهی سه روز روزه ندارد و چگونه  
اندیشه نکند در عاقبت روزه و چهارم عجب دارم از کسی که بر جامه خواب خنبد  
و از فضیلت دو رکعت نماز با مداده اندیشد و از فضا بد نماز شب و پنج  
عجب دارم از کسی که بر خدای عز و جل لیری کند و بی فرمانی و دانند که روز قیامت  
آنرا بر و عرض خواهند کرد چرا اندیشه نکند در عاقبت کار خویش تا و را از بی

و انکر

فرمانی باز دارد بگی از بر رکان گفته است که بگذردم از حدیث فاضلتر است رها کردن  
از صد هزار درهم بصدقه دادن عمر بن الخطاب گوید که ما ده درم حلال رهای کردم  
از بیم آنکه در حرام افتیم گویند که ابن المبارک رضعه بشام برد اخبار رسول  
علیه نبشت قلم او بشکست قلم بعاریت خواست و اخبار می نبشت چون از نبشتان  
فارغ شد ترا مویش کرد و قلم در مقلمه خویش نهاد چون بمر و باز آمد قلم  
را بدید بشناخت بر که راه ساخت تا بشام بارید و قلم بجای باز دهد خبر  
از رسول علیه که حلال اشکارات و حرام آشکارا و میان هر دو شبهتهاست بکل  
دیگر مانده شود که بسیار کس از آن تواند شناخت هر که از شبهت برهیزد  
دین خود باز خرد و تن خود را هر که در شبهت افتد در حرام افتاده باشد  
چنانکه چوبانی پیر از غله کوفسند بی چراند بهم آن باشد که کوفسند در غله  
افتد و هر پادشاهی را حمایتی بود خدای تعالی جریمهای او بود و در تن  
یک لقمه کوششت چون آن کوشش پاره بصلاح باشد همه تن بصلاح باشد  
و چون تباه شود همه تن تباه شود و آن است بوموسی اشعری گوید که هر  
چیزی را حدی هست و حد های اسلام یکی فروتنی که دست در دیگر صعو  
کردن و سیم شکر کردن و گفته اند که برهیز کاری سرمایه همه کارهاست و  
صبر سبب استکاری است از آتش دوزخ و شکر یافتن بهشت است خبرست از  
رسول علیه اگر نماز کنی تا کوز پشت کردید همچون همان یا روزه دارید تا  
باریک تر از موی گردید شمارا هیچ سود ندارد مگر برهیز کاری کردن فقیه  
گوید رحمة الله علیه که نشان برهیز کاری است که ده چیز بر خود فریضه  
داند نخست آنکه زبان از غیبت نگاه دارد چه خدای تعالی میگوید  
**لَا يَغْتَب بَعْضُكُم بَعْضًا** یعنی یکدیگر را غیبت نکنید و دوم



از جایگاه نعت برهن کردن چنانکه خدای تعالی گفت **اجتنبوا كثيرا من الظن**  
**ان بعض الظن اثم** یعنی از نعت برهن کردن بعضی از بهنهای گناه است  
رسول علیه گفت که از نعت برهن کردن دروغ ترین سخن است و سیم انداز مسخری  
برهن کند چنانکه گفت **لا یشتر قوما من قوم** یعنی تا گروهی بگروهی مسخری  
نکنند و چهارم چشم از حرام فرو خوراید چه خدای تعالی می فرماید **قل للمؤمنین**  
**يخضوا من ابصارهم** یا محرم بگوی مومنان از آنچه چشم از حرام فرو خواهند  
و بنجر را مست کوفتن چه خدای تعالی فرماید **واذا قلتم فاغسلوا** چون سخن کردید راست  
گویید و ششتر بفرمانت خدای تعالی بر خوش تن شناسید تا بپردازد خوشتر عجب نیارد چه خدای  
تعالی میگوید **بل الله يبين عليكم ان هذا كذب** یعنی خدایا بر شما منت است  
که شمارا ایمان را زانجی است و هفتم آنکه مال خویش را بحق هزینه کند و بیاطل  
هزینه نکند و چون مال خود را هزینه کند در آن اسراف نماید کرد چه خدای میگوید  
**الذين اذا انفقوا لم يسرفوا ولم يقتروا** یعنی آن کسانی که مال خود را  
هزینه کنند و اسراف روا ندارند و بر عیال خود تنگ نگینند و بعضی اسراف آن  
باشد که در معصیت هزینه کنند و از طاعت باز دارند و هشتم آنکه خوشتر با  
بزرگواری بخورد چه خدای تعالی میگوید **تلك الاخرة نجعلها للذين**  
**لا يريدون علوا في الآخرة ولا فسادا** یعنی سرای آخرت آن کسانی  
راست که در دنیا بزرگواری طلب نکرده اند و فساد نجستند و نهم آنکه بیخ نیاز  
را بیاید ارد و خاصه که نماز میان یکی را چه خدای تعالی میگوید **حافظوا على**  
**الصلوات و الصلوة الوسطى** یعنی که نمازها نگاه دارید خاصه نماز میان یکی  
و خلاف کرد اند که صلوة وسطی که است بهری گفته اند که نماز بلشین است  
که میان روز است بهری گفته اند که نماز دیگر است که میان پنج نماز است و گفته اند

که نماز شام است که بوقت آفتاب فرو شد نعت و گفته اند که نماز حقیق است که میان  
حرکت روز و آسایش شب است و گفته اند که نماز بامداد است که میان شب و روز است پس  
مؤمن را واجب کند که هر نمازها بیاید ارد تا نماز وسطی در میان جای آورده شود  
و نهم باینکه بر سنت و جماعت مقیم باشد چه خدای تعالی میگوید **ان هذا صراط**  
**طی مستقیما فاتبوه** یعنی این راه راست منست شمارا این راه روید محمد بن کعب  
القرطبی گوید سه خصلت آنست که توانی بجای آری تقصیر بناید کرد بر هیچکس  
بغی مکن که خدای تعالی میگوید **انما بغضکم علی انفسکم** یعنی اگر بغی کنید بر  
خود کرده باشید و مکر نکنید که خدای تعالی میگوید **ولا تحلیوا المکر السیئرا**  
**باهلله** و مکر بد بآن کس سزاوارتر که مکر کند و عهد شکنید که خدای تعالی میگوید  
**ومن نكف فانما ينكف علی نفسه** یعنی هر آنکس که عهد شکند و بالا  
بد باز گردد ابر هر ادم گوید رحمه الله علیه که تا عهدی سه نوعست یکی آنکه فرست  
و دیگری آنکه از سر ضد و دانش باشد که هر که از سلامت باشد و آن زهدی  
که فریضه است آنست که در حرام رغبت نکند و زهد فضل و دانش آن باشد که در حلال  
رغبت کر کند و زهد سلامت آنست که در شبهتها رغبت کم کند و خوشتر  
داری بر دو گونه است یکی فریضه است یکی از زین اما آنکه فریضه است آنست که  
از معصیت برهن کند و ترسکاری آنست که از شبهتها برهن کند و از زهد بر  
دو گونه است اندوهی تراست و اندوهی برست اما اندوهی که تراست آنست که بر  
کار آخرت اندوه خوری و اندوهی که ترافیه دارد آنست که بر دنیا و زینة دنیا اند  
خوری فقیه گوید رحمه الله علیه که خوشتر داری خالص آنست که خوشتر  
را نگاه دارد از حرام و زبانی دروغ نگاه دارد و اینست از امیرالمؤمنین  
عمر خطاب رضی الله عنه که از شام در غن زیت آوردند و زیت در کاسها بود عمر



رضی الله عنه آنرا بر مسلمانان فرستاد بقدح و سیر او پیش او نشسته و بر سر مویک  
داشت و هر آنکه که کاسه فارغ شدی آن کودک دست بدان کاسه فرود آوردی و در سر  
مالیدی عمر رضعه گفت ای بسرا بر موی نزار غبته تمام می بینم بر پیش مسلمانان  
بر پای خاست و دست کودک بگیرفت و باز از برد و حجام را گفت موی و پرا بر آن  
چون ترا شنیده بود سر را گفت جان پدر ترا چنین آسانتر بود گویند که ابراهیم  
ادم رحمة الله علیه ستوری بگری گرفت و بر نشست و پیراه سپرفت تا زبان  
آردست او بینفتاد از اسب فرود آمد و اسب را بست و بر رفت و باز بانه برداشت  
و باز آمد و را گفتند چرا اسب باز نکرد انیدی گفت من اسب را بر رفتن بلای  
گرفتم نه بیاز کشتن معاذ جیل گوید رضی الله عنه که بار رسول علیه بودم و  
رسول علیه بر خری نشسته بود و بر وجه بشمین بود گفت یا معاذ دانی که  
حق خدای تعالی بر بندگان چیست گفت خدا و رسول به داند گفت آنست که خدای  
را پرستند و با او شریک و هبناز نگیرند گفت دانی که حق بندگان خدای  
چیست چون چنین کنند گفت خدای و رسول به داند گفت آنکه ایشانرا بهشت  
کرامت کند **باب** الخامس والثمانون فی الحیاء  
ابو ایوب انصاری گوید رحمة الله علیه که رسول علیه گفت چهار چیز است  
بیغمانان هر است بوی خوش بکار داشتن و زن خواستن و مسواک کردن و شرم  
داشتن خبر ست از رسول علیه که گفت از سخنان بیغمانان بیشین که باین قوم رسیده  
یکی اینست که ای فرزندانم اگر شرم ندراری هر چه خواهی کن ابن مسعود گوید رحمة الله  
علیه که رسول علیه گفت از خدای بترسید بر حقیقت شرم در آید گفتند ما شرم  
داریم **والحمد لله** گفت نه چنین میگوید هر که از خدای شرم دارد سر را آنچه در  
سرست نگاه دارد و شکم را نگاه دارد و آنچه در دست و مرکز او بپا یاد دارد و هر

که آخرت را خواهد

که آخرت را خواهد زینت دنیا را کند هر آنکس که جنبین کند از خدای تعالی شرم داشته باشد  
حسن بصیری گوید که رسول علیه گفت شرم از ایمانست و ایمان در بهشت است و بد  
زبان از جفاست و جفا در دورخت مسلمان پاری گوید رحمة الله علیه که اگر سه بار  
بسیار روز نده شوم دوست دارم از آنکس عورت کسی بدیم یا کسی عورت من بیند  
خبر ست از رسول علیه نشاید که هیچکس نبی میزد در کرم ماهه شود حسن بصیری گوید  
که هیچکس نشاید که در کرم ماهه شود اما بد و میزد یکی از برای عورت یکی از برای  
یعنی که همچنانکه عورت را پوشیده دارد چشم را نیز پوشیده دارد از عورت نهایی  
مردمان عیسی بن مریم گوید علیه که خویش تن را نگاه دار بد از نظر چشم که تخم  
شهرت در آن نظر چشم افتد و بسند با دآن فتنه که از نظر چشم خیزد حلیی  
را پرسیدند که فاسق کیست گفت آنکس که چشم از در مردمان نگاه دارد گویند که رسول  
علیه بمردی بگذشت که غسل میکرد گفت ای مردمان خدای تعالی بر دست و  
ستر بیوشد و شرم دست پوشیدن را درست دارد چون کسی از شما غسل کند  
باید که خویش تن را از چشم مردمان بپوشاند انس بن مالک رضعه روایت کند  
رسول علیه جامه بر تراشتی تا بر زمین نزدیک رسیدی فقیه گوید رحمة الله  
شرم برد و کونه است یکی آنکه از مردمان شرم داری و از خویش تن و دور آنکه از  
خدای شرم داری و از خویش تن اما آنچه میان تو و میان مردمانست که چشم  
فراز کنی از آنچه ترا حلال نباشد و آنچه میان تو و میان خدای تعالی است  
آنست که نعمت خدای تعالی بر خویش تن شناسی و از خدای شرم داری که گناه  
کنی روایت کند عمر خطاب رضعه گفت روزی بنزدیک رسول علیه در آمد  
رسول را علیه دیدم که می گریست گفتم یا رسول الله چرا می گری گفت جبرئیل  
علیه مرا خبر داد که خدای بخالی شرم دارد از ریش سپید چرا پپی سپید ریش شرم



ندارد که خدا بر انصالی بیازارد و در مسلمانان محاسن بسپرد کرده باشد رسول  
 بر اعلیای بر سپیدند که عورتهای ما کدام نگاه دارند و کدام نگاه ندارد بر گفت  
 عورت خود نگاه دارد از زن خویش یا از کنیز خویش گفتند یا رسول الله  
 اگر کسی خالی باشد شاید که عورت برهنه کند گفت نه از خدای تعالی شرم داشت  
 اولیتر که از خلق یکی از بزرگان فرزند خویش را وصیت کرد گفت ای فرزند  
 اگر ترا تن تو بکناه خواند چشم با سمان افکن از خدای آسمان شرم دار و اگر بکنی چشم  
 بر زمین افکن و از اهله مین شرم دار اگر بکنی خویش ترا از بهائم شمار فاضل  
 بن عباس گوید بوقت کناه در بسندی و پرده فردگاری از مردمان شرم دار است  
 و از خدای تعالی که بر تو مطلع است شرم براری و از قرآن که در سینه است شرم  
 نداری و گفته اند که هر آنکس که عیب خویش را ببیند بعبادت بپردازد و هر  
 هر که از جامه پرهنه کاری برهنه شود هیچ چیز پوشیده نگردد و هر که بر  
 خدای تعالی خرسند باشد بر آنچه دیگران در ندانده خورد و هر که شمشیر بجای  
 برکند و را بهمان شمشیر یاره کند و هر آنکس که پرده کسی بدد خدای تعالی  
 سفره پرده از عورت او بردارد و هر که کناه خویش فراموش کند کناه  
 دیگران چشم او عظیم نماید و هر که کارهای بزرگ پیش کرد هم در آن هلاک شود  
 و هر که خویش را در خاطرها افکند هلاک شود و هر که بعهده خویش توانگر  
 شود ناچار باری بر بلخشد و هر که بر مردمان سفاقت کند و در اشتهار  
 دهند و هر که با ناکسان نشیند حقیر گردد و هر که با عالمان نشیند با حمت  
 شود و هر که بجایگاه بدرود و را نهفت نهند و هر که دین را خوار دارد  
 ذلیل گردانند و هر که بر مردمان بزرگواری کند خوار شود و هر که در علمها  
 شود کبر راه گردد و هر که بر مردمان فخر آورد شکسته شود و هر که مال مردمان

بغنیته در درویش گردد و هر که عاقبت را منتظر باشد صبور کند و  
 هر که جایگاه قدم خویش نشناسد قدم وی و را آخا برد بشمان شود و هر که از خد  
 تعالی بترسد رستگار باشد و هر که تجربت نکرده باشد و را بفریبند و هر که با  
 سخر حق بر آرزید بیفتند و هر که با ریش از آن بردارد که تواند عاجز شود و هر که  
 احد خویش را شناسد آنرا کوتاه گرداند و هر که جهل را عادت کند از راهی بگسود  
 و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم **باب** التقاسم و التوب

فی العمرة بالنیة در اخبار میگوید که حتی سجانه و مع گوید که من سخن حکیم نشنود  
 تا آنکه که همت و نیت او نبینم که خاصه از هر من هست یا نه اگر چنانکه نیت او خالص  
 مر باشد خموشی و را فکرت گردد آنرا و سخن او را یاد کرد خرد کبیر و اگر نیت سخن  
 نکوید ابرهیم نخعی گوید رحمه الله علیه که مرد سخن گوید آن سخن ناپسندیده  
 باشد و نیت نیکو کند خدای تعالی او را عذری در مردمان افکند تا آنرا پسندند  
 گویند جز چیز خواست این سخن و مرد باشد که سخنی نیکو می گوید و نیت نیکو ندارد  
 تعالی در مردمان افکند یا گویند که باین سخن هیچ خواست و گفته اند که نیک مردان بر در  
 این سه کلمه بیلدیکر نیستند هر آنکس که کار برای آخرت کند کارهای دنیا خدای  
 تعالی از بهر ری راست کند و هر که سر خویش با خدای تعالی راست از خدای  
 آشکارای وی بصلاح آرد و هر که آنچه میان او و میان خدای تعالی باشد بصلاح  
 آرد خدای تعالی میان او و دیگر خلایق بود بصلاح آرد حسن بصری گوید رحمه الله  
 علیه در معنی این آیت **فَاعْمَلْ عَلَى شَاكِلِهِ** یعنی هر کس کار را باندازه نیت  
 خویش کند یعنی عمل نیت درست شود خبرست از رسول علیه که گفت نیت نیکو  
 من خیر من عمله یعنی نیت مؤمن بهتر از عمل است و علم گفته اند که اگر کسی نیت کند  
 بخیری از صدق و را ثواب حاصل شود و اگر کسی عمل کند و نیت نکرده باشد بر هیچ



نواب نیاید و بعضی گفتند که نیت مؤمن بهتر از عمل اوست از بهر آنکه مدت نیت  
در از ترست و مدت عمل کوتاه تر بحکم آنکه نیت نوازند کرد که نازنده است نیکی کند و  
نوازند که همه عمر نیکی کند از جهت آنکه نیت عمل است در معدن معرفت و آنچه  
از معدن معرفت خیزد بهتر از آنکه از معدن خبرست از رسول علیه که روز  
قیامت بنده را بیاورند و با وی چند کوههای روی زمین عملها باشد و منادک  
باند کند که هرا نکر که در بر فلان بن فلان مظلمه است حاضر آید و مظلمه خود  
بستاند مردمان جمله متوذعان نیکبای وی می ستانند تا عملهای او همه  
سپری شود بنده حیران بماندند آید که ای بنده من ترا بنزد یک من عملی هست  
که فرشتگان و بندگان من از آن خبر ندارند گوید بار خدا یا چه چیز است گوید  
آن نیت خیر که تو می ندیشیدی هفتاد نیک مضاعت ز بهر تو نوشتی و در خبر آمده  
که روز قیامت آن نیت را بیاورند و بدست او دهند در نامه نگاه کند حج و عمره و زکوة  
و صدقات و جهاد بینه بنده با خورد گوید که من از این هیچ چیز ندیده ام و این نامه از آن  
من نیست خدای تعالی گوید بر خوان که این نامه توست گوید مدتی در در بنار روز  
گداشتی و تمنای کردی که اگر مال داشتی حج و غزاکردی و دانستم که نیت تو  
راست بود تو اب اندیشهای تو ترا از این اشتم فقیه گوید رحمه الله علیه  
که صدق نیت آنجا بیکه بدید که چون بسیار ندارد باند که بخیلی نکند و کرایی  
را ببند از جمله حاجیان که منقطع شدست با خویش گوید که اگر مراد حال بودی  
حج کردی چون مراد حج کردن نیست و پیش از این و درم ندارم باین هم  
که منقطع شده است از راه حج و چون یکی را ببند که از راه غزایان مانده باشد گوید  
اگر مراد کردی بجز از نیت چون مراد طاعت نیت این در چند سیم بان کردی  
که باز مانده است با برویتی اگر چنانکه باند که بخیلی کند خدای تعالی اند که اگر بیشتر

بودی هم تقصیر کردی و را در آن نیت هیچ ثواب نباشد و همچنین آنکه گوید اگر  
من قرآن دانستی روز و شب خواندی اگر آن سوره چند که دانند پیوسته می خواند  
نیت و حقیقت است و اگر خواند خدای تعالی اند که اگر همه ظاهر ادعای می خواند  
روایت از رسول علیه که نیت مؤمن به از عمل اوست و عمل منافق به از نیت اوست  
و هر کس بر نیت خویش کار کند خبرست از رسول علیه که هر آن مردی که کاری بسند  
بیند و او را از بهر خدای تعالی دوست دارد و در علم خدای تعالی سابق شده است که  
آنکه از اهل و زحمت خدای او را چندان ثواب رزائی دارد که یکی از اهل  
بهشت دوست گرفته باشد و هرا نکر که ظالمی را دشمن کرد بسبب جور که از او دیده  
باشد و مراد او در آن رضای خدای تعالی بوده باشد و در علم خدای تعالی سابق  
شده است که آن مرد که از اهل بهشت است خدای تعالی آن مرد را دشمنی آن  
ظالم ثواب دهد در خبرست که خدای تعالی موسی می کرد که یاموسی ز بهر من هرگز  
کاری کرده گفت یارب نماز کردم و روزه داشتم و صدقه دادم و ترا یاد کردم  
خدای تعالی گفت یاموسی نماز تراست که حجت تو باشد و روزه سپهر تو باشد  
و صدقه سایه تو باشد و ذکر نور تو باشد موسی من چه کار کردی موسی گفت  
یارب بنمای تا ترا چه کار شاید گفت یاموسی هرگز با دوستی زد و ستان من  
دوستی کردی یا با دشمنی زد دشمنان من دشمنی کردی موسی علیه بدانست که  
بهترین کارها آنست که دشمنان خدا برادوست دارد و دشمنان خدا بر  
دشمن دارد بوه هر چه روایت کند از رسول علیه که گفت خدای تعالی بصورت  
نمانگاه نکند و جمال شما نگاه نکند لیکن بعمل شما نگاه کند و بدلهای شما نگاه  
کند عایشه روایت کند رصعها که رسول علیه گفت هرا نکر که رضای خدای  
تعالی نگاه دارد و از خشم در مان نیندیشد خدای تعالی از او خوشتر شود و در



از و خوشنود کرد اند و هر که رضای مرمان نگاه دارد و از خشم خدای تعالی <sup>بند</sup>  
خدای تعالی ز و ناخشنود باشد و خلق را بر و خشم آورد در خیر است که مردی  
بزدیک رسول علیه آمد و گفت می خواهم که بجزار و مرا بر نشان رسول علیه  
گفت بزدیک فلا نکس و که او ترا بردارد بزدیک و شد بکاشتر بدوداد بزدیک  
رسول آمد و او را باز گفت رسول علیه گفت هر آنکس که بر خیری دلایی کند و لا  
همچنان نزد باشد که آن نیکی کننده را الدال عای الخیر کفایه حدیثه بن الیمان  
گوید رحمة الله علیه که بر روزگار رسول علیه مردی بیامد و سوال کرد هیچکس  
سخن نکت مردی و چیزی بداد دیگران هم بدادند سوال علیه گفت هر آنکس  
راهی نیکو نهد و بران راه برود او را ثواب آن باشد و ثواب کسی بدادند  
نماید بی آنکه از نزد ایشان چیزی چسبند و هر که راهی بد نهد و بال آن برود  
باشد و بر آنکس که بر واقدا کند تا روز قیامت بی آنکاز و بال ایشان چیزی  
که شود خبرستان رسول علیه که هر کس که در و پنج خصلت خصلت بود روز  
قیامت که بر خیزد از راه بهشت یاوه نشود نخست آنک خدای رسول را نصیب کند  
و کتاب خدای تعالی امان و عامه مؤمنان در خیری دیگر می آید آله الدین النبیجة  
یعنی آگاه باشد که دین نصیحت است گفتند که نصیحت کنیم با رسول الله  
گفت خدای رسول او را کتاب خدای او هم مسلمانان را فقیه گوید رحمة  
علیه اما نصیحت خدای تعالی آنست که خدای تعالی امان آورد و مردمان را باز  
خواند و تمنا کند که همه جهان مسلمان بودند و اما نصیحت بیغامبران  
باشد که در ابهج گوید راست گوید اند و بسنت او کار کند و مردمان را بر  
دارد و اما نصیحت کلام خدای تعالی آنست که بیوسته می خواند و تمنا کند که همه  
مردمان قرآن خوان بودند و آنچه در قرآنست کار کردند اما نصیحت مسلمانان

است که هر آنچه خویش را خواهد مسلمانان را همچنان خواهد و آنچه خویش را نخواهد  
بمسلمانان رواند و تمنا کند که همه مسلمانان دوست یکدیگر باشند و از خصو  
و از حیانت و حسد و هم بدیها بری باشد فقیه گوید رحمة الله علیه بسیار  
خفته باشد که او را ثواب نماز کنان و عابدان دهند و بسیار کس هست که شب  
نماز کند و بدرجه خفتگان رسد و آن چنان باشد که کسی عادت دارد که سحر  
بر خیزد و وضو تازه کند و بنماز مشغول باشد تا وقت فریضه آنکه فریضه خدای  
تعالی بگزارد شبی هم برین نیت نخسبد خواب در او غلبه کند چون میدار شود  
وقت گذشته باید بشیما می خورد و اندوه کن سرود آن خواب و را چند آن  
ثواب هند که نماز کرد شرا و چون مرد نماز کن نباشد شب غلط کند و بر  
و دست نماز کند و در مسجد شود هنوز شب باشد بران نظار نماز نشینند  
گوید اگر آنستی که روز خندست از جامه خواب بر نخاستی او را از جمله خفتگان  
نویسند و خفته باشد باب التتابع والتشویخ العجب  
عجب آن باشد که بر خویش بزرگ منشی کند عبد الله بن مسعود گوید رحمة الله علیه  
که رستگاری رد و چیز است تو میدهند از خدای تعالی عجب و هب من منبه  
گوید رحمة الله علیه که در دهانه پیشین مردی هفتاد سال عبادت کرد بهر  
تشر و ز یکبار روزی که شوی روزی از خدای تعالی حاجتی خواست حاجتی  
روانشد با خویش گفت اگر در تو خیری بودی دعای تو مستجاب کردی  
فریشته بدو فرود آمد گفت ای فرزند آدم این ساعت که تو خویش را ملا  
کردی ترا بهترست از عبادت هفتاد ساله شعبی گوید رحمة الله علیه که  
مردی بود که هر کجا که رفتی بر او سایه کردی روزی مردی را دیدی گفت  
در سایه او بودم خداوند سایه چون و را بدید که بر آورد گفت چنین مردی را



سایه من می رود چون از یکدیگر جدا شدند بر سر آن مرد بیگانه رفت و عیال  
معجزه آفتاب بخاند عمر بن الخطاب گوید رضعه که صلاح روز تو در آنست که  
کناه خود را بشناسی و صلاح شکر تو در آنست که تقصیر خویش را بشناسی روایت  
کنند از عمر بن الخطاب رضعه که او چون خطبه کردی و از عجب ترسیدی خطبه را  
ببریدی و چون چیزی بنشستی از عجب ترسیدی آنرا بدریدی الله گفتی  
اللهم انی لاعوذ بک من شر نفسی بکی از بزرگان گوید که اگر شب خفته مانم و  
بامداد برخیزم و بشما نمی خورم دوست ندارم که شب نماز کنم و بامداد عجبی  
در من آید مردی بنزدیک <sup>علیه</sup> رضعها آمد گفت کی توانم شناخت که من نیکوکارم  
گفت آنکه که بدانی که بد کرداری و گفت کی بدانی که بد کردارم گفت آنکه که بدانی که  
نیکوکاری گویند که بر نای در بنی سراسر ایک دنیا بجای گذاشت و از مردم گرانه کرد  
و دور شد و مرد بیرون آمدند از پیران قوم او تا او ابحانه باز برند گفتند ای  
برنا کاری سخت پیش گرفتی و بسر نتوانی برد برنا گفت ایستادن مردمان  
بیش خدای بود صحبت است از ایستادن من یا بیجانگاه و را گفتند ترا خوشینا  
و ندانند عباد تو میان ایشان بهتر گفت چون خدای تعالی از من خوشتر شود  
همه کنرا از من خوشتر کرداند و را گفتند تو جوانی ما این کار بسیار آرمود  
و ترسیم که تو خوشتر از عجب آری جوان گفت هر که خوشتر از ایشانست عجب  
او زیان ندارد آن دو کس با یکدیگر گفتند که این جوان بوی بهشت یافتست  
معنی با او سودی ندارد گویند که داود علیه السلام بساط دریا برون رفت مدتی  
یکسال عبادت کرد چون یکسال تمام شد گفت بار خدایا بشت من کور شد چشم  
من کند شد و آب چشم نماند و می دانم که عاقبت چه خواهد بود خدای تعالی بفرمود  
را فرمان داد که بنده مرا جواب ده بفرمان خدای تعالی با او آمد گفت یا داود

بر خدای منت می نهی یکساله عبادت با خدای که ترا ببیند مبری فرستاد که  
سالت نامزدی شاخ بر روی نشسته ام بر روی کبابی باشند بهر آن از آن حصیر  
با فندانگه گفت در بنی سال جز تسبیح و تهلیل و تسبیح خدای تعالی کار کنی  
نداشته ام و هنوز دل من ترسان و لرزانست از بیم خدای تعالی داود علیه  
سالم زاری کرد و گویند این قصه موسی را افتاد بعد از آن که قبلی را بگفت  
فقیه گوید رحمة الله علیه هر آنکس که خواهد که عجب را بشکند باید که  
توفیق از خدای تعالی خواهد تا بشکر مشغول شود و عجب نیارد و در منزل  
در نعمت خدای بود شکر جای آرد چون نعمت خدای تعالی ببیند عمدا و محتم  
او خوار دارد عجب نیارد و سیم آنک ترسان باشد که مبادا که عمدا از او قبول  
نکنند که چون ترسان باشد عجب نیارد و چهارم در کناه خویش نگاه کنند که پیش  
از آن کرده باشد تا عجب مشغول نشود چون ترسان باشد که بدیهای او بر  
نمایند بادت مشود عجب مشغول نباشد و چون عجب آرد بنده و نداند که در  
روز قیامت ز نامه او چه برون آید و عجب او و سراسر احوال او آنکه معلوم  
شود که نامه بر خواند ابن عباس گوید رضعه که قول خدای تعالی مستند  
ها و مرا قر و اجتناب یعنی بگیری و بخوانی نامه مرا و ندانستم که کوا  
می گوید نازوی که عبا خبار در آمد بنزد پیل عمر رضی الله عنه و را گفت که ملو اخبار  
باز گوی که موافق کتاب خدای تعالی باشد که عبا خبار گفت خدای تعالی خلق  
را روز قیامت در صحرائی فراخ حشر کند که همه آواز بشنوند و چشم ببینند  
هر قومی را با پیش روان ایشان بخوانند آنکه امام هدی را پیش از باران او خوانند  
بیش رود و نامه بدست راست او دهند و بدیهای او باز پس آشته باشند و  
او نامه بخوانند و خدایشان و نیکبهای او را بر دمان بنمایند تا هر کس گویند



خک فلانرا چه خیرات او را بدید آمد فلان بریهار با خویش میخواند با هستکی و  
میگوید هلاک شد تا چون تا خر نامه رسد بنشته باید که آمد برم فلانکه تاجی بسیار در بر  
اونهند آنکه ورا گویند بنزدیک نور خویش را ایشانرا اشارت ده که هر یکی را از ایشان چنین  
هست چون باز گردد همه اهل عرصات چشم بروکشند و هر کس امید دارد که از جمله  
ایشان باشد آنکه پیش یاران خویش آید و گوید **ها و قرآن و کتابیه** که مرا  
بیا مرزیدند مژده باشد شما را که هر یکی را همچنین هست که سرا و اگر چنانکه امام که راه  
باشد او را بخواند چون پیش خدای تعالی بایستد نامه بدست او دهند چون خواهد  
که بدست راست بلیخ دست راستش بگردن باز بسته شود و دست چپ را پیش دستی  
کند و نامه بنستند لیکن از من پشت برون آید و رویش باز بس گردانند آنکه نیکیهای  
خویش با هستکی میتواند آنکه فرمان آید تا نیکیها و بدیهای او را برکنند تا نیکیهای  
سپری شود و بدیها بماند و مردم را آشکارا شود تا می خوانند و میگویند فلانرا  
چه بدیها بدید آمد تا چون از حقیقه فارغ شود در آخر حقیقه بنشته باید حقت  
غلبه کلمه العذاب واج کشت بر تو عذاب و رزخ و روی و سیاه گردد  
و تاجی از آتش بر سر او نهند که دود از او بر می آید آنکه ورا گویند بقوم خویش  
در وایتیا ز اشارت ده که هر یکی را همچنین عذاب هست چون باز گردد اهل عرصات  
و بر اینینند هر کسی گوید یارب اینرا جمله ما مباد یارب که بر ما نیاید بر هر قومی  
که می گردد او را لعنت می کنند تا بقوم خویش رسد که او را ببینند بر لعنت کنند  
و ازو بری شوند و او نیز از ایشان بری گردد و بر ایشان لعنت کند چنانکه خدای  
تعالی میگوید **و یوم القیامة یلغز بعضکم بعضا** یعنی بعضی  
بعضا یعنی روز قیامت از یکدیگر نیز استوند و یکدیگر را لعنت کنند ایشانرا  
گویند شما را اشارت داد که هر یکی را همچنین هست این مسروق گوید رحمه الله علیه

بسنده باد آن علم در دانش مر آن که از خدای تعالی بترسند و بسنده باد آن جمله  
که بخویش تن عجب آید گویند که سعید بن العاص فرمود پیش امیر المؤمنین عثمان  
فرستاد تا بر سعید ثنا گویند مقدید بر خاسته خاک در روی ایشان باشد و گفت  
که از رسول علیه شنودم که چون مداحانرا ببینید خاک بر روی ایشان باشد  
**باب الثامن والستون فی فضل الحج والعمرة**  
ابن عباس گوید رحمه الله علیه که بار رسول علیه بودیم بمنای از من قومی  
بیامدند گفتند یا رسول الله ما را خبر ده از فضیلت حج و عمره گفت هر که از  
بهر حج و عمره قدمی بردارد و فرزند کناه از او بریزد همچنانکه برک از رحمت  
و چون بمدینه رسد و مرا سلام کند و دست عمره دهد فریشتگان دست او بگیرند  
و بر او سلام کنند و چون بدی الحلیفه رسد و این نام جا بجا هست که آنجا  
غسل کند و خویشی را بشوید خدای تعالی و راز کناهها پاکیزه کند و چون غسل  
و اینرا نوبه شود خدای عزوجل را نیکیها نوتازه کند و چون گوید لیسک اللهم  
لیسک خدای تعالی را پاسخ دهد گوید لیسک و سعید یک سخن می شنود و ترا  
به بینم و چون در مکه آید و طواف کند میان صفا و مروه خدای تعالی خیرات  
بر او پیوسته کند و چون بایستد و آوازه بلند بردارند و خدا را بخوانند  
حاجتها بخوانند خدای تعالی با فریشتگان هفت آسمان مباحات کند گوید  
فریشتگان من نبینید بنده کان مرا آمدند بنزدیک من از راه دور رخسارها  
دمویها پر از کرد و خاک و ما لها را خرج کردند و تنها را رنجور کرد اینند تعزات  
و جلال من بد کرد از اینرا بنیکو کاران خشم و ایشانرا از کناه برون آورم  
هم چنانکه از مادر جدا شدند و چون سنگها ببینند ازند و سرها بتراشند و زیارت  
خانه بکنند منادی بانگ کند از بر عرش گوید باز گردیدم را کناه آمرزیدم و عفو



کرده و کار از سر گیرد امیرالمؤمنین علی کو پیرضی الله عنه که با رسول علیه طواف  
می کردم گفته مادری پدر من فدای تو باد این خانه چیست گفت یا علی این خانه را خدای  
تعالی بنا کرد در دنیا تا کفارت کناها از امت من باشد گفته مادر و پدر من فدای تو  
باد این سنگ سیاه چیست گفت آن کوهی است که در بهشت بود خدای تعالی او را  
بدینا فرستاد و روشنایی است همچون نور آفتاب از آن وقت که کافران است  
بد و برمالیدند سیاه و تاریک شد عباس بن مرداس روایت کند رصعنه که رسول  
علیه شبا نگاه کرده دعا کرد امت خویش را بر رحمت و آمرزش و دعای بسیار خدای  
تعالی گفت و را اجابت کردم و آمرزیدم الا آنکه بر یکدیگر ظلم کرده باشند گفته  
با خدایا تو قادری که مظلوم را تو ارباب دمی بهتر از مظلوم او و این ظالم را عفو کنی  
آن شب جواب پیامد چون با مادام زد لفته بود دیگر دعا کرد خدای تعالی  
جواب داد که ایشان را بیا مرزیدم نگاه رسول علیه بخندید و گفتند یا رسول الله  
بخندیدی و وقت خنده بود گفت بخندیدم از دشمن خدای مع ابلیس لعنه الله که چون  
بدانست که خدای تعالی دعای من اجابت کرد دست بر سر نهاد و میگوید و او پای  
و خاک بر سر می کند خبرست از رسول علیه که هر آنکس که حج بکند و درین مدت  
از وفساد بدید نیاید و زبان نجس نکند چون باز کرد همچنان باشد  
آن روز که از مادر بزاد خبرست از رسول علیه که ابلیس لعنه الله هیچ وقت <sup>حجاب</sup>  
ضعیف و بیچاره و دل شکسته و غمناک نباشد که روز عرفه بسبب آنکه رحمت  
خدای بپند که بر امت من می بارد و خدای تعالی کناها از ایشان عفو می کند  
عمر عبدالعزیز گوید که خدای عزوجل وحی کرد موسی علیه در فضل حج مری  
پرسید که یا رب حج چیست گفت این خانه منست که از همه خانه اختیار کرد و حرمت  
منست که ابرهیم خلیل من آنرا حرام کرد ایند از کنارهای زمین خانه آینه و بلبلک

آرازه کشا بپند چنانکه بندگان جواب دهند خدایا ندانم موسی گفت خدایا ندانم  
ایشان چیست گفت آرزوی بریشان بیاد هر تا شفاعت ایشان در خدایشان ایشان  
قبول کنم گفت با خدایان ایشان کسانی باشند که نفقات ایشان حلال نباشد و دل  
او پاک نبود گفت من بدکردار را ببینم کرد از بختیم بو سعید خردی کو پیرضی الله  
تختین سالک عمر خطاب رضعه بخلافت نشست من با وی حج رفتم چون در مسجد  
رفت بر سنگ سیاه بایستاد و گفت ای سنگ تو نیکی بدی نتوانی کرد و کراستی  
که من بیچاره را علیه دیدم که دست بتو فرو می ورد و ترا بوسه می داد من ترا  
بوسه ندادمی علی گفت رضعه چنین مگو یا عمر که وی هم نیکی کند و هم بدی که  
نه آنستی که تو قرآن خوانده و آنچه در قرآنست می دانی من بر تو انکار کردم و با  
گفت یا اباالحسن تا و بیا این چیست گفت که خدای تعالی میگوید **وَ اِذَا خَذَرْتُمْ**  
**مِنْ نِسِيِّ آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ** یعنی در آنکه که خدای تعالی ذریت را  
بدید آورد و از ایشان پیمان خواست گفت **اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ** نه من خدای شما  
گفتند بلی بفرمود تا اقرار ایشان بر کاغذی بنشاند و این سنگ امین خدای تعالی است  
بیاوردند و آن عهد را در میان وی نهادند این سنگ امین خدای تعالی است  
جایگاه روز قیامت کواهی دهد هر آنکس را که بدور سیده باشد گفت یا علی  
خدای تعالی در پیشتهای شما خزینهای علم نهاده است این عباس گفت رحمة الله  
بس زان که نابینا شدم بر هیچ چیز ندانم خوردم مکر بولان که پیاده حج نگذر  
چه خدای تعالی میگوید **يَا تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ** یعنی حاجیان بزودیک تو آینه پیاده  
و بر اشتران کاغذ نشسته از راهها دور فقیر گوید رحمة الله علیه چون راه  
زودیک باشد شاید پیاده روند که ثواب بیشتر باشد و اما چون راه دور بود آن  
بهرتر که بر نشینند از جهت آنکه پیاده را رنج بسیار باشد و چون ازین معنی این



باشد پیاده رفتن او نیت و در خبر آمده است که فریشتگان با استقبال حاجیان آیند  
آنرا که را شتر نشسته باشد سلام دهند و آنرا که بر خر و استر نشسته باشد  
بدهند و پیاده کارکنار گیرند و بوسه دهند خیرست از رسول علیه که هر یک  
مردی که از خانه بیرون آید و قصد حج کند و در راه بمیرد خدای تعالی بهشت او را  
واجب کند رسول علیه گفت اندر دعا یارب حاجیان را بیا مرز و آنکس را که حاجیان  
از بهر او آرزوی خواهند رسول علیه گفت یک نماز در مسجد من هزار نماز باشد  
دیگر جای کند بیرون از مسجد حرام یعنی کعبه و روایتی دیگر می آید که هر نماز یک  
ده هزار نماز باشد و نمازی در کعبه صد هزار نماز است بدیگر جای نمازی  
در روی کاف و دست هزار نماز باشد آنکه گفت شما را آگاه کنم از آنچه فاضلتر  
ازین است مردی که بر خیزد نیم شب آیدست کند و دو رکعت نماز کند از بهر خدای  
تعالی که در آن ربا باشد عبد الله عمر گوید رضعه که بنای مسلمانان در پنج چیز است  
شهاده از لا اله الا الله محمد رسول الله و پنج نماز بیای داشتن و زکوة مال  
دادن و روزه ماه رمضان داشتن و حج خانه خدای تعالی کردن آنکس که طاقت  
دارد و غسل جنابت کردن سعید بن المسیب روایت کند از رسول علیه که گفت  
سه کس بیک حج در بهشت شوند یکی آن که با آن هم داشتن باشد و یکی آنکه از زکوة  
حج می کند و یکی آنکه حج می رود و عمر و جهاد همچنین باشد **باب**

التاسع والستون **ب** یوفضل الغزاة ابو هریره روایت کند رضعه که رسول  
علیه گفت کرد معرکه کافر و دود آتش و زخ بیکجای جمع نشوند در شکم مؤمن  
و بهم نیاید ایمان و غنای در دل هیچکس حسن بصری گوید رحمة الله علیه  
که رسول علیه گفت یک مرحله با منا دیا یک مرحله شبانگاه رفتن در جهاد کافر بهتر  
اندر چه بر روی زمین است و ایستادن در صف کافر یکساعت فاضلتر است از

شصت ساله عبادت ابن عباس گوید رضعه که رسول علیه ابن بر و احد را فر  
بغرا با جماعتی و اتفاق را روز آدینه بود گفت یارا ترا کسید کنم و نماز آدینه  
بار رسول علیه بگذارم و ایشان را در باجم و یاران او می گفتند رسول علیه و را بویید گفت  
چرا از یاران باز مانده ای گفت خواستم که با تو نماز آدینه بگذارم آنکه بیا از رسم  
و را گفت که مال روی زمین هر بینه کنی فضیلت غزای ایشان در نیایی سلمان یاری  
رحمة الله علیه گوید یک شب نوبت داشتن در کنار غزای فاضلتر است از آنکه  
مردی یک ماه روز روزه دارد و شب نماز کند در خانه خویش و هر که در نوبت  
کافر بمیرد خدای تعالی و بر از هول کور اعمی کند و از ترس بزرگ گویی  
هول قیامت و همچنان باشد که تا روز قیامت در برابر دشمن ایستاده رسول علیه  
پرسید ند که مسلمانان چیست گفت سخن خوش گفتن و طعام بی مردم دادن و سلام  
ظاهر گفتن گفتند کلام مسلمانان فاضلتر است گفت آن مسلمانان که مسلمانان از  
و زبان او سلامت یابند گفتند کدام نماز فاضلتر است گفت آنکه قیامت در آن  
بود گفتند کدام صدقه فاضلتر است گفت اندکی از درویشی گفتند کدام ایمان فاضلتر  
گفت صبر و سخاوت گفتند کدام جهاد فاضلتر است گفت آنکه اسبیش بیشتر کند یا  
اسبش را بی کنند و خوشتر بریزند گفتند کدام بنده فاضلتر است گفت آنکه بهای او  
بیشتر است خیرست از رسول علیه که گفت همه چشمها کویان باشد روز قیامت  
آن چشمی که از بیم خدای تعالی گریسته باشد و چشمی که از حرام فرو خوا بایند باشد  
و چشمی که پاسر کافر داشته باشد بوی هر ره روایت کند رضعه که رسول علیه گفت  
بر من عرضه کردند سه گروه را که بپوش از هم در بهشت شوند و سه گروه که پیش  
از هم ایشان را بدون رخ برند اما نخستین آن سه گانه که در بهشت شوند شهیدان  
باشند و دیگرند کانی که فرمان خداوندان بجای آرند و سیم درویشی ضعیف



اورا عيال باشد و اما نخستين كسى كه در دنخ شود بگي پادشاهي جوړ كند و تو انكرت  
كه حق خداي تعالي ندهد و در و بتي كه پليد زبان باشد ابن عباس كو بر حمة الله عليه  
هر كه اسبي بدهد از بهر خدای كافر او را همچنان ثواب باشد كه انكرت كه بتن و مال خوش  
غزا كند و هر كه شمشیری بدهد از بهر خدای تعالی تا در روی كافر بدو حرب كند  
روز قیامت آن شمشیر بیايد با او از بلند و زبانی فصیح بانگي كند كه شمشیر  
فلان كم از آن روز تا با من و ز جهاد مي كتم و هر كه گهري نداشت از بهر خدای  
بع و را ذخيره باشد از بهر آخرت و تربیت مي يابد و بزرگي مي شود تا روز  
قیامت بيايد چند كوه اخذ كشته و هر كه غازي را بر چهار پا ي نشانده خدای  
تعالی از روز قیامت علمي كرد انداز بهروي و هر كه سپري دهد خدای تع  
آنرا سپر كند اندان آنش دنخ و هر كه او طعن زند روز قیامت نوري سرد  
در پیش مي رود و بوي مشك از او مي دمد و هر كه مجاهدي را آبي دهد  
خدای تعالی و را شتراني دهد از حقی مختوم كه ختام او مشك باشد و هر كس كه  
بزیارت برادر مسلمان مجاهد رود خدای تعالی و را بهر قدمي حسناي بنیسه  
و درجه برافزاند و بدی رو كند و هر كس كه اسبي از بهر خدای تعالی بدهد  
خدای تعالی بهر نار موي بنكوبی نویسد و كناهي از او محو كند و درجه برافزاند  
و هر كه يك شب پاس ارد خدای تعالی او را از ترس قیامت این كرد اند ابن عباس  
كو بر حمة الله عليه چون بالشكري در جهاد با شتی از بس لشكر بايد بود تا  
ضعيفان را براني و ترسند كافر اين كني ترا چندان ثواب باشد كه ايشان را  
بي نكاز ثواب ايشان چيزي هم نشود رواينست از بعضی صحابه كه شمشير  
كليه هاي بهشت است و چون هر دو صفكار زار بهم آيند حور بان بهشت  
ز بنتها پيوشند و خود را بيارايند و بنظر آيند و برابر بايستند چون مرد

بكار زار آيند كويند يارب مسلمانان را پاري و ثبات ده و نصرت ده چون ياد  
كردند از كار زار ايشان بيزروي بگردانند و كويند بار خدايا ايشان را بيا مرز  
چون كسي كشته شود بنخستين فطره خون كه از وي بر زمين افتد خدای تعالی  
هم كناهان و پرا بيا مرزد و دو خور از آسمان بر آيند و كرد از روی او پاك  
كنند و كويند هر كه از خدای تعالی شهادت خواهد چون بسيد و را اجر شهيد  
باشد ابن مسعود كويد رحمة الله عليه در معنی اين آيت **بَلِّغُوا حَتَّى يَسْمَعُوا**  
**لَهُمْ يَوْمَئِذٍ أَجْرٌ** گفت جانهاي شهيدان همچنانست كه مرغانی سبز در غار  
هاي بهشت جرمي كنند انكه بقتل يلها باز شوند كه در زير عرش آن ويخته است  
معاد بن جبل رضنه روايت كند كه رسول عليه گفت هر كه در مصاف كافر  
جنگ كند آن قدر كه شتر كره از مادر جدا شود بهشت او را واجب شود و  
هر كه از خدای تعالی شهادت خواهد از دل و نيت خالص انكه بسيد يا بكشد  
او را ثواب شهدان باشد و هر كه او را جراحتي رسد بانگي ميشد بدير روز قیامت  
رنگه روی و چون و عفرا ن باشد و بوي او چون بوي مشك حسن بصري كوید  
رحمة الله عليه كه از رسول عليه شنيدم كه همه چشمها گريان باشد مگر چهار چشم  
يكی آنكه در مصاف كافر و را زخمی رسد و كور شود و چشمي كه از ترس خدای تعالی آب  
ریزد و چشمي كه شب يه خواب ماندا از ترس خدای تعالی و چشمي كه گروهي را از غارت  
پاسباني كند با **السَّبْعُونَ فِي فَضْلِ الرِّبَاطِ**  
و رباط آن باشد كه اسبان از بهر غزا اينند امير المؤمنين عثمان عفان كوید  
رضنه كه از بيغمه مبر عليه شنودم كه گفت يك روز در برابر كافر بودن و لشكر  
مسلمانان نگاه داشتني بهترست از روزه هزار روز دنهار هزار شب  
در خدمت كسلمان پاري بشر جيل بن الشيمط بگدشت او در كمين قلعه



از آن کافر نشسته بود او را گفت که ترا خبر دهم سخنی که از رسول علیه شنیدم  
گفت بلی گفت رسول علیه گفت یک سب با س دشمن داشتن بهتر است از نماز و روزه  
یک ماه و هر که در رباط عاف برسد او را عذاب کور نباشد و ثواب عملش <sup>بسیار</sup>  
تاریخ قیامت خیر است از رسول علیه که هر که تکبیری در روی کافر آرد روز  
قیامت سنگی بزرگ باشد در تر از روی او گرانتر از هفت آسمان و هفت زمین  
و هر که با او از بلند در روی کافر بگوید لا اله الا الله و الله اکبر رضوان بزرگتر  
از آن خدای بی و در آن رسید و رضوان خدای خوشنودگی خدای باشد و آنکس که رضوان  
بزرگ خدای تعالی با او از آن دارد او را با محمد مصطفی و ابرهیم خلیل و دیگر  
پیغامبران کرد آرد نماند در هشتاد و هفت روز و هر که در صحنی لا اله الا الله گوید که مردی  
بزدیک رسول علیه آمد و گفت یا رسول الله از مال خویش چند صدقه دهم  
تا در جبهه جاهدان یا هم گفت مال تو چند است گفت شش هزار دینار گفت اگر هم  
را صدقه دهی یک روزه مجاهدی نباشد در خبر است که هر که در رباط باشد  
و سر بر تراشد و موی را بر زیر خاک کند تا آن موی بر زیر خاک باشد و از ثواب  
مرا بمان می نویسد و موی هرگز ننهد عثمان بن عطا گوید رحمة الله علیه  
که پدرم گفت که روزی مردی بیامد و بپوستنای از آن وی فرود آمد  
و پدرم سی برده روزی آزاد کرد گفت آن مرد بتبعی همانند پدرم گفت که  
اگر مردی از مجاهدان بر دست سب و بی حیا آورد دست و ناز یا نه از انگشت  
او بیفتد هر که آن ناز یا نه را بد و باز دهد بیشتر از آن ثواب یا بد که من با اینج  
کردم عبدالله بن المبارک روایت کند که رسول علیه گفت روز قیامت کسانی  
باشند که در عرصات قیامت چون باد بر آن بمردم در گردند ایشانرا  
شمار نباشد و عذاب نباشد گفتند کدامند ایشان رسول علیه گفت آنکسانی

اند که مرگ ایشانرا در باید و در رباط کافر نشسته باشند ابوامامه الباقی  
گوید رضعنه که رسول علیه گفت چهار کس را روزی پس از مرگ می رسد یکی  
آنکه در رباط کافر ببرد و دیگر آنکه علمی بد بکری می آموزد چندان که بان علم  
کار کنند تا روز قیامت ثواب آن می رسد و هر آنکس که او صدقه بدهد  
تا آن صدقه مانده است ثواب آن بدو می رسد یعنی چون بدو در رباط و مسجد  
و غیر آن و مردی که از و فرزندش نجیب باز ماند که او را پس از مرگ عا کند  
فقیه گوید رحمة الله علیه که رباطی که در آن فضیلت بود آنست که جا  
یکاه باشد که از پس آن هیچ مسلمانی نباشد سفیان بن عمیره گوید که  
هر آن جا یکاه که دشمن بدان جا یکاه رسد و غارت کند آن جا یکاه رباط  
باشد تا صد و بیست سال و کرسه بار غارت کنند تا روز قیامت رباطا

باب الحادی و السبعون فی التریاک و الخمر

چابری زید گوید رحمة الله علیه که با یکی از اصحاب رسول علیه تیری  
انداختیم یک روز با ما چ کاه ز رفتم چون مراد بد گفت چرا نیامدی  
عذری بگفتم مرا گفت ترا از فضیلت تیر انداختن باز گویم گفت از رسول  
علیه شنیدم که گفت خدای تعالی بیک تیر سه کس را بهشت گرامت کند  
آنکس را که تیر می نذارد و آن ضاعی را که تیر از بهر خدای تعالی کند و آنکس که  
تیر دهد بغاز یا ن رسول علیه گفت تیر اندازید و اسب نازید و تیر انداختن  
دوستدارم از اسب ناخنی هر لهنوی که مؤمن کند باطل است الا سه چیز  
یکی تیر انداختن و دیگر اسب را ادباً مویختن و بازی کردن با اهل خوش  
مکول شای گوید رحمة الله علیه که عمر رضعنه نشست با اهل شام که فرزند آنرا  
تیر انداختن می آموزید و سیاحت یعنی سوار و سوار می و غیر ما باید تا برهنه



در سر کاهها بجاهد گوید رحمة الله عليه که عبد الله بن عمر را دیدم میان دو  
 اماج بیک پیرهن ازاری در میان منته در خیرست که رسول علیه سعد بن وقاص  
 را گفت ای مرد کاه ای وای یعنی پیر انداز که مادر و پدر من فرای تو باد فقیه  
 گوید رحمة الله عليه در بن خبر فضیلت تیری اندازی ظاهراست که رسول علیه حمد  
 ویرا گفت که مادر و پدر من فرای تو باد در خبر کج آید که دو قوم عزیز باشند  
 در کوفتند بر کاست و خیر در برورش اسبابست تا روز قیامت و در خبر  
 دیگر می آید که عز و بزرگی در پرورش اسبابست و دلایل در بنال کاه است یعنی  
 چون مردمان بجهاد مشغول باشند اسلام عزیز باشد و چون جهاد بگذارند  
 و دنیا را بگیرند بگردند عمر و عنیه گوید رحمة الله عليه که رسول علیه  
 گفت هر که تیری بکافرانند همچنان باشد که بنده ازاد کرده رسول علیه گفت که  
 زمین بر شما گشاده شود و شمارا کفایت کنند ریح و مونس آن عزیز کند و  
 مسلمانان از نصرت همد و گفته اند که غازی راده خصمت بکار باید در جنگ یکی انگ  
 کرد در دهان شیت باشد بددی نکند و در جنگار بلند دشمن فرو تپ نکند و هم  
 اندامها جنگ کند و در حمله چون حوک باشد که روی نگراند و در غارت کردن  
 چون کرک باشد که از یک جانب براید و از دیگر جانب در آید و در بار برداشتن  
 چون مورچه باشد که باز یادت از خویشتن برکیرد و در ثبات چون سنگ عظیم  
 باشد که از جای بجنبند و بوفاداری چون سکه باشد که اگر خداوند بانشتر شود  
 از زبان نکرده و در فرصت نگاه داشتن چون خر و س باشد و الله اعلم بالصواب  
 باب الثانی والتبعون فی فضل امت محمد علیه  
 و اخبار می آید که موسی علیه در مناجات خویش گفت یارب در الواح بنیست  
 می یابم که امتی شفیعان باشند که شفاعت ایشان قبول کنم بار خدا یا ایشانرا

از امت من کردن گفت ایشانرا از امت محمد باشند گفت یارب در الواح می  
 یابم که پنج نماز کفارت کناهان ایشان باشد ایشانرا امت من کردن گفت ایشان  
 امت محمد اند گفت یارب در الواح می یابم که امتی باشند که اهل بدعت و ظلاله  
 را بکشند تا آن حد که یک چشم را رها نکنند از مردان ایشانرا امت من کردن  
 گفت ایشانرا امت محمد اند گفت یارب در الواح می یابم که امتی باشند که صدقات  
 بستانند و بخورند و مردمان پیشین بستند ندی و بسوختندی ایشانرا امت من  
 کردن گفت ایشانرا امت محمد اند گفت در الواح می یابم که امتی آید است ایشان  
 بآب و خاک بود ایشانرا امت من کردن گفت ایشانرا امت محمد اند گفت بار خدا یا  
 در الواح می یابم که چون یکی بنیکی نیت کند و بجای بنارد او را حسنه بنویسند  
 و چون بجای آرد یکی راده بنویسند تا به هفتصد و زیادت مضاعف و کرکی  
 نیت بد کند بر و چیزی بنویسند تا نکند و چون آن کار بکند بر و یکدیگر  
 پیش بنویسند ایشانرا امت من کردن گفت ایشانرا امت محمد اند گفت یارب  
 الواح می یابم که امتی باشند که از ایشان هفتاد هزار در بهشت روند می  
 ایشانرا امت من کردن گفت ایشانرا امت محمد اند گفت یارب در الواح می یابم  
 که امتی هستند بهتر بنامتان امر معروف کنند و نهی منکر ایشانرا امت من  
 کردن گفت ایشانرا امت محمد اند گفت یارب در الواح می یابم که امتی باشند  
 امتانند و سابقترین امتان روز قیامت ایشانرا امت من کردن گفت ایشان  
 امت محمد اند تا موسی علیه نما کرد که از امت محمد بودی خدای یح بدو وحی  
 فرستاد گفت یا موسی **فی صطفیتک علی الناس لانی و بکلای** یعنی من  
 ترا برگزیدم و بیغایم کرد ایندم و با تو سخن گفتم **فخذ ما آتیتک و کن من النبا**  
**کون** بستان پنج ترا دادیم و شکرهای آید آنکه گفت **من قوم موسی** امه



بهد و نالحتی و به بعد لوان یعنی از قوم موسی گرفته هستند که راه راست  
 نمایند و بر آستی کار کنند موسی علیه خستد کشت مقاتلک روایت کند که رسول  
 علیه گفت آن شب که جبرئیل علیه هوا با آسمان برد در پیش من رفت تا رسید بحجاب  
 بزرگ انجا که سدره المنتهی باشد جبرئیل علیه مرا گفت یا محمد ره که اینجا بیکاه ده  
 من نیست محزون کسی با اینجا بیکاه پیش نرود و تو بر خدای تعالی کرامی ترا منی  
 گفت پیش فتم بجایکاهی رسیدم که تختی از زر سرخ دیدم و برد فرستی افکنده  
 از حریر بهشت جبرئیل از من آواز داد که یا محمد خدای تعالی بر تو ثنای کرده  
 پیش تو و فرمان بردار باش من بشنا ابتدا کرم و کفتم التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ وَالصَّلَاةُ  
 وَالطَّيِّبَاتُ خدای تعالی گفت لَسَلَامٌ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَ  
 بَرَكَاتُهُ چون رسول علیه گفت التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ یعنی ملکه و پادشاهی تراست  
 خدای تعالی جواب داد که سلام بر تو باد نا انجا که گفت و بركاته رسول علیه گفت بَلَامٌ  
 عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ خبر تل گفت اشهد ان لا اله الا الله و  
 اشهد ان محمداً رسول الله خدای تعالی گفت **آَمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ**  
**مِنَ رَبِّهِ** یعنی ایمان آورد بدین وحی آمد بدو و از خدای تعالی رسول علیه گفت  
 ایمان آوردم با آنچه خدای تعالی فرمود و مؤمنان هم ایمان آوردند بخدای تعالی و فرشتگان  
 و کتابها و رسولان **لَا نَفِرُ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَنَا بِحُكْمٍ** یعنی فرق نکنیم میان  
 پیغامبران انجانکه جهودان و ترسانان فرق کنند میان موسی و عیسی علیهما  
 السلام **لَا تَكُفُّ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وَشَعْمًا** یعنی خدای تعالی بر هیچ تنی ننهد  
 اما آنچه بر تابد **لَهَا مَا كَسَبَتْ** او راست ثواب آنچه نیکی کند **وَعَلَيْهَا مَا كَسَبَتْ**  
 و بر و باشد و زور و بال آنچه از بدی کند انکه گفت بخواه تا بد هر کفتم **عَفْرًا لَكَ رَبَّنَا**  
**وَإِلَى الْمَصِيرِ** یعنی مرزش تو خوام خدایا و باز گشتن بتو است روز قیامت

خدای تعالی گفت آ مرزدم ترا و از امت تو انگر که مرا یکی گوید و ترا راست گوی  
 دارد انکه گفت یا محمد بخواه تا بد هم کفتم **لَا تَقْبَلُوا خُدَّ نَارِ ان نَسِينَا اَوْ**  
**اَخْطَا نَا** یعنی خداوند ما را ملیرا که فراموش کنیم یا خطایی از ما در وجود آید  
 خدای تعالی گفت دعای تراجابت کرد در و خطا و فراموشی از شمار کراشم و  
 انخ شمارا با گراه فرماید انکه گفت بخواه تا بد هم کفتم **رَبَّنَا وَكَلِّمْ عَلَيْنَا**  
**اِصْرًا كَمَا كَلَّمْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا** خداوند ما را بر ماباری گران مننه چنانکه  
 بران کسان نهادی که پیش از ما بودند چنانکه در بنی اسرائیل خطای کردند طهار  
 مهای خوش بریشان حرام شد چنانکه خدای تعالی گفت **فِي ظُلُمٍ مِّنَ اللَّيْلِ هَادِرًا**  
**حَرِّمَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ اُحِلَّتْ لَهُمْ** یعنی بظلمی کنایه که از جهودان درو  
 آمد بریشان حرام کرد انیدر طعامهای خوش که بریشان حلال بود خدای تعالی  
 گفت دعای تو مستجابست انکه گفت بخواه تا بد هر کفتم **رَبَّنَا وَكَلِّمْ**  
**تَحْمِلْنَا مَا لَطَأَتْهُ لَنَا** به کفتم بار خدا یا بر ما چیزی مننه که طاقت ندانیم گفت  
 یا محمد حاجت تو رواست انکه گفت بخواه تا بد هر کفتم **وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ**  
**لَنَا وَارْحَمْنَا اَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ** یعنی ما را  
 بیا مرز و بر ما رحمت کن تو خدای مای ما را بر کافران نصرت ده خدای تعالی گفت  
 حاجت تو روا کرد انکه گفت **اِنَّ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَخْلُقُوا**  
**مَا يُقِينُ الْاَكْبَرِ** اگر از شما بیست مرد صبور باشند از دو بیست مرد روی نکرده اند تا  
 آخر آیت خبرست از رسول علیه که گفت را بنج چیز دادند که هیچکس را نداد  
 پیش از من مرا سرخ و سیاه فرسنادند یعنی بهم جهانیان و زمین را مسجد و  
 من ساختند که بخاک زمین آب دست کنم و هر جا که رسم بر زمین پاک نماز کنم  
 یکماه راه مرا ترس نصرت دادند و غنیمت پیش من آوردند و مرا شفاعت دادند



آنرا اختیار کردم از بهرامت خویش در خود می برد که عمر را در وضع بر جهود حیاتی  
بود عمر گفت لعنک الله و انکه گفت بان خدای بوالقاسم را بر همه خلق برگزیده است  
از من جدا نشود تا حق من ندهی جهود گفت خدای بوالقاسم را بر نکرید بر خلق عمر  
رضعه بناخه بر روی جهود ز جهود گفت او روی پیش بوالقاسم روی هر دو پیش  
رسول آمدند جهود گفت عمر می گوید خدا ترا برگزید همه من گفته نکر دست دست بر  
داشت و مرا بناخه زد رسول علیه گفت با عمر تو را خشنود کرد ان بان بناخه که  
بزدی انکه گفت بلی ای جهود آدم صفتی خدا بود یعنی برگزیده و ابر هم خلیل  
خدا بود یعنی دست و موسی کلیم خدا بود یعنی با او سخن گفت و عیسی روح خدا  
بود یعنی روح او فرمان خدا بود و من جیب خدایم یعنی دست خدایم بلی ای  
جهود دو نام است که خدا بر اوست و امتان مرا هست خویشین را اسلام خوانند  
امتان را مسلمان خوانند و خویشین را مؤمن خوانند و امتان مرا مؤمنان خوانند  
بلی یا جهود روز آدینه ما راست فردا شما را و روز یکشنبه ترما یا من ابله  
ای جهود شما نخستین قومید و ما باز پسین در روز قیامت سبقت ما را بلی  
ای جهود بهشت بر پیغامبران حرامست تا من را بر و بر امتان ایشان حرامست تا  
ناامت من در آیند کجا اخبار گوید رضعه خدای تعالی این امت را سه کرامت داد  
که آن کرامتهای پیغامبرانست یکی ندامت را که اگر بر دیگر امتان و دیگر آنکه  
پیغامبران را گفت **يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ** و این امت را گفت **كُلُوا**  
**مِنَ الطَّيِّبَاتِ** یعنی از خوردنیهای خوش بخورید و پیغامبران را گفت **ادْعُونِي**  
**أَسْتَجِبْ لَكُمْ** و این امت را گفت **ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ** یعنی دعا کنید تا  
اجابت کنم شما را و گفته اند که خدای تعالی این امت را پنج کرامت داد نخست  
آنکه ایشان را ضعیف آفرید تا تکبر و بارنامه نکنند و دیگر که چنان آفرید شخص ایشان

نامؤنت طعام و شراب بر ایشان بسیار نباشد و سیم عمر بر ایشان کوتاه کرد تا گناه  
ایشان کمتر بود و چهارم آنکه ایشان را در ویش آفرید تا در کور بسیار نمانند گویند که آدم علیه گفت  
بناشد بنجم باز پسین امتان آفرید تا در کور بسیار نمانند گویند که آدم علیه گفت  
خدای تعالی امت محمد را کرامتها داد که مرانند بکی آنکه توبه من جز نمکه قبول  
نکردند و توبه امت محمد همه جای قبول کند و دوم آنکه چون من گناه کردم جامه  
از تن من بپیرید و برهنه بماندم و امت محمد برهنه گناه کنند و ایشان را بپوشانند  
و چون من گناه کردم جفت مرا از من جدا کرد و امت محمد گناه کنند و میف  
ایشان و میان جفت ایشان جدا می نیفتند و من در بهشت گناه کردم مرا از بهشت  
برون کردند و امت محمد از برون گناه کنند و بهشت را و ند علی بن ابی طالب گوید  
گوید رضعه که روزی رسول علیه نشست بود با یاران جماعتی از جهودان بیامد  
گفتند یا محمد میخواهیم که ترا پرسیم از کلمات که خدای تعالی بمرح ادا و آنرا  
جز بیغامبری مرسل یا فریخته مقرب نداد رسول علیه گفت پرسید گفتند  
با محمد ما را خبرده از این پنج نماز که خدای تعالی بر امت تو فرض کرد رسول  
علیه گفت نماز پیشین چون آفتاب در کرد همه چیزها خدا را تسبیح کنند و نماز  
دیگر آن ساعت که آدم علیه گناه کرد و دست بر درخت کشید و خورد و اما نماز  
شام آن وقت که خدای تعالی توبه آدم قبول کرد و نماز خفتن نماز پیغامبر  
انست و اما نماز یا مداد بسبب آنکه آفتاب از میان دوری شیطان بر آید  
و همه کافران و را سجود کنند جهودان گفتند راست گفتی چیست ثواب آنکه هر که  
نماز کند رسول علیه گفت اما نماز پیشین آن ساعت که دوزخ را کرم کنند  
هر آنکه نماز کند خدای توبت و پرا بر اشته دوزخ حرام کرده اند و اما  
نماز دیگر آن ساعت که آدم از درخت نخورد هر آنکه نماز کند در آن ساعت نماز کند



از کتبه بری شود چنان که از مادر براد انکه این آیت بخواند **حَافِظُوا عَلَيَّ**  
**الصَّلَاةِ وَالصَّلَاةَ الْوَسْطَى** یعنی نمازها نگاه دارید خاصه نماز میانگی  
بهنر نگاه دارید و اما نماز شام آن ساعت که خدای تعالی توبه آدم علیه <sup>قبول</sup>  
کرد هر آن مؤمنی که این نماز بجای آید با خلاصانکه از خدای تعالی حاجتی  
خواهد حاجت او قبول شود و اما نماز خفتن کور تا ریکست و در قیامت تا ریکست  
هر که در شب تا ریک بسجده رود و نماز خفتن بکزار خدای تعالی تا ریک کور و تا ریک  
قیامت بر آسان گذارد و او را نوری دهد که بر صراط بان نور بگذرد و اما نماز  
بامداد هر آنکس که چند فریضه بجاعت بکزار خدای تعالی او را دو برات ارزانی  
دارد یکی ز آتش و زخ و دیگری از نفاق گفتند راست گفتی چرا خدای تعالی  
بر تو و بر امت تو می و ز روزه واجب گردانید و بر دیگر امتان زیادت ازین  
فرمود رسول علیه گفت که آدم چون از درخت بخروج در شکم اوسه روز بماند  
خدای تعالی کوسنگی بر ذریه آدم واجب گردانید و شب خوردند چه خدای تعالی  
بر ایشان فضل کرد گفتند راست گفتی ما را خبرده تا ثواب روزه داران چیست  
گفهر که یک روز از ماه رمضان روزه دارد خالص از بهر خدای تعالی و را شش خصلة  
ارزانی دارد نخست آنکه گوشت حرام از تن او بگذارد و دوم او را بر حمت خدای  
نزدیک گرداند و سیم خدای تعالی او را بهترین عملها دهد و چهارم او را از گرسنگی  
این گرداند و از تشنگی روز قیامت و پنجم عذاب کور بر او سهل گرداند و ششم  
و را در بهشت کرامتها ارزانی آرد گفتند راست گفتی ای عجم ما را خبرده تا فضل تو  
بر دیگر بیغامبران چیست گفت بیغامبری نیست که نه بر قوم خود دعا کرد دستا خدای  
تعالی ایشانرا هلاک کند مگر من که ستغاعت امت اختیار کردم گفتند صدقت یا  
رسول الله شاهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله یعنی کواهی چه که خدا بیکست

محمد رسول الله استحق که بعد از خبار گوید رحمه الله علیه خواندم در بعضی از تورات که  
خدای تعالی بموسی می کرد گفت یا موسی دو رکعت نماز است محمد را و آن نماز  
بامداد است که چون فریضه نماز بکزارنده هر آن کتاهگی کرده باشند در شب از روزی <sup>عفو کنند</sup>  
و چهار رکعت نماز است محمد را و امت او را و آن نماز بیستین گویند ایشانرا بیستین  
رکعت مغفرت ارزانی دارم و بدو رکعت ترا و بیستین گران کرد انم و سیم  
رکعت فرشتگان را بر ایشان موکل گردانم تا از برای ایشان تسبیح و تهلل و  
استغفار کنند و پنجاه رکعت درهای آسمان برو بکشایند و بفرمایم تا حور  
العین بنظاره ایشان روند یا موسی و چهار رکعت نماز است محمد را و امت  
او را که آنرا نماز دیگر خوانند و هر فرشته که در آسمان و زمین باشد از بهر  
ایشان آن مردش خواهد و هر آنکس که فرشتگان او را آرزو خواستند او را عذاب  
نباشد یا موسی سه رکعت نماز است احمد را و امت او را که آنرا نماز شام گویند  
چون آن قناب فرو شود درهای آسمان بکشایند هر حاجتی که بخواهند روا کنم یا موسی  
چهار رکعت نماز است محمد را که آنرا نماز خفتن گویند چون شفق نابدید  
کرد که آنرا بهترین است از دنیا و هر چه بر روی زمین است از کناهها بری شوند  
و چنان گردند که از مادر جدا شدند یا موسی احمد و امت وی بدست نماز کنند  
چنانکه ایشانرا فرمودیم و ایشانرا بجنشم بهر قطر که از ایشان بچکد بهشتی  
که بهنای او چون بهنای آسمان و زمین باشد یا موسی امت محمد روزه ماه  
رمضان دارند در سالی یکماه ایشانرا بهر یک روز که روزه دارند شهری  
دهم در بهشت و بهر تطوعی که بجای آید رند ثواب فریضه دهم ایشانرا و درین  
ماه شی هستند آنرا است قدر گویند هر که در و یکبار آرزویش خواهد باندا  
و بشهانی از دلی پاک بیقینی دستا کرد در آن شب بپرد و تا آخر ماه او را ثواب



سی شریف از زانج ارسر با موسی و رامت محمد مردانی اند که در عقب هر نماز  
بگویند استشهدان لا اله الا الله وان محمد رسول الله جزای ایشان جزای بیغامبر است  
باشد و رحمت من بر ایشان واجب گردد و ختم من ز ایشان دور باشد و تا  
کلمه شهادت می گویند در توبه بر نشان بسته بکنم خبر است از رسول علیه که  
گفت اول کسی که او را حاضر کنند روز قیامت نوح باشد علیه و امت او آنکه او را  
پرسند رسانید کجا بچ ترا فرمودند گوید بلی یا رب آنکه قوم را پرسند که نوح  
شمارا رسانید بیغام ما گویند لا والله اگر بیمار سولی فرستادی نرسانید  
آنچه فرمودی نوح را فرمان آید که قوم تو می گویند نرسانیدی گواه دارت  
نوح گوید بلی گوید گواه تو کیت گوید امت محمد صلیعه محمد را حاضر کنند  
از ایشان پرسند گویند بلی ما گواهی دهیم که نوح بقوم خویش آمد قومی  
از ایشان گویند چگونه گواهی دهید و ما پیشین هم امتان بودیم و شما  
باز پسین همه گویند که خدای تعالی بیغامبری فرستاد ما را و کتابی بروداد  
در آن کتاب خبر شما یاد کرده بود بوی هر روز گوید رصعنه ما باز پسینا نیم در دنیا  
و پیش رویم در آخرت دلیل برین است که خدای تعالی میگوید **و كذلك جعلناكم**  
**امة وسطا لتكونوا شهداء على الناس** یعنی شما را در میانه خلق بدید  
آوردیم تا گواه باشید بر امتان **ديار** **باب** **الثالث**  
والشبعون في ادب الغزو و روایت کنند از بیغام صلیعه که گفت از خدای عز  
وجل بخواهید در یافتن دشمن را و چون دشمن را در یا بید قرار گیرید و خدا بر اعز  
و جل بسیار یاد کنید روایت کردند از عوف بن مالک که گفت هر که خواهد که عاذن  
باشد بحق و عا هدر در سبیل خدای عزوجل سنت ده چیز را نگاه دارد اول  
آنست که بر در نرود و شروع نکند مگر بفرمان مادر و پدر و دوم آنکه ما شتهای خدای

عزوجل که بر کون وی بود گزارده باشد چون نماز و روزه و زکوة و حج و کفالت  
و غیر آن و اما تنهای مردمان چون غصب و امها و مظالم و غیر آن و سیم که عیال  
وی را چندان نفقه بگذارد که تمام باشد تا باز کشتن او و چهارم آنکه نفقه او  
از کسب حلال بود و پنجم آنکه سر لشکر او فرمان برد و طاعت دارد و اگر چه بنده  
باشد و ششم آنکه حق رفیق بجای آید بخوشی و تبسم کردن در روی او هر که که  
او را پیش آید و جهد کند که بیشتر از پارش نفقه کند و یارش را تیمار دارد چون  
بیمار شود و هفتم در راه مسلمانان را نیاز دارد و هشتم از زحف نگردد و نهم  
در غنیمت عمره نشود و دهم آنکه خالص برای خدای عزوجل رود و برای اعزاز  
دین و نصرت مؤمنان و یقال **ينبغي للغازی عشرة خصال اولها ان يكون**  
**قلبا لاسد ولا تجبن** و فی کبر النهر لا يتواضع لعدوه و فی شجاعة الذب  
بقابل جميع جوارحه و فی حمیه الخنزیر کا بولی ذبته اذا حمل و فی  
اغارة الذئب اذا ايس من وجه اغار من وجه آخر و فی حملة الثقب كالنمل  
فحملا صغاف وزنها و فی ثباته كالبحر لا يزول عن مكانه و فی صبره كالحمار  
اذا اثقله بوحمل السهام و ضرب السوف و فی وفا الكلب لو دخل سيدة  
النار لا يتبع آثره و فی التماس الغرضه كالديك و بالله التوفيق العون  
**باب الرابع والسبعون حوال المراه على الزوج** در اجنا  
می آید که اعرابی پیش رسول علیه آمد گفت من آردم مرا چیزی بنمای که بقی  
من زیادت شود گفت چه خواهی گفت آن درخت را بگو تا بنزد یک لوز آید گفت  
برو و او را بخوان برفت و گفت بیغام خدای ترا می خواند درخت بر یکسوی  
جفسید نارکها پیش از زمین برو آنکه پیش آمد و سلام کرد عرابی گفت  
بسر رسول علیه بفرمود تا باز بجای رود درخت باز بجای رفت و همچنان شد که



برداغی مرادستوری ۵ تا سرو پای ترا بوسه دهد دستوری ادکت  
مرادستوری ۶ تا ترا سجده بر آید گفت مرا سجده بفرمونه هیچ مخلوق را در کسی را  
سجده بردن روا بودی زانرا بفرمودی نامردانرا سجده بردندی عبداللہ عمر گوید  
رضعنه زنی بزدی رسول علیہ آمد گفت یا رسول اللہ چه حصت شوهر از برزخ  
خویش گفت خویش را از زبان ندارد اگر خود برشت اشتر باشد و روزی برون باشد  
از تطوع الا بفرمان شوهر اگر بکند ثواب روز شوهر را باشد و گناه بر کردن او  
و بیرون نبرد الا بفرمان شوهر اگر بیرون شود هم تریشکان و رالفت کنند تا  
باز خانه آید قناده روایت کند از کعب اخبار نخستین چیزی که برسد زانرا در  
قیامت از نماز پرسند انکه خوشتر حسن بصری گوید رحمة اللہ علیہ کہ رسول علیہ  
گفت هر آنکس که بختم از خانه شوهر بیرون آید نماز روز او نپدیرد تا آنکه که  
بخانه شوهر باز آید و دست در دست او نهد و گوید فرمان تراست از حکم تو بیرون  
در خبر است هر از زنی که نماز کند و شوهر را دعانگردد نماز وی قبول نکنند تا آنکه  
کہ شوهر را دعا کند گویند کہ رسول علیہ خطبه کرد و گفت ای زمان شمار از زنان حق  
هست و حق شمار از آن است کہ فراتر از نگاه دارند و کسی را کہ شمار از ذکر اهت باشد  
و را در خانه راه ندهند و گناهی نپسند بیه نکنند پس اگر جرمت از ایشان در جود آید شما  
را رخصت است کہ ایشانرا بزیند ز دینی نه سخت و حق ایشان بر شما است کسوت و نفقه  
باندازه باشد اسن بن مالک روایت کند از رسول علیہ کہ گفت هر از زنی کہ پنج نماز جای  
آرد و ماه رمضان روزه بدارد و فرج خویش نگاه دارد و فرمان شوهر جای آرد  
هر کدام در در که خواهد در بهشت رود رسول گفت علیہ کہ اگر مرد چنان شود کہ از بینی  
دره وی خلم روان شد دست خون و از یک بینی دره وی ریم می رود و زن از زبان  
پاک کند هنوز حق او نگزاده باشد باب الخامس و الشبوع

فی حق الزوج علی المراه اسن بن مالک روایت کند رضعنه کہ رسول علیہ پرسیدند کہ از  
مؤمنان ایمان کہ تمام ترست گفت انکس کہ خوش خوی تر بود با خانه خویش عبداللہ بن عمر  
روایت کند رضعنه کہ رسول علیہ گفت شما هم نگاه بانانید و شمارا از رعیت خود  
پرسند امام نگاه بان خلق است و او را از رعایت خلق پرسند و هر مردی بر اهلی  
خانه و عبال خویش نگه بان است و او را از ایشان پرسند و بنده نگاه بان کلاهی خداوند خو  
و او را از اندک و بسیار آن پرسند بهر بره روایت کند رضعنه کہ رسول علیہ گفت  
هر از مردی کہ زنی را بخواهد بکا بین معلوم و اد نیت کند کہ آن کابین بویید  
بان زن زنا کرده باشد و هر که وامی ستاند و نیت کند کہ آن را بران دهد و او نداند  
باشد حسن بصری روایت کند رحمة اللہ علیہ از رسول علیہ کہ گفت وصیت من در زنا  
بخیر نگاه داردید کہ ایشان بیست شما اسرا نند بدست ایشان چیزی نیست و ایشانرا  
با مانت خدای گرفتید و شمارا مباح بکنند بکلمات خدای تعالی فقیه گوید رحمة اللہ  
علیہ حجر بن بمر پنج چیز است یکی آنکه از اندرون برده و را تیار دارد و نگارد  
کہ از برده بیرون آید کہ او عورت است و بیرون آمدن زنان برده باشد و بی مردی  
و دیگر آنکه از علم و در آن قدر بیاموزد کہ حاجت بود از مالا بد از نماز و روزه و  
آب است و آنج برین ماند و سیم طعام او از حلال دهد چه گوشت که از حرام روید  
آتش را شاید و چهارم آنکه بر وظلم نکند کہ امانتت بنزدیک او و پنجم اگر بر دست  
درازی نماید احتمال کند و نصیحت کند تا کار بجای نیارد کہ او را بپاید زدن گویند  
کہ مردی بنزدیک امیر المؤمنین عمر خطاب رضعنه آمد و از زن خویش شک کرد آنکه  
بشنید کہ امر کلثوم بر دست درازی کردست برخواست و باز گفت عمر رضعنه او را  
باز خواند و او را پرسید کہ بچه کار آمدی گفت خواستم کہ کله خانه خویش با تو کشید  
کہ امر کلثوم با تو دست درازی کرد باز کشتم گفتم همچنان کہ مرا بلای هست او را هم



بلاي هست عمر رضعه عنه گفت من از و در مي گذارم و در باري مي گنم که او را بر من  
حفظ است بگويي آنکه سترت ميان من و ميان دوزخ در من ساکن شود بدو از ديگران  
که کنيزگي است که چون من از خانه برون شوم کالا و مال من نگاه دارد و سپير آنکه گار بست  
که جامه هاي ميبشويد و چهارم آنکه دايه فرزند منست و بچشم آنکه نانا و طباطباخ منست  
مرد گفت مرا اينز همچنانست از و در گذارم اسن بن مالک رضعه روايت کند از رسول  
عليه که گفت چهار نفقات برينه حساب نکنند روز قیامت نفقاتی که بر مادر و پدر  
کنند و نفقاتی که از بهر روزه کشادن بود و نفقه که از بهر سحر باشد و نفقه که از  
بهر عيال خویش کند خيرست از رسول عليه که گفت يك دينار در روي کا فر خرج کند و دينارک  
که بر رويش از دهد و دينارکي که کردنی بدو آزاد شود و دينارکي که بر اهل خویش خرج  
بزرگترين دينارکست که بر عيال خویش خرج کند باب المئاس  
و الشجون في الاصلاح بين الناس خبرست از رسول عليه که گفت حلال است مسلمانرا  
که بر پشت جو برد از برادر مسلمان بيش از سه روز چون بيگد بگر رسند اين روي بگسو  
کشند و آن ديگر بگسو و بهترين ايشان آنست که ابتدا که سه سال هم حسن بعري روايت کند  
رضعه که رسول عليه گفت با يكديگر خشم مگرريد و گونا چار بگريد بيش از سه روز خشم  
مباشيد و هر دو مسلمان که با يكديگر بخشم باشند چون بميرند و آشتی نکنند بيش از  
مرک روي بيگد بگر نمينند در بهشت اسن بن مالک رضعه روايت کند از رسول عليه که  
گفت خداي تعالي بندگاني هستند که ايشان را منبرها نهند از نوره بيغامبران باشند و نه  
شکله اياقند بيغامبران و شهيدان را جا يگاه ايشان آرزو کند گفتند که انديار رسول الله  
گفت آنکسان که از بهر خدای تعالي با يكديگر دوستي کنند بوهر چه روايت کند رضعه  
از رسول عليه که گفت روز قیامت درهاي بهشت بگشايند روز دوشنبه و روز پنجشنبه  
و هر مؤمنان را بيا مرزند اما کسی که با برادر مسلمان خصومتی دارد چون از سه روز بگذرد

داشتی نكند عملهاي ايشان بروي ايشان باز نهند ابو امامة الباهلي گويد رحمه الله  
عليه که رسول عليه گفت که چون شب چک باشد از نيمه شعبان خدای تعالي با سمان  
دينا و با هر دينا نگاه کند همه اهل روي زمين را بياورد مگر کافران را و آنکس را که با  
برادر مسلمان بخشم باشد فقيه گويد رحمه الله عليه که لفظ فرود آمدن در حق خدای  
تعالی فرود آمدن امر است چنانکه گفت فَأْتِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا  
يعنی فرمان خدای تعالي با ايشان رسيد اسن بن مالک روايت کند از رسول عليه که گفت  
بنج کسر نماز نيست زکي که شوهر بر و خشم دارد و بنده که از خداوند خویش گزخته  
باشد و کسی که خشم گرفته باشد و با برادر مسلمان سخن نگريد بيش از سه روز و کسی که  
مدمن الخمر باشد و اما کسی بيش نمازي کند قومي که ايشان را از بيش نمازي او گراهيست  
باشد رسول عليه گفت که شمارا خبر ده هر از صدقه کوچک که خدای تعالي آزادوست تر دارد  
گفتند بای رسول الله گفت صلح افکندن ميان دوستان و خوبان و ندان ابي الورد  
گويد رضعه که رسول گفت عليه شمارا اگاه کنم از کاری که درجه بلندتر باشد از نماز  
و روزه گفتند بای رسول الله گفت صلح افکندن ميان مردمان یکی از صحابه گويد هر که  
از هشت چیز در ماند با يد هشت چیز بکار دارد تا فضیلت آن هشت حاصل شود هر  
خواهد که فضل نماز بشاید بی آنکه بشب بيدار باشد بر روز نخسبد و دوم هر که خواهد  
فضل روزه تطوع یا بدنی آنکه روزه دارد زبان نگاه دارد و سیم آنکس که خواهد که  
فضل عالمان او را باشد آدینسه و تفکر باید کرد و چهارم هر که خواهد که فضل غایبان  
و جاهدان باشد و در خانه نشسته باشد با شيطان جاهده کند و پنجم هر کس که خواهد  
که فضل صدقه یابد و دستش فراز رسد آن علم که در اند مردمان را بياورد و ششم  
هر که فضل حج خواهد و طاقت ندارد روزهای آدینه بجماعت حاضر باید بودن و  
هفتم هر که فضل عابدان خواهد ميان مردمان صلح افکند و ميان ايشان عداوت ننگد



و هشتم هر که فضل ابدان خواهد دست بر سینه خیزد و برادر مسلمانان  
 خواهد که خوشتر از خواهد علی بن الحسین گوید رضعه که چون خدای تعالی خلائق را  
 بعشر قیامت برآورد منادی آواز دهد گوید کجا اند خداوندان فضل کرده ای مردمان بر خیزید  
 و آهنگ است کنند فرشتگان پیش آیند گویند کجای روید گویند بهشت رویید  
 گویند پیش از حساب می روید گویند آری ایشانرا گویند که شما کیستید گویند ما اهل  
 فضلایم گویند فضل شما در دنیا چه بود گویند فضل ما در دنیا آن بود که بر ما حمل کردید  
 بر دباری کردی چون جای ما بدی کردی در کدشتی فرشتگان گویند بروید  
 بهشت که نیگوی مکافات کار کنانت آنکه ندانید که صابران کجا اند کرده ای رخیزید  
 و روی بهشت آید فرشتگان پیش آیند گویند کجای روید گویند بهشت  
 گویند پیش از حساب گویند آری گویند شما کیان باشید گویند ما صابرانیم فرشتگان  
 گویند صبر شما چه بود گویند بر طاعت خدای تعالی صبر کردیم و خوشتر از از معصیت  
 خدای تعالی نگاه داشتیم فرشتگان گویند در بهشت شویید **فَنِعْمَ أَجْرُ**  
**الْعَامِلِينَ** که نیکو جزای کارکنانت آنکه منادی آواز دهد گوید کجا اند همسایگان  
 خدای مع جماعتی بر خیزند و روی بهشت نهند فرشتگان پیش آیند گویند کجا  
 می روید گویند بهشت فرشتگان گویند پیش از حساب گویند آری فرشتگان  
 گویند شما کیستید گویند ما همسایگان خداییم دوستی کردیم با یکدیگر در دنیا و در  
 می کردیم با یکدیگر و زیارت یکدیگر می رفتیم فرشتگان گویند در بهشت روید  
**فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ** که نیکو جزای نیکو کارانست بوی هر روز روایت کند رضعه که  
 رسول علیه گفت خدای تعالی روز قیامت گوید کجا اند آنکسانی که با یکدیگر دوستی کردند  
 از برای من امروز ایشانرا سایه عرش خود جای هر که امروز سایه نبیت سایه عرش  
 من ابوامامه اباهای گوید رضعه که یک میل بر روی و بیماری را بر سر و دو میل

بر و برادر مسلمانان را زیارت کن و سه میل بر و از برای خدای تعالی میان دو  
 برادر مسلمان صلح کن انس بن مالک گوید رضعه که هر که میان دو کس صلح افکند  
 خدای تعالی بهر کلمه که چندان ثواب دهد که بنده آزاد کند بوی هر روز آق گوید  
 الله علیه که خدای تعالی بیغایم بر علیه خلق فرستاد تا ایشانرا سخت خواند  
 از ایشان چهار چیز خواست روزان و اندامها و خوارگی ازین چهار گانه  
 دو چیز خواست زدن تعظیم و بزرگداشتن کارهای خدای تعالی و شفقت بر  
 خلق خدای تعالی و اما از زبان ذکر خدای تعالی خواست بیوسپنه و مدارای  
 و از اندامها عبادت خدای تعالی خواست و معاونت مردمان مسلمان و اما خوبی  
 از او آن خواست که با مردمان خوش باشد و بقضای خدای تعالی بر او در رخ  
 مردمان را بر دباری کند در خبرست که رسول علیه روزی گفت دروغ زدن نیست  
 آنکس که میان مردمان صلح کند اگر دروغی گوید و کس سخن چینی کند و صلح افکند  
 میان مردمان شاخچاست از شاخهای بیغایم بری و جبرائی افکندن شاخچاست  
 از شاخهای جادوی حسن بصری رحمه الله علیه گوید که رسول علیه گفت بهترین  
 مرغ مان آنند روز قیامت که میان مردمان صلح افکنند علی بن طالب گوید این چیزها  
 که آمرزش واجب کرد اند شادی بدل برادر مسلمان رسانیدن است و الله اعلم  
**باب السَّابِعُ وَالسَّبْعُونَ فِي مَخَالَطَةِ السُّلْطَانِ**  
 انس بن مالک روایت کند رضعه که رسول علیه گفت که حکم ابیاحد شاه نزدیک نشد  
 که از خدای بود و رکشت و هر که تبع او بسیار کرد در دیوان او بسیار شوند و هر که  
 مالش بسیار باشد حساب و سخت باشد حذیفه گوید رحمه الله علیه که از جاهای  
 فتنه برهنه کنید گفتند جایگاه فتنه چیست گفت در سرای پادشاهان عبد الله  
 عمر گوید ما پیش پادشاهی می رفتیم و سخن می گفتیم چون از پیش او برویم آمد بر



سخن خلاف آن می گفتیم آنکه آنرا عین نفاق می دانستند از این مسعود  
که گفت چون من پیش پادشاه در آیدم بن و با وی باشد چون که پیش پادشاه بود  
دین و با وی باشد گفتند چگونه باشد گفت چنانکه و را خشنود کرد انداخته خدا را  
از آن خشم آید یکی از جمله متقدمان گوید که چون غازی را بینی که پیش تو آنکه  
رود بدانگویی مرا می است و چون عالمی را ببینی که نزد یک پادشاهان رود  
بدانید که او در دست بوهر بود که بدر رحمة الله علیه که هیچ چیز از این است از این  
کار تر نیست از سه چیز دوستی دینار و در هر دو دوستی ریاست و بزرگی و بدرگاه  
پادشاهان رفتن و از آن که ریاست مملکت گوید هر آنکه که آن بیاموزد و  
فقه بیاموزد و بدرگاه پادشاه رود بهر قدری که بردارند نگاه او را با آنش خوش  
نروند میمون سازان گوید رحمة الله علیه صحبت پادشاه خطر است اگر فرمان او  
کنی از دین بر خطر باشی و اگر می فرمان کنی بر خطر باشی و سلام و در آنست که تو  
او را نشناسی و او ترا نشناسد فضیل بن عیاض گوید رحمة الله علیه اگر کسی پادشاهان  
نیامیزد و جز فریضه خدای تعالی نگذارد به از آن باشد که با ایشان آید و روز  
روزه دارد و شب نماز کند و حج و عمره و غزائند و چه زیست باشد عالمی را که پرسند  
کجاست گویند پیش پادشاه حسن بصری گوید رحمة الله علیه که رسول علیه گفت دست  
عنایت خدای تعالی از برامت دور نباشد تا آنکه که نیکان بدانرا تعظیم ننهند و نیکان  
برمان هر بانی ننمایند و ناقرا خوانان با میران میل نکنند چون چنین کنند خدای  
تعالی دست عنایت از ایشان بردارد و جباران را بر ایشان کمارد و دلهای ایشان ترسند  
گرداند و درویشی بر ایشان کمارد و ایتست از عیسی بن مریم علیه که گفت ای علما  
همچنان که پادشاهان حکمت شما باز گذاشته اند شما ملکا ایشان با ایشان باز گزارید  
شقیق بن سلمه گوید رحمة الله علیه که عمر خطاب رضعه بشر بن عاصم الثقفی را

بقبیلته هر از آن فرستاد تا مال صدقات حاصل کند وی باز ایستاد عمر چون  
در آن بدید گفت چرا باز ایستادی ما را بر تو فرمان نیست و طاعت ما می داری گفت  
ای یا امیر المؤمنین لکن من از بیغایم بر علیه شنیدم که گفت هر که بر قوی و ای  
شود روز قیامت و را بیازند و بر پیکر و زخ بدارند اگر نیکو کار باشد بگذرد  
و اگر بد کردار باشد پیکر بر آرد و او را بد و زخ اندازد و هفتاد سال با آنش خوش  
بماند عمر کریان گشت و دلشک برون آمد بود در پیش افنادورا گفت یا امیر المؤمنین  
منین چرا می گویی گفت چرا نگویم که از بشر بن عاصم چنین خبر شنودم که روایت  
کرد بود ز گفت من هر آن خبر شنودم و گواهی دهم که رسول علیه همین گشت عایشه  
رضعها روایت کند که رسول علیه گفت روز قیامت قاضی عادل را بیارند از سختی  
حساب آن بیسند که گوید کاشکی میان دو کس هر کس حکومت نکرد می در خبر می آید که  
تو حنیفه رضعه روزی بنزد یک بوجعفر بود و اینی در آمد او را گفت یا با حنیفه  
ما را بر کار ما یاریه بوجنیفه گفت این کار را نشایم گفت ای سبحان الله یاری  
ده ما را گفت یا امیر المؤمنین اگر من راست گویم پیش تو ترا آگاه کردم و اگر دروغ  
زنم ترا نشاید که این کار من حوائت کنی بوموسی اشعری گوید که پیش رسول علیه  
می رفتم دو کس با من همراه شدند چون پیش رسول آمدند گفتند یا رسول الله  
ما را بعضی از عملهای تو بفرست رسول علیه گفت ما مشغول خویش آنکس را ندیم  
که طلب کند و در خواهد در خبر است که برهیز کنید که هراخی شما از مال دنیا از شما  
بیاید سبب ایشان از شما مزد و ثواب آخرت فایب شود که فاضلتر از دنیا باشد  
و بزنی و متقدمان گوید که رفتن تو را پیش پادشاه ترا سه چیز الزم کند یکی  
آنکه خشنودی ایشان نگاه داری و دوم آنکه دنیا را عظیم داری و سوم آنکه کردار  
ایشان را استماعی باب الثامن والسبعون فی فضل المیز و عیادته



خبرست از رسول علیه که گفت چون بنده بیمار شود خدای تعالی و فرشته بدو فرستد  
و گوید که بنگار بیمار برسان چاره می گوید چون بنزد بگردد و در آنجا که چنانکه حدیث  
خدای تعالی گوید فرشته کاثر از آنجا آید و خدای تعالی خود دانا ترست فرشته کاثر  
فرماید که بنده من مرا می بیند اگر اجلس فرزان آمده است چون بمن باز گردد  
بهشت در اکر امت کنم و اگر شفا دهد هر گوشت و خون و نیکو تر از آن گویم که اول  
بود و بدیهای و را بنیکی بدل کنم سعید بن جبیر گوید رحمة الله علیه که با سلمان  
رضعنه به بیمار رس رفتم سلمان مرا گفت که خدای تعالی بنده مؤمن را آزمایش کند  
بیلا آنکه در اعانت و کفارت کناهان باشد گذشته را و مؤمن کوشند شود  
آینده را و خدای تعالی بنده بد کردار و آزمایش کند بیلا آنکه عافیت دهد و راهم  
که اشتری که خداوند او را ببندد آنکه بکشاید و رها کند نداند که از بهر چه بستند  
و نداند که از بهر چه رها کردند و روایتست از ابن مسعود رحمة الله علیه که گفت  
روزی بنزد یک بیغم بر صلیح در آمدم و او را تب داشت دست بتن و کردم گفتیم  
رسول الله تبی عظیم داری گفت بلی مرا چندان تب کسید که دو کس را از شما گفتم از آنکه  
نرود و ثوابت گفت بلی با آن خدای که نفس من بفرمان دست که هر مسلمانی که  
وراثتی یا بیماری رسد خدای تعالی کناهان او را بریزد چنانکه بر کاز درخت  
ریزد سلمان فارسی روایت کند رضعنه از رسول علیه که گفت چون تب بتن مؤمن  
در آید جان مؤمن را آواز دهد گوید ای تب چه خواهی از بن نفس مؤمن تب  
و را جواب دهد گوید ای جان پاک تن تو پاکیزه بود کناه و را آلوده کرد اندر من  
و را پاک خواهد کرد روح گوید بیا و را پاکیزه گردانم بار این کلمه گوید گویند که  
مردی ز مهاجران پرسید بیماری رفت و را گفت که بیمار را چهار خصلتست  
اول قلم تکلیف از او بر خیزد و دوم همچنانکه عمل کردی در حال تندرستی ثواب می نویسد

و سیم هر خطای که در اندامهای او باشد بتب بیرون آید اگر بمرید آمرزیده میرد  
و اگر ندهد مانند آمرزیده ماند معاذ بن جبل گوید رحمة الله علیه چون خدای تعالی  
بنده را بیماری مبتلا کرد اند فرشته دست جب را فرمان آید که فله از او بردار  
و فرشته دست راست را فرمان آید که هر آن نیکی که می کردی در حال تندرستی بهتر  
از آن و را بنویس روایتست از ابو هریره رضعنه که تب بنزد رسول علیه  
آمد بر مانند زنی سیاه و را گفت تو کیستی گفت امیر مکه امیر کوفه مرا گفت  
امیر مکه چه باشد گفت گوشت را بخورم و خون را بنوشم و تبش من و کرمای من  
از تبش و زخمت رسول علیه بدانت که آن تبست گفت یا رسول الله مرا بفر  
بآنکس که دست درازی او را با رضاع فرستاد هفت روز ایشان را تب گرفت  
بو رسول فرستادند و فریاد خواستند رسول علیه دعا کرد خدای تعالی تب را از  
ایشان برداشت آنکه رسول علیه چون ایشان را دیدی گفتی مریحاً یا نکسانی که  
خدای تعالی ایشان را پاکیزه کرد خبرست از عبد الله بن عمر رضعنه که گفت بیمار از  
بر طعام و شراب گراه مکنید که خدای تعالی ایشان را طعام و شراب دهد خبرست  
از رسول علیه که ناله بیمار تسبیح است و بانگ او تهلل است و نفس او صدقه است و  
خواب او عبادت و بر کشن او از بهلو پهلوی عبادت در روی کافر و او را ثواب  
آن عملها که در روز کارتن درستی کرد می نویسد روز بروز خبرست از رسول  
علیه که چهار کس را عمل از سر گیرند بیمار چون درست شود و کافر چون مسلمانی  
شود و آنکس که امام مسجد باشد از بهر خدای حسبه لله اما می کند چو از عازادین  
فارغ شود و باز گردد و حاجی که حج تمام کند و نفقات و عیال و همی حلال  
بوده باشد خبرست از رسول علیه که سه چیز کنی نیکبختیست یکی بیماری پنهان  
داشتن و دیگر صدقه پنهان داشتن و سیم مصیبت پنهان داشتن در خبرست که



رسول علیه به بیمار پرسیدن پارسه رفت گفت ترا درین جایگاه که خفته  
سه خصل است اول یاد کردن از خدای تعالی دوم آنکه گناه از تو ببرد و سیم  
آنکه دعای تو مستجاب باشد چند آنکه بنوای دعا کن این مسعود گوید رحمه الله علیه که  
بیمار را اجر بنا مند زیرا که کاری نکند آن را که مزد کار کردن را بود لیکن کفاره گناهان  
باشد فقیه گوید رحمه الله علیه که بیمار را بیماری چیزی ننویسند لیکن او را  
باندازه آن عمل که بتندرستی کرده است نویسند اگر مرد بنیکو کار باشد و از عمل باز  
مانده بود و خدای تعالی از او اندک اگر تندرست بودی همان عمل کردی که پیش از آن  
در حال تندرستی کرده بود یعنی اگر از گناه توبه کرده باشد و نیت آن را در  
که بسر گناه باز نشود اما چون توبه نکرده باشد و نیت آن را در که چون از بیماری  
برخیزد بسر گناه باز شود کفارت گناه او نباشد بو سعید خدری روایت  
کند رضی الله عنه از رسول علیه که خدای تعالی میگوید بجزت و جلال من که هیچ  
بنده را از دنیا برون نبرد چون خواهد که بر رحمت کنز اما آنکه که همه خطاهای  
او را از او دور کند بیماری که بر تن او کمارم یا با آن که معیشت برود تنگ  
کرد انرا اگر چنانکه بقیته بماند جان کردن بر سخت کرد انرا تا بترد یک سال بد  
همچنان باشد که از مادر بزاد و هیچ بنده را از دنیا برون نبرد چون خواهد که در  
عذاب کنیم اما که مرانگی کرده باشد عوض آن بد و نرسا انرا اما بتندرستی و  
اقا بروزی فراخ گردانیدن و اگر چنانکه چیزی بماند بوقت مرگ کار بر او آسان  
کنم تا چون بمن باز کرده و راهی نیکی نماند رواست از ابوالعالمیه که گفت  
مانندت بنیاه سال چنین می آستیم و می گفتیم که مرد چون بیمار شود از گناه  
ها برون آید چنانکه از مادر برآمده باشد و خدای تعالی گوید بنویسند  
مرا همچنان که در حال تندرستی می کرد تا آنکه که بمن باز کرد یا باز بدینا فرستد

رسول علیه

رسول علیه گفت هر که بیمار برسدن رود همچنان باشد که در رحمت آستان  
می بود چون پیش او بنشینند در رحمت غرق شود عبدالله بن عمر رصعنه  
که رسول علیه گفت هر آن که بیمار برسدن رود همچنان باشد که یک روز روز  
داشته باشد که مقدار آن یک روز صدر روز باشد و هر که از بی جنازه فراز  
شود همچنان باشد که یک روز روز داشته باشد که مقدار آن صدر روز باشد گوید  
که مردی بنزد یک مادر درآمد کله کرد بدو از سختی دل خویش گفت این  
بخت در دیست و لیکن بیمار برسی رو و از بی جنازه می شود در کور  
می نگر مرد همچنان سود مندی یافت بنزد مادر باز آمد و گفت خدای تعالی  
ترا بنیکی مکافات کناد **باب** التاسع والمبعوض فضل  
صلوة التطوع حسن بصری رحمه الله علیه گوید که رسول علیه گفت نیاز  
کننده را سه خصلت یگی آنکه غریب تکان کرد بر کرد او در آمده باشند تا  
بعنان آسمان و ستر بر و فرو پوشند از عنان آسمان تا فرقی سر او فرشته  
آواز دهد که اگر دانستی نماز کن که با که مناجات می کند روی نگر آید  
عمر خطاب صعم روایت که رسول علیه لشکری فرستاد بر رفتند و زود  
باز آمدند و غنیمت بسیار آوردند مردمان گفتند یا رسول الله هیچ لشکری  
بدین روزی نرفتند و غنیمت نیاوردند آنکه رسول علیه گفت شمارا خبر  
دهم از کسانی که زود تر روند و زود تر باز آیند و بیشتر غنیمت آرند  
گفتند بلی گفت کسانی که ایشان نماز با مداد بکنند آنکه بنشینند و ذکر  
خدای تعالی کنند تا آن کتاب بر آید آنکه در رکعت نماز کنند آنکه باز گردند  
بخانهای خویش ایشان زود تر باز گردند و غنیمت ایشان بیشتر بود  
بود روایت کند از رسول علیه که گفت هر روزی بر هر یکی از کهای دست



ادی هر روز صدقه واجبست آنکه گفت مر معروف صدقه است و نهی منکر  
صدقه است و بسیار چیزهای بیکر گفت که صدقه است و مباح شرت با حلال خوریش صدقه  
است گفتند یا رسول الله مرد شهرت خویش را ند و راضی بود رسول علیه گفت  
اگر آن مشغول از حرام باشد نه او را درین بزه باشد گفتند بلی گفت چون از حلال  
گند را صدقه باشد و در رکعت نماز جا باشد بایستد در خبرست که رسول  
علیه روزی عباس را گفت ای عمر ترا بختی دهم ترا خبری گویم ترا منفعتی نماید  
گفت ما دو پدیرم فدای تو باد گفت بر خیز و چهار رکعت نماز کن در هر رکعت  
فاتحه بخوان و سورتی دیگر چون قرآن تمام کرده باشی بگو سبحان الله والحمد لله  
و لا اله الا الله والله اکبر پانزده بار این کلمات بگو آنکه رکوع کن و ده بار بگو  
انکه سر بردار و ده بار بگو آنکه بسجود شود و ده بار بگو آنکه سر بردار و ده بار بگو آنکه  
سجود و در میان ده بار بگو بیش از آنکه بر خیزی عدد این کلمات در هر رکعتی  
هفتاد و پنج بار بود و در چهار رکعت سیصد بار بود اگر گناه تو بعد در یک  
عالج بود و عالج بیا بایست و گفته اند کوهی خدای کنایان ترا بیا مرزد و اگر  
کسی نتواند که هر روز این نماز کند بهر آدینه بکند و اگر نتواند بهر ماهی بکند و  
گر نتواند بهر سال بکند کعب اخبار گوید اگر کسی بدانستی متوابع و رکعت نماز  
نظوم انرا بزرگتر از کوهی عظیم شناختی اما نماز فریضه بزرگوار تر از آنست که  
شرح نتوان داد خبرست از رسول علیه که در خانه ای خود نماز کند تا همچون کوه  
باشد و در خبرست از رسول علیه که نماز نظوم چون بخانه خویش گزارد فاضلتر  
بود همچنانکه اگر نماز فریضه جماعت گزارد فاضلتر بود خبرست از رسول علیه  
که گفت نماز نظوم نورست خانهای خویش را نورانی گردانید خبرست از رسول علیه  
که هر که میان نماز شام و نماز خفتن بدست رکعت نماز گزارد خدای تعالی اهل و مال

و آخرت و دنیا ای او نگاه دارد و هر که نماز با مراد بگزارد و روی بقبله بنشیند  
تا آفتاب بر آید آنکه دو رکعت نماز کند خدای تعالی آنرا حجابی گرداند میان او و میان  
دو رخ عبد الله عمر رضعنه گوید که بود در عفار ری و رحمة الله علیه گفت مرا  
و صبیتی کن مرا گفت من از رسول علیه همچنین خواستم مرا گفت هر آنکس که  
نماز با مراد دو رکعت کند و در آن حاملان نویسد و هر که چهار رکعت نماز کند  
و در آن عابدان نویسد و هر که شش رکعت نماز کند و در آن روز هیچ گناه نکیرند  
و هر که هشت رکعت نماز کند از جمله قانتان باشد یعنی نماز کنان ترسکاران  
و هر که دوازده رکعت کند خانه از بهر او بنا کنند در بهشت بود هر چه در صحنه  
روایت کند از رسول علیه که گفت بهشت را در سبت که آزا باب المصی گویند  
روز قیامت منادی آواز دهد که کجا اند انکسانی که نماز جا شستگاه کرد ندی در  
شما ایست در آید و عبد الله مسعود رضعنه گوید هر آنکس که در نماز ایستاده  
باشد همچنانست که بر در بارگاه ملکر ایستاده بود و هر که از در بارگاه غایب نشود  
شکی نیست که چون داد دهند راه یابد و گفته اند که فضل نماز شب بر نماز روز  
همچنانست که فضل صدقه نهانی بر صدقه آشکارا انس بن مالک رضعنه روایت  
کند که رسول علیه گفت هیچ جایگاهی نیست از زمین که کسی بر آن نماز کند یا  
ذکر خدای تعالی کند که نه فخر آرد از آنجا که او باشد تا بهفتم طبعه و گوید  
در میان بانی نماز کند زمین همه زینت و زیور خویش بپوش آرد خبرست از رسول  
علیه که خدای تعالی با فرشتگان بنه چیز مباحات کند مردی که بجایگاهی خالی  
باشد بانگ نماز کند و قامت گوید و تنها بایستد و نماز کند خدای تعالی گوید  
ای فرشتگان من بیسند این بنده مرا که نماز می کند و جز من هیچکس را را  
نمی بیند هفتاد هزار فرشته بزرگتر از او بر او نماز کنند و مردی که بشب



نماز کند تنها چون سر سجده نهد و خوابش ببرد و روشن بلبس منست و تلاش در  
طاعت منست و مردی که در کارزار کافر با خدا آواز بر دارد و قرآن خواند و جنگ  
کند و قرآن خواند تا کشته شود خیر است از رسول علیه که عز مؤمن در آنست که از  
مردمان مستغنی باشد و شرف در نماز شب بود **باب**  
**الثمانون** بقراتنا الصلوة و خشوعه **هـ** خذیقه فی الیمان رضعه مردی را دیدم که  
نمازی کرد و رکوع و سجود تمام بجای نمی آورد اورا گفتم اگر همچنین بهیچیک از مسلمانان  
هیچ بهره نداری حسن بصری گوید رحمة الله علیه شمارا گوید که بهترین جزایان  
گفت گفتند بلای گفت انکس که از نماز خویش بدزد گفتند از نماز چگونه بدزدند  
گفت رکوع و سجود تمام بجای نیارد این مسعود گوید رحمة الله علیه هر آنکس  
که نماز او را یکی نفر ما بدو از بدی باز ندارد هر چند نماز بیشتر کند و در  
تراشد آنکه این آیت بر خواند **اقْرَأِ الصَّلَاةَ اِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ  
وَالْمُنْكَرِ** یعنی نماز بیاید از نماز از فحش و منکر باز دارد حکم بن عیینیه  
گوید هر آنکس که در نماز سوری راست و چپ نکند او را نماز نباشد مسلم بن سمار  
کسان جزین را گفتی چون من در نماز باشم شما سخن خویش بگوید که من در نماز  
سخن هیچکس را نشنوم حکایت کنند از یعقوب مغربی رحمة الله علیه که در نماز  
بود طراری بیامد و دستار او بر بود و بنزد یاران خویش برد بشناختند و  
گفتند آن دستار نیک مرچ بازده که ما بترسیم از دعای او باز آورد و برکتی  
اونهاد و عذرخواست چون از نماز خویش فارغ شد او را باز گفتند  
من نه از برداشتن خبر داشتم و نه از باز آوردن از راه بصری روایت  
کنند که نمازی کرد رویا چون سر سجده نهاد پاره پاره بود با در چشم او شد آگاه  
شود تا از نماز فارغ گشت گویند که حسن بن علی رضعه چون خواستی که آید است

کند کونه روی و ز رحمتی و را بر رسیدند گفت سبب آنکه مرا پیش پادشاهی  
می باید ایستادن ز تو رسانم و چون بد مسجد آمدی گفتی بار خدا یا بنده تو  
بر در خانه تو آمد ای خدای نیکو کار بنده بر کردار پیش تو آمد سر د از نیکو کار  
که از بد کردار در گذارد کناهان مرا عفو کن ای کرم بر آنکه در مسجد شدی و در  
خبر می آید که رسول علیه مردی را دید که در نماز بر پیش بازی می کرد گفت  
اگر چنانکه دلش هراسان بودی چنین نکردی و گویند که امیرالمؤمنین رضعه  
چون وقت نماز فرا آمدی لرزه بر او افتاد و کونه روی و از حال بر رفت  
او را پرسیدند گفت وقت مانت گزارست آن امانتی که خدای مع میگوید انا  
**عَرْضْنَا الْاِمَانَةَ عَلَي السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ وَالْجِبَالِ** یعنی ما عرض کردیم  
امانت را بر آسمانها و زمینها و کوهها **فَاَبَتْنَ اَنْ تَحْمِلْنَهَا وَاسْتَفْقَنَ  
مِنْهَا قَبُولَ نَكْرَدِ** و از آن بترسیدند و حملها را نشان و آدمی آنرا قبول کرد  
ندانند که بر تو انرا گزارد یانه روایتست از سعید بن جبیر رحمة الله علیه  
گفت ما پیش ابن عباس در مسجد طایف بودیم من و عمره و مهبون  
مهران و ابوالعالمیه و جماعتی دیگر موذن بانک نماز گفت چون مؤذن گفت  
الله اکبر ابن عباس بگرفت چنانکه که ردای او ترشد و رکهای کردن او بر خا  
و چشمهای او سرخ شد بوالعالمیه و را گفت ای پسر عمر چه گریه است این چه  
جزع که ما بانک نماز می شنویم و نه گریه و از بهر گریستن تو بگریستیم  
ابن عباس گفت اگر مردمان استندید که موذن چه میگوید نخواستند که  
نیاسودند گفت ما را خبر ده که چه می گوید گفت گوید الله اکبر معنی آنست  
که ای مشغولان فارغ شوید و مهربانان کارها مشغول گردید و چون گوید باشد  
آن کاله الا الله گوید کواهی کبریم خلق آسمانها و زمینها را تا گواهی دهند



روز قیامت پیش خدای تعالی که من شمارا خواندم و چون گوید اشهد ان محمدا  
رسول الله گوید که روز قیامت **لعلنا نعرفهم** و محمد علیه السلام گواهی دهد که روزی پنج  
بار شمارا خبر می کنم و چون گوید **حی علی الصلوة** گوید که خدای تعالی دین اسلام  
از برای شما پیاپی کرد شما نیز پیاپی کنید و چون گوید **حی علی الفلاح** معنی  
آن باشد که رحمت در آید و نصیب خویش از رحمت طلب کنید و چون گوید **الله**  
**اکبر** الله اکبر یعنی همه کارها خرامت پیش از نماز و چون گوید **لا اله الا الله**  
یعنی امانت هفت آسمان و هفت زمین بر کردن شما نهادم خواهید بین  
خواهید پس روید خبر شمارا رسول علیه که دو کس نماز کنند رکوع و سجود  
هر دو و بیکدیگر مانند و میان هر دو نماز چندان تفاوت بود که از زمین یا آسمان  
و گویند محراب را بسوی آن محراب گویند که جایگاه حرمت یعنی که با شیطان حرب  
می باید کرد نادانان مشغول نکنند گویند که **حائم** راه رحمة الله علیه بنزد عصا  
بن یوسف درآمد عصام در اکت ای حاتم نماز می خوانی کرد گفت بلی گفت چگونه  
نماز کنی گفت وقت نماز نزدیک آید آیدست کنم در جایگاه نماز مشوم و بایستم  
تا اندامهای من قرار گیرد و کعبه را در میان خود بروی خویش بنیم و مقام برابر  
سینه خویش و خدا را مطلع دانم و همه نهان من بر آشکارا و چنان  
دانم که قدم من بر صراط است و بهشت بردست است من و دوزخ بردست  
چپ منست و ملکا الموت از بس پشت من چنان دانم که این باز بسین نمازهای  
منست لکن تکبیر کنم بنیتی خالص و تراک حوائج بتفکر و اندیشه و رکوع  
کنم بتواضع و فروتنی و سجود کنم بتضرع و زاری آنکه بشنیم نشیبتی باند ام  
آنکه تشهد خوانم امیدوار آنکه سلام دهد بر سنت آنکه میان خوف و رجاء  
بایستم یعنی میان بیم و امید آنکه بصابری زفر عصام گفت یا حاتم نماز تو

چنین است گفت بلی نماز من چنین است از سی سال با **عصام** بگریست و گفت هرگز  
من چنین نمازی نکرده ام و گویند که **حاتم** را یک روز نماز جماعت قایت شد  
یکی ز باران دورا تعزیت **اد حاتم** بگریست گفت اگر مرا فرزند می بردی یک  
نیمه اهدای بلخ مرا تعزیت دادندی نماز جماعت مرا قایت شد جز یک مران تعزیت  
نداد اگر هر دو بسر من بردندی دوست داشتم که یک نماز جماعت مرا قایت  
بعضی از حکما گویند که نماز همچون مهمانی است که خدای تعالی مؤمنان را روزی  
پنج بار مهمان می کند و همچنانکه در مهمانی طعامهایی کونا کونا باشد همچنین در  
نماز عملهای کونا کونا باشد و هر عملی را لذتی بگردد و هر فعلی کفارت  
کناهی بگردد و گفته اند که نماز کنان بسیارند و کسانی که نماز پیاپی دارند اندک  
و خدای تعالی مؤمنان را **مقیمین الصلوة** خواندست و منافقان را **مصلین** خواندست  
انجا که گفت **قَوْلِكَ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ** یعنی وای  
بر آن نماز کنان که از نماز غافل شوند و آن منافقان باشند و مؤمنان را گفت  
**مُقِيمِينَ الصَّلَاةِ** و اقامت نماز آن باشد که پیوسته پیاپی دارد و در نماز  
نگاه بایده داشت و ارکان نماز چون رکوع و سجود و غیر آن بجای آید حکمی گفته  
است که هرگز نماز در آمدن بنماز در و گروهند خاص عام اما آنکس که خاص باشد  
چون نماز آید محرمت باشد و بهیبت پیش آید و نماز بقین و تقظیم کرد و چون  
باز گردد ترسان و هراسان بود و آنکس که عام باشد بغفلت پیش آید و در نماز  
بجهد باشد و در گزاردن و سوسه شیطان بر او غالب بود و چون از نماز فارغ  
شود ایمن باشد یکی از حکما گفته است که چون آیدست بوسوسه کند ببتعظیم  
و اندیشه او در کارهای دنیا باشد آن نماز از او قبول نکنند یکی از حکما گفته است  
که چهار چیز در چهار جایگاه فرو شده است و چهار جایگاه سر بر آورده اول



رضای خدای تعالی در طاعتها فرو شد دست و سر بخانه سجیان بر آورده است دیگر  
نخط خدای تعالی در خطاها فرو شد دست و سر بخانه سجیان بر آورده است و سیم در خوش  
و فراخ روزی پنهان شد و سر از خانه کسانی برون آورده است که نماز نهد و  
یکی از حکما گوید چون مردمان اشش چیز مشغول شوند شما بیشتر چیز دیگر مشغول  
شوید چون مردمان بسیاری عمل مشغول شوند شما بنیای عمل مشغول شوید و  
دو مرد چون بفضایان مشغول باشند شما در آن کوشید که فرا بیض بنای بجای آید  
و سیم چون مردمان کوشند که ظاهر خویش را بند شما در آن کوشید که باطن خود را  
آراستد در این جهان چون مردمان بعبودیت مان دیگر مشغول باشند شما بعبودیت  
خویش مشغول باشید و بنجر چون مردمان به عمارت دنیا مشغول باشند شما عمارت  
آخرت کنید و شش چون مردمان رضای مخلوقان طلب کنند شما رضای خدای طلب  
کنید **باب ۵** **الحادی والثمانون فی الدعوات**  
ابن ابی اوفار روایت کند که عرابی پیش رسول علیه آمد و گفت یا رسول الله من  
قرآن ندانم مرا چیزی بیاموز که مرا بجای قرآن باشد و مرا گفت بگو سبحان الله  
والحمد لله والاکبر الا الله والاکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العظیم  
اینها هر پنج را یاد گرفت و برفت بعد ساعتی باز آمد گفت یا رسول الله این که یاد  
گرفتم از آن خداست از آن من چیست گفت بگو اللهم اغفر لی وارحمی و عافنی  
و اهدنی از زقنی این پنج کلمه را دست چپ شمار گرفت و برفت رسول علیه گفت که  
عرابی هر دو دست خویش را زخیر بر کرد اگر فاکند بداند فقیه گوید رصفت که آنج  
عرابی گفت که مرا چیزی بیاموز از قرآن که مرا کفایت باشد یعنی چون قرآن  
ندانم آن کلمات بخوانم امید بود که فضیلت قرآن بیاید در وقت ز عثمان بن عباس  
رحمه الله علیه که من بیمار بودم در چنانکه بیم هلاک بود رسول علیه نزد یک من آمد مرا

گفت که دست راست خویش هفت بار بر جایگاه درج بالا و بگو **عزیز الله و**  
**قد ربه من شرم ما جید** گفت همچنان کردم شفا یافتم عطا رحمه الله علیه گوید هر که  
دوازده رکعت نماز کند که با کس سخن نگوید و در هر رکعت هفت بار فاتحه بخواند  
هفت بار آیه العرسي انکه بگوید **لا اله الا الله وحده لا شریک له المملکة وله**  
**الحمد نعیمی و بییت و هو حی لا یبوت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر**  
انکه سجود کند و بگوید **اللهم انی اسئلك بتعاقد العز من عرسک و منتهی الت**  
**حمة من کتابک و باسمک الا عظم و جدک الی اعلی و کلما تکلمت انک دعا**  
کند خدای تعالی اجابت کند **خاتمه رسول علیه** میمونه بنت سعد رضعها  
روایت کند که رسول علیه بسلیمان بفرست و او دعای کرد گفت یا سلیمان حاجتی دار  
بجای مع گفت بلی یا رسول الله گفت نخت ثنا بر خدای تعالی بگو و او را و صف  
کنی جانک خود گفته است و تشبیه و تخمید کن گفت یا رسول الله چگونه ثنا گوید  
گفت فاتحه کتاب سه بار بخوان که آن ثنا خدای تعالی است گفت چگونه صفت  
کنم گفت قل هو الله احد سه بار بخوان که آن صفت دست خویش را بران صفت  
کرد گفت بگو سبحان الله والحمد لله والاکبر الا الله والاکبر و لا حول و لا قوة  
الا بالله العظیم انکه حاجت خویش بخواه عبد الله مسعود گوید هر آنکس که  
در عقب هر نمازی بگوید **استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب**  
**الیه سه بار خدای تعالی هر گناهی که کرده باشد بیاورد و اگر چه بعد کف**  
**در یا باشد فقیه** گوید رضعه یعنی که اگر بزبان استغفار کند و بکشد استغفار  
خورد حسن بن علی گوید رضی الله عنها که من ضمان کنم آنکس را که بیست آیت  
قرآن بخواند که هیچ شیطان مرید و سلطانی ظالم و دزدی شب و روز در او  
گذرد بر دست نیاید آیه العرسي و سه ایت از سوره الاعراف **بسم الله الذی**



خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ نَا الْجَاكَةَ مُحَمَّدِينَ وَدَه آیت از اول وَالصَّافَاتِ  
صَفَا نَا الْجَاكَةَ مِکُوید شَهَابِ ثَابِتٍ وَسَه آیت از سوره الرّحمن از آنجا که مِکُوید  
يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ نَا الْجَاكَةَ مِکُوید وَلَا تَتَّصِرَانِ وَسَه آیت از سوره  
الحشر از آنجا که مِکُوید هُوَ اللَّهُ الَّذِي كَالَهُ الْإِلَهُ هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَاتِ  
دَه نَا آخِر سوره روايت از ابو هريره رَضَعْنَهُ كَه كَفْت مَرْدِي بَنَزِدِيكَ رَسُولًا عَلَيْهِ  
آمَد وَرَا كَفْت كَه دُوشَمَّ شَبَّخَفْتُمْ رَسُولًا عَلَيْهِ كَفْت چَرَا كَفْت كَرْدِي مَرَا بَلَدِيكَ رَسُولًا  
عَلَيْهِ وَرَا كَفْت اَكْرَبُوقْت كَفْتَهُ بُوَدِيش اَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ  
تَرَاهِيحَ زِيَانِ نَدَاثِي سَعْدِيكَ لَسِيْبِ رَوَايَتِ كُنْدَانِ مَعَاذِي بِنِجَلِ كَه رُوِي  
آدِي نَه غَايِبِ شَدْمِ چُونِ رَسُولًا عَلَيْهِ نَمَازِ بَكُوِي بَنَزِدِي رَفْتَمُ كَفْت چَرَا تَوَانِدِيكَ  
كَفْتَمُ يَارَسُولَ اللَّهِ فَلَانِ جَمُودِ رَا بَرِي مَنِ دِي نِي بُوَدِ تَرَسِيْدِمُ كَه اَكْرَبُ رُوِي اَبِي مَرَا بَرِي نَدَانِ  
كُنْد كَفْت يَامَعَاذِ تَرَا دَعَايِي بِيَا مَوْزِمُ كَه اَكْرَبُ رُوِي نِي سِيَا رَا شَدَّ حَزَايِ اَنَا  
قَضَا كُنْد كَفْتَمُ يَارَسُولَ اللَّهِ كَفْت بَلَوِ اللّٰهُمَّ مَا لَكَ الْمَلِكُ تَوَانِي الْمَلِكُ مِنْ  
تَشَا نَا الْجَاكَةَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٍ نَا الْجَاكَةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ رَحْمَنُ لَدُنَا وَالْاَلُ  
خِرَةٌ وَرَحِيْمُهُمَا نَطْطِي مِنْهُمَا مَا تَشَا وَنَمْنَعُ مِنْهُمَا مَا تَشَا فَا رَحْمَتِي رَحْمَةٌ  
تَغْنِيْنِي بِهَا عَنِ رَحْمَةِ مَنْ سِوَاكَ وَاَكْرَبُ كَسِي سِيْرٍ بَاشَدُ اَبِي عَابُو اَنْدُ حَزَايِ  
وَرَا بَرَهَانِدِ اَبُو اَمَامَةَ الْبَاهَايِ كُوِيْد كَه رَسُولًا عَلَيْهِ كَفْت هَرَا نَكْسُ كَه هَرَا مَدَادِ  
اِيْنِ كَلِمَاتِ رَا بَكُوِيْد اللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ كَالِ اللَّهِ اِلَّا اَنْتَ رَحِيْمٌ نَا اَعْبُدُكَ اَمْنًا بِكَ  
مُخْلِصًا لِكَدِيْنِي اَصْبَحْتُ عَلَيَّ عَهْدِكَ وَوَعْدِكَ مَا اسْتَكْفَعْتُ اَنْ تُوْبَ اِلَيْكَ  
مِنْ سُوْرٍ عَلَيَّ وَاسْتَغْفِرُكَ لَدُنُوْبِي فَاِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذَّنُوْبَ اِلَّا اَنْتَ يَا اَرْحَمَ  
الرَّاحِمِيْنَ اَكْرَبُ رُوِي رُوِي سَبْرَدِ بَهْشَتِي بَاشَدُ وَاَكْرَبُ نَمَ كَاه كُوِيْدِ رَا نِ شَبْرَه  
مَشْهِيْدِ بَاشَدُ رَوَايَتِ كُنْدَانِ بِنِ عَمَّانِ اَزِ بَدْرِيْشِ عَمَّانِ بِنِ عَمَّانِ رَضِيَّ اَنْهَا

که رسول علیه گفت هر که با مداد بر خیزد و بگوید بسم الله الذي لا يضر مع اسمه شيء  
في الارض ولا في السماء وهو الشيع العليم سه بار این کلمات را بگوید هیچ چیز  
اود از میان ندارد ناشایسته نگاه و چون شبانگاه بگوید هیچ چیز و راز میان ندارد تا با مداد شود  
این خبر که کفیم ابان بن عثمان روایت کرده است و اتفاق چنان افتاد که در افالنج  
رسید و گفتند کجا بودی ازان سخنها که می گفتی گفت والله هر که در روغ نغمه و  
کسی مراد روغ زن کرده است لیکن خدای تعالی چون خواست که مرا مبتلا کند آن  
کلمات را از یاد من ببرد عبدالله رَضَعْنَهُ كُوِيْد كَه رُوِي مَرْدِي بَلِيْشِ رَسُولًا عَلَيْهِ  
آمَد كَفْت يَارَسُولَ اللَّهِ دَسْتِ تَنَدَكُمُ كَفْت نَمَازِ فَرِيْشَتِكُنَّ وَتَسْبِيْحِ خَلْقِ بَلِكُنْ نَادِي  
رُوِي بَرِيْشَتِ كَشَادَه شُوْد كَفْت چَكُونَه بَايْد كُوِيْد رَسُولًا عَلَيْهِ كَفْت تَسْبِيْحِ فَرِيْشَتِكُنَّ  
اِيْنَتِ سُبْحَانَ اللَّهِ وَحَمْدُهُ سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيْمِ وَنَحْمُهُ وَصَدَقَ بَارَكُوِيْدَا سَتَغْفِرُكَ وَاللَّهُ  
اَزَانِ وَقْتِ كَه صَبْحِ بَدَهْدِ وَفَرِيْضَتِهِ نَمَازِ بَا مَدَادِ بَكَزَارِي نَا اَنَكَه كَه اَفْتَابِ بَرَايْدِ نَمَازِ فَرِيْ  
يَشْتَكُنَّ بَرِيْ جَمَلِه بَاشَد چُونِ اِيْنِ شَرَايِبِ بَجَايِ آري دُنْيَا بَلِيْشِ تَوَايْدِ عَايِشَةَ رَضَعْنَاهَا  
كُوِيْد كَه رَسُولًا عَلَيْهِ چُونِ حَوَايِي كَه نَحْسِيْدِ اَنْكَشْتَانِ هَر دُو دَسْتِ بَهْرُ كَرَفْتِي وَقْتِ  
هُوَ اللَّهُ اَحَدٌ وَهَر دُو قَلَا اَعُوذُ بِجَوَانِدِي وَانكَه بَرُوِي وَبَسْرُ وَبَهْفَتِ اَنْدَامِ دَسْتِ فَرُو  
آوَرْدِي عَكْرَمَه كُوِيْد كَه كَفْتِي بَرَايِي مِي رَفْت مَرْدِي رَا دِي خَفْتَه وَدِيُوِي  
وَيَا يَسْتَا دَه يَكُوِيْدِيُوِي دِيُوِي دِيُوِي رَا كَفْت بَرُوِي بَا وَيِ فَسَادِ كُنْ دِيُوِي دِيُوِي رَفْتِ  
بَا زَكَشْتِ وَكَفْت مَارَا بَدُوِي رَاهِ نِيْسْتِ دِيُوِي دِيُوِي فَوْقِ دَاوِ كَرُوِي چُونِ بَنَزِدِي كُوِي رَسِيْدِ  
كَشْتِ وَكَفْت رَا سَتِ كَفْتِي مَارَا رُوِي رَاهِ نِيْسْتِ دِيُوِي بَرَفْتِنْدِ مَسَا فَرِيْشَتِ  
وَيَا يَسْتَا دِ تَاوِي اَز حَوَايِي دَا مَدِ سَلَامِ كَرْدِ وَآخِ دِيْدَه بُوَدِ بَا وَيِ بَارِ كَفْتِ  
اَوْرَا كَفْت مَارَا خَبْرَه تَا چَكُونَه نَحْفَتِي كَفْت بَرِيْشَتِ خَفْتَمُ اَنْ تَبْكُرَا اللَّهُ الَّذِي  
كَالَهُ الْإِلَهُ هُوَ نَا الْجَاكَةَ مِکُوِيْدِ بِالْمُحْسِنِيْنَ دَرَا خَبَارِ مِي يَكَه هَرَا نَكْسُ كَه اَز



بادشاه ظالم برسد آنکه گوید **رَضِيْتُ بِاللّٰهِ رَبًّا وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا وَبِسُحْرٍ رَّسُولًا**  
**يُنِيًّا وَبِالْقُرْآنِ إِمَامًا وَحَكْمًا خَدَائِعٍ وَرَأْبِرَهَانِدْرٍ خَيْرِيٍّ بِدِكْخَالِدٍ وَوَلِيدٍ**  
رصعه رسول گفت علیه که در خواب می ترسرسو علیه گفت بوقت خفتن این  
کلمات بگو **أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ مِنْ غَضَبِهِ وَعِقَابِهِ وَشَرِّ عِبَادِهِ وَ**  
**مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيْطَانِ** در خبرست که رسول علیه دست معاذ بن جبل رحمه الله علیه  
بگرفت و گفت ترا وصیت می کنم یا معاذ تقصیر مکن از بس هر نمازی بگو **اللَّهُمَّ**  
**أَعِزِّي عَلَيَّ نِيْلًا وَوَدَّ كِرْكًا وَشَرِّ عِبَادِكَ حَزِيْفَةً** من التمان رصعه گوید که رسول  
علیه چون از خواب درآمدی بگفتی الحمد لله الذي حياي بعد ما آمانتي واليه  
التشور بوهر بره ردايت كنده رسول علیه گفت چون کسی از شما خوابی بنید  
و ترسان شود سه بار خیر بسوی دست چپ بیندازد و سه بار بگوید **أَعُوذُ بِاللَّهِ**  
**مِنْ شَرِّهِ وَخَيْرُهُ** تا از شر آن اجنبی شود اس بن مالک گوید که مردی بنزدیک رسول  
علیه آمد و گفت یا رسول الله کدام دعا فاضلترست گفت از خدای تعالی عافیت خواه  
دآمر من دنیا و آخرت روزگرم باز آمد گفت یا رسول الله کدام دعا فاضلترست گفت  
از خدای تعالی آرز من خواه و عافیت بد دنیا و آخرت روزگرم باز آمد و همچنین گفت  
رسول علیه جواب داد که اگر دنیا و آخرت آرز من خواهی یا در آن جمله نیکنانان  
باشی گویند که این مسعود هر وقت که بسفری خواست رفتن یا برستوری خواست  
گفتی **سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ**  
**اللَّهُمَّ إِنَّا لَصَاحِبُونَ فِي السَّفَرِ وَالْخَلِيفَةُ فِي الْإِهْلِ اللَّهُمَّ اطْوِلْنَا الْمَارِضَ وَ**  
**هَوِّنْ عَلَيْنَا السَّفَرَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ وَعْثَاءِ السَّفَرِ وَكَأَنِّتِ**  
**الْمُنْقَلَبِ** و سوا المنظر رخ اهل الف مال ابن مسعود گوید چون زن بخود  
گری و در ابگوی تا دور رکعت نماز کند آنکه سرا و بگوید **اللَّهُمَّ بَارِكْ فِي أَهْلِي**

و بارک گاهلی فی وارز قهر منی و اجمع بیننا ما جمعیت فی خیر و فرقی  
بیننا ما فرقت فی خیر جعفر صادق رصعه گوید عجبی از من از کسی که او را  
چهار بلا بیند از چهار چیز چگونه عاف باشد کسی که بجم مبتلا شود چرا  
نگوید **لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ** چه خدای تعالی  
میگوید **فَاَسْتَجِبْنَا لَهُ وَجَجْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ دَعَايَ وَي اجابت کردیم او را**  
از غم برهانید و همچنین مؤمنان را برهانیم و عجبی از من از آن که از بد برسد چرا  
نگوید **حَسْبِيَ اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ** که خدای تعالی گفته است **فَانْقَلِبُوا إِلَىٰ خَيْرٍ**  
**مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٌ لِّمَنْ تَصْنَعُ** سو یعنی باز گشتید از ما بفضل و نعمت که  
هیچ بد بایشان نرسد و عجبی از من از آنکس که از مکر مردمان برسد و نگوید  
**أَتَوْضَأُ مَرَّتَيْنِ إِلَى اللَّهِ أَنَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ** که خدای تعالی میگوید  
**فَرَقِيهِمُ اللَّهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكُرُوا** و عجبی از من از کسی که بهشت خواهد و نگوید  
**سُبْحَانَ اللَّهِ كَمَا قُوَّةَ الْآبَاءِ اللَّهُ** چه خدای تعالی میگوید **عَسَىٰ رَبِّي أَن يَأْتِيَنِي خَيْرٌ**  
**مِنَ جَنَّتِكَ** قتاده گوید که بر روزگار رسول علیه مردی دعا کرد گفت یا رب آن عقوبت  
که با آخرت خواهی کرد مرا بد دنیا عقوبت کن بسیار شد و ضعیف گشت و عالی سخت  
رسید رسول علیه خبر کردند بنزدیک او رفت هیچ حرکت در و نمانده بود سر  
او بر کنار خود نهاد و گفت ای فرزند آدم تو طاقت عقوبت خدای تعالی نداری  
ولیکن بگو **اللَّهُمَّ رَبَّنَا إِنَّا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةٌ وَقِنَا**  
**عَذَابَ النَّارِ** مرد این دعا بگفت شفا یافت و گفته اند چون عتبه الغلام  
فرمان یافت او را بخواب دیدند که خدای تعالی تا توجه کرد گفت بیا مرزید سبب دعا  
که می خواند مرو بر دیوار بنشسته است چون این کس خواب بیدار شد این دعا را بدید  
**اللَّهُمَّ يَا هَادِيَ الْمَضَلِّينَ يَا رَاحِمَ الْمُنْدَرِبِينَ** و یا مقبل عثرات لغائبین رحمت



دِي لِحْطَرِ الْعَظِيمِ وَالسُّلَمِيِّنَ جَمْعِينَ وَجَعَلْنَا فِي الْأَحْيَاءِ الْمَرْزُوقِينَ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ  
 أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ وَالصَّالِحِينَ وَكَفْتَهُ  
 اندر که این پنج کلمه در آخر هر نماز بگوید از ابداً باشد اللهم اهله امته  
 محمد اللهم ارحمنا محمد اللهم فرحنا عن امت محمد اللهم سلم على امت محمد اللهم  
 اغفر لنا محمد واغفر لجميع من آت من قبلنا ان اس بن مالك روایت کند که  
 حجاج بن یوسف برو خشم گرفت و گفتا که نه نامه خلیفه بودی با تو چنین و چنین  
 کردی اس گفت نتوانی گفت مرا که باز دارد از تو اس گفت دعواتی که بیجا مبر  
 مرا بیاموخت و مرا فرمود که هر با مداد و شبانگاه بخوان گفت مرا بیاموز گفت  
 بیاموزم و از پیش حجاج بیرون شد یاران حجاج گفتند که او را مطالبه کنی تا  
 عفو بنی کنی چگونه بود که رها کردی تا برفت گفت آنکه من دیدم شما ندیدید گفتند  
 چه دیدی گفت میان دو کتفوی دو از آنها دیدم که قصد من می کردند بغایت  
 نزدیک ابان گوید که چون اس بیمار شد از او پرسیدم مرا گفت بسم الله الرحمن  
 الرحيم بسم الله خير الاما بسم الله رب الارض والسماء بسم الله الشاخي بسم  
 الله الكافي بسم الله الذي لا يضر مع اسمه شئ في الارض ولا في السماء  
 وهو السميع العليم بسم الله اصبحت وعلى الله توكلت بسم الله على نفسي و  
 ديني بسم الله على هلي وولدي و مالي بسم الله على جميع ما عطاني ربي الله الله  
 الله ربي كما اشرك به شيئاً الله اكبر الله اعز و اعزوا حلما اخافوا احد  
 عز جارك وجد ثناوك ولا اله غيرك اللهم اني اعوذ بك من شر نفسي وشر كل شيطان  
 رجيم وشر كل جبار عنيد فان تولوا فقل حسبي الله لا اله الا هو رب العرش  
 العظيم باب ٥ الثاني والثلاثون في الرفق عايشه  
 رصفها روایت کند که قومی از جهودان بنزدیک رسول علیه در آمدند گفتند السلام علیک

یعنی مر که بر تو باد رسول علیه گفت علیکم السلام یعنی بر شما باد عایشه رضعها  
 گفت علیکم السلام واللحنه رسول علیه گفت با عایشه گفت خدای تعالی مدارا در کارها  
 دوست دارد گفت نشنیدی که چه گفتند گفت تو نشنیدی که من چه گفتم در  
 خبرست که رسول علیه گفت عایشه را هر آنکس که از مدارا بهره یافت از همه خیرها  
 بهره یابد در دنیا و آخرت سعید بن المسیب روید که رسول علیه گفت که سر عقل پس  
 از ایمان مدارای مرمانست دوستی نمودن با مرمان و هیچکس که مشورت کند  
 هلاک نشود و مردی که برای خویشکار کند نیکیت نباشد و چون خدای تعالی بفر  
 کند که مردی تباه شود نخست خرد او تباه کند و کسانی که بد بنیانیکو کارند با خرد  
 نیکو کار باشند بوهر به روایت کند که رسول علیه گفت خدای تعالی رفیق است  
 مدارا دوست دارد مدارا آن بدهد که بسخنی ندهد عایشه گوید رضعها که رسول  
 علیه گفت خدای تعالی بقومی که نیک خواهد مدارا میان ایشان افکند و اگر مدارا  
 آدمی بودی نیکوتر از همه خلائق بودی و اگر عین و ذرشتی آدمی بودی در شتم  
 از همه خلائق بودی عایشه رضعها گوید که بر شتر می بد نشسته بود در او  
 می زد رسول علیه گفت مدارا کن ای عایشه که مدارا هر جا که باشد آن کار را  
 بسامان کند و هر چه در او مدارا نبود تباه شود امیر المؤمنین علی رضعها گوید  
 که چون سوره النصر بر او آمد سر بسته بود بعصایه بر منبر نشد بنشینت روی  
 زرد کرده آب چشم روان گشته آنکه بلال را بفرمود تا بانگ کند و گوید بوسیت  
 بیغمایه علیه حاضر شوید که باز بسین و صیبهات شمارا بلال بانگ کرد بزرگان  
 و کوچکان بیامدند و در خانها و دکانها و بازارها گشاده رها کردند تا  
 دخترکان از خانها بیرون آمدند شنیدند وصیت را تا مسجد پر شد رسول علیه  
 گفت جای دهید مرا آنکه رسول علیه بیای خاست می گریست و می گفت



إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ خا ابراهیم و سپاس گفت و بر خویش تن درود  
گفت آنکه گفت من محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم العری امرا نکر بس از  
من بیغامبری دیگر خواهد بود ای مردمان بدانید که مرا خبر مرگ دادند و فراق  
من از دنیا نزدیک شد و بدیدار خدای خویش رز و مند شهر و احسرتا بر فراق  
امت من که چه پیش آید ایشانرا بران من مسلم سلامی مرحمان بشنود و وصیت  
من و یاد گیرید و هر آنکس که حاضر است برساند زبان کس که غایب است این  
باز بسنی وصیت است ای مرحمان خدای تعالی شما را بدید کرد در محکم کتاب خویش  
آنچه شمار احالات و آنچه بر شما حرام است آنچه باید کرد و آنچه نباید کرد همتا حلالا را  
حلالا درید و حرام را حرام درید و آنچه بر شما پوشیده ماند ایان آرد و  
آنچه ظاهر است کار کنید آنکه سرسوی همان کرد گفت بار خدایا رسانید میانه  
ای مرحمان برهیز کنید و این هواهای گمراه و بپراه کننده که از خدای تعالی دور است  
و از بهشت دور است و بدوزخ نزدیک و بر شما با جماعت موافقت و بپراه  
راست ایستادن که آن بخدای تعالی نزدیک است و بهشت نزدیک و از آتش دوزخ  
دور بار خدایا رسانید میانه الله الله یعنی بخدای شما را می سپارم در دین  
و امانت گزار ای الله الله در آنچه ز پر دست شما باشد یعنی بردگان ایشانرا طعام  
ازان دهید که شما خوردید و جامه ازان پوشانید که شما پوشید و بریشان منهد  
آنچه شما نتوانید که ایشان خون و گوشتند و آدمی همچون شما هر آنکس که بریشان  
ظلم کند خصم ایشان منم و خدای تعالی داد دهنده ایشانست الله الله در  
زنان کابین ایشان برسانید و بریشان ظلم نکنید آنکه از نیکبهای خویش محروم  
مانید روز قیامت بار خدایا رسانید میانه ای مرحمان **قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ**  
**أَهْلِيكُمْ نَارًا** یعنی خویش تن را و کسان خویش تن را از آتش دوزخ نگاه دار

ایشانرا پیاموزید و ادب کنید که ایشان بزید شما اسیرند و امانت  
و آنچه خدای تعالی فرمود یا دشاهانرا فرمان بردار باشید و بی فرمانی  
مکنید و اگر همه بنده حبشی باشد بینی بریده که فرمان ایشان فرمان منست  
و هر که فرمان من برد فرمان خدای تعالی برده باشد و هر که ایشانرا بی فرمانی  
کند مرا بی فرمانی کرده باشد و هر که بی فرمانی من بی فرمانی خدای تعالی کرده  
باشد بر باد شاهان برون میناید و عهدهای ایشان مشکند ای مرحمان  
بر شما با بدوی اهل بیت من و بدوی قرآن خوانان و بدوی عالمیان  
و ایشانرا دشمن مدارید و با ایشان حسد مبرید و سخن هیچکس بریشان مشنود  
هر آنکس که ایشانرا دوست دارد مراد دوست داشته باشد و هر که مراد دوست  
دارد خدا بر او دوست داشته باشد و هر که ایشانرا دشمن دارد مراد دشمن داشته  
باشد بار خدایا رسانید میانه بر شما با آنچه نماز بجای آوردن و آب دست  
تیار کردن و رکوع و سجود تمام بجای آوردن ای مرحمان زکوة مال  
بدهید هر که زکوة مال ندهد و زکوة نباشد و دینش درست نباشد  
روزه و حج و غزاه و نپدیرند رسانید مرا ای مرحمان خدای تعالی حج بران  
کس فریضه کرد انید که توانای دارد و آنکس که توانای دارد و حج نکند اسلام او  
درست نباشد و خواهی کبر یا ش خواهی جهود الا که او را بیماری باشد زلف  
کنده یا پادشاهی را باز دارد و آنکس که از حج باز دارد شفاعت من نیابد  
و از حوض من آب نیابد ای مرحمان رسانید میانه ای مرحمان خدای  
شمارا روز قیامت در خاکی جمع کند در جایگاه استوار و هووی عظیم  
و روزی که دران روز نه مال سود دارد و نه فرزند چنانکه گفت **يَوْمَ لَا**  
**يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ** رسانید میانه ای



مردمان زانهای خویش نگاه دارید و چشمها گریان دارید و دلها ترسنا  
دارید و تنهای خود را برنجانید و با دشمنان دین عبادت کنید مسجد  
را آبادان کنید و ایما را خالص کردانید و برادران را نصیحت کنید و بیشترین  
از بهر خوشتن و فرج خود را نگاه دارید و مال را بصدقه بد دهید و حسود را  
مهربان برنگذرید که نیکیهای شما تباها کند و بر یکدیگر عیب مکنید که هلاک شود  
رسانیدم باینه ای مردمان در کشتایش کردن خویش سعی کنید و نیکی کنید روز  
حاجت را ای مردمان ظلم مکنید که خدای تعالی طلب کاران کس است که خیانت کند  
و حساب شما بر خدایت و بازگشت بدو که خدای تعالی از شما بمعصیت  
خشنود نشود ای مردمان هر که نیکی کند او را به باشد و هر که بدی کند  
او را بتر باشد چنانکه خدای تعالی میگوید **مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ**  
**فَعَلِيهَا وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّعِينِ** هر که نیکی کند تن او را سود آورد  
بدی کند تن او را زیان دارد و خدای تعالی محمد بر بندگان ظلم نکند **وَاتَّقُوا**  
**يَوْمًا تَرَى جَهَنَّمَ فِيهَا** بترسید از آن روز که بازگشت شما خدای تعالی باشد  
**تَرَى فِي كُلِّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هِيَ لَا يُظْلَمُونَ** آنکه هر کسی را جزای هر چه  
کرده باشد بتمامی بدورسانند و بر ایشان ظلم نرود ای مردمان من بیش خدای تعالی  
خواهر رفت و مرا خبر مرگ آمدست بخدای تعالی سپردم دین شمارا و امانت  
بر شما باد درود خدای تعالی بی جماعت باران من و بر همه امت من درود  
خدای تعالی باد و رحمة الله و بركاته **انکه** فرود آمد در خانه شد و بعد از آن  
بیرون نیامد و صلی الله علیه و آله اجتمعوا **باب** **الثالث**  
**والشأنون** **ع** فی العمل بالسننة **ع** خبرست از رسول علیه که گفت دو کار در میان شما  
رها کردم که راه نشود پندار دست بدان زده باشی کتاب خدای تعالی و سنت من **ع**

خبری دیگر است از رسول علیه که گفت اندک عمل بر سنت بهتر از عمل بسیار بر سنت  
و همه بدعتی را هی است ابن مسعود گوید رضعه سنتی مختصر به از بدعت بسیار  
حسن بصورتی گوید رحمة الله علیه گفتار نیک نشود مگر بکردار و عمل بی نیت بکار نیا  
وقول و عمل و نیت بی سنت بکار نیاید خبرست از رسول علیه که گفت دو کس را  
از شفاعت من بهره نیست یکی آنکه در دین عالی باشد یعنی استقصای بسیار کند  
تا از سنت برون شود **ان** بنی که گوید رحمة الله علیه بر شما باد ا بسنت  
پیغامبر علیه که هر که بر سنت پیغامبر باشد و خدای تعالی یاد آرد و آبان از  
چشم او برون آید از آتش و زنج این باشد و هر آن بنده که بر سنت پیغمبر  
علیه بود و خدای تعالی یاد آرد و تن او بپزد هرگز آتش بدور نرسد و مثالی  
او همچون درختی باشد که برگ بر او خشک شده باشد بادی بر وجهه هر روز  
ریزد و میان رفتن بر سنت به از اجتهاد کردن برخلاف سنت عمل خود  
را نگاه کنید تا بر سنت باشد اگر اندک بود و اگر بسیار رسول علیه گوید که بنی  
اسرائیل هفتاد و یک گروه کشتند و امت هفتاد و دو گروه شوند هفتاد و  
یک اهلاد و زنج باشند و یکی اهل بدعت گفتند یا رسول الله آن یکی کدامست گفت  
اهل سنت و جماعت رسول علیه گفت هر که دست بسنت من زند بوقت آنکه  
امت من تباها شوند و را ثواب صد شهید باشد ابن مسعود روایت کند که رسول  
علیه گفت چگونه باشد حال شما چون فتنه بپوشاید که جوانان در پیوسته شوند  
و مردمان بران بروند و آنرا سنت گیرند چون کسی ترا بگرداند و مخالف  
آن کار کند گوید این منکرست یکی گفت این که باشد گفت چون میان کمر  
شوند و امیران فراوان و فقیهان اندک و قاریان بسیار و دنیا را بکار آخرت  
طلب کنند و فقه نه از برای بن آموزند در آن وقت امیرانی باشند شما را که



اگر شما اینها را در زمان بردارید یا شیدوی راه شویید و اگر نمی فرمایید که بشمارا بکشند  
 کنند ما را چه فرمای گفت بخانه خویش بنشین و اگر نه بدو رخ روید دست بر سر نهاد  
 و غریبان شدند عبدالله بن عمر بن العاص که بد که رسول علیه خطبه کرد گفت ای مردمان  
 اصحاب مرا گرامی دارید و با ایشان نیامی کنید که بهتر از مردمان آنها اند که مرا  
 از ایشان فرستادند بخدای امان آوردند و مرا راست گوی داشتند باخ از خدای تعالی  
 آوردیم و بدان کار کردند از بس ایشان انکسائی بهتر اند که بعد ایشان باشند بمن  
 ایمان آوردند و خدا بر تعالی فرمان برداری کردند آنکه آن گروه که بعد از شما  
 باشد گروهی بدیدند که بمن ایمان آرند و نماز باوه کنند و از بی هوا و شهوت روند  
 فرمان بردار دست باز دارند و همه آن کنند که من ایشان را از آن باز داشتم و دین را  
 بهر ای خویش قیاس کردند و بر آدمی چه چیز فریضه کرد انیده است اول آنکه چون از  
 خواب بیدار شود خدا بر تعالی یاد آورد خدای تعالی فرماید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا**  
**اذكروا لله ذكرا كثيرا** ای مؤمنان خدا بر تعالی بسیار یاد کنید و دیگر  
 پوشیدن عورت چه خدای تعالی میگوید **خُدُوْا زِيْنَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ**  
 و زینت آن باینکه عورت را بپوشند و سیم آبدست تمامی بجای آوردن چنانکه  
 خدای تعالی میگوید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا**  
**رُءُوسَكُمْ وَآيَاتِكُمْ** داشتن که خدای تعالی میگوید **إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الرُّسُلِ**  
**مُنِيْنًا كَمَا بَاءَ مَوْقُوْتًا** یعنی که نماز بر مؤمنان فریضه است بوقت باز بسته  
 و پنج آنکه بوعده خدای تعالی ایمان باشد در معنی روزی خدای میگوید **وَمَا مِنْ**  
**دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا** هیچ جنبنده نیست در زمین الا و رزق  
 او بر خدای تعالی است و بیشتر آنکه بروزی که خدای تعالی داده باشد قناعت  
 کند چه خدای تعالی میگوید **لَنْ نَسْتَعْتِبَ سَمَهُمْ وَلَا يَلْمُنَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا**

رعنه ما قمت کرد

یعنی ما قمت کرد دیر بر خلق معیشت و روزی ایشان و هفتم آنکه بر خدای تعالی  
 توکل کند چه خدای تعالی میگوید **تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ الَّذِي لَا يَمُوتُ** توکل کن بر  
 زنده که نمیرد و هشتم آنکه بر خدای تعالی صبر کند چنانکه می فرماید **فَاصْبِرْ**  
**لِحُكْمِ رَبِّكَ** صبر کنید خدای تعالی را و نهم شکر نعمت خدای تعالی بجای آوردن چنانکه گفت **وَاشْكُرُوا لَهُ**  
**وَأَنْ تَعْدُوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوْنَهَا** یعنی اگر شکر نعمتهای خدای تعالی کنید  
 نتوانید بشماردن و بهترین نعمتها دین اسلام است و دهم آنکه از حلال خوردن چنانکه  
 گفت **كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ** از حلال خوردن بپای شما را روزی کرده است  
**بَابُ الرَّابِعِ وَالشَّابِعُونَ** **الْبَقِيَّةُ فِي الْأَخْرَجِ**  
 عطای بن رباح رضعنه گوید که با جماعتی نزد یک عایشه رضعنها در آمدیم و  
 کردیم پرسید که این کیست گفتیم که عبدالله عمر است و دیگران عایشه گفت شاد آمدی  
 ای عیبید بن عمر چه نیست که بزارت ما نمی آبی گفت دیر بدید آید تا عزیز تر باشم  
 عبدالله عمر گفت رها کنید ما را ازین سخن یا عایشه ما را خبر ده عجبی که از رسول علیه  
 شنیده باشی گفت همه کارهای او عجب بود شبی از شبهای نوبت من نزد یک من  
 آمد و پای در بست کرد و مرا در کنار گرفت گفت یا عایشه مرادستوری ده تا خدا  
 تعالی را عبادت کنم گفتند و الله که من نزدیکی تو دوست دارم و مراد دل تو نیز  
 خواهر برخاسته آبدست تازه کرد و بیای ایستاد و بگریست چندان که پیش جامه  
 وی تر شد آنکه بر رهلوی راست تحفت و دست راست را از بر سر نهاد و چندان گریه  
 که آب چشم بر زمین رسید آنکه بلال پیامد بعد از آن که با نکر نماز با مداد کرده بود چو  
 و را دید می گریست گفت یا رسول الله چرا می گریی خدای تعالی گناه اول و آخر تو  
 عفو کرده است گفت با بلال شکر خدای تعالی بگزارید و چگونه نکر بر که دوست این آیت  
 آمده است **إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّمَنْ يَتَذَكَّرُ**



فَمَا عَذَابَ النَّارِ **انکه گفت رای نکی را که این آیت بخواند و تفکر نکند در خبری**  
آید که هر کس که در سنا رکان آسمان نکرده در آن تفکر کند و این آیت بخواند **بِنَاءِ**  
**مَا خَلَقَتْ هَذَا بَابِاطْلًا سُبْحَانَكَ فَمَا عَذَابَ النَّارِ خدایا این را باطل بنا فرمود**  
پا کا خدا یا که تو می عذاب و رنج از ما باز دار و بر بعد هر ستاره که در آسمان  
نیکی نویسد خبر ست از رسول علیه که در آخرت آنکس تا همان نرود که در دنیا  
عمکین ترا شد و آنکس در آخرت بیشتر خندد که در دنیا بیشتر گریسته باشد و  
ایمان آنکس خالصتر باشد در آخرت که در دنیا اندیشه بیشتر کرده باشد خبرست  
از رسول علیه که گفت از مردمان گروهی کلید خیرند و بندش را ایشان زاد در آن  
ثوابست و گروهی کلید سر اند و بند خیر و ایشان زاد در آن بزه بسیارست و فکرت  
یکساعت به از نماز یک شبه رسول علیه بگروهی بگذشت که اندیشه نمی کردند ایشان را  
گفت اندیشه در خلق خدای کنید و در خدای مکنید در خبرست که رسول علیه گفت  
که شیطان بنزد یکی از شما آید گوید آسمان را که آفرید گوید خدای آفرید گوید  
زمین را که آفرید گوید خدای آفرید گوید خدای آفرید چون از شما کسی چنین چیز  
شنود گوید ایمان آورد بخدای و رسول و در خبرست که تفکر یکساعت بهتراز عبادت  
یکساله **فقیه** گوید رحمة الله علیه هر آنکس که خواهد که فضیلت اندیشه بیاید  
در پنج چیز تفکر باید کرد در نشانهها و علامتها و در در نعمتهای خدای  
تعالی و سیم در ثواب و چهارم در عقوبت و پنجم بنیکوی خدای تعالی احسان  
نگاه کند و جفا و ناسپاسی خویش اما اندیشه در نشانهها و علامتها آنست  
که در قدرت خدای تعالی نظر کند و آفرینش آسمانها و زمینها و بر آمدن و فرو  
شدن آفتاب و تفاوت شب و روز و غیر آن و آفرینش تن خویش چنانکه  
خدای تعالی گفت **وَفِي آيَاتِ آيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ** و در زمین علامتهاست کسانی

را که بدانند **وَفِي آيَاتٍ آيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ** **فَلَا تَبْصُرُونَ** و در تنهای شما نشانههاست نمی بینید  
چون بنده در آیات و علامتها اندیشه کند یقینش و معرفت زیادت کرد اما  
اندیشه در نعمتهای خدای تعالی آنست که در نعمتهای خدای اندیشه کند حکمی  
را پرسیدند که فرق میان آنها و نعمت گفت هر آنچه ظاهر باشد از نعمت آنرا  
گویند و آنچه پوشیده باشد آنرا انعمت گویند مثلاً آن چنانست که دوست مردم الهات  
و قوت و صنعتهای دست نعمای اوست و دهان آنها خدایست و چاشنی و  
شناختن تلخ و شیرین و ترش بعمای اوست و دو پای آنها خدایست و رفتار  
نعمای اوست و چون مرد را پای باشد و رفتار نبود اما یافت و نعمت نیافت  
و استخوان و رگ پیه آنها اوست و حرکت و سکونت آن نعمای اوست و بهر کس  
که آنها بیوستگی نعمت اوست و نعمت آنست که رنج و بلا بردارد و بهر کسی  
گفته اند در معنی این آیت که خدای تعالی میگوید **وَأَنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ**  
**كَاتِّخَافُوا** یعنی اگر خواهید که نعمتهای خدای را بشمارید بتوانید شماردن چون  
تفکر کند مردم در آنها و نعمای خدای تعالی محبت او زیادت کرد و اما تفکر در  
ثواب آنست که اندیشه کند در آنچه خدای تعالی آموخته که دست دوستان خود را از  
گناه منتهای بهشت که با اندیشه در ثواب آن رغبت زیادت شود و در طلب  
آن بگوشد و بر طاعت خدای تعالی قوی تر و حریص تر شود و اما فکر در  
عقاب آنست که اندیشه در آن که خدای تعالی دشمنان خویش را آموخته کرده  
است در آتش دوزخ از خواری و عقوبتها که چون در آن اندیشه کند ترسناک  
و هراسان شود و او را از معصیت باز دارد و اما فکر در احسان خدای  
آنست که اندیشه کند در ستم پرده که بر او پوشانند و او را بدان عقوبت نکرده  
او را بتوبه خوانند و در جفای خویش ننگ کند و چگونه فرمان خدای را دست باز



داشت و بعضیت کسناخی کرد که چون در آن تفکر کند و شرمسار شود و چون  
درین بیخ خصال اندیشه کند و از آن است که رسول علیه گفت تفکر ساعه خیر من  
عبادة سنه و چون چیزهای بیک تفکر کند و سوسه نزاید بلی از حکما گوید در  
چیز اندیشه مکن نخست در فقر و در ویشی اندیشه مکن که غمت زیادت شود و حیرت  
ترکری و در زنگانی دراز اندیشه مکن که جمع مال را در دست کند و عمر بپا دهمی  
و عمل باز سحر آری و در مکافات ظالم اندیشه مکن که دل تو سخت کرد و کفومند که  
اصل برهیز کاری است که مرد دل خویش را تنها دارد لیکن در این بکار ناید  
و در ریاضت کند و بدان باز آرد و بکار باید و جهاد بزرگتر و فاضلتر و  
سودمندتر است که هر که این نکند بیرون از نماز شاید که در نمازش نتواند  
کرد و بعضی از حکما گوید که تمامی عبادت در نیت است و صلاح آوردن عمل و  
نمانت این هر دو بان که رغبت نکند و تمامی این همه بجمع خرج ز در کار آخرت  
و تمامی عمر در یاد اذن هر که و اندیشه در گناه و گویند صیقیل تر چه چیز  
بلی آنکه سلیم در باشد و بمال سخی و بزبان راست گو و نفس متواضع و  
در بلا صبور و در خلوت گریان و خالق را نصیحت کرد و بر مؤمنان رحیم  
مأجول شای گوید رحمه الله علیه که چون بند قصد جامه خواب کند بر اندیشد  
از آن در آن روز کرده باشد اگر خیرانی کرد خدا پر ابران شکر گوید و اگر گناهی  
بود رفته باشد استغفار کند و بزودی باز گردد و اگر چنین نکند همچون  
بازرگانی باشد که خرجها کند و بشمار نکیرد مفلس شود و خبر ندارد بلی  
از حکما گوید حکمت از چهار چیز خیزد نخست در بی فارغ از کارهای دنیا و  
دگر شکم خالی از طعامهایی دنیا و سیم دستی خالی از مال دنیا و چهارم  
تفکر کردن در عاقبت کار خدای تعالی خود این عمل مقبول خواهد بود پاره

درین بیخ خصال اندیشه کند

که خدای تعالی جز عمل خالص با قبول نکند فقیه گوید رحمه الله علیه که این خبر  
شنودم از جماعتی که این خبر بخالد بن معدان رسانید با سناد که او معاذ جلیل  
را گفت که مرا خبری از کوی که از رسول علیه شنیده باشی و یاد گرفته و هر  
روز باز گفته معاذ بگریست سخت آنکه خاموش شد و گفت رسول را علیه  
گفتم مادر و پدر من فدای تو باد و لحنی بلوی و من ردیف و بودم یعنی از  
سرا و بر اثر نشستم در بن میان که شتر می راند آنکه سوی آسمان کرد و گفت  
سپاس آن خدایا که قضا کند بر خلق خویش آنچه خواهد آنکه گفت با معاذ  
گفتم لبتیک یا رسول الله المؤمنین گفت با معاذ گفتم لبتیک یا رسول الله امان الحار  
و نبتی الرحمة گفت ترا سخنی گویم که هیچ بیغامبری بامت خویش نکند  
اگر یادگیری ترا سود دارد و کس سفتوی و یادگیری حجت تو نزد خدای تعالی  
بریده شود آنکه گفت خدای تعالی هفت فرشته بیا فرید پیش از آنکه آسمانها را  
بیا فرید هر آسمانی را فرشته و در هر دردی دروانی که داشت چون کرام الکاتبین  
عمل بنده را بر نویسند از وقت صبح تا نماز شام از عمل را بر دارند چون آفتاب  
رخشند و با آسمان رند چون بدر آسمان نیارند از آن ترکید کنند و دستا بند  
فرشته دروان و را گوید باز کرد و این عمل بر روی آنکس بزن که کرد و را بگری که  
خدای ترا میامرزاد که او غیبت کن است غیبت کند مسلمانان را و من نگدارم که  
عما و بر من بگذرد و فرشتگان حکمی دیگر ببرند با آسمان دوم دروان آسمان  
همچنین گوید که این عمل بر روی او باین عمل دنیا خواست و من صاحب  
عمل دنیا ام و نگدارم که این عمل بد بگذرد و نماز و روزه بنده با آسمان برند  
تا بدر آسمان سیم برسد فرشته دروان گوید این عمل بر روی آن منکبتر بزن که  
من فرشته منکبتر ام و عمل با نکر خدا پران نشاید و هر که بر مردمان نکر کند



خدای تعالی مرا فرمودست که نگذارم عملا دنا از من بگذرد عمل بنده دیگر با آسمان نه  
همچون ستاره می جشند چون با آسمان چهارم رسند فرشته دروان گوید این عملا را  
بر روی خداوندش بزن که خداوند این معجز است و فرشته عجب منم و خدای مرا فرمود  
که عمل معجزان بن نگردد و عمل را بروی و باز زند و سه روز و رات لعنت کند  
عمالی از آن مردی می برند چون عروسی را آری راسته در آن عمل جهاد باشد و نماز باشد  
میان هر دو نماز تا برسند با آسمان پنجم فرشته دروان گوید این را بهر برکت  
او بزرگ که او مردی حسود است و بر کثانی که علم آموزد و عمل از بهر خدای  
کنند او برستان خسرند و در ایشان افتد و عملا او را لعنت می کند تا زنده است  
و فرشته تکان عمل مردی با آسمان برسد با بدشت تمام و نماز شب و کردارهای  
نیکو برسانند با آسمان شش دروان آسمان گوید باینست این عمل بر روی او زنی  
که من فرشته رحمت و او بی رحمت در دل او هیچ شفقت بر خلق خدای نیست  
چون کسی گناهی کند یا کسی را ز با نی افتد شهادت نماید و خدای تعالی مرا فرمود  
که عمل بی رحمتان زنی شفقتان از من نگردد و عملی با آسمان برسد و در او پستی  
و اجتهاد و تصریح بسیار بود و همچون برق می درخشد تا برسد با آسمان هفتم  
فرشته دروان او را گوید باز کرد و این عمل بر روی آنکس بزن و در او را  
فعل بر نه که او این عمل از بهر رغبت و بزرگی کردست تا و در مجلسها  
و در شهرها نام برداری باشد خدای مرا فرمودست که نگذارم که عمل او از من  
بگذرد و فرشته تکان عمل بنده دیگر با آسمان می برسد تا دمانه و خوبی خوش و شکلی  
نیکو و ذکر خدای تعالی بسیار فرشته تکان آسمانها با او بروند تا برسند بر عرش  
از بهر او که او می دهند فرشته تکان ندا آید از خدای تعالی که شما نکه با نایند  
و من از ضمیر دل او آگاهم و می دانم که او این عمل نه از بهر من کرد خالص لعنت

من برو باد فرشته تکان گویند لعنت تو برو باد و لعنت ما برو باد و فرشته تکان  
آسمانها گویند لعنت هفت آسمان و زمین برو باد و لعنت ما آنکه معاذ بن  
جبل بگریست و گفت رسول را علیه پرسیدند ما چه کنیم گفت بیغما بر خویش  
اقتدا کن ای معاذ و برو باد بیغما اگر چه در عمل تعصیر باشد و ز بار از  
برادران مسلمان بریده دار و اگر ترا وامی باشد بر برادران منه و خویش  
را تزکیه مکن و نکوهش برادران و خویشی را بلند مکن با آن که برادر  
گردد کنی عمل بر یاری مردمان مکن **بَابُ عَلَامَاتِ السَّاعَةِ الْخَامِسِ وَالْثَّلَاثُونَ**  
حذیفه بن الیمان گوید مردی بنزدیک رسول علیه آمد و گفت قیامت کی خواهد  
بود گفت من از تو دانا تر نیستم درین سخن و لیکن آنرا نشانهات و علامتها  
گام شدن بازارها و ربا خوردن و حرام زادگان بسیار شوند و توانگران  
بزرگ دارند و آواز فاسقان در مسجدها بلند شود و اهل منکر راهل  
حق چیره بشوند گفت مرا چه فرمائی یا رسول الله گفت بر دین خود برو یا  
جانم خویش بنشین رسول علیه گفت علامت قیامت ده چیز است در پیش  
در روز بون باشد و عاجز را در روز برزند و کسی که انصاف دهد عاجز باشد  
و نماز بنزد کند و زکوة دادن را غرامت بشمرند و امانت را بغیبت بشمرند  
و مقربان در از دستی کنند در چنین وقت فرمان کودکان از ابا شد و پادشاهی  
زنان را و مشاورت اکبرگان بود ابو زعه رصفه روایت کند که در مدینه سه  
تن بنزدیک مروان بنشستند و مروان نشانهای قیامت می گفت و گفت اول  
نشانی برون آمدن دجالست از انجا برخاستند و بنزدیک عبد الله عمر رفتند  
با او چنین گفتند که مروان چنین گفت و می گفت من از رسول علیه شنیدم که  
گفت نخستین علامتها آنست که آفتاب از مغرب برآید و آفتاب از مغرب برآید



نزدیک باشد بر وی بگذرد باشد آنکه سخن آغاز کرد و گفت آفتاب چون فرو شود بر زیر  
عرش رود سجده کند و دستوری خواهد بازگشتن با او را فرمان دهند که باز  
گردد تا آنکه که وقت آن باشد که از مغرب بر آید بر عرش آید بر عادت و سجده  
برد و دستوری خواهد جواب ندهند آنست که اگر او را دستوری دهند بمشرق  
گردد باز خدا یا مشرق در دست کی رسم من مردمان تا شب اندک ماه ماند و دستورات  
خواهد و را گویند هم از مغرب برون شو آنکه عبدالله این آیت بخواند **يَوْمَ  
يَأْتِي نَحْضَ آيَاتِ رَبِّكَ** یعنی آن روز که بهر یاز علامتهای خدای تعالی  
بدر آید که **لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ** یعنی هیچکس با  
ایمان سود ندارد که بیشتر ایمان نیاورده باشد خیرست از رسول علیه که با  
دجال گروهی باشند که گویند ما داینکه که او دروغ زنت لیکن با او صحبت محبت  
داریم تا طعام خوردیم و چادری بپیم چون ختم خدای تعالی فرود آید هم را  
بگیرد رسول علیه گفت که **دَجَالٌ** از جا می برون آید و او را بکه چشم باشد که  
پس زادرست کند و مرده رازنده گرداند و مردمان را گوید من خدای شما ام  
هر آنکس که گوید بای خدای منی فتنه گردد هر آنکس که گوید آفریدگار من خدای  
خویشتر را از فتنه **دَجَالٌ** نگاه داشته باشد بماند چندانی که خدای او را  
باشد آنکه عیسی بن مریم از جانب مغرب را آید محمد را علیه راست گوید دارد  
و **دَجَالٌ** را بکشد گفت آنکه قیامت باشد عبدالله عمر روایت کند از رسول  
علیه که گفت قیامت نباشد تا آنکه که اهل خانه بر یک طعام گرد آیند مسلمان و  
کافر بگذرد ای شناسند و می دانند گفتند چگونه باشد این گفت چنانکه **إِنَّ  
الْأَرْضَ بَرُونَ** آید و با مردمان سخن گوید و هر کس بر پیشانی بمالد مؤمن  
را نقطه سیبید بر پیشانی بدر آید و پراکنده می شود تا همه روی او سفید

گردد و کافر را نقطه سیاه بر پیشانی بدر آید و پراکنده می شود تا همه روی  
او سیاه گردد تا چنان شود که در بازار خرید و فروخت کند کافر گوید ای مؤمن  
این چند دهی تو بد چند خواهی ای کافر بر یکدیگر منکر نشوند این عباس  
گوید رضعنه **دَاةُ الْأَرْضِ** را پر است و موی و چهار پای از ساقها  
تعامه برون آید این کفر گوید رضعنه در معنی این آیت **وَإِذَا وَقَعَتِ  
الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَاةً مِنَ الْأَرْضِ** نگاه که تقدیر و فضای ما  
بر ایشان واجب شود و امر معروف و نهی منکر از میان ایشان بجزد بوهر  
رضی الله عنه روایت کند از رسول علیه که گفت قیامت نباشد تا آفتاب  
از مغرب بر آید همه خلق ایمان آرند چنانکه گفت **لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا  
لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ** آن روز هیچکس را ایمان سود ندارد جز آنکس که پیش  
من باشد این آیه را وفا گوید که رسول علیه گفت شی خواهد بود بدر از زمین  
کسانی که نماز شب کنند از درازگی آن شبگاه شوند و در بخوانند و **تَسْتَبِشِدُ**  
و بیدار شوند آبدست کنند و نماز کنند و ردهای خویش بخوانند **بَارِئٌ**  
همچنین چون روز شود مردمان شفته گردند و مشغله در افتد و مردمان  
بمسجد ها گردیند و آفتاب از مغرب بر آید تا بنیمه آسمان برسد باز گردد و  
مغرب فرو شود چنانکه گفت **يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ** الهام خیرست از  
رسول علیه که گفت بیغامبران برادران اند جدا زاده و مادران پراکنده  
و در ایشان یکیت و من سزاوار تر بعیسی بن مریم علیه و میان من و  
مبارک هیچ بیغامبری نبود و او خلیفه منست بر امت من چون از آسمان  
فرود آید خوگان را بکشد و صلیبها را بشکند و جزیت بیفکند و کار را از  
میان خلق بر خیزد و زمین را بعد از پر کند چنانکه **خَوْرُ ظِلِّهِ** بر کشته است



ثابت باشد تا آب خورد و اگر که با کوسند یا بش خور آید تا گردگان با ماران بازی کند  
و در خبری آید که چون عیسی بن مریم آید دجال بگذرد چنانکه سیه کلاند  
دجال را بکشد و جهودان بگریزند و از سکه آواز آید که ای بنده مسلمان اینک جهنم  
بر من پنهان شدست تا بگریزد بکشد بوهر بره کوبیده که رسول علیه گفت  
یا جوج و ماجوج هر روز بیایند و سداوران می کنند تا روز قیامت آفتاب  
بیند همراستیان کوبید باز کردید که فردا تمام کنیم روز دیگر چون باز آید همراستیان  
قاعده باز شده باشد که بود نا آنگه که مدتی ایشان بسر آید آن روز بکشند و در  
آفتاب بدید مهرشان کوبید باز کردید که فردا تمام کنید ان شاء الله روز دیگر  
که باز آید همچنان بیایند که رها کرده بودند آن روز بر آن آید بر مردمان  
مردمان در حصنها شوند از دست ایشان خدای تعالی کردی بفرستد و  
ایشان را هلاک کند عبدالله بن سلام رضی الله عنه گوید هیچ کسی از ماجوج و  
نهری که که هزار فرزند از او باز ماند حسن بصری گوید رحمة الله علیه که رسول علیه  
گفت در دامن قیامت فتنه های باشند چون سیاهی شبی مردم در تن او مرده  
شود با مداد مردم از خواب مؤمن برخیزد و شب را کافر شده باشد و بود که  
شب مؤمن خسب و کافر خیزد و بیشتر مردمان دین دنیا بغیر شدند بکفر چیزی  
رسول علیه گفت بگوئید در عمل کردن بیشتر از اندک شش چیز بدید آید یکی بر آمدن  
آفتاب از مغرب و دیگر دجال و سیم دودی که از آسمان بدید آید و آیه  
انگارض و چهارم مرکز و پنجم قیامت خبرت از رسول علیه که در میان شما  
خسف خواهد بود یعنی بزمین فرو شدن و مسخ آن که مردم بهیمه کردند و  
قذف یعنی سخن بر گفتن و نهفت نهادن گفتند یا رسول الله و ایشان که  
شهادت گویند گفت یکی گویند در میان ایشان چهار چیز بدید آید فساد

و رود و سرود و سبکی خوردن و کوسنت خوک خوردن اتی بر کعب گوید در معنی  
این آیت **قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ**  
یعنی که بتوی که خدای قادر است که بر شما عذابی فرستد از چهار خصلت و آن  
ناچار افتادن است دو بعد از وفات بغير ارادت بمدة سنت پنج سال کرده کرد  
شدند و سختی بگذرد بگر کشیدند و دو دیگر ناچار خواهد بود بزمین فرو شدن  
و زمین بارزیدن در خبر سکه چون آیت فرود آمد رسول علیه دعا کرد از  
دو چیز معاف شد از زمین فرو شدن مردم بشبه جانور شدن و دو ماند  
این مسروق گوید که مردی در مسجد بنی ادا گفت که روز قیامت از آسمان  
دودی فرود آید و کوش منافقان بگریزد و مؤمنان مانند گام فرود آید  
مسروق رحمه الله علیه گوید که بزرگ عبد الله بن مسعود رفت و این سخن  
و را باز گفت تکیه زده بود راست نیست و گفت ای مردمان هر آنکس که شمارا  
چیزی برسد و بداید بگوید و هر که نداند بگوید خدای به دانده خدای  
تعالی بیغام بر گرفت **قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَلَيْهِ أَجْرًا** من شمارا برین قرآن مردمی  
خواهم **وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ** و من تکلف نکنم و چون ترین رسول را علیه  
دروغ زن کردند دعا کرد گفت یارب مرا برترین باری، بهفتی چون  
هفتکانه یوسف علیه سالی تنای در ایشان در آمد چنانکه مردار و استخوان  
پوسیده همه جزو شدند از کرسی تا مرد چنان شد که همه بچشم او دودی نمود  
چنانکه گفت **تَوَقَّرْنَا السَّمَاءَ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ** آن روز که آسمان دودی سهیلین  
بدید آید **عبدالله بن عمر** گوید که بر در رصعنه بنزدیک سعد بن ابی وقاص نامه  
بنیشت بقادسیه و گفت نضله بسر معاویه را حلوان فرست بفرستاد با  
سیصد سوار رفتند تا بد حلوان رسیدند جا یکا هم غنیمت یافتند و برده و غنیمت



بسیار بازگشتند و غنیمت می یافتند تا بدان کوهی رسیدند فرود آمدند نضله  
برخاسته بانگ نماز گفت چون گفت الله اکبر الله اکبر از کوه آواز آمد کثرت  
کبیرا بزرگوار را بزرگ کرد ایندی چون گفت شهدان لا اله الا الله گفت  
این کلمه اخلاص است ای نضله چون گفت شهدان محمد از سوال الله  
گفت این است که عیسی بن مریم ما را بشارت داد چون گفت حی علی الصلوة گفت  
خند انکس را که بنماز رود و پیوسته نماز را بیاید چون گفت حی علی الفلاح  
گفت ملکت یافت انکس که محمد را اجابت کرد و آن باینکه امت محمد است چون گفت  
الله اکبر الله اکبر الا الله گفت سحری از اخلاص گفتی یا نضله خدای تعالی  
تن ترا بر دوزخ حرام کرد ایندی چون از بانگ نماز فاسخ شد گفت کیستی خدایت  
بیامرزاد فرشته ایاجی یا بنده از بندگان خدای تعالی که درین کوه میگردی  
بانگ خویشتن ما را شنو ایندی شخص جز پیش ما را بنمایا کی فرستادگان خدا پیرو  
فرستادگان بیغامبر و فرستادگان عمر رضعه نگاه کرد سیری بدید آمد  
چند آسیای موی سروریش سبید جامه کهنه پوشیده گفت استلام  
علیکم و رحمة الله وبرکاته گفتیم و علیکم السلام و الرحمة تو کیستی رحل  
الله گفت من یکی از باران بنده بصلاح عیسی بن مریم علیه و مراد رضی  
الربیع گویند مراد درین کوه بنشاند دعا کرد که من بهانم تا آنکه که وی از آسمان  
بزرگ آید چون دیدار محمد علیه مرافایت شد عمر را از من درود رسانید  
و بگوید که یا عمر بر راستی گوش و بر راستی نزدیک رسید و او را خبر دهد ازین  
خصلتها که شمارا بگویند چون در امت محمد بدیدند بر گریز با بد کرد چون  
مردان بردان مسغنی شوند و زنان بزنان و نسب بییکا نگان برند و بزرگان  
بر کوچگان رحمت نکنند و کوچگان بزرگان را حرمت ندارند و امر معروف

بگذارند و نفرمایند و منکر بکار دارند و عالم علم از برای آن آموزد ناز و  
درم کرد کند و باران بتابستان آید و فرزند کمر و گویند که خشم مادر و پدر  
بناها بلند کنند و از سیر هوای در روند و دین را بد نیا بفرستند و خون  
درختن جلاد دارند و رحمتی جویشا و ندی ببرند و حکمها را بفرستند  
و منارهای دراز کنند و محفظها را بسیم و زر کنند و مسجدها را نقش و  
نگار کنند و رشتو آنها را ظاهر کنند و ریبا خوارند و توانگری عز باشند و زنان  
بر دین نشینند انکه این بگفت و غایب شد بعد از آن سعد و قاص رضعه  
چهار هزار مرد برون شد و همسان جایگاه فرود آمد و چهار روز زهر

بنج بار بانگ نمازی گفت و هیچ جواب نشنیدند **باب**  
التاسع و الثمانون فی احادیث ابی خره بود در عقاری رحمة الله  
علیه گوید که روزی در مسجد رفتم رسول علیه تنقا نشسته بود با خور  
گفتم مگر از برای وحی نشست یا از بهر حاجتی گفت نزدیک من آی یا جنذب  
نزدیک شدم و خلوت بیغامبر را بغنیمت داشتم گفتم یا رسول الله ما را  
وضو فرمودی و وضو چیست گفت ای بوذر غازی وضو نیا شد و آید  
کفارت است کناهان کدشته را گفتم یا بیغامبر خدای ما را نماز فرمودی  
نماز چیست گفت نماز چیز است نهاده هر که خواهد بیشتر بردارد و هر که  
خواهد کمتر گفتم یا رسول الله ما را از زکوة فرمودی زکوة چیست گفت ای بوذر  
آنرا که امانت نیست ایمان نیست و آنرا که زکوة نیست نماز نیست و خدا  
تعالی بر توانگران زکوة مال فریضه کردست بان قدر که درویشان مستغنی  
شوند و خدا بر از زکوة حاجت نیست و توانگران از زکوة پیر شدند و جو  
نداده باشد عذاب گندای بوذر مالا از صدقه نقصان نشود و هر از مالکی



که بصدقه دهند ضایع نباشد و مال کم نشود الا بمنع زکوة ای بوزن زکوة مال  
بطوع رد و نحو بی ندهد الا مؤمن و زکوة بار ندارد الا آنکه با خدای تعالی  
شکر یکی گرفته باشد گفته بار سوار الله ما را روزه فرمودی روزه چیست گفت  
روزه سپست و جزای آن بر خدای تعالی است روزه در راد و شادمانی  
است یکی آنکه که روزه کشاید و یکی آنکه که بخدای باز گردد و بوی چهار روز  
دار خوشتر متناز بوی مشکاذ فر و روز نیامت خلق را مایده نهند اول کسی  
که بران بنشیند روزه داران باشند گفته یا رسول الله ما را صبر فرمودی  
صبر چیست گفت منار صبر همچنانست که مردی صتره مشکاذ در میاید  
گروهی مردم همه کس را خوش آید که بوی مشکاذ بگردد گفته یا رسول الله ما را صد  
فرمودی صدقه چیست گفت نخ با با ذری یعنی خوش خوشن یا با ذری صدقه  
بنهایی خوش خدای بر او نماند و صدقه اشکارا صد و هفتاد بدي بگرداند و  
کفارت گناه باشد و صدقه چیزی عجايب است گفته فرمودی ما را که بندگان  
آزاد کنیم کدام بنده آزاد کردن بهتر است گفت آنکه قیمت او بیشتر است  
یا رسول الله کدام هجرت فاضلتر است گفت آنکه بدي مهجور کند گفته کدام مردم  
بسلامت تر است گفت آنکه مردم از دست و زبان او سلامت یابند گفته کدام مردم  
عاجز تر است گفت آنکه از دعا عاجز شود گفته کیست بخیر تر گفت آنکه  
بسلامت بخیر کند گفته یا رسول الله مرا خبر ده از صحف ابرهیم گفت صحف  
ابرهیم شب اول ماه رمضان فرود آمد و انجید شب دوازدهم ماه رمضان  
پانزدهم روز بیستم ماه رمضان و فرقان بیست و چهارم ماه رمضان گفته  
بیستم ماه رمضان چند بودند و مرسلان چند بودند گفت بیستم ماه رمضان  
بیست و چهار هزار بودند ازین جمله سیصد و سیزده مرسل بودند و غیر

در ماه رمضان

هست که مرسل نیستی آنکه گفته از شب چه وقت فاضلتر است گفت نیم شب گفته کدام  
نماز فاضلتر است گفت آنکه قوت آن دراز تر باشد گفته کدام صدقه فاضلتر  
است گفت آنکه درویشی بطاقت خویش صدقه بنهایی دهد بمسکین گفته بیست  
بیغامبران که بود گفت آدم علیه گفته آدم مرسل بود گفت بود گفت بلی خدا  
و با قدرت بی واسطه آفرید و از روح ماکر در او دمید و چهار بیغامبر  
سزایی بودند آدم و شیت و ادریس و نوح علیهم السلام و گفته اند که علی  
و چهار از عرب بودند هود و صالح و شعیب و یونس یا با ذری گفته چند  
کتاب به بیغامبران فرود آمد گفت صد و چهار کتاب بنجاه صحیفه بشیت  
فرستاد و سی صحیفه با دریس و ده صحیفه با برهم و بر موسی بیش از توره  
ده صحیفه بفرستاد و توره و انجیل و زبور و فرقان گفته یا رسول الله  
و را وصیت کن گفت بر تو باد ترس خدای که همه کارهاست گفته ز یاد کن  
گفت بد که خدای تعالی مشغول باشد و بقرآن خواندن که آن نورست در آسمان  
و شرفی ذکر تو در دنیا و جهاد مشغول باشی ترس کار کن امت مزح را نشد  
بر تو باد بنام مؤمنی که دیوان از آن بگریزند و ترایاری دهند درین تو از  
خندیدن بسیار بپرهیز که در را مرده کند و آب روی ببرد بود غفار  
گوید رحمة الله علیه که روزی در مسجد شدم رسول علیه تنها نشسته بود  
بزد او شدم و زمانی در بر بودم با من هیچ سخن نگفت گمان بردم که  
از آمدن من اجرا هفت فرود آنکه مرا گفت نماز کردی گفته نه گفت برخیز  
دو رکعت نماز کن که هر چیزی را تخشیتی هست و تخیت معجز دور رکعت  
نمازست برخاستم و نماز کردم آنکه بنشستم چون ساعتی بگذشت  
یا با ذری پناه خدای بر از شر جتی و انشی گفته یا رسول الله در آدمیان دیوان



هستند گفت نمی شنوی که خدای تعالی میگوید شیاطین الجن و الانس انکه خاموش  
شد چون دیدم که با من سخن نمی گوید سخن آغاز کردم تا با من سخن گوید مردمان  
گرد آمدند رسول علیه گفت شمارا آگاه کنم از نخیل نزن مردمان گفتند بلی یا  
رسول الله گفت از آن نخلت او نام من بر نذ صلوات نگوید گویند که چون رسول علیه  
بغزای تو رفت و جماعتی ما فغان برون شدند انکه بیاورد و گمان باز بس  
ماندند رسول را علیه بگفتند گفت درها کنید اگر در و خیزی هست خدای تعالی  
اورا بهار ساند و اگر خیزی نیست از او بر ستم گفتند یا رسول الله بودر باز بس  
بماند گفت اگر در و خیزی هست بهار سد و بودر بان باز ماند که شتر او نرسد  
بود چون شتر او باز ماند سلاح و قهاسات خویش پشت برداشت و روانه  
تا بنزدیک رسید و کرمای کرم بود گفتند یا رسول الله مردی پیاده می آید  
گفت همانا که بودر باشد چون بنزدیک رسید گفتند یا رسول الله بودر است  
رسول علیه آب رچم آورد و گفت خدای بر بودر رحمت کناد تنهای و  
و تنها میرد و روز قیامت از کور تنها برخیزد و چون بودر بروز کار عثمان  
رضعه سوی رینه رفت احدی وی فراز رسید و با وی مکرز و یک  
غلام کسی دیگر نبود ایشانرا وصیت کرد گفت مرا بشوید و در آفتن بچید  
و بر کنار راه بنهید هر که بر شما بگذرد بگوید که این بودر است یا بر غیر  
ما را یاری هب تا اورا دفن کنیم همچنان کردند عبد الله مسعود فراز رسید  
با جماعتی غلام پیش ایشان رفت و گفت این بودر است ما را معاونت کنید  
بزدن او عبد الله بن مسعود فرود آمد و گویان شد و می گفت صدق رسول  
الله است گفتند سوا خرا تنهاروی و تنها میری و از کور تنها برخیز  
اورا دفن کردند و رفتند و آن رسول علیه گفته بود با ایشان بازی گفتند خبر

که رسول علیه بودر را گفت که ترا بعد از من بلا می رسد گفت از بهر خدای رسد  
رسول علیه گفت بلی بودر گفت میرحبا هرا سخ از بهر خدای باشد و ادا  
گفتای بودر بیشتر و فرمان بردار باش و اگر خود از بس سیاهی نماز کنی  
چون رسول علیه فرمان یافت و خلافت با بویگر صدیق رضعه رسید و را  
بخواند و گفت یا اباذر شتر دم آنج رسول علیه گفت ترا بلا می رسد مبادا  
که من آن مرد باشم که ترا رنجی رسد بسبب من یا برضای من چون بویگر فرمود  
یاخت عمر رضعه همچنین کرد و چون عمر از دنیا شد و خلافت بعثمان رسید  
این عباس گوید که من حاضر بودم که بودر بدر خانه عثمان آمد راه خواست راه  
دادند چون در آمد نشست عثمان گفت تو میگوی که من بهتر از بویگر و عمر  
جواب داد که نگفته ام گفت گویا بگذر انتر گفت ندانم که گویا تو کیت دانم که  
چه گفته ام گفت چه گفتی گفت از رسول علیه شنوادم که نزدیکترن شما بن  
و دوستر انکس است که این کار را بان عهد که بروی گرفته ام دست گیر تا الله  
که من رسد و هر کس از دنیا نصیبی یافت مگر من عثمان و را گفت بروی نزد  
معوویه اورا بشام فرستاد چون بشام رسید مردم را پند می داد و مو  
می کرد و مردم بر او جمع می آمد و بد و میله می کردند و می گفتی مبادا که  
شبانکه در خانه کسی از شما دیناری و یا درمی ماند اما که از بهر خدای  
خرج کند یا در وجه واهی نهاده باشد مردمان معاویه را منکر شدند هزار  
دیوار بنزدیک بودر فرستاد تا وی آن قبول کند و سخن خویش را خلاف  
کرده باشد و آن هزار دینار بستد و خالی بر درویشان تفرقه کرد چنانکه  
یک درم نماید و بویگر معاویه غلام را خواند و گفت برو بودر را بگو که  
آن زر بکسی دیگر فرستاده بود من غلط کردم بین یا زده غلام بنزدیک بود



آمد همچین بگفت بود ز گفت برو معاویه را سلام رسان و بگو که از آن چیز است  
نماند اگر بازمی خواهد ما را سه روز مهلت دهد تا جمع کنیم چون بدید که  
قول اولی برای است نامه نبشت بنزدیک عثمان رصعنه که ترا در شام  
حاجتی هست بود در این نزد تو باز خوان عثمان نامه سوی بود فرستاد  
که باید که بنزدیک من باز آیی بود در بازگشت و بنزد عثمان باز آمد و عثمان  
در مسجد بود سلام کرد عثمان گفت چگونه یا اباذر گفت تو چگونه عثمان  
برخواست برون شد بود بنزد یک ستونی شد و در رکعت نماز کرد و  
بشپت مردمان بیرون وی درآمدند گفتند یا اباذر ما را سخن گواز سو  
علیه گفت بای رسول علیه گفت که در شتر زکوة است و بر کشت و بر کوفت  
زکوة است و هر آنکس که شب بخسب یک دینار یا یک درم در خانه دارد که  
نه از بهر قضای دینی نهاده بود و یا از بهر آن نهاده باشد که بصدقه  
دهد آن از شمار کسب است که روز قیامت بآن بر پیشانی و به او و پشت  
او داغ نهند گفتند ای بود از خدای بترسو بپسین که چه مشکویی که مردم را  
از مال ناگزیر است گفت قرآن می خوانید که خدای تعالی گوید **وَالَّذِينَ يَكْنُزُونَ**  
**الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَكَانُوا يُنْفِقُوهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ** تا آنجا که میگوید قتلوی  
**بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجَنُوبُهُمْ** یعنی آنکسانی که زر و سیم گرد کنند و صدقه  
دهند و از بهر خدای هزینه نکنند روزی آید که آنرا در آتش دوزخ بتفصا  
نند و بر پیشانی و اندامهای ایشان داغ نهند بود در شب یا سه شب مقام نکرد  
عثمان بنزدیک او فرستاد که ترا بریزه بایر رفت و ریزه دهی بود خراب بود رسو  
ریزه رفت سیاهی آجایش نمازی می کرد و را گفتند پیش نمازی کن نکرد و  
گفت صدق رسول الله صلیحه راست گفت رسول علیه که فرمان بردار باش و از

بسیار سیاهی نماز کن و هم آنجا بماند تا فرمان یافت و چون وفات او فراز رسید  
مادرش بگریست مادر را گفت چرا می گری گفت احدی تو در میان بیانی فراز رسید  
و باره گریاس ندادم که ترا کفر کنم گفت مگر ای مادر و بشارت باد ترا که  
رسول علیه گفت جماعتی را که در میان ایشان بودم که مردی از شما در میان بیانی  
بمیرد و جماعتی از مؤمنان بدفن او برسند و از ایشان هیچکس نماز نجز  
بخدای که در روغ نکفت بیغامبر و من در روغ نکفتم من آن مردم برخیز و برگز راه  
ساز و را کفتم که حاجیان رفتند و راه برده شد برون رفتم و قصد سفر حجاز  
کرد چون کار برو سخت شد ز نش برشته ریک رفتی و نگاه کردی تا هیچکس  
را بیند و پیش او با تو آمدی و بیمار داشتی تا یک بار برشته ریک رفتی که رفت  
را حدی که می آمدند باستین اشارت کرد بشتا فتنه گفتند ای برستار خدای  
چه میخوای گفتی مردمی از مسلمانان حال مرگت گفتند کیست گفتیم بود رخفاری  
گفتند یا ربیغامبر علیه گفت بای غادر و پدرم فدای او باد بشتا بیدند و  
بیامدند و سلام گفتند ایشان را گفت مرحبا بشارت باد شما را که رسول علیه  
جماعتی را گفت و من در میان ایشان بودم که مردی از شما در میان بیانی بمیرد و  
جماعتی از مؤمنان بدو فراز رسند و از آن مردمان کسی نماز نداشت نجز من  
آن مردم شما بید و کو مرا بپراهنی بودی اهل مرا بپراهنی بودی و من  
شمارا سو کند می دهم که هیچکس از شما که امیری بوده باشد یا وزیری یا عروبی  
یا نقیبی در آن جماعت هم آن کار کرده بود مگر یک مرد انصاری گفت یا عم  
من ترا دفن کنم که من ازین هیچ کاری نکرده ام و این را که دارم غزواتی  
است یا در پیراهن خویش گفت تو مراد من کن فرمان یافت و انصاری و را  
گفت کرد و محاکم نهاد و بر فتنه همه شادمان با آنجا از و شنوده بودند و الله اعلم



**باب** التتابع والثمانون في الاجتهاد في الطاعة  
 معاذ بن جبل گوید رصعنه که رسول علم گفت ترا راه نماید بردهای خیر و روزه  
 سپریست و صدقه حجت است و نماز شب کناه را نیست کند خیرست از رسول علیه  
 که روزه سپر مردست چند اندک بخی را نشکند و غمیت و را نند اندر و اینست  
 از حسن بصری رحمه الله علیه که چهار چیز نوشته آخرتست روزه ندرستی  
 مردست و صدقه پرده است مؤمن را از آتش و نماز بنده را بخدای نزدیک کرد  
 و آب چشم کناهها بسزد فقیه گوید اصل طاعت سه چیزست ترس و امید و  
 دوستی اما علامت ترس آنست که از حرام پرهیز کند و علامت امید آنست که بطاعت  
 رغبت کند و علامت دوستی از رومندی و بازگشتن و اصل کناه سه چیزست  
 بزرگواری و دیگر حرص و سیم حسد اما کبر از ابلیس شکار شد چون در اسجود  
 فرمودند کبر آورد سزای لعنت شد و اما حرص از آدم بدید آمد که دست برداشت  
 در از کرد تا در از بهشت برون کردند و اما حسد از سیر آدم بدید آمد قابله که  
 برادرش را بکشت تا مستحق و زخ گشت و گفته اند واجب کند بنده را که از معصیت  
 پرهیزد و بطاعت بکوشد و اندران با خلاص باشد خیرست از رسول علیه  
 که هر آنکس که چهار روز خدا را با عبادت کند با خلاص چشمهای حکمت از دل او بر زبان  
 او روشن شود و گفته اند که سه کس خیرترین بخشند آرند و هر که از مردمی بگویند  
 بنا کنند بان و بران کنند یکی آنکس عیب مردمان جوید و دیگر آنکه خویش بن معی باشد  
 و سیم آنکه کار بریا کند و سمر کس در مردمان دوستی کرد و عاقبت کار بلندگش  
 یا بد یکی آنکه خوی خوش آرد و دوم آنکه کار با خلاص کند و سیم آنکه فروتنی کند  
 تحبی معاذ رحمه الله علیه گوید که مردمان سه گروهند یکی آنکه غم آخرت او را  
 از دنیا مشغول کرده باشد و دیگر آنکه بغم دنیا از آخرت مشغول شده باشد و سیم

که بد دنیا و آخرت مشغول باشد درجه اول عبادان است و درجه دوم هلاک  
 شدگان است و درجه سیم کسانی که بر عا طره باشند حاتم زاهد گوید قدر  
 چهار چیز چهار کس اند قدر جوانی پیران دانند و قدر عاقبت بیماران دانند و  
 قدر زندگانی مردگان دانند باید که مرد قدر زندگانی بداند و هر ساعت را  
 بغنیمت شمرد و گوید ندانم که ساعتی دیگر حال من چگونه باشد و اندیشه کند  
 در آن که مردگان بشما بیخیزند بران که در زندگانی تقصیر کردند و خواهند  
 که یکساعت زندگانی تا کلمه اخلاص بر زبان رانند و توانی مراد باشد  
 چند کن بیشتر از آنکس شبان شوی حاتم پرسید ندانم کار خویش بر چه بنا کردی گفت  
 بر چهار چیز یکی آنکه انستم که مرار روزی هست از من بدیگر کس نرود چنانکه  
 از دیگر کس بمن نیاید و بوقت خوابی من برسد و دوم دانستم که بر من در رض  
 هست که آنرا جز من هیچکس نکرده من بان مشغول و سیم دانستم که خدای  
 مرا می بیند از دستم داشتم و چهارم دانستم که احد در طلب منست من پیش  
 دستی می بکنم بکار خیر تا چون فراز رسد آماده باشم یکی از حکما گوید که در خلاص  
 طاعت و ایمان نیاید تا در عمل بنیت و قوت در نشود و برترس کار کند و باخلاص  
 بسربرد که چون بقوت در کار شود بداند که خدای تع و را توفیق داد و خدا  
 برابر و منت واجب شد شکر بجای آرد از خدای تعالی زیادت واجب شود  
 چنانکه گفت **لَبَّيْكَ اللَّهُ شَكَرًا لَكَ بِدَنْتِكَ** و چون برترس کار کند تواب واجب شود  
**إِنَّ اللَّهَ لَا يُضَيِّعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ** و تواب دنیا شیرینی آخرتست و بهشت جاوید  
 و چون با خلاص تسلیم کند خدای تعالی از و قبول کند و علامت قبول آنست که  
 او را توفیق هد تاعبادتی بزرگوار تر از آن کند و علامت غره شدن آنست که  
 بجمع مال مشغول شود تا از بس بدباند و دوم زیادت بی کناه تو را هلاک کند



و سیم عمایه او را در آن رسنکار ریخاند و گفته اند که هفت چیز از کنجهای  
نیک نختی است هر یکی از آن بکنایه خدای تعالی است چنانکه است نخت آنکه عمل  
با خلاص کند چنانکه گفت **وَمَا أَمْرٌ إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ**  
و نفرموده اند اینها را آنکه خدا را پرستند با خلاص و دور مبرت مالد  
و پدر و خشنودی ایشان طلبیدن چنانکه گفت **إِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ شُكْرًا**  
بگوار و شکر مالد و پدر و سیم بیوستن خویشاوندی چنانکه گفت **وَأُولَئِكَ  
إِن كَانُوا مِنْكُمْ يَغْتَفِئُهُمْ** یعنی و خویشاوندان یکدیگر سزاوار ترند  
چنانکه امانت بجای آوردن که خدای تعالی میگرداند **إِنَّ اللَّهَ يَأْتِيكُمْ أَنْ تُرَدُّوا  
وَالْأَمَانَةُ إِلَى أَهْلِهَا** یعنی خدای تعالی شمارا می فرماید که امانت بر خداوندان  
برسانید و بیخیم آنکسی را در معصیت فرمان برداری ننگد چه خدای تعالی  
می فرماید **وَمَا يَتَّخِذُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَاقِبَةً إِلَّا بِتُؤْمُرِهِمْ** و یکدیگر را ننگد  
مگیرید که فرمان برداری یکدیگر کنید در معصیت خدای و شتم آنکه بهوای  
در خویشکار ننگد چنانکه خدای تعالی گفت **وَتَعْمَى النَّفْسَ الْهَوَىٰ فَا تَلْمِزُ  
الْجَنَّةَ هِيَ النَّفْسُ الْهَوَىٰ** و هر آنکس که نفس خویش را از هوا باز دارد بهشت ماوای  
او باشد و هفتم آنکه در طلب چنجه باشد و از خدای تعالی رسد و امید دارد  
چنانکه گفت **يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا** خدا را دعا کند و از ترس  
و بد و امید دارد و در جبر می آید که عیسی بن مریم علیه بدی بگشت و در آن  
ده کوهی بود و از آن کوه آواز گریستن می آمد و زاری عیسی علیه برسد مردم  
ده را که این گریه چیست گفتند تا مادر بن دهم همین گریه می شنویم ازین سنگ  
و ندانیم که چیست عیسی علیه دعا کرد گفت با رخا با این کوه را فرمان ده تا  
با من سخن گوید کوه با و اند آمد بفرمان خدای تعالی گفت یا عیسی از من چه خواهی

گفت این گریستن نواز چیست گفت در جاهلیت از من سنگ بر بندید و صلیبها  
تراشیدندی چنانکه آیت بشنودم که خدای تعالی گفت **وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُقُودُهَا  
النَّاسُ وَالْحِجَابَةُ** می ترسم که از آن سنگها یکی من باشم خدای تعالی فرمود  
بعیسی علیه که بگو کوه را تا ساکن شود که من او را از دوزخ امان کردانیدم  
سنگ با سختی خویش از آتش دوزخ هر اسانت مسکین فرزندان آدم گمان برد  
که کار چنین آسانت ای ضعیف بچنان فرزندان آدم بخدای باز کرد و بتوسل  
آتش دوزخ و ترسیدن از آن شد که بی فرمانی نکنی و از حرام هر چیزی که بنده  
بکنایه مستوجب خشم خدای تعالی باشد و اورا طاعت عذاب خدای تعالی نباشد  
**بَابُ الثَّامِنِ فِي التَّائِبِينَ فِي الْحَزْنِ فِي أَمْرِ الْآخِرَةِ**  
روایت کند ثابت بن الحجاج از عمر رضی عنه که گفت بسنجید خویشتن را بیش از آنکه  
تتمارا بسنجند و حساب کنید خویشتن را بیش از آنکه شمارا حساب خواهند  
و خویشتن را آراسته دارند تا روز قیامت حزن نمایند روایت کند ای خراز  
بیغایر صلیبها که او روایت کند از خدای عز و جل که گفت ای بندگان من ظلم  
بر خویشتن حرام کردم و بر شما حرام کردم شما بر یکدیگر ظلم نکنید ای بندگان  
من همه گمراهانید الا آنرا که باره راست آوردند ای بندگان من همه گمراهانید  
الا آنرا که من طعام دادم طعام برای من دهید تا شمارا طعام دهم ای بندگان  
من همه برهنه اید الا آنرا که من پوشانیدم برای من پوشانید تا شمارا پوشانید  
دادم ای بندگان من شما بر روز و شب بی فرمانی می کنید و خطاهای کنید  
استغفار کنید ای بندگان من اگر اولین شما و آخرین شما و جن و انس شما  
بر مانند دل فاسقین شما بودندی این ملکه من چیزی گم نشدی ای بندگان  
من اگر اولین شما و آخرین شما بر یک نفس بودندی و جن و انس شما بر یک نفس



وهر یکی از من حاجتی خواستی و هر یکی را حاجت روا کردم از آنچه درخت ملک منست  
چیزی کم نشدی سقاری که عواصی بیک عوطه از دریا چیزی برآرد ای بندهگان  
من اعمال شما را حساب می آرند نیکبهای را و بفقار آن نیکبهای را بید روز قیامت  
و هر که نیکوی باید شکر کند هر خدا بر عز و جل و هر که بدی باید ملامت خویش را کند  
روایت کند ابو سعید خدری رضی الله عنه از پیغامبر صلیعنه که گفت بسیار از عیادت  
کنید و بس جنازه ها روید که آخرت شما را بیاد باشد روایت کنند از بعضی حکماء  
که او از بس جنازه می رفت و دید بعضی را که ترحم می کردند آن مرده را گفت  
که این ترحم بر خوشتن کنی که شما بدان بیشتر نیاز مندید از مرده که او از  
سه چیز برست و شما هنوز ترسیدید اولاد بدار ملک الموت و دوم طلحی جان کردن  
و سیم بیم خاتم که بر شهادت بود یا نه ابو ذر را شنید از مردی که می پرسید  
از بس جنازه که این مرده کیست گفت این مرده تویی اگر چه دشوار داری  
که خدای عز و جل گفت **إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُم مَّيِّتُونَ** روایت کنند از حسن  
که او مردی را دید که در کورستان چیزی می خورد گفت این مرد منافق است که مرا  
می بیند و او را از روی طعام می کند حسن بصری گوید که عجب از مراد تویی که  
ایشان را برداشتن را فرمودند و ندای رحلی می شنوند و اول ایشان را  
برای آخر ایشان محبوس می دارند و ایشان بازمی کنند و شادی روایت  
کنند از ابن مسعود که گفت چنان بیدارم که فرآنرا که شب خویش را بیدار دارد  
چون مردمان خفته باشند و روز خوش را بستاند چون مرد در آن روز  
میجورند و دلشنگی خویش را بیاد آرد چون مردم شادمان می باشند و اگر ایشان  
خویش را بیاد آرد چون مردم خندان می باشند و خاموشی مستغول شود چون  
مردم سخن گویند روایت کنند از شقیق بن ابرهیم که گفت مردم را یارنده از

و بیم نیست در هر کناهان گذشته بودن و در خوف مابقی از عمرش که بر چه کرد  
حکیم گوید هر که عم خورد و اندوهناک شود جز ازین سه چیز او شادی و دلشنگی را  
نداند یکی عم خوردن ایمان که عمرش بدان ختم شود یا نه و دو مرغم خوردن فریضه  
خدای عز و جل که تمام بجای آرد یا نه و سیم عم خوردن خصمان که از ایشان  
یا نه انس بر ما در ضعف روایت کند از پیغامبر صلیعنه که گفت هیچ مؤمنی از ترس  
خدای تعالی و از اندیشه قیامت پلای نشود الا که تبتش دوزخ و سوزش برود  
حرام کند و چون بر رویش روان شود قتر نیابد و نه دلت و هیچ عملی نیست  
که در و ثواب آب چشم باشد الا در باها از دوزخ بکشد و اگر بنده بر امتی بکشد  
خدای عز و جل آن امت را بیاورد از حرمت گریستن او و کعب اخبار گفت  
اگر من بگریم چنانکه قطره بر روی من روان شود از بیم خدای عز و جل  
دوستدارم که همسنگ من زر صدقه دهم و هیچ بنده نیست که آب چشم او  
روان شود و بر زمین چکد الا که هر کوفت آتش و زخ او را نکند روایت کند  
ابن مسعود رضی الله عنه از پیغامبر صلیعنه که گفت که هیچ قطره نیست که از بیم خدای  
تعالی بگرید چنانکه از چشمش قطره چکد چند مکی که هرگز تبتش دوزخ بر رویش  
روایت کند عکرمه ابن عباس رضی الله عنه که گفت هرگز دیده بنده گریبان نشود الا  
بفضل و رحمت خدای تعالی و هیچ چشمی گریبان نشود از بیم خدای عز و جل تا خدای  
دلش را نختد پاک نکند روایت کنند از عمر عبدالعزیز که او شبی از شبها  
در نماز ایستاد و این آیت را بخواند **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَهُوَ الْقَدِيمُ الْقَدِيمُ وَالسَّلَامُ**  
**مَلِكُ السَّمَوَاتِ فِي الْحَمِيرِ تَمْرِيهِ النَّارِ لِيَجْرُونَ** در اندیشه آن متردیدی  
بر روی گریست تا بامداد و تسمیر التازی این آیت را بخواند که **أَمْ حَسِبَ**  
**الَّذِينَ اجْتَرَحُوا الشَّيْءَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ**



و نایامداد در فکر و تردد این بود روایت کنند از بیضا صلحیه که او این آیت را  
بخواند که **إِنَّ تَعْدِيَتَهُمْ فَأَيُّهَا كَرِيمٌ وَإِنْ تَعْفُوكُمْ فَانْتِمْ أَنْتَ**  
**الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ** و ناز در اندیشه این بود می گویند روایت کنند از او  
صلحیه که او بعد از ذنب شربی نخورده است الا که نبی از آب چشم او آمیخته شد  
بن آن روایت کننده بهر حکم نماز کرد از بس باز راه بن او فی و در نماز این  
آیت را بخواند که **يَا أَيُّهَا النَّاقُورُ بَهْرُ بَيْضَانَا** و مرده پیش برداشتند  
**باب التاسع والثمانون في ما قيل كيف أصبح الرجل**  
مجاهد روایت کند که عبد الله بن عمر گفت که یا مجاهد چون بامداد برخیزت  
امیدت مدار چون شب بیدار روز مدار و شوره زندگانت ببرد از  
پیش از آنکه بگیری و از تن درستی فایده بردار پیش از آنکه بخور شوی  
تو ندانی که فردا نام تو چیست و بعضی از حکما گفتند که بنده چون بامداد برخیزد  
باید که چهار چیز را نیت کند اول آنکه از آنکه خدای تعالی بر وی فریضه کرده است  
بگذارد و دوم از آنکه خدای عز و جل بهی کرده است دور باشد و سیم آنصاف  
دهد معاملان خویش و چهارم صلح کردن با خصمان خویش و چون بامداد  
برین چهار نیت برخیزد بامداد از هر که از مفلحان باشد و بعضی از حکما از  
پرسیدند که مردم بامداد از جامه خواب بگذارد نیت برخیزد گفت که نخست  
می باید که بداند که چون بختند آنکه بپرسد از برخاستن و هر که نداند که چه  
خسب بداند که چون برخیزد آنکه گفت مردم را می باید که نخست تار جها  
چیز فارغ نشود بگی نیکو خسب و او را در روی زمین خصمی بود تا نرود  
و از خصم خوش خشنودی نخواهد از مطالب و غیر آن زیرا که باشد که  
در آن شب ماکلا موت و را در باید و کار او بقیامت افتد و روز قیامت

حجت نباشد و دوم چنان باید که خسب تا از کناهان توبه نکند زیرا که باشد که  
در آن شب بیدار و در کناهان مضر بود و سیم باید که در خواب نشود چون  
برگردن او فرضی بود از فریضهای خدای تعالی زیرا که خواب روا نباشد تا فریض  
فرایض و چهارم باید که خسب تا و صبی دست نکند بدایع عمر او و فائز  
و گویند که مردم برخیزند بامداد سه گروه گروهی در طلب مال و گروهی در طلب  
نام و گروهی در طلب راه اما آن که برخیزد بنیت طلب مال او بیشتر از نیت  
نخورد اگر چه مال بسیار حاصل کند و اما آنکه در طلب نام برخیزد او سبک  
دیدار شود و اما آنکه برخیزد در طلب راه راست خدای عز و جل روزی  
دهد و نام نیکو و راه راست و بعضی حکما گویند که هر که بامداد برخیزد  
دو چیز واجب شود یکی امن و دوم بیم اما امن بودن از آنج خدای تعالی  
و بر این رفته است از روزی که بدو برسد و اما بیم بودن از آنج  
خدای تعالی و بر این فرمود که چون بجا آرد چون بن هر دو را بجای آورد خطای  
عز و جل او را دو که امتحان دهد یکی قناعت بدایع خدای تعالی و راضی  
کرده است و دوم حلاوت طاعت تا بد سفیان روایت کند که ربع بن  
خشم را چون کسی پرسید که چون برخاستی گفتی که برخاستم ضعیف  
و کناها کار روزی خویش را می خورم و منتظر اجدمی باشم و مالگر بر کناها  
را پرسیدند که بامداد چون برخاستی گفت چون برخیزد کسی که از سرایت  
بسرایی نقل خواهد کرد و ندانند که جای او بی هشت خواهد بود یا بدو پنج  
و از عیسی بن مریر صلحیه پرسیدند که روزت چوست گفت روزم چون  
که بدایع امید دارم دستم نمی رسد و آنرا می ترسم از خویشتر دفع  
می توانم کرد و خیرها جمله در حکم دیگر است و از من در بیشتر کسی نیست



و محمد بن سیرین برسد از یکی که حالت جرنست گفت حال کسی چون باشد که بروی  
با صد درم وام باشد و او در پیش باشد و صاحب عیال محمد بن سیرین بازگشت  
بخانه خویش و هزار درم بدر کرد و بر او فرستاد و گفت که با صد درم را بخوا  
ده و با صد را نفقه کن بر عیال خود و بعد از آن این سیرین تا او بود از هیچکس  
نیارست پرسیدن که حالت جرنست که معاونت او بروی واجب شود ابرهیرین  
ادهم گوید که هر که با مداد بر خیزد بروی واجب بود که خدا بر اعز و جد شکر کند  
که چهار چیز و بر روزی کرده است یکی آنکه شکر کند خدا بر اعز و جد که دلش را  
بنور هدایتش متور کرد و او را از مؤمنان آفریدند از کمر اهان و حکم آنکه شکر کند  
خدا بر اعز و جد که او را از امت محمد آفرید و سیم آنکه شکر کند خدا بر اعز و جد  
روزی و برادر حکم کسی دیگر نکرده است و چهار آنکه شکر کند خدا بر اعز و جد که عیبهاست  
او پیشانید شقیق بن ابرهیر گوید که اگر کسی دوست سال بزند و این چهار  
چیز بنده اند جای و نشاید مگر در رخ او را دانستن خدای عز و جل و شناختن  
او و درم شناختن عمل خدای عز و جد و سیم شناختن خود را و چهارم شناختن  
دشمن خدای عز و جد و دشمن خویش را اما شناختن خدای عز و جد که بشناسد  
در نهان و آشکارا که دهنده و باز دارنده جزا و کسی دیگر نیست و اما معرفت  
عمل خدای عز و جد آنست که خدای عز و جل هیچ عملی نپدید الا آنکه خالص است  
از بصر خدای عز و جد و اما شناختن خود را که بداند که از انج خدای عز و جل  
تقریر کرده است چیزی رد نتواند کردن و اما شناختن دشمن خدا بر اعز و جل  
و دشمن خود را که بشناسد و بر او بدشمنی می مشغول شود و برایش کند یعنی اللعنه  
باب التسعون و عِدَاةُ الشَّيْطَانِ و معرفة مکابله  
روایت کنند از پیغمبر صلیحه که شیطان هجرن چون در تن و در کوهی آدمی

کدرد چنانکه خدای عز و جل گفت قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ  
بگو یا محمد بنه بر من خدای مردمان و ملکه همه جنبندگان اَللهِ النَّاسِ خدای  
همه جنبندگان از جن و انس و غیرهم مِنْ شَرِّ الرَّسُوَاسِ از شر شیطان  
النَّاسِ که بر زنده از نام خدای تعالی اَلَّذِي يُسَوِّسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ  
آنکه و سوسه افکند در دل مردمان مِنْ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ یعنی در سینه دیوانه  
هم چنان رسواس کند که در سینه آدمیان چون نام خدای تعالی بر ندانند  
و هزبیت مشود خبرست از رسول علیه که گفت مرا خواننده فرستادند پس  
اسلام و رساننده پیام و هدایت بمن هیچ نخلق ندارد و ابلیس را و سوسه  
کنایه فرید و ضلالت بد و باز بسته نیست جز آن نتواند که معصیت را بخوبی  
فرانماید واجب کند عاقل را که جهد کند و وسواس را و از خوب تن باز دارد  
چنانکه گفت اِنَّا لَشَيْطَانٌ لَكُمُ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا و دوست را  
از دشمن بداند و تبع دوست باشد که گفته اند علامت جاهل چهار چیز  
یکم آنکه بی سببی خشم گیرد و دویم تبع باطل باشد و سیم مال خود  
بناشاست هزینه کند و چهارم دوست را از دشمن باز نداند یعنی طاعت  
شیطان اختیار کند چنانکه خدای تعالی میگوید اَفَتَتَّخِذُوْنَهُ وُدًّا و درین  
اَوَّلِيًّا من دونی و هر لَكُمُ عَدُوٌّ بَلِيْسٌ لِلظَّالِمِيْنَ بدکار یعنی دیوانه  
ترا دوست می گیرد بجای من و ایشان شمار دشمن اندید که ظالم  
گرفتند و علامت عاقل چهار چیز است بردباری با جاهل و باز داشتن  
نفس از باطل و مال بحق بخرج کردن و شناختن دوست از دشمن و هر  
بن منته که بدکار نجیبی بن زکریا را علیه ابلیس پیش آمد و را از طبع آدم  
میان پرسید جواب داد که گروهی چون تو معصوم را ند و گروهی دیگر



بدست مادر دنیا همی مانند که کوی در دست کودکان شمارنج از ما برداشته  
و کوهی دیگر ما را سخت بخورد آرند ایستاد سوسه کنیم تا چون بنزد آید  
بهراد ما کشتند گویند **اسْتَغْفِرُ بِاللَّهِ** همه کار بر ما تباہ کنند نه یکبارگی روید  
شویم از سیان و نه بهراد خود رسیم یکی از حکما گوید نگاه کردم تا شیطان  
از چند روی بر دم آمد بیکم از ده روی نخستین از راه تریس بر کمانی بروزی  
این را مقابل کردم بقناعت و اعتماد بر خدای کردم و دست باین آیت زد  
**وَمَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ عِنْدَنَا** یعنی هیچ حیوانی نیست در  
زمین آنگاه که روزی و بر خدایت شیطان را غلبه کردم و در دیدم که از راه  
زندگانی و از در می آید از مقابلم کردم بترس مرگ و هول جان گذر  
باین آیت زد **وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ رُجْحٍ تَنْزِلُ** یعنی غلبه کردم  
سیم دیدم که از راه راحت و تنهد در می آید از مقابلم کردم بزوال  
نعمت و سختی جناب دست باین آیت زد **ذُرِّيَّتًا كَلِمًا وَبِسْمِ اللَّهِ**  
**وَاللَّهُمَّ إِنَّا لَمُكْرَمُونَ** یعنی بگذار تا بخورد و بان مشغول  
شوند آخر بدانند و جای دیگر گفت **أَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَا هَهُنَا سِنِينَ** یعنی اگر  
اینها را سالها کاریم آخر باز گشت بیا خواهد بود و چهارم دیدم که از  
راه عجب در می آید از ترس عاقبت مقابلم کردم و دست باین آیت زد  
**فِي نَفْسِهِ شِقْتٌ وَسَعِيدٌ** کوهی شقی اندو کردی سعید ندانم که از کدام  
خواهر بود و را غلبه کردم و بنجر یا فتم که از راه استخفاف کردن با برادران  
و حرمت نداشتن در می آید از مقابلم کردم بخوبی شناسی و حرمت داشتن  
دست باین آیت زد **وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ** بر وظرف یافتیم  
و ششم دیدم که از در حسد در می آید از مقابلم کردم بعد از خدای تعالی

یافتیم

در قهر روزی میان بندگان و دست باین آیت زد **مَنْ قَسَمَ بِأَيِّ نَفْسٍ مَعِيشَتَهُمْ**  
**بِخَيْرِ الْحَبْرَةِ الدُّنْيَا** یعنی روزی بندگان قاسمت کردیم و هفتزدیم که  
از راه ریادری آید و مداحت دوست داشتن آنرا مقابلم کردم با خلاص و  
دست باین آیت زد **فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا**  
هر آنکس که امید دارد بدیدار خدای تعالی عمل با خلاص کند **وَلَا يَتَّبِعْ أَهْوَاءَ**  
**رَبِّهِ أَهْلًا** و در عبادت خدای تعالی شریک نگیرد بر و غلبه کردم و هشتم  
دیدم که از در خلج در می آید از مقابلم کردم با خج دیدم که هراخ بنزد  
مردمانست فانی شود و هراخ بنزد خدای باشد باقی ماند و دست باین آیت  
زد **مَا عِنْدَكَ يَنْفَعُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاطِلٌ** آنچه نزد شماست تباہ شود و آنچه  
نزد خدای تعالی است باقی ماند از او باین غلبه کردم و نهم دیدم که از در تکرر  
در می آید از ابواب مواضع مقابلم کردم و دست باین آیت زد **إِنَّ كَرَمًا**  
**عِنْدَ اللَّهِ أَتَقِيهِ** و دهم دیدم که از راه طمع در می آید از این امید می آید  
کردم و بروزی خدای تعالی و اثنی شدم و دست باین آیت زد **وَمَنْ**  
**يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ** و هر آنکس  
که از خدای تعالی بترسد خدای تعالی راه بر او گشاده کند و او را روزی دهد از آنجا  
که امید ندارد در خبر می آید که ابلیس لعنه الله بنزد موسی آمد علیه بوقتی که با  
خدای تعالی مناجات می کرد یکی از فرشتگان و را گفت چه طمع داری از او  
در چنین وقتی گفت همان که از پدرش یافتیم در بهشت و گویند که چون وقت  
نماز در آید ابلیس باران خود را بر نمازگزاران کند و شود و قصد کسی نکند  
که نماز خواهند کرد و ایشانرا بوسه از نماز باز دارند تا وقت نماز آید  
شود اگر نتوانند بوسه کنند از کوع و سجود و شرایط نماز تمامی بجای نیارند



اگر نتواند دلش را بکارهای دنیا مشغول گرداند و اگر نتواند ابلیس بفرماید تا آن  
دیور بند برهنند و بدربار اندازند و اگر چنانکه تواند از آن چیزی کردن او را  
گرمی گرداند و عزیز دارد و خدای تعالی ز ابلیس لعنه الله حکایت می کند که گفت  
**لَا تَعْدَنْ لَهْمُ حِرَاطِكُمُ الْمُسْتَقِيمِ** یعنی براه راست نشینم از طریق  
مسلمان و بره گردایشان نشینم **وَلَا ضَلُّكُمْ** و ایشان را بی راه کنم **فَلَا تَبْهَمُوا**  
**مَنْ يَمُنْ بِدِينِهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ** و از پس و پیش ایشان در ایم یعنی بکار آخرتشان  
در شک افکنم و دینار بریشان جلوه کنم **وَعَنْ آيَاتِهِمْ** و از روی بی طاعت  
در ایم **وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ** یعنی بطریق معصیت در ایم **وَلَا تَجِدُوا كَثْرَتَهُمْ**  
شاکرین و بیشتر بندگانی که شکر تو کنند و در آیتی با تو می آید **لَا يَفْتَنُكُمُ**  
**الشَّيْطَانُ** شمار راه ننگد شیطان **كَمَا أَخْرَجَ أَبُو يَسْرٍ إِلَى الْحَنَّةِ**  
جان که مادر و پدر شمارا از بهشت برون کرد و جای دیگر گفت **الشَّيْطَانُ**  
**يَعْلَمُ حُرْمَةَ النَّفْسِ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ** شیطان شمارا درستی میدهد  
و شمارا بدی فرماید و در آیت دیگر گفت **إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ**  
**عَدُوًّا** شیطان دشمن شماست و رادشمن گیرید خدای تعالی بیان کرده که شیطان  
دشمن بی دوستی است و دشمنی باید کرد خواهد که ایشان کم راه باشند تا با وی بدو رخ  
روند و آنچه کند که عاقل جهد کند در جنگ شیطان تا خیزش را از ورهاند  
که او دشمنی آشکار است **مُؤْمِنًا** و مؤمنان دشمنان او و مؤمنان را دیگر دشمنان  
اند بخوار و جان که **انفس من مالکین** و آیت کند از رسول علیه که مؤمن میان پنج  
صحتی گرفتار است مؤمنی که برود حسد برد و منافقی که او را غیبت کند و دشمنی  
کافر که با وی حرب کند و شیطانی که او را گمراه گرداند و نفسی که او را شهوتها  
خواند زیرا که نفس میل دارد تا آنچه سببی را می باشد واجب کند که مؤمن

خدای تع استقامت برد تا و قوت دهد بر دشمنان در خبر آمده است که مؤمن  
علیه نشسته بود ابلیس لعنه الله در آمد و بر شوی بر سر یعنی کلاهی بزرگ بود  
بزرگوار رسید بر شوی برداشت و پیش آمد و سلام کرد گفت تو کیستی گفت هم  
ابلیس گفت چه کار آمدی گفت آمدم تا بر تو سلام کنم که تو بر خدای فریبتی داری  
گفت این بر شوی چیست گفت لا آدمیان با من بر شوی را بیم گفت مرا خبر ده که چگونه  
غلبه کنی بر فرزند آدم گفت چون بنی جزیش معجب شود و عمل خشم او بسیار نماید  
و گناه فراموش کند برود غلبه یا بر و هب بن منبته رصغنه گوید که خدای تع ابلیس  
را بفرمود تا بزرگیک محمد علیه رود و او را جواب دهد از آنچه پرسد بیامد بر  
صورت پیری عصای بدست گرفته رسول علیه گفت در تو کیستی گفت  
ابلیس گفت چه کار آمدی گفت خدای مرا فرمود تا پیش تو ایام و ترا جواب  
از آنچه پرسی و را گفت دشمنان تو چند اند از امت من گفت پانزده نخست  
و دوم امامی عادل و سیم توانگری متواضع و چهارم بازرگانی راست گو  
و پنجم عالمی بزرگوار و ششم مؤمنی ناصح و هفتم مؤمنی رحیم دل و  
هشتم توبه گاری که بر توبه نبات کند و نهم آنکس که از حرام پرهیزد و دهم  
مؤمنی که با بدست خسب و یازدهم مؤمنی که صدقه بسیار دهد و دوازدهم  
مؤمنی که با مردمان خوبی خوشتر دارد و سیزدهم مؤمنی که مرحمان را از نفع  
بود و چهاردهم حامل قرآنی که پیوسته خواند و پانزدهم آنکس که شب نماز  
کند و مردمان خفته باشند **انکه رسول علیه گفت رفیقان تو چند اند از امت من**  
گفت ده کس اول پادشاهی ظالم و دوم توانگری متکبر و سیم بازرگانی جور کند  
و چهارم مجاوره و پنجم مردم کش و ششم روسی پاره و هفتم آنکه مال  
بشمار خورد و هشتم خبیلی که دینار دوست دارد و نهم آنکه زکوة نهد و دهم آنکه



آزدر از در این باران منند و برادران منند و در خبر می آید که در بنی اسرائیل  
عابدی بود در صومعه نام او بر صیصا دعای و مستجاب بودی و مرحوم نزد  
او بسیار آمدی و بیماران آوردندی دعا کردی و شفا یافتندی روزی المیس  
لعنه الله دیوانه بخاند و گفت ابن عابد را که فتنه کند که شمار را بخورد ایند  
عفر بی گفت من او را فتنه کنم اگر نکند دوستدار تو باشم عفر بت برفت  
پادشاهی از بنی اسرائیل و او را دختری بود سخت با جمال و با مادر و پدر و برادران  
خود نشسته و را دیوانه کرد مادر و پدر برتر سیدند و این دختر چند روز دیوانه  
بود آنکه بیا مد بصورت آدمی و گفت اگر خواهی که این دختر شما برسد بنزدیک  
فلان عابد برید تا دعا کند برسد دعا کرد دختر شفا یافت باز گشتند روزی  
چند دختر به شد باز دیوانه آمد و را دیوانه کرد بران نهادند که دختر  
را بنزد عابد برید و پیش وی بگذارند راهب قبول نکرد بسیار شفاعت کردند  
و پیش او بنگاشتند و راهب روزه داشتی و شیطان کرد دختر نکستی  
چون راهب نشست شیطان روی دختر و تن او برهنه کردی و راهب  
روی بگردانیدی چون کار برود در از شد یکبار بنگریست فتنه شد دست  
بد و در از کرد دختر آستان شد شیطان بنزدیک او آمد و گفت این دختر را  
آستان کردی ایمن نباشی از خشم پادشاه مگر بیا آن که این دختر را بگویی و  
بگور کنی و چون آیند بطلب او بگو که دختر ببرد عابد باور کرد برخاست  
دختر را سر برید و بگور کرد چون کس آمد بطلب و راهب گفت دختر ببرد  
و را بگور کردم باور داشتند شیطان بر رفت و حال و قصه باز گفت با پادشاه  
پادشاه بر نشست و بد بر راهب رفت و گور دختر باز کردند دختر را گشته  
یافتند راهب را بگرفتند و بردار کردند شیطان بنزدیک او آمد و گفت

این همه من کردم و من ترا برهانم ازین که تو مرا سجده کنی گفت چگونه  
کنم و من برین عالم گفت من خرسند شوم بان که تو بتر اشارت کنی راهب  
سجده کرد شیطان گفت من از تو بیزارم چنانکه خدای تعالی میگوید **كُلُّ**  
**الشَّيْطَانِ اِدُّ قَالَهُ لَلَّكَ نَسَانِ عَفْرٌ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ اِنِّي نَرِي**  
**مِثْلَكَ اِنِّي اَخَافُ اللّٰهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ** یعنی همچنانکه شیطان که آدمی را  
گفت که کافر شو چون کافر شد گفت من از تو بیزارم آنکه گفت **فَكَانَ**  
**عَا قِبَتَهُمَا** یعنی عاقبت شیطان و راهب آن بود که **اَنْتُمْ اِي النَّارِ**  
**خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ** هر دو در آتش دوزخ جاوید  
مانند و دوزخ جزای ظالمانست فقیه گوید رضعنه بدان که ترا چهار دشمن  
است و ترا با هر یک جا هده می باید کرد یکی دنیای غدار مکار که خدای مع  
میگوید **فَلَا تَغْرُبْ نَفْسُ الْحَيوةِ الدُّنْيَا** یعنی غرق مشوید و دویم تن است  
و این بشون شناخت و بترازد دیوانست و سیم ابلیس است و چهارم شیطان  
انسان و برهنه کن که بترازد شیطان و بیست و چهار شیطان جن ترا وسوسه  
کرد و شیطان است ترا رفیق بدست معاینه چیزی طلبد که ترا از راه ببرد  
خبر ستار رسول علیه که مرد عاقل است که با خویشان ستار خود بکند و مرکب را  
بیندیشند و بطاعت مشغول باشند که او را سود دارد پس از مرکب و جاهل است  
از بس هوا و نفس خود رود و برخدای تمنا کند یعنی آرزو ها طمع دارد  
روایت است از عیسی بن مریم علیه که گوید عیسی از آنکس که هلاک شد چگونه هلاک  
شد عیسی از آن که دستکاری یافت چگونه دست یعنی بهشت با ابلیس و  
تاخی فکر و توان یافت و دوزخ بشهوت و آرزو و لذت حاصل شود و در  
شیطان است که او را وسوسه کند و فریفته که و را الهام دهد پیوسته شیطان



فرب می نماید و فرشته **الخبیر** می دهد هر کدامی که با او می کند غلبه او را باشد  
**باب الحادی والتشخون** بزمًا جانی فی فضل القضاء **میهن**  
 مهران رضی الله عنه گوید که عمر بن العزیز رحمه الله علیه مرا فرمود که در ماهی دو  
 بار نزد یکدیگر روزی می روم از روزن در تخم مرا بوید بفرمود نام مرا در  
 بکشاید بر او در آمد و در ایام بر ساحلی و شاد رگونه کوچک نشسته و بپراض  
 خویش را پاره می دوخت سلام دادم جواب داد مرا بر شاد رگونه نشاند  
 پرسید از قوم و از امیران و عاملان و غیره همرا نکه از خاصه من پرسید چون  
 برخاستم گفتم یا امیر المؤمنین اهل تو کسی نیست که ترا این پاره در ختن کفایت  
 کند گفت یا میمون از دنیا ان قدر کفایت باشد که بنزد رساند ما امروز اینجا  
 ایرو فردا بجای دیگر رو اینست از قتاده رضعنه که در معنی این آیت گفت  
**وَإِذَا بَشَّرَ أَحَدَهُمْ بِالْأُنثَىٰ** لایه گفت این کار مشرکان عرب بودی که  
 چون کسی را دختر آمدی ختم گرفتند خدای تعالی فعلند ایشان را باز گفت که بقضای  
 من خرسند می باشند و چون کسی را بدختر مژده دادند روی او سیاه گشتی چنانکه  
 گفت **ظَلَمَ وَجْهَهُ مَسُودًا** اما مؤمن بقضای خدای تع رضی باشد و داند  
 که آنچه خدای تع و راقضا کند به از ان باشد که او خویش را اختیار کند و اگر چه  
 او را اختیار خویش خوشتر آید **فقیه** گوید رضعنه این معنی موافقت  
 بانج خدای تعالی گفت **عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ** باشد که  
 شما را از چیزی کراهت باشد و در ان بهی شما باشد **وَعَسَىٰ أَنْ تَحِبُّوا شَيْئًا**  
**وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ** و باشد که چیزی دوست دارید و در ان پتری باشد و خدای  
 داد و شما ندانید یکی از حکما گوید که منزل چهارست مانند ما در دنیا ماندن  
 باور و ایستادن محشرگاه و باز گشتن باید که ما را از بهر آن فرزند مثل عمر ما

در دنیا همچنانست که کسی حاجت رود اینجا فرزند بخواد که هر چه زودتر  
 کرانی بیفکند و باز گردد و مثال بودن مادر کودک همچنانست که فرود آمدن  
 در منزلی بارها بنهند و روزی یاشی بیاسایند و ایستادن بخت همچنان  
 که رسیدن بملکه و از غایت سفرست که از اقصای جهان و راههای دور جمله  
 اینجا شوند و مناسب حج بگزارند و از اینجا بر آکنده شوند همچنین روز قیامت  
 چون از شمار فارغ شوند گروهی سوری بهشت بروند و گروهی سوری دوزخ  
 سقیق بانجی گوید هفتصد عالم را از پنج کلمه پرسیدیم هم یکسان جواب  
 دادند گفتند عاقله کیت گفتند انکس که دنیا را دوست ندارد گفتند زبرد کیت  
 گفتند انک دنیا و را غره نلند گفتند توانار کیت گفتند انک بقسمت خدای راضی  
 شود گفتند درویش کیت گفتند انک در طلب یادت باشد گفتند بخند  
 کیت گفتند انک حق خدای باز دارد گویند که خدای تعالی بسم چه بر بند  
 ختم کرد یکی انک در فرمان خدای تع تقصیر کند و دیگری بقسمت خدای تع  
 راضی نباشد و سیم انک چیزی طلبد که نیاید یکی از حکما گوید در معنی این  
**وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا** فقها گفته اند هر که دهد  
 بدزد دستش ببرند و این ده در هر را حرمت آن نیست که دست مؤمن را  
 از بهر او ببرند لیکن از بهر دو معنی می برند یکی از بهر آنکه حرمت مسلمانان  
 برداشته است و دوم آنکه بقسمت خدای راضی نبوده است و بهر آنکه  
 میدک دست خدای تع بفرمود نادستش ببرند تا عبرت دیگران باشد و  
 بدانج خدای تع قسمت کرد دست راضی بود چه بقسمت راضی شدن خویش  
 بیغامبر است و اینست از ابوالدرداء رضعنه که گفت دو از ده حصلت است  
 از خوی بیغامبر است اول آنکه بوعده خدای تعالی عین بودند و دوم آنکه از



خلق نو میدهند و سیم عداوة با شیطان نمودند و چهارم بکار خویش مشغول  
بودند و پنجم بر خلق خدای شفقت نمودند و ششتم رنج مردمان بکشیدند و هفتم  
بهشت ایمان داشتند یعنی که چون عملی کردندی بیقین استندی که خدای  
نواب آنرا صایع نکند و هشتم فروتنی کردندی حق را و نهم نصیحت رها  
نکردندی و اگر چه دشمن بودی و هم مال ایشان عفو بودی یعنی آنچه از ایشان  
زیادت آمدی نگاه نداشتندی و بر درویشان خرج کردندی و یازدهم پیوسته بر  
آبرست بودندی و دوازدهم شادمان نشدندی بانکه از دنیا چیزی یافتندی  
و چون از ایشان چیزی گزشتی غم نخوردندی بکی از حکما گوید بینه  
زاهده چیزست خستین عداوت با شیطان بر خوشتن واجب اند چه  
خدای تعالی میگوید **إِنَّ الشَّيْطَانَ لَأَسْرِعُ دُورًا فَاتَّخِذْهُ عَدُوًّا** یعنی  
شیطان دشمن شماست و را دشمن بگیرد و دیگری حجت کاری نکند چنانکه در  
قیامت حجت باشد قوله تعالی **قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ**  
یعنی حجت بیارید اگر راست میگویند و سیم مرگ آماده باشد لقوله تعالی  
**كُلُّ نَفْسٍ رَائِيَةٌ أِلَى اللَّهِ** یعنی هر تنی مرگ خواهد چشید و چهارم دوستی  
دشمنی از برای خدای کند لقوله **كَلِمَاتٌ قَوْلًا مَّا يَوْمَ مَنَزَلْنَا اللَّهُ وَالْزُّمَرِ الْآخِرِ**  
**يُؤَادُّونَ مَنْ كَادَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ**  
**إِخْوَانَهُمْ** یعنی بنایی مؤمنی که او با کافر دوستی کند اگر هم پدر یا فرزند یا  
برادر او باشد و پنجم با هر معروفی و نهی منکر گوشه که از جمله واجبات است و ششم  
اندیشه و تفکر کند در آفریدهای خدای تعالی و عبرت گیرد چنانکه گفت **تَتَفَكَّرُونَ**  
**فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ** چرا فریدن آسمانها و زمینها تفکر کنید و جای دیگر  
گفت **فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ** و هفتم کار را با فادادارد تا چیزی نیند

که در آن رضای خدای مع نباشد لقوله تعالی **إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ**  
**كُلُّهُ لَإِيْدَانٌ لِّكَ** گان **عَنْهُ مَسْئُولا** یعنی گوش و چشم و دل را از آنچه بشنود و ببیند  
و اندیشه کند باز پرسند و هشتم از مکر خدای مع این نباشد لقوله تعالی **لَا يَأْمُرُ**  
**مُكْرًا لِلَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ** یعنی ایمن نباشند از مکر خدای عز و جل **لَا يَأْمُرُ**  
**بِشَيْءٍ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُ بِحُكْمٍ** خدای تعالی میگوید **قُلْ نَاعِبَادُ**  
**الَّذِينَ لَا يَرْغَبُونَ عِزًّا** **لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ** ای بندگان من که بر  
خوشتن اسراف کرده اید از رحمت خدای عز و جل نو میدمباشید و دهم آنکه شادمان  
نشود با آنچه یا بد از دنیا و اندوهگن نشود با آنچه یا و کند لقوله تعالی **لَا تَتَوَكَّلْ عَلَى**  
**مَالِكُمْ وَلَا تَتَوَكَّلْ عَلَى آبَائِكُمْ** و بنده نداند که صلاح او در آنست که بدو رسد  
یا در آنچه فایب شود باینکه بهر دو حال یکسان بود چه مثل مؤمن مثل کافر بود از  
حال خویش بنگردد سرما و گرما و مستکمنافی مثل کلد باشد که باند که مایه سرما و  
گرما بزمرد شود بحکم آنک بقضای خدای تعالی راضی نشود چون نعمت یا بدی  
شود و چون نذر مایه رنجی بدو رسد عجز نشود **بَابُ الثَّانِي**  
**وَالشَّعُونَ فِي الْمَوَاعِظِ** بوسعه خدای در صوابه عنبر و ایت کند که بیغما بر  
صلیحه روزی ز نماز دیگر تا وقت نماز خطبه کرد و گوی یاد گرفتند و گوی  
یاد نگرفتند پس گفت این دنیا سوزد شیرین و خوش است و خدای تعالی دنیا را  
بشاد داد تا ببینند که شمشاد خواهد کرد پرهیز کنید که فرزندان آدم را از کونان کوب  
آفرید گوی آنانند که از مادر مؤمن زاده باشند و مؤمن زیند و کافر  
میرند و گوی آنانند که از مادر کافر زیند و کافر زیند و مؤمن میرند  
و بدانید حقیقت که بترین مردمان آنست که زرد خشم گیرد و در خشنود نشود  
اگر دیر خشم گیرد و در خشنود شود یکی بنیکی باشد بهترین باز رکان آنست که به



بنگویی طلب کند و به ننگویی قضا کند و بنزیر بنزیر کان آست که از بدی طلب کند  
و به بدی قضا کند و کربدی بطلب کند و ببنگی قضا کند بکی بنگی باشد هر کس را که  
عذر کند او را علامتی باشد روز قیامت که او را بدان باز دانند و هیچ عذر است  
بزرگتر از عذر آنکه نیست که وی امام عامه باشد فاضلترین جهاد کلمه عدل است که  
در پیش کماشته ظلم بگویند هر که کلمه حرج اند ما را که از بیم مردمان نیاید گفتن  
انکه چون آفتاب فرخواست شدن گفتارین دنیا از انج رفت است بقیاس باخ  
مانده است همچنان ماندست تا فرود شد با آفتاب بود هر چه وضعه روایت کند  
که با رسول صلیعه بخند خیم بودیم بیغامبر صلیعه بکی مرد مسلمان را دید و گفت  
که این زاهد و زخمت چون وقت جنگ بود مرد جنگی سخت کرد مردی از یاران  
بزد بیغامبر آمد صلیعه و گفت یا نبی الله آن مرد که گفتی که او از اهل دوزخ است  
عظیم کرد بیغامبر گفت صلیعه لیکن از اهل دوزخ است و قومی رخ شکر افتادند  
بس چون آن مرد را زخمها برسد و در دوزخ سخت شد دست نجبه خویش  
فرود و تیری بر او آورد و کلهی خویش برید و پیش از آنکه کلهی خویش را  
برید کلمه کفر بگفت جماعتی از جوانان بد دیدند و بیغامبر را صلیعه خبر کردند  
که خدای تعالی سخن تو راست گردانید آن مرد کلهی خویش برید آنکه بگری  
بفرمود که برخیز و با آنکه کن که بهشت را جز مؤمنان نیایند و رسول علیه گفت  
که کارها با قیامت یعنی بسیاری نماز و روزه اعتباری نیست و لیکن  
بعاقت کار نگاه باید کرد ابن مسعود در حدیثی روایت کند که رسول علیه گفت  
آفرینش آدمی در ششم ماه در چهار روز باشد آنکه پاره خون بعد از چهار روز  
پاره گوشت کرد تا چهار روز دیگر آنکه خدای تعالی فرشته را بفرستد چهار کلمه  
را و را گوید که بنویس اجلا و عملا و روزی او و بنویس که سعید است یا شقی

محبی معاذ رازی

محبی معاذ رازی گوید بار خدایا سخت شادمان شدم که مرا ایمان کرامی کردی و بی  
ترسم که از من باز بمانی و تا این ترس منست امیدم حرامم که باز نشانی بر لقم  
حکیم را پرسیدند که هیچ گناهی هست که ایمان از بنده ببرد گفت بای سه گناه است  
یکی آنکه شکر ننگند بر ایمان و دوم آنکه نترسد از فایب شدن او و سیم آنکه ظلم  
کند بر مسلمانان حسن بصری رصعنه گوید که مردی را هزار سال بدو رخ عقوبت کند  
آنکه در آن آرد و بهشت برسد حسن گفت کاشکی من آن مرد بودم و بسبب آن  
گفتند که از خاتمت کاری ترسید و هم نیکان همچنین بودند **باب**  
**الثالث في التَّشْوِينِ** **في الحكايات** **ان** بن مالک رصعنه عنده گوید که مردی پیش  
رسول علیه آمد و گفت یا رسول الله سیاهی در شقی روی من مرا از بهشت منع  
کند گفت نه بان خدای که جان من بقبضه قدرت اوست که تا از خدای تعالی می تری  
و به بیغامبران مان آوردی گفت بان خدای که تابه بیغامبری فرستاد که پیش  
از آن که درین مجلس نشستم اقرار داده ام که خدای بکینت و محمد رسول او بود  
هشت ماه ازین جماعت که بیرون تو نشسته و از آنها که حاضر نیستند ز  
خواستم ندادند بسوی آنکه من سیاهم و روی من زشت و مرا حبسی هست  
در قوم خویش از بنی سلیم لیکن سیاهی خاکن من بر من غلبه کرد رسول علیه  
گفت عمر و بنی هب امروز حاضر آمد گفت نه و این مردی بود از بنی ثقیف  
در آن مدت نزدیک مسلمان شده بود سیاه را گفت خانه او میدانی گفت دانم  
گفت برو در سرای و خوار که خوار که بزنی چون در شوی بگویی که بیغامبر خدای  
کریمه شمارا بزنی بزنی او را و او را دختری بود بزرگ با جمال و خرد چون  
سیاه در نزد باز کردند در شد و سلام کرد شادمان شدند و چون سیاهی  
وزشتی روی او بدیدند فرو ماندند و گفت که رسول علیه دختر شما بزنی داد



اورا حوائج سرود دادند چاه برون آمدنا پیش رسول باز آید دختر بد را گفت ای پد  
د دیاب پیش از آنکه وحی نرافضی کند و اگر بیغما بر مرا بدود ا دست من همداستان  
شدم شیخ برخاست و بنزد یک رسول آمد بیغما بر علیه ورا گفت سخن مراد کردی  
گفت یا رسول الله خیز و انا استغفر الله کمان بر دم که دروغ میگوید و نعوذ بالله  
از خشم خدای و رسول دختر را بدود ا بزنی سیاه را گفت و نام او سعید الشامی  
بود رسول علیه گفت برو خانه و اهل خویش را بستان گفت با آن خدای که ترا بیغما برکت  
فرستاد برو و مرا خلاص خود را بنهر رسول علیه گفت کاین زن تو بر سه کس است  
از مؤمنان بنزد پاک عثمان برود و بیست درم بستان و فدی و شکر هر دو را در  
زیادت کرد و بنزد یک عبد الرحمن بن عوف دو و صد درم بستان بداد و زیادت کرد  
بنزد یک عاتی بن بوطا ل دو و صد درم بستان بداد و زیادت کرد و چون این  
سه پناه بستند و در بازار می گشتند که از برای زن چیزی خرد ناگاه منادی برآمد  
یا حیل الله اریکی یعنی ای لشکر خدای بر شبنید که لشکر حکما بود آمد سیاه باکی  
سوی آسمان بتکریت و گفت ای خدای آسمان و زمین خدای محمد که من این سیم را  
جز در وجه خدای تع و رسول یکار نبر هر وقت واسی بخزید و زین سپر و شمشیر  
وساز و نیزه خزید و عمامه بر شکم خرد پیچید و سر و روی خویش را بپوشانید و بر  
اسب نشست و لشکر رسید مرمان گفتند که این سوار کسیت که او را نمی شناسیم گفتند  
غریبت با ما موافقت کردند پیش رخ بر آمد بشمشیر و نیزه چنگ می کرد تا اسبش  
بماند یک سو شد و فرود آمد و اسب را بست و باده روی بچنگ نهاد و آستینها  
از ساعتی دور کرد چون رسول علیه سباهی دست او دید بشناخت و گفت  
تو سعید گفت بای یا رسول الله ما درویدر من فدای تو باد گفت نخت تو نیک باد  
بشمشیر و نیزه چنگی عظیم کرد عاقبت گفتند سعید را بپفکنند رسول علیه بنزد یک

دی آمد سرا و بر کنار خود نهاد و روی او با سینی پاک کرد و گفت چه خوشبوی کشتی و  
دوست خدا و رسول شدی رسول علیه بگریست آنکه نخندید آنکه روی پاکر ایند  
آنکه گفت بخدای کعبه و خدای حوض گفتند حوض چیست گفت خدای مرا حوض داده  
است بهنای آن چند است که میان صنعا و عدن نام دو جایگاه است هر دو  
جانب آن مرصع بدر و کوه آب او جید تر از شیر و شیرین تر از انگبین هر که یک شربت  
از آن خورد هرگز تشنه نگردد گفتند یا رسول الله دیدیم که بگریستی آنکه نخندید  
آنکه روی پاکر ایندی گفت اما گریستن من آن روی سعد بود و اما خندیدن  
بسبب آنکه در جه سعید را دیدم بنزد یک خدای و گرامت او و اما روی پاکر ایند  
از بهران بود که حوریان پیشه سستی میکردند و او را در کناری گرفتند و ساقهای  
ایشان برهنه می شد شرم داشتند و روی پاکر ایند و بفرمود تا اسب و سلاح  
و آنچه و را بود بنزد یک زن وی برید و گفت بگوید آن پیر را که خدای تعالی  
سعید را به از دختر نوروزی کرد عبید بن عمیر در صحنه گوید سه کس روز گفتند  
از مردمان پیشین بصره در صحرا می گشتند باران گرفت ایشان بغارها در  
شدند ساعتی بودند سنگی عظیم از کوه بیفتاد بر در مغاره و ایشان در در  
بماندند و بیچاره شدند گفتند آنرا بدید شد و خبر بریده شد و فریاد رس  
مانست بجز خدای هر کس دعا کند بخیری که کرده باشد مگر خدای فرج  
آرد یکی از ایشان گفت بار خدا یا تودانی که مراد دختر عمی بود و برادوست داشتیم  
و بسیار بگو شدیم فرمان نگر او را حاجتی بوییش مرا آمد بصورت و مراد خود  
خواستم از وی نگر و برفت دیگر بار باز آمد همچنان کفتم تا کار سخت شد و شوهر  
بیمار بود و فرزندان خود داشت و روز کار فخط دیگر بار باز آمد همچنان کفتم  
گفت فرمان تراست چون وقت آن بود که بنزد یک رسیدیم دختر بلربز بدو گفت



بسریم ترا بزه باشد شرم داشتم و برخاستم و آنج خراست زادت بوی دادم  
 باز گشت الهی کردانی که برای تو کردم مارا فرج از زانی دارد ریحاریاره  
 کشاده شد و آن دیگر گفت الهی تو دانی که من مادرو پدرم بر و ضعیف  
 و من شپرد و شیدم و پیاورد مرا ایستادم دردم چون بیامدم هر دو را خفته  
 با هم بخوابم که ایستادم بر کوه سفیدان خویش می تو سیدم و همچنان فرج  
 بردست می داشتم تا صبح بدمید و ایستادم بنیاد شدید و یکی دیگر گفت الهی تو دانی  
 که من مزدوران گرفته بودم مرا کار کنند هر مردی بد و مد طعام کار کردند  
 مزدشان بداد مردی گفت که کار من پیش از آن میثاست مرا زادت بد  
 ندادم ختم گرفت گرفت و بر وایتی بگر چنانست که مزدوری بر تو آمد لیکن  
 همچنان کار بگرد که دیگری بهم روز مزد او برادران بداد مرا گفتند که  
 او میان روز آمد و ما اول روز آمدیم او را مزد برابر ما می دهی او را گفتیم  
 این تو چیزی کم کردیم ختم گرفت آن دو مد خویش بجای دهها کرد آنرا بگرد  
 و یکاشتم و ارتفاع آن نگاه می داشتم بعد از چند سال با آمد و سخت درویش  
 و بیرو ضعیف گشته و آن دو مد طعام از من خراست و را گفتیم این هم از آن  
 است اسب کوه سفند و غیره بیستان الهی تومی دلنی که من از بهر تو کردم  
 مارا ازین مغاره فرج ده بفضله و کرم خویش در مغاره کشاده گشت و جمله  
 ابرون آمدند و در اخبار آمده است که رسول علیه این حکایت در قضه اصحاب  
 الکهف باز گفته است خیرست از رسول علیه که در بنی اسرائیل عابدی سخت نیکو روک  
 بود سبدها یافتی و فروختی و معیشت و آن بود روزی پدر برای پادشاه  
 می گذشت کنیزکی و در ایله پند بگردن پادشاه شد و گفت بزنانی سخت نیکو روکی  
 اینجا می آورد و سبدهای فروشد گفت و زابیش نزد رجون عابد را

بدید خوش آمدش گفت ای کنیز که روغن آرو بوی خوش و جامهای پوشید  
 و این مرد را گفت ما را ازین سبده بافتن مستغنی کنیم گفت نخواهری زدن گفت اگر خواهی  
 حاجت ما را کن و برو عابد گفت برین بام حای آب خانه هست کنیز که او  
 که آفتابه بردار عابد بر بام همی گشت تا مگر حای باید که خویش را فروانزاد  
 کوشک سخت بلند بود با خویشی اندیشه کرد گفت چندین سال عبادت کردم و رضا  
 خدای نگاه داشتم عاقبت کار خویش را بپناه کنم نیک بنا شد در آن نهاد که  
 خویش را بزیر اندازد و هلاک شود خدای تعالی جبرئیل را فرمود که دریا  
 بنده عابد مارا حای جبرئیل هفت آسمان را بدید و دریا مد عابد خویش را  
 بنیادخت جبرئیل برین بر او داشت و سلامت بر زمین نهاد عابد بجانه بار  
 آمد زنا و را گفت بهای سبدها کو گفت امروز بهای سبدها نیافتم گفت امشب  
 روزه بر چه کنایه عابد گفت امشب صبر کنیم تا فردا چون وقت نماز شام نزدیک  
 شد گفت ای زن تنور بر افروز تا همسایگان بدانند که مارا بر کبی نیست  
 تنور بر افروخت و بیامد پیش عابد بنشست بعد ساعتی زنی از همسایه  
 در آمد آتش خوابت زن عابد گفت بتنور ستوزن برخت و آتش برداشت  
 چون باز آمد و را گفت چه نشسته که نازی سوزد زن برخاست نگاه کرد  
 تنور را برانان دید برون کرد و بناوه نهاد و پیش عابد آورد عابد شکر  
 خدای تعالی بگزارد زینش و را گفت مرا معلوم شد که ترا بنزدیک خدای حرمی  
 هست دعا کن تا ما را فراخی دهد گفت خواه بسیار باوی حاجت کرد گفت  
 شاید در شب عبادی مشغول شد گفت بار خدا با اهل من از من دست فراخی  
 می خواهد و حال من توبه دانی حای سقف خانه بشکافتند و کنی بدیامد  
 یا قوتی سرخ بر و آواز آمد که بیستان و زن ترا بوه و زن عابد خفته بود



عابد زنی را آگاه کرد پهای گفته بر خیز و بسپستان آنج خواستی گفت چیست بوی  
 سوگفت رهگان که این ساعت بخواب می دیدم کز سی مرغع بیا قوت و جوا  
 و در ورخته دیدم بر سید مر که این چیست گفتند این جایگاه عابد خواهد بود  
 گفته آن رخسار چیست گفتند زن عابد از دنیا خواست اینجا با قوتی بود بیزد  
 او فرستادند این آن یا قوت باشد مرا نباید و نخواهم که جایگاه تو یا قیض شود  
 عبدالله بن فرح العابد رحمه الله علیه گوید روزی با زاری رفتم تا کسی را یابم که کار  
 کند بر نای را دیدم نکور روی مروز زنبیل پیش نهاده و را گفته کار کنی گفت بای  
 گفته بچند کار کنی گفت بدر می دانگی گفته بر خیز بر خاست و بیامد و بکار مشغول  
 شد شبانگاه سید روزه کار کرده بود در می دانگی بوی ادم بر رفت روز دیگر طلب  
 کردم و را بیا فتم بر رسیدم گفتند او بیفته یکبار برون بد صبر کردم تا روزی که  
 نوبت برون آمدن او بود بر رفتم و را بیا فتم مروز زنبیل پیش نهاده گفته امروز  
 با من بیای گفت آیم گفته بچند گفت بدر می دانگی بیامد و بکار مشغول  
 شد و سه روزه کار کرد یکدم بوی ادم وی گفت در می دانگی گفته بودی  
 گفته اکنون نیست گفت مردم من مشغولش کردی دانگی دیگر برون کردم که بوی  
 خواست کوشیدم و چه کردم نسند و بر رفت بعد و روز رفتم او را طلب کردم  
 گفتند بیمار شدت مسکنش طلب کردم نشان دادند در خانه او رفتم سلام  
 کردم جواب داد از شکم رنجور شده بود و را گفته دانی که شادی بر اسلامانی  
 رسانیدن چه مزد است و مرا بر تو حاجتی هست میخواهم که مرا استاد کنی و  
 حاجت من را اگر دانی گفت بگو گفته خانه من بیای تا ترا بیمار دراری گفت  
 گفت بیامد و یکبار بی شرط بگویی که بر من طعمای عرض کنی تا نخواهم و دو روز  
 بهر مراد در خانه من رفت کنی و سم آنکه وصیت من بجای آری گفته چنین

گفتم برخاست و بیامد و در خانه بنشینست چون نیم شبی بود آواز داد که یا الله  
 بتردیکل او شدم گفت بدان که مرا وفات فراوان رسید است چون بیوم مرا  
 درین جزها دخن کن و بر آستین جبه من کوهی هست آنرا بکسای و بهار و زلزله شد  
 بر این سخن بگفت و جای تسلیم کرد و را دانی مردم در کلیم و جبه او و آن  
 کوه را که گفته بود چون بکسودیم انگشتری و نلین هارون الرشید برون آمد  
 برداشتم و بدر ره را ی خلیفه رفتم و قصه بنشتم قصه را بدو رسانیدند مرا  
 بخواند انگشتری و نلین بوی داد مرا گفت از کجا آوردی گفته مردی کار کل می  
 کرد و را خانه مردم رخا و قصه باوی تمامی بگفتم گویان شد و موی ریش  
 می کند و می گفت نعم رجل طبان رجل طبان آری مرد کلید مرد کلید  
 بسیار بگویی و زاری کرد آنکه گفت او نخستین فرزند منست و بدر زبیده  
 را نام زد من کرده بود و من زنی را دیدم و خسته خون آ مردم او را خواستم  
 و این فرزند در در آمد هر دو را بصره فرستادم و این انگشتری و را داد  
 و گفته چون بخلافت بنشینم بشمارا با بد آمد بعد از آن بر رسیدم گفتند  
 فرمان یافتند آنکه بر سید کجا دخن کردی گفته بگورستان عبدالله بن مبارک  
 گفت مرا بتو حاجتی هست گفته بفرمای گفت چون نماز شام کرده باشی  
 بر در ساری باش نامن برون آمم همچنان کردم برون آمد نا شناخته خادمی چند  
 باوی و را ببردم تا بگور همه شب زاری کرد و بگویی تا صبح بر مید و من او را  
 گفته بودم که فرزند تو وصیت کرده بود که ز نهار نامست نمایی که اگر مست بیمار  
 بشمان شوی همه شب می گفت نیک آوردی که پدرت را نصیحت کردی آنکه چون  
 صبح بر مید باز گشت چون بدر ساری بر سید مرا گفت ترا ده هزار درم  
 فرمودم و چون من سیر مروان بن محمد خویش را وصیت کنم تا بتوی رساند



که ترا بر من حفتست که فرزند مرا دفن کرده در چون درون خواست رفتن مرا گفت  
 چون آفتاب بر آید ترا وصایت خواهم کرد باز گشتم و دیگر پیش او رفتم علی بن  
 ابی طالب رضی الله عنه گوید که رسول علیه میان هر دو مرد صحابی برادری داد  
 از آن جمله سعید بن عبدالرحمن را با ثعلبه انصاری برادری داد و چون بغزای  
 تبوک رفتند سعید بن عبدالرحمن ثعلبه را بخانه بگذاشت تا بیمار خانه بدارد  
 و از بغز کردن رفت ثعلبه بیست آب کشید که بیشتر از بران تا و را مرد با  
 روزی ابلیس لعنه الله پر او سوسه کرد گفت نبینی که از بس پرده چیست  
 گفت نگاه کرد زنی را دید با جماله دست به و دراز کرد زن و را گفت یا ثعلبه حق  
 برادر غازی نگاه نداشتی او را خبانت کردی ثعلبه برون آمد گریان و غم بر  
 روی بگوه نهاد می گفت الهی من آنم که بگناه باز کردم و توانی که با مرزش  
 باز کردی چون رسول علیه از غزای تبوک باز گشت هر کسی را برادری پیش  
 بازمی آمد برادر سعید بنام سعید بخانه باز آمد و از ثعلبه پرسید زنتش گفت  
 او خویشتن را بدر بای خطاها اخله بگریخت و بگوه رفت سعید برخاست  
 و بطرفی رفت و را دید روی در افتاده دست بر سر نهاده همی گفت دلایلا  
 مفا ما که من درو بر سعید گفت بر خیز ای برادر چه حال افتاد ترا گفت باز  
 نگردم نادسته های مرا بگردن بیندی و مرا بکشی چنانکه بندگان گناه کار  
 را کشند آنکه دخترش و را می کشید و نام دختر خیمه صانه بود تا و را  
 پیش عمر بن الخطاب رضی الله عنه آورد و را گفت من دست بزنی برادر غازی  
 کشیدم مرا توبه هست عمر گفت برون شو نباید که اتش تو بمن در افتد و ترا  
 توبه نیست از آنجا بگرد تا در خانه بویبار رضی الله عنه و را گفت همچنین دیگر گفت  
 برون شو تا مرا با تن خویش نسوزی برون آمد و او را ببرد بدرخانه عیال بر طالب

و او را نیز همچین گفت عیال گفت برون شو که ترا هرگز توبه نیست برو  
 آمد و گفت ای برادر من و ای دختر من ایمان مرا نوسید کردند امید دارم  
 که رسول علیه مرا نوسید نگرداند چون بنزدیک رسول علیه در آمد رسول  
 علیه در روی نگاه گفت سلسله ها و غلله های دوزخ مرا یاد آوردی گفت  
 یا رسول الله ما دو پدر من ندای تو یاد چنین کاری کردم مرا توبه هست  
 گفت برون شو که ترا توبه نیست دختر و را گفت ای پسر تو پدر من نیستی و  
 نه من دختر تو تا بیغام بر و یاران او از تو خوشتر و بشوند ثعلبه روی بگوه نهاد  
 و بانگ می کرد یا رب نزد عمر رفتم مرا خواستند زن و تر دو بگر رفتم مرا  
 بر اند و نزد عیال رفتم مرا برون کرد و نزد بیغام بر علیه شدم مرا نوسید  
 کردند دیگر جای راه نبردم بار خدا یا بتو باز گشتم پناه بتو آوردم تو باش  
 چه خواهی کردن بخوانی یا برانی قبول کنی یا بروی باز زنی اگر  
 دعای من قبول کنی و ای بر من بیچاره و او بیلاه و امحنتاه ط فطیحاته  
 و کر پیدی و عقی کنی سزا داری که عفارین و ستاری همانگاه از اسم  
 فرشته آمد بنزدیک رسول علیه گفت خدای میگوید خالق را تو آفریدی  
 من گفت نه بار خدا یا مریا و ایشان را تو آفریدی گفت پادشاه می فرماید که  
 بشارت ده بنده مرا که من و را آرزیدم رسول علیه گفت که آرزیدم و را  
 پیش من بگو و عمر هر دو برخاستند گفتند ما بیاریمش عیال و سلمان از فرود  
 که شما بروید ایشان رفتند سوی کوه چوبانی را دیدند بر سیدند که از یاران  
 بیغام بر علیه کسی دیدی گفت مکاران مرد را میجویی که از دوزخ گریخته است  
 گفتند ما راه نمای بدو و گفت ندانم که کجا باشد ولیکن شبانگاه بان درخت  
 ایرو می کردی و زاری می کند ایشان اجناسی اند تا شب بر آمد چون شبانگاه



شد تعلیم بیامد گریبان و غریبان چون سلمان آواز او بشنید بنزدیک او آمد گفت  
 یا تعلیم بر خیز که خدای مع کناه ترا آرزید و گفت حبیب من بیغام بر علیه صلوات  
 است گفتند چنان که دل تو خواهد سوی شهر آمد چون بدر مسجد رسیدند  
 بلیل قامت نماز خفتن کرد و در مسجد آوردند و بصف ایستادند  
 در سوره علیه تکبیر بست **والحمد لله** خواند چون گفت **القیام النکات** شهنه  
 از او برآمد چون گفت **حتی ز زفر المقار** شهنه دیگر نزد جان داد  
 چون رسول علیه از نماز فارغ شد گفت با سلمان آبی بودوی و زن سلمان  
 آواز داد که از دنیا مفارقت کرد دختر تعلیم بیامد و گفت یا رسول الله پدرم  
 چه کرد که من بدو آرزو مندم گفت مسجد در شود آمد پدر را دید مرده  
 دست بس بر نهاد و بانگ می کرد که یا عمماه مرا بس از تو پدر کی خواهد بود  
 رسول علیه گفت یا خصانه نخواهی که من پدر تو باشم و فاطمه خواهر تو باشد  
 گفت بای رسول الله چون و را بجز از نه نهادند رسول علیه از بس جنازه برد  
 چون بنزدیک کور رسیدند رسول علیه بر انگشتان پای می رفت تا چون  
 و زاد کور نهادند عمر رضعه گفت یا رسول الله دیدیم ترا که بر انگشتان  
 پای می رفتی گفت یا عمر چندان فریشتگان آمده بودند که ننوانستیم بای  
 هزار بر زمین نهادن و گویند این آیت در شان او آمده است **والذین**  
**اذا قتلوا قالوا فاحشه او ظلموا انفسهم ذکروا الله فاستغفروا**  
**لذنوبهم** روایت از اعنف بن قیس رحمة الله علیه که گفت سوی  
 مدینه رفتم تا عمر خطاب را رضی الله عنه ببینم چون در مدینه رفتم جماعتی  
 بسیار دیدم حلقه گرفته که با حبا در میان ایشان می گفت که چون  
 آدم را وفات رسید گفت یا رب دشمن من ابلیس نشادمان شود چون من بمیرم

و او زنده ماند او را گفتند ترا باز ببهشت می برند و او را رها می کنند تا چند  
 که بر خلق از لیز آرزین الم و در دو جان کند بود دست تنها بر بود آنکه ملک  
 الموت را گفت مرا باز گوی که ابلیس را مرگ چگونه چشانی هک الموت باز گفت  
 ادم علیه گفت حسبی حسبی یعنی بسی مرگ مان خروش بر آوردند گفتند  
 یا ابلیس ما را باز گوی از حال مرگ و قیامت گفت چون آخردنیا باشد وقت  
 آنکه در صورت من در مان در بازارها ایستاده باشند و خصومت و خرید  
 فروخت می کنند ناگاه بر خانی براید یک نیمه خلاقی بهوش شوند مقدار سه  
 شب از روز بهوش باز نیایند و نیمه دیگر از خلاقی سفته شوند مدد هوش  
 بمانند بر پای ایستاده مانند کوسفند که که دده را می بینند مرگ مان درین  
 هوا و فرغ باشند میان آسمان و زمین از بی عظمت شوند چون بانگ عد  
 بر روی زمین همگی بخانند ای که همه بمیرند جهان بی منی و جتی بماند  
 بی هیچ جا نور این آن وقت است که ابلیس را محلت داد خدای تعالی آنکه  
 خدای تع ملک الموت را فرمان دهد گوید یا ملک الموت من ترا بقدر اولین  
 و آخرین یاوران دادم و ترا چندان قوه دادم که اهل هفت آسمان و زمین را  
 و من ترا امروز بر جامه های خشم پوشانم فرو شو خشم و سطوت من بان  
 ملعون ابلیس و او را تلخی جان کردن بچشان و برو از صعبی و هو اچ  
 کند و مرگ چندان که بر همه انسی و جتی و دود او و همه حیوان نهاده  
 اضعاف ضعاف بروی بلکه بران و هفتاد هزار زبانه با خود برد همه  
 پر خشم و بر کینه و چنان باید که با هر زبانه زنجیری باشد از زنجیر های  
 لظی و غلی از غل های لظی و آن جان بلید گنده او بهفتاد هزار کلو  
 برکش از کلابهای لظی نام در درهای دوزخ بکشایند و ملک الموت بنزد



آید بصورتی و هوی و هبیتی که اگر خلق هفتاد سال و زمین و در این باره دیدند  
از هول بگذاختند بیاید مکه الموت با بلیس بانگی برزند بهیبتی که اگر خلق  
آسمانها و زمینها بشنودند می هلاک شدند مکه الموت در او کوی با اثر ای  
بلند نام که بچشم ترا چند عمرها که در بافتی و چند قرنها که راه کردی  
و چند بار اند ترا در میان دوزخ و با تو فریبی کنند و این آن وقت معلوم  
است که میان تو و میان خدای تعالی است کجا روی و جان کجا بری مشرق  
که نزد مکه الموت یا میان دو ابروی خویش بنشیند بمغرب که نزد مکه الموت را بچشم  
دو ابروی خویش بنشیند خویش را در یا اندازد و در ابروی او کند می گزیند  
جایی و اینها می نبود نزدیک کور آدم با بیستد کوی با آدم از بهر تو مرا  
بلعت کردند کاشکی ترا نیا فریدندی انکه مکه الموت را کوی بد بچه عذاب  
خواهی گزیند مکه الموت کوی بد بعباد اهل لظی و بعقوبت اهل سعید  
و عقوبت اهل حجیم بکی را صد ابلیس گاه در خاک می غلتند و گاه بانگ  
می کند گاه بمشرق می گزیند و گاه بمغرب تا بدان جا بگاہ رسد که اینگاه  
که از بهشت بروی آمد آنجا بزمنی رسید و زبانه کلابها برداشته با  
و او را طعن می زنند در آن نزع و عذاب و عقوبت باشد چندان که  
خدای تعالی کوی نگاه کنی امروز بر دشمن خویش و ببینید که چه حالت  
و چگونه مرگ می چشد چون او را ببینند در آن عذاب و عقوبت و شدت  
گویند بار خدا یا بخت خود بر ما تمام کردی عبدالواحد بن زید رحمة الله علیه  
گوید که روزی درین مجلس نشسته بودیم و عزم داشتم که بجهد روم و  
باران فرموده بودیم تا بمرکز بسیارند مردی بنام بیت برخواند **إِنَّ اللَّهَ**  
**أَشْرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمُ بِأَنْ لَّهُمُ الْجَنَّةُ** یعنی

خدای تعالی تن و مال مؤمنان را بخرد تا ایشانرا بهشت جاودانه ارزانی  
دارد کوی برخواست با نژده ساله و پدرش گذشته بود و مالی بسیار  
برو مانده گفت یا عبدالواحد خدای تعالی از مؤمنان تن و مال ایشان  
خریدست لغتم بلی دوست پدر گفت من ترا گواه می کنم که تن و مال خود  
فروختم بهشت و را کفتم ای جان بدر زخم شمشیر دشوار است و تو  
کوی طاق ندری و با این بیع و فایز توانی کردی گفت یا عبدالواحد من  
با خدای تعالی بیع کنم بهشت و انکه عاجز شوم من گواهی می دهم که با خدای  
بیع کردم عبدالواحد گفت ماهم خویش را ملامت کردیم و گفتیم نفس ما را  
از نفس کوی است عبدالواحد کوی بد که این کودک حالی ما را و بر احمه بصد  
داد و چیزی نگذاشت مگر اسب و سلاح و نفقات چون روز بروز رفت  
بود بیشتر از همه آمد و گفت **سَلَامٌ عَلَیْکُمْ** یا عبدالواحد گفت **وَعَلَیْکُمُ السَّلَامُ**  
در بیع سود کردی و بر اندیم و این بر ناز روزی داشته و شب نماز کردی  
و سنوران را بیمار داشتی و بلبانی کردی چون بزواران حور رسیدیم روزی  
این کودک برخاست و بانگ می کرد آرزو مند یاه چشمهای فراخ دردمند باران  
گفتند کودک دیرانه شد آمد نزد من گفت ای عبدالواحد مرا طاعت نماز آرزو  
چشمهای بیمار دردمند کفتم چگونه است گفت این ساعت بحراب در شد  
بکی را دیدم که مرا بردیم غزازی رود کی آب روان دیدم و حور بان  
کار آب گفتند این شوهران حور است که چشمهای دردمند است گفتند که  
در میان شما هست گفتند نه و لیکن ما کنیزگان اویم و لیکن ما برو بر  
اثر ایشان رفتم مر غزازی دیگر دیدم رود کی آب روان حور بان بسیار  
سلام کردم علیک گفتند و شادمان شدند و گفتند شوهر حورای مرضیه آمد



گفتم حورای رضیه در میان شما هست گفتند نه و لیکن با ما برو رسید  
 بمرغزاری که صفت آن نترانم کرد و رودی روان دیدم از سبکی روشن  
 بوی مشک و عنبر از وی دمید حورایان باز بینت و زیور بسیار برو مرا  
 دیدند بشارت دادند و گفتند شوهر غینای مرضیه آمد سلام کردم گفتم  
 غینای مرضیه میان شما هست گفتند نه با ما برو برفتم خیمه دیدم از یک  
 دانه مروارید کینزگی بر درخیمه ایستاده و چون مرا دید آواز داد که مزده  
 باد مژگه شوهر تو آمد بدرخیمه فراز رفتم تختی دیدم از زلفاده حورای  
 مرصع فرشتهای بهشت برو او کنده حورای ز بر آن پیشته چون و را بر پر  
 شدم خواستم که و را در کنار گیرم مرا گفت آهسته باش در حال با من نرمی  
 لیکن شب روزه بنزد ما خواهی گشتون بیدار شد و با عبدالواحد مرا  
 صبر نیست مادرین سخن بود پیر که لستگار کا فر بزید آمد بر نشیستم و غلام  
 پیشین جمله کرد و می دیدم تا هفت مو از سبکند بعد از آن و را بیدار خند  
 بر زمکاه برو بر کدشتم و را دیدم بخون و خالک غشسته و چشمها باز کرده  
 مرا دید بخند بدو جان تسلیم کرد خبرست از رسول علیه که گفت اگر جرج  
 راهب عالم بودی و دانستی طاعت مادر داشتی بهتر از عبادت خدای  
 تعالی کردن گوید که جرج راهبی بود روزی مادرش بیامد و آواز  
 داد یا جرج یا جرج وی بنماز مشغول بود پاسخ نداد مادرش گفت خدای  
 تعالی را بزنا مبتلا کناد و برفت و در آن شهر زنی بود تا بکار حاجت  
 برو آن مد چون بنزد یک صومعه جرج رسید چوپانی انجا کوفته و می  
 داشت چون این زنا بگرفت و با وی فساد کرد و در آن روز کار کار  
 زنا عظیم داشتندی چون مدت برآمد زن بار بنهاد پادشاه را خبر

مدتی بالذکر منظر آن قدر که با ما ناری که ان گووا

دادند بفرمود تا زن را بیا و زدند گفت این فرزندان کجا آوردی گفت  
 از جرج راهب پادشاه کسان فرستاد تا جرج را بیاوردند بصومعه  
 وی آمدند بانگ کردند بعبادت مشغول بود جواب داد تو زها بیاورد  
 و صومعه و را و پرات کردند و جرج را بگرفتند و ریسمان بر گردن نهادند  
 و نزد پادشاه بردند و را گفت ای جرج خویشتن را بزهد و پارسای  
 نهائی آنکه فساد کنی گفت چه کردم و زنا حاضر کردند گفت بلی این فرزند  
 از گشت گفتن ای پادشاه مرا بیش مادر فرست فرستاد گفت ای مادر خدای  
 تعالی دعای ترا مستجاب کرد ایند اکنون هر تود عاکن تا خدای تعالی مرا  
 ازین بهتان برهاند بگو با خدا یا اگر جرج را بیدعای من گرفت  
 و او کنانه ندارد من از و خوشنود شدم چون پیش ملک باز آمد و گفت بفرمای  
 تا این زن را بیاوردند و پرسند و گفت آن زن آری کودک از گشت جرج  
 روی سوی کودک کرد و گفت بقدرت آن خدای که ترا بیا فرید که بگو که  
 ترا که گشت کودک بفرمان خدای عزوجل یا و از بلند در سخن آمد و گفته  
 پدر من خداوند کوسهندست چون زن را نیا بدید اقرار کرد



ای که بر زاری دل مکنی کار بسیار کوشی بر سینه دل نه بشن زاری دل  
موزن را بنه دینی شود کوش را کز عال و آرزو افش ندیم تا مردم  
کز کسی و صفا و ز من بر سر به دل از بد نشانه هم کو بر بار

قد فتح ز و طوس بقره انقل  
جانانار کجسته احطاب

قد فتح نصری الله نقل جانانار کجسته انقل

اب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن ص ه ح ی ب  
نه سه م ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه  
ص ی ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن ص ه ح ی ب  
قد فتح نصری الله نقل جانانار کجسته احطاب

فتح الله رسول اعز و  
۸۵۶

ماضی

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين  
الحمد لله حق حمده والصلاة والسلام على خير خلقه محمد وآله اجمعين روايت  
ميكند حامد بن جعفر از جد خویش علی بن ابی طالب كه لم الله و جده كه زى كنت رسول  
صلیعم مواخواند و گفت با علی تو مرا همچنانی كه هارون موسی بود ایا آنست  
كه بعد از من بیغامبری كیك نباشد و من امروز ترا وصیت می كنم اگر توان آن وصیت  
نگاه داری از من نازند با شی محمود باشی چون بمبری شهید باشی و روز قیامت  
از فقیهان و عالمان باشی یا علی شب چهارشنبه عربان بر خیزند كه ابلیس طعنند  
زند بر بست و دیوانگی و بناهی و بناهی از بن خیزد یا علی دعا كن از پس هر فریضه  
كه مستجاب بود و رد نباشد یا علی همسایه كه فاسق باشد خود ستودار مر از اندك خبلا  
باشد و زاهد آن وقت كه خدای تعالی بهشت را بیا فرید بهشت گفت مرا از بهر كه  
آفریدی جواب آ مر كه از بهر سخنان تو سكاران بهشت گفت را صیم دوزخ گفت  
الهی مرا از بهر كه آفریدی جواب آ مر كه از بهر سخنان تو سكاران و جباران و نخلان  
گفت كفا یتیم یا علی رضای خدای تعالی در رضای مادر و پدر است یا علی هسنا  
یكازرا نیکو دار و اگر كافرا باشد یا علی روز قیامت ایزد تع قومی را بدر بهشت  
برد پس بغر ما بدر نادر بهشت در بندند و گویند كه هیا نك شما در دنیا بر مسلمانان  
سخن كی كردی ما نیز بر شما سخن كی كردیم یا علی سلام كن بر هر كه پیش آید تا از ایت  
حسنات بنویسند و هر كس كه چیزی بگسی دهد و باز ستاند همچنان باشد كه سگ  
استفراغ كند و باز نخورد هیچكس را نشاید كه چیزی دهد و باز ستاند الا پدر كه  
شاید كه باز ستاند و خلال مكن بچوب رحمان و بچوبی كس سرش سوخته باشد و هر چوبی  
را كه آفتی باشد و بچوب غله خلال مكن كه در و نشی آرد و كرم در دندان افكند و مسواك  
كنن كه بیست و چهار فضیلت در تن دندان بد آرد یا علی اگر کسی را عیبی باشد



و بر عیب کن که هیچکس بدست که وی عیبی نیست و عیب ترا کفایت نیست الا آنکه  
حلالی خواهی باعلی عالم باش یا متعلم یا مستمع که کار از علم کنی و چهارم میباش گفتیم  
یا رسول الله چهارم چه باشد فرمود که هیچ کفتم که هیچ چه باشد فرمود که آن باشد که  
نداند و نگیرد و نشنود و هر چون که خواهد زندگانی کند تا هلاک شود یا علی دوست نماند  
انگس که سر نوا شکار کند یا علی چون دست روی نهونی آب بسیار میزد و چون  
فارغ شوی و پایها شسته باشی بگبار **اِنَّا نَزَّلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ** بخوان که  
بیکه ساله عبادت بنویسند و هر کس که وضو کرده باشد نگاه ده بار صلوات فرستد  
بر من یزد نغالی غم و اندوه از وی برد و دعای او مستجاب گرداند یا علی چون از  
دست روی شستن برهی اب بر کبر و دست بگردن در آور و سر سوی آسمان  
کن و بگو سبحانک اللهم و محمدک استشهدان کا اله الا انت وحدک که شریک لک  
استغفرک و اتوب الیک استهد ان محمد عبدک و رسولک هر کس که چنین کند  
هر گناه که او را باشد خرد و بزرگ خدای تعالی هم عفو کند یا علی چون نماز بامداد  
بگزارد هم آنجا بنشین تا آفتاب بر آید که خدای تعالی ثواب حج و عمره بدهد و چنان  
بود که بنده آزاد کرده بود و هزار دینار بصدقه داده باشد و هر که ذکر خدای تعالی  
کند پیش از آمدن بامداد و پیش از آنکه آفتاب بر آید و پیش از آنکه فرود شود الله تعالی  
شوم دارد که و بر عذاب کند و اگر گناه وی چندان که عدد ستارگان هفتاد هزار  
بار باشد یا علی نماز چاشت بگزارد اگر در سفر باشی و اگر در حضر که روز قیامت  
مناد بیا ز شرف بهشت آید که کجا بید کسانی که نماز چاشت گزارده آید بیا بید و  
در بهشت آید و هیچ بیغامبر را نفرستاد الا که فرمود که نماز چاشت بگزارد یا علی  
بنماز روزه همان باشد که حج و عمره رفتن باشی و هیچکس حریص نباشد جماعت  
ای مؤمن که الله تعالی و براد دوست دارد و هیچکس از جماعت دور نباشد الا منافق که

دشمن دارد خدای تعالی او را و نماز جماعت همچنانست که نماز فرشتگان  
با آسمان دوم یا علی نماز بامداد آن وقت گزار که روز روشن باشد و نماز شام آن  
وقت گزار که آفتاب فرو نشود و چندان تا خیرا غنی که کوفتندی بدو کند و  
تا خیر کن که این فضیلت بیغامبر است و جبرئیل همچنین وصیت کرد مرا و هر که  
روز آدینه غسل کند هر گناه که از آدینه تا آدینه کرده بود عفو کند خدای تعالی او را  
نوری باشد در کور و ترازوی وی گران شود یا علی با انگس که خر خرد دوستی مکن  
که او با خدای تعالی و رسول خراب است و هر که ماه رمضان تا ششمه سوال  
روزه دارد همچنان باشد که سال بسال روزه داشته بود و انگس که ماه رمضان  
بروزه باشد و آن بهتان برهیز کند الله تعالی از وی راضی باشد و بهشت بروی  
واجب شود یا علی چون دعا کنی دست بر آید بر حینه بداد و با نکت سبابه  
امثارت کن و چون کسی نماز گزارد نزدیک تو قرآن بلند بخوان تا نماز او  
تباه نشود و چون وقت نماز در آید همه شغلها بجای بگذار و نماز بگزار که ابلیس  
تزان نماز مشغول نماند و چون خیری بیندیشی تعجب کن تا ابلیس ترا منع نکند  
و هر که از مزدوری مزد باز گیرد همه کردار وی باطل باشد و من خصم وی باشم یا علی  
جبرئیل نماز کرد که کاشکی من آدمی بودی و نماز جماعت کردی و با عالمان  
نشستی و بیمار را ترا بر سیدی میان خصمان آشتی افکندی یا علی هر وقت  
یتیمی بگریه عرض خدای تعالی بگردد بذا کند که ای جبرئیل انگس که بر سیم جفا کرد  
در روز خ فراخ کردان و جای آنک بنیم راست د کرد در بهشت فراخ کردان و بعد  
منک او را شاد کرد انم یا علی هر که هر روز بیست و پنج بار بگوید استغفر الله  
لی و لوالدائی و لجمیع المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات الا حیا منهم  
و الا موات یزد تع او را از اولیای خویش گرداند و هر کس که هر روز ده بار بگوید



لا إله إلا الله قبل كل واحد لا إله إلا الله بعد كل واحد لا إله إلا الله يبقى ربنا وبقی  
كل واحد هیچ فرشته در آسمان نماند الا که او را هزار استغفار بکند یا علی هر که  
هر روزی و هر شی صلوای فرستد بر من این دعا یعنی غم و اندوه از وی بردود دعا  
وی مستجاب گرداند و او را بیاورد اگر چه از اهل کباب بر نماند یا علی قاعیت کن که هیچ چیز  
نیست طلخه تراز درویشی و شب نیاز گزار و اگر چه همچنان در تنگ باشد که کوسفندی  
بدوشند که دور کف نماز شب فاضلتر از هفتاد رکعت بروز یا علی هر روز توبه کن  
من که رسول هر روز هفتاد بار توبه کنم و مسلمانان را و چهار پایا نزلت مکن و اگر  
حاجت خواهی از کسی خواه که روشن بگوید و از آنکه خواه که او را شرم باشد یا علی  
چون تکبیر نماز بندی دستها بر رکوش در و انگشت از هم باز کنی چون  
سجود روی دستها بر او و شرم بر زمین یا علی مهاجر را کرامی دار که مهاجران  
بر زق خود فرو آید و چون رود کناه مردم خانه ببرد و در دریا اندازد یا علی  
اول روز خجسته و آخر روز خجسته و پیش از نماز خجسته سر بر آستان خانه  
خجسته بر آستانه خانه منشین و بدست چپ طعام مخور و چون نشسته باشی دست  
بر روی مننه و بردن مننه و انگشتها بر یکدیگر مزن و بر زانو میفکن و بر پشت  
طبق نان مخور و بای چپ پیش از بای راست در بغلین مکن و بای چپ پیش از  
بای راست برون مکن و نان همچون گوشت بزدان مکن و شب در آینه منکر  
و آب دهن بر سر بول میفکن یا علی استنجا سر کین مکن و بسفاله و چیزی که  
که یکبار بکار داشته باشند و بیواهن مغلوب مپوش و عورت را بر آفتاب  
دیدار مکن و چون جوش بدست باشد خجسته یا علی میان دو ستور که بقطار  
باشد مرد و خود را آب میفکن و رک در آب مزن و بجای سجود باد مدم و باد  
بر طعام مدم و در عورت مسلمانان منکر و عورت خویش مپوش و چون بر سهلوی

حب افندی با شی طعام مخور و میان بانگ نماز و قامت حدیث مکن و چون بر سر  
بول باشی چیزی از تو خدا شود منکر و منشین خویش را عیب کن و چون می روی  
بیان باز بس منکر و مادام دست بر عورت مزن و دست خود را اگر اهیت بر مان و  
بشباب مرد و بار فبتی خویش لحاج مبر یا علی سفر تنها مکن و طعام بنار یکی مخور  
و لغتی بزرگ بدهان مننه و اگر کسی با تو طعام خورد با وی ظلم مکن و شکم پر از طعام مکن  
و قیمت را غم مخور و از دشمن بر حذر باش و پشت بوی مده و سر خویش  
انکار مکن یا علی بر عیال خویش تکبر مکن و قرآن درست بیاموز و اگر کسی از  
تو چیزی پرسد او را بیاموز و خانه خویش فراخ مکن یا علی بر کنه خویش  
تکر و حذر کن از نجاست که بر جامه افتد که سختی عذاب از بن باشد و از حرام  
برهیز کن که سختی جان کنن و عذاب از بن باشد یا علی چون طعام خوری  
یا جامه نو بپوشی بگو بسم الله و الحمد لله و چون در مسجد روی و لای  
راست خردن و بگو بسم الله و السلام علی سوا الله اللهم افتح لی ابواب رحمتک  
و ابواب فضلک یا علی چون از مسجد برون آئی بای چپ پیش نه و بگو یا علی  
با کتاب منشین که نهایی روی ببرد و در دیعنا ید یا علی سوره با سنی خوان  
با مداد و شبانگاه و هر کس که شب آدینه سوره البقره بخواند او را نور بیاید  
چند آنکه از آسمان هفتم تا ز بر هفتم طبقه زمین و هر کس که شب آدینه سوره البقره  
بخواند خدای تعالی همه گناهان و بیاورد یا علی هر کس که بوقت خفتن آخر سوره  
البقره بخواند **قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ** خواند تا آخر او را قصری نیاید **رَقِ**  
از نور از آنجا که سروی تا بلعبه یا علی هر کس که بوقت خفتن **الشیء و اللطائف**  
بخواند او را بعد ستارگان حسنات بویزد یا علی چون خجسته استغفار کن  
و صلوات بر من فرست و سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلا الله والله أكبر و لا حول



و لا قوة الا بالله العلي العظيم **قل هو الله احد** بسیار بخوان که بسیار نور بانی با علی  
 آیه الحری بخوان که در حرفی هزار برکات است و هزار رحمت و هر کس که تبارک  
**الذی ینزل الملک** بخواند بوقت خفتن و بگوید اعصم بانی سلام قاعدا و ذاقدا  
 و لا یسئمت بی عدو و لا حاسدا اللهم انی اعود بک من شر کتبه آیه  
 انت آخذ بنا صیبتها و اشکک من خیر کتبه ایند تعالی شرفه جن و انس را  
 و بی و رکند یا علی چون طعام خوری او ک لقمه بر نکلان که شفا بانی و چون  
 ماه نویسی سه بار تهلید بکن و سه بار تکبیر بکن و بگو اللهم اکبر و اعظم  
 اعظم و اقدر مما آخاف و احدث یا علی اگر بخا جتی خواصی ز قن آنه الحری  
 بخوان و پای راست در پیش نه و مهمان و عروسی بکن و اگر خود بکوسفندی باشد و  
 هرگز بجای مگذار و اگر کسی ترابه مهمانی برده اجابت و اگر مهمانی خود بانی یا  
 کوسفند باشد و اگر چیزی فرمای بخن باید که نیک خخته باشد که شفا در خخته  
 باشد یا علی چون طعام خوری لقمه خرد بر کبر و نیک بخای و آب آهسته خور و سه  
 در جنت کن و هر ماهی ناخن بگیر و بهر بیست روز جامه بشوی و اگر خواهری  
 داری پاکیزه بشهوی و بی از ز خویش صحبت مکن که فرزند بخن آید یا موت  
 یا علی چون مناکو جمبا خانه آوری و لبای و لرون کن و هر دو پای بی در  
 طشت سویی و آب چهار صغه و خاتمه بیفشان هر صغه پاره که نا آن خانه باشد  
 فقر و فاقه در آن خانه نباشد و هفتاد رحمت در آن خانه خور آید و هفتاد برکت  
 و جهد کن تا در مدت یک هفته سرکه و کشمشین بخورد و بی ندی تا حیض برید و شو  
 یا علی جهد کن که با اول ماه و آخر ماه و میانه ماه صحبت کنی که بیم دیوانگی باشد و  
 برص از آن خیزد یا علی چون با زن خفته باشی سخن مگو یا که فرزند لا آید و  
 در عورت زن منکره فرزند کور آید و در زبرد رخس با زن صحبت مکن که فرزند

ظالم آید و میانک بانک نماز و قامن صحبت مکن الا که طهارت داشته باشی و اگر نه  
 فرزند خنک آید و نیمه شعبان صحبت مکن که فرزند کارها کند که در آن خیر نباشد و  
 ز پرستاره صحبت مکن الا که در ز پرستی باشد اگر نه فرزند منافق باشد و شب صفر  
 صحبت مکن که فرزند مال خود بعبت مخرج کند یا علی شب و شبیه صحبت کن که فرزند  
 تو آن جوان باشد و شب سه شبیه صحبت کن که فرزند سخی باشد و رجم در شب  
 صحبت کن که فرزند حکیم و صالح آید و از وی ابلیس بگریزد و شب آدینه صحبت  
 کن که فرزند سعید آید و شهید میرد و روز آدینه پیش از نماز صحبت کن که فرزند  
 عالم و مخلص باشد یا علی و صحبتهای من نکه دار چنانکه من حفظ کردم از خبر  
 و جبرئیل از الله تعالی و چون در سخن باشی بگو اللهم انی اشکک بحق یا علی چون  
 درد بچی خواصی شدن که مرگ و وبا باشد او را بگو اللهم انی اشکک خیرها و خیر  
 ما فیها و اعود بک شرها و شر ما فیها یا علی چون در بازار باشی که خدای تو  
 کن و چون طعام خوری <sup>سه</sup> آنکست خور که ابلیس بدو آنکست خورد یا علی با اول ماه  
 حجامت مکن یا نیمه از ماه بگذرد که هر روز دردی و علنی بد بیاورد و لیکن جو  
 شانزدهم ماه بگذرد تا آخر ماه هر روز صحت و سفا باشد و روز چهارشنبه  
 و روز شنبه بهیج وقتی فصد نشاید کرد که برص از آن نولد کند و هر که حجامت کند  
 سه شنبه که هفدهم ماه باشد او را شفا باشد تا سال دیگر یا علی حذر کن از ماه هارون  
 سیم و پنجم و سیزدهم و بیست و یکم و بیست و پنجم که روزها نجس است الا خدای  
 در کلام خویش یاد می کند **یا ایام نجسات** یا علی روز چهارشنبه از ماه حذر کن که نجس است  
 و هیچ قومی نیست که هلاک شدند از امت و خوس و بوزنه شدند الا که در  
 آخر روز چهارشنبه یا علی چون بنا خواصی نهادن در روز یکشنبه بنا کن که حق  
 بنای آسمان و زمین در بند روز که و روز دوشنبه سفر کن که بیجا میروان <sup>علیه السلام</sup>

تکمیل



دوشنبه سفر کردند و دوشنبه خون بر کبر و روز سه شنبه بود که حواریان را باز رسید و قابیل را  
را همین روز کشت و روز چهارشنبه دار و خوردن را شاید در روز پنجشنبه بطلب حاجت رفتن  
که ابرهیم علیه روز پنجشنبه پیش سرور رفت حاجت خواستی و حاجتت روا کردند  
تا عجبی بیخ چیز در را بمیراند بسیار خوردن خندید بدن و بسیار اندیشه فتن کردن  
و حرام خوردن و بیخ چیز در را روشن کند با عالمان نشستن و دست بر پستان فر آوردن  
و با مداد استغفار کردن **و قد هو الله** خواندن و روزه داشتن و بیخ چیز نوجوش  
زیادت کند در کعبه نگرستن و در سینه نگرستن و در روی عالمان نگرستن و در روی  
دوستان نگرستن و در روی هلاکیت نگرستن و بیخ چیز مرد را زود ببرد کند  
وام بسیار اندیشه سخت و نفس زنان و بسیار طیب بخود مالیدن و بلغم که در  
سینه باشد تا عجبی هر که در مسجد نشست در سایه همسایه خدای مع باشد تا بیرون آید بگفت  
نیکویی کن یا هر که اگر چه سفلیک اند و الله اعلم **و سبب واجب شدن این مسح و نماز**  
چنان بود که شب معراج بعمره را صلوه با سمان بردند چون آسمان چهارم رسید  
ارواح بیغامبران را بخایان از آدم تا بیغمر ماصلیعه بس ایستادند و پدید آمد  
خداوند رفت با خدای سخن گفت بس چنان خواست که همچنانکه هم امتان را نمازت  
بود بیغامبر خواست که امتان را نمازی باشد پس از خدای عزوجل آمد خواست  
که امتان را نمازی فرماید خدای عزوجل او را بجا نماز فرمود شبانروز  
بس بیغامبر علیه آن بجا نماز ببرد رفت و باز کشت و با سمان چهارم باز آمد  
و از جبرئیل خواست تا مرور را بیا موزد که این نماز چون باز کرد بس موی بر سر  
گفت یا رسول الله این بجا نماز پدید رفت از خدای عزوجل و امتان تو این بجای  
نیازند و تو بدین اندر موزم زده کردی بیغمر علیه جبرئیل را بیا بس فرستاد تا اندر خواهد  
از خدای عزوجل تا این نماز کر کند بس همی کرد تا بیست نماز آمد موی گفت

یا رسول الله هم جای نیاز نماستان تو این بیست نماز بس بیغمر علیه جبرئیل را باز کرد این  
تا این نماز با این بیخ نماز آوردند که اکنون است بس بیغامبر علیه گفت شتر دارم که نیر معاد  
کم بسرا بزدیع و اجب که بر خویشین که هر که این بیخ نماز بجای آید بر تو او را ثواب بجا  
نماز بدهد که از اول فرموده بود و هیچ کر نکند و هر نیکی که از بنده موجود آید  
همچنان هر یکی داده پاداش هر چنانکه **من جبارا الحسنه فله عشر أمثالها** بس  
ما علیه از جبرئیل خواست تا او را بیا موزد که این بیخ نماز چون باید کرد و مسح  
چگونه باید کرد و این مسح کردن بزدیع فرموده بود چنانکه گفت **یا ایها الذین آمنوا إذا**  
**قیتم إلى الصلوة فاعلموا أن جوهکم و ایدیکم إلى المرافق و امسوا برؤسکم و ارجلکم**  
**إلی الطعین** بس جبرئیل علیه بیامرد و آب خواست و پیش بیغمر مسح کرد و این چهار  
اندام که فرض بود بشت چنانکه خدای فرموده بود اول روی بشت دستها تا وارن  
دست سر کشید و پای بشت تا کعب جبرئیل علیه گفت که ایست که خدای عزوجل فرمود بس  
علیه مر جبرئیل را گفت اگر بدین چیزی زیادت کم روا باشد گفت باشد بس بیغامبر صلوه  
استجا کردن و مضمضه و استنشاق کردن اندر فرود چون بیغمر علیه این مسح کردن  
پیداخت جبرئیل نماز کردن او را بیا موخت و آنج فریضه از تکلیف و رکوع و سجود و قیام  
و قنات بگفت بس بیغمر را گفت که هم اینجا نماز گزار بس بیغامبر علیه مسح کرده بود و خواست  
نماز کند بس جبرئیل با نماز کرد و قامت کرد تا بیغمر آن بیا موخت و آدم علیه گفت یا محمد  
تو بیشتر و که تو اولی تری و خاتم الانبیاء بس بیغامبر علیه اما می کرد و هم بیغامبر  
از بس و نماز کردند بعضی علما خلاف کرده اند و گفته اند که با و اسلام بانکه نماز قامت نبود  
چون وقت نماز شدی بلا برافرازی رفتی و گفتی الصلوة حامع عبد الله تر بدیگت  
بجواب بدیگت فریضه آمد و این نماز و قامت او را بیا موخت و گفت بیغمر را بگویی که این نماز  
نماز و قامت برین گونه باید کردن عبد الله بزید بیغمر را گفت بیغامبر گفت بلا او را بیا موز

و این هم نماز تا قیامت



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ  
الحمد لله حمد الشاكرين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله اجمعين اما بعد  
هذه الآداب صنفا الشيخ الكبير سلطان الطريقة برهان الحقيقه ام الشرف  
ميرزا السابلي وسيد العارفين وسند المحققين نجم الملوك كبرا قدس سر الله روحه  
نور صرحه وهي على سبعة ابواب الباب الاول في لبس الخرقه هر كرا ارادت  
این راه بدید آید و خواهد که خرقه بپوشد باید که از دست پیری بپوشد که او را علم شریعت  
و طریقت و حقیقت باشد و عالم بود باصول شریعت و عارف بود باداب طریقت  
و واقف بود بر اسرار حقیقت اگر مردی را در شریعت مشکافی افتد بعلم خویش  
کند و چون در طریقت واقعه روی نماید بمعرفت خویش روشن کند و چون  
در حقیقت ستری پیدا شود ببصیرة خویش تحقیق آن باز نماید و میرد باید که  
انگاه خرقه بپوشد که دانده بران استقامت تواند کرد و بر عنا و مشقت و رخ  
طریقت و عبادت و ریاضت اهل حقیقت صبر تواند کرد و از عهده آن تمامی  
بیرون تواند آمد زیرا که خرقه پوشیدن خویش را بزرگ مشایخ ما تقدم بازنمودند  
و این دعوی است اگر معنی نباشد جمله مشایخ روز قیامت خصم او باشند و  
اگر معنی بجای آید جمله شفیع او باشند و اگر معنی آن بجای نیارد و بدعوی  
قناعت کند خرقه داد خود از وی بستاند و دعوی از وی معنی در قیامت سیاه روی  
یابد و هر که درین راه آید و بر کرد در مرتبه طریقت باشد و مرتبه طریقت بتراز  
مرتبه شریعت باشد زیرا که مرتبه شریعت بیک کلمه **بسم الله** است و بجات باید که  
چه هر طاعت که کرده بود بیاد بر داند اما مرتبه طریقت باعمال نقلین **سبحان**  
نیاید که حکیمان این راه گفته اند که طلب الحلال بعد الزوال محال و چون خرقه خوا  
پوشیدن اول جامه که برون کار عادت داشته است بیرون کند و بیفکند بلکه خرقه

در پوشد و بهترین جامه که اهل خرقه بپوشند جامه ششمین است که اول کسایی که خرقه پوشیدند  
آدم و حوا بودند علیهما السلام چون از نعمت بهشت سخت برای حوا رسیدند بجهنم بودند  
چون که علیها بیامد و کوفتند بیامورد و باستان داد ایشان پنجم کوفتند باز کردند حوا  
برشت آدم بیافت و در پوشیدند و موسی علیه کلمه حق تعالی بود جامه ششمین  
داست و همنین عیسی و عیسی و بیغامبر ما علیهم السلام هم صوفی داشتند و صوفی را  
خود نسبت با صوفاست و چون صوف بپوشد حق آن از خود طلب کند که صوف سه  
حرفست **ص** و **ف** و **ص** صدق صفا و صیانت و صبر و صلاح از خود طلب کند  
و با او وصلت و وفادار خود طلب کند و با فرج و فجع و فرح از خود طلب کند  
تا او را پوشیدن صوف مسلم باشد و اگر مرفوع بپوشد باید که در لبت کند که  
از بهر آن می پوشد که مرفوع پوشیدن ما را میراث است از آدم و حوا علیهما السلام  
قوله تعالی **وَ طِفْئًا يُخَفِّفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ ذُرِّيَةِ الْجَنَّةِ** و مرفوع چهار  
حرفست **م** **ر** **ف** **ع** بهم مجاهدت و معرفت و مؤقت از خود طلب کند و برای  
رحمت و راحت و ریاضت و راحت از خود طلب کند و بقاف قناعت و قوت  
و قول صدقه از خود طلب کند و بعینی علم و عشق و عمل از خود طلب کند  
اگر کسی پرسد که خرقه پوش را خرقه از چه رنگ باید پوشید گویم اگر نفس را مقهور  
کرده است و شیخ مجاهدت کشته و در مانع نفس نشسته جامه سیاه و کبود  
که عادت اصحاب مصیبت است جامه سیاه و کبود پوشند و اگر از جمله عباد  
لغات توبه کرده است و ضمیر خود را بصابون انابت شسته است و صحیفه  
از نقش غبار و هوای نفس پاک کرده است سفید در پوشد و اگر بهمت از عالم سفلی  
برگشته است و عالم علوی رسیده و آسمانی همت کشته و از هر مغایر منصف  
نصیب یافته و از انواع حالات لغه برو نرفته ملتج در پوشد و اگر مهر امانت



بر ظاهرو باطن نهاده است و دل خود را خزانة اسرار کرده فراویز بر نهد و اگر بر سخت  
عبثت نشسته است و بر سر بر علم نلبه کرده گری بر نهد و اگر زره مجاهد نفس پوشیده  
است و خود مقابلت شیطان بر سر نهاده قوت بر نهد و اگر از راه مراهنت نفس  
بر خاسته است با او بمخاشنت هر طریق مجاری به آمده خشن در پوشد و اگر خود را  
بهزار ضربت مجاهدت مجروح کرده و هزار شربت زهر نوش کرده و نهاد خود  
را بهوزن ناکامی و خسته هزار میخی در پیوستد و اگر جامه وجود خود را چاک کرده است  
لباچه در پوشد و اگر نفس خود را با شکل امر و منی بسته است بندهای شریعت بر  
خود نهاده اشکال بر نهد و اگر در ای و فای پوشیده است و بجهود شریعت و طریقت  
و فاکرده رد ابراف کند و اگر ما در حق را باز بس پشت انداخته است بشاخ دستار  
باز نپس فلند و اگر آنج مقصود اوست در پیش او نهاده اند و آنج مطلوب اوست  
او را نقد شده شاخ دستار در پیش فلند و اگر از خلق بگذشته است از ریاضت زار و  
نزار شده ایزار بر سر نهد و اگر از صفات خود نیست گشته است و بعالم هستی  
ایزار بلام الف بر سر نهد و اگر مقبل شریعت شده است و محرم طریقت گشته است خوب  
در پوشد و اگر قدم را از الواث نگاه داشته است و در عالم باکی نهاده با چوله  
در پوشد و اگر چشم و زبان از تنگی شیطان برهاند است و در حق را سزاوار  
گشته روی ماله بر کردن افکند و جبب مرفع مقام را راست و پناه حق بغیر  
یعنی هر که با من را ز گوید آشکارانم و هر که از من پناه خواهد پناه دهم  
آستینی مرفع سلاح است که پیش دشمن بر مردان مرفع ستر است که بر برادران  
پوشم کلاه تاج کرامت است که بر سر نهادم و تجر و تکبر از خود بیفکند و دستار  
دستور امانت است یعنی هر چنان از تو این اند میان بند کمونند کبیت که برستم  
و طایر رحمت است که باز افکندم تا بر همه کس رحمت و شفقت نمایم سجاده

موسی بفلان را دی ما را دوستی است با دولت نامم و رفعت کامل بخار و او را  
پسین موسی از طور سینا بدان جانب آهنگ آن کرد ناگاه بشخصی رسید در بس سنگی  
افتاده بگدسته یکپای و یک چشم نه و ز بنوران بروی مستوی گشته و پاره پاره از  
اعضای می برند و او ز خان حمد و ننا بر کشاده و می گفت الحمد لله الذي عافاني من  
كل البلاء شكرا ان خدا براه که من ضعیف را از همه بلاها و عناها خلاص و نجات داد  
موسی را عجب آمل گفت خود نمی باشد بدین بر بلای و ز فانی بدین پرتنای و دی  
بدین برو فای فزاند و گفت السلام علیک یا ولی الله او سر بر آورد و گفت  
علیک السلام یا کلیم الله یا موسی که ما را دو گشته ترا هیچ در نمی باید لیکن آن تقاضا  
که ترا بر حرف طور سینا بدید آمد که گفتی کسی را بهمان ای آن شوق در من بود که  
بر دل تو نهادند که من سوخته دولت تو بر اگر در در مطالب لغای تو نکشتی هر کوف  
ترا از ما یاد نیامدی اما رب العزة از بهر حرمت لدر دزده را عزیز بر از  
عزیزان درگاه در ورطه خطر اندازد تا آن کار افتاده بهر ادرسد نبینی که هزار  
پاک روزگار و هزار صدیق صافی وقت بدان یادیه مردم خوار فروردند بیشتر  
آن باشد که در بن خار بینی و سنگی و تدر یکی بیفتند و جان عزیز دهند تا  
کلاغی یا زاعی بیاید و آن شکم کوسنه خود را از دیده پاک آن صریق سیر کند اگر کسی  
لسان اعتراض بکشد باید که از بهر زاعی یا کلاغی صدق بقی را در خطر باید اخله  
و هلاک کرد تا آن زاغ دیده عزیزی را بسنقار بر کشد و بخورد با وی بگو که بی سادگت  
و عینت جباری و قهاری ما ندایم که که صدق ما بود و زاغ ما بود خواهیم  
زاغ را بر فتراک صدق بندیم و خواهیم حقه صدیق را قوت معده زاغ سازیم این  
چرا کنیم زیرا که **فقال لهما** برید ما ایم از هر ده هزار عالم بی نیازیم موسی کلمه علیه  
آن ولی را گفت مرا خدمتی فرمای گفت یا موسی در همه عالم با هیچ آفریده هیچ شغل



ندارم و در همه جهان با هیچ خلقی مرا کاری نیست مشغلم ذکر نام اوست و کارم عهد  
و فای همت بخت اوست اما هفت سالست تا که آب بنافته امر اگر شربتی آب آری  
بودی مرا قوی شود بر ذکر حق تعالی موسی تا دمان کشت و بطلب آب شد سبعی  
را فرمان آمد که برو آن عز بز ما را هلاک کن که بر خویشت ظلم کرد که تشنگی خود  
بر موسی عمران عرصه کرد موسی باز آمد و آب آورد مرد را دید آنجا افتاده پاره  
پاره و شیوی در شکمش نشسته و جگرش بیرون آورده موسی آب از دست پنداشت  
و روی بطور سینا باز نهاد و از انش باطن وی فروغ در جهان می زد آنکه زبان  
انبساط بر کشاد و گفت بار خدایا این چیست که کردی آنا چنان عزیزی را بدان  
مذلت و خوار می جدا کردی و سگی را بر کماشتی تا او را چنان پاره پاره کرد جواب  
آمد که با موسی هفت سال بود تا ما آب از وی باز گرفته بودیم تا دهنده بی واسطه  
ما باشیم چون تو پای در میان نهادی ما جانش حضرت را ندیم تا آنچه ما حکم  
کردیم بری رسد بعد از آن بار خدای عز و جل گفت یا موسی آن مرد را بدان عزیزی بدان  
صفت دیدی که هفت سالست با جگر تشنه و بیل شربت آب نایافته جان عزیز بداده  
گفت دیدیم یار تی گفت بعزت و جلال ما که فردا در محفل قیامت از موقف حساب  
در نگرده تا حساب آن سنگ پاره که در ز بر سرداشت باز ندهد کارگزاران و سهیل  
نیت درگاه عزت کم بزل ما را با هیچ آفریده قرابتی نیست صفت حضرت قل  
ما اینست که **لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ** در حکم الهیت از  
ماه عالم تا وان زده کار خویش ندای مرد نامهربان بدین آیت ایان آ که  
**لَا يُعَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا** وای خواجه دنیا پرست بدین  
خبر ایان آ که خال دی در همین استند من ذی کرم و ای جوان دلبر در  
فما دو معصیت و کاهل در دین و شریعت بر حذر باش ازین سوال که کت

العزة در عزت و جلال خویش از تو پرسد فینما ا بلیت شباید و ای پیر  
حریص بر آن واملر چه جواب داری این سوال را که فینما آفتت عمر که و ای مرد  
دنیا طلب که در بازار غفلت درین تر از وی طراری و وطن گرفته ازین سوال  
غافل مباش که من این رفعت نشرا این وضعت از کجا برداشتی و کجا  
فر و نهادی و ای عالمی که در کتاب خانه **آنا اللد و اطراف النها**  
نشسته و قلم فتوی بدست گرفته و خویشین را واعظ و ناصح اهل ساخته چه  
سرمایه و جواب نهاده این سوال را که ماذا علمت بداعلمت بدایح دانستی  
کار کرده چون مانده خواهد بود حال ما نزد ابواقه برادران یوسف یا یوسف علیه  
چون برادران یوسف را در جاه انداختند آن کاروان انجار سپید بود  
را از جاه بر آوردند برادران یوسف بیا میدند که این غلام ماست از ما  
که رنجت است و ما ویرامی طلبیم آن کاروانیان گفتند که بر جیره او ذر بندگی  
بینیم گفتند اگر شمارا شکمی می افتد درین حدیث و را از ما بخرد تا بشما فروسیم  
مالک دعر خریداری کرد و گفت من او را از شما مخرم و لیکن خطی باید که بنویسد  
که وی غلام ماست تا اگر روزی کسی خواهد که او را از من جدا کند آن خط شما را  
حجت باشد گفتند صوابست ویرا مالک دعر فر و خندند **ببین نخس در اهر معد**  
و خط بنویسند که این غلام ماست مالک بها بداد و خط در خزانه نهاد و رفت  
تا بمصر تا آن روز که زلیخا او را خریداری کرد یوسف را بوی فروخت و مالک قصه  
کرد تا برود یوسف را من وی بگرفت و گفت مدتی تا من در اسررق تو بوده ام و  
تو مرا ببندگی می داشته خبر داری که من از کدام نسلم و نام من چیست گفت کمانی  
می بودم اکنون بکوی نا تو از کدام نسلمی گفت من یوسفم بسر یعقوب بیقا میر نلیفه  
استحق جد دیگرم ابرهیم خلیل و آنها که مرا بتوفرو خند برادران من بودند مرا از پند

د



عزیز جدا کردند و در جام انداختند و بیک بندگی گرفتار کردند مالک آهی بکرد و بدست پای  
یوسف افتاد و گفت اگر خواهی تا این عقد را فسخ کنم با عزیز مصر و ترا برگردانم  
خود نشانم و بهزار ناز و عز بکنان باز بر و حلقه بندگی تو در گوشم گفت ای  
همه هیچ نخواهم و لیکن اگر خواهی که ترا بخاک کنم آن خطی که آن روز از برادران من  
بر سر چاه گرفته ام برین در حال آن خط بوی داد و روی در کف پای او مالید و  
برفت تا آن روز که یوسف با صد هزار عز و دولت بر تخت مملکت نشست و مخط  
بر کنعان مستولی شد برادران یوسف بطلب طعام از کنعان بمصر آمدند و نان  
خواستند و بر کوفه بساط یوسف علام وارصف بر کشیدند و زنان نیاز و حاجت  
بر کشادند و بهزار زاری و نضرع میگفتند **يَا بَهَّا الْعَزِيزُ مَسْنَاوَا اَهْلَنَا**  
**النَّضْرُ** و یوسف بر سر دولت از در برقع بران بیچارگی و زاری آن ساعت در  
می نگریست و آن جفا های آن روز نیت ایشان یک یک بر دل خود پادی کرد آنکه  
فرمود تا آن خط جفای ایشان با و رند بسراستان را گفت در خزانه ما قبالة ایست  
بزبان عبری و درین ولایت ما هیچ کس آنرا نمی تواند خواند شما خواننده هستید که  
آن قبالة را بر خوانید جمله گفتند ما خواننده ایبروزان عبری چنانکه ما دانیم  
گسزدانند همه شاد گشتند و با یکدیگر گفتند که کار ما نیک خواهد شد که عزیز را بسبب  
ما آن قبالة معلوم کردد آنکه یوسف آن خط جفای ایشان در پیش ایشان  
انداخت بهودا بر گرفت و در نگریست خط خویش بد نوشته که یوسف برادر  
مانست و پیش از رنگ بگشت و دستش لرزیدن گرفت و خط از دست وی بیفتاد  
برادران یوسف متحیر گشتند در آن کار و گفتند ما این خط بر نمی توانیم خواند یوسف  
گفت هیچ چاره نیست بطوع و رغبت بر خوانید و اگر نه بعنف نان پادارم تا بر خوانید  
گفتند یا عزیز ما بیچارگان از دو کار یکی بکن اگر عفو بت مان خواهی کرد نامه

خواندن مفرمای و اگر نامه میفرماید نرفیع امن مان بد که ماراه فرا این تعبیه  
نخ این معظم اهل عرصات این خواهد بود که فرد چون ساط عدل گسترانند و  
و نامها بران کنند و منشور کردار هر منده در گردن وی آورند و خطاب جبارک  
و فتاری در آید که **اقرا کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا** از همه دلها  
صاعقه بر خیزد و موج حسرت در اطراف قیامت بدید آید و کفارها پای در  
باز آید بیشتر آن باشد که با نامه در دست روی بدوزخ نهند و فریشتگان ندا  
می کنند که ای بندگان بی وفا کجای روید که نامه می باید خواندن گویند ای  
رسولان حضرت اگر نامه ایست که ما دادیم راه ایست که ما می رویم رها  
کنید تا بدوزخ رویم که ما طاعت عذاب دادیم عالم ندانیم **ایضا منه** قوله تعالی **الذین**  
**آمروا و تطمئن قلوبهم بذكر الله** ای چه خداوند ما جل جلاله خبر می دهد که  
دل در وستان ما نیار آمد مگر بیا دانام ما جان سوختگان ما قرار نیاید مگر بزرگوارم  
ما و تحقیق این آن باشد که هر چه خون خداست بیکبار از دل بیرون روی  
بخاروب لا و هر چه علا یقت شعله عشق در روزی و قدم صدق در کوی بندگی  
نهی و تا جان در تن باشد قدم از میدان عبودیت باز نکشی و دل را بر حجت  
حق وقف کنی که **ما جعل الله لرجل من قلبین فخر** خدایند تقالی در  
یک تن یک دل نیست نباید و در یک دل دوستی دو چیز درست نیاید و تحقیق دان که  
نادان از همه خلاقی و علا یق یکتا نشود آن در شایسته نظر جلال و جمال ما نشود  
نادوستی منک یکانه نشود یک تیر ترا سویی نشانه نشود تا هر دو جهانت چو سانه نشود  
گشتی سلامت بگوانه نشود ای در پیشه ای چه کنی آن دلگ خود را در بار وازو  
آتش کده حجت ما بساز و آتش شوق و مهر ماد روی زن آنکه با دل خسته و آتش  
خستوخته و ای حاجیه طلب ما فرو نه و نعره می زن و میگوی بیت



اخذت نارا بسيد شعلته في كبدى **يا قور مر هذا عجب فتلت نفسي بدي**  
انكه چكن آتش رياضي در بن نفسا ماره زن كه صدر قاب فوسين از حضرت رسالت  
ابن خرداد كه اعدا عدوك نفسك التي بيني جنبك كه دشمن بزرگ تو در سب راهي  
نتت و هيج معامله دراي ن نباشد كه دشمن را بر سر كوي دست شيع مجاهدت سروري  
و آتش مهر دروي زني و خاكسترش بادي نمازي بر دي ناما از حضرت جلالت ابن قمر  
قدم بر كشم كه **يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ** انكه تو بران زغان في زغان ميگوي  
لكم حكم تو رهى ز فو حكم تو ناما ديان حضرت قدس ما اين ندامي كند كه **لَا يَكْفُرُ**  
**أَعْلَىٰ بِكُمْ إِن يَشَاءُ بِكُمْ حُكْمًا وَأَن يَشَاءُ يُعَذِّبْكُمْ** اي بنده راه رو تو  
جهد بندگي خود بكوي اکنون كار در انست تا سلطان ارادت و مشيت چه طغرا  
بر كشد اگر خواهيم غاشيه سعادت و اقبال ترا با علاه عليلين براتم و اگر خواهيم رايه  
نكوشاري و خاكساري ترا با سفلالتا فلين فرو برسم اگر كوي كه اين جرات از ان كه **كَا**  
**سَلُّ عَمَّا يَنْتَكِلُ وَ هَرُّ يَسْأَلُونَ** مهران هم چيست **وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ**  
**لَا يُعَلِّمُهَا إِلَّا هُوَ** اين در كاهيست كه چون موسي كلمه را و ابراهيم خليل را در خوابه  
حسرت در راه ابن حديث بدارند نا جفاهاي دشمنان مملكت را نوش كند تو  
ميخواهي كه از سر هوا و رعنايي خود فصد اين راه كني ابن حضرتيت كه پاكا نرا طهارت  
مي دهند الودكان شهوت را اينجا در خواهند گذاشت در همه عالم دي بود با كتر از  
در مصطفي عليه با اين همه آبد ساني از بهت باورند بان آب بشستند و هر  
كه از بس او بود با جسرت بايد شست كه **أَيُّ عَشٍ بَشَرِيَّتٍ وَ أَيُّ لَوْثٍ خَلْقِيَّتٍ**  
و اين كه درت رعونت آدميت را جز آتش حسرت با ك نكند و چون در آيات بشستي  
آن دلگ خورا با آتش ندامت تبني ده كه توي روي بي تبش دل هيج قدر ندارد  
اگر با طني را همچنان بر خاستندي گرفت باطن مصطفي را عليهم بر گرفتند چون سینه

يا كوي باشكا فتند و بشستند شما را از خود بز كريد اي سيد سادات ما بغيرت  
خود نرا طهارت داديم ليكن خطر بونيت از تو برداشتيم عجب كارست اين در  
بعونت را آب ميدهند و آنرا طهارت ناهر نهاده اند هزار سالست تا در دنيا آدم  
در طلب طهارت قدمهاي زنند و در عالم غيب اين مفرعه مي زنند كه مكونات را  
بلويد تا در ستر خجلت مستر شود كه عني عزت طهارت نجره سيادت محمد  
خراميد جبر نكلا ميني را كوي تا غاشيه دردوش كبرد و ميكا بيل را بكوي كه  
ابن مفرعه فر و كوب كه هر چه نجر محرمت سر بر استانه دولت بليم بو طالب نهد  
بشيع قدم آ نرا مقطع كرد انيد هم طالب در طلب طهارت دل بويان و روان  
كشته و طهارت دل را بههاني بدر محمد ي بايد تا شربت عزت اخري يا نوش  
تواند كرد خليل ابراهيم در قبه خلت بعد هزار نضرع و خشيت مي گفت  
اجنبي و بيق آن **نَعْبُدُكَ أَكْثَرًا مِنْ نَوْجِ دَائِي** كه مردان راه خراي چه شربتهاي  
در دنوش كرده اند و مي گفتند اگر بگيد مهواي خود را تهر كني بوز وقتي جمال  
ابن حديث بردت تجاي كند و صلى الله على محمد و آله اجمعين



لعل شمع المشایخ ابو سعید سوال کردند که عشق چیست گفت خداوندی که شمع از عشق با تو میان کنم  
 قفلت بفتح مفتاح بادی می تهایت می کنی بغایت کشتی بی دست کسستی بی وصل آشتی بی  
 زبانی سرود شغلی متاعل عوی بی ساحل هوی بر خاسته خویشی آراسته مستکی سردی  
 گرفتاری آیدی دودیده جیوی خلی جیوی کار دیوانگان بنشیند بی بشکان شکننده تو  
 ابراجرمی بی اعتدال کماهی بد استغفار راهی عمیق و دردی عنیق و ناری جوی  
 هر نفسی زهر آرزو زوی شمشیر خورن دل اندودن سایه آرزو بر طبع جنتیم  
 من مضمی بدن در جیون خزه زدن با شپور خورن با نهنگ آهنگ کردن با شنب آهنک صحت  
 داشتن در بار ملاقات تلبی دن در نیستی قدم نهادن در هستی بستی عاقبت بغرور  
 بساط راحت در نوشتن سرفقت طی کردن بصفات ملاقات و غنچه محل اثبات کشتن  
 بنظر شیخ شهادت کشتن در بادی که طلب کردن در بلا کردن یا تیغ هم نیامی کردن در بلا  
 را غلای کردن اینست صفت عشق از عبدالله انصاری پرسیدند که از احرار و زندگان  
 مارا خبری ده گفت بزی کردن تعلیمت از حال غیب خبر دادن منجذبت مقام هر کس  
 باز خوردن مقوی است خلق را در سخن سبزه زدن غمازیت رخ باطن کردن جلالت باطن  
 رفتن ضعف را بد خواهیست اندیشه سلامت فاش کردن دیوانگیست امید عطا کردن  
 داشتن دو کالیت دعا کردن بر چیست صبر با حق مبارزست نگر با او بر سرست گراما  
 فروختن سکیت گرامات خریدن از غایت دل شکستگیت نغره زدن جامه درین از  
 مریبکیت گریه کردن سفاییت خود را بزبان خود فرد شکستگی انداختن استلا اندیشه  
 کردن جاسوسیت خاموش بودن ناموسیت شادی سبک روحیت اندوه گران جانیت  
 راستی سبک است خلاص خلاص جویست در بیمار دلیت آرزو مند بودن شهرت  
 برستی ایثار کردن دوستی است تصرف در حقوق که خویست خرسندی بهیست خور  
 خوی سلیمیت در سر رفتن جاه طلبیت در سر رفتن بلعیت در برابر رفتن ادبیت

بسم الله الرحمن الرحيم و به الحول والقوة  
 الحمد لله على الطاف كرمه واصناف نعمه والصلوة على نبيه الطاهر بن اعرافه  
 الزاهر اخلاقه وعلى آله الاصفياء حماة الحق وهذه الخلق حين كابدت عندهم  
 محمد بن عبد الله الجليل العري الرشيد وفقه الله لما يصحح احوال ديه ودينه  
 ويصح امارا آخرته واولاه كه امير المؤمنين علي بن ابي طالب رضيه بآل مام اخبار  
 وقوة ابرار وسيد فتيان ومقدم شجهان بود فضاحي است كه عنف وجوار  
 انالفاظ او در غيرت ايد وخورن واخران الفاظ او در حيرت وعجز الخطاب رضيه  
 كه در كمال بلاغت وفرد راعت نادره اين است و اعجوبة اين ملت بود از مجموع كلام  
 امير المؤمنين علي بن ابي طالب رضوان الله وعلامه عليه كه بدايع غرور و رابع دريا  
 صد كلمه اختيار کرده است و هر كلمه را از ان برابر هزار كلمه داشته و نخط همايون خوش  
 يادگار داشته و ايج بدم من دعا كوي شرح ابن الفاظ مكرمه وكلمات معظمة  
 بلفظ موعظم بزباني پارسي بيان كنم و اين صد كلمه را بر سم خزانة كتب معمورة  
 لازالت معمورة بنقايه مزينة ببلقايه بتاربي و پارسي تفسير كنم و بر كلمه  
 بيت شعر از منشآت خويش كه مناسب بن كلامها بود بگويم تا فائدة آن علم تر شود  
 ونفع آن نماند و هر دور فيق راهم از باب نظم واصحاب نثر بمطالعه اين كتاب رغبت  
 باشد اميد چنانست كه اين خدمت در عمل قبول افتد و من دعا كوي را با ابتكار همايون  
 مقبل قبول عز جاوداني وشرف وجهاني حاصل آيد **اللهم و فيك و ليس و اتم**  
**باختير و كا تقدر بيت** كرده آغاز اين نام خدايي هم عطا بخش هم عطا بخشان  
 نظم كرده بطبع روحاني **كلمات كز بن تير خدائي** **لو كشف العظام ما از ددت**  
**يقينا** اگر كشاده شود بوشت نيفزا ايد در يقين امير المؤمنين علي رضيه في  
 كه آنچه مراد دنيا كه سراي حجابست معلوم شده است يقين كشته از امور اخوت



باقیت خورشید استن مرد کیت دوستی به انتقام بزار است دوستی که خود را بپوشد  
هنری خود ستاگر سر این راه داری بی سرو سامانی را بپوشد کبر و سامان نخواهد  
سلطان ابو سعید فرماید یاد کار پدرم

گرم را باد در تو در مان نباشد گو مباحش عاشق روی تویم گر جان نباشد گو مباحش  
در فراغت روز و شب گریبان <sup>ماید نام</sup> حیران با وصالت کرب خندان نباشد گو مباحش  
هر زمان گویند فلانی می سرو سامان <sup>ست</sup> شد عاشقان را کسر و سامان نباشد گو مباحش  
بی سرو سامان شدن در عشق تو کاری <sup>شیت</sup> خوب را حنیف کر خان و مان و جان نباشد گو مباحش  
کنند کردن گردان از نگرده گو مگر <sup>ده</sup> کرد درین بستان کله در بحان نباشد گو مباحش  
گر همه کامم بر آید نیم نای خورده کید <sup>ده</sup> که جهان بر من سواد نیم جانی کر مباحش  
من سگ اصحاب کهنم بر در من <sup>ان</sup> ایستم کرد هر در می نگر دم استخوانی گو مباحش  
گر بدو رخ در بسوزم خاکساری <sup>کو</sup> بوی گو بهشت اندر نیامم بوستانی گو مباحش  
آفتاب دولتیم چون بر سر کیوان <sup>رسید</sup> بر لب دریا اگر باران نباشد گو مباحش  
جام ملامت در ده باد چون ساقی <sup>تویی</sup> در میان کر زحمت رضوان نباشد گو مباحش  
خوب گفتی این غزل از جاز در <sup>شبه</sup> بر سینه دیده اغیار اگر مینا نباشد گو مباحش



تاریخ

فیروز ملک کن مجرب بر وزیر طاهر بالا بفرماید

انا فتحنا نارنج اوجی کنگر <sup>کتاب</sup> لوعلا و علق و علق لعدک ۹۷۰

تاریخ خدمت گلشن عبدالعزیز اوایل شهر اوایل

خمس شهادت سنه عشر و ثمان و سمانه هجرت به  
فاذا انما انا سنه ثلثین و ثمان و سمانه هجرت به

طرفه

۱۰۱

بوند روح از دارد نیامد طوار <sup>زان</sup> که  
دیده عشق نه بنید پس نه بینا <sup>فدا</sup> کند

مولا و کرمی <sup>مجلس</sup> و در لوه صوفیه و کرمی  
محمد <sup>مجلس</sup> و کرمی و کرمی